ایران در عصر پهلوی

جلد ششم

ملی شدن صنعت نفت

و

زندگی پرماجرای دکتر مصدق

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی امیر

تنها گناه من، گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت را ملی کردم و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم ترین امپراطوریهای جهان را در این مملکت برچیدم و پنجه در پنجه مخوف ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی در افکندم.

به هموطنانم تأکید میکنم در این راه پراقتخاری که قدم برداشته اند از هیچ حادثه ای نهراسند.

دکتر محمد مصدق

کودتا یا ضد کودتا
و
دور دوم سلطنت

جلد هفتم (ایران در عصر پهلوی) به وقایع ۲۸ مرداد و سقوط حکومت مصدق و بازگشت شاه از رم اختصاص دارد که اسناد و مدارك زیادی در باره این واقعه مهم تاریخی گرد آوری شده است.

دیدار دو نخست وزیر غالب ومغلوب (زاهدی و مصدق) در باشگاه افسران و گفتگوی آنان از جمله مطالب جالب این جلد میباشد.

دکتر مصدق به کلیه ایرادات شاه و مخالفین پاسخ گفته که قسمتی از آن راکه از نظر تاریخی اهمیت زیادی دارد در این جلد خواهید خواند.

در باره نخست وزیری سپهبد زاهدی و روابط او با شاه و چگونگی عزل و نصب دونخست وزیر و گفتگوی با مقامات آمریکائی در باره بازگشت شاه به ایران اسرار تازه ای فاش میشود.

برای تهیه هر جلد از کتاب با ارسال ۱۰ پوند در انگلستان به اضافه هزینه پستی در خارج از انگلستان (هرجلد ۲ پوند) و مکاتبه با زبان فارسی میتوانید به نشانی زیر کتاب را تهیه فرمائید.

BOOK PRESS
4 MACLISE RD
LONDON W14 0PR

آیةالله بروجردی
هرگز در سیاست دخالتی نداشت
ولی در جریان ۲۵ و ۲۸ مرداد به نفع شاه اقدام کرد .

عبدالحسین مفتاح معاون وزارت خارجه
در دولت مصدق و زاهدی مینویسد :
همراه عبدالله انتظام به دیدار آیةالله بروجردی
رفتیم و خطرات کمونیستها و حزب توده را
یادآور شدیم و آیةالله وعده کمك داد .

ایران در عصر پهلوی

جلد ششم

ملی شدن صنعت نفت

و

زندگی پرماجرای دکتر مصدق

نوشته و تحقیق

دکتر مصطفی الموتی

زانقلاب زمانه عجب مدارکه چرخ
از این فسانه هزاران هزار دارد یاد

جلد ششم ایران در عصر پهلوی
ملی شدن صنعت نفت و زندگی پر ماجرای دکتر مصدق
تاریخ انتشار: خرداد ماه ۱۳۶۹- می ۱۹۹۰
چاپ : چاپخانه پکا- لندن
حروفچینی کامپیوتری: سازمان انتشارات واژه - لندن
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است.

روندگان طریقت ره بلا سپرند
رفیق عشق چه غم داردازنشیب وفراز

فهرست مندرجات

پیشگفتار	صفحه
۱- دکتر مصدق در پیشگاه تاریخ	۱ تا ٤
۲- روزشمار زندگی دکتر مصدق	۵ تا ۱۰
۳- نخستین تحصن دکتر مصدق در دربار	۱۱تا ۱٦
٤- حزب ایران	۱۷ تا۲۹
۵- دکتر مصدق مشهورترین نخست وزیرایران	۳۰ تا ۵۰
٦- تأسیس جبهه ملی	۵۱ تا ۷۹
۷- پیشنهاد ملی شدن نفت از کیست؟	۸۰ تا ۸٤
۸- نخست وزیری دکتر مصدق	۸۵ تا ۱۰۲
۹- قانون ملی شدن نفت و خلع ید ازشرکت نفت	۱۰۳تا۱۰۹
۱۰-اسناد خانه (سدان) و اتهامات فراوان	۱۱۰تا۱۱٦
۱۱- دکتر مصدق در شورای امنیت سازمان ملل وداد گاه لاهه	۱۱۷تا۱۳۲
۱۲-دو واقعه مهم و تحصن نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران	۱۳۳تا۱۷۹
۱۳- انتخابات خونین دوره هفدهم	۱۸۰تا۱۸۹

۱۴- واقعه ۳۰ تیر و نخست وزیری مجدد دکترمصدق ۱۹۰تا۲۵۳
۱۵- آخرین روزهای زندگی قوام السلطنه ۲۵۴تا۲۷۶
۱۶- دولت مصدق و روزنامه نگاران ۲۷۷تا۲۸۲
۱۷- قانون اختیارات دکتر مصدق ۲۸۳تا۳۰۳
۱۸- واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱ و سفر شاه ۳۰۴تا۳۳۱
۱۹- گزارش هیئت ۸ نفری مجلس ۳۳۲تا۳۳۸
۲۰- دکتر مصدق و نشر اسکناس ۳۳۹تا۳۴۳
۲۱- چگونه رئیس شهربانی مصدق را ربودند؟ ۳۴۴تا۳۸۰
۲۲- زمینه های سقوط حکومت مصدق
در داخل و خارج ۳۸۱تا۴۴۴
۲۳- دکترمصدق و حزب توده ۴۴۵تا۴۵۹
۲۴- رفراندم برای انحلال مجلس ۴۶۰تا۴۸۵
۲۵- منابع و مآخذ ۴۸۶تا۴۸۸

پیشگفتار

ای مردم آزاده کجائید ، کجائید
آزادگی افسرد بیائید ، بیائید
در قصه و تاریخ چو آزاده بخوانید
مقصود از آزاده شمائید ، شمائید
بی شبهه شما روشنی چشم جهانید
در چشمه خورشید ، شما نور و ضیائید
علامه دهخدا

وقتی میخواستم پیشگفتار جلد ششم را بنویسم جهان ما دچار چنان تغییر و دگرگونی شد که بهتر آن دیدم این تغییر و تحول شگرف را مورد بررسی قرار دهم.
این وقایع مهم تاریخی نه تنها برای ما ایرانیها مایه امید میباشد بلکه برای میلیونها بشری که در آرزوی آزادی و استقلال و نیل به دمکراسی هستند از هر جهت امید بخش میباشد.

بررسی وقایع تاریخی آموزنده است . هر کس قدم به میدان سیاست می نهد باید تاریخ بخواند و وقایع و رویدادها را یکی بعد از دیگری مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهدو از آن پند بگیرد تا بداند

این کاخ که میبینی ، گاه از تو و گاه از من
جاوید نخواهد ماند ، خواه از تو و خواه از من

رهبران کشورها و صاحبان قدرتها اگر جریانات و حوادث گذشته را دقیقا مطالعه کنند بهتر درك خواهند کرد که این قدرتها و حکومتها و امتیازات انحصاری و ابدی و خالی از تزلزل نیست. هر صاحب قدرتی یکروز باید برود. پس چه بهتر که هنگام حاکمیت با عدل و داد و انصاف رفتار کرده و منافع و مصالح و حقوق اکثریت مردم را مورد احترام و توجه قرار داده و هنگام کسب قدرت مغرور نگردیده و هر کاری را برای خود مجاز ندانسته و خود را قادر مطلق نداند. بطور کلی با مردم و بخصوص با صاحبان فکر و اندیشه و مدافعین حقوق مردم در نیفتد تا کارنامه درخشانی از خود بیادگار بگذارد. زیرا همیشه گفته اند:

از مال و منصب و فرمان و تخت و بخت

بهتر زنام نیك نبردند حاصلی

این وقایعی که در عصر ما در کوتاه مدت روی داده و ما هرروز شاهد و ناظر صحنه هائی از آن هستیم برای همه عبرت انگیز است. جهانی که مادر آن زندگی میکنیم شاهد رویدادهای حیرت آوری است که حتی چند روز قبل از آن، هیچکس نمیتوانست آنرا پیش بینی کند.

دیوارهائی چون دیوار برلن یکشبه فرو میریزد و بیش از یك ربع قرن بیدادگری و ظلم و ستم به نوع بشر زیر خروارها آوار دفن میگردد. پرده آهنین که میلیونها انسان را در وحشت و اضطراب و بی خبری نگه داشته بود ناگهان گشوده میشود. رهبرانی که خود را ابد مدت میدانستند ازاریکه قدرت به اراده ملتها به زیر کشیده میشوندو در لحظه ای جان خود را از دست میدهند و فریاد شادی و هلهله ملتها از کوبیدن این قدرتمندان به عرش میرسد. یاد فریدون توللی به خیر که چنین سرود:

سیل بی پروای، رعد آوای، رودآسا کجاست؟

تا فرو ریزد بهم بنیاد بی بنیادها

دیوار برلن نمودار آشکار تجاوز به حقوق بشر بود. از همه حصارهائی که دیکتاتورها در عصرما برای غصب حقوق ملتها ایجاد کرده بودند محکمتر و پا برجاتر بود ولی بانیان آن از یاد برده بودند که اراده آهنین ملتها و حمایت و

همصدائی مردم آزاده جهان در ویرانی و نابودی آثار استبداد و این سمبل تجاوز به حقوق انسانها ، از آن قدرت و نیروی بیشتری داردو در یك چشم بهم زدن دیوارها فرو میریزد و پرده آهنین از هم دریده میشود . دیوار از سنگ و آجرو سیمان و آهن بود ولی اراده ملتها از فولاد هم نیرومندتر و محکم تر و استوارتر، سرانجام دیدیم که دیوار برلن فرو ریخت و پرده آهنین گشوده شد ، دیکتاتورها یکی پس از دیگری گریختند و اعدام شدند اما ملتها زنده و پایدار ماندند .

عارف شاعر ملی ما هم از زبان مردم چنین سروده است :

به مردم این همه بیداد شد ز مرکز داد

زدیم تیشه بر این ریشه هرچه باداباد

این هشدار به همه کسانی است که میخواهند به دورملتها حصار بکشند و بشارتی است به همه ملتها که بدانند هیچ دیوار و حصاری در دراز مدت پایدارو برقرار نمی ماند .

بی تردید امید انسانها به آینده و نیل افراد بشر به حقوق انسانی خود باید همیشه آنها را زنده و پرتلاش نگه دارد تا سرانجام حقوق از دست رفته خود را باز یابندو غاصبین حقوق ملتهارا به سزای اعمال خود برسانندو دیکتاتورها را از اریکه قدرت برکنار سازند .

با اینطرز آیا بازهم قابل قبول است که در گوشه ای از این جهان پهناور چند صاحب قدرت پیدا شوند که بر موج حوادث سوار شده و با جان و مال و هستی و موجودیت ملتی بازی کنند ، و به مردم خود یعنی صاحبان اصلی کشور زور بگویند و به افکار عمومی در داخل و خارج بی اعتنا باشند و خشم و خروش توده های ناراضی ملت را نادیده انگارند؟ مگرآنها نشنیده و یا نخوانده اند که از قدیم گفته اند :

به ناخدائی این کشتی شکسته مناز

که ناخدا نتواند دم از خدائی زد

این حکم تاریخ است . در هر جامعه ای که با هر اسم و عنوان ، رژیم استبدادی و اختناق حاکم بر سرنوشت مردم باشد در کوتاه مدت حال سکون و سکوت

وجود دارد ولی در دراز مدت آثار خشم ملت در زیر خاکسترهای سرد روز بروز گسترش می یابد و کینه مردم چون مواد مذابی هر روز بر آن فرو میریزد و دامنه آن چنان توسعه می یابد که ناگهان شعله های سوزان آن از هر گوشه ای زبانه کشیده پایه های لرزان رژیم های استبدادی و پوشالی را میسوزاند و اساس آنرا در هم میکوبد .

هم تاریخ ثابت میکند وهم خود میبینیم که هیچ چیز حتی اسلحه اتمی و هیدرژنی نمیتواند مردم جامعه ای را که به ارزش آزادی پی برده اند در خفقان نگه دارد .

با اینکه مردم زیر ستم میدانند که توان مقابله با سرنیزه حکام مستبد را ندارند ولی با گذشت جان به مقابله با آن برمیخیزند و هر روز شاهدیم که ملتی با قیام خود حکومتی خودکامه را سرنگون ساخته و زنجیرهای ظلم و اسارت که بر دست و پای ملتها با بیرحمی و شقاوت بسته شده باز میگردد .

اگرچه غالبی از دشمن حقیر بترس

که تیر آه سحر بر نشانه می آید

در تاریخ عصر پهلوی میبینیم روزگاری رضا شاه یك سرباز ساده ای بود که زندگی روزانه را با مشقت و سختی میگذرانید ولی گردش ایام کاری کرد که تمام چرخهای این کشور باستانی به اراده او میگشت و او خود را قادر مطلق میدانست .

ولی با گذشت ایام و وزیدن طوفان شهریور ۲۰ دچار چنان سرنوشتی شد که با تمام قدرت و دلاوری که داشت به اسارت به داخل کشتی برده شد و حتی به او اجازه ندادند که پایش را به روی خاك کشور هند بگذارد و یك افسر کوچك خارجی او و خانواده اش را به صورت تبعید به جزیره موریس برد . شبها صدای رادیوهای خارجی را میشنید که به او ناسزا میگفتند و روزها شاهد قیافه تلخ مأمورین بیگانه بود که اورا تحت نظر داشتند . سرانجام به ژوهانسبورك برده شد و در آنجا خیلی رنج کشید و در کوتاه مدت زندگی را ترك گفت و صفحات تاریخ را برای قضاوت در باره اعمال و افعال خود باز گذاشت .

یك دو روزی پیش و پس شدورنداز جور سپهر
برسکندر نیز بگذشت آنچه بر دارا گذشت

ایامی چند تیمورتاش بعنوان یك سیاستمدار قدرتمند چنان موقعیتی یافته بود که حتی رضاشاه از افکار و اندیشه هایش تبعیت میکرد و غیر از صدای رضاشاه و تیمورتاش در ایران زمین صدائی شنیده نمیشد . اما چند صباحی گذشت همان وزیر قدرتمند پهلوی به گوشه زندان خزید و از شدت ناراحتی اشك میریخت و هیچکس را یارای آن نبود که او را نجات دهد . به دنبال او هم قدرتمندانی چون نصرت الدوله فیروز و سردار اسعد بختیاری و داور و امثالهم که هریك خود را در مسند نخست وزیری رضاشاه میدیدند به روزی افتادند که یا از ترس خودکشی کرده و یادر کنج زندان و تبعید جان شیرین خود را با شکنجه و زجر فراوان از دست دادند .

جهان ای پسر مُلك جاوید نیست
زدنیا وفاداری امید نیست

چند روزی بعضی از نمایندگان مجلس ایران چنان صاحب قدرت شده بودند که قدرتمندی چون سردار سپه از بازیهای پارلمانی آنها به هراس افتاده بود و برای نیل به موفقیت، خود را به خانه دکتر مصدق و یا به حجره مدرس میرساند و از آنهااستمداد میکرد ولی خیلی زود آنها دچار سرنوشتی شدند که حتی مدرس در کاشمر نمیتوانست بی دغدغه دو رکعت نماز بخواند و سرانجام هم اورا ناجوانمردانه خفه کردند . یا دکتر مصدق را با آنهمه سابقه و رابطه و پشتوانه مردمی به بیرجند تبعید کردندکه فریادش از بیدادگریها به عرش بلند بود ولی چون کسی بدادش نمیرسید میخواست با خودکشی این جهان را ترك گوید .

در آن روزگاران مردم از قدرت شیطانی و ظالمانه رؤسای نظمیه ای نظیر آیرم و درگاهی ومختاری خواب راحت نداشتندولی آنها هم دچار چنان سرنوشتی شدندکه یکی از چنگ آن قدرتی که خود ایجاد کرده بود رندانه گریخت و دیگری هم زندانی شد و سومی به چنگ عدالت افتاد و از کرده های خود اظهار پشیمانی میکرد . مردم هم در باره آنها میگفتند :

نماند ستمکار بد روزگار

بماند براو لعنت کردگار

با فرارسیدن شهریور ۲۰ و باز شدن زندانها و نجات انسانهای به بند کشیده بار دیگر کشور ما روزهای تازه ای را آغاز کرد و نسیم تازه ای از آزادی و دمکراسی وزید . پهلوی دوم با تحصیل در کشوری چون سوئیس بر اریکه سلطنت ایران تکیه زد . طی ۳۷ سال سلطنت چون سیاستمداری با تدبیر حوادث گوناگون را پشت سر نهاد . تا آنجا که شاهد بوده ایم با وجود تحریکات فراوان علیه او توانست چهره ای خوب از ایران و ایرانی در دنیا یادگار نهد و بی تردید علاقه داشت تا حد توانائی به کشور و ملتش خدمت کند . ولی نمیتوان فراموش کرد به علت ضعفهای شخصی و کبرو غروری که بر خیلی ها هنگام قدرت مسلط میگردد مرتکب اشتباهاتی شد . بعلاوه در کنار خود بازیگرانی داشت که برخی از قدرت سلطنت و نزدیکی به او سوء استفاده ها کردند که موجبات نابسامانیها را فراهم ساختند که دودش در درجه اول به چشم همان کسی رفت که تصور میکرد سلطنت موروثی پهلوی سالهای سال دوام خواهد یافت و بدنبال او هم ملتی زیان فراوان دید که امروز شاهد اینهمه نابسامانی و خسران برای کشور خود میباشد . ایکاش بجای حکومت، آنهم حکومت فردی برطبق قانون اساسی به انجام وظایف سلطنت میپرداخت و از اطرافیان نامناسب و فرصت طلب خود را به دور نگه میداشت تا شاید میتوانست کشور و میهن ما را از موج حوادث و طوفان سهمگینی که آن را ا در برگرفت مصون و محفوظ نگه میداشت و خود نیز در آخرین روزهای زندگی با آنهمه ناکامی و دربدری و بی خانمانی و بی وفائی روبرو نبود .

بی تردید در عصر پهلوی، ما سیاستمداران و خدمتگذاران صادق و لایقی داشته ایم که کوشش فراوان داشته اند به خصوص در ایام بحرانی باتدبیر و هوشمندی به کشور و ملت ما خدمت کنند که در هر فصلی از این بررسیهای تاریخی بیطرفانه به خدمات و اشتباهات و لغزشهای آنان اشاره ای شده یا در آینده مورد اشارت قرار خواهد گرفت . در خلال این شرح وقایع میبینید هریك از این

صاحبان قدرت در دوران حاکمیت خود در کنار خدماتی که انجام داده اند برخی چنان دچار کبر و غرور و خود پسندی و تکروی شده اند که هیچ حرفی را بالای حرف خود قبول نداشته اند. هر نصیحتی را از ناحیه هرکس و هر اندازه خیرخواهانه و صمیمانه بود، نادیده انگاشته و خود را "عقل کل" دانسته اند. اما وقتی چشم گشودند ناگهان از مسند قدرت به زیر افتادند که در این جریانات مشاهده میشود یکی کپسول سیانور در جیب داشته تا در اولین گرفتاری خود را از عواقب کارهای احتمالی آسوده سازد. یا دیگری در حالیکه خود را سرشار از موفقیت و در اوج قدرت دانسته با گلوله شاگرد نجاری از مسند قدرت به قعر گور کشیده شد. یا آن یکی در حالیکه خود را شاهد انهدام و شکست امپراطوری بزرگی میدید با ناکامی به مخفی گاه رفته است یا آن یکی در حالیکه آینده درخشان تری را برای خود مجسم ساخته در حال توزیع طاقه شال در مسجد با گلوله ای جهان را ترك گفته است. یا قدرتمند دیگری که وقایع مهمی را با درایت پشت سر گذارده وقتی فرمان نخست وزیری بدستش رسید با اعلامیه ای خواسته بگوید "کشتیبان را سیاستی دگر آمد" که ناگهان با صدای رعد آسای ملتی به گوشه ای خزید و مهدورالدم شد واموالش مصادره گردیدو جانش هم در خطر بود که از این خانه بآن خانه میگریخت. یا دیگری که در عنفوان جوانی بر بزرگترین مسند دولتی تکیه زده بود در یك چشم بهم زدن با صدای گلوله ای جان شیرین را از دست داد و فرزند خردسال خود را بی سرپرست گذاشت. یا آن دیگری که خود را نخست وزیر دائمی و صاحب قدرت ابدی میدانست در حالیکه حمایت جهانیان را هم پشت سر داشت به جوخه اعدام سپرده شد.

آنها اگر با دقت تاریخ خوانده و سرنوشت دیگران را با روشن بینی مطالعه کرده و زندگی سیاست پیشگان را با هوشمندی بررسی کرده بودند به روشنی میدیدند که:

از نسیمی دفتر ایام بر هم میخورد

از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن

وقتی تاریخ را ورق میزنیم میبینیم سرنوشت گردانندگان ساواك بدتر از اداره

کنندگان نظمیه و شهربانی شد . مختاری لااقل تا آخر عمرش ویلن میزد و از خشم ملت خود را مصون نگه داشته بود ولی رؤسای ساواك حتی شخصیت پاکیزه ای چون پاکروان هم که از او به نیکی یاد میشود به جوخه اعدام سپرده شد .

بهر صورت اینها که روزی از قدرتشان همه در ترس و لرز بودند یا ترور شدند ، یا اعدام گردیدند ، یا با ناکامی و حرمان جهان را بدرود گفتند . خلاصه اکثراً سر سالم بگور نبردند .

اگر آنها هنگام قدرت و حاکمیت با مردم بدرفتاری نمیکردند و به قلدری و تکروی نمیپرداختند و قدرت حاصله را فقط و فقط در راه امنیت کشور و استقرار حاکمیت ملی و رفاه مردم جامعه به کار میبردند و خواسته های شخصی را فراموش میکردند و از کبرو غرور ناشی از قدرت روز برکنار میماندند ، شاید عاقبت بهتری میداشتند زیرا از قدیم گفته اند :

از کبر مدار در سر هوسی

کز کبر بجائی نرسیده است کسی

با طی این جریانات در سال ۱۳۵۷ در کشور ما طوفانی به وقوع پیوست . با نام انقلاب اساس مملکت و سازمان کشوری که با زحمت میلیونها انسان طی ده ها سال پایه ریزی شده بود ناگهان دگرگونه شد . گروه تازه ای ناآگاه با بغض و کینه ای فراوان بر مسند قدرت قرار گرفتند . تعدادی افراد با گناه و بیگناه را در چشم بهم زدن به جوخه های اعدام سپردند بدون آنکه بدانند اینها کیستند و چه ارزشی دارند . نتیجه آن شد که از این دگرگونی نه تنها ملت ما بهره ای نبرد بلکه زیان و خسارات فراوان هم دید و صدها هزار انسان جان خود را از دست دادند و گروهی از قدرت یافتگان جدید که چوبه های دار بپاکرده بودند خود نیز به همان "دارهای خود ساخته" آویزان شدند یا در حوادث مختلف جان سپردند . نتیجه این شد که رهبر قدرتمندان تازه نیز با نوشیدن جام زهر ، پایان عمرش به ناکامی و حرمان و رنج کشید و گروهی در جبهه های جنگ جان شیرین خود را از دست داده و میلیونها معلول و عزادار و شهرهائی ویران و کشوری آشفته و از هم گسیخته بر جای مانده است .

بهر صورت بدون اینکه بخواهیم وارد بررسی زندگی سیاسی گروههای مختلف بشویم اگر منصفانه از دریچه منافع یك ملت بررسی کنیم میبینیم بیلان زندگی ملت ما حاصلش در قرن اخیر مملو از دشمنی ها و کینه ورزیها و ناکامی ها است که بالنتیجه عده ای از انسان های پر ارزش ما جان شیرین خود را از دست داده اند که هر یك میتوانستند منشاء خدمات ارزنده ای برای کشور و ملت خود باشند .

به سروده ناصرخسرو:

خلق همه یکسره نهال خدایند

هیچ نه برکن از این نهال و نه بشکن

این اختلافات برای چیست؟ این دشمنی ها و کینه توزیها از کجا سرچشمه گرفته؟ چرا تیشه را برداشته به ریشه ملت خود میزنیم؟

اینهمه جنگ و جدل حاصل کوته نظری است

ورنه از روز ازل خدایکی، کعبه یکی است

من که اکنون مشغول بررسی بیوگرافی انسانهای از دست رفته جامعه خود هستم، با مطالعه آن دچار تأسف و اندوه فراوان میشوم که چرا چنین نیروهای ارزنده ای را به سهولت از دست داده ایم . وقتی میبینم میلیونها ایرانی آواره در سراسر جهان پراکنده هستند بدون اینکه وارد ماهیت این پراگندگی و از هم گسیختگی بشوم دچار ماتم و اندوه میشوم که این نیروهای عظیم که مبالغ هنگفتی خرج تعلیم و تربیت آنها شده و زمان زیادی هم برای آمادگی آنها صرف وقت گردیده و بخوبی میتوانستند چرخهای عظیم کشور خود را به سهولت به حرکت درآورند چرا و چگونه و به چه جهت از خانه و کاشانه خود به دور افتاده اند؟ چرا این قبیل صاحبان فکرو اندیشه و علم و دانش با همه توانائی و زبردستی خود در این دنیای پررقابت که علم و دانش ضامن پیشرفت و پیروزی هر ملتی است دچار چنین وضعی شده اند؟ آیا بهتر نیست بازهم رشته های پیوند ملت ما از هر گروه و طبقه وبا هر طرز فکر سیاسی و هر آئین و مذهبی بهم گره خورده با استقرار حاکمیت ملی درصدد نجات کشوری باشیم که روزگاری بنیان

گذار تمدن بوده است؟

آنهائی که خون افرادی را بهر صورت به زمین میریزند آیا نمیدانند که در پیشگاه عدل الهی مسئول هستند . خداوند به انسانها جان بخشیده و اوست که میتواند جان انسانها را بگیرد نه هرکس با هر فکر و اندشه و مذهبی... آیا نمیدانند؟

که صد خون بیك دم توان ریختن

ولی کشته نتوان برانگیختن

آیا بموقع نیست که وقتی دیوارهائی چون دیوار برلن فرو میریزد و پرده آهنین به سرعت گشوده میشود و رژیم های قلدری و فردی یکی بعد از دیگری سرنگون میگردند ، ملت ما که روزگاری مشعلدار تمدن و آزادی و حقوق بشر بوده است بار دیگر پابه پای مردم مترقی و متمدن جهان گام بردارد و به حرکت حیات بخش خود ادامه دهد؟

ارزش مطالعات تاریخی در این است که آیندگان از روش گذشتگان پند بگیرند تا از زیانهای وارده به ملتی کاسته شود . والا اگر چند صباحی گروهی با عقده ها و دشمنی ها و کینه ها و با زور اسلحه و با قدرت زمام امور ملتی را بدست بگیرند و به جای سازندگی و آشتی همگانی باز هم بدنبال عقده گشائی و انتقام جوئی و صف بندی باشند و هر روز گروهی تازه به جوخه اعدام سپرده شوند تا قیام قیامت این کشور میدان آزمایش و این ملت خرگوش آزمایشگاهی خواهد بود . که فقط میتوان گفت زهی تأسف و افسوس...

حالا دیگر وقت آن است که برای جلوگیری از انهدام بیشتر کشور خود بکوشیم تا رشته های پیوند ملت را بهم گره زده و همه یکصدا بگوئیم :

دادگری شرط جهانداری است

دولت باقی زکم آزاری است

یا به زبانی دیگر:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد

وقتی چنین کردیم و بازهم دور هم گرد آمدیم و خود خواهیها و خود پرستی ها را کنار گذاشتیم میتوانیم نظم و آرامش و عدالت را بکشور باز گردانیم و ملت ایران را از رفاه نسبی برخوردار سازیم و از خود آثار نیکی در تاریخ ملت خود بیادگار بگذاریم.

حاکمان امروز دنیا در هر کجائی هستند و هر لباسی که بتن دارند باید از تعدی و زور گوئی به ملت خود دست بردارند.

گذشت ایامی که میشد ملتها را به بند کشید و از طوفانی که جهان را دگرگونه ساخته برکنار نگه داشت. سرنوشت حکام دیروز باید برای قلدرها و دیکتاتورها و حکام خودکامه امروز عبرت انگیز باشد و الاموج حوادث آنها را دیر یا زود سرنگون خواهد ساخت

مملکت از عدل شود پایدار

کارتو از عدل تو گیرد قرار

همه قدرتمندان باید بدانند که مردم آزاده جهان امروز چون حلقه های زنجیر بهم پیوسته اند. وقتی صدای مردم غرب، انسانهای پشت پرده آهنین را به حرکت و جنبش در میآورد و همآهنگ با صدای همه مردم دنیا در جهان منعکس میگردد دیگر در هیچ گوشه ای از این جهان به هم پیوسته، نمیتوان پذیرفت که گروهی با نامهای گوناگون ملتی را به زنجیر اسارت بکشند و تصور کنند اینکار ابدی است.

دور فلکی یکسره بر منهج عدل است

خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

اینها که بهرصورت و در هر لباس و با هرشرایط داعیه رهبری ملتی را دارند باید بدانند در این جهان حساب و کتابی هست. بالاخره هرچه نباشد داوری تاریخ وجود دارد. چنانکه حافظ شیرین سخن چنین گفته است:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

مصطفی الموتی

لندن - اول دیماه ۱۳۶۸

دکتر مصدق با شرکت در دادگاه لاهه و ایراد نطق توانست حقانیت ایران را ثابت کند . حتی قاضی انگلیسی به نفع ایران رأی داد .

دکتر مصدق در پیشگاه تاریخ

جلد ششم "ایران در عصر پهلوی" اختصاص به زندگی پرماجرای دکتر مصدق و ملی شدن نفت ایران دارد . زیرا مصدق اشراف زاده ای بود که توانست همواره افکار عمومی را بدنبال داشته و با نطق ها و ژستهای سیاسی خود ، توده های ملت را بدنبال بکشد و کار را بجائی برساند که دولت بریتانیای کبیر از بازیهای سیاسی او به وحشت و اضطراب بیافتد ، چنانچه مجله معروف تایم درباره او چنین نوشت : "اشکهای سوزان این پیرمرد فرتوت ارکان یك امپراطوری عظیم را آب کرد ."

دکتر مصدق از جمله نخست وزیران کشور ما میباشد که در تمام طول عمرش همواره خبرساز بوده است . از کودکی و نوجوانی با پشتوانه خانواده اشرافی خود وارد میدان سیاست شد . هنوز دوران نوجوانی را طی میکرد که او را به مستوفی گری خراسان انتخاب نمودند . به سن قانونی نرسیده بود که به نمایندگی مجلس انتخاب شد . بناچار از رفتن به پارلمان خودداری کرد .

مرتبا مشاغل مهمی از قبیل والی گری و وزارت به او تکلیف میشد و هرگاه وزارتخانه ای به او سپرده میشد برای انجام اصلاحات اختیارات میخواست . وقتی هم پایش به پارلمان رسید ، هر وزیر و مقامی که اختیار میخواست ، اختیارات را خلاف قانون اساسی میدانست . با سید ضیاءالدین طباطبائی هنگامیکه والی فارس بود در افتادو در مدت زمامداری او در منطقه بختیاری بسربرد . بعد در مجلس با

اعتبارنامه او مخالفت کرد .

سالها برای تکمیل تحصیلات به اروپا رفت و درجه دکترای حقوق گرفت. در بازگشت بوطن همواره داعیه اصلاحات داشت و از آزادی و حقوق مردم صحبت میکرد و یار وفادار قانون اساسی و پاسدار سلطنت مشروطه بود . با سلطنت رضا شاه مخالفت کرد و با شاهان پهلوی درافتاد . هنگام سلطنت پهلوی اول به بیرجند تبعید شد و با وساطت ولیعهد آزاد گردید . هنگام سلطنت پهلوی دوم مقام نخست وزیری را پذیرفت و با وقایع مرداد ۳۲ کارش به دادگاه نظامی و محکومیت و اقامت اجباری در احمدآباد کشید . جبهه ملی از یادگارهای او است و هنوز که هنوز است عده ای در داخل و خارج طرفدار دارد و در حقیقت پایگاه روشنفکران ایران میباشد . کسانی که وارد جبهه ملی شده و یا از آن انشعاب کرده اند اکثرا تحصیلکرده و دانشگاهی و یا از بازرگانان و اصناف و دانشجویان بوده اند .

هیچیك از نخست وزیران ایران شهرت دکتر مصدق را ندارند و برای هیچ نخست وزیری پس از فوتش اینقدر کتاب و نشریه به چاپ نرسیده و از هیچ نخست وزیری چون او در طی ده سال اخیر تجلیل نشده است.

مخالفین دکترمصدق او را به منفی بافی و عوام فریبی متهم میکنند و میگویند همین روش او موجب شد که نتوانست از قانون ملی شدن صنعت نفت آنطوریکه لازم است نتیجه بگیرد و در نتیجه کشور را به ورشکستگی کشید و بناچار قرارداد نفتی کنسرسیوم هنگامیکه مصدق در زندان بود به تصویب پارلمان ایران رسید .

طرفداران او میگویند اگر مصدق نبود نفت ملی نمیشد و این ثروت از چنگ انگلیسها و بیگانگان خارج نمیگردید و از این جهت خدمت او در تاریخ با خطوط طلائی ثبت و ضبط است ولی مخالفین میگویند او نخست وزیری بود که با هر کاری که دردوران وکالت مجلس مخالفت میکرد ، در دوران نخست وزیری خود مرتکب میشد ، از قبیل دادن اختیارات به دولتها - انتشار اسکناس بدون پشتوانه و بدون اجازه مجلس - توقیف جراید و اشخاص - تضعیف قوه مقننه و

تهدید نمایندگان و غیره... که سرانجام خود نیز مجلس هفدهم را که در دوره نخست وزیری اش انتخاباتش را انجام داده بود با رفراندم منحل ساخت.

نگارنده از انتخابات دوره چهاردهم که دکتر مصدق درمبارزات انتخاباتی شرکت داشت به خانه اش میرفتم. در مجلس که در لژ مطبوعات شرکت داشتم نطقهای دکتر مصدق برایم فرستاده میشد که به خط خود او بود و آنرا بین روزنامه های مختلف توزیع میکردم. هنگامیکه در دانشکده حقوق به تحصیل اشتغال داشتم جزو دانشجویان طرفدار مصدق بودم که همراه با گروهی از دانشجویان در هر تظاهری بنفع او شرکت داشتم. چون عمیدی نوری هم از طرفداران دکتر مصدق بود ، روزنامه داد بشدت از دکتر مصدق و افکار و اندیشه هایش دفاع میکرد. هنگام تحصن اول و دوم دکتر مصدق به حمایت از او در جلوی کاخ مرمر همراه سایر تظاهرکنندگان شرکت داشتم. در تحصن دوم از طرف شخص مصدق بعنوان رابط متحصنین و مردم تعیین شدم و این همکاری و حمایت از نخست وزیر وقت تا سال دوم حکومت او ادامه داشت.

به علت مخالفت عمیدی نوری با کارهای دولت مصدق و حمله به روزنامه داد و ریختن صفحات روزنامه از طرف دولتی ها ، روزنامه داد در صف مخالف دولت قرار گرفت و بتدریج ارگان مخالفین مصدق شد تا واقعه ۲۸ مرداد پیش آمد و دکترمصدق به زندان رفت... ولی همیشه مصدق را یك شخصیت ملی و درستکار می شناختم که با رشادت توانسته بود صنعت نفت را ملی کند و درعین حال از اینکه نتوانست از این اقدام مهم نتیجه مثبتی بگیرد متأسف بودم و تصور میکنم روش تند بعضی از نزدیکان مصدق و دولتیها موجب گردید که در صف طرفداران مصدق شکاف ایجاد شده و وضع بصورتی درآمده بود که اگر در مرداد ۳۲ اوضاع تغییر نمیکرد معلوم نبود کشور به کجا میرفت .

بهرحال داوری درباره اعمال دکتر مصدق، چه در دوران نمایندگی مجلس و چه هنگام وزارت و نخست وزیری و مشاغل مختلف با تاریخ است و مسلما با انتشار و قایعی که در طول زندگی او روی داده بهتر ودقیق تر میتوان اظهار نظر کرد.

بی تردید دکتر مصدق چهره ای است تاریخ ساز و با ملی کردن صنعت نفت موجب پیدایش تحول و تحرکی در سراسر منطقه شده که از او بیادگار مانده است ولی مثل هر سیاستمدار و صاحب قدرتی مرتکب اشتباهاتی شده که باید بی حب و بغض کارهای مثبت و منفی او را در کنار هم گذاشت و با هوشیاری و بی نظری به قضاوت پرداخت.

ممکن است گروهی از مدافعین سرسخت دکترمصدق خواستار آن باشند که هرچه گفته و نوشته میشود در تائید اعمال و افعال او باشد و بعکس مخالفین که قسمتی از زیانهای وارده به کشور را ناشی از اعمال دوران نخست وزیری او میدانند، بخواهند بیشتر به اشتباهات و منفی بافی ها تکیه شود ولی سعی نگارنده در تدوین تاریخ معاصر ایران همان بیطرفی کامل بوده و بهمان روش میکوشم که گفته های موافق و مخالف را در کنار هم قرار داده تا داوری سهل تر و آسان تر باشد. بدیهی است مطالبی که منتشر میگردد کامل نخواهد بود و اگر کسانی باشند که تصور میکنند نواقص و اشتباهات و کمی و کاستی در این مجلدات وجود دارد میتوانند مراتب را یادآور شوند تا در جلدهای بعدی با انتشار آن، مطالب منتشره تکمیل گردد، زیراهدف نهائی سپردن حقایق به تاریخ است و سعی نگارنده در کنار علاقمندان به تاریخ ایران این است که هرچه میتوانیم با جمع آوری مطالب مستند تاریخ را غنی تر ساخته و مورخین را در تنظیم تاریخ ایران بی غرضانه یاوری نمائیم.

مصطفی الموتی - مهرماه ۱۳۶۸

روزشمار زندگی دکتر مصدق

۱- تولد : در روز ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۲۶۱ شمسی در تهران

۲- پدرش میرزا هدایت وزیر دفتر و مادرش خانم نجم السلطنه خواهر فرمانفرما و از شاهزادگان قاجار.

۳- در سن ۱٤ سالگی به جانشینی پدر مستوفی خراسان شد و "مصدق السلطنه" ملقب گردید.

٤- در دوره اول مشروطیت درسال ۱۲۸٦ شمسی در سن ۲۵ سالگی از اصفهان بنمایندگی مجلس انتخاب شد ولی بعلت کمی سن نتوانست در مجلس شرکت کند.

۵- در سنین جوانی در مبارزات سیاسی شرکت داشت و در سال ۱۲۸۸ برای تحصیل عازم سوئیس و فرانسه شد و در سال ۱۲۹۳ به دریافت درجه حقوق سیاسی از دانشگاه نوشاتل سوئیس نایل گردید .

٦- هنگامیکه والی فارس بود در تهران کودتا شد و بین او و سید ضیأ الدین طباطبائی تلگرافات و نامه های تندی رد و بدل شد و دستور بازداشت او صادر گردید که در منطقه بختیاری مخفی گردید .

۷- بعد از کودتا مدتی وزیر مالیه - وزیر عدلیه و وزیر خارجه شد ، مدتی هم والی آذربایجان بود .

۸- **دردوره های پنجم وششم مجلس** به نمایندگی انتخاب گردید و هنگامیکه سردار سپه در کارهای مملکت نقش مهمی یافت از مشاورین او بود ولی هنگام طرح انقراض سلسله قاجار در مجلس با آن مخالفت کرد و به تدریج که قدرت پهلوی افزایش می یافت مصدق از سیاست کناره گرفت و مدتها به امور شخصی و زراعی میپرداخت .

۹- در روز پنجم تیرماه ۱۳۱۹ در حالیکه هیچگونه شغل و مقامی نداشت توسط مامورین شهربانی بازداشت شد و با وضع خشونت باری او را به بیرجند تبعید کرده و تحت نظر نگهداشتند ولی با وساطت ولیعهد محمد رضا پهلوی از تبعید رهائی یافت و در قریه احمد آباد ساوجبلاغ تحت نظر بود .

۱۰- پس از شهریور ۲۰ بار دیگر خانه او مرکز رفت و آمد سیاست پیشگان شد و در دوره چهاردهم به نمایندگی مجلس از تهران انتخاب گردید . از کارهای مهم او مخالفت با اعتبار نامه سید ضیأ ، تقدیم طرح تحریم واگذاری امتیاز نفت به خارجیها و چند اعلام جرم و استیضاح میباشد .

۱۱- هنگامیکه در سال ۱۳۲۵ دولت قوام پس از پیروزی درواقعه آذربایجان قصد شروع انتخابات را داشت و حزب دموکرات در همه جا فعالیت انتخاباتی میکرد ، دکترمصدق به همراهی گروهی از رجال مملکت دردربار متحصن شد ولی چون قدرت در دست قوام بود کاری ازپیش نبرد و بدون اخذ نتیجه تحصن او پایان یافت .

۱۲- هنگام برگزاری انتخابات دوره شانزدهم در روز ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ برای بار دوم همراه گروهی از شخصیت های مملکتی در دربار متحصن شد و تشکیل "جبهه ملی" را اعلام نمود. در جریان انتخابات با ترور هژیرو ابطال انتخابات تهران دکتر مصدق و گروهی از شخصیت های جبهه ملی به مجلس راه یافتند. این همان مجلسی است که طرح ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رسانید و به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمود.

۱۳- در اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ فرمان نخست وزیری دکتر مصدق صادر شد. پس از معرفی هیئت دولت به پارلمان نخستین اقدام او خلع ید از کمپانی نفت ایران و انگلیس بود.

۱٤- بدنبال شکایت دولت انگلیس از دولت ایران و طرح شکایت مزبور در شورای امنیت سازمان ملل متحد، دکتر مصدق عازم نیویورك شد و به دفاع از حقوق ایران پرداخت و با ترومن رئیس جمهور آمریکا ملاقات کرد. سپس به دادگاه لاهه رفت و دراحقاق حق ملت ایران پیروزی یافت و در مراجعت سفری به مصرکرد که سفری موفقیت آمیز بود.

۱۵- پس از وقوع تظاهراتی در تهران و کشته شدن عده ای در تهران و شهرستانها و حمله به دفتر چند روزنامه، گروهی از نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران در مجلس متحصن شدند و بتدریج صف مخالفین دکتر مصدق شکل گرفت و دامنه مخالفت با دولت او شدت یافت و دولت مصدق مورد استیضاح قرار گرفت.

۱٦- انتخابات دوره هفدهم مجلس شورایملی در زمان نخست وزیری دکتر مصدق انجام گرفت که در آن کشتار هائی روی داد و حتی سر فرماندار زابل را بریدند و سرانجام مجلس هفدهم انتخاباتش ناتمام ماند و با ۸۰ نماینده شروع به کار کرد و بار دیگر به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل شد و مجلس سنا هم با رأی ضعیفی نخست وزیری مصدق را تائید کرد.

۱۷- دکتر مصدق بعلت اختلاف با شاه درباره پست وزارت جنگ از نخست وزیری کناره گرفت و مجلس به نخست وزیری احمد قوام ابراز تمایل نمود که

طرفداران رکتر مصدق به نظاهرات پرداختند که منجر به واقعه ۳۰ تیر سال ۱۳۳۱ و استعفای قوام گردید که خانه قوام غارت شد و خود او به مخفی گاه رفت و اموالش مصادره و خود او مُهدورالدَمْ شد و بار دیگر دکتر مصدق در مقام نخست وزیری قرار گرفت.

۱۸- تصمیم شاه به مسافرت خارج از کشور در روز نهم اسفند ماه ۱۳۳۱ و مخالفت آیت الله بهبهانی و آیت الله کاشانی و گروهی از افسران بازنشسته و مخالفین دولت و طبقات مختلف مردم و مراجعت نخست وزیر از کاخ مرمر و ریختن به خانه نخست وزیر و رفتن او با پیژامه به ستاد ارتش و جلسه خصوصی مجلس شورایملی.

۱۹- به علت اختلاف شاه و نخست وزیر یك هیئت ۸ نفری از مجلس شورایملی انتخاب شدند و روابط شاه و نخست وزیر و اختیارات هر یك را مشخص ساختند که طرح گزارش مزبور از عوامل مهم کشمکش بین موافقین و مخالفین بود.

۲۰- به علت مخالفت با لایحه تمدید اختیارات نخست وزیر گروهی از طرفداران دکتر مصدق از او جدا شدند و همچنین با انتخاب دکتر معظمی به ریاست مجلس شورایملی به جای آیت الله کاشانی طرفداران او در صف مخالف قرار گرفتند و به علت بازنشستگی افسران و توقیف و تعطیل مطبوعات و تحصن مجدد گروهی از وکلای مجلس و روزنانه نگاران و انحلال مجلس سنا توسط مجلس شورایملی، کشمکش موافقین و مخالفین دکتر مصدق توسعه یافت و بار دیگر دولت مصدق در مجلس استیضاح شد.

۲۱- با ربودن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی دولت مصدق و قتل او در غار "تلو" و تقاضای سلب مصونیت از دکتر بقائی به اتهام شرکت در واقعه مزبور و اوبستر کسیون نمایندگان و عصبانیت نخست وزیر از انتخاب مکی یار دیرین خود به سمت ناظر در امر نظارت بر پشتوانه اسکناس، دکتر مصدق تصمیم به انحلال مجلس از طریق رفراندم گرفت که سروصدای فراوان ایجاد کرد.

۲۲- صدور فرمان عزل دکترمصدق از نخست وزیری و فرمان نصب سرلشکر

زاهدی و وقوع حوادث ۲۵ و ۲۸ مرداد و نشریات فراوان درباره مداخلات سیا و نقشه پنهانی انگلستان و آمریکا و نقش مخالفین دولت مصدق در مجلس و مطبوعات و افسران بازنشسته و شاغل و اصناف و دیگران و به گلوله بستن خانه نخست وزیر و غارت اثاثیه خانه او.

۲۳- رفتن دکتر مصدق و گروهی از همکاران نزدیك او با نردبان به خانه همسایه و پنهان شدن درمنزل مهندس معظمی از وزرای کابینه و معرفی خود به دولت زاهدی و بازداشت درلشگر ۲ زرهی.

۲٤- محاکمه در دادگاه نظامی و محکومیت دکتر مصدق به سه سال حبس و بعد اقامت اجباری در قریه "احمد آباد" ساوجبلاغ.

۲۵- درگذشت دکتر مصدق در احمد آباد در تاریخ یکشنبه ۱٤ اسفند سال ۱۳٤۵ در سن ۸٤ سالگی و وصیت او به دفن در "ابن بابویه" در کنار شهدای ۳۰ تیر.

۲٦- تجلیل از دکتر مصدق پس از سقوط رژیم در سالروز فوت دکتر مصدق در روز ۱٤ اسفند ۱۳۵۷ در احمد آباد با شرکت حدود یك میلیون نفر از طبقات مختلف مردم و گروهی از سران رژیم جدید.

۲۷- انتشار کتاب خاطرات و تألمات به قلم دکتر مصدق و انتشار کتابها و نشریاتی درباره دکتر مصدق به زبانهای فارسی و انگلیسی پس از سقوط رژیم در خارج کشور و اعلام گروهها و سازمانهائی به عنوان پیروان مصدق.

مجله معروف (تایم) آمریکا دکتر مصدق را (مرد سال) معرفی کرد و زیر عکس او چنین نوشت:

اشکهای سوزان این پیرمرد فرتوت ارکان یك امپراطوری عظیم را آب کرد.

نخستین تحصن دکتر مصدق در دربار

وقتی قوام السلطنه با تأسیس حزب دمکرات خود را برای برگذاری انتخابات دوره پانزدهم مجلس شورایملی آماده میکرد و بعد از پیروزی در واقعه آذربایجان میخواست همه کرسیهای مجلس را در اختیار بگیرد ناگهان فریاد دکتر مصدق بلند شد که انتخابات آزاد نیست و بدنبال آن در روز ۲۶ دیماه ۱۳۲۵ تصمیم گرفت در دربار شاهنشاهی متحصن گردد. در این تحصن عده ای از رجال سرشناس کشور که حدود ۱۵۰ نفر بودند با گروهی از اصناف و دانشجویان و دانشگاهیان و داوطلبان شرکت در انتخابات که در حزب دمکرات نبودند او را همراهی کردند.

دکتر مصدق همراه سید محمد صادق طباطبائی، سالار سعید سنندجی، امام جمعه تهران، دکتر متین دفتری، حاج عزالممالك اردلان، دکتر شمس الدین

جزایری، جمال امامی، معتصم السلطنه فرخ و عده ای دیگر که اسامی شان را بخاطر ندارم در دربار متحصن شدند. نگارنده نیز همراه عده ای از دانشجویان دانشگاه و روزنامه نگاران در پشتیبانی از متحصنین در مقابل کاخ مرمر ابراز احساسات میکردیم.

هنگام ایراد نطق در تائید متحصنین ناگهان اتومبیل شماره ٦ سه رنگ وزارت فرهنگ در آنجا توقف کرد. دکتر شایگان وزیر وقت فرهنگ که استاد ما بود و مرا هم میشناخت در حالیکه عازم خانه اش در خیابان حشمت الدوله کوچه جم بود از اتومبیل پیاده شد و با ناراحتی و عصبانیت فراوان خطاب به ما (شاگردانش) گفت: "شماها اینجا چه میکنید؟ چرا به این منفی بافیها توجه دارید، عوامفریبی تا کی باید ادامه داشته باشد؟ جناب اشرف از هر جهت موجبات آزادی انتخابات را فراهم ساخته اند، بروید بهر کس که میخواهید رأی بدهید، با این جنجال ها نمیتوان جلوی اقدامات مفید جناب اشرف را گرفت، یك پیرمرد خرفت یکدنده و عوامفریب سعی دارد با اینکارها جلوی ترقیات کشور را بگیرد." وقتی دانشجویان و سایر شرکت کنندگان در تحصن به دکتر شایگان اعتراض کردند، وی به سرعت با اتومبیل خود از نزدیکی کاخ مرمر دور شد.

دکتر جزایری میگفت وقتی ما دردربار متحصن بودیم دکتر شایگان وزیر فرهنگ وقت از طرف قوام السلطنه نخست وزیر نزد متحصنین آمد. دکتر مصدق علل تحصن را بیان نمود و از نبودن آزادی انتخابات شکایت داشت و از دولت خواست که موجبات انتخابات آزاد را فراهم سازد تا مردم بتوانند نمایندگان حقیقی خود را به مجلس بفرستند. دکتر شایگان گفت: جناب اشرف از هر جهت مراقب کارها هستند و بر امر انتخابات نظارت دارند. شما میتوانید در انتخابات شرکت کنید و اگر رأی داشتید که به مجلس میروید و اگر رأی نداشتند دولت نمیتواند کار مهمی انجام دهد. اصولا دولت با هر نوع تحصن و منفی بافی و عوامفریبی مخالف است و این قبیل اقدامات هم نمیتواند مانع انجام کارهای اصلاحی مملکت گردد.

من که هرگز توقع نداشتم دکتر شایگان استاد دانشگاه و تحصیلکرده اروپا

چنین مطالبی را به زبان بیاورد به شدت عصبانی شده خطاب به او گفتم: چشم ما روشن، آقای تحصیلکرده فرانسه! آقای استاد دانشگاه! این همان مطالبی است که درباره آزادی و دمکراسی و مشروطیت و حرمت انسانها و رأی مردم با هم در فرانسه صحبت میکردیم. از شما بعید بود که اینطرز با جناب دکتر مصدق و متحصنین که از رجال آزادیخواه مملکت هستند صحبت کنید. برای شما متاسفم که به خاطر چند روز وزارت چنین مطالبی را به زبان بیاورید و اصولی راکه سالها برای آن رنج بردیم به این سهولت فراموش کنید.

دکتر شایگان از شنیدن این بیان و مطالب اعتراض آمیز سایر متحصنین، به سرعت از دربار خارج گردید و چون روشن شد که دولت قوام گوشش به این قبیل اعتراضات بدهکار نیست بالنتیجه به تحصن پایان داده دیگر در انتخابات شرکت نکردیم.

***

در آنموقع قدرت مملکت بطور کامل در دست قوام السلطنه بود و شاه هیچگونه نقشی در کشور نداشت و نمیتوانست هیچگونه اظهار نظری درباره انتخابات بکند. بهمین جهت از پذیرفتن متحصنین خودداری کرد. فقط سمیعی رئیس تشریفات دربار نزد متحصنین آمد و گفت اعلیحضرت میفرمایند رسیدگی به امر انتخابات از وظایف دولت است و اعلیحضرت هیچگونه اقدامی نمیتوانند بکنند. اگر شکایتی هست مراتب را کتبا به دفتر مخصوص بنویسید تا به دولت ابلاغ شده موجبات رفع شکایت فراهم گردد. دکتر مصدق هم با اظهار این مطلب که به علت شکایت از دولت به دربار آمده ایم تا با تامین آزادی انتخابات در اینکار شرکت کنیم. چون وضع را مساعد ندید با عصبانیت دربار را ترك گفت. بعدا قوام السلطنه به متحصنین حمله کرد و گفت دوره عوامفریبی گذشته است.

دکتر مصدق هم سرانجام نامه سرگشاده ای به قوام السلطنه نوشت مبنی بر اینکه "در حالیکه دولت به عنوان حزب در انتخابات دخالت میکند و در بعضی حوزه ها عملا دخالتی به صورت حاکمیت نداشته و عملا نمیتواند بازرسی کند، بنابراین تشکیل چنین مجلسی بطور مسلم مظهر افکار عمومی ملت ایران

نیست."

همچنین دکترمصدق قبلا در میتینگی در مسجد شاه چنین گفته بود : "قوام با تشکیل حزب دموکرات بدعتی گذاشته که اگر توفیق حاصل کند ازاین پس هر کس با این دست آویزها میتواند مردم را از شرکت در انتخابات محروم کند و انتخاباتی به میل خود برگذار نماید ."

همچنین دکتر مصدق هنگام خروج از تحصن نامه ای نوشت که قسمتی از آن چنین است :

"جز ابلاغ خواسته مردم در اینجا وظیفه ای نداشتیم، ادامه تحصن را بیهوده دانسته از دربار خارج شدیم و به عموم افراد ملت ستمدیده ایران بدین وسیله اعلام میداریم که انتخابات غیر قانونی و آزادی انتخابات حرفی بی اساس است. ملت ایران به هیچوجه مجلسی را که فساد انتخابات آن برهمه مسلم است مظهر افکار خود نمیداند و بنابراین هر تصمیمی که درباره قضایای حیاتی این مملکت گرفته شود مطلقا و ابدا تصمیم ملت ایران نیست."

سرانجام حزب دمکرات انتخابات را برد و به قوام السلطنه هم رأی اعتماد داد ، این همان مجلسی است که بعدا با دادن رأی عدم اعتماد قوام را ساقط نمود و همین مجلس بود که به اعلام جرم علیه قوام رسیدگی کرد .

از تصادف ایام چنین است که دکتر شایگان بعدها از نزدیکترین یاران دکتر مصدق شد . همه جا با او بود ، در مجلس، در دولت ، در سازمان ملل ، در دادگاه هنگام محاکمه ، او در دوستی با دکتر مصدق و پیروی از او مقاومت و سرسختی نشان داد . عجیب تر اینکه در روزهای قبل از ۳۰ تیر که فرمان نخست وزیری قوام صادرشده بود دکتر شایگان در کنار مصدق ، برای سقوط "جناب اشرف" خیلی تلاش کرد . بعدا هم که قوام کنار رفت هنگامیکه طرح "مصادره اموال قوام و مهدورالدم نمودن او" مورد نظر قرارگرفت دکتر شایگان نقش اصلی را در تنظیم طرح و تصویب آن داشت.

***

در اسناد بدست آمده از سفارت آمریکا چنین نوشته شده است : " دکتر سید

علی شایگان فردی تحصیلکرده است که در نظریات سیاسی خود ثابت قدم نیست . با حزب توده همکاری داشته و مدتی وکیل سفارت شوروی در تهران بوده است . همچنین در شرکت روسی ایران سوترانس کار میکرده است . وقتی قوام مصدر کار بود با او نزدیکی فراوان داشت . وقتی ستاره اقبال او افول کرد به جبهه ملی که رو به پیشرفت بود روی آورد و همکاری نزدیکی را با حزب ایران آغاز کرد ولی خودش عضو رسمی آن نبود . او در اوایل تمایل خاصی به حزب توده داشته است و معاون دکتر کشاورز وزیر حزب توده در کابینه قوام بود . وی در آمریکا گروهی بعنوان "دانشجویان آزاد" تشکیل داده علیه سلطنت فعالیت میکند ."

در کتاب سقوط که توسط دو آمریکائی نوشته شده چنین آمده است : "او دوست نزدیك جرج بال بود که معرف اصلی او نزد مقامات آمریکا بخصوص جیمی کارتر بود ، او مشاور ویژه وزارت امور خارجه آمریکا در مورد مسائل مربوط به ایران بود ، بیشتر اطلاعات آمریکائیها در مورد ایران از ناحیه گروه او بود ."

دکتر شایگان پس از محکومیت در دادگاه نظامی با عفو ملوکانه از زندان خارج و عازم آمریکا گردید و سالیان دراز دور از وطن بسربرد . ولی پس از سقوط رژیم با وجود کهولت به ایران آمد و خود رابرای تصدی مقام ریاست جمهوری آماده ساخت. دوستی مطلع نقل میکرد که پس از تلاش فراوان به دیدن خمینی میرود . ضمن تجلیل از رهبر انقلاب به ذکر مبارزات خود با شاه می پردازد و میگوید عده ای از دوستان ، او را برای مقام ریاست جمهو ری نامزد کرده اند ولی او لازم میدانست قبل از اعلام نامزدی با امام امت و رهبر انقلاب مشاوره و کسب اجازه کند . خمینی که مطابق معمول خود کوچکترین توجهی به اظهارات مراجعین نداشت بدون آنکه بداند دکتر شایگان کیست و چه مبارزاتی کرده و چه ارزشی دارد بصورت تند و زننده ای موضوع نامزدی ریاست جمهوری اورا رد کرد و بدون خداحافظی از جای خود بلند شد و از اطاق بیرون رفت.

دکتر شایگان که تازه فهمیده بود با چه کسی سروکار دارد پس از خروج از

خانه خمینی به سرعت جل و پلاس خود را جمع کرد و عازم آمریکا شد و همانجا درگذشت. در حالیکه روزنامه ها در همانوقت نوشتند که خمینی به او گفته است که "برای مقام ریاست جمهور خیلی پیر است."

***

چون دکتر مصدق در دولت قوام به مجلس راه نیافت از وجود وکلائی امثال مکی که به او خیلی نزدیك بودند اقدامات سیاسی خود را تعقیب میکرد.

هنگامیکه قرارداد "گس - گلشائیان" درمجلس مطرح بود طی نامه ای به حسین مکی چنین نوشت: " آقایانی که در مجلس شورایملی اقلیت هستید و تشتت دارید سکوت نکنید که بر خلاف مصالح ایران است . هیچ فرقی بین این سکوت و رائی که مجلس برای تجدید قرارداد میدهد نمیباشد. به دولت رأی منفی بدهید و ثابت کنید نماینده افکار ملت ایرانید . من از شما میپرسم اگر در مجلس مذاکراتی که به جار و جنجال و غوغا تعبیر میشود نشده بود جناب آقای تقی زاده حاضر میشدند خیانت عظیمی را که در دوره دیکتاتوری به میهن عزیز ما شده فاش نمایند. ایشان از ابتدای این دوره هزارها کلام حرف در مجلس زده اند ولی نخواسته اند یك کلام راجع به بیانات من در مجلس ١٤ اظهار نمایند ، چرا؟ برای اینکه مصدق مرده و دستش از میز خطابه مجلس کوتاه است ، البته با مرده کسی بهتر از این رفتار نمیکند."

ولی بهر صورت نمایندگان درباره نفت طرحهای مختلف میدادند که از جمله در بهمن ١٣٢٧ طرح دیگری از سوی گروهی از نمایندگان به مجلس داده شد که مسکوت ماند که متن آن چنین است: "ماده واحده - مجلس شورایملی قرارداد ادعائی نفت جنوب بنام شرکت نفت ایران و انگلیس را به رسمیت نمیشناسد و آنرا کأن لم یکن میداند.

حسین مکی - عباس اسکندری - حائری زاده - عبدالقدیر آزاد -منوچهر گلبادی - معتمد دماوندی "

حزب ایران

پس از شهریور ۲۰ که فعالیت های سیاسی آغاز گردید . گروهی از مهندسین کشور دور هم جمع شده و با حمایت گروهی از دانشجویان و روشنفکران انجمنی بوجود آوردند که اوایل جنبه سیاسی نداشت ولی به تدریج وارد فعالیت های سیاسی شده و در انتخابات دوره چهاردهم نیز به حمایت از افرادی نظیر دکتر مصدق پرداختند ، بهمین جهت فکر تاسیس حزبی بوجود آمد و گروهی از مهندسین و دانشگاهیان و حقوقدانان و روشنفکران تاسیس حزب ایران را اعلام نمودند که هدفهایش بیشتر جنبه سوسیالیستی داشت ولی خیلی معتدل و اصلاح طلب به شمار میرفت .

ناصر نجمی مینویسد : "پس از شهریور ۲۰ احزاب گوناگونی به وجود آمد ، در محافل مختلف گفته میشد خوب است که احزاب کوچك با هم متحد شده حزب

بزرگی بوجود بیاید . حزب میهن بر اساس همین اعتقاد با شرکت احزاب استقلال و پیکاریه وجود آمد ولی متاسفانه ائتلاف موفقی نبود ، پس از چندی حزب میهن و حزب ایران با هم ائتلاف کردند ، درنتیجه "حزب ایران" بوجود آمد . اعضای کمیته مرکزی و شورای حزب ایران عبارت بودند از : مهندس غلامعلی فریور - مهندس حسیبی - مهندس‌ناصر معتمد - مهندس گزیده پور - مهندس حقشناس مهندس علیقلی بیانی - مهندس زیرك زاده - مرتضی مصور رحمانی و چند نفر دیگر ...

اعضای شورای مرکزی حزب میهن که مشترکا در جلسات شرکت جسته بودند عبارت بودند از : دکتر کریم سنجابی - مجید یکتائی - دکتر مسعود ملکی . وقتی حزب ایران به وجود آمد عده ای از رجال سرشناس به حزب جلب شدند که عبارت بودند از : اللهیار صالح - امیر علائی - دکتر شمس الدین جزایری - ارسلان خلعت بری - دکتر عالمی ... حزب روزنامه ای هم بنام "جبهه" داشت که از همان روزهای اول توانست عده ای از دانشگاهیان و فرهنگیان و قضات را جلب کند .

پس از اینکه فرقه دمکرات قیام کرد و پیشه وری قدرت یافت حزب ایران ناگهان چرخش پیدا کرد و مذاکراتی برای ائتلاف با حزب توده و فرقه دمکرات به عمل آورد و یك هم بستگی بین آنها به وجود آمد و طی جشنی این هم بستگی اعلام شد . این اقدام در میان افراد حزب ایران تولید نارضایتی کرد . افراد سرشناسی نظیر دکتر جزایری - دکتر مسعود ملکی - فرج الله ناصری - دکتر صاحب و دکتر میمندی نژاد به مخالفت برخاسته میگفتند این ائتلاف به منزله قبول تجزیه مملکت است در حالیکه سرلوحه مرام ما "حاکمیت ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران و استقلال ملی" میباشد .

این افراد نزد دکتر مصدق رفته و موضوع را در میان نهادند . دکتر مصدق هم گفت این ائتلاف بهیچوجه صحیح نیست و به مصلحت شما هم نمیباشد و اصول رامنامه حزب شما هم چنین ائتلافی را تجویز نمیکند .

سرانجام در جلسه ای در حزب کشمکش بین موافقین و مخالفین در گرفت و به

دنبال مذاکرات تند و برگذاری یك جلسه پرتشنج موافقین مرکب از اللهیار صالح دکتر سنجابی - مهندس فریور در حزب ماندند و مخالفین نیز حزب "وحدت ایران" را تأسیس نمودند که بعدها با حزب مردم به رهبری سید محمد صادق طباطبائی (رئیس بعدی مجلس) ائتلاف کردند که افرادی نظیر سید حسن زعیم - ذکاءالدوله غفاری - حاتم و میرزاهادی اشتری در آن بودند . حزب وحدت ایران روزنامه جدیدی منتشر ساخت بنام "شفق" که امتیاز آن متعلق به دکتر شمس الدین جزایری بود .

***

یکی از فعالین حزب ایران مهندس غلامعلی فریور بود که در طبقات مختلف مردم به حسن شهرت معروف بود و مدتی هم در دستگاههای دولتی مشاغل حساسی داشت و به علت مخالفت و مبارزه با مقامات دولتی و جلوگیری از سوء استفاده ها از کار کنار رفت و بهمین جهت به نمایندگی مجلس از تهران انتخاب شد و بعداً وزیر صنایع و معادن و پس از سقوط رژیم هم سفیر ایران در سوئیس شد . وی هم اکنون در جنوب فرانسه به سر میبرد .

وی هنگامیکه مدیرکل وزارت معادن در سالهای پس از شهریور بود با "بدر" وزیر بازرگانی در افتاد که در روزنامه ها نوشتند : "بموجب حکم وزیر بازرگانی مهندس فریور از شغل مدیرکلی معاف و به سمت مشاور فنی منصوب شده است" که به دنبال این خبر نامه زیر از طرف مهندس فریور در مطبوعات انتشاریافت :

"جناب آقای وزیر پیشه و هنر

نامه شماره ۱۲٤٦۳ مورخ ۲۲/۸/۱۱ جنابعالی مشعر به معافیت این جانب از ریاست کل معادن و انتصاب من به سمت مشاورفنی وزارتی که ظاهرا جواب یا عکس العمل نامه شماره ۸۲۹۳ مورخ ۲۲/۸/۸ و همچنین نامه های قبلی اینجانب رسید .

ازاینکه مرا از ریاست معادن معاف داشته اید بسیار متشکر و مسرورم ولی تعجب و در عین حال تأسف من از انتصاب به سمت مشاور فنی وزارت است ، در وزارت خانه ای که شما در رأس آن

قرار دارید . همکاری من و شما با اختلاف فاحش بلکه تباین صریحی که در افکارو اعمال و عقاید و علائق ما موجود است تصور نمی رود امکان پذیر باشد زیرا :

من به حیثیت و شرافت خود علاقمندم و شما برای خود چیزی جز اغراض و مطامع شخصی ارزش قائل نیستید . برنامه عمل من مبارزه با دزدی و فساد است و عمل شما ارتقاً و ترفیع و تشویق دزدان .

من عقیده به توسل به وسیله غیرمشروع حتی برای رسیدن به مقصود مشروع ندارم و شما برای نیل به مقصد غیر مشروع در انتخاب پست ترین وسیله خود را مجاز می دانید کما اینکه برای گرفتاری من به انواع وسائل از قبیل اتهام، سخن چینی و بالاخره به اشکال تراشی در پیشرفت کار متوسل شدید که شاید مرا مخالف منافع متفقین جلوه دهید ولی بحمدالله چون دست خدا همراه من بود و سرویس اطلاعات متفقین هم با نظمیه مختاری تفاوت داشت موفق نشدید .

بنا بر مراتب فوق و همچنین نظر به دلایل دیگری که ذکر آنها را برای روزی خواهم گذاشت که محکمه صالحی برای رسیدگی به اعمال ما تشکیل شود ، با وجود آن که پس از ده سال اشتغال به مقاماتی که سلف و خلفم از آنها میلیونر خارج شده اند شاید برای گذران روزمره ام معطل باشم معذالك مجبورم از افتخار همکاری شما صرف نظر کرده و از قبول مشاغلی که تماس با شخص جنابعالی داشته باشد معذرت بخواهم .

غلامعلی فریور

دکتر سنجابی در خاطرات خود چنین بیان میکند :

بعد از شهریور ماه ۱۳۲۰ فعالیت حزبی در کشور توسعه یافت .حبیب الله نوبخت حزب کبود را به وجود آورده بود ، جهانگیر تفضلی و خسرو اقبال و چند

تن دیگر حزب پیکار را به وجود آوردند ، علی جلالی و شجاع الدین شفا و مجید یکتائی و محمد پورسرتیب در کمیته حزب میهن پرستان جای گرفتند ، عبدالقدیر آزاد حزب استقلال را تاسیس نمود . بنده نیز با چند تن از دانشیار های دانشگاه و جوانها جمعیتی داشتیم که هنوز عنوان حزبی پیدا نکرده بود . با آن سه جمعیت وارد مذاکره شدیم و یك حزب جدید بنام "حزب میهن" به وجود آوردیم که هر چهار حزب از هرکدام چهارنفر به عنوان شورایعالی حزب معرفی شوند که از دوستان من دکتر آذر - دکتر مسعود ملکی - دکتر محمد حسین علی آبادی معرفی گردیدند و آنها نیز نمایندگان خود را معرفی کرده و جمعیت به فعالیت پرداخت. عمارت بزرگی با ۳۰ اطاق و دوهزارتومان کرایه در ماه در خیابان شاه آباد اجاره کردیم و یك روزنامه بنام "رستاخیز" ارگان آن منتشر گردید .

هدف ما در آنموقع مقابله با احزابی بود که سیاستهای خارجی پشتیبان آن بودند چه دست چپ و چه احزاب ارتجاعی دست راست. حزب توده کشش فوق العاده ای در میان جوانان داشت و با وسایل و امکاناتی که در اختیارش میگذاشتند توانسته بود در میان کارگران و جوانان روشنفکر انقلابی نفوذ پیداکند و یك جمعیت قوی با روزنامه ها و نشریات مختلف به وجود آورد . بعلاوه عده ای از رهبران حزب توده درمناطق تحت اشغال شورویها به وکالت مجلس انتخاب شده و پایگاه سیاسی مهمی به وجود آورده بودند . ولی امکانات ما تنها وجوهی بود که اعضا میپرداختند و بازاریها نیز کمك هائی میکردند .

شاه چند بار خواست به ما کمك مالی بدهد بنده زیر بار نرفتم، حتی یکبار همین فردوست به منزل من آمد و یك کارتون بزرگ همراه داشت و گفت اعلیحضرت مرا فرستاده اند و این سهام شرکت کیهان است که مال اعلیحضرت میباشد و شاید قریب سیصد هزارتومان بود و اعلیحضرت فرستاده اند که آنرا به شما بدهم که در اختیارتان باشد . هم برای امور حزبی و هم روزنامه را تحت اختیار بگیرید . گفتم حضور اعلیحضرت عرض کنید که چنین کاری نه به صلاح شما است و نه به صلاح ما ... ما تا زمانی میتوانیم به شما خدمت کنیم که از شما استفاده مالی نکنیم. و بنده آنها را دوباره زیر بغل فردوست برگرداندم.

قبلا یکبار دیگر هم فردوست بدیدن من آمده بود و گفت اعلیحضرت میخواهد شما را ببیند . مرا نزد ایشان برد . برای اولین بار با شاه روبرو میشدم خوش رو، خوش صحبت و خیلی گرم با من صحبت کردند و نظریات مرا خواست. گفتم باید تمام کوشش ما بر این باشد که دولتی از رجال ملی و مقاوم به وجود بیاوریم که در برابر توقعات خارجیها بتوانند به نفع ملت ایران مقاومت کنند . گفتم باید در انتخابات فعلی (دوره چهاردهم) عده ای آزادیخواه و میهن دوست وارد بشوند تا نیروی استقلال طلب ملی قوت بگیرد . به شاه گفتم من میدانم که عده ای از افراد احزاب دشمن شما هستند و خارجیها هم شاید نسبت به شما اطمینان نداشته باشند ولی آنهائیکه وطن دوست هستند علاقمند به حفظ شما هستند . به من گفت چرا در انتخابات شرکت نمی کنید؟ گفتم در کرمانشاه زمینه دارم. گفت بروید در کرمانشاه فعالیت کنید و من در تهران کوشش میکنم که جوانان وطن دوست انتخاب شوند . میدانم که در آن دوره در انتخاب دکتر شفق و مهندس فریور، شاه موثر بود . گفتم سال گذشته به کرمانشاه رفتم با مخالفت انگلیسها روبرو شدم. گفت شما بروید من به سهیلی سفارش شما را کرده ام، حکومت علیه شما کاری نمیکند . با این طرز به کرمانشاه رفتم باز انگلیسها مخالفت کردند و من و برادرم را که رئیس ایل سنجابی بود انگلیسها با کامیون به تهران فرستادند .

بهر حال ما برای تامین مالی حزب گاردن پارتی دادیم و سی هزارتومان جمع کردیم. در مجلس چهاردهم از دکتر مصدق پشتیبانی کردیم. یکی از وکلا در مجلس به دکترمصدق اهانت کرد ، عده ای از جوانان ما شبانه به منزل او رفتند و او را کتك زدند . او فردا در مجلس گفت این حمله را دکتر سنجابی و مهندس فریور ترتیب داده اند در حالیکه در آنوقت فریور با ما همکاری نداشت. ما با طرفداران سید ضیاً و حزب عدالت دشتی و جمال امامی در افتادیم. با مصطفی فاتح که کارگردانی حزب توده را میکرد مبارزه کردیم. در شهرستانها تشکیلاتی به وجود آوردیم. در گرگان احمد قاسمی حزب ما را اداره میکرد که بعدها از کارگردانان حزب توده شد . از دکتر مصدق دعوت کردیم که به حزب بیاید

وبرای ما سخنرانی کند ، از ایشان زیاد تجلیل کردیم.

در این وقت حزب دیگری بنام "حزب ایران" به وجود آمد که مهندس فریور مهندس زیرك زاده - مهندس احمد زنگنه - مهندس حسیبی - مهندس حق شناس - اللهیار صالح - ارسلان خلعت بری و دکتر شمس الدین جزایری کارگردانان آن بودند .چون مرام ما و حزب ایران یکی بود با هم یك سازمان تشکیل دادیم و بنده وارد کمیته حزب ایران شدم. در جریان واقعه آذربایجان و کردستان دکتر محمد مکری از همکاران ما که رئیس فرهنگ مهاباد بود به تهران آمد و گزارش داد که اینها حقیقتا تجزیه طلب هستند و زیر فرمان روسها قراردارند . بهمین جهت ما در مقابل شعار آنها شعار میدادیم که باید آزادی و دمکراسی برای تمام ایران باشد .

قوام السلطنه از رجال قدیم و استخواندار بود که خیلی درباره او هم بد گفته اندو ما هم در دوره مصدق با او در افتادیم. او یك مرد ملی و آزادیخواه و با ایده آل ما منطبق نبود ولی در مصدر نخست وزیری خدمات نمایانی کرد و آن کوشش برای بیرون کردن روسها از ایران بود . مظفرفیروز میخواست مرا در دستگاه خودشان وارد کند ولی چون به او اعتماد زیادی نداشتم شانه خالی کردم. چون احساس میکردم که تمام کوشش او علیه شاه میباشد .

یك روز قوام السلطنه من و مهندس فریور را احضار کرد و گفت چرا با پیشه وری نزدیکی نمیکنید . شما با توده ایها و پیشه وری گرم بگیرید و آنها را نصیحت کنید . در همین زمان بود که ائتلاف بین حزب ایران و حزب توده صورت گرفت. این کار در زمینه پیشرفت سیاست قوام بود که نتیجه اش تخلیه قوای روسها از ایران میباشد . فریور با پیشنهاد قوام موافقت کرد که اینکار عملی بشود . بعد ما رفتیم پیش پیشه وری و گفتیم چرا شما کاری نمی کنید که همه ایران مثل آذربایجان ازشما استقبال کند و همه شما را رهبر خود بدانند . گفتیم نظر قوام درست است که ارتش آذربایجان باید جزو ارتش ایران باشد و اگر شما سماجت کنید سؤظن مردم نسبت به شما زیاد میشود ولی پیشه وری مخالف بود و میگفت اول باید یك نقطه ایران آزاد شود بعد دیگران از آن تقلید

کنند .

وقتی انتخابات شروع شد قوام میخواست حزب دمکرات اکثریت داشته باشد .دکتر مصدق در دربار متحصن شد . در این موقع دکترشایگان وزیر فرهنگ قوام بود و ما همراه ایشان در تحصن نبودیم. سید محمد صادق طبا طبائی و حاج عزالممالك اردلان و امام جمعه تهران و از این قبیل افراد بودند .دکتر مصدق درباره تحصن اول خود گفت ما رفتیم تحصن با عده ای ... وقتی به اطراف خود نظر کردم دیدم غالب اشخاصی که با من آمده اند عوامل انگلیس هستند ، در آنجا من متوجه شدم و به خود گفتم مصدق انگلیسها ترا اینجا فرستاده اند .دکتر شایگان از طرف دولت آمده بود و به مصدق جواب رد داد و مصدق مجبور شد از تحصن خارج گردد .

خلاصه قوام با همه بازی میکرد ، هم با حزب توده ، هم با حزب ایران. هم با روسها ... درواقع میتوان گفت قوام اگر هیچ کار دیگری نکرده باشد و گناهان زیادی هم بر گردن داشته باشد و بعداً ما هم برگردن او گناهان دیگری بار کردیم اما در این مورد خدمتی کرد که در تاریخ ایران باید مورد تقدیر قرار گیرد . البته کمك آمریکائیها هم خیلی موثر بود .

بهر حال ائتلاف حزب ایران با حزب توده بود و با حزب دمکرات آذربایجان ائتلافی صورت نگرفت ولی در جلسات متشکله در دفتر مظفر فیروز نمایندگانی از حزب ایران شرکت میکردند .این ائتلاف وقتی بهم خورد که قوام وزرای توده ای و اللهیار صالح را از کابینه کنار گذاشت. دو روز بعد از این جریان توده ای ها از ما خواستند که درائتلاف بزرگی شرکت کنیم ولی حزب ایران قبول نکرد ولی فرقه دمکرات نامه نوشت که به آن ائتلاف ما پیوسته است. ولی ما به آن ترتیب اثر ندادیم و از آن تاریخ دیگر همکاری ما با حزب توده قطع شد . اینکه گفته میشود اللهیار صالح به سلامتی پیشه وری مشروب خورده اساسا صالح هیچوقت لب به مشروب نمیزد و این مطلب به کلی نادرست میباشد ."

***

نگارنده از دکتر جزایری جریان را پرسیدم او گفت این مطلب برای من هم

تازگی دارد . قوام السلطنه با ارسلان خلعت بری دوستی خیلی نزدیك داشت اگر قرار بر این بود که با پیشه وری و دمکراتها طرح دوستی ریخته شود به او میگفت . از همه مهمتر اینکه اگر چنین سیاستی وجود داشت باید دکتر سنجابی ما و رفقای ما را که به علت همین نزدیکی با پیشه وری از آنها جدا شده بودیم در جریان میگذاشت. گفتن این مطلب پس از سالیان دراز را چگونه میتوان تعبیر و تفسیر کرد؟

***

دکتر مشیر درباره اتهامی که به اللهیار صالح و سران حزب ایران میزنند که به سلامتی پیشه وری گیلاس خود را نوشیده از قول ایشان چنین نقل میکند :

"من در عمرم هرگز لب به مشروبات الکلی نزده ام و این مطلب هم کذب محض است. من با وجود اختلاف سلیقه در کابینه ائتلافی قوام وزیر بودم و به معیت همکاران حزبی در صدد برآمدیم کاری بکنیم که آذربایجان از ایران تجزیه نشود . مصلحت دانستیم از آنها در باشگاه حزب ایران پذیرائی و طوری زمینه سازی کنیم که از نامبردگان اقرار بگیریم قصد خیانت به ایران و تجزیه آذربایجان راندارند و بهمین ترتیب هم عمل شد . مخصوصا دکتر سنجابی قرآنی از جیب بغل درآورد و آنها را سوگند داد که در صدد خیانت به مملکت نباشند و بعد من و سایرین درباره وحدت و یکپارچگی ایران صحبت کردیم . بطوریکه آنها تحت تاثیر قرار گرفتند و به قرآن قسم خوردند که ما ایرانی بوده و حاضر به خیانت به مملکت خود نیستیم، شایان توجه است که اختلاف با پیشه وری و نقش دکتر جاوید و شبستری نیز در فتح آذربایجان و سقوط تبریز موثر بوده است، حال چرا شاه و دیگران این اتهام را به ما میزدند بر ما مجهول است."

***

دکتر سنجابی میگوید :

"حزب ایران یك شورا داشت و یك کمیته مرکزی... در کمیته مرکزی آن تغییراتی داده میشد ولی افرادی که این اواخر بطور همیشگی بودند میتوان اللهیار صالح ، زیرك زاده ، مهندس بیانی ، مهندس حقشناس . مهندس حسیبی ، محمد

پورسرتیب، دکتر عالمی و بنده را نام برد. دکتر شاپور بختیار هیچوقت در کمیته مرکزی و حتی در شورای حزب هم نبود، عضویت او در دوران مصدق صورت گرفت. در ابتدا دکتر جزایری، ارسلان خلعت بری، صادقی وکیل آذربایجان، مهندس فریور و مصور رحمانی هم بودند.

روزنامه ارگان حزب هم روزنامه جبهه بود که زیرك زاده سردبیر آن بود و تیراژ زیادی نداشت. در سال ۱۳۳۱ یك انشعابی در حزب ایران صورت گرفت، محمد نخشب و عده ای از دوستانشان از قبیل حسین راضی، دکتر سامی، حبیب الله پیمان و در حدود ۷۰ نفر دیگر به حزب ایران پیوستند که دارای تمایلات مذهبی بودند، آنها موضوع مذهب را بهانه کرده سرانجام از حزب خارج شدند."

رسول مهربان مینویسد: "در سال ۱۳۲۳ که حزب ایران اعلام موجودیت کرد هیچیك از مبانی تشکیل حزب را دارا نبود، میتوان گفت کانونی بود از روشنفکران ضد استبداد که عمدتا متعلق به خانواده های مرفه بودند. گروهی از آنان از فارغ التحصیلان فرنگ بر گشته بودند که پس از خاتمه اختناق دوره رضاخانی وارد بازار سیاسی ایران شده بودند. آنها توانستند با شعار "برای ایرانی - با فکر ایرانی - بدست ایرانی" نفوذی کسب کنند.

در ایامی که اولین هسته مبارزه با ارتجاع و دیکتاتوری با تلاش حزب توده و اتحادیه های صنفی و روزنامه نگاران (جبهه آزادی) به وجود آمد ملك الشعرأ بهار گفت: "گرگهای درنده ای که سالها از گوشت و چربی این مردم تغذیه کرده اند آرام نگرفته و به خواب نرفته اند. اگر این حیوانات جسور بار دیگر به جان شما افتادند بر پیر و برنا رحم نخواهند کرد و سوسیالیست را از دمکرات فرق نمیگذارند"

با پایان جنگ جهانی دوم در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲٤ یورش عظیم ارتجاع به سازمانهای کارگری و حزب توده جوّی به وجود آورد که در سال ۱۳۲٤ حزب ایران به حزب توده نزدیك شد. دارودسته سید ضیأ در اصفهان به ساختمان حزب توده حمله کرده ساختمان آن را به آتش کشیده عده ای را مجروح ساختند که روزنامه شفق ارگان حزب ایران نوشت: "آزادیخواهان! خطر بزرگی شما را تهدید

میکند . اگر در مقابل حمله به حزب توده ساکت بنشینید به زودی نوبت حزب یران خواهد رسید . اگر گذاشتید یك خانه اتحادیه کارگری راغارت کنند فردا قلم هر آزادیخواهی را خواهند شکست و دهان هر وطنپرستی را خواهند دوخت، هوشیار باشید که در پشت درهای خانه کارگران اصفهان هیولای مهیب دیکتاتوری پنهان است"

پی از ٤ سال تلاش حزب توده برای تشکیل جبهه واحد ملی مذاکراتی بین کمیته مرکزی حزب ایران و حزب توده انجام شد و در تیرماه ۱۳۲۵ به نتیجه رسید وهدفهای ششگانه آن به منظور سرکوبی ارتجاع و محو نفوذ استعمار و تقویت جبهه آزادی خواهان اعلام شد . در مقابل هم برای اولین بار نخست وزیر حزب تشکیل داد و قوام السلطنه حزب دمکرات ایران را به وجود آورد . از عشایر خوزستان و ایل بختیاری و قشقائی و ذوالفقاری و همه و همه در این حزب جمع شدند . وقتی خسرو قشقائی پیوستن ایل قشقائی را اعلام کرد یکی از رفقای حزبی گفت : "هیچ چوپانی گوسفندان خود را به این آسانی به مرتع نمیبرد"

به دنبال آن قوام السلطنه از احزاب آزادیخواه برای عصویت در کابینه دعوت کرد که کابینه ائتلافی نتیجه همکاری حزب توده و حزب ایران بود . ائتلاف حزب ایران و حزب توده بحث تندی به وجود آورد . از چهره های سرشنای حزب، دکتر جزایری، ارسلان خلعت بری، حسین مکی، مهندس بازرگان از حزب خارج شدند ، کمیته مرکزی حزب طی اعلامیه ای علیرضا صاحب، فرج الله باغی، محمد نخشب، ضرابی و جعفر شهیدی را از حزب اخراج کرد ، صادقی عضو کمیته مرکزی هیئت سیاسی نیز مستعفی شد .

کمیته مرکزی حزب ایران در زمان ائتلاف با حزب توده عبارت بودند از : اللهیار صالح ، مهندس فریور ، صادقی ، دکتر سنجابی ، مهندس حقشناس ، دکتر عالمی ، دکتر جناب ، مهندس ناصر معتمد ، پور سرتیب ، مهندس زیرك زاده ، مسعود زنگنه که صالح و سنجابی و فریور و زیرك زاده و صادقی به عضویت هیئت سیاسی که عالیترین مقام حزبی بود انتخاب گردیدند . مهدی شریف امامی ، منصور روحانی و محسن خواجه نوری هم از چهره های سرشناس حزب بودند .

اللهیار صالح رهبر حزب و دبیر هیئت موتلفه احزاب آزادیخواه بمناسبت ورود هیئت نمایندگی خود مختار آذربایجان به رهبری پیشه وری سرمیزشام چنین گفت:

"وقتی رفقای آزادیخواه ما در آذربایجان شروع به نهضت کردند و گفتند قصد ما اصلاح است ما اطمینان داشتیم زیرا این سخن از زبان پیشه وری بود که تمام عمر خود را در راه آزادی صرف کرده است و در تمام عمر یك کلمه مبالغه نگفته، همینطور دکتر جاوید که ده سال عمر خود را در تبعید کاشان گذرانیده و دانش پزشکی خود را بطور رایگان دراختیار توده فلکزده کاشان میگذاشته، همینطور شبستری که دوست و دشمن تصدیق میکنند از مردمان شریف آذربایجان میباشد. امروز آذربایجان امن ترین نقاط کشور است. اختلاس و ارتشأ محو، تریاك را منع و دانشگاه را تاسیس نمودند."

روزنامه جبهه ارگان حزب هم نوشت: "حادثه فارس برای کشتن آزادی برای ادامه ملوك الطوایفی و برای ازدیاد فقر و بدبختی ماست اما نهضت آذربایجان اسلحه بزرگ همه آزادیخواهان ایران میباشد."

بعد از واقعه آذربایجان دکتر سنجابی و ابوالفضل قاسمی و دکتر بیانی و اصغر گیتی بین در حزب ایران همه کاره شدند و مرا بعنوان دفاع از پیشه وری اخراج کردند.

در خرداد ماه ۱۳۳۶ کمیسیون دادگستری مجلس حزب ایران را به علت ائتلاف با حزب توده غیر قانونی اعلام داشت اما مصوبه به تصویب نهائی نرسید، گیتی بین همه کاره سازمان برق تهران شد و به ثروت زیادی رسید. ابوالفضل قاسمی با ساواك و دربار همکاری نمود. سپس گروه محمد نخشب از حزب ایران انشعاب نموده حزب مردم ایران را تاسیس نمودند.

***

موسسین جمعیت میهن پرستان عبارت بودند:

علی جلالی - شجاع الدین شفا - مجید یکتائی - مهندس همایونی - کاظم عمادی - محمد پور سرتیپ - مهندس جواد تبریزی - مهدی نائینی - منوچهر ظلی - حسین مکی.

هیئت موسس حزب میهن پرستان چنین اند :

دکتر کریم سنجابی - مجید یکتائی - مسعود ملکی - شجاع الدین شفا - مرزبان - احمد خان ملك ساسانی - علی جلالی - دکترمهدی آذر - مسعود زنگنه احمد اقبال - ابوالقاسم انجوی شیرازی - کاظم عمادی - علی غفاری - محمد پور سرتیپ - دکتر میمندی نژاد .

نویسنده کتاب از دکتر مصباح زاده مدیر روزنامه کیهان جریان واگذاری سهام کیهان را پرسیدم . او گفت اساسا روزنامه کیهان سهمی نداشت که در اختیار کسی باشد .

شاه همیشه مورد احترام من بوده است ولی صریحا میگویم سهامی از روزنامه کیهان در اختیار شخص شاه یا دیگری نبوده است که فردوست نسبت به واگذاری آن اقدام کند . شما میتوانید از طرف من این توضیح را بدهید .

طرح از علی مسعودی

دکتر محمد مصدق
مشهورترین نخست وزیر ایران

دکتر مصدق در ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ در تهران متولد شد . نخستین شغل در زمان سلطنت ناصرالدین شاه باو داده شد ، بنابراین در زمان سلطنت ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - محمد علی شاه - احمد شاه - رضا شاه ، محمد رضا شاه پهلوی از مهره های مهم سیاست در ایران بوده است. بعلت مبارزات سیاسی حدود ۲۵ سال از زندگی خود را بتواتردر حبس ، تبعید ، اقامت اجباری در احمد آباد گذرانیده است. پدرش میرزا هدایت وزیر دفتر آشتیانی از مستوفیان دربار ناصرالدین شاه ، مادرش ملك تاج خانم نجم السلطنه خواهر عبدالحسین فرمانفرما میباشد که بیمارستان نجمیه تهران راوقف کرده است. مصدق اشراف زاده ای است که در سن ۱٤ سالگی بعد از فوت پدرش بنا بر سنت مقرر آنروز بجانشینی پدر به سمت مستوفی خراسان منصوب شد و لقب "مصدق السلطنه" باو داده شد ولی چون نوجوان بود با همکاری میرزا علی اکبرخان موزه مامور این منصب گردید . این اشراف زاده ثروتمند که در درستی از همان ایام شهرت یافت در دوران مشروطیت به جمع آزادیخواهان پیوست و نخست به جمعیت "آدمیت" گروید و در دوره اول مشروطیت در سن ۲۵ سالگی از اصفهان بنمایندگی مجلس انتخاب شد ولی چون سن او قانونی نبود (۳۰ سال تمام) در مجلس شرکت نکرد . بعداً عضو انجمنی بنام "مجمع انسانیت" شد که از اهالی آشتیان ، تفرش و گرگان بوجود آمده بود . در دوران استبداد با محمد علیشاه به مبارزه پرداخت ،

بستگانش مصلحت دانستند که برای تحصیل عازم اروپا شود . مدت دو سال در مدرسه علوم سیاسی پاریس و مدت ٤ سال در دانشگاه نوشاتل سوئیس بتحصیل حقوق پرداخت و تز دکترای خود را در رشته "وراثت مذهب شیعه" نوشت که بعدها مخالفین با استناد به بعضی از مطالب آن ، دکتر مصدق را متهم کردند که درنوشته های خود بعضی از مطالب اسلامی را مورد تحریف قرار داده است و او را متهم به بی دینی کرده بودند .

دکتر مصدق دارای دو پسر (مهندس احمد - دکتر غلامحسین) ، سه دختر باسامی (ضیاء اشرف همسر عزت الله بیات - منصوره همسر دکتر متین دفتری و خدیجه که بعلت بیماری همسری اختیار نکرده) و همسرش ضیاءالسلطنه (ظهیر) نام داشت که دکتر مصدق برای او احترام زیادی قائل بود .

دکتر مصدق پس از مراجعت از اروپا در مدرسه علوم سیاسی به تدریس میپردازد و کتاب "کاپیتولاسیون" را تألیف مینماید . سپس به حزب عدالت وارد شده و با مدرس - دهخدا - سید محمد صادق طباطبائی - حاج آقا شیرازی - دولت آبادی به فعالیت می پردازد . به معاونت وزارت مالیه منصوب وباما مورین بلژیکی مبارزه میکند . وقتی وثوق الدوله نخست وزیر قرار داد ۱۹۱۹ را امضا میکند با او در میافتد و در خاطراتش چنین مینویسد : "یکروز وثوق الدوله پیش من آمد و گفت تکلیف خودت را با من معین کن. گفتم تکلیف من معین است. میروم. گفت پس خب و رفت . احمد و ضیاء اشرف را برداشتم و به سوئیس رفتم و با قرارداد مخالفت کردم و کمیته مقاومت را تشکیل دادم."

تابستان آنسال کابینه وثوق الدوله سقوط میکند و مشیرالدوله نخست وزیر میشود که مصدق هم بسمت وزیر عدلیه منصوب میگردد .. از راه بوشهر عازم تهران بود که مشیرالدوله از او میخواهد که چون مردم خواسته اند والی فارس باشید

در کودتای ۱۲۹۹ سید ضیاء تلگرافات تندی به استانداران مخابره میکند و خود را دولت انقلابی میخواند که مصدق اعتراض نموده و به احمد شاه تلگراف میکند . به دنبال این تلگرافات مصدق از کار کناره میگیرد ولی دستوربازداشت او

بژاندارمری شیراز و اصفهان داده شد که او یکسر بمیان ایل بختیاری رفته و میهمان امیر مفخم بختیاری میشود . پس از سقوط کابینه سید ضیاء از طرف قوام السلطنه بسمت وزیر مالیه منصوب و پس از چندی والی آذربایجان میگردد و شرط میکند که سرتیپ شیبانی فرمانده لشگر زیر نظر او باشد . بر سر مسئله نان با سردار عشایر در میافتد و او را بازداشت میکند و با عصبانیت بصورت قهر و استعفا به تهران میآید و وزیر خارجه میشود . در سال ۱۳۰۳ بنمایندگی تهران انتخاب میگردد ..

دکتر مصدق از زمانی که پایش به مجلس باز شد با وجود جوانی جزو نمایندگان موثر مجلس بود . نطقهای مهمی میکرد و مورد توجه همگان قرار داشت . اظهارات او در ماجرای تغییر سلطنت و تبعید او به بیرجند و زیر نظر بودن در احمد آباد تا سال ۱۳۲۰ از وقایع مهم زندگی او میباشد که قسمتی در جلد های قبلی منتشر شد ولی در این جلد به زندگی سیاسی او از شهریور ۲۰ به بعد اشاره میشود . زیرا علاوه بر کتاب "خاطرات و تألمات" که توسط خود دکتر مصدق تهیه شده کتابهای فراوانی درباره زندگی او منتشر شده که علاقمندان می توانند مراجعه کنند .

دکتر مصدق درباره فعالیت سیاسی خود پس از شهریور ۱۳۲۰ چنین مینویسد :

میخواستم در احمد آباد بمانم و در سیاست دخالتی نکنم . بمن گفتند و نوشتند که دوری از اوضاع صلاح نیست . اگر اهالی تهران ۷ دوره نتوانستند به من رای بدهند سر عقیده خود باقی هستند . چون میگویند انتخابات دوره چهاردهم آزاد است از من میخواهند که شرکت کنم .

درد این است که اگر از قبول خدمت سرباز زنم یا در کنج عزلت باشم ، اگر امور اجتماعی بد باشد امور انفرادی هم بد خواهد بود . پس لازم است هر کس در اصلاح جامعه بکوشد و بعد امور انفرادی را اصلاح نماید . در مقابل این منطق نتوانستم جوابی بدهم چون میگفتند همه چیز این اشخاص از این مملکت است و امروز که موقع خدمت میباشد همراهی نمیکنند ..

امیرعلائی مینویسد : "بعد از شهریور ۱۳۲۰ دکتر مصدق بخانه خود به خیابان کاخ آمد و خانه اش مرکز رفت و آمد مردم گردید . اینطور قرار شد که با محمدرضاشاه پهلوی ملاقات کند . در راس ساعت در کاخ مرمر حاضر شد ولی شاه ۲۰ دقیقه دیر کرد که مصدق قصد خروج از کاخ را داشت اما نصرالله انتظام مانع خروج او شد . در مذاکرات با شاه گفته بود من وقتی بکاخ میآمدم چشمم بسر در سنگی کاخ افتاد و فکرکردم که چرا شاه باید چنین سر در مجللی بسازد . شاه باید درقلب مردم باشد . پدر شما املاك مردم را بزور گرفت و خیانت کرد . محمدرضا شاه گفت پدرم چرا خیانت کرد؟ شما یك سر در سنگی را هم نمیتوانید بما ببینید . مصدق گفت او املاك مردم را بازور گرفت و شما آنها را پس دادید . اگر پدرتان خیانت نکرده بود پس شما خیانت میکنید که املاك را پس میدهید . شما باید حسابتان از پدرتان جدا باشد . احمدشاه همین کار را کرد . کاری نکنید که رادیو لندن شما را مثل پدرتان معرفی کند . شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

***

دکتر مصدق پس از آزادی از زندان ، تبعید و کسالت دیگر علاقه ای بکارهای سیاسی نداشت. ولی گاه ، بیگاه عده ای بدیدارش میرفتند و از او میخواستند که بکار سیاست بپردازد .

بهرحال با شروع اولین انتخابات مجلس شورایملی بعد از رفتن رضاشاه یعنی دوره چهاردهم دکتر مصدق در انتخابات شرکت کرد و نماینده اول تهران شد . مردم به موتمن الملك هم رای دادند ولی او از رفتن به مجلس خوددادی نمود .

وقتی دکتر مصدق بنمایندگی انتخاب شد در نخستین نطقهای خود در مجلس چنین گفت :

اکنون که قبول وکالت کرده ام اگر حرف حساب در این مجلس اثر نکند ، اگر ما در سیاست عالیه مملکت آزاد نباشیم چرا من عرض خود را ببرم و زحمت آقایان را فراهم کنم. دراستبداد صغیر مشیرالدوله صدر اعظم محمد علیشاه بمردم گفت شاه مجلس را مرحمت میکند به این شرط که وکلا در سیاست مداخله

ننمایند . اگر غرض از مجلس آنست که وکیل تابع جریانات شود و با هر چه پیش آمد بسازد و دم فرو بندد من تصور میکنم تمام آقایان همچو وکالتی را قبول ننمایند . ولی اگر یك وکیل مجلس آزاد است و میتواند در مصالح عمومی نظرات خود را اظهار کند و وقتی مصالح عمومی در پیش است از هیچ چیز نباید ملاحظه کرد . باید همه چیز را برای خیر وطن خواست. اگر وطن پرستی بد است چرا دول بزرگ هر چه خوب است برای وطن خود میخواهند . اگر اصول دمکراسی خوب نیست چرا در کشورهای خود اجرا مینمایند . اگر آزادی جراید مضر است چرا در آن ممالك متعرض جراید نمیشوند . امیدوارم که ما نمایندگان دوره چهاردهم ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است.آنرا به هیچ قیمت از دست نمیدهد . ملت میخواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که خارجیها ، معناً استقلال ما را محترم بشمارند .

از کارهای جالب دکتر مصدق در مجلس چهاردهم که سروصدای فراوان ایجاد کرده بود مخالفت با اعتبار نامه سید ضیاءالدین طباطبائی بود که او را مامور و دست نشانده انگلیسها خواند . اظهارات دکتر مصدق قبلا منتشر شده است ، سید ضیاءالدین هم در پاسخ اظهارات دکتر مصدق چنین گفت :

من از بدو زندگی عوام فریب نبودم زیرا عوام فریبی را بزرگترین خیانت میدانم . اگر آقای مصدق السلطنه و امثالهم عوام فریب نبودند و حقایق را به مردم میگفتند ایران سرنوشت دیگری داشت . در جنگ بین الملل اول که مخاطراتی متوجه ایران شد فقط سید ضیاء بود که در روزنامه رعد اعلام کرد که ایران نباید با روس و انگلیس وارد جنگ بشود ولی شما و امثال شما برای وجاهت خودتان ، برای اموال خودتان ، برای منفعت خودتان که از مستوفی گری و خرید خالصه و ... ثروتمند شده اید صدایتان در نیامد و حقیقت رابمردم نگفتید . مردم را گمراه کردید تا ایران را به آن جنگ و به آن ویرانی و فلاکت و ادبار انداختید . یکی از افتخارات من این است که مقدماتی را فراهم کردم تا روزنامه نویس رئیس الوزراء بشود و ایران از دست شما سلطنه ها ودوله ها نجات پیدا کند . ایران در دوره مشروطه هم اسیرسلطنه ها و دوله ها و ملك ها بوده است - درباره بازداشتهای

زمـان رئیس الوزرائی خـود باید بگویم کـه هزار ها ایرانی بدبخت کـه قـرنـهـا در محبس این دوله ها و سلطنه ها بودند فهمیدند که میشود دوله ها و سلطنه ها را هم گرفت و حبس کرد .

اما اینکه میخواستم شما را بگیرم و حبس کنم بخاطر خیانتی بود که کردید برای اینکه میخواستید عشایر را بشورانید و خواستید برادر کشی راه بیاندازید . شما مجرم بودید ولی نمیخواستم برای حبس شما بشما شخصیتی بدهم (دکتر مصدق نتوانستید مرا حبس کنید) در آن موقع از شما گردن کلفت تر ها را گرفتم و حبس کردم ومی توانستم شما راهم بگیرم ولی نخواستم. تمام اهالی ایران هیچ جا با من مخالفت نکردند جز سر کار.. همه اقدامات مرا تبریك گفتند (دکتر راد منش جز آذربایجان و گیلان) بله گیلان اشغال شده بود و در اظهار فکرش آزاد نبود (دکتر راد منش - اینجا مجلس روضه خوانی نیست - ایشان حق ندارد به دکتر مصدق حمله کند)

تمام رئیس الوزرا ها و دولتهای شما را روس و انگلیس تشکیل میدادند . تنها دولتی که بشهادت خدای متعال بدون دخالت سفارت اجنبی تشکیل شد دولت من بود . دوله ها و سلطنه ها این نکته را نمی فهمند ولی یك روزنامه نویس میفهمد . نتیجه اش چه بود (دکتر مصدق - فرار) شما فارس را بر ضد من شوراندید . قوم و خویشهای شما مرا فرار دادند . شما و امثال شما در تهران دسایس کردید . در پیشگاه تاریخ مسئولید . نتیجه کودتا نجات ایران بود .

شما آقای مصدق السلطنه حکم دولت مرکزی را دور انداختید (دکتر مصدق - پاره کردم) من پلیس جنوب را منحل کردم ولی تکیه شما در فارس به آنها بود . من ژنرالها و کلنلهای انگلیسی را از تهران بیرون کردم (دکتر مصدق - بله شما انگلیسها را عاجز کردید!!) بله کرده ام و تا بودم خیلی کارها کردم. تا بودم با سردار سپه کار میکردم. شخصا ازایشان گله ای ندارم. اگر اختلافی هم بود از نظر سیاسی بود . با طیب خاطر ایران را ترك گفتم. کسی مرا بیرون نکرد . شش هزار ژاندارم تحت امر من بود . هر کاری میخواستم میتوانستم انجام بدهم. وقتی من خواستم از ایران بروم بدستور احمد شاه و بر حسب تقاضای سردار سپه ۲۵ هزار

تومان بمن داده شد زیرا میدانستند که دیناری ندارم. من بسردار سپه گفتم خانه شخصی و مطبعه دارم. اگر هیئت وزراء قبول نکرد خانه و مطبعه مراضبط کنید . . سردار سپه گفت خدمات شما باین مملکت زیاد است. بیائید سفارت ایران در استانبول را قبول کنید گفتم قبول نمیکنم. رئیس الوزرأ نشده ام که برای خود کار پیدا کنم. سفارت رم را هم داد و اصرار هم کرد باز قبول نکردم. برای اینکه در خارج از مملکت گرسته نباشم ۲۵ هزار تومان را قبول کردم. اشخاصی که در اروپا آمدند سختی زندگانی مرا دیدند و بمن کمك کردند. بالاخره تاجر قالی شدم. یکروز احمد شاه در اروپا گفت شنیده ام به افغانستان میروی؟ گفتم برای اینکه نمیخواستم تسلیم اراده شاه یا وزیر آنروز و شاه امروز بشوم. حمالی میکنم و تسلیم اراده کسی نمیشوم. کار برای من ننگ نیست. بعد کنفرانس موتمر اسلامی مرا دعوت کرد. رئیس کمیته اجرائی شدم. در فلسطین زمین بی آب و علفی را خریدم و تجارت قالی میکردم. تاجر بدی هم نبودم و از منافع خود راضی بودم. یکبار توسط مکرم نورزاد به اعلیحضرت رضاشاه پیغام دادم از عایدات مطبعه دوهزار لیره برای من بفرستند که قبول شد و فرستادند. برای زمین بایر مصرف کردم. به طمع افتادم دوباره پول خواستم. رضا شاه عصبانی شدو گفت: "در دیزی باز است حیای گربه کجاست؟" بعدا مطبعه مرا خریدند و ۸ هزار لیره عایدی داشتم. همه روزه از ساعت ۵ صبح تا ۸ شب بیل میزدم و تخصصی هم پیدا کردم ولی حالا از شما نمی پرسم ثروت خود را از کجا بدست آورده اید؟ (ابوالقاسم امینی.همه مردم ایران میدانند که از کجا آورده اند) من قرارداد ۱۹۱۹ را لغو کردم. (دکتر مصدق - نمیتوانستید. مجلس باید لغو کند) قرارداد را مجلس تصویب نکرده بود فقط دولت امضا کرده بود و منهم آنرا لغو کردم و لغو هم شد. من روزنامه نویس بودم ونزاکت سرم نمیشد. من در تمام مدت رئیس الوزرائی تقاضای نامشروع مقامات انگلیس را رد کردم. حاضر نشدم امتیاز نفت شمال را به انگلیسها بدهم. اگر من با کمك انگلیسها کودتا کرده بودم ناچار نمیشدم که ایران راترك کنم. اگر من بعلت کودتا صلاحیت نمایندگی مجلس را نداشته باشم تمام تشکیلات از کودتا تا بحال باید مورد تجدید نظر قرار بگیرد و

مقام سلطنت متزلزل میگردد .

درباره کودتا ۵ نفر رضاخان میرپنج - سرهنگ امیراحمدی - ماژور مسعود خان - کلنل خان سیاح و بنده قسم خوردیم و تصمیم گرفتیم به ایران خدمت کنیم بنابراین نسبت کودتا به اجانب از روی بی اطلاعی است. سیدضیاءالدین اجنبی پرست نمیشود (دکتر مصدق - بهیچوجه) شما نمیتوانید بگوئید با کنسول انگلیس رابطه نداشته اید (دکتر مصدق - بسیار دوست بوده ام) ضمن دوستی همکاری هم کرده اید (دکتر مصدق - ابدا) من متن نامه نرمان نماینده انگلیس را در فارس میخوانم. من اسرار کودتا را نمیتوانم به شما توضیح بدهم. شما محکمه تشکیل بدهید تا همه حقایق را بگویم (دکتر مصدق - تعلیق به محال نکنید) هرچه در ایران امروز میشود مولود کودتا است. شما در مخالفت با کودتا مطلب نگفتید بعد چکمه بوسیدید. نتیجه این شد که برادرزاده و داماد شما رئیس الوزرأ شد (دکتر مصدق - بمن چه؟) شما میخواستید دخترتان را بفرستید و به او نصیحت کند. او مجرم ترین رئیس الوزرأ این مملکت بود، جوانهای مملکت را به حبس کشید، قوه قضائیه مملکت را محو کرد (دکتر مصدق - هوچی گری نکنید) این حقایق باید گفته شود. زیرا کسی آنرا فراموش نخواهد کرد. شما مرا مسبب بدبختی ایران میدانید، مثل این است که مسئول شهادت حسین بن علی را در کربلا پیغمبر اکرم بدانیم و بگوئیم اگر پیغمبر اسلام نیاورده بود بنی امیه و معاویه پیدا نمیشدند و حسین بن علی کشته نمیشد.

بهر حال این کودتا انگلیسی نبود (دکتر مصدق - پس چه بود؟) فداکاری سید ضیأ الدین بود، من از کودتا فایده ای نبردم، نه دزدی کردم، نه کسی را کشتم، در آنروزهای تاریك فقط من بودم که از خود گذشتم و ایران را نجات دادم، من طالب مقام نیستم. دو ماه پیش به من پیشنهاد شد سفارت ایران در آمریکا و ریاست هیئت اعزامی به ممالك خارج را بپذیرم ولی قبول نکردم. اگر طالب جاه و مقام مثل دوله ها و سلطنه ها بودم به واشنگتن میرفتم ولی اینجا ماندم ، برای ایران ... من چه در مجلس باشم و چه نباشم خواهان مجلس هستم. تمام مظهر قدرت ملی مجلس شورای ملی است.

دکتر مصدق در پاسخ گفت:

وقتی شما رئیس الوزرأ شدید من گفتم به این دولت عقیده ای ندارم و نمیتوانم در فارس بمانم، سلطان احمدشاه به من تلگراف کرد که به فوریت حرکت کنم تا مرا گرفتار بیرحمی شما کند. با سوابق بدی که شما داشتید با شما مخالفت کردم.

من از آقا سئوال میکنم چرا موقع فرار از مملکت دستبرد زدید؟ اگراحتیاج داشتید در این ۲۳ سال در خارج ازایران ازچه ممر تحصیل عواید نمودید؟ این سرمایه هنگفت را که حالا دارید از کجا بدست آورده اید؟ ولی بمن هرگز جوابی ندادید و مرا جانی خواندید، من اگر خالصه ای خریده ام دزدی که نکرده ام، از مالیه مملکت چیزی به جیب نزده ام. مگر سایر مردم مملکت املاك خالصه را نخریده اند؟

با این حال از آقا سئوال میکنم آن خالصه ای را که از دولت خریده ام و مبلغی را که از این راه بدست آورده ام تعیین کنند تاحقایق روشن شود. میگویم آقا چرا مردم را گرفتی؟ چرا همه را حبس کردی؟ گفتید رئیس الوزرأ بودم و هرچه میخواستم انجام میدادم. اگر رئیس الوزرائی میتواند در مجلس چنین حرفهائی را بزند من گفته هایم را پس میگیرم.

این آقا در مجلس به رجال مملکت، به دوله ها و سلطنه ها بد گفت. مجلس جای آن نیست که کسی به اشخاصی که سالها خدمت کرده اند ناسزا بگوید. شما چرا آقای موتمن الملك را که ریاست مجلس را قبول نکرد مورد اهانت قرار دادید؟ آن مجلس شورائی که از ملت جدا باشد و به این اباطیل معتقد باشد مجلس شورایملی ایران نیست (سید ضیأ - من به همه دوله ها و سلطنه ها اهانت نکرده ام. امثال موتمن الملك و مستوفی الممالك و فاخرالملك از رجال شریف هستند)

اقدام مهم دیگر دکتر مصدق در مجلس چهاردهم تقدیم طرح تحریم واگذاری امتیاز نفت به خارجیها میباشد که مصادف با تقاضای نفت شمال ازطرف شورویها بود.

ایرج اسکندری در بیان خاطراتش به بابك امیر خسروی و فریدون آذرنور

چنین گفته است:

"وقتی هیئت نمایندگی دولت شوروی به ریاست کافتارادزه برای مذاکره درباره نفت به ایران آمد دکتر مصدق به من تلفن کرد و گفت میخواهد از من دیدن کند. گفتم خودم نزدشما می آیم قبول نکرد و به خانه من آمد و گفت تو پسر یحیی میرزا هستی که مثل برادر من بود، این مملکت وطن ماست و تو باید خدمت خود را بکنی... گفتم چه کاری ازمن ساخته است. گفت الان شورویها آمده اند امتیاز نفت میخواهند. مردم ایران از امتیاز بدشان میآید وحق هم دارند- برای اینکه امتیاز با مسئله استعمار جوش خورده است. هرقدر بگوئید شورویها نمیخواهند استعمار کنند قبول نمیکنند. اینها اگر نفت میخواهند چرا نمیخواهند با آنها قرارداد فروش به بندیم. دیگر چرا امتیاز میخواهند، ما تازه میخواهیم امتیازات را لغو کنیم آنوقت بیائیم به شوروی یك امتیاز تازه بدهیم، ازتو میخواهم اگر موافق باشند من فردا در مجلس نطق کنم و ضمن بیان آن پیشنهاد نمایم که امتیاز نفت نباشد ولی پیشنهاد فروش باشد. گفتم من ارتباطی ندارم و مامور شوروی نیستم. مصدق گفت تو حالا برو به آنها بگو ... منتظر جواب تو هستم.

من به سفارت شوروی تلفن کردم و گفتم مطلب مهمی است و میخواهم صحبت کنم، گفتند به سفارت بیائید، من به آنجا رفتم و به علی اوف گفتم دکتر مصدق صحبتی راجع به نفت با من کرده است. اوهم رفت به سفیر گفت و سفیر آمد که گفتم دکتر مصدق میگوید مخالفتی با فروش نفت به شوروی با قرارداد تجاری ندارد و مطالب او را دقیقاً یادآور شدم و اظهار داشتم که دکترمصدق میخواهد فردا در مجلس چنین پیشنهادی را بدهد. عقیده شما چیست؟ گفت همین جا بنشینید تا بروم و جواب بیاورم. رفت تا از مسکو بپرسد. نیم ساعت طول کشید تا برگشت. گفت بگوئید پیشنهادشان را بدهند، من خوشحال شدم و به منزل آمدم و به دکتر مصدق تلفن زدم گفت فورا بیائید منزل من ... نزد ایشان رفتم توی اطاقش نشسته بود بلند شد چفت اطاق را از بالا بست و گفت چی شد؟ جریان را شرح دادم و گفتم جواب دادند که شما پیشنهادتان رابدهید. بلند

شد و مرا بوسید و گفت نمی دانی چه خدمت بزرگی به این مملکت کرده ای...

فردا دکتر مصدق پیشنهاد سه ماده ای خود را داد . البته با حرفی که زده بود تطبیق نمیکرد . من بارفقای خود در این باره صحبتی نکرده بودم. رفقای ما با شنیدن پیشنهاد دکتر مصدق به جنب و جوش افتادند ، من گفتم پیشنهاد خوبی است و همان موردی است که در قانون اساسی وجود دارد و احتیاج به قانون دیگر نیست زیرا قانون اساسی اعطای هر امتیازی را بدون موافقت مجلس منع کرده است. مصدق در جواب گفت ولی تصریح این امر لازم و ضروری است و عیب چنین تکراری چیست؟ ما دیگر حرفی نزدیم و طرح تصویب شد . مصدق از موضع من راضی بود و گفت کار خوبی کردی ... البته فراکسیون حزب توده به این ماده رأی نداد منهم اساسا رأی ندادم و ما را جزء مخالفین حساب کردند . بعداً روزنامه پراوادا مطلبی علیه پیشنهاد مصدق نوشته بود که بدنبال آن مصدق نامه ای به سفارت شوروی نوشت و یادآور شد که وسیله یکی از کسانی که شما میشناسید پیغام دادم، خیال میکنم سوءتفاهم شده باشد .

در حقیقت دکتر مصدق در پیشنهادی که به مجلس داد یك قدری به اصطلاح به ما نارو زده بود یعنی آنچه را که قرار بود پیشنهاد کند نبود ، بهر حال آنکسی که دکتر مصدق درنامه خود به او اشاره کرده بود من هستم که برای اولین بار آنرا فاش میکنم.

یکروز دیگر هم به منزل دکتر مصدق رفته بودم، دکتر یزدی هم آنجا بود .(آنروزها این موضوع مطرح بود که جنوب جزو حریم امنیت انگلستان و آمریکا و شمال جزو حریم امنیت شوروی است) من گفتم بالاخره این مسئله جزو حریم امنیت شوروی است. دکتر مصدق گفت حریم امنیت یعنی چه؟ از جیبش یك قلمتراش درآورد و تیغه آنرا باز کرد و گفت تو جای پسرمن هستی، اگر یکدفعه دیگر این کلمه حریم امنیت از دهانت بیرون بیاید زبانت را میبرم، گفتم چطور؟ گفت یعنی چه؟ شمال حریم امنیت روسها و جنوب حریم امنیت انگلیسها و غربش هم مال کجا ، پس ما چکاره ایم. حریم امنیت ایران کجاست؟ این حرفها رانزنید خوب نیست. وقتی فکر کردم اندیشیدم عجب حرف درستی زده و

راست میگوید چراما این حرفها را میزنیم. گفتم ببخشید ، گفت دیگر این حرفها را نزنید منهم سعی کردم دیگر از بکار بردن آن خودداری کنم."

ایرج اسکندری در جلد دوم خاطرات خود نوشته ای از احسان طبری را چنین نقل کرده است :

"احسان طبری در شماره ۱۹ آبان ۱۳۲۳ در روزنامه مردم برای روشنفکران چنین توصیه میکرد . ما بهمان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و بر علیه آن سخن نمیگوئیم باید معترف باشیم که دولت شوروی نیز در ایران منافع جدی دارد ، باید برای اولین و آخرین بار به این حقیقت پی برد که نواحی شمال ایران در حکم حریم امنیت شوروی است. عقیده دسته ای که من در آن هستم آن است که دولت بفوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود ."

***

درسال ۱۳۲۳ وقتی شایعه واگذاری امتیاز نفت به شورویها مطرح بود و "کافتارادزه" از شوروی به تهران آمده بود ، در مصاحبه ای چنین گفت :

"کارشناسان شوروی درمناطق شمالی ایران آثاری دال بر ذخایر احتمالی نفت بدست آورده اند ، بهمین جهت من به تهران آمده ام که به دولت ایران پیشنهاد بدهم که کشف و استخراج نفت درمناطق شمالی ایران به دولت شوروی واگذار گردد ، من دوبار با شاهنشاه و چند بار با نخست وزیر ایران ملاقات و مذاکره کرده و امیدوارم که چنین عمل مفیدی برای دو کشوربا موفقیت انجام شود ."

ساعد نخست وزیر درمجلس گفت : "برخی سؤظن پیدا کرده اند که این دولت میخواهد بدون مشاوره قبلی با مجلس امتیازی درباره نفت به خارجیها بدهد . باید بگویم که چندی قبل نمایندگان کمپانیهای نفتی شل و استانداروا کیوم آمریکائی و سینکلر به تهران آمدند و پیشنهاداتی دادند ، آقای کافتارادزه جانشین کمیسر خارجی شوروی هم به تهران آمد و درباره امتیاز نفت صحبت نمود ولی دولت بهیچ یك از تقاضاها پاسخ مثبت ندادو نظر دولت این است که دادن امتیاز نفت به بعد از خاتمه جنگ موکول گردد ."

بدنبال همین مذاکرات و رفت و آمدها بود که طرح دکتر مصدق پس از مذاکراتی در جلسه ۱۱ آذر ماه ۱۳۲۳ چنین تصویب شد :

"ماده واحده - هیچ نخست وزیر یا وزیر و یا اشخاصی که کفالت ازمقام آنها یا معاونت میکنند نمیتوانند راجع به امتیاز نفت با هیچیك از نمایندگان رسمی و غیر رسمی دول مجاور و یا غیر مجاور و یا نمایندگان شرکتهای نفت و هر کس غیر از این مذاکراتی که اثر قانونی دارد بکند یا اینکه قراردادی امضاً نماید .

ماده دوم - نخست وزیر و وزیران میتوانند برای فروش نفت و طرزی که دولت ایران معادن نفت را خود استخراج و اداره میکند مذاکره نمایند و از جریان مذاکرات باید مجلس شورایملی را مستحضر نمایند .

ماده سوم - متخلفین از مواد فوق به حبس مجرد از سه تا ۸ سال و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهندشد ."

فراکسیون حزب توده با این طرح مخالفت کرد و اعلام نمود که هدف از این طرح عدم واگذاری امتیاز نفت به شورویها میباشد . دکتر مصدق در مجلس گفت تردید ندارم که اگر شوروی از صحنه روابط بین المللی ما خارج شود برای ما نفس کشیدن حتی در هوای آزاد مشکل خواهد بود . اگر سیاست شوروی نبود و اگر قرارداد ۱۹۲۱ ایران و شوروی نبود من قسم میخورم که قرارداد وثوق الدوله لغو نمیشد .

در همان جلسه ای که مصدق پیشنهاد تحریم نفت را تسلیم و تصویب شد رحیمیان نماینده قوچان طرح دیگری تهیه و تقدیم کرد که چنین است :

"مجلس شورایملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت دارسی واگذار شده و در دوره دیکتاتوری نیز آنرا تمدید نموده اند به موجب این قانون الغاً مینماید ."

رحیمیان از دکتر مصدق خواست که این طرح را امضا کند ولی او قبول نکرد و گفت امضا نمیکنم. رحیمیان بعداً در مصاحبه ای چنین گفت : "من وقتی طرح را دادم خیال میکردم اولین کسی که امضا خواهد کرد دکتر مصدق خواهد بود ولی امضا نکرد و قرار شد به منزل ایشان بروم و مذاکره کنم. درمنزل خود بمن گفت

این طرح شما بسیار مفید میباشد و لازم است در هر موقعیتی در این باره صحبت کنید ولی چون من اکثریت نمایندگان فعلی را میشناسم و میدانم که آنها این طرح را رد خواهند کرد و گزك بدست انگلیسها میافتد که اگر مدعی هستید که قرارداد ۱۹۳۳ در زمان دیکتاتوری امضا شده حالا که یك مجلس آزاد آنرا رد کرده چه میگوئید و با آن طرز در آینده دچار مشکلات خواهیم شد . هر وقت موقعش شد اقدام میگردد . من هم حرف ایشان را قبول کردم و با اینکه چند تن از امضاکنندگان اصرار به تعقیب طرح داشتند من صرفنظر کردم."

عمیدی نوری در سرمقاله روزنامه داد چنین نوشت : "در یك مذاکرات تلفنی دکترمصدق گفت در هر رژیمی هر عملی انجام می یابد باید طبق مقررات آن رژیم باشد تا معتبر و نافذ تلقی گردد . لذا نمیتوان به اینصورت قرارداد نفت را لغو کرد ، هر قراردادی دو طرف دارد وبا "ایجاب" و "قبول" طرفین منعقد میگردد و لذا تا طرفین به الغأ آن رضایت ندهند قرارداد ملغی نمیگردد . بعلاوه باید حرفی زد که عملی باشد . دولت انگلیس دولتی است قوی که پشتیبان نفت جنوب میباشد . ما چگونه میتوانیم امتیاز شرکت نفت جنوب را لغو و شرکت را از ایران خارج کنیم."

بهر حال با تصویب طرح مصدق روسها خیلی ناراحت شدند و عدم امضای طرح رحیمیان فرصتی بدست روزنامه های چپی داد که اعلام کنند مصدق به دستور انگلیسها و کمپانیهای نفت آن طرح را داده تا روسها را از نفت ایران محروم کند ولی حاضرنشد که قرارداد نفت جنوب کوچکترین لطمه ای ببیند .

مجید مهران در مجله آینده مورخ آبان ۱۳۶۷ خاطره ای از دکتر مصدق را چنین نقل میکند :

"روزی که دکتر مصدق قرارداد گس - گلشائیان را در مجلس باطل اعلام نمود نامه ای به ایشان نوشتم به این مضمون : چون موکل شما هستم و رساله پایان نامه تحصیلی خود را درباره شرکت نفت نوشته ام ، بیاد دارم که در دوره چهاردهم مجلس به دنبال تصویب پیشنهاد شما مبنی بر منع اعطای امتیاز نفت بدون اجازه مجلس به خارجیها ، رحیمیان طرحی درباره الغای امتیاز نفت جنوب تهیه کرد و

ازشما خواست امضا کنید ولی شما گفتید نباید احترام امضای خود را در ذ یل قراردادها ازبین ببریم و آنرا امضا نفرمودید ، حال چگونه قرارداد ۱۳۱۳ را ملغی شده اعلام میکنید؟

دکتر مصدق پاسخ داد که بهتر است به دیدارشان بروم . وقتی خدمت شان رسیدم ،گفتند موقعی که رحیمیان طرح خود را تهیه کرد مملکت در اشغال قوای بیگانه بود و ما نمیتوانستیم با همه در بیفتیم و دولت ضعیفی بودیم، سیاست بین المللی هم اجازه نمیداد که در بحبوحه جنگ از ملی شدن نفت صحبت کنیم ، طبیعی بود که این نغمه را خاموش و ما را خرد میکردند ، لیکن اکنون با خاتمه جنگ و ضعف دولت انگلستان در صحنه سیاست جهانی و با توجه به اینکه دولت کارگری انگلستان صنایع خود را ملی کرده است موقع آن شده بود که از تضییع بیشتر حقوق ایران جلوگیری شده و اصل حاکمیت ملی که مافوق همه چیز میباشد اجرا گردد . خصوصاً آنکه غرامت آنها را در اثر ملی شدن صنعت نفت میپردازیم.

در اینجا دکترمصدق مطلبی را افزود که بر حیرت من اضافه کرد . او گفت : اگر انگلیسها مایل نبودند امکان نداشت ما به مجلس برویم، آنها به کمك سرلشگر زاهدی رئیس شهربانی و سایر ایادی خود راضی شدند که ما ۱٦ نفر اعضای جبهه ملی انتخاب شویم. قصدشان این بود که لایحه گس - گلشائیان در مجلسی که اعضای جبهه ملی در آن عضویت دارند به تصویب برسد تا بعداً هیچکس نتواند عیب و ایرادی بر آن قرارداد بگیرد .

***

کافتارادزه هم در مصاحبه ای گفت : مجلس شورایملی با تصویب قانون منع مذاکره درباره نفت دچار نوعی اشتباه شده که این اقدام در اثر فشار عناصر مخالف دوستی ایران و شوروی صورت گرفته است . تصویب این قانون با وجود امتیازات خارجی نفت که درایران هست وفق نمیدهد . تازه دولت شوروی امتیاز هم نمیخواست، میخواست صنایع نفت ایران به پایه صنایع نفت شوروی برسد که خیلی پیش رفته است، علاوه بر امتیازاتی که از نظر رفع بیکاری و ترقیات صنعتی برای

ایران داشت از این جهت نیز حائز اهمیت بود که پس از پایان مدت قرارداد کلیه ماشین آلات و وسایل در اختیاردولت ایران قرار میگرفت و دولت ایران میتوانست بطور مستقل از آن استفاده کند ، چون این اقدام جنبه خصمانه با شوروی دارد به ناچار ایران را ترك کرده و به مسکو میروم."

بدنبال این اقدام دکتر مصدق شرح زیر را به سفیرشوروی در ایران در تاریخ ۲۲ اسفند ۱۳۲۳ نوشت :

"جناب آقای ماکسیموف

سفیر کبیر دولت اتحاد جماهیرشوروی

پیغام جنابعالی توسط یکی از هموطنان به اینجانب رسید و با اینکه تاکنون درك زیارت جنابعالی را ننموده ام، از لحاظ سمتی که درایران دارید و احترام دولت متبوع شما اجازه میخواهم که از تاخیر عرض جواب که علت آن کسالت و پیش آمدهای ایام اخیر بوده کتباً توضیحاتی عرض کنم تا در نقل قول تحریفی نشود و عرایض اینجانب بدون تغییر به آن جناب برسد .

راجع به نفت شمال که ابتکار پارلمانی اینجانب موجب بدبینی و دلتنگی مامورین شوروی گردید و حتی رادیو مسکو اسناداتی به اینجانب داد که استحقاق آنرا ندارم ، لازم است عرض کنم که به دلایل تاریخی و تجربیات تلخی که از امتیازات داریم موکلین من اصولا با هرگونه امتیازی که راجع به مبانی ثروت مملکت به داوطلبان غیر ایرانی درقلمرو ایران داده شود خوشبین نیستند و در جلسه ۱۹ مرداد سال ۱۳۲۳ که بطور ناگهان دولت برای سئوال بعضی از نمایندگان راجع به امتیاز نفت با شرکتهای آمریکائی به مجلس آمد ویکی از اعضای فراکسیون حزب توده چنین اظهار نمود : "بنده و رفقایم بادادن امتیازات به دولتهای خارجی بطور کلی مخالفیم ، همانطوریکه ملت ایران توانست راه آهن خود را احداث کند یقین دارم با کمك مردم و سرمایه داخلی ما میتوانیم تمام منابع ثروت

مملکت را استخراج کنیم" چون این بیان مطابق فکر من بود لازم دانستم در این باب مطالعات عمیق کنم و از روی مدارك نظریات خود را مستدلاً در مجلس بیان نمایم، بنابراین مشغول تهیه لایحه ای شدم برای اینکه هر وقت پیشنهاد امتیاز شرکتهای آمریکائی در مجلس مطرح شود از آن استفاده کنم.

خوشبختانه ورود جناب آقای کافتارادزه به تهران سبب شد که داوطلبان آمریکائی از پیشنهاد خود صرفنظر کنند و فرصتی بدست نیامد که نظریات خود را در موضوع معادن نفت ایران در مقام مخالفت با شرکتهای آمریکائی بیان نمایم. وقتی که مباحثه بین جناب ایشان و کابینه ساعد علنی شد بسیار متاسف شدم از اینکه به دوستی ایران وشوروی که برای ایرانیان عوضی ندارد خللی برسد و از محبوبیتی که اتحاد جماهیر شوروی بر اثر رویه قابل ستایش ارتش سرخ تحصیل کرده است بکاهد و چون معتقدم که اتحاد جماهیر شوروی حق بزرگی بر ما دارد و ما را از مخاطره حیاتی نجات داده است . میل نداشتم ترتیبی پیش آید که از امتیاز شوروی در مجلس عنوانی بشود و اینجانب ازنظرمخالفت نظریاتی اظهار نمایم این بود که برای جلوگیری از چنین حادثه ای در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ مجلس شورایملی نطق خود را ایراد نمودم و برای اینکه راهی برای مذاکره باز شود طرحی اتخاذ و خاطر نشان نمودم که مخازن نفتی ما بدون اینکه امتیازی داده شود مورد استفاده صنایع شوروی واقع گردد .

اینجانب به این ترتیب تکلیف نمایندگی خود را ادا کردم و از این حیث وجدانم آرام بود ، از قبول مقام نخست وزیری که در آنموقع با اکثریت قریب به اتفاق به من تکلیف کردند امتناع نمودم و برای عدم قبولی دلائلی داشتم که همانوقت اعلام نمودم اما قبول بفرمائید رعایت دوستی ایران وشوروی و ملاحظه اینکه مبادا با

عقاید صریحی که نسبت به مسئله نفت اظهار کرده بودم روابط دو کشور دچار بحران شود ، در این تصمیم بی اثر نبوده است.

در عین حال از وقتی که کابینه ساعد ساقط شد در این اندیشه بودم که کمك موثری در حل مسالمت آمیز اختلافات کنم و اطلاع داشتم که میخواهند قانونی از مجلس بگذرانند که هر گونه مذاکره در موضوع نفت ایران تا مدتی بعد از خاتمه جنگ موقوف و ممنوع باشد و تشخیص من این بود که مبتکرین این فکر میخواهند باب مذاکره را مسدود کنند .

در قبال این زمینه بنظرم رسید از یکی از نمایندگان مجلس که با محافل شوروی ارتباط داشت نظریات نمایندگان دولت شوروی را استفسار کنم که اگر برای معامله انحصاری خرید نفت حاضر باشند ، موقع مذاکرات در برنامه دولت پیشنهاد کنم و دولت آنرا جزو برنامه خود نماید و وقتی که پس از مراجعه به مقامات شوروی اطمینان داد که شما فقط طالب محصول نفت ایران هستید و کیفیت تحصیل آن برای شما فرقی نمیکند ، هنگام شور در برنامه کابینه بیات در جلسه هفتم آذرماه ۱۳۲۳ مجلس در ضمن نطق خود طرحی که در مجلس قابل قبول باشد و بتواند مقصود مرا که مبتنی بر افکار عمومی ایران است و نظریات شما هر دو را تامین کند تهیه نمودم که منابع معدنی نفت بدست ایرانی استخراج شود واز این رو ماده اول طرح من اعطای امتیاز را بهر یك از دول ویا شرکتهای خارجی منع میکند و بر طبق ماده دوم دولت ایران میتواند با هر دولتی که طالب انحصار خرید نفت باشد و طرز استخراج آ ن داخل مذاکره شود و با اطلاع مجلس شورایملی قراردادی که مقتضی باشد منعقد نماید و بسیار خوشوقت بودم که کار بغرنجی که مملکت را متشنج کرده بود به این ترتیب تمام شود و به دوستی ایران و شوروی خدمتی توانستم بکنم ولی وقتی که دانستم مامورین

دولت شوروی اهمیت طرح مرا درك نکرده اند و از آن نتوانسته استفاده کنند بلکه تظاهراتی در اطراف نمودند که قهراً به مقام معنوی اتحاد شوروی در ایران و بلکه در تمام مشرق ممکن است لطمه بزند و موجب مسرت سایر دول بشود، متاسف شدم.

جناب آقای سفیر

امیدوارم که نفرمائید من به مقام و موقعیت شما بیش از خودتان علاقمندم، علاقه من به موفقیت شما از نظر مصالح ایران است و چنانچه در مجلس علناً اظهار داشتم گذشته شما ثابت کرده است که هر وقت دولت شوروی از صحنه سیاست ایران غائب شده روزگار ایران تباه شده است.

تصدیق بفرمائید که قلوب ملت ایران ازمعادن نفت گرانتر و کانی تر است که در آن میتوانید استخراج محبت نمائید ، اگر رویه پسندیده ای که بعد از اشغال ایران ارتش شما و مامورین شما اتخاذ نموده اند تعقیب و قلوب مردم را بیش از پیش مسخر کنید و فریب القاآت سخن چینان را نخورید بین دولتین همکاری و حسن تفاهمی ایجاد خواهد نمود که بازار کسانیکه از سؤتفاهم میخواهند استفاده کنند از رواج میافتد و شما که برای حق و عدالت شمشیر از نیام کشیده اید و در ایران خود را طرفدار حق نشان داده اید صلاح نیست که غیر از این رویه دیگری اتخاذ فرمائید و مطمئن باشید که با تعقیب این رویه جامعه را شیفته خود خواهید کرد.

جناب آقای سفیر

من که بشما این عرایض را میکنم لازم نمیدانم که از کاریر سیاسی خود چیزی عرض کنم، همینقدر میتوانم اظهار کنم که در تمام دوره زندگانی مصلحت ایران را با هر چیزنتوانستم عوض کنم و هیچ عاملی نتوانسته است مرا از صراط مستقیم منحرف کند. از هر

چیز صرفنظر کردم که با بیدادگری مبارزه کنم، حبس و تبعید شده حتی مواجه با مرگ گردیده ام و تمام این مشقات به عقاید راسخ من نتوانسته است خللی وارد کنده من ایران را دوست میدارم همانطوریکه شما شوروی را دوست دارید، باور بفرمائید که آنچه تاکنون در مجلس گفته ام و هر قدمی که برداشته ام هیچ محرکی جز ایمان و علاقه ای که به کشور خود دارم نداشته امء عقاید سیاسی خود را مخصوصاً در قسمت سیاست خارجی ایران در مجلس علناً بیان کرده ام و تکرار آنرا در اینجا زاید میدانم و فقط میخواهم به شما اطمینان بدهم که آنچه درزمینه عقاید خود گفته ام ندای ایمان و صدای قلب من است و هر کس بخواهد در رویه من تاثیر کند فقط با یك عملی که به معتقدات من نزدیك باشد میتواند مرا شیفته خود سازد.

واما راجع به معرفی شخصی که اینجانب را از موافقت شما با فرمول نفت مطمئن ساخت و یکی از اعضای فراکسیون توده است، چون به او قول داده ام که نام او را نزد ثالثی فاش نکنم از معرفی او به کسی که حامل پیغام بود خودداری کردم لکن از خود شما نمیتوانم پنهان کنم، چون طرف قضیه هستید و او بنام شما توضیحاتی به من داده است.

بنابراین اگر یکی از کارکنان سفارت که آشنا به زبان فارسی یا فرانسه باشد به من مراجعه کند او را معرفی خواهم کرد، در خاتمه تمنا دارم که آن جناب احترامات فائقه مرا قبول بفرمائید.

دکتر محمد مصدق

اقدام دیگر دکتر مصدق درمجلس اعلام جرم علیه علی سهیلی نخست وزیر و تدین وزیر کشور بود که درباره مداخله در امر انتخابات و سؤ استفاده در وزارت خارجه که قسمتی از اتهامات را مجلس وارد ندانست و قسمتی را به وزارت دادگستری محول کرد که سهیلی و تدین برائت حاصل نمودند و دکتر مصدق از

مجلس عصبانی شده و مجلسی که سهیلی و تدین را مبری دانسته "دزدگاه"نامید .

***

دکترمصدق در مجلس چهاردهم درباره شاه چنین گفت:

"اگر من نماینده هستم نه برای خاطر شاه است، بلکه بخاطر مملکت است، من خود را برای مملکت میخواهم نه برای شاه، شاه به موجب قانون اساسی مسئولیتی ندارد و به هیچ وجه من الوجوه در امور مملکتی حق دخالت ندارد، برای چه؟ عرض میکنم، برای خاطر خود شاه، اگر شاه مسئول شد شخص مسئول باید برود اما وقتی که شاه مسئول نشد شاه میماند و شاه باید بماند .

هم بستگی اعضای جبهه ملی در نخستین سال نخست وزیری دکتر مصدق موجب شده بود که کارتهای تبریك سال نو بین طرفداران او با عکس اعضای جبهه ملی انتشار می یافت.

تاسیس جبهه ملی

در آخرین روزهای مجلس دوره پانزدهم که نمایندگان اقلیت حائری زاده ، مکی، دکتر بقائی و آزاد با مانورهای خود مانع تصویب قرار داد نفت شده بودند دولت خود را برای انتخابات دوره شانزدهم آماده میکرد ، نمایندگان اقلیت برای شرکت در مبارزات انتخاباتی به این فکر افتادند که با استفاده از موقعیت و وجهه دکتر مصدق وارد میدان شوند ، بهمین جهت روز چهارشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۲۸ عده ای از روزنامه نگاران به دعوت قبلی در منزل دکتر مصدق حضور یافتند که عباس خلیلی مدیر اقدام گفت: "آقای دکتر مصدق که بارها فداکاری خود را نشان داده اند ، اکنون مظهر اراده ملت ایران و مورد احترام خاص مردم هستند و ما میخواهیم که در انتخابات شرکت کنند ، ما مجلس آزاد میخواهیم، ما مجلسی میخواهیم که دست نشانده ملت ایران باشد و ملت بر او حکومت کند نه دیگری."

سپس مکی گفت: "من و همکارانم نمایندگان اقلیت از آقای دکتر مصدق استدعا کرده ایم نظر خود را درباره انتخابات بیان کنند."

دکتر مصدق گفت: "من چند سال است از صحنه سیاست به دور هستم و انزوا را پیشه خود قرار داده ام، چقدر خوشوقت هستم که پس از مدتی محرومیت امروز افتخار پذیرائی شما را دارم، من شما ارباب مطبوعات را بهترین مدافع وطن عزیز میدانم و یقین دارم که هیچ فرد خیر خواهی خدمات شما را به آزادی نمیتواند انکار کند. پیشرفت و ترقی هر جامعه ای بستگی به حیات مطبوعات دارد.

آنهائیکه با مطبوعات بدند و نظر خوب ندارند دشمن مطبوعات و مردم و جامعه هستندو این مطبوعات است که جلوی تجاوز و تعدی را میگیرد و این مطبوعات است که با غول ارتجاع مبارزه میکند ، مطبوعات و آزادی لازم و ملزوم یکدیگرند ، توفیق شما را خواهانم ، تزلزل وکلای دوره پانزدهم به خاطر پایان یافتن دوره است. چنین به نظر میرسد که میخواهند در قانون اساسی تجدید نظر کنند تا هر وقت شاه خواست بتواند مجلس را منحل کند وبا حربه انحلال همیشه نمایندگان راتهدید کند تا وکلا مجبور باشند هر چه آنها میخواهند تصویب کنند."

در ۱۸ مهرماه ۱۳۲۸ بار دیگر نمایندگان اقلیت و روزنامه نگاران درمنزل دکتر مصدق حضور یافتند که دکترمصدق گفت: "در چند روز اخیر تلگرافات و شکایات فراوانی درباره تقلب در انتخابات رسیده که نشان میدهد دولت در امر انتخابات به شدت دخالت میکند." سپس حسین مکی، دکتر فاطمی، عمیدی نوری و خلیلی مطالبی گفتند.

در این جلسه پیشنهاد شد که برا ی مخالفت با دخالت دولت در انتخابات عده ای در حضرت عبدالعظیم متحصن شوند ، سپس یك هیئت ۷ نفری انتخاب شدند که عبارت بودند از دکتر مصدق، دکتر بقائی، دکتر فاطمی، عباس خلیلی، حسین مکی، احمدملکی، عمیدی نوری که دکتر مصدق و دکتر بقائی عذر خواستند و در نتیجه مهندس زیرك زاده و جلالی نائینی انتخاب شدند.

هیئت ۷ نفری گزارش جامعی درباره مداخلات دولت در انتخابات تهیه کرد، دکترمصدق روز ۲۱ مهرماه با تشکیل یك جلسه مصاحبه مطبوعاتی اعلام کرد که روز جمعه ۲۲ مهرماه جلوی کاخ مرمر حضور خواهند یافت و در صورتیکه قوای انتظامی جلوی آنها را برای تحصن دردربار بگیرد به طور دسته جمعی برای تحصن به مسجد مجد خواهند رفت.

دکتر مصدق تصمیم گرفت در دربار متحصن گردد، شب قبل از تحصن به نگارنده گفت: برای تظاهرات فردا باید برای جلوگیری از اخلال دولتیها ورقه ای چاپ کنیم و به دست افراد طرفدار خود بدهیم که متن آنرا قبلا تهیه کرده بودند به عنوان "برگ تحصن" که من آنرا چاپ کرده صبح روز تحصن به ایشان دادم که

حتی میخواستند پول آنرابه پردازند که نپذیرفتم و گفتم همه باید در این مبارزه سهم داشته باشند و وجه آنهم مبلغ قابلی نیست ولی ایشان خیلی اصرارداشتند که این پول پرداخت شوده صبح زود وقتی برگهای آماده شده را به دست ایشان دادم یکی از نزدیکان را مامور ساخت که به دست هر یك از افراد شناخته شده یك برگ آن داده شود که هر کس از این اوراق نداشت نتواند وارد جمعیت شود که مورد استفاده هم قرار نگرفت.

وقتی تصمیم به تحصن گرفته شد دکتر مصدق طی اعلامیه ای چنین اعلام داشت:

"تصمیم تحصن که بر حسب پیشنهاد کمیسیون منتخبه اعلام گردید، صرفاً به منظور حفظ اصول مشروطیت و نگهبانی مشروع ترین حق مسلم آزادی انتخابات در تمام ۸۲ حوزه انتخابیه کشور بوده است که فساد آن حتی مورد اعتراض اعلیحضرت همایونی نیز قرار گرفته است و اگر کسانی خواسته اند این تصمیم را به انتخابات تهران که همه از مفاسد آن آگاهند انحصار دهند سؤتعبیری بیش تلقی نمیشود، خصوصا که به طرز مغرضانه ای سعی مینمایند از بیان حقایق به شاه کشور که در تحصن طبعاً به عرض خواهد رسید تحت عناوین"آشوب طلبی و بلوا" جلوگیری کرده از این راه اذهان عمومی را مشوب نمایند، در صورتیکه ملت ایران به حقیقت آن آزادی که طرفداران انتخابات جاری مدعی هستند کاملاً آگاه میباشد. اگر ملت ایران در روزهای فترت برای عرض شکایت از سؤجریان انتخابات سراسر کشور به دربار شاه پناهنده نشود از مغرضین باید پرسید پس به کجا روی آورد؟

و اگر تمام طبقات به ندای تحصن جواب مثبت خواهند داد این گناه متوجه کسانی است که مسبب این عدم رضایت عمومی میباشند. روزنامه های ملی چند ماه است که ناظر صحنه سازی انتخابات مملکت بوده و مدارك مسلم در دخالت نامشروع مامورین را در حوزه های انتخابیه به اطلاع عامه رسانیده اند و یك کمیسیون ۷ نفره که از برگزیدگان مطبوعاتند چون اثری از آنهمه شکایت ندیده اند تصمیم خود را در اثر لزوم تحصن ابلاغ کرده و اینجانب نیز به پیروی از

منویات ملی این تقاضا را اجابت و برای حفظ حقوق مشروع ملت ایران نه تنها برای اجرای این تصمیم بلکه برای هر گونه جانبازی آماده ام و همیشه مثل فداکارترین سرباز در اختیار ملت ایران بوده و هستم."

همچنین طی اعلامیه دیگری چنین اعلام نمود :

"چون تعیین محل تحصن را به نظر اینجانب دکتر مصدق موکول نموده اند اینجانب صلاح نمیدانم که برای شکایت از دولت به غیر از دربارجای دیگر برویم و بین شاه و ملت جدائی بیاندازیم آنهم چنین پادشاه رئوف و مهربانی که نمیخواهد خود را از مردم جدا کند ، به این لحاظ ما تصمیم گرفتیم که روز جمعه ۲۲ مهرماه دو ساعت قبل از ظهر در جلوی سر در سنگی اعلیحضرت حاضرشویم، اکنون ای احزاب سیاسی که تاکنون قدمهای بزرگی برای حفظ قانون اساسی و حقوق ملت ایران برنداشته اید ، ای حضرات علمای اعلام ، ای رجال مبرز ایران ، ای تجار و اصناف ذوالعز والاحترام ، ای جوانان حساس و فدائی ایران ، ای گروه مردان وطنپرست و متدین به دین اسلام و ای اهالی شهر تهران بر شما فرض و لازم است که در انجام این مقصود مقدس ملی به ما کمك کنید و در آنجا ما را تنها و بیکس نگذارید ."

ارتشبد فردوست در خاطراتش چنین گفته است :

وقتی دکتر مصدق تصمیم به تحصن گرفت شاه مرا نزد او فرستاد تا به او بگویم برای گفتگو نزد شاه بیاید . دکترمصدق گفت من به همراه پانصد نفر خواهم آمد و اگراجازه ورود به کاخ را ندهید سر همین چهارراه کاخ سلطنتی می خوابیم ، وقتی پیغام مصدق را به شاه دادم گفت این کار صحیحی نیست به وزیردربارکه در آن زمان هژیر بود گفت بگوئید تا امکانات لازم از قبیل پتو و غذا را برای متحصنین فراهم کند و آنان را به کاخ بیاورد ، وقتی مصدق با عده ای وارد کاخ شد به بقیه مردم گفت دیگر نیازی به ماندن شما نیست میتوانید بروید ولی هر روز به اینجا بیائید .

دکتر مصدق در مجلس درباره تحصن در دربار چنین گفت :

"در ۱۸ مهر ۱۳۲۸ دعوتی شده بود که عده ای از آقایان مدیران جراید در

خانه من جمع شوند تا برای جلوگیری از دخالت دولت در انتخابات دوره ۱۶ تقنینیه تبادل نظر نموده و تصمیمی اتخاذ نمایند، از بین مدعوین عده ای انتخاب شدند.

این آقایان در جلسه بعد به اینجانب اختیار دادند آنچه در صلاح مملکت میدانم عمل کنم و اینجانب هم از تمام طبقات شهر دعوت نمودم که قبل از ظهر جمعه ۲۲ مهرماه در مقابل کاخ سلطنتی حاضر شوند و همگی به اتفاق عرضحال خود را از اقدامات بیرویه و خلاف قانون دولت ساعد به پیشگاه شاه تقدیم کنیم. بعد از انتشار دعوت مزبور دولت تصمیم گرفت که با ما مخالفت کند و رئیس شهربانی وقت ما را ماجراجو دانست، اگر عرض کنم شبی که فردای آن میخواستیم به کاخ سلطنتی برویم بر من چه گذشت و آنی از فکر خونریزی و کشتاری که احتمال داده میشد واقع شود راحت نبودم خلاف عرض نشده ولی چون شروع به یك مبارزه ملی شده بود عقب نشینی مورد نداشت. به خود گفتم که تا من و یك عده ای در راه آزادی از بین نرویم ملت ایران روی آسایش را نخواهد دید و به استفاده از حق ملی و حیاتی خود نائل نخواهد شد، ولی با این حال راضی نمیشدم که دعوت من منجر به خونریزی و قتل عده ای بیگناه بشود و سعی میکردم حتی المقدور پیش آمدی نکند که مخالفین آزادی آنرا وسیله پیشرفت مقصود خود قرار دهند و به جای اینکه ما میخواستیم از محدودیت هائی که برای ما درست کرده اند خلاص شویم دچار محدودیتهای بیشتری بشویم و روزگار مردم از این هم که هست سیاه تر بشود. من وقتی برای رفتن به کاخ از خانه خارج شدم بوسیله بلند گو از مردمی که دعوت مرا اجابت کرده و ابلاغیه شهربانی درآنها ایجاد خوف و وحشت نکرده بود درخواست نمودم بالاترین فداکاری این است که از کسی صدا بلند نشود، اگر عرض کنم که در آن معبر غیر از صدای کفش صدای دیگری شنیده نمیشد بیان واقع است و سکوت سبب شد که نتوانند ما را ماجراجو قلمداد کنند تا موفقیت نصیب ما نشود. اکنون لازم میدانم از آن مردم حساس وطن پرست، از آن مردمی که رشد ملی خود را ثابت کرده اند صمیمانه تشکر کنم."

بهر حال صبح روز ۲۲ مهرماه ۱۳۲۸ به تدریج مردم در مقابل خانه شماره ۱۰۹ خیابان کاخ (منزل دکترمصدق) اجتماع کرده آنهائی که روابط نزدیك با ایشان داشتند وارد خانه شده و سایرین جلوی خانه ایستاده و شعار هائی به نفع دکتر مصدق میدادند، بین ۸۰۰ تا هزار نفراجتماع کرده بودند که چند تن از سران اصناف هم در بین آنها دیده میشد، نگارنده در داخل خانه دکتر مصدق امور مطبوعاتی تحصن را آماده میکردم.

خلاصه در حدود ساعت ۹ صبح سرهنگ سیاسی از طرف رئیس شهربانی نزد دکتر مصدق آمد و گفت ما خبر داریم که عده ای ماجراجو میخواهند وارد صف متحصنین شده بلوا ایجاد کنند، خوبست از این تصمیم صرفنظر کنید. دکتر مصدق به شدت عصبانی شد و به او گفت: "ماجراجو.. ماجراجو... برو بیرون" و او را از اطاق خود خارج ساخت. سپس دکتر مصدق در حالیکه چند تن از نزدیکان زیر بازوی او را گرفته بودند از خانه خود خارج شد تا همراه تظاهرکنندگان به سوی کاخ مرمر برود.

محمود والانژاد از طرفداران عبدالقدیرآزاد یك بلندگوی دستی با خود آورده بود و شعار میداد که دکتر مصدق گفت شعار ما سکوت است و نباید هیچگونه تظاهری بشود که بدست مخالفین بهانه بدهد و اگر کسی خواست سکوت را بشکند از ما نیست و میخواهد آشوب بپا کند.

وقتی جمعیت به کاخ مرمر رسید، سرهنگ شفقت فرمانده گارد سلطنتی پیش آمد و با ادای احترام پرسید چه فرمایشی دارید؟ دکتر مصدق عریضه ای را که در دست داشت به او دادو گفت این تظلم مردم از سؤجریانات انتخابات است و عرض کنید که ما میخواهیم برای رسیدگی به شکایت مان در دربار متحصن شویم. او عریضه را گرفت و گفت: چون هوا سرد است و جنابعالی هم ضعیف هستید به داخل قصر تشریف بیاورید و استراحت کنید تا جواب عریضه داده شود. دکتر مصدق با اعتراض گفت: "خاك بر سر من، چگونه میخواهید بین مردم و من جدائی بیاندازید. من تنها نیستم بامردم میمانم تا شهیدشوم. من و ملت با توپ و مسلسل و هیچ چیز دیگر از هم جدا نخواهیم شد. ما همگی نمونه یك

روح واحدیم، ما به خانه شاه آمدیم و منتظر جواب هستیم."

متن عریضه تقدیمی چنین است :

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی

سؤجریان انتخابات دوره شانزدهم و مداخلات نامشروع مامورین و مقامات ذی نفوذ از نظر شاهانه پنهان نیست، بطوریکه مکرراً ابراز عدم رضایت شده و اوامری دایر به رعایت آزادی انتخابات صادر فرموده اند، با کمال تاسف بایداذعان کرد که تاکنون به صدها تلگراف و شکایاتی که از اطراف و اکناف مملکت به مراجع مسئول رسیده کمترین توجهی از طرف اولیاً امور مبذول نگردیده و از شدت آن مداخلات کاسته نشده از این نظر در تهران و شهرستانها یك نوع نگرانی در افکار عمومی به وجود آمده و عدم رضایت عامه را فراهم نموده که علاوه بر تضییع حقوق جامعه باعث وخامت اوضاع و حدوث وقایع غیرمترقبه و بروز مفاسد خواهد بود.

برای مردمی که مورد تجاوز و تعدی قرار میگیرند جز توسل به ذات مبارك شاهنشاهی ملجأ و پناهی نیست و بهمین جهت امروز نمایندگان قاطبه اهالی پایتخت به حال اعتراض بر مفاسد انتخابات تصمیم به تحصن در دربار اتخاذ نمودند و استدعا دارند که با توجه به انتخابات شهرستانها خصوصاً نقاط مرزی که از نظر وحدت ملی حائز کمال اهمیت است بذل عنایت فرمایند که حقوق از دست رفته مردم به آنها بازگردد و انتخاباتی که با تهدید و تطمیع و اعمال نفوذ غیرقانونی صورت گرفته از اعتبار ساقط شود و این کار میسر نخواهد بود مگر اینکه یك هیئت بیطرف و مورد احترام و توجه افکارعمومی زمام امور را در دست گیرد و مسئول صحت انتخابات باشد. مخصوصاً وزارت کشور را یکی از رجال مجرب و کارآزموده و صالح که طرف اطمینان عامه است عهده دار بشود تا سؤجریان کنونی برطرف شده و تسکینی در افکار متشنج مردم داده شود.

فساد انتخابات در شهرستانها بحدی رسیده که مردم از فشار مامورین و زجر و ضرب و جرح دسته دسته به تهران مهاجرت میکنند ویا در تلگرافخانه ها و اماکن مقدسه بحال تحصن بسر میبرند، در تهران انتشار لیست معین منتسب به

دستگاههای دولتی سبب شده که افراد خوشنام از عضویت انجمنهای اصلی و فرعی مستعفی گشته و یاس و نومیدی کامل برتمام طبقات ملت مستولی شده است.

مقدمات انتخابات تهران طوری نیست که بتواند اعتماد و اطمینان عامه را بخود جلب کند زیرا جمع آوری شناسنامه های مجعول و بی صاحب برای صدور کارتهای کارگری و فشارکسبه و تهدید و تطمیع آنها از طرف بنگاهها و ادارات دولتی و شهرداری و شهربانی برای انتخاب افراد معینی است که دراکثر جراید لیست واحد این مقامات انتشار پیدا کرده و حتی انجمن نظارت انتخابات نیز به وجود این صحنه سازیها تلویحا اعتراف نموده است. فردی بنام جماعتی که برای عرض شکایت قصد تحصن دارند این عریضه را که به منزله فهرستی از در خواستهای آنان است به پیشگاه همایونی تقدیم و اجازه میخواهند که تا صدور اوامر موکد و اخذ نتیجه بحال تحصن دردربار باقی بمانیم -دکتر محمد مصدق

سرهنگ شفقت با دریافت این عریضه به کاخ رفت. دراین موقع از میان جمعیت جوانی فریاد زد: "دکتر مصدق باید رئیس جمهور بشود" اطرافیان دکتر مصدق متوجه او شدند، عمیدی نوری دستی محکم به شانه او کوفت و گفت "خفه شو" دکتر بقائی گفت از او عکس بردارید و محرکش را پیدا کنید. امیر علائی به سوی او رفت و او را بهمراه چند تن دیگر گرفته در جیپ سرتیپ سیاسی معاون شهربانی انداخته به کلانتری یك بردند. معلوم شد نامش "مدحت لارودی" است که بعداً روزنامه ها نوشتند اختلال حواس دارد. دکتر مصدق هم همانوقت عصای خود را بلند کرد و گفت دهان او را ببندید.

در این موقع عبدالحسین هژیر وزیر دربار از کاخ خارج شده نزد دکتر مصدق و متحصنین آمد، هژیر به دکترمصدق نهایت احترام را گذاشت و گفت: "اعلیحضرت فرموده اند انتخابات آزاد است، معهذا بهر گونه شکایتی رسیدگی خواهد شد، تحصن دردربار هم بلامانع است" و جواب عریضه را چنین قرائت کرد:

"آقایان بخوبی اطلاع دارند که من نظر خود را در باب آزادی انتخابات مکرر اعلام داشته ام، از این گذشته همیشه اوقات آماده هستم هر شکایتی را که آحاد ملت داشته اند بپذیرم و مورد رسیدگی قرار بدهم. از طرف دیگر بر آقایان

پوشیده نیست که در ظرف این مدت تلگرافات و مراسلات زیادی هم مبنی بر اظهار رضایت از جریان انتخابات از اکناف کشور رسیده است. با این همه مسلم است در این مورد هم آقایان شکایتی دارند که مورد رسیدگی قرارخواهد گرفت و درنتیجه رسیدگی دقیق هر اقدامی را که در حدود مقررات و موازین قانونی باشد دستور خواهم داد به عمل آورند و با این وصف تصور نمیکنم اساسا احتیاجی به تحصن باشد ، لیکن اگر با این همه مایل باشید برای تحصن مانعی درکار نخواهد بود ، علاوه براینها چنانچه نمایندگان آقایان بخواهند مرا ملاقات کنند آماده هستم."

در این موقع دکترمصدق دست خود را محکم به سینه هژیرکوبید و گفت: "عبدالحسین خان، تو شرف داری، آیا این انتخابات آزاداست؟ تو به شرافت خودت، به ناموس مادرت قسم بخور که این انتخابات آزاد است من از همینجا بر میگردم."

مصدق با اشاره به خانه شاه گفت: "آنجا خانه ملت است، با دسترنج ملت ساخته شده ، شاه باید همه ما را به خانه خود راه بدهد و به شکایات مردم رسیدگی کند."

هژیر گفت: برای همه همراهان جانیست، عده ای را تعیین فرمائید که همراه شما بیایند ، مصدق گفت: چرا میان ما تفرقه میاندازید؟ ما همه نماینده ایم و دیگر نماینده نداریم. اگر بپذیرید باید همه وارد کاخ شویم، چرا نمیگذارید؟ هژیر گفت: برای همه جا نداریم. مصدق گفت: چرا خانه ملت را کوچك ساخته اید؟ سپس تصمیم گرفت شد که ۱۹ نفر از بین جمعیت انتخاب شوند که همراه دکتر مصدق به دربار بروند و متحصن شوند که عبارت بودند از:

آیت الله غروی، دکتر شایگان، محمودنریمان، دکتر سنجابی، عمیدی نوری، یوسف مشار، دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، حائری زاده. امیر علائی، دکتر حسین فاطمی، عباس خلیلی، ارسلان خلعت بری، مهندس زیرك زاده، محمد رضاجلالی نائینی، دکتر کاویانی، عبدالقدیر آزاد ، احمد مکی. (نام حسن صدر را هم در بعضی از نشریات دیدم ولی به خاطر ندارم که در تحصن دربار شرکت

نموده باشد)

سپس دکتر مصدق گفت: سعید فاطمی و مصطفی الموتی هم رابط متحصنین با مردم میباشند که بتوانند به داخل کاخ آمده نتیجه اقدامات را به اطلاع عموم برسانند.

آنگاه دکترمصدق چنین گفت:

" ما به تحصن میرویم که حق شما رابگیریم و از قانون شکنی ها جلوگیری کنیم، برادران عزیز من، فرزندان غیور ایران، شما نشان دادید که علیه ظلم و بیدادگری ایستادگی میکنید شما باردیگر یك ورق درخشان بر صفحه مبارزات جوانان ایران افزودید، شعار ما و سلوك ما آرامش و متانت است، آنهائیکه ما را ماجراجو میخوانند چرا نمیآیند سیل احساسات پاك شمارا ببینند؟ بهر حال ما پناهنده میشویم و امیدواریم روسفید بازگردیم."

ناصر نجمی مینویسد:

"به دنبال تحصن دکترمصدق در دربار عده ای ازمردم پشت در کاخ ماندند. سرهنگ شفقت و سرتیپ صفاری رئیس شهربانی از آنها خواستند که به منزل های خود بروند ولی عده ای تصمیم گرفتند تا اخذ نتیجه در آنجا بمانند.

حسن شمشیری و حمید وخشوری انتخاب شدند تا برای کسانی که بیتوته میکنند وسایل لازم را فراهم کنند. طولی نکشید که چادر بزرگی در ضلع جنوبی کاخ برپا شد و غذای کافی بین متحصنین خارج از کاخ هر روز توزیع میشد. سه روز و سه شب اینکار ادامه داشت، عده ای به نوبت به خانه میرفتند و برمیگشتند. پس از اینکه تحصن پایان یافت و نتیجه ای گرفته نشد همه متفرق شدند ولی "جبهه ملی" در آنجا متولد شد.

حسین مکی چنین مینویسد:

"دوره پانزدهم مجلس به پایان رسید و قرارداد گس - گلشائیان با تمام فشاری که برای تصویب آن وارد شد به تصویب نرسید. با شروع انتخابات دوره شانزدهم دکتر مصدق و اقلیت دوره پانزدهم تصمیم به مبارزه شدید درباره انتخابات گرفتند، بیشتراعضای انجمن نظارت انتخابات تهران مورد اعتماد دولتی ها

بودند ، در اولین جلسه دکترمصدق پیشنهاد کرد که در دربار متحصن شویم و به شاه شکایت کنیم. من و حائری زاده و بعضی از دوستان معتقد بودیم که تحصن دردربار ارتباط ما را با خارج قطع میکندو بهتر است در حضرت عبدالعظیم یا یکی از مساجد تهران تحصن اختیار کنیم.

اکثریت نظر دکتر مصدق را تائید کردند ، وقتی دولت و شهربانی از جریان امر مطلع شدند دستور دادند تمام راههائی که به خانه مصدق منتهی میگردد مسدود شود ولی با اینهمه چند هزار نفر آمدند و سرانجام ۱۹ نفر همراه مصدق دردربار متحصن شدند . روز اول و دوم وزیر دربار شخصاً از ما پذیرائی میکرد و سر میز نهار و شام ، مصدق در وسط و وزیر دربار در کنار او مینشست، بعضی از روزنامه ها در اطراف پذیرائی شایان که از متحصنین دربار میشد قلمفرسائی میکردند که من به رفقا گفتم مردم تصور میکنند که ما برای پذیرائی به دربار آمده ایم و بهتر است تا جواب شکایت را نداده اند اعتصاب غذا کنیم.

این موضوع به رأی گذاشته شد و اکثریت موافقت کردند ، طبق معمول میز نهار چیده شد . وزیر دربار آمد و شخصاً متحصنین را به صرف غذا دعوت نمود ، هرچه اصرار کرد رفقا تسلیم نشدند و غذا نخوردند . ساعت ۵ بعدازظهر خبر اعتصاب غذای ما به خارج رسید ، ازبیرون برای ما شیرینی و خوراکی آوردند ولی هیچکس جز آب چیزی نمیخورد .

شب گرسنگی بر همه غالب شد و بعضیها به حال ضعف افتادند . الموتی سردبیر روزنامه داد بلافاصله خود را به داروخانه رسانید ویك شیشه قرص ویتامین خریداری کرد و برای ما آورد ، بعضی از رفقا از آن قرص خوردند ، بعضی معتقد بودند که برای جلوگیری از ضعف افطار کنیم ولی ما مخالف بودیم و رفقا میگفتند تا مکی نخورد ما نمیخوریم.

دکتر مصدق خیلی اصرارکرد و گفت اگر تو نخوری من هم نمیخورم، بالاخره دست و پای مرا گرفتند و دکترمصدق دهانم را باز کرد و قطعه ای بیسکویت در دهانم گذارد . من چون دیدم وضع مزاجی دکتر مصدق و چند تن دیگر خوب نیست ناچار به افطار شدم.

بالاخره جواب شکایت ما را دربار داد و ما در همانجا تشکیل جلسه داده وپس از مذاکرات مفصل تصمیم گرفته شد که این ۲۰ نفر در مبارزات آینده همکاری کنندو نامی هم برای این دسته انتخاب شد ، من پیشنهاد کردم چون اعضاً این گروه از دسته ها و احزاب مختلف هستند نام "جبهه ملی" بر آن گذارده شود ، پس از مختصر بحثی تصویب شد و به این ترتیب هسته مرکزی جبهه ملی در دربار گذاشته شد ."

باید به این نوشته مکی اضافه کنم که من و سعید فاطمی هم که رابط متحصنین با خارج بودیم در جلسات نهار و شام دربار حضور می یافتیم و مذاکرات جالبی در هر جلسه بین دکترمصدق و هژیر و سایر متحصنین صورت میگرفت که متاسفانه از خاطرم رفته است . این مطالب خیلی جالب بود . هژیر که مرد مطلع ودانشمند و شعرشناس و باذوق بود و مطالب شیرینی را در این جلسات مطرح میکرد که مصدق هم بهر نکته ای با دقت پاسخ میگفت.

وقتی اعتصاب غذا شروع شد من مقداری قرصهای ویتامین تهیه کرده با خود به دربار آوردم و بین متحصنین توزیع کردم ، یکی از دوستان پزشك معتقد بود که هرکس این قرصهارا بخورد تا ۲٤ ساعت از بی غذائی خیلی ناراحت نخواهد شد . دکتر مصدق به من گفت به خانه من بروید و جریان را به خانم من بگوئید ، مقداری دوا و وسایل برای من خواهد فرستاد .

من هم به خانه دکتر مصدق رفتم و همراه خانم ایشان به شیرینی فروشی بامداد در خیابان پهلوی رفته مقداری شیرینی خانم خریداری کرد و مقداری بیسکویت هم به آن اضافه نمود و درکیف سیاهرنگی آنرا با خود به دربار آوردم، این همان شیرینی و بیسکویتی بودکه دکتر مصدق بین متحصنین تقسیم میکرد . مصدق هم سعی داشت با وجود کهولت سن و کسالت مزاج از خوردن غذا امتناع کند ولی همانطوریکه اشاره رفت بیش از همه کس مکی در خوردن بیسکویت و شکستن اعتصاب مقاوم بود ، همچنین در همان ایام دکتر مصدق اعلامیه ای تهیه و آنرا به من داد که به چاپخانه برده چاپ کرده وتعدادی از آنرا به دربار آوردم و با توزیع وپخش این اعلامیه متحصنین بدون اینکه نتیجه مثبتی از این تحصن بگیرند از

دربار خارج شدند .

نامه دکترمصدق به هژیر وزیر دربار چنین است :

"اوامر شاهانه مندرج در نامه شماره ۷۸۱۹ آن جناب به اینجانب رسید و به آقایان متحصنین ابلاغ گردید ، هیئت متحصن نسبت به انتخابات تهران بالاخص نظری ندارند و میدانند که مرجع شکایت بعد از خاتمه انتخابات مجلس شورایملی است. ولی البته پادشاه منشأ عموم اصلاحات میباشند و غرض عمده از تحصن این بود که در این دوره فترت که تعیین نخست وزیر محتاج به تمایل مجلس نیست دولتی روی کاربیاورند که وجهه نظر خود را فقط حفظ مصالح سلطنت و ملت قرار دهد و درعصر چنین پادشاهی مملکت صاحب مجلسی شود که به اصلاحات اساسی قادرباشد و از فقر و بیچارگی مردم بکاهد و کشور را قرین آسایش و رفاهیت نماید .

اگر فقر و بیچارگی مردم نتیجه اعمال هیئت های حاکمه نیست خوب است آنجناب بفرمایند علت بدبختی های این جامعه چیست؟ اکنون که درخواست ما مورد توجه و عطوفت شاهانه قرار نگرفت به تحصن خاتمه میدهیم و سعادت مملکت را همیشه خواهانیم."

دکتر محمد مصدق

متن بیانیه پایان تحصن

ملت ایران ! دراین موقع که پس از چهار شبانه روز تحصن از دربار خارج میشویم لازم دانستیم علل و جهات این تصمیم را به اطلاع عموم برسانیم.

محتاج به تذکر نیست که اوضاع و احوال ملت مظلوم و محروم ایران و فقر وناخوشی و گرسنگی و جهل و فساد رایج در این مملکت به نحوی است که هیچکس نمیتواند آنرا نادیده انگارد . پاره ای از این بدبختی ها دامنگیر سایر ملل نیز هست ولی در همه جا دولتها به ناموس طبیعت و قانون اجتماع خیرخواه ملت هستند و وجود آنها برای رفع بدبختی ها و مصیبت ها و چاره جوئی درد های مردم است.

در ایران ناموس اجتماع معکوس شده و اکثریت هیئت حاکمه ما خود را

موظف میداند که در هیچ قدمی جز نفع خصوصی خویش چیزی در نظرنگیرد و منافع ملت را زیر پا گذارده و از همه بدتر رویه تزویر و ریا و ظاهر سازی است که خطر بزرگی را تولید نموده است.

زیرا ظلم و جور و دزدی را ممکن است برطرف کرد ولی ظلم و جور و استبداد را به دروغ و تزویر، عدل و درستی و آزایخواهی جلوه دادن کاری است که محکم ترین اساس دولتها و حکومتها یعنی اعتماد مردم به آنها را منهدم میکند و با سلب اعتماد مردم از دولت سعی در هرگونه اصلاحی بکلی بهدر میرود. ملت ایران برأی العین میبیند که اکثریت عمال حکومت از هیچگونه دروغ در هیچ جا ابا ندارد. در مصاحبه های مطبوعاتی، در رادیو و در پشت تریبون مجلس دروغ میگویند و خلاصه هر جا منافع آنها اقتضأ کند دروغ میگویند و تصور میکنند هنری کرده اند.

آزادیخواهان و ملیون ایران که شبانه روز از دیدن این اوضاع متاثرند و چاره این بیچارگی ها را جز اصلاح وضع ایران نمیدانند زیرا مثل روز روشن است که خرابی اوضاع مملکت ما ناشی از فساد و غرض رانی و خود پرستی است، اما این اصلاح از طریق قانونی یك راه بیش ندارد و آن انتخابات آزاد است که از این طریق فقط کسانی که مورد اعتماد مردم هستند به مجلس میروند و با پشتیبانی ملت برای حفظ منافع کشور تا پای جان می ایستند.

موضوعی که بیش از همه ملیون ایران را نگران ساخته، نتیجه ای است که میخواهند از فساد دستگاه ها گرفته و گرانبها ترین و عزیزترین ذخایر ایران یعنی نفت را به رایگان ببرند، به این علت است که آزادیخواهان ایران در باب انتخابات این دوره سخت نگران بودند و چون میدیدند که از طرفی مذاکره با مقامات دولتی که مخرب انتخابات هستند بی فایده است و شکایت به دستگاهی که مصمم است مجلس را دربست در اختیار خود بگیرد، اثری نخواهد داشت و از طرف دیگر شهرت داشت که اطرافیان اعلیحضرت نمیگذارند عرایض به سمع او برسد، مصمم شدند که مردم تهران را به تحصن در دربار دعوت کنند و خود پیشقدم آنها باشند.

مـردم ایران باید بدانند کـه تحـصن دربار جنبـه تفـریح و گـردش نداشت و پیشقدمان تحصن خود را با وجود اعلامیه های تهدید آمیز دولت و شهربانی در شب قبل از تحصن حاضر کرده بودند که ولو به قیمت جانشان تمام شود عرایض مردم ستمدیده را به سمع اعلیحضرت همایونی برسانند .

آزادیخواهان به طریقی که همه میدانند به فضل خدا بدون بروز هیچ حادثه ای در دربار متحصن شدند و شکایت مردم ایران را از دخالت دولت در انتخابات و عرض بزرگـترین و مشروع ترین حق افراد این مملکت در ضمن عـریضه ای به پیشگاه اعلیحضرت همایونی رسانیده برای دریافت جواب خود چهار روز با کمال بیصبری در انتظار بسر بردند ، بدبختانه روز چهارم معلوم شد به مستدعیات ملت ایران توجهی نمیشود ، ما نیز جز ابلاغ عرایض مردم دراینجا وظیفه ای نداشتیم و ادامـه تحـصن را بیـهـوده دانسـتـه از دربار خـارج شـدیم و به عـمـوم افـراد ملت ستمدیده ایران بدینوسیله اعلام میداریم که انتخابات غیر قانونی و آزادی انتخابات حرفی بی اساس است . مجلسی را که فساد انتخابات آن بر همه مسلم است مظهر افکار خود نمیداند و بنابراین هر تصمیمی که درباره قضایای حیاتی این مملکت گرفته شود مطلقاً و ابداً تصمیم ملت ایران نیست .

دکتر مصدق - احمد ملکی - دکتر کاویانی - دکتر سنجابی - مهندس زیرك زاده - عباس خلیلی - عمیدی نوری - دکتر شایگان - امیر علائی - محمود نریمـان - ارسلان خلعت بری - آیة الله غـروی - حائری زاده - حسین مکی - دکتر بقائی - عبدالقدیر آزاد - جلالی نائینی - یوسف مشار - دکتر حسین فاطمی .

پس از پایان تحصن ، انتخابات دوره شانزدهم جریان یافت . مکی ، دکتر بقائی ، حائری زاده ، آزاد ، مصطفی کاشانی و سید محمد باقر حجازی از طرف حکومت نظامی بازداشت شدند ، دکتر مصدق به احمد آباد رفت ، مشار ، عمیدی نوری ، امیر علائی ، دکتر شایگان ، دکتر سنجابی ، آیة الله غروی ، ارسلان خلعت بری و جلالی نائینی نزد ساعد نخست وزیر رفته برای آزادی آنان اقدام کردند .

وقتی جریان را به ساعد گفتند با همان لحن مخصوص خود گفته بود : "مگر

آقایان زندانی هستند؟"

آنها با خنده گفتند : از تعجب شما ما تعجب میکنیم، ساعد گفت من اگر زیاد کاوش کنم برای خود من هم پرونده میسازند . آنها گفتند اگر زندانیان را آزاد نکنید ما از اینجا خارج نخواهیم شد ، ساعد قول داد که در مورد آزادی آنها اقدام کند و بزودی هم آنها را آزاد ساخت.

با لغو حکومت نظامی در تهران فعالیت انتخاباتی اعضای جبهه ملی افزایش یافت. میتینگی در میدان بهارستان داده شد که دکتر مصدق همه مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کرد ، هنگام اخذ رای اعتراضاتی شد که مداخلاتی در کار رأی گیری شده و صندوق آرا را عوض کرده اند ، در همین موقع عبدالحسین هژیر وزیر دربار در مسجد سپهسالار از طرف فدائیان اسلام ترور شد . انتخابات تهران از طرف انجمن نظارت ابطال گردید ، در تجدید رای گیری با مراقبت دقیق انجمن نظارت و حمایت سرلشگر زاهدی رئیس شهربانی از اعضای جبهه ملی سرانجام دکتر مصدق، دکتر بقائی، مکی، دکتر شایگان و حائری زاده و چند تن دیگر از آنان به نمایندگی مردم تهران انتخاب شدند ، مجلس شانزدهم همان مجلسی است که سرانجام نفت را ملی کرد و به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل نمود .

وقتی اعضای جبهه ملی در انتخابات تهران توفیق یافتند ، آشتیانی زاده در مجلس خطاب به دولت ساعد چنین گفت:

"آرائی که مردم در انتخابات تهران به مخالفین شما دادند دلیل این است که با شما مخالفند ، اگر منهم در اواخر دوره پانزدهم با شما مخالفت میکردم اکنون وکیل تهران بودم ولی حماقت کردم و مثل سایر آقایان از شما پشتیبانی نمودم (خنده و اعتراض بعضی از نمایندگان)"

به دنبال همین اقدامات کم کم جبهه ملی صورت جدی تری به خود گرفت. عده ای از فعالین این گروه سیاسی در خانه اللهیار صالح اجتماع کرده تصمیمات زیر را اتخاذ نمودند :

۱- هیئت مزبور از این پس جبهه ملی نامیده خواهد شد .

۲- کمیسیونی مرکب از مشار اعظم، دکتر شایگان، محمود نریمان، امیر علائی، دکتر سنجابی برای تهیه اساسنامه و آئین نامه های مربوط انتخاب شدند که تدوین گردید که مواد آن چنین بود :

ماده اول - جبهه ملی از هیئت موسسین و دستجات مختلف ملی که طرفدار تامین عدالت اجتماعی و حفظ قانون اساسی هستند تشکیل میشود.

ماده دوم - موسسین اولیه، هیئت مدیره جبهه ملی را تشکیل میدهند و دستجات مختلف ملی هر کدام یك نماینده تعیین مینمایند که از اجتماع آنها هیئت مدیره و شورای جبهه ملی تشکیل میگردد ولدی الاقتضأ نمایندگان مختلف شهرستانها نیز که اعتبار نامه آنان را هیئت مدیره تصویب کرده باشد در شورا شرکت میکنند.

ماده سوم - هدف جبهه ملی ایجاد حکومت ملی بوسیله تامین آزادی انتخابات و آزادی افکار است.

با اینطرز دکتر مصدق که در تمام مدت مبارزات سیاسی به تنهائی عمل میکرد دارای یك تشکیلات سیاسی معتبری شد که توانست در سراسر جهان به عنوان یك سازمان ملی و اجتماعی به حساب آید.

جبهه ملی در ۲۵ اسفند ماه ۱۳۲۸ خواسته های خود را در حضور دکتر مصدق مشخص و به شرح زیر اعلام نمود :

۱- مخالفت با قرارداد الحاقی نفت "گس - گلشائیان" و حفظ و حراست آزادی فردی و اجتماعی.

۲- اصلاح قانون انتخابات، تا اینکه نمایندگان حقیقی ملت ایران وارد مجلس شورایملی شوند.

۳- تجدید نظر در قانون مطبوعات تا جراید بتوانند وزیران و رجال خائن را به جامعه معرفی کنندو دولت هم نتواند قبل از محاکمه روزنامه نگاران، آنهارا توقیف و مدیر آنرا زندانی کند و ضرب و جرح بر آنها وارد سازد.

٤- تجدید نظر و اصلاح قانون حکومت نظامی تا دیگر دولتها با این حربه هر روز مخالفین خود را تهدید نکنند و اگر کسی زبان به انتقاد گشود نتوانند او را

بدون محاکمه ماهها و سالها بازداشت کنند .

۵- لغو تفسیر اصل ٤٨ قانون اساسی تاوکلا بتوانند آزادانه اظهار نظر کنند و مجلس در معرض تهدید و انحلال قرار نگیرد .

دکتر مصدق نخستین مصاحبه خود را با خبرگزاری آسوشیتدپرس انجام داد که چنین است :

س - چنانکه جبهه ملی برسرکار بیاید چه تغییراتی در سیاست ایران رخ خواهد داد؟

ج - از نظر سیاست خارجی فقط حفظ موازنه منفی و بیطرفی کامل نسبت به دولتهای دوست و مجاور و ازنظرسیاست داخلی سعی خواهد شد آزادیهای فردی و اجتماعی طبق قانون اساسی ایران و منشور ملل متحد به تمام معنی تامین شود ، زیرا قبل از اینکه انتخابات آزاد و مطبوعات آزاد و لغو قوانین منافی آزادی عملی شود حکومت دمکراسی معنا نخواهد داشت و نیز جبهه ملی با کمال شدت برعلیه عناصر فاسد مبارزه خواهد کرد .

س - چه اصلاحاتی در قانون انتخابات به عمل خواهید آورد؟

ج - به صورتی که انتخابات عمومی با رأی مستقیم و مخفی و در ظرف یك روز در تمام کشور انجام پذیرد .

س- روابط بین دولت جبهه ملی و مطبوعات چگونه خواهد بود؟

ج - جبهه ملی طرفدار کامل آزادی مطبوعات است و محاکمه مطبوعاتی باید بر طبق قانون اساسی بلا استثنا با حضور هیئت منصفه ای باشد که در رأی دادگاه نظرش مناط اعتبار قرار گیرد .

احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره که جزو متحصنین بود چنین مینویسد :

وقتی دکتر مصدق و همراهان در دربار متحصن شدند ، هژیر وزیر دربار نهایت احترام را به عمل آورد ، یك روز به دکتر مصدق گفت : به خدا اگر شما هم نخست وزیرشوید با سیاست فعلی جهان و قانون انتخابات بهتر از این نمیتوانید انتخابات را انجام دهید .

در جلسات جبهه ملی ، ارسلان خلعت بری - مشار اعظم و حائری زاده با

نخست وزیری دکتر مصدق مخالف بودند و میگفتند قرار است ما از راه مبارزه منفی و انتقاد از اعمال دولتها مملکت را اصلاح کنیم، بهمین جهت در اولین جلسات جبهه ملی پس از نخست وزیری دکتر مصدق در منزل آیة الله غروی همه اعضای جبهه ملی رأی دادند که دست دکترمصدق در انتخاب همکارانش باز باشد.

عمیدی نوری زودتر از همه اعضای جبهه ملی، دکتر مصدق را شناخت و با دارا بودن عضویت جبهه ملی از روش مصدق انتقاد کرد و با کنار رفتن عمیدی نوری و عباس خلیلی از جبهه ملی اللهیار صالح و امیر تیمور کلالی به عضویت جبهه ملی انتخاب شدند و بعداً مهندس حسیبی به پیشنهاد دکتر مصدق عضو جبهه ملی شد.

وقتی آیة الله کاشانی از تبعید عراق بازگشت دکترمصدق و اعضای جبهه ملی در فرودگاه به استقبال اورفته بودند که آیة الله با همه اعضای جبهه ملی دیده بوسی کرد و مردم او را روی دست بلند کردند. قرار بود آیة الله هم عضویت جبهه ملی را بپذیرد ولی وقتی در جلسه جبهه ملی شرکت کرد گفت من از هر جهت جبهه ملی را تقویت میکنم ولی عضویت جبهه ملی را قبول ندارم.

دکتر مصدق گفت جنابعالی سرپرستی جبهه را در جلسات و سرپرستی فراکسیون را در مجلس قبول کنید که موجب تقویت جبهه ملی خواهد شد، بهمین جهت آیة الله در خیلی از جلسات جبهه ملی شرکت میکرد ولی میگفت که عضو نیست.

وقتی منصورالملك نخست وزیر شد دکتر شایگان مخالف دولت بود و میگفت شأن جبهه ملی این است که تا خود دولت تشکیل نداده با دولتها مخالفت کند ومن در این مرحله تابع جبهه ملی نیستم و شخصاً با دولت منصور مخالفت میکنم. دکتر مصدق عصبانی شد و گفت شما حق ندارید با ایشان مخالفت کنید ، چون پافشاری کرد دکتر مصدق با عصبانیت گفت شما غلط میکنید، چنانچه این رویه را تعقیب کنید از جبهه ملی اخراج خواهید شد که دکتر شایگان گفت "زهی افتخار" و از جلسه خارج شد.

عده ای از اعضای جبهه ملی گفتند آقای دکتر مصدق این روش شما صحیح نبود و ارسلان خلعت بری برای باز گردانیدن شایگان از جلسه خارج شد و او را به جلسه برگرداند و رفع کدورت شد .

از طرف دکترمصدق مطالبی به عنوان جبهه ملی عنوان میگردید که بهیچوجه در جلسات مطرح نمیشد . از آن جمله ماده واحده الغأ تصمیمات مجلس موسسان به مجلس پانزدهم بود که مورد تصویب قرار نگرفت . وقتی اعضای جبهه ملی به دکتر مصدق اعتراض کردند که چرا ماده واحده به جبهه ملی نیامده است میگفت در فراکسیون تصویب شد و راضی به زحمت آقایان نبودم، حائری زاده گفت در فراکسیون هم مطرح نشده است ، دکتر مصدق گفت مطرح شده ولی شما غایب بودید ، به دکتر مصدق گفته شد که مجلس شورایملی نمیتواند تصمیمات مجلس موسسان را ملغی سازد و حتی ارسلان خلعت بری گفت ممکن است چنین ماده واحده ای موجب تجزیه کشور گردد ولی دکترمصدق پاسخ قانع کننده ای نداد .

پس از اینکه مجلس به دکتر مصدق برای نخست وزیری رأی اعتماد داد اعضای جبهه ملی را به خانه خود دعوت کرد و این اولین و آخرین جلسه جبهه ملی در دوران نخست وزیری دکتر مصدق بود که تشکیل گردید.و شخصاً در آن شرکت نمود، ارسلان خلعت بری میگفت تصمیمات فردی لطمه غیر قابل جبرانی بر پیکر جبهه ملی وارد میسازد ، یکی از آنها قبول نخست وزیری از طرف دکترمصدق میباشد .

جبهه ملی باید رل اقلیت را داشته باشد و حال اگر بخواهد از دولت حمایت کند محبوبیت خود را از دست میدهد ، بهتر است آقای دکتر مصدق از نخست وزیری استعفا دهند و اعلام کنند چون جبهه ملی با نخست وزیری من موافقت نکرد استعفا نمودم، تازه در جامعه محبوبتر خواهد شد .

حائری زاده گفت : ایشان با نمایندگان جبهه ملی هم مشورت نکرده اند ولی اگر استعفا کنند خواهند گفت جبهه ملی فقط میتواند انتقاد کند و قادر به انجام کار مثبت ومفید نیست، دست آقای دکتر مصدق در تشکیل کابینه باز است ولی اگر

افراد مارکداری را بیاورندمخالفت خواهم کرد .

عبدالقدیر آزاد گفت ما برای تقویت جبهه ملی زحمت کشیده ایم ، مسلما باید در کابینه عضویت داشته باشیم تا اهداف خود را عملی سازیم، مگر ما آلت دست دکترمصدق بوده ایم که ایشان را روی کار بیاوریم و خداحافظی کنیم.

دکترمصدق با عصبانیت گفت من بهیچوجه با پشتیبانی جبهه ملی نخست وزیر نشده ام و از این ساعت ببعد هم در جلسات جبهه ملی شرکت نخواهم کرد . اساسا شرکت اعضای جبهه ملی در دولت شایسته نیست، آقای آزاد هم هرتصمیمی میل دارند اتخاذ فرمایند، با اینطرز آزاد با تعرض ازجلسه خارج شد و همانروز هم حزب استقلال اعلامیه شدید اللحنی علیه دکتر مصدق تهیه نمود که عده ای مانع انتشار آن شدند ولی دکتر مصدق را تهدید به استیضاح کرد . بتدریج دکتر مصدق تمام کارهائی را که مورد مخالفت قرار میداد در دولت خود انجام داد از قبیل برقراری حکومت نظامی، بازداشت مخالفین، توقیف جراید، مداخله درامر انتخابات، خواستن اختیارات فردی و ...

در دوران نخست وزیری دکتر مصدق جلسات جبهه ملی در منزل آیة الله غروی گاهی با حضور آیة الله کاشانی تشکیل میشد ، بین اعضای جبهه ملی اختلاف بسیار شدید بود ، دکتر مصدق هم به نظریات اعضای جبهه ملی توجهی نمیکرد .

در جلسه جبهه ملی در خانه آیة الله غروی از طرف عبدالقدیر آزاد پیشنهاد شد چون دکتر مصدق بدون مشورت با جبهه ملی نخست وزیری را قبول کرده و بدون مشورت قصد تشکیل دولت را دارد از جبهه ملی اخراج گردد . دکتر فاطمی در پاسخ گفت چون موضوع نفت در میان است اگر افراد جبهه ملی در کابینه شرکت نکنند بهتر است و خوب است آقای آزاد هم پیشنهاد خود را پس بگیرند و قهر نکنند ، قول میدهم در کابینه بعدی وزیر کشور و رئیس شهربانی و رئیس امنیه گردند . آزاد به این پیشهاد توجهی نکرد و از جلسه جبهه ملی خارج شد و دیگر هم شرکت ننمود .

وقتی دکتر مصدق خواست از نخست وزیری استعفا کند اعضای جبهه ملی را به خانه خود دعوت کرد که آیة الله کاشانی هم در آن شرکت نمود ، تا مصدق گفت

قصد استعفا دارد کاشانی گفت استعفا کار کودکانه ای است و به ضرر مملکت خواهدبود ، مقاومت کنید ، اگر لازم شد منهم کفن میپوشم و در خیابانها راه می افتم که در نتیجه مصدق از استعفا منصرف شد .

در واقع باید گفت گرداننده حقیقی و واقعی جبهه ملی و دکترمصدق شخص دکتر فاطمی بود و او را مسحور و مطیع خود ساخته بود ، او با تبلیغات خود کاری کرده بود که وقتی مصدق وکیل شده بود وسنش از ۷۰ سال متجاوز بود هیچکس جرئت اعتراض نداشت و مصدق بر خلاف قانون روی کرسی وکالت نشست .

***

مخالفین دکتر مصدق شرکت او را در مجلس شانزدهم با سن بالای ۷۰ سال خلاف قانون میدانند .

در بعضی از نشریات و کتابهای طرفدار دکتر مصدق دستخط او را درباره سنش چاپ کرده اند که چنین نوشته است :

"تولد مصدق در سال ۱۲۹۹ قمری برابر ۲۹ اردیبهشت ۱۲۶۱ شمسی و ۱۸۸۲ میلادی است و این سال حقیقی تولد میباشد ، در حالیکه در شناسنامه سال ۱۲۵۸ نوشته اند که سه سال با سن حقیقی اختلاف دارد" بنابراین اگر برمبنای شناسنامه که سند رسمی است حساب شود درسال ۱۳۲۹ که در مجلس شرکت کرده و هنگام تصویب اعتبارنامه اش ۷۱ سال داشته و نمیتوانسته به مجلس برود .

همان کاری بود که مؤتمن الملك در دوره چهاردهم کرد و با وجودیکه از تهران انتخاب شده بود گفت دیگر شأن من نیست که خلاف قانون روی کرسی پارلمان بنشینم ، ولی اگر طبق نوشته دکترمصدق سن حقیقی او که سه سال ازشناسنامه اش کوچکتر است درنظر گرفته شود سنش موقع تصویب اعتبارنامه ۶۸ سال بوده و شرکت او در پارلمان خالی از اشکال بوده است .

آنچه هم بخاطر دارم در ورقه اعتبارنامه سن با توجه به شناسنامه نوشته میشد ولی شاید در قدیم که خیلی از شناسنامه ها بدون توجه به سن حقیقی افراد تهیه

میشد بعضیها د ردادگاهها و مراجع قضائی برای ابطال شناسنامه ها و تغییر تاریخ تولد به قرآن که معمولاً تولد فرزندان را پدران درپشت آن مینوشتند و یا شهادت چند نفر از افراد عادل متوسل میشدند ، بدیهی است که وقتی هم برای دکتر مصدق شناسنامه صادر شده قید سن حقیقی در شناسنامه ها مطرح نبوده است و قطعاً مجلس روی شخصیت مصدق به سایراسناد ارائه شده توجه داشته و شناسنامه را درنظر نگرفته است، این دستخط دکتر مصدق هم که در آن به دقت توضیح داده شده است شاید بهمین علت برای پاسخ به معترضین بوده است.

دکترمصدق نیز درجلسه پنجشنبه ٤ خرداد ۱۳۲۹ چنین گفت : بنده مطابق عقدنامه مادرم ٦٨ سال و سه ماه دارم و در قرآنی که دارم پشت آن نوشته شده است حتی سن من از اینهم کمتر است، مقصود از این عرض این نیست که وکیل شوم، خدا شاهد است که حالم اجازه نمیدهد بیایم اینجا صحبت کنم، گردنم افتاده و گرفتار شده ام.

من با تغییر قانون اساسی مخالفم، نمیگویم قانون اساسی لایتغییر است ولی میگویم قانون اساسی را باید نمایندگان حقیقی ملت تغییر بدهند والا تصمیمات مجلس موسسان بی ارزش است.

استفاده از حق انحلال بدون قید و شرط متضمن ضررهای بسیار است، آیا سزاوار است که مجلس ناگهان منحل شود و نمایندگان از ماموریتی که مردم به آنها داده اند برکنار گردند.

از فوت بانی مشروطیت نیم قرن هنوز نمیگذرد که با چند پادشاه مواجه شده ایم ، امیدواریم که پادشاه جوانبخت ما به عمر طبیعی برسند و سالیان دراز سایه شان بر سرما مستدام بماند ولی این دعای خیر مستلزم این نیست که قانون با نظر اشخاص وضع بشود ولو هرقدرخوب باشند.

در ممالکی که دولت از احزاب بزرگ تشکیل میشود چون لایحه دولت و طرح نمایندگان فکر حزب و جمعیت است در مجلس زیاد در آن بحث نمیشود ولی در ایران در زمان دیکتاتوری هیچکس از ترس دولت قادرنبود در مجلس اظهاری بکند.

ما از آقای نخست وزیر (منصور) خواستیم قدمهای بزرگی برای اصلاح کار و علاج فقر و بیچارگی مردم بردارند ، ولی کارهای خلافی دارد انجام میشود ، انتظار داشتم هنگام تغییرآقای ابراهیم زند وزیر کشور شخصی بیاید که انتخابات را مطابق آمال وطنپرستان انجام بدهد ، وزیرکشور فعلی (امان الله اردلان) کسی است که موقع هجوم قشون خارجی انجام وظیفه مینمود و ازمحل ماموریت خود فرارکرد .همچنین از اعمال ایشان در استانداری فارس مطالبی میگویند .

در دوره پانزدهم وقتی برای انتخابات مبارزه میکردیم به خانه من آمدند و به اتفاق برای تحصن رفتیم و در دربار متحصن شدیم ولی بعد همینکه مجلس موسسان درست شد ایشان از آن مجلس سر درآوردند ، یا اینکه آقای گلشائیان با آن سوابق گذشته ، دفاع از شرکت نفت را بر علیه منافع ملت ایران به عهده گرفته اند ، حالا که ایشان را ازوزارت دارائی برکنار کرده اند چرا به استانداری فارس فرستاده اند؟

یا اینکه سرلشگر زاهدی که برخلاف سلف خود وظیفه رابه خوبی انجام داده و نه کسی را به دادن رأی تشویق نمودند و نه وسایل تعویض آراء را فراهم کرده اند و افسری بودند که ازجنبه بیطرفی خارج نشدند و به افکار عمومی نهایت احترام را گذاشتند ولی معلوم نشد دولت به چه علت ایشان را ازریاست شهربانی تغییرداده و آقای فرخ را به جای ایشان گمارده اند ، شایع است که با این تغییر میخواهند زمینه دیکتاتوری را فراهم سازند .

انتخاب سرلشگر زاهدی سبب شده بود که موازنه ای بین دو قوه انتظامی برقرار شود ، یعنی شخصیت ایشان اجازه نمیداد که ستاد ارتش به عناوین مختلف در امور شهربانی دخالت کند ، ما با صدای بلند اعلام میکنیم که با هر گونه دیکتاتوری مخالفیم ولو به قیمت جان ما تمام شودمبارزه میکنیم .

اما شنیده ایم دولت منصور میخواهد لایحه انتشار اسکناس را بیاورد که با آن هیچ فرد وطنپرستی نمیتواند موافقت کند .

دیکتاتوری زیان فراوان دارد ، روز بیستم شهریور ماه ۱۳۲۰ که تمام زندانیها و اشخاصی که تحت نظر بودند خارج شدند به من هم نوشتند که آزادید به شهر

بیائید . در دوره چهاردهم که انتخابات شد من با مرحوم موتمن الملك دیداری داشتم، عرض کردم حال که انتخاب شده اید به مجلس میروید ایشان گفتند من ۷۰ سال دارم و نمیتوانم بروم گفتم قمری یا شمسی، گفتند قمری گفتم دوسال تفاوت دارد گفتند من ناخوش هستم، گفتم به مجلس بیائید ما به شما احتیاج داریم. لازم نیست که مرتباً به مجلس بروید ، انتخاب شما سبب میشود که پنجاه نفر تبعیت کنند ، مملکت را درروزهای سخت نجاب بدهید .

گفتند من نمیتوانم قبول کنم،گفتم این کرسی امانتی است که به شما سپرده شده اگر نفر سیزدهم خوب است استعفا بدهید والا خیانت در امانت است، ایشان خیلی گریه کردند که متاثر شدم.

چند روز بعد فرمانداری تهران به ایشان نوشت که نمایندگی را قبول کنید ، من به ایشان کاغذی نوشتم که نمایندگی را قبول کنید ولی برخلاف انتظار ایشان رد کردند و همین مسئله باعث شد تا روزی که زنده بودند از ایشان دوری کنم، برای اینکه ما هرچه داریم مال مردم است ، ما اگر بنفع مردم کار نکنیم بر خلاف وجدان رفتار کرده ایم ، باید تا آخرین لحظه به نفع مردم قدم برداریم.

روزی اعلیحضرت همایونی مرا احضار فرمودند .عرض کردم وقتی در زندان بودم هیچکس قادر نبود که از من کوچکترین وساطتی بکند ، همین جناب آقای منصور نخست وزیر بود و وعده دادند ولی جرئت نکردند که یك مذاکره جدی بکنند (منصور : مذاکره کردم) جرئت نداشتید ، اگر داشتید من از زندان بیرجند آزاد میشدم و حوادث سوم شهریور هم پیش نمی آمد .

من محبتی را که ارنست پرون پس از معالجه در بیمارستان نجمیه درحقم کرد هیچوقت فراموش نمیکنم. او رفت حضور ولیعهد وگفت تمام زحماتی که برای شما کشیدم با این مصالحه میکنم که یك زندانی را خلاص کنید ، فرمودند از ایشان بدنشنیدم و میروم وساطت میکنم.

حضور پدر تاجدارشان رفتند و وساطت کردند و مرا ازبیرجند به احمد آباد آوردند ، گفتم من تا عمر دارم این خوبی را فراموش نمیکنم و تا عمر دارم کمر درخدمت ذات ملوکانه بسته ام (احسنت) الان از اعلیحضرت دو تقاضا دارم یکی

اینکه حساب خود را با پدرتان یکی نکنید ، والا ورشکست میشوید . زیرا دشمن زیاد دارند و همه با شما مخالف خواهند شد .

باید بفرمائید در راه مملکت نه پدر ، نه مادر ونه خواهر و نه برادر ... من شاه این مملکتم ، اگر اینکار را کردید شهره آفاق میشوید ، صلاح شما و خانواده سلطنت نمیدانم که در امور دولتی دخالت کنند ، زیرا پادشاه مشروطه آن است که کسی بااو مخالف نباشد . وقتی شاه فرمود که آن شخص استاندار بشود ۹ نفر دیگرکه میخواهند استانداربشوند با او مخالف میشوند ، بنابراین دخالت شاه درامور مملکت بهیچوجه صلاح شاه و مملکت نیست .

اگر در انگلستان دیدید که شاه در این قبیل امور دخالت میکند اعلیحضرت هم بفرمائید ، بی ضرر است ، عظمت انگلستان در همین است که شاه درامور دخالت نمیکند ، رجال بزرگی هستند که مملکت را اداره میکنند ، تنها چرچیل و اتلی نیستند ، پیشرفت انگلیس مرهون رجال بیشمارآن است ، مملکتی که رجال ندارد هیچ ندارد . از مضار دیکتاتوری این است که مملکت فاقد رجال میشود و دیکتاتور ، رجل منحصر بفرد میگردد .

آنهائیکه میگویند چراغ رابردارید و عقب دیکتاتور بگردید اشتباه میکنند ، وضعیت امروز ما عکس العمل دوره دیکتاتوری است ، اعلیحضرت بقدری به اصلاحات مملکت علاقه دارند که تصورنمیکنم از شاه کسی بیشترعلاقمند به مملکت باشد (صحیح است) اگر اعتبارنامه نماینده را ملت داد نمایندگان نوکر ملت میشوند ، بایدحرف مردم را شنید ، چون شما اعتبارنامه از دست ملت نگرفتید نمیتوانید بنام ملت حرف بزنید (فرامرزی : من گرفته ام) شما گرفته ای با قتل و کشتار (فرامرزی : کشتند که من وکیل نشوم ولی شدم) اگر من چیزی میگویم نظری ندارم و بدانید که دوستت دارم (فرامرزی : مطمئن باشید که من وکیل ملت هستم) اما اگر وکیل ملت باشید وکیل شیعه نیستید (شوشتری : همه مسلمان هستند ، این اختلاف را نیاندازید)

فرامرزی : وکیل اکثریت حوزه خودم هستم .

دکتر مصدق : وقتی از تحصیل در اروپا بازگشتم قصد شرکت در انتخابات را

داشتم، روزنامه ای به من حمله کرد ، اوقاتم تلخ شد که تب کردم ، مادرم گفت ترا چه میشود؟ گفتم روزنامه ها به من حمله کرده اند ، گفت نازك نارنجی نباش، پس چرا دکتر حقوق شده ای؟ میخواستی دکتر طب بشوی، هرکس در سیاست دخالت کند باید فحش بخورد و اگر فحش نخورد پوستش کلفت نمیشود (شوشتری : دعای مادر شما مستجاب شد) بله خیلی فحش خوردم برای خیر و صلاح مملکت و تمام را تحمل کردم. بهر حال خواستم بگویم ما خیر خواه شاه هستیم، باید برای شاه ایجاد محبوبیت بکنیم، به قدری از او تقویت کنیم که با یك واقعه فرار نکند. به پیشگاه شاهانه عرض میکنم اگر مورد پشتیبانی مردم واقع شدند سلطنت دوام پیدا میکند ولی اگر شاه پشتیبانی نداشت آنوقت بنده برای سلطنت روز خوبی نمیبینم.

در قانون اساسی ماده ای هست که تضمین سلطنت در خانواده پهلوی میباشد اگر هر آن قانون اساسی تغییر کند شما چطور تضمین میکنید سلطنت پهلوی حفظ شود؟

هر وقت قانون اساسی باید تغییر کند باید با رأی مردم باشد . نه اینکه در تهران ۱۸۰ هزار رأی از سوراخ گنبد مسجد سپهسالار وارد صندوق کنند و یك عده انتخاب شوندو از ولایات هم سیصد نفر بهمین صورت بیایند و اینها قانون اساسی را تغییر بدهند . میخواهم بگویم این مجلس موسسان قلابی است و ملت زیر بار آن نخواهد رفت.

حالا ببینیم وضع دربار چیست؟ اول بنام ملت ایران و از طرف نمایندگان مجلس از والاحضرت شمس تشکر میکنم که در هیچ کاری دخالت نمیکنند و به کار شیر و خورشید میرسند ولی والاحضرت دیگری هم هست که اسم نمیبرم ولی در سیاست دخالت میکند ، خیلی صاحب نفوذ هست ، توصیه میکند که اشخاصی وکیل بشوند ، این اشخاص برای ایشان شمشیر میکشند و ایشان وسیله ای بنام سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی دارند که دولت چند میلیون پول در اختیار ایشان میگذارد که افرادی از آن پولها استفاده میکنند و شمشیر میزنند و سرشان جای دیگر هم بند هست.

آقای وزیر دارائی شما وجوهی را که به این سازمان داده شده بازرسی کرده اید؟ (وزیر دارائی : نه خیر تابع قانون محاسبات عمومی نیست، مقررات خاصی دارد) این سازمان لاطاری هم دارد ، اینکار که با قمار پیش برود آخرش چه میشود؟ البته زحماتی را که والاحضرب اشرف تحمل کرده اند نمیتوانم منکر بشوم، تمام اوقات خود را صرف خیر مردم میکنند و میخواهند در جامعه محبوبیت پیدا کنند ولی این راه غلطی است که میروند.باید بکوشد که وزارت بهداری درست شود که مردم را معالجه کند .

من سال قبل از آقای دکتر اقبال برای زارعین خواستم گنه گنه بخرم، پول هم دادم ایشان مقداری از طرف وزارت بهداری مجانی دادند که به فقرای آن حدود داده شود و گفتند که من به مامور خود خیلی اطمینان ندارم خواهش میکنم شما اینکار را قبول بکنید .

دستگاه متنفذ دیگر ارکان حرب است و اشخاصی هستند که با نظر ارکان حرب انتخاب شده اند . از نظریات آن سازمان تبعیت میکنند ، به آقای نخست وزیر گفتم سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی را بر ندارید ، چون وقتی میخواهم به این مجلس بیایم از پرونده سازی شهربانی نگران نباشم و رئیس شهربانی با شخصیتی که دارد از ارکان حرب تبعیت نمیکند ، ارکان حرب میخواهد هر گزارشی که میدهد شهربانی هم با آن موافقت کند ، اگر رئیس شهربانی تقصیری کرده او را محاکمه کنید ، ارکان حرب در همه جا نفوذ پیدا کرده حتی میخواست در شخص منهم نفوذ یابد .

امروز عدم رضایت سراسر مملکت را گرفته واین خوب نیست.ما باید کاری کنیم که حکومت دیکتاتوری از بین برود و حکومتی که حامی رنجبر باشد ، حکومتی که وضع مردم را اصلاح کند ، حکومتی که عدم رضایت را از این مملکت بردارد جانشین بشود ، از آقایان خواهش میکنم حکومتی را تقویت بفرمائید که آزادیخواه باشد ، از تبریز نامه داشتم که از اشخاصی به اتهام حزب منحله و یا ماجراجوئی پول میگیرند و اگر پول ندهند به بدبختی دچار شده آنها را تبعید یا زندانی میکنند ، این اعمال بسیار خطرناك است .

در موقع انتخابات این دوره تصمیم گرفتیم که برای آزادی انتخابات اول به خانه پدر تاجدار یعنی اعلیحضرت همایون شاهنشاهی متحصن بشویم، اگر نپذیرفتند به مسجد مجد خانه خدا برویم، دولت تصمیم گرفت جلوگیری کند و شهربانی هم اعلامیه داد که عده ای ماجراجو میخواهند به دربار متحصن شوند، شخصی بنام لارودی را تحریك کرده بودند که فریاد زد"مصدق باید شاه بشود" گفتم بزنید این مرد را که مردم خواستند او را خفه کنند گفتم خفه اش نکنید بدهید به شهربانی... بعد گفتند چون دیوانه است او را به دارالمجانین بفرستید، همین آدم چند روز قبل آمد خانه من و گفت وجهی بدهید گفتم پولی ندارم که به شما بدهم"

دکتر مصدق در جلسه ۳۰ خرداد ۱۳۲۹ چنین گفت:

"من به آقای منصور خیلی ارادت دارم اما این ارادت جنبه خصوصی دارد، در منافع عمومی و مقدرات عمومی من نباید از منصور ملاحظه بکنم، در منافع عمومی اگر لازم باشد سر منصور را خواهم برید و واقعاً اگر از عهده اش برآیم با اینکه ناخوش هستم در مورد اقتصاد سر او را مثل جوجه خواهم برید، لایحه نفت را که دولت سابق به مجلس آورده این دولت باید بگوید صحیح است یا نه، بنظرمن لایحه دولت سابق مردود است."

یك (کاریکاتور) از دکتر مصدق که در مطبوعات داخلی و خارجی انتشار یافت.

پیشنهاد "ملی شدن نفت" از کیست؟

بااینکه همه میدانند دکتر مصدق هنگام ریاست کمیسیون نفت مجلس و نخست وزیری خود برای ملی شدن صنعت نفت کوشش فراوان کرده واین بزرگترین افتخار زندگی سیاسی او میباشد ولی گاهگاهی در نشریات مختلف در باره اینکه اولین بار چه کسی این پیشنهاد راکرده است مطالبی انتشار یافته که بطور خلاصه به آن اشاره میشود :

عباس اسکندری از جمله نمایندگان مجلس بود که هر دولتی را در باره "نفت و بحرین" استیضاح میکرد . او در مجلس پانزدهم هنگام استیضاح دولت هژیر در روز ۳۰ مرداد ۱۳۲۷ چنین گفت :

" بوین وزیر خارجه انگلستان در مجلس گفته است "دولت بیرمانی تمام صنایع خود را ازجمله نفت راملی کرده است وماهم نمیتوانیم بااین تصمیم مخالفت کنیم برای اینکه دخالت بمعنای مداخله در امور داخلی آن کشور خواهد بود . ما فقط به آنها مراجعه کرده ایم که خسارات مارا بدهند و آنها هم باپرداخت خسارات صاحبان سهام موافقت کرده اند . زیرا طبق منشور سازمان ملل مواد خام در هر کشور متعلق به آن کشور میباشد .بنا بر این اگر دولت بیرمانی خسارات مارابدهد ما حق ادعای دیگری در آن کشور نداریم .

شما می بینید که دولت بیرمانی که تازه مستقل شده تمام مؤسسات و کارخانجات انگلیس را ملی کرده .آیاماحق نداریم بگفته وزیر خارجه انگلیس نفت

خـود را ملی کنیم؟ بنا بر این امـروز دولت باید صنعت نفت را ملی کند واداره صنعت نفت را خـود بدست بگیـرد . من باهر دولتی کـه صنعت نفت راملی نکند مخـالفم . حـال بهـتـر است از نماینده شـرکت نفت بخـواهیم کـه خـسارات خودرامطالبه کند ومطابق مقررات به آنها بپردازیم .

مجلس پانزدهم با ۹۳ رأی موافق و ۸ رأی مخالف به دولت هژیر ابراز اعتماد کرد یعنی استیضاح رانپذیرفت .

غلامحسین رحیمیان نیز از جمله نمایندگانی بود که در مجلس چهاردهم پیشنهاد کرد که امتیاز نفت جنوب لغو گردد ولی دکتر مصدق آنرا نپذیرفت ولی صحبتی از ملی شدن نبود . اما زمزمه لغو قرارداد نفت از آن موقع کراراً مطرح شده است .

***

حسین مکی که در باره ملی شدن خیلی تلاش کرده مینویسد :

من دومین نفر بعد از غلامحسین رحیمیان بودم که موضوع ملی شدن نفت را درمجلس مطرح کردم . در آنموقع دکتر مصدق اصلاً در این تصورهم نبودبعداً اعضای جبهه ملی او را به رهبری بر گزیدند و باکمك صمیمانه هم و تقویت آیه الله کاشانی آن نهضت ملی را بنانمودیم .

***

دکترسنجابی در خاطرات خود چنین یاد آور میگردد :

مادر حزب ایران متوجه شدیم که وظیفه بزرگی بر عهده داریم که باید نسبت به مسئله نفت مطالعاتی بعمل آوریم . بامهندس حسیبی مذاکره شد و اورامأمور کردیم کـه مطالعـه و بررسی کند . او مـهندس معـدن و صـاحب نظر بود . بنده در همین موقع متوجه یك نکته حقوقی بودم و میدیدم عملی را که رضاشاه در باره لغـو یك جـانبـه قـرارداد دارسی کـرده ممکن است از لحـاظ حـقـوقی و بین المللی مارابامشکلاتی مواجه سازد . این فکر بذهنم رسید که بهترین و ساده ترین راه ملی کـردن است بخصوص تجربیاتی کـه از ملی کـردن بسیاری صنایع در خیلی از کشورهابعد از جنگ دوم داشتیم از قبیل فرانسه صنعت اتومبیل سازی رنو راملی

کرد . انگلستان صنایع زغال سنگ و فولاد راملی کرد . بنده بعضی از کتب خارجی را درباره ملی کردن و ترتیب پرداخت غرامت آن از نظر حقوقی مطالعه کردم .

محمدرضاشاه پهلوی در مصاحبه ای در سوم تیر ماه ۱۳۵۱ در لندن چنین گفت :

ما نفت راملی کردیم . برای اینکه شخص من و تمام ملت ایران خواستار ملی شدن صنعت نفت بودند .

برای انجام اینکار منتظر مصدق نبودیم . ما باید شرافتمندانه عمل میکردیم تا در شرایط بین المللی بتوانیم نفت خودرا بفروشیم . در منشور ملل ماده ای وجود دارد که منابع ملی هر کشور ، ملك آن کشورمحسوب میگردد وحق ملی کردن امری است غیر قابل اجتناب . ولی مصدق در اثر سیاست غلط خود تمام منابع در آمد ملی مارا خشکاند . کمتر کسی میداند که چقدر زحمت کشیدم تا در آمد ۷۵درصد را در نفت برای ایران تأمین کنم .

***

دکتر فواد روحانی کارشناس مطلع نفتی ایران در این باره چنین گفته است :

بزگترین اثر زندگی سیاسی دکتر مصدق اقدام سر نوشت ساز ملی کردن صنعت نفت بود . ولی بسیاری از اشخاص سعی کرده اند آنرا به خود یا افراد مورد علاقه خود نسبت دهند . ازجمله محمد رضاشاه پهلوی هنگام تجدید نظر در قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۵۲ خود را بانی واقعی ملی شدن صنعت نفت معرفی نمود وحتی تاریخ ملی شدن نفت و انعقاد روزجشن آنراتغییرداد . البته قبل از دکتر مصدق و هم در زمان خود او کسانی بوده اند که اشاره هائی به ملی شدن صنعت نفت کرده اند اما تنها او بود که این کار را بامنتهای جدیت تعقیب نمود وباسرسختی تمام مبارزه کردتاآنرا تحقق بخشید ولی نتوانست اقدام خود را به نتیجه ای که هدف نهائی خود بود برساند .

(در سال ۱۳۵۲ کلیه تاسیسات نفتی در اختیار ایران قرار گرفت و خارجی ها بعنوان کارمند شرکت ملی نفت ایران خدمت میکردند ودرآن موقع گفته شد که تمام هدفهای ملی شدن نفت در روز نهم مرداد ۱۳۵۲ تحقق یافته بنابراین جشن روز

نفت از روز ۲۹ اسفند که روز تصویب قانون ملی شدن نفت بود به روز نهم مرداد تغییریافت.)

***

ولی دکتر مصدق در نامه ای که به خط خود نوشته ودرکتاب زندگی نامه دکتر فاطمی به چاپ رسیده پیشنهاد ملی شدن نفت را ازجانب دکتر فاطمی میداند که متن آن چنین است:

"اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری کرد و آن کس شهیدراه وطن دکتر حسین فاطمی است که روزی در خانه جناب آقای نریمان پیشنهاد خود را داد که عده ی نمایندگان جبهه ملی حاضر در جلسه آن را به اتفاق آراء تصویب نمودند. رحمة الله علیه که در تمام مدت همکاری با اینجانب حتی یك "ترك اولی" هم از آن بزرگوار دیده نشد - دکترمحمد مصدق."

***

سرانجام دکتر مصدق در باره ملی کردن صنعت نفت چنین گفت:

مطابق صورت شرکت نفت هرسال ۳۲ میلیون تن نفت استخراج میشود که هرتن ۵ لیره به فروش میرسد. اگر یك لیره برای مخارج کم کنیم بقیه ٤ لیره میماند که ضرب در۳۲ میلیون تن میشود ۱۲۸ میلیون لیره در سال تقریباً ماهی ده میلیون لیره یعنی روزی سیصد هزار لیره ...

بار دیگر دکتر مصدق چنین اعلام کرد: که اگر ایرانیان به جای ۳۰ میلیون تن فقط ده میلیون تن نفت استخراج کنند و برای هر لیره که شرکت نفت یك لیره مصرف میکند ۲ لیره خرج کنند، بازهم براساس فروش هر تن ۵ لیره دولت ایران سالی ۳۰ میلیون لیره عایدی خواهد داشت در حالیکه بر طبق اظهارات وزیر دارائی، شرکت نفت با استخراج ۳۰ میلیون تن آنچه به ایران میدهد حداکثر ۲۵ میلیون لیره میباشد. بااینطرز نه فقط عایدی زیادتری بدست می آوریم بلکه ۲۰ میلیون تن نفت هم برای فرزندان آینده باقی میگذاریم.اما محاسن بیشتر ملی شدن صنعت نفت جنبه های سیاسی آن است که دولت و ملت ایران از اعمال نفوذ های

خارج نجات می یابند .

***

بهر صورت فکر ملی شدن صنعت نفت از هرکه بود بارهبری دکتر مصدق قانونی شده و بمرحله اجراگذارده شد . در گرماگرم ترور رزم آرا طرح ملی شدن نفت که در مجلس مطرح بود بسرعت به تصویب رسید که طرح اولیه آن چنین بود :

"بنام سعادت ملت ایران و بمنظور کمك بتأمین صلح جهانی، ما امضاکنندگان ذیل پیشنهاد مینمائیم که صنعت نفت در سراسر کشور بدون استثناء ملی اعلام بشود . یعنی تمام عملیات اکتشاف واستخراج و بهره برداری در دست دولت ایران قرارگیرد .

دکترمصدق - دکترشایگان - دکترمظفربقائی - حائری زاده- اللهیارصالح - سیدحسین مکی - محمود نریمان - عبدالقدیرآزاد - میرسید علی بهبهانی - عبدالرحمن فرامرزی - کشاورز صدر - عباس اسلامی ."

دکتر مصدق سعی داشت که همه وکلارابا خود همراه کند . کمیسیونی هم که در مجلس بنام کمیسیون نفت تشکیل شد ریاستش بدکتر مصدق سپرده شد .

اعضای کمیسیون نفت عبارت بودنداز : رئیس : دکتر محمد مصدق ، نواب رئیس : جوادگنجه ای، سید علی بهبهانی، مخبر- حسین مکی .

منشی ها : دکتر علوی و خسروقشقائی .

سایر اعضاء: پالیزی، سرتیب زاده، جوادعامری، دکترنصرت الله کاسمی، ناصر ذوالفقاری، فقیه زاده، عبدالرحمن فرامرزی، دکتر محمدعلی هدایتی، جمال امامی، اللهیارصالح ، دکترشایگان ، حائری زاده .

نخست وزیری دکتر مصدق

دکتر مصدق ازجمله رجال خوشنامی بود که شغل پارلمانی را بر هر کاری ترجیح میداد. زیردرانتقاد ونقش مخالف قدرت وتوانائی فوق العاده ای داشت. بهمین جهت هر وقت به او پیشنهاد میشد که شغل نخست وزیری را بپذیرد بصورتی از زیر بار قبول مسئولیت شانه خالی میکرد.

دکتر مصدق در "خاطرات و تألمات" چنین نوشته است:

" در شهریور ۱۳۰۵ که مستوفی الممالك نخست وزیر شد چند روز قبل از تشکیل دولت بخانه من آمد و مرابرای شرکت در دولت دعوت کرد. عذر خواستم. بعد که دولت رامعرفی کرد، در مجلس بافروغی و وثوق الدوله از وزرای او مخالفت کردم. چند روزدیگر مرادرجشن تولد پادشاه انگلیس در قلهك دید و برای قبول پست وزارت خارجه اصرارنمود، قبول نکردم. اعلیحضرت شاه فقید مرا توسط حبیب الله خان شیبانی و حسین علاءاحضار نمود و فرمود "من به مستوفی گفتم شمارادر دولت وارد کند که قبول نکردید اکنون خود بیائید جای او را اشغال نمائید." از نظر اینکه موکلینم میخواستند در مجلس بمانم قبول کار هم از یك دیکتاتور مستلزم استعفا از شخصیت و آزادی عقیده بود بهمین جهت معذرت خواستم. وقتی مستوفی از کار برکنار شد و مخبرالسلطنه بجای اومنصوب گردید در خانه خواهرش به دیدارش رفتم از اینکه نخست وزید شده بود اظهار ندامت میکردومیگفت به حاج مخبرالسلطنه گفتم قبول کار سبب شد که من تا چانه در لجن فرو بروم شما سعی کنید تا سر در لجن فرونروید."

محمد رضا شاه پهلوی مینویسد :

" در زمان جنگ وقتی میخواستیم انتخابات را انجام دهیم یکروز صبح کنسول انگلیس بدیدار نخست وزیر رفت بالیست ۸۰ نفر کاندیدای نمایندگی، بعداز ظهرشارژدافر سفارت شوروی با یك لیست ۱۲ نفر دیگر ..می خواستند به اتکای قوای اشغالی آنها رابه نخست وزیر تحمیل کنند . برای پایان دادن به این وضع من بدنبال وطن پرستان فرستادم . مصدق نزدمن آمد از او خواستم که اگر مایل است دولت لایقی تشکیل دهد و اصلاحاتی انجام و انتخاباتی بدون مداخله خارجیها انجام دهد . با کمال تعجب دیدم که مصدق گفت با ۳ شرط حاضر بقبول هستم :
۱- اگر انگلیسها موافقت کنند ۲- اگرهر روزصبح مرا به بیند و راهنمائی های مرا بپذیرد ۳- اگر گاردمحافظ مخصوص باو بدهم .
به او گفتم هرگز برای نخست وزیر از انگلیسها نمی پرسم و اگرقرار باشد بپرسم سئوال از شوروی هم لازم است . مصدق گفت هیچ کاری در ایران بدون موافقت انگلیسها انجام نمیشود . روی روسها حساب نکنید . من هم علاء رانزد انگلیسها و سپهبدیزدان پناه رانزد روسها فرستادم . روسها موافقت خودرااعلام ولی سفیر انگلیس ردکردو گفت " مگر شاه مشغول بازی کردن باسلطنت خودمیباشد" وقتی مصدق از ماجرا مطلع شد از قبول مسئولیت خود داری کرد .
سرانجام بعداز۷ سال که به ۷۳ سالگی رسیده بود و طبق نوشته های سردارفاخر حکمت رئیس سابق مجلس و مکاتبات دیپلماسی بین سفارت انگلیس در تهران و کنسولگری شیراز روابط نزدیکی با انگلیسها داشت اورا به نخست وزیری برگزیدم ."

***

بااینطرز دکتر مصدق هیچ گاه دنبال آن نبود که به کاخ نخست وزیری برود . در انتخابات مجلس شورایملی همواره شرکت میکرد وبادولتهای وقت در باره آزادی انتخابات مبارزه مینمود . چون در هر انتخابات آزادی نماینده اول تهران میشد . در نخستین انتخابات سنا هم شرکت کرد ونفر اول شد ولی در دور دوم

او را کنار گذاشتند و نتوانست به مجلس سنا برود .

روز ۱۸ آبان ۱۳۲۳ محمد ساعد از نخست وزیری استعفا کرد . شاه رئیس مجلس را احضارو در باره نخست وزیر آینده بمذاکره پرداختند . جلسه ای از فراکسیونها ومنفردین مجلس تشکیل شد ونام ۱۶ نفر از رجال برای نامزدی نخست وزیری آینده برده شد . ولی روز ۲۳ آبان ۲۳ سید محمد صادق طباطبائی رئیس مجلس بحضور شاه رسیده و دکتر محمد مصدق رامورد تمایل نمایندگان مجلس اعلام داشت . اعلیحضرت دکتر مصدق را احضار و او رامأمور تشکیل کابینه نمود . دکتر مصدق طی نامه ای که تقدیم داشت دلائل و شرایط خودرا برای قبول نخست وزیری معروض داشته و از جمله این بود که مجلس موافقت کند که در صورت کناره گیری از نخست وزیری مجدداً به مجلس باز گردد . شاه نامه دکتر مصدق را برای رئیس مجلس فرستاد .

روز۲٤ آبان نامه دکتر مصدق در مجلس خوانده شد و پس از بحث پیرامون آن ، شرایط دکتر مصدق مغایر ماده ۳۲ قانون اساسی اعلام گردید . سرانجام در جلسه ۲۹آبان ۱۳۲۳ برای دو تن از نامزدهای نخست وزیری اخذ رأی بعمل آمد . مرتضی قلی بیات ۵۰ رأی و سید محمد صادق طباطبائی ٤۵ رأی داشتند که در نتیجه شاه سهام السلطان بیات را احضار وفرمان نخست وزیری را صادر نمودند .

***

مسعود بهنود مینویسد :

در مجلس چهاردهم وقتی سخن از نخست وزیری دکتر مصدق بود باو خبر دادند که دکتر متین دفتری داماد و براد زاده اش باو رأی نداده است . دکتر مصدق به فولادوند گفت تعجبی ندارد .

وکیل در بار که یکبار در همه عمر خود مشکین شهر را ندیده و توسط ارتش از صندوقها بیرون آمده باشدنباید به دکتر مصدق رأی بدهد . اما کسی که این چنین تصویری از متین دفتری داشت در نخست وزیری خود مهمترین کارهارا بااو مشورت میکرد .

دکتر مصدق در باره پیشنهاد نخست وزیری اش در سال ۱۳۲۳ چنین مینویسد :

در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ من در مجلس نطقی کردم. اکثریت قریب باتفاق نمایندگان مجلس بمن رأی تمایل دادند که نخست وزیر شوم. آنها از این رأی دو نظر داشتند یکی این بود که از من قدردانی کرده باشند و دیگر اینکه بعد از مدتی قلیل دولت را در اقلیت بگذارند و من را ازمجلس خارج نمایند .چون قبول کار بانظرموکلینم که میخواستند تا آخر دوره در مجلس باشم و از حقوق آنان دفاع نمایم تطبیق نمیکرد ، از قبول کارخود داری کردم.

***

پس ازرد قراردادنفت ایران وشوروی وقتی مجلس به دولت قوام رأی نداد و او ناچار به استعفا گردید در باره نخست وزیر آینده بحث فراوان شد که مجلس به نخست وزیری سردار فاخر حکمت ابراز تمایل نمود ولی چون او نپذیرفت برای نخست وزیر دیگر رأی تمایل گرفته شد . دکتر مصدق ٥٤ و ابراهیم حکیمی نیز ٥٤ رأی داشت. سردار فاخر رئیس مجلس از فرصت استفاده کرد و رأی خود را به حکیم الملك داد تا مانع نخست وزیری دکتر مصدق بشود .

بعد از ترور رزم آرا چون دکتر مصدق و یارانش در مجلس اقدام کردند تا طرح ملی شدن نفت در کمیسیون به تصویب برسد با اینکه علاء نخست وزیر شده بود ولی روشن بود که او نخست وزیر موقت است زیرا جوّ آنروز طوری بود که خواهی نخواهی باید فردی نظیر دکتر مصدق به نخست وزیری میرسید تا بتواند کار نفت را سر و صورتی بدهد . مخالفین زمینه را برای نخست وزیری سید ضیاءالدین طباطبائی آماده میکردند و او هم امیدوار بود که از مجلس رأی تمایل بگیرد .

جمال امامی دولت محلل علاء را در مجلس به شدت مورد حمله قرار داده چنین گفت :

" من از آن وکلائی هستم که در کار مملکت دخالت میکنم. من به اینجا آمده

ام که درتشکیل دولت نظر بدهم و الا دیگر موضوعی نیست. همانطوریکه به شخص نخست وزیر ابراز تمایل میکنم حق دارم نسبت به یك یك وزراء اظهار نظر کنم، والا چطور ممکن است نسبت به رئیس الوزراء اظهار نظرکنم و نسبت به وزراء بی نظر باشم. آن وکیلی که چنین نظری داشته باشد برای لای جرز خوب است. اگربا مشی و هدف دولتی موافق بودم رأی میدهم و اگر موافق نباشم رأی نمیدهم و از هیچکس هم نمیترسم. کار مملکت که شوخی بردار نیست. شما آقای علاء چرا حکومت نظامی اعلام کردید و بعد چرالغو کردید؟ اگر اکنون آشوبی در کشور روی بدهد شما مسئول هستید. راجع به پنبه، یکبار تصویب نامه پنبه را لغو کردید و وقتی چند نفر تقاضا کردند آزاد کردید. این قبیل اعمال نتیجه تزلزل دولت است.

اگر میخواهید با مجلس کار کنید و الا کنار بروید. آقای علاء تا آنجاکه قانو ن بشما اجازه داده برانید واگر دیدید جائی قانون جلوی شمارا گرفته آنرا پاره کنید. اگر مملکت در خطر باشد ما آزادی نمی خواهیم. هیچ ایرانی هم آزادی بی مملکت را نمی خواهد. من از هیچ چیز نمی ترسم. در دوره چهاردهم**مجلس**بیش‌از ۳۰ هزار مهاجر تحت حمایت خارجی ها برای کشتن ما اینجا جمع میشد، ولی با آنها مبارزه میکردیم. در بحبوحه قدرت پیشه وری با دمکراتها مبارزه کردیم. بستگان مرا کشتند، شکم دریدند، سر بریدند، پا بریدندولی ما نهراسیدیم و بالاخره نابودشان کردیم. جلوی رجاله بازی را **بگیرید** و اگر **بگذارید** ملت جلوی آنرا خواهد گرفت و گر نه مملکتی نخواهیم داشت.

***

دکتر مصدق در جلسه ۲۷فروردین ۱۳۳۰ در مجلس چنین گفت:

در صورت مخالفت جبهه ملی با کابینه علاء اگر سقوط کرد در این موقع بحرانی اگر دولتی تشکیل شود، دولتی بهتر از دولت ایشان تشکیل نخواهد شد. محتمل است قوام السلطنه یا کسی مثل او زمامدار شود که ماهیچوقت نمیتوانیم با آن موافقت کنیم. چون قوام السلطنه و امثال او کسانی هستند که هیچوقت بوئی از آزادی به مشامشان نرسیده است. من از آقای علاء نخست وزیر سئوال

میکنم آیا وظیفه دولت این نبود که به حرفهای اعتصاب کنندگان شرکت نفت رسیدگی کند و بپرسد که چه موجب شده که شرکت نفت از حقوق حقه کارگران بکاهد آنهم پس از ملی شدن صنعت نفت یا اینکه تن به حکومت نظامی بدهد؟ حتی شایع شده که پس از انتشار خبر حکومت نظامی از رادیو لندن دولت حکومت نظامی را اعلام کرده است. من از آقایانی که با این دولت مخالفت میکنند استدعا میکنم بفرمایند بعد از سقوط این دولت چه کسی را میخواهند مصدر کار بکنند" آشتیانی زاده ،خود حضرت مستطابعالی" اینکه میگوئید اینجانب تشکیل دولت بدهم آیا دخالت پنجاه ساله شرکت نفت در این مملکت اجازه خواهد داد من و امثال من دولتی تشکیل بدهیم و موفقیتی در کار پیدا کنند؟

سر انجام پس از تصویب طرح ملی شدن نفت در کمیسیون، دکتر مصدق د ر مجلس چنین گفت:

عصر روزیکه این طرح در کمیسیون تصویب شد سفیر انگلیس به ملاقات علاء نخست وزیر شتافته و همان شب علاءبدیدار من آمد و از موضوع جویاشد که گفتم طرح در کمیسیون تصویب شده گزارش آن به مجلس خواهد آمد.

بدنبال این مذاکرات دولت علاء پس از یکماه ونیم در روز ٦ اردیبهشت ۱۳۳۰ سقوط کرد.

***

حسین مکی مینویسد که انگلیسها به علاء فشار آوردند تا مجلس را منحل کند و جلوی تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت را بگیرد و حتی او را تهدید کردند که در صورت مقاومت در پست نخست وزیری خوزستان را اشغال خواهند کرد. علاء ناچار شد استعفاکند. منظور انگلیسها این بود که علاء مستعفی شده سید ضیاءالدین طباطبائی را روی کار بیاورند تا با انحلال مجلسین جلوی ملی شدن نفت را بگیرند. روزنامه های خارجی نوشته بودند که نخست وزیر آینده سید ضیاء یا قوام السلطنه است. سید ضیاء روز ٦ اردیبهشت ماه بدربار میرود که فرمان نخست وزیری خود را بگیرد. جمال امامی که با در بار رابطه‌نزدیك

داشت و میدانست که دربارباً سید ضیاء موافق نیست و با انحلال مجلسین هم نظر موافق ندارد در جلسه خصوصی پیشنهاد کرد که دکتر مصدق نخست وزیر شود .

جمال امامی در جلسه روز ۷ اردیبهشت چنین گفت : نظر من اینست که آقایان الان فی المجلس و متفقاً به آقای دکتر مصدق رأی تمایل بدهند که ایشان زمامدار شده و اگر میخواهند آن لایحه را خود ایشان به مجلس عرضه بدارند .
نمایندگان این پیشنهاد را قبول کردند و دکتر مصدق گفت قبول میکنم بشرط اینکه لایحه نفت همین امروزبه‌تصویب برسد که همینطور هم شد . دکتر مصدق با ۷۹ رأی موافق و ۱۲ رأی مخالف بنخست وزیری از طرف مجلس انتخاب گردید و فرمان نخست وزیری او روز ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ بتوشیح شاه رسید .
بعداً دکتر مصدق در دادگاه چنین گفت :

چون آقای جمال امامی میدانستند که من بهیچوجه علاقه ای به تشکیل دولت ندارم و قبلا" هم با من مذاکره کرده بودندو امتناع نمودم میخواستند با تکلیف این سمت و مذاکره و وقتی من گفتم قبول نمیکنم اسم شخص معهود را پیش بیاورند من چون ملتفت بودم و اگر امتناع میکردم دولت جدید خط بطلان بر روی تمام کارهائی که شده است خواهد کشید بلا تأمل قبول کردم. بمحض اینکه رأی تمایل بعرض شاه رسید آقای سید ضیاءالدین از دربار خارج میشود .

سپهرذبیح در کتاب "ایران در دوران مصدق" مینویسد : اگر چه دکتر مصدق در میان موجی از ستایش ملی و باموافقت آشکار همه نیروهای سیاسی بر سرکار آمد ولی تعیین وی بدون نقشه دقیق قبلی هم نبود . چند ماه پس از تشکیل کابینه مصدق معلوم شدکه وی این مقام را تقریباً با زیرکی پارلمانی و بازور بدست آورده و از دست کادر رهبری محافظه کار مجلس گرفته است. ماجرا چنین بود که در جلسه سری مجلس در ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ در پی استعفای علاء از نخست وزیری جمال امامی ترتیبی داده بود که سید ضیاء را به نخست وزیری برساند . ضمن نطقی در باره معرفی سید ضیاء گفت چون دکتر مصدق بنیانگذار قانون ملی شدن نفت مایل به تشکیل کابینه نیست سید ضیاء را پیشنهاد میکنم. دکتر

مصدق عصبانی شده گفته جمال امامی را تکذیب کرد و آمادگی خود را برای تشکیل کابینه اعلام نمود وحیرت نمایندگان را بر انگیخت.

به این ترتیب مصدق به خنثی کردن چیزی پرداخت که بعداً آنرا توطئه برای تحمیل سید ضیاء به مجلس نامید. مصدق در این مرحله از حمایت شاه بر خوردار بود و کابینه او هم ترکیبی از همان رجال قدیمی بود. سرلشگر زاهدی که درانتخابات تهران باسمت ریاست شهربانی بخاطر مخالفت با رزم آرا به مصدق کمك کرده بود به وزارت کشور رفت.

شاه در پاسخ به تاریخ چنین مینویسد:

بعد از قتل رزم آرا و نخست وزیری علاء مجلسیان که تحت تاثیر مصدق واقع شده بودند به من توصیه کردند که او را به نخست وزیری بر گزینم. همه عقیده داشتند که زمان تفویض مهام امور کشور به مردی چنین کاردان فرا رسیده است. من در صحت این قضاوت عمومی تردید داشتم و جریان اوضاع ثابت کردکه حق با من بود. علت عدم اعتماد من به مصدق تناقض میان گفتار و کردارش بود. مصدق رسماً بیانگر احساسات ملی ضد استعماری و میهن پرستانه ایرانیان بود ولی نقطه ضعف او منفی بودن او میباشد. او بیشتر تابع احساسات بود. ولی سرانجام باین نتیجه رسیدم که وی با انگلیسها ارتباط و وابستگی داشت. اسنادی که وسیله سردار فاخر حکمت انتشار یافت و مدارك منتشره از بایگانی وزارت خارجه بریتانیاو سفارت انگلیس در تهران دال بر صحت این استنباط من است. چگونه میتوان قبول کرد مردی که هفت سال قبل موافقت اصلی انگلیسها را شرط قبول سمت ریاست وزرائی میدانست این بار بدون موافقت و تائید آنان نخست وزیری را پذیرفته باشد. من با لایحه ملی شدن نفت کاملاً موافق بودم و آنرا بلافاصله تنفیذ کردم ولی عقیده داشتم که بر اساس آن باید با انگلیسها به مذاکره پرداخت ولی مصدق مخالف بود و عقیده داشت که بریتانیا و غرب بدون نفت ایران فلج خواهد شد بهمین جهت باهمه پیشنهادات مخالفت ورزید. او که اسیر منفی بافی سیاسی خود بود راه هر توافقی را در زمینه بهره برداری از منافع ایران سد کرد.

انور خامه ای مینویسد :

پس از شکست اعتصاب آبادان دو ضربت غیر منتظره پیاپی بر شرکت نفت و مؤتلف ضمنی او حزب توده وارد آمد . اول تصویب طرح ملی شدن نفت در کمیسیون مجلس و دوم نخست وزیر شدن دکتر مصدق. در هنگامیکه شرکت نفت و حزب توده تمام نیروی خود برای ایجاد آشوب و خونریزی در آبادان و اصفهان و شهرهای دیگر بکار میبردند ، دکتر مصدق و یاران او بی سر وصدا در کمیسیون نفت زمینه را برای تهیه و تصویب اجرای ملی کردن صنعت نفت فراهم میساختند . سرانجام کمیسیون با اینطرز موافقت کرد و برای تدوین طرح خلع ید کمیسیونی از ۷ نفر انتخاب شد که اکثر آنها از نمایندگان جبهه ملی بودند که طرح باتفاق آراء تصویب شد . جمال امامی از حضور در جلسه خود داری کرده بود . طبق این طرح کمیسیون از ۵ نفر از نمایندگان مجلس شورایملی و ۵ نفراز سناتورها باضافه وزیر دارائی و یا قائم مقام او تشکیل تا از شرکت نفت خلع ید کند . سفیر انگلیس از علاء نخست وزیر میخواهد که جلوی اقدامات تند کمیسیون را بگیرد . علاء بدیدار دکتر مصدق میرود و او هم میگوید کار از کار گذشته و کمیسیون طرح را تصویب کرده است. سفیر انگلیس جلسه مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داده و میگوید " دولت انگلیس اساساً با تمایلات ملت ایران در باره ملی کردن صنعت نفت احساسات موافق دارد . ولی انتظار دارد که ایرانیان اقدامات یکطرفه و عجولانه ای بعمل نیاورند ." . سفارت انگلیس خواستار رد تصمیم کمیسیون از جانب مجلس بود که چون علاء قدرت انجام اینکار را نداشته استعفا میکند . انگلیسها سید ضیاء الدین طباطبائی را نامزد نخست وزیری میکنند و به شاه میقبولانند . صبح روز ۷ اردیبهشت سید ضیاء بدربار میرود و منتظر است مجلس باو رأی تمایل بدهد تا فرمان نخست وزیری او صادر گردیده مقدمات رد طرح خلع ید را فراهم ساخته جنبش ملی کردن نفت را از بین ببرد .

دکتر مصدق میگفت موقعیکه علاء مرادید قصد استعفا نداشت ولی علاء

میگفت تصمیم کمیسیون نفت بدون مشورت بامن بوده وعملاً بمن رأی اعتماد داده‌نشده است. مصدق اصرار داشت که نمایندگان کمیسیون طرح را تصویب کنند تا اگر دولتی دست نشانده انگلستان تشکیل شد در مقابل امر انجام شده ای قرار بگیرند. جمال امامی عضو کمیسیون نفت گفت من در جلسه آخر کمیسیون نبودم چون معتقدم قوه مقننه نباید در کار قوه مجریه دخالت کند و رأی کمیسیون خلاف آنست حالا هم دکتر مصدق میگوید به آن رأی بدهیم. بنابراین پیشنهاد میکنم متفقاً به دکتر مصدق رأی تمایل برای نخست وزیری بدهیم و خود ایشان زمامدار شده طرح را اجرا کنند. دکتر مصدق گفت قبول دارم بشرطی که همین امروز گزارش را تصویب کنند. سپس قانون خلع ید تصویب و از یکصد نفر عده حاضر در جلسه ۷۹ نفر به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل دادند. عده ای معتقدند که پیشنهاد جمال امامی با اطمینان باین امر بوده که دکتر مصدق نخست وزیری را رد میکند وبدین سان راه برای زمامداری سید ضیاء باز خواهدشد. خود دکتر مصدق هم بهمین طریق توضیح داده است. این ادعا باور نکردنی نیست زیرا سید ضیاء از زمان کودتا و تبعید باخانواده پهلوی مخالف شده و در سال ۱۳۲۲ برای ریاست جمهوری خود و همکاری باتوده ایها علیه دربار اقدام میکرد. در حالیکه مصدق و یارانش هیچکدام مخالف شاه نبودند حتی روزنامه های شاهد و باختر هم خودرا مستظهر به پشتیبانی شاه میدانستند. شاه از جانب مصدق کوچکترین نگرانی نداشت و تامدتها هم روابط شاه و مصدق در زمان نخست وزیریش حسنه بود.

هر وقت دکتر مصدق یك گام بزرگ در مبارزه با استعمار بر میداشت حزب توده برای خنثی کردن آن به یك حادثه آفرینی دست میزد.

***

دکتر مصدق برنامه دولت را در دوماده‌خلاصه کرد:

۱- اجرای کامل قانون ملی شدن نفت در سراسر کشور

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورایملی و شهرداریها

هنگام معرفی کابینه مصدق واخذ رأی در باره دولت او آشتیانی زاده چنین

گفت :" من با اعضای فراماسون و قزاق در این کابینه مخالفم. من باوزیر کشوری که نظامی باشد و بالاخره با دیکتاتوری مخالفم. نباید رفقای تقی زاده در کابینه باشند. من یك رأی سفید به دکتر مصدق و یك رأی کبود به دولت او میدهم."

در جریان ملی شدن نفت روزی دکتر مصدق در مجلس چنین گفت:

دیشب سیدی نورانی بخواب من آمد و گفت چرا شما بلند نمیشوید و این زنجیر اسارت را از گردن ملت ایران برنمیدارید؟ من گفتم مریض هستم و توانائی ندارم ولی سید نورانی گفت بپا خیزید که ماشمارا حمایت میکنیم.

از فردای آنروز موضوع ملی شدن نفت را دنبال کردم و موفق هم شدیم.

هنگام معرفی دولت مصدق، آشتیانی زاده در مجلس چنین گفت :" خواب دیدن که استثنائی نیست که فقط پیشوا خواب ببیند. منهم دیشب یك سید نورانی را خواب دیدم و گفت به دکتر مصدق بگوئید با این وزراء و رجالی که دوروبر ترا گرفته اند قادر بحل مشکلات نخواهی بود."

یکی از روزنامه های طرفدار دکتر مصدق نوشت" آقاجان - آن سیدی که به خواب تو آمد سید ضیاءالدین طباطبائی بود. سید بود ولی نورانی نبود. سید بود ولی ناخلف بود و دستش در دست انگلیسهابود."

عبدالقدیرآزاد گفت" دکتر مصدق در انتخاب وزرای خود نوکرهای انگلیس را آورده تا موضوع خلع ید از انگلیسها و شرکت نفت را بنفع آنها تمام کند و قیمه باقاف رابجای **قیمه** باگوشت بحلق مردم بچپاند."

***

دکتر مصدق هنگام شروع بکار نخست وزیری فقط ٤ روز در کاخ ابیض بکارها پرداخت ولی چون دولت و شخص نخست وزیر مورد تهدید قرار گرفته بودند برای چند روز دفتر کار خود را به مجلس شورایملی منتقل ساخت و چند جلسه هیئت دولت را در آنجا تشکیل داد و سپس دفتر نخست وزیری را بخانه خوددر خیابان کاخ برد و تا آخرین روز نخست وزیری در آنجا بسر میبردکه از همانجا به مخفی گاه رفت.

آشتیانی زاده در مجلس گفت " جناب آقای دکتر مصدق که مورد توجه عموم

نمایندگان میباشند و وجودشان برای کار نفت مغتنم است " فرامرزی - برای همه کارها مغتنم است" ولی اظهار داشتند که امنیت جانی ندارند و بهمین دلیل در مجلس متحصن شده اند . وقتی که رئیس یك دولت که شخصاً مسئولیت امنیت عمومی مملکت و مردم را دارد اظهار عجز کند ، جائیکه رئیس دولت خود از ترس جانش در مجلس متحصن میشود من نمیدانم تکلیف مردم چیست؟ " کشاورز صدر ،معدل- متحصن نیستند ." بنده این سئوال را از وزیر کشور میکنم. از مقام ریاست استدعا میکنم که امر بفرمایند وزیر کشور اینجابیایند اظهار کنند که هیئت حاکمه لیاقت اداره مملکت را ندارند و بااین بودجه سنگینی که از بیت المال ملت میگیرند فقط بمنظور نشستن توی اتومبیلهای عالی و داشتن تیترهای خیلی مهم است. اگر به حفظ امنیت قادر نیستند آقای وزیر کشور ورئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری استعفاکنند و بروند پی کار خودشان و اگر در دادن جواب دیر کنند بنده استیضاح میکنم.

دکتر مصدق در مجلس گفت:

یکی از روزها که میخواستم از نخست وزیری به مجلس سنا بروم دو نفر زن که یکی بچه ای در دست داشت نزدیك اتومبیل من شدند و یکی از آنها طوری خود را به اتومبیل چسباند که نزدیك بود زیر چرخ اتومبیل برود . او از توقف اتومبیل دیگر استفاده کرد و جلوی اتومبیل آمد و اتومبیل مرا از حرکت باز داشت. دونفر دیگر در چند قدمی ایستاده بودند و منتظر فرصت بودند . من سوءظن برده بدون آنکه به این بیچارگان مصنوعی رحمی بکنم از کنار دو زن باسرعت حرکت کردم. این وضع سبب شد بگفته آنهائیکه میگویند جانم در خطر است اهمیت بدهم و یقین کنم که دستی درباطن برای اضمحلال من کار میکند .

حسین مکی مینویسد : هنوز متجاوزاً از ۱۲ روز ازعمر حکومت دکتر مصدق نگذشته بود که دفتر نخست وزیری را به مجلس منتقل ساخت. سرتیب شیبانی نماینده کاشان بعنوا ن حافظ دکتر مصدق در مجلس سکنی کرد . دکتر مصدق برای در اطاق قفلی خریداری کرد که در موقع استراحت در را از داخل می بست. در همین اوان یك روز صبح زود مرا به مجلس خواست. وقتی نزدشان رفتم دیدم

لباس پوشیده میخواهد از اطاق خارج شود . گفتم کجا میخواهید تشریف ببرید. دکتر مصدق گفت میخواهم بیایم در جلسه علنی نطق کنم و استعفا بدهم. گفتم چرا؟ گفت مگردرجلسه گذشته ندیدید قاسم فولادوند چه گفت؟ مگر نمی بینید که ابوالفتح میرزا دولتشاهی برادر زن رضاشاه و نماینده کرمانشاه چه تحریکاتی میکند؟ مگر نمی بینید که بعضی از نمایندگان وابسته به دربار چه میکنند؟ اینها همه تحریکات مادر و خواهر شاه است. میخواهم بیایم در جلسه علنی بگویم چون مادر و خواهر شاه تحریك میکنند با اینطرز زمامداری مقدور نیست. میخواهم استعفا بدهم و کنار بروم.

گفتم این کار صحیح نیست و دشمن شاد خواهدشد و جبهه ملی را منفی باف معرفی خواهند کرد . بعلاوه استعفای شما لطمه شدیدی به ملی شدن صنعت نفت خواهد زد . صحیح است که جنابعالی ازروزی که نخست وزیر شدید گفتید که دیگر عضو جبهه ملی نیستید ولی مردم خبر ندارند و هر عملی که شما بکنید بحساب جبهه ملی است و من نمیگذارم از اطاق خارج شوید . رفته رفته کار به مجادله کشید . در همین موقع سید کمال زنگ جلسه علنی را زد . دکتر مصدق خواست از اطاق خارج شود بادست جلوی ایشان را گرفتم. دستم را رد کرد اما بادو دست ایشان را محکم گرفتم تا مانع شوم. کشمکش شدت یافت عاقبت زور دکتر مصدق چربید . منهم در اطاق راقفل کرده کلید را در جیبم گذاشتم وگفتم تا رفقا نیایند در را باز نخواهم کرد . در همین وقت دکتر فاطمی و چند نفر دیگر رسیدند در را باز کردم و آنها هم به اطاق وارد شدند ماجرا را تعریف کردم و به آقای نخست وزیر پیشنهاد کردم که بهتراست برای اتمام حجت نزد شاه بروند اگرروی خوش نشان دادند که هیچ والا به ایراد نطق متوسل شوند .

رفقا همه نظر مرا پسندیدند وگفتند استعفای دکتر مصدق بهیچوجه به مصلحت نیست. من دیگراز اطاق خارج شدم و نمیدانم دوستان چه مطالبی گفتند که دکتر مصدق منصرف شد . پس از ختم جلسه چون در موقع کشمکش با دکتر مصدق آرنجم بدیوار خورده بود و بشدت درد میکرد بعنوان تعرض دیگر نزد نخست وزیر نرفتم. وقتی بخانه خود رسیدم نخست وزیر مراخواست. فوراً نزد ایشان

رفتم . دکتر مصدق گفت کار خوبی کردید که نگذاشتید بجلسه بروم. روزبعد علاء وزیر دربار به ملاقات نخست وزید آمد و معلوم شد نخست وزیر از پاسخ شاه راضی بودوپس از چند روز هم به ملاقات شاه رفت و مسائل حل گردید .

یکبار هم سپهبد یزدان پناه وزیر جنگ کابینه مصدق نزد نخست وزیر رفته و گفته است من وزیر جنگ هستم و طبق قانون فرمانداری نظامی زیر نظر من میباشد . نباید اجتماعات تشکیل شود . چون اجازه اجتماعات داده میشود پس حکومت نظامی راملغی کنید . دکتر مصدق موضوع رابشوخی میخواهد برگذار کند ضمناً میگوید مداخلات ناروای مادر وخواهر شاه مانع کار است. یزدان پناه عصبانی شده و میگوید با اینطرز نمیتوانم باشماکار کنم و استعفا میدهم و بدون خداحافظی از اطاق خارج میشود .

روز بعد نخست وزیریکی دو تن از وزراءرا نزد یزدان پناه فرستاد که اورا راضی کنند استعفایش را پس بگیرد ولی قبول نکرد . من بدیدار یزدان پناه رفتم .گفت حتی اعلیحضرت هم با استعفای من موافق نیستند و فرمودند پس بگیرم ولی گفتم بعلت بیماری و ناراحتی معذورم. من سپهبد را راضی کردم که بکارش ادامه بدهد . متفقاً نزد نخست وزیر رفتیم روی همدیگر را بوسیدند . نخست وزیر میخواست وسیله وزیر جنگ پیغامی برای شاه بدهد یزدان پناه گفت چرا خودتان نمیروید بگوئید . من پیشنهاد وزیر جنگ را تائید کردم و از دکتر مصدق خواستم که لباس بپوشد و باوزیر جنگ نزد شاه بروند . دکتر مصدق خواست مقاومت کند ولی او را راضی کردیم و نزد شاه رفتند و مشکلات حل شد .

هفته آخر آذرماه ۱۳۳۰ یك روز ظهر که بمنزل آمدم کاغذی از دکتر مصدق داشتم که از من خواسته بود بمنزلش بروم. وقتی نزدشان رفتم گفتند نطقی تهیه کرده ام که بهرادیوبدهم و استعفاکنم. گفتم چرا؟ گفتند مادر شاه نمیگذارد کار کنم. وکلای اقلیت را جمع کرده و تحریك میکند . گفتم حق با جنابعالی است ولی اگر استعفاکنید مخالفین جنابعالی و نمایندگان اقلیت و انگلیسها و ملکه مادر به آرزوی خود خواهند رسید و زحمات شما و ملت ایران بر باد خواهد رفت و قراردادی ننگین تر از قرارداد ۱۹۳۳ به ایران تحمیل خواهد شد و یك حکومت

پلیسی روی کار خواهد آمد و نفسها را درسینه حبس خواهد کردو جریاناتی پیش خواهد آمد که موجب ندامت و پشیمانی خواهد شد . ایشان قبول کردند و قرار شد وزیر دربار را بخواهند و مطالب رابگویند . همینطور هم شد . وزیر دربار مطالب را به شاه گفت و جواب آورد که شاه گفته است جلوی مداخلات خارجیها و داخلیها و درباریها و تمام کسان خود را خواهم گرفت ومن بشدت از دولت شما پشتیبانی میکنم و شما بکارهای خودتان برسید . دکتر مصدق از نتیجه کار راضی شد .

هنگام بر گذاری انتخابات دوره هفدهم مجلس دکتر مصدق مرا خواست و گفت گزارشهائی رسیده که در پاره ای از حوزه های انتخاباتی فرماندهان لشگر در انتخاب بعضی اشخاص دخالت میکنند و چون نظامیها بدستور من عمل نمیکنند ناچارم مراتب را در رایو باطلاع ملت ایران برسـ و خود را آلوده نکنم و کنار بروم. گفتم با کناره گیری جنابعالی وضع بدتر خواهد شد و دولتی دست نشانده روی کار خواهد آمد . بهتر است اول به شاه بگوئید وقتی قبول نکرد ، هر طور خواستید عمل کنید . دکتر مصدق گفت من در دربار تامین جانی ندارم گفتم با اتومبیل خودم حضرتعالی رامیبرم و درآنجا میمانم تا شمارا برگردانم . بالاخره ایشان را قانع کرده به دربار رفتیم. دکتر مصدق نزد شاه رفت و راضی برگشت و معلوم شد مشکلات حل شده است.

***

بطورمسلم اقدام دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت ایران موجب شد که سایر کشورهای تولید کننده نفت از این اقدام مهم در راه استیفای حقوق ملی خود بهره مند گردند . از طرفی این کار مهم موجب گردید که مبارزه باسیاستهای استعماری واستثماری وغارت ثروت ملی کشورها روز بروز توسعه یابد . خیلی ازکشورها مصدق را در این راه پیشگام و مبتکر می شناسند ولی گروهی هستند که اعتقاد دارند خود انگلیسها با ملی شدن نفت موافق بودند و بدنبال ملی کردن صنایع در انگلیس توسط دولت کارگری نیز از این اقدام بهره برده اند و موفق به دریافت غرامت گردیده اند . این مخالفین دلائل خود را در همانوقت در روزنامه

ها چنین نوشته اند .

بهرام شاهرخ که نقش مرموزی در بازیهای سیاسی ایران داشت و رابط نزدیك خیلی از مقامات ایرانی و خارجی بوده است طی مصاحبه ای گفت در سفر به لندن مأموریت یافته که با اعضای جبهه ملی در باره نفت صحبت کند . دستور دهندگان تاکید داشتند که اول بطور محرمانه با دکتر بقائی ملاقات کند .

دکتر بقائی در پاسخ گفته بود که شاهرخ با او ملاقات محرمانه ای داشته و مطالبی گفته که از لحاظ نگاهداری اسرار آنرا بدوستان خود نگفته است .

در همان ایام روزنامه ها نوشتند که دو نفر از نمایندگان پارلمان انگلستان به ایران آمدند . پس از پایان سخنرانی در رایو تهران بطرف قلهك رفته و دو نفر از اعضای جبهه ملی را سوار کرده باتفاق به باغ بزرگ سفارت انگلیس در قلهك رفته اند.مامورین حفاظت همان شب گزارش را به شهربانی دادند .

خلیل ملکی در خاطرات خود چنین مینویسد :

وقتی تصمیم به همکاری با روزنامه شاهد گرفتم دکتر بقائی هم مانندتمام مردم عوام" ملی شدن صنعت نفت " را فرمول انگلیسها تلقی میکرد و همانطوریکه اعضای جبهه ملی اطلاع دارند ایشان نیز در چند جلسه جبهه ملی با ملی شدن نفت مخالفت کرده و آنرا فرمول انگلیسها میدانستند .

اینجانب در نتیجه بحثهای طولانی ایشان را متقاعد ساختم که ملی کردن صنعت نفت صحیح ترین فرمولهاست و بالاخره دکتر بقائی را وادار کردم که در سر مقاله های روزنامه شاهد راجع به لزوم انعقاد قرارداد عادی تازه ای با شرکت سابق نفت عدول کرده فرمول ملی شدن صنعت نفت ایران را قبول کنند . اولین مقالات اصولی در این باره در روزنامه شاهد رامن نوشته ام که مطابق شهادت هیئت تحریریه روزنامه شاهد مدت یکماه در دفتر شاهد معطل بود و بالاخره پس از متقاعد شدن دکتر بقائی چاپ شد ولی ادامه جانبداری من از دکتر مصدق موجب شد که دکتر بقائی از حزب زحمتکشان ملت ایران استعفا کند و بدنبال آن محل حزب مورد غارت قرار گرفت و اعضای فعال آن مضروب شدند .

سید علی بشارت مدیر صدای وطن یکروزدر لندن به نگارنده گفت "یك شب علی جواهر کلام نویسنده و مترجم معروف که مطالبی برای روزنامه ام تهیه میکرد مرا بخانه خود دعوت کرد . وقتی به آنجا رفتم دکتر بقائی و حائزی زاده هم آنجا بودند . سپس رئیس روابط عمومی کنسرسیوم نفت و پاکروان وحداد هم که در آن قسمت کار میکردند در جلسه شرکت نمودند . تقریباً اواخر دیماه ۱۳۲۹ بود که تقریباً دوماه بعد صنعت نفت ایران ملی شد . از عجایب اینکه در آن جلسه در باره ملی شدن صنعت نفت مذاکرات زیاد ی صورت گرفت و حتی مطالبی در باره طرح ملی شدن نفت بروی کاغذ آمد . من که از جریان دچار تعجب شده و روابط جواهر کلام را هم با انگلیسها میدانستم وقتی حیرت خود را به جواهر کلام گفتم باخنده ای گفت در سیاست خیلی مطالب پیچیده هست که به سهولت نمیتوان آنرا درك کرد . حال این ملاقات و تهیه آن طرح تا چه حد در امر ملی شدن نفت موثر بود ، نمیدانم . چون یك راز تاریخی بود باید بیان میشد تامورد بحث و بررسی قرار گیرد ."

در کتاب "حاشیه ای بر تاریخ" چنین آمده است :

در سال ۱۳۲۷ دکتر حسین پیرنیا رئیس اداره نفت وزارت دارائی به انگلستان میرودو بامقامات دولت کار گری انگلستان در باره نفت مذاکره میکند . مقامات مزبور که بعضی از صنایع را در انگلستان ملی کرده بودند میگویند دولت کارگری بایك نوع ملی شدن صنایع نفت در ایران موافق است و دکتر پیرنیا این موضوع را درکتاب خود که در آنزمان در تهران به چاپ رسید نوشته است . در ۱۹ اسفند ۱۳۲۹ ملی شدن نفت ایران به تصویب رسید . دکتر مصدق در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ به نخست وزیری منصوب گردید . دولت محافظه کار بعداً روی کار آمد که چرچیل نخست وزیر و ایدن وزیر خارجه شد . بهمین جهت ملی شدن صنایع در داخل و خارج مورد مخالفت دولت محافظه کار واقع شد . در نتیجه جدال درباره نفت ایران در گرفت .

مصطفی فاتح مینویسد :

در اینکه نهضت ملی شدن نفت یك نهضت صددرصد ملی بوده و از مایع عمیق

احساسات ملت ایران سرچشمه گرفته جای هیچگونه شك و تردید نمی باشد . عوامل پیدایش این نهضت را باید در قصورشرکت نفت ایران و انگلیس وسوء سیاست انگلستان وعلاقمندی دیگران به نفت و بی علاقگی طبقه حاکمه نسبت به منافع ملی ایران جستجو کرد زیرا همینکه عوامل مزبوردست بدست هم دادند در واقع کانونی از مواد محترقه برای بر هم زدن دستگاه آنروز نفت تکوین یافت. این انفجار برای شرکت و سیاست انگلیس در خاورمیانه بسی سهمگین بود . بر خلاف معدودی بی خبران که هر واقعه ای را ناشی از قدرت انگلستان میدانند و معتقدند که نهضت ملی شدن نفت به دلخواه و اراده انگلیسها انجام گرفته معتقدم که انفجار مزبور زیان اقتصادی و سیاسی زیادی برای انگلیسها داشته و برایشان خیلی گران تمام شد . در عین حال باید اعتراف کرد طبق وعده هائی که داده شده بود نهضت ملی شدن نفت برای ایران و ایرانیان هم کاملاً ثمر بخش نگردید و مواعیدی که بمردم داده شد انجام نگرفت.

وقتی رابطه شاه و دکتر مصدق خوب بود وزرای کابینه در مراسم رسمی شرکت میکردند .

مهندس معظمی- دکتر فاطمی- دکتر آذر- مهندس طالقانی وزرای کابینه دکتر مصدق در یکی از مراسم پشت سر شاه و ثریا

متن قانون ملی شدن صنعت نفت
و "خلع ید" از شرکت نفت ایران و انگلیس

"ماده ۱- بمنظور ترتیب اجرای قانون مورخ ۲٤ و۲۹ اسفند ماه ۱۳۲۹ راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور هیئت مختلطی مرکب از پنج نفر از نمایندگان مجلس سنا و پنج نفر از نمایندگان مجلس شورایملی به انتخاب هریك از مجلسین و وزیر دارائی یا قائم مقام او تشکیل میشود.

ماده ۲- دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط بلافاصله از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس خلع ید کند و چنانچه شرکت برای تحویل فوری به عذر وجود ادعائی بر دولت متعذر شود دولت میتواند تا میزان ۲۵ درصد از عایدات جاری را پس از وضع مخارج بهره برداری، برای تامین مُدَعابِهْ احتمالی شرکت در بانك ملی ایران یا بانك مرضی الطرفین دیگر ودیعه بگذارد.

ماده ۳- دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به مطالعات و دعاوی حقه دولت و همچنین به دعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده نظریات خود را به مجلسین گزارش دهد و پس از تصویب مجلسین به موقع اجرا گذاشته شود.

ماده ٤- چون از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ که ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس سنا رسیده است کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است، دولت مکلف است با نظارت هیئت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کندو نیز هیئت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیئت عامله، در امور بهره برداری دقیقاً نظارت کند.

ماده ٥- هیئت مختلط باید هرچه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیئت عامله و هیئت نظارت مختلطی از متخصصین پیش بینی شده باشد تهیه و برای تصویب به مجلسین پیشنهاد کند.

ماده ٦- برای تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به متخصصین ایرانی، هیئت مختلط موظف است آئین نامه فرستادن عده ای محصل به طریق مسابقه و در هر سال برای فراگرفتن رشته های مختلف معلومات و تجربیات مربوط به صنایع نفت به کشورهای خارج را تدوین و پس از تصویب هیئت وزیران به وسیله وزارت فرهنگ به موقع اجرا بگذارد، مخارج تحصیل این محصلین از عواید نفت پرداخته خواهد شد.

ماده ۷- کلیه خریداران محصولات انتزاعی از شرکت نفت ایران و انگلیس، هر مقدار نفت را که از اول سال مسیحی ۱۹٤۸ تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ (۲۰ مارس ۱۹۵۱) از آن شرکت سالانه خریداری کرده اند میتوانند از این ببعد هم به نرخ عادله بین المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن مقادیر در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۸- کلیه پیشنهاد های هیئت مختلط که برای تصویب مجلس شورایملی تهیه میشود و تقدیم مجلس خواهد شد به کمیسیون نفت ارجاع میگردد.

ماده ۹- هیئت مختلط باید در ظرف سه ماه از تاریخ تصویب این قانون به کار خود خاتمه دهد و گزارش عملیات خود را طبق ماده ۸ به مجلس تقدیم کند و در صورتیکه احتیاج به تمدید مدت داشته باشد با ذکر دلائل موجه درخواست تمدید مدت نماید و تا زمانیکه تمدید مدت به هر جهتی از جهات ازتصویب مجلس نگذشته است هیئت مختلط میتواند به کار خود ادامه دهد."

هیئت خلع ید عبارت بودند از: سهام السلطان بیات - دکتر شفق - دکتر متین دفتری - محمد سروری و نجم الملك از مجلس سنا، اللهیار صالح- دکتر شایگان- دکتر عبدالله معظمی - حسین مکی و ناصر قلی اردلان از مجلس شورایملی ... همچنین وارسته وزیر دارائی و مهندس حسیبی کارشناس نفت و قائم مقام وزیر دارائی. ریاست هیئت با اللهیار صالح بود.

ترکیب اعضای هیئت خلع ید به صورتی بود که همه از طرفداران و نزدیکان دکتر مصدق بودند ، بهمین جهت یك هم آهنگی بین آنها و دولت وجود داشت.

هیئت خلع ید تصمیم گرفت که پرچم ایران را بر بالای دفتر مرکزی شرکت نفت در خوزستان به اهتزاز درآورد و کارکنان ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس کلیه مشاغل حساس را در اختیار بگیرند.

روز ۱۲ مهر ۱۳۳۰ حدود سیصد نفر مهندس و کارشناس انگلیسی از اسکله آبادان سوار رزمناو "موریشس" انگلیسی شده و تمام تاسیسات در اختیار ایرانیها قرار گرفت. مراتب رضایت شاه از طرف دولت به اعضای خلع ید و مهندسین و کارکنان شرکت نفت و مامورین انتظامی ابلاغ شد.

کنت راس مدیر شرکت سابق نفت ایران و انگلیس طی مصاحبه ای گفت اینك که به انگلستان بازمیگردم داستان شکست و ننگی را باخود می آورم، معتقدم که دولت انگلستان بزرگترین خبط را کرده است، ظاهراً دولت انگلستان انتظار داشت که کابینه مصدق هر لحظه ساقط شود و همین بزرگترین خبط بود زیرا دکتر مصدق قوی ترین مرد ایران بود که تاکنون به نخست وزیری رسیده است. لازم بود یك نوع توافقی با معزی الیه بکنیم.

ایرانیان موقع کوچ دادن کارشناسان انگلیس از آبادان آنها را را مسخره کردند که این کار لطمه بزرگی به حیثیت انگلستان بود، انگلستان در این کشمکش سالانه ۳۰ میلیون تن نفت ضرر کرده و همچنین پالایشگاه بزرگ آبادان و دوستی کلیه ملل خاورمیانه را از دست داده است.

چرچیل رهبر حزب محافظه کار گفت فتح ایران بزرگترین شکست برای اتلی و دولت کارگری انگلیس میباشد.

روزنامه هرالد تریبون نوشت که ایران آخرین آثار استعمار را از صفحه تاریخ خود زدود. تهدیدات دولت انگلستان بلوفی توخالی بود که فاتحه سیاست امپراطوری را خواند.

"استوکس" مهردار سلطنتی که از طرف دولت انگلستان مدتی مامور مذاکره

نفت بود گفت شرکت نفت به جای بهره برداری از صنعت نفت طبق اصول بازرگانی مشغول غارت ایران بوده است . استوکس ارزش پالایشگاه آبادان را ۲۸ میلیون لیره اعلام داشت در حالیکه در روزنامه ها ارزش ۵۰۰ میلیون لیره تقویم شده بود .

در جریان خلع ید حسین مکی نماینده مجلس فعالیت و تلاش فراوان داشت بهمین جهت به "سرباز فداکار" ملقب گردید .

پس از خلع ید هیئت مدیره موقت برای شرکت ملی نفت انتخاب گردید ، از قرار معلوم بدواً به دکتر حسابی پیشنهاد ریاست شده بود که نپذیرفت ولی مهندس بازرگان به این سمت انتخاب گردید ، اعضای هیئت مدیره عبارت بودند از دکتر علی آبادی و مهندس بیات.

وقتی خلع ید صورت گرفت ابوالقاسم حالت شاعرمعروف این شعر را سرود :

زین خانه آن جماعت مغرور میروند
مختار آمدند و چه مجبور میروند
زین خانه میروند گروهی که از غرور
نزدیکشان اگر بروی دور میروند
دیروز، آمدند و عجب قاهر آمدند
امروز، میروند و چه مقهور میروند
وقتی که آمدند تهی دست آمدند
چون میروند ، چه گنجور میروند
روزی به ضرب زور بهر جای تاختند
اکنون زجا به ضرب کمی زور میروند
در این دیار زحمت بسیار داده اند
وین بی دلیل نیست که منفور میروند
هر کس شکست یافته، رنجیده خاطر است
زین روی، دل شکسته و رنجور میروند

در این بساط مستی بسیار کرده اند
اکنون عجب مدار که مخمور میـروند
دانی چرا از رفتن خود شاد نیستند
چون از کنار سفره پر سور میـــروند

روزنامه جبهه چنین مینویسد : امیرعلائی درباره ماموریت خود جهت خلع ید در خوزستان چنین گفته است :

از اسنادی که از خانه سدان بدست آمد نماینده شرکت نفت که برای مذاکره به تهران آمده بود مینویسد :

"دکتر متین دفتری بطور محرمانه به من اطلاع داد که ترتیباتی داده است تا دکتر مصدق اقدام کند که امیر علائی فوراً به اهواز مراجعت کند ودیگر در آبادان و خرمشهرنباشد و این عمل تشنج را درآبادان تاحد زیادی از بین خواهد برد ، این مفیدترین اقدام میباشد ."

با کمال شرمساری باید بگویم که دکتر متین دفتری داماد دکتر مصدق ایشان را اغفال کرده بود بطوریکه ازتهران با تلفن به خرمشهربه من فرمودند که از شخص مطمئنی شنیدم که عشایر خوزستان قصدشورش دارند تا خلع ید را به عقب بیاندازند لذا شما که مامور حفظ نظم هستید فوراً به اهواز مراجعت کنید (بعداً این سند در یکی از روزنامه ها چاپ شد) من به ایشان عرض کردم حالا معلوم شد شخص مطمئن چه شخصی بود که ایشان از من عذر خواستند و گفتند گاه فرزند شخص هم بد میشود .

من ازبیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد

دزدی نفت از خوزستان - پس از اینکه صنایع نفت ملی شد و خلع ید صورت گرفت، ضمن رسیدگی معلوم گردید که انگلیسها دو لوله نفت بطور قاچاق به خاك عراق برده و نفت آنرا بدون پرداخت پول صادر میکنند .

نامه رسمی در این باره چنین است :

نامه شماره ۲/۴۰۵۳ تاریخ ۱۳۳۰/۳/۳۰

جناب آقای امیر علائی ـ نماینده فوق العاده دولت و استاندار استان ششم

محترماً به استحضار عالی میرساند در اجرای تحقیقاتی که استعلام فرمودند اینك گزارش شده است که طبق اطلاعات و تحقیقات معموله دو لوله یکی برای نفت سفید یا بنزین و دیگری برای نفت سیاه از کنار جاده آبادان و خرمشهر عبور و در مجاورمزرعه نمونه (موسوم به فارم) ازته شط العرب به خاك عراق میرود .

دریادار شاهین

ایدن در خاطراتش درباره حمایت آمریکائیها از حکومت دکتر مصدق هنگام خلع ید چنین مینویسد :

دولت انگلستان نیروی زمینی و یك ناو جنگی نزدیك آبادان را آماده ساخت و میخواستیم به دخالت مستقیم بپردازیم اما آمریکا به شدت با این اقدام مخالفت میکرد .

حکومت ایران استدلال میکرد که آمریکا از اقدامات آنها حمایت میکند ، آمریکائیها میترسیدند که با سقوط مصدق کمونیستها در ایران روی کار بیایند ، تصمیم گرفتم شخصاً با آچسن وزیر خارجه آمریکا مذاکره کنم، در پاریس ده بار با او ملاقات کردم، آمریکائیها میگفتند تمام مساعی خود را برای حمایت از مصدق بکار میبرند تا حکومتی ثابت در ایران به وجود آید و نمیتوانند عقب بنشینند و شاهد متلاشی شدن ایران باشند ، من به او گفتم این وضع باید پایان یابد و عقیده داشتم که شرکت دادن آمریکائیها در منافع نفت تنها راه میباشد .

لئونارد ماسلی نویسنده انگلیسی مینویسد :

بدنبال ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از کمپانی، دولت ایران به سه هزارو اندی کارشناس انگلیسی و خارجی پیشنهاد کردکه با امضای قرارداد جدید در ایران بمانند و بکار ادامه دهنداما همگی آنان پیشنهاد را رد کردند . از سوی دیگر ناخداهای کشتی های نفتی از اینکه نفت بگیرند و به دولت ایران رسید بدهند خودداری نموده و با کشتی های خالی بازگشتند .

درتاریخ ۲۳ اردیبهشت ۱۳۳۰ دولت انگلستان اعلام کرد که برای مقابله با ملی کردن نفت متوسل به زور خواهد شد و گروه چتربازانگلیسی با تجهیزات

کامل جنگی ، ظرف ده روز آینده به مدیترانه شرقی فرستاده و تدریجا ۹ کشتی جنگی انگلیسی در خلیج فارس متمرکز شدند .
در اثر مخالفت آمریکائیها و ترس از مداخله شورویها باستناد قرارداد ۱۹۲۱ و پشتیبانی مردم از دولت مصدق، دولت انگلستان از انجام عملیات نظامی صرفنظر کرد و تصمیم گرفت دست باقدامات قضائی از طریق دادگاه لاهه بزند .

توقیف کشتی روزماری

چون دولت مصدق تلاش فراوان برای فروش نفت داشت تا بتواند اوضاع مالی کشور را سروصورتی بدهد یك نفر ایتالیائی بنام "کنت دولازنکا" که شرکتی بنام "اپیم" داشت پیشنهاد نمود که آماده است چهار صد هزار تن نفت خام را در سال ۱۹۵۲ و سالی دو میلیون تن به مدت ده سال از قرار هر تن ۸ دلار و به صورت تهاتر با قند ، قماش و تراورس خریداری کند (حال آنکه همانوقت قیمت نفت هر تن ۱۳ دلار بود) معامله در خردادماه ۱۳۳۱ انجام شد و کشتی کوچکی بنام"روزماری" به بندرمعشور آمد و ۶۰۰ تن نفت را تحویل گرفته عازم ایتالیا شد . اما پس از سه روز کشتی روزماری بجای ایتالیا عازم عدن واقع در یمن جنوبی گردید که از مستعمرات انگلستان بود .
این کار به درخواست شرکت نفت ایران و انگلیس و با تهدید نیروی هوائی انگلیس صورت گرفت و دادگاه عدن هم در تاریخ ۱۰ ژانویه ۱۹۵۳ رای به نفع شرکت نفت ایران و انگلیس داده و محموله کشتی را در اختیار شرکت سابق گذارد و قرارداد شرکت ایتالیائی فسخ شد .
ولی بعداً کشتی دیگری بنام "میریلا" حامل پنج هزار تن نفت به مقصد ونیز حرکت کرد و به دستور شرکت نفت ایران و انگلیس توقیف شد ولی دادگاه ونیز حکم رفع توقیف را داد .
همچنین یك کشتی ژاپنی حامل نفت که شرکت "اید مید سو" خریداری کرده بود به درخواست شرکت سابق توقیف گردید ولی دادگاه توکیو رأی بر رد تقاضای شرکت سابق داد .

اسناد خانه "سدان"
و اتهامات فراوان

در جریان ملی شدن صنعت نفت وقتی "اسناد خانه سدان" بدست دولت دکتر مصدق افتاد هرکس مخالفتی میکرد او را مورد تهدید قرار میدادند که در خانه سدان اسنادی از او بدست آمده و با اینطرز جلوی مخالفین گرفته میشد یا لااقل مورد تهدید قرار میگرفتند.

رائین در کتابی که به این مناسبت منتشر ساخته چنین مینویسد :

"در خرداد ماه سال ۱۳۳۰ که هیئتی برای خلع ید به خوزستان اعزام شده بود تا تاسیسات نفتی را از انگلیسها بگیرند اطلاع یافتند در اداره انتشارات شرکت نفت (واقع در خیابان نادری) فعالیتهائی برای انتقال اسناد آن مشاهده میشود ، امیر پاکروان از کارکنان شرکت، سازمان خلع ید را از جریان مطلع میسازد که مقداری از اسناد به خانه "سدان" رئیس شرکت نفت واقع در خیابان قوام السلطنه کوچه ایرج (که بعداً بیمارستان شرکت نفت شد) منتقل میگردد .

هیئت خلع ید با کمك سرلشکر زاهدی وزیر کشور و سرپرست شهربانی و هیئت وزیر دادگستری اقدام میکنند ، ناصر وثوقی دادیار تهران ، سرهنگ عاصمی نماینده شهربانی ، سرهنگ دادخواه رئیس کلانتری ۳ با اجازه رسمی همراه با امیر پاکروان وارد خانه سدان شده چند گونی محتوی کارتها و نوشته ها را می یابند و مقداری اسناد هم در بخاری در حال سوختن بوده است

وثوقی در گزارش رسمی خود چنین مینویسد :

ضمن اوراق و اسناد بیشماری که بدست آمده حاکی است که شرکت سابق مداخلات بیمورد در امور سیاسی ایران مینموده و "استاکیل" رئیس سابق اطلاعات شرکت نفت مبادرت بسوزاندن و مخفی کردن مقداری از اسناد نموده که چون از تاریخ ملی شدن نفت ادارات و اسناد شرکت هم دولتی شده بنابراین از بین بردن اسناد مزبور طبق قوانین مجازات عمومی جرم میباشد.

بموجب این اسناد بسیاری از روزنامه ها مقالات خود را توسط ابوالقاسم حداد رابط مطبوعاتی میگرفتند، مقالات توسط جواهر کلام و بهرام شاهرخ تهیه میشده است، اسناد مربوط به رابطه بعضی از رجال و سناتورها با استاکیل رئیس اداره مذکور در دست است که میرساند اقدامات سیاسی و مطبوعاتی آنها از این اداره انگلیسی سرچشمه و الهام گرفته است.

در همانوقت طرحی به مجلس تقدیم شد که هیئتی از نمایندگان مجلسین و دادستان کل تشکیل و به اوراق و اسناد مزبور رسیدگی و جریانرا به مجلس گزارش دهند. دکترمصدق هم هیئتی مرکب از حائری شاه باغ دادستان کل، سناتورها دادگر، دکتر حسابی، دیوان بیگی و دکتر طاهری، دکتر بقائی، مخبرفرهمند نمایندگان مجلس شورایملی را دعوت کرد که به اینکار رسیدگی و گزارش بدهند، امیر پاکروان و عیسی سپهبدی هم به عنوان مترجم اعضای کمیسیون را یاری میکردند.

بعد از کشف اسناد دادیار دادسرای تهران برای بازپرسی استاکیل و نورکرافت را احضار کرد که سفیر انگلیس آنها را به سرعت از ایران به خارج فرستاد.

از میان اسناد بیش از ۱۵۰ سند دال برتخلفات شرکت نفت انتخاب گردید که در جلسات سازمان ملل متحد از طرف دکترمصدق ارائه شد. قبلا پیش بینی شده بود چون ممکن است اسناد ربوده شود از روی آن فتوکپی تهیه گردید، اتفاقاً جامه دان دکتر بقائی که فتوکپی اسناد داخل آن بود در فرودگاه نیویورك مفقود گردید ولی چون اصل و فتوکپی اسناد وجود داشت تاثیری نکرد (بعداً جامه دان پیدا شد).

دکتر بقائی شروع به انتشار اسناد در روزنامه شاهد کرد و بعضی از سناتورها و

نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران را با استناد به نامه های خانه سدان متهم به اخذ رشوه از شرکت نفت نمود که سروصدای زیادی در مطبوعات و مجلسین بلند شد. حائری شاه باغ دادستان کل گفت "اسناد منتشره در جراید ازنقطه نظر قضائی ارزش ندارد و بعید نیست که حضرات انگلیسها اینکار را کرده باشند که میان ایرانیها اختلاف بیاندازند و از این راه استفاده کنند."

دکتر بقائی در این مورد چنین گفت:

در دوران ملی شدن نفت وسیله صادق هدایت با یکی از کارکنان شرافتمند شرکت نفت آشنا شدم بنام امیر پاکروان که جریان انتقال اسناد را به من خبر داد، از ناصر وثوقی دادیار دادسرا کمك خواستم، به سرلشگر زاهدی وزیر کشور و سرپرست شهربانی جریان را گفتم، پاسخ دادند که باید جریان را به دکتر مصدق بگویند، من گفتم دکتر مصدق کمتر کار جنجالی میکند، اگر بگوید "نه" ما هیچ کاری نمیتوانیم بکنیم و همه اسناد هم از بین میرود.

ما اینکار رامیکنیم، اگر اعتراض کردند همه گناهان را بگردن میگیریم و اگر با موفقیت انجام شد ما شما را قهرمان اصلی معرفی میکنیم. زاهدی گفت موافق هستم زودتر دست بکار شوید ویك افسرپلیس هم معرفی کرد، مرکزعملیات ستاد را دفتر ابوالقاسم تفضلی قرار دادیم و حمله را آغاز کردیم، وقتی به خانه سدان ریختیم قسمتی از اسناد در حال سوختن بود و مقداری از اسناد را از سوختن نجات دادیم. از جیب یکی از انگلیسها کلید گاوصندوق را بدست آوردیم درآن ٤ دفتر رمزبود، همه را وثوقی صورتجلسه کرد، دفاتر رمز و قسمتی از نامه هارا نزد دکتر مصدق بردیم، آن شب در حقیقت جشن تاریخ و سرور ما بود، سندی به دکتر مصدق داده شد که از روی تخت بلند شده مرا بوسید و همان سند را به دادگاه لاهه برد که موجب پیروزی ما شد.

حائری شاه باغ، اکرمی مترجم رسمی را معرفی کرد و گفت مورد اعتماد است، روزیکه برای ترجمه چند سند به خانه سدان رفتیم اسناد آماده تحویل به دکتر مصدق شد. تا همراه خود به سازمان ملل ببرد. دکتر اسدی مامور بسته بندی و تحویل اسناد به نخست وزیر شد، فردا که نزد دکتر مصدق رفتم دکتر محسن

اسدی را آنجا دیدم که گفت دیروز در حضور شما اسناد را بسته بندی کردیم ولی اکنون که در حضور آقای نخست وزیر آنرا باز کردیم می بینیم بجای اسناد چند بریده جراید گذاشته اند ، پس از رسیدگی معلوم شد که کار اکرمی است و اسناد در همان خانه بدست آمد که توسط اکرمی جابجا شده بود .

***

سرانجام کار اسناد خانه سدان و رسیدگی به آن به مجلس کشید و بحث مفصلی شد . از جمله عبدالقدیر آزاد چنین گفت:

اسناد شرکت نفت مانند بمب درسراسر کشور صدا کرد ، ده هزار پرونده راجع به خیانت اشخاص موجود است ولی قضیه فقط در اطراف چند نفر دور میزند ، روزیکه موضوع اسناد مطرح شد دونفر مامور رسیدگی شدند ، یکی معزی و دیگری پاکروان ...

پاکروان اصفهانی است و پدرش پیشکار صارم الدوله بوده و خواهرش زن بشارت است، مدتها در شرکت نفت خدمت کرده و حالا علیه شرکت نفت و خائنین قدعلم کرده است ، وقتی دکتر بقائی در زندان بود مکرر پاکروان جعبه های مشروب از طرف شرکت نفت برای دکتر بقائی هدیه میآورد و شبهای متعدد در خانه پاکروان مشغول میگساری بوده اند ، حالا همین پاکروان و دوستانش بقیه را هو میکنند ، کابینه دکتر مصدق فقط میتینگ داده ودر روزنامه مردم را هو کرده اند ، خدا کند نتیجه کابینه ایشان مثل حکومت هیتلر برای ملت ایران خطرناك نباشد .

پس از مذاکرات مفصل ماده واحده زیر به تصویب رسید :

ماده واحده - اوراقی که ازشرکت سابق نفت بدست آمده است باید کلیه در اختیار کمیسیون منتخب از طرف آقای نخست وزیر مرکب از دادستان کل و شش نفر ازنمایندگان مجلسین قرار گیرد و دادستان مکلف است ظرف یکماه با حضور هیئت مزبور به اسناد مکشوفه مراجعه و آنچه را که منطبق با قانون مجازات عمومی است بوسیله دادیاران دیوان کشور که در این مورد کلیه اختیارات قضات تحقیق را دارند به محاکم عمومی مراجعه نماید و آنچه جرم نیست دلیل ارتباط

نامشروع ایرانیان با شرکت سابق نفت است بوسیله وزیر دادگستری در جلسه علنی مجلس شورایملی اعلام خواهد شد .

دکتر بقائی چنین گفته است :

بودن اسناد خانه سدان در منزل من سبب شد که پیش از آنکه به آمریکا برویم خانه مرا آتش زدند تا اسناد از بین برود ، تصادفاً چون عازم آمریکا بودم اسناد را در جعبه آهنی گذاشته بودم و به مادرم دادم که آنرا حفظ کند بهمین جهت اسناد در کتابخانه و اطاق خواب من نبود ، بعد از این واقعه یاد گرفتم که دیگر اسناد مهم را در منزل نگه ندارم بلکه کلاسه کرده به جاهای دیگر میفرستم .

اسمعیل رائین مینویسد : دکتر بقائی در باغچه خانه خود در عمق نیم متری اسناد مزبور را در چند پیت حلبی گذارده و روی آن خاك ریخته و سپس باغچه مزبور را مجدداً گل گرفته و سبزیکاری کرده بود ، متاسفانه رطوبت زمین کم وبیش بداخل حلبی های محتوی اسناد نفوذ کرده و اسناد زنگ زده شده است ، بهمین جهت نتوانستم از این اسناد استفاده کنم و آنرا به دکتر بقائی پس دادم .

***

در آن ایام هرکس با ملی شدن نفت مخالفت میکرد به او اتهامی زده میشد ، روزنامه نگاران متهم شده بودند که ازشرکت نفت آگهی میگرفتند و مقالات شرکت نفت را بصورت آگهی چاپ میکردند (درمواردی هم جریان صحت داشت ولی در مورد همه صادق نبود) خیلی از وکلا متهم به همکاری با شرکت نفت بودند ، در این موقع خانواده هائی مورد اتهام قرارگرفتند که سهام دار شرکت نفت هستند ، اسامی اشخاص مختلف ذکر میشد که صحت وسقم آن روشن نبود ، مصطفی فاتح درکتاب خود سهامداران شرکت نفت را چنین معرفی میکند :

شرکت نفت جنوب برای حلب رضایت خوانین بختیاری ۳۷۰۲۱ سهم یك لیره ای در شرکت و بهره برداری اولیه به آنان داد ، به استثنای سهامی که خوانین بختیاری و عده معدودی داشته اند و در ابتدا خوانین بختیاری ۱۲ هزار سهم در شرکت نفت بختیاری داشته اند که در سال ۱۹۲٤ منحل گردید و منضم به

شرکت بهره برداری اولیه شد . سه درصد از سهام این شرکت ۳۷۳۲۰ سهم بود که در ازای ۲۲ هزار سهم مذکور به آنها واگذارشد .

درسال ۱۳۱۵ رضاشاه دستور داد که سهام بختیاریها را خریداری کنند که هر سهم یك لیره ای را ده لیره خریدند . شرکت نفت همچنین سالی سه هزار لیره به ایلخانی ایلبکی بختیاری به عنوان حق الحفاظ میپرداخت ، این حق هم به دولت صلح شد .

البته شیخ خزعل و خانواده های دیگری هم نامشان جزو سهامداران شرکت نفت ایران وانگلیس بوده که در نشریات مختلف انتشار یافته که هیچ ارتباطی هم با منطقه خوزستان نداشته اند و معلوم نیست این سهام را خریداری کرده یا به آنها داده اند ولی قطعاً خاندان خزعل و بختیاری چون در منطقه خوزستان دارای مالکیت و نفوذ و قدرت بوده اند از این جهت سهامی از شرکت نفت در اختیار آنها بوده است.

انور خامه ای با نقل مطالبی از نشریات مختلف سهامداران شرکت نفت را چنین معرفی میکند :

بیشتر سهامداران شرکت نفت از افراد هزارفامیل میباشند که همه چیزمملکت را در دست دارند ، از قبیل خانواده های عدل ، ارفع ، شیبانی ، بهبهانی ، کاشانی ، علی آبادی ، اسفندیاری ، قوام شیرازی که از سهامداران عمده شرکت نفت هستند ، بزرگترین سهم را قوام الملك شیرازی دارد که ۲۲۲۷ سهم میباشد ، بعد از او دکترحسن ادهم ۱٤٥ سهم ، دکتر متین دفتری و دکتر علی اکبرسیاسی ۲۷۰ سهم ، بانو قدسی مسعودی ۱۳ سهم ، بانو دکتر صدیق ۹۹ سهم ، سرتیپ شیبانی ۳۰ سهم ، بغیر از اینها باید از مصطفی فاتح ، خانم بزرگ کازرونی ، عفت امیر علائی ، فهیم الملك ، شکوه الملك ، عباس اسکندری (۲۳۵ سهم) نام برد ، محمد میرزا فرمانفرمائیان ۱۹۷ سهم ، خانم بتول فرمانفرمائیان (مادر مریم فیروز) ۷۸ سهم ...

***

باید اضافه کنم که از این صورت در زمان ملی شدن نفت خیلی استفاده سیاسی

شد ، در حالیکه داشتن چند سهم در یك شرکت بزرگ نفتی آنقدر اهمیتی نداشت که خانواده هائی به آن صورت مورد حمله قرار بگیرند ، بنظر نگارنده نحوه دریافت این سهام مهمتر است .

آنوقت ها در ایران بورس سهام وجود نداشت که گفته شود این افراد سهام مزبور را در بورس خریده اند مگر اینکه ازبورس لندن خریده باشند ، شرکت نفت به دلائلی مصلحت دیده که چند سهم به افراد یا خانواده هائی بدهد و آنهم برای اکثر این خانواده ها که ثروتمند هم بوده اند اهمیتی نداشته است ، صرفاً از نظر ثبت در تاریخ به چاپ آن اقدام شد .

هیئت مختلط (خلع ید)

از راست به چپ- نجم الملك- دکتر شفق- دکتر متین دفتری- محمد علی وارسته- اللهیار صالح- حسین مکی- سهام السلطان بیات- دکتر معظمی- دکتر شایگان- محمد سروری

دکتر مصدق
در شورای امنیت سازمان ملل متحد
و دادگاه لاهه

از کارهای مهم دکتر مصدق شرکت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه لاهه و دفاع از اقدام دولت ایران در خلع ید از شرکت نفت جنوب بود. هیچکس نمیتوانست باور کند که دکتر مصدق با حال کسالت و کهولت به این سفر برود، او نه تنها رفت بلکه باید گفت خیلی موفق و پیروز بازگشت، بخصوص که سفری هم به مصر کرد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت ه در آمریکا ترومن رئیس جمهوری خواست با دکتر مصدق ملاقات کند که این کار هم انجام شد ، میتوان گفت در آن هنگام دکتر مصدق در اوج پیروزی و موفقیت بود.

در یك سال اول حکومت مصدق ، شاه و مطبوعات و همه گروهها از دولت مصدق حمایت میکردند و او هم میکوشید با این حمایت همه جانبه حداکثر منافع ایران را در شرکت نفت جنوب تامین کند ولی پیشنهادات و نظرات مختلف و غیر قابل اجرا و دور از واقعیت بعضی از نزدیکان و مشاوران دکتر مصدق موجب شد که نتواند با فرمول صحیحی بار دیگر صنایع نفت را که منبع اصلی درآمد ایران بود به راه اندازد.

به نظر من بی انصافی است که کسی بخواهد خدمت بزرگ دکتر مصدق را در ملی کردن صنعت نفت نادیده بگیرد، البته اقدامات بعدی که برای به راه افتادن صنعت نفت و افزایش درآمد نفت شد و با تاسیس اوپك که مدتها ایران نقش

رهبری آنرا داشت ، شاه ایران و کارشناسان و مقامات نفتی ایران خدمات ارزنده ای انجام داده اند که اگر امروزقیمت نفت اینهمه بالا رفته ناشی از همان اقدامات وپیگیریهاست و بعقیده بعضی از مطلعین و حتی خود محمد رضا شاه پهلوی یکی از عوامل مهمی که باعث سقوط سلطنت او شد اقدامات پشت پرده خداوندان نفت بود که باصرف هزینه های سنگین در رسانه های گروهی غرب و سازمانهای مختلف همه گروهها را علیه رژیم ایران تجهیز کردند .

بهر حال دکتر مصدق که بنظرنگارنده برخلاف میل انگلیسها صنعت نفت ایران را ملی کرد اوایل از کمك آمریکائیها بر خوردار بود و روی آنها حساب میکرد ولی به تدریج در برابر صف آرائی کشور های غربی قرار گرفت و سعی مینمود که با رفتن به شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه لاهه و ایراد نطق و خطابه و طرح شکایت ایران از اقداماتی که درباره ملی شدن نفت ایران انجام داده بود دفاع کند و حقوق مردم ایران را از هر جهت تامین نماید .

دکتر غنی طی نامه ای در ۵ فروردین ۱۳۳۰ به او چنین مینویسد :

"آنچه تا بحال واقع شده بسیار مستحسن و پسندیده است ، فقط باید با همان نیت پاك موجباتی فراهم آورید که منجر به انقلابی نشود که دولت قهار شمالی از آن فایده ببرد ، ما محتاج به تحول و انقلاب هستیم اما بطور بطئی و آرام که زمام آن همیشه در دست خودمان باشد و حرکت انقلاب و تحول را در دست داشته باشیم و حاکم بر آن باشیم نه آنکه خودمان هم در سیلاب حوادث بیفتیم و طعمه همان انقلاب شویم و دیگران تار و پود مملکت را از هم بگسلند .

کار غریبی انجام یافت ، هرچه در اهمیت آن گفته شود مبالغه نیست ، شخصاً این کار را تحت نظر دقیق خودتان قرار داده رهبری فرمائید و زمام این کار را قبضه فرمائید که کار بدست طبقه ای نیفتد که روی اعمال خارج از رویه آنها حق مسلم ایران تضییع گردد ولو غالب آنها دارای حسن نیت هم باشند .

مثلاً نهایت اهتمام و توجه را باید داشت که به مال و جان اروپائیان وخارجیان مقیم ایران لطمه ای نرسد که در مجامع بین المللی به رنگ هرج و مرج و هیاهوی عوام و مردم غیر مسئول در آید بلکه در کمال متانت و خونسردی کار قبضه شود

و با رعایت اطراف و جوانب راه حل اداره آن پیدا شود.

این عمل، بازگشت نمیتواند داشته باشد ونیمه راه نمیتوان برگشت و بکاربستن این نکات کار یکنفر وطن خواه خالص ومخلص و فهمیده عاقل با حزم و احتیاط معتمد مردم است که این صفات در شخص خودتان جمع است ، شخصاً این کار را قبضه فرمائید همه اشکال از حالا به بعد است.

***

تصادفاً در آن هنگام دولت آمریکا گروهی از مقامات ایرانی و تعدادی از روزنامه نگاران را برای مدت ٤ ماه به آمریکا دعوت کرده بود که دعوت نامه ای هم بدست نگارنده رسید. وقتی ما روزنامه نگاران میخواستیم به خارج سفر کنیم به دیدار دکتر مصدق رفتیم ، به ما گفت که خارجیها خیلی علیه ایران تبلیغ میکنند ، شما وظیفه دار هستید که وقتی به خارج میروید و بخصوص به روزنامه نگاران آمریکائی حقایق اوضاع ایران را بگوئید و مطالبی درباره ملی شدن نفت و تعدیات و تجاوزات انگلیسها در دوران سلطه خود درخوزستان در اختیار ما گذارد و همچنین دستور داد به هر یك از ما روزنامه نگاران ۵۰۰ دلار ارز به نرخ دولت فروخته شود که تصویبنامه آنهم از هیئت وزیران گذشت و ما هم در آمریکا درمصاحبه های رادیوئی و مطبوعاتی آن مطالب را بیان داشته از تزملی شدن نفت دفاع میکردیم.

روز یکشنبه ١٤ مهرماه ۱۳۳۰ دکتر مصدق به اتفاق ۱۵ نفر برای شرکت درجلسات شورای امنیت عازم نیویورك شد. هیئت نمایندگی ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد عبارت بودند از:

دکتر محمد مصدق ، اللهیار صالح ، دکتر شایگان ، سهام السلطان بیات ، دکتر متین دفتری ، دکتر کریم سنجابی ، دکر مظفر بقائی ، جواد بوشهری ، دکتر حسین فاطمی ، حسین نواب ، دکتر علیقلی اردلان (نماینده ایران در سازمان ملل) دکتر عیسی سپهبدی (مترجم زبان فرانسه) و محسن اسدی (مترجم زبان انگلیسی)

عباس مسعودی مدیر اطلاعات و دکتر مصباح زاده مدیر کیهان ، دکتر سیف

پور فاطمی ، شجاع الدین شفا (رئیس اداره تبلیغات) نمایندگان مطبوعات جزو هیئت بودند ، دکتر غلامحسین مصدق ، ضیأ اشرف بیات فرزندان دکتر مصدق نخست وزیر نیز او را در این سفر همراهی میکردند .

دکتر غلامحسین مصدق در کتاب "خاطرات و تألمات" چنین مینویسد :

پدرم دردو سفر لاهه و نیویورك که برای دفاع از حقوق ایران که با امید وافر ولی با نگرانی از لحاظ بروزتوطئه ها و حوادث چنان مسافرت دشوار و پر مسئولیت را در پیش گرفت همراهش بودم و همه جا ناظر و شاهد آنکه با چه وسواس و بی تابی و با چه شوق و عشق در نگاهبانی حیثیت و حفظ حقوق از دست رفته ایران میکوشید و روز و شب بدان می اندیشیدو آسایش را بر خویش دشوار ساخته بود .

پس از ورود به لاهه چون اوراق و اسناد مربوط به مدافعه ایران را به پروفسور رولن (وکیل مدافع ایران) سپرد ، در یك نگرانی عمیق فرو رفت ، زیرا همه اوراق و اسناد از دست او به دررفته بود و بدست مردی افتاده بود اجنبی و آن شخص برای تنظیم لایحه آنهارا با خود ازکشور هلند به محل سکنای خود بروکسل برده بود تا پس از سه روزبازگرداند .

شب هنگام پدرم به خواب نمیرفت وقتی علت را پرسیدم گفت اگر حریف بوسایلی که دارد اسناد ما را از چنگ رولن درآورد و ما را بی اسلحه کند تکلیف چه خواهد بود؟ من به او اطمینان دادم و گفتم شخص مورد اطمینانی است، اما آرام نمیگرفت و میگفت اگر خدای ناکرده روسیاه به ایران بازگردم خودم را از میان میبرم .

در زندگی از اینگونه سخن ها از او بسیار شنیده ام و ازتمام حرکات و افکار او همیشه روح وطن پرستی و خدمتگذاری احساس کرده ام، پدرم دوچیز را بیشتر از هرچه دوست میداشت یکی مملکت ایران بود و دیگری مادرش..."

با این طرز دکتر مصدق در رأس یك هیئت سیاسی از تهران عازم آمریکا شد ، روزنامه ها نوشتند که دکتر مصدق ۱۵ هزار دلار هزینه سفر خود و فرزندانش را شخصاً پرداخته بود ولی سایر اعضای هیئت به هزینه دولت در این سفر شرکت

نمودند .

نویسنده کتاب نیز که در آنموقع در آمریکا بودم همراه گروهی از روزنامه نگاران ایرانی و خارجی به فرودگاه نیویورك به استقبال دکتر مصدق آمده بودیم، عده زیادی از ایرانیان مقیم آمریکا نیز در مراسم استقبال شرکت داشتند و مقدم نخست وزیر ایران را با گرمی خوش آمد گفتند . دکتر مصدق در جلسه روزنامه نگاران شرکت کرد و با مصاحبه ای هدف خود را از سفر به آمریکا بیان داشت.

روز دوشنبه ۲۲ مهرماه ۱۳۳۰ "پانصدوشصتمین" جلسه شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت دولت انگلستان درباره ملی شدن صنعت نفت ایران تشکیل و برای نخستین بار زبان فارسی هم به ۵ زبان رسمی سازمان ملل متحد در آن چند روز افزوده شد .

دکتر مصدق با لباس تیره بسیار شیك و تمیز و آراسته و با آن قیافه موقر و متین در حالیکه عصا بدست داشت وارد جلسه شورای امنیت شدکه مورد احترام حاضرین هم قرار گرفت .

ریاست جلسه را نماینده برزیل بر عهده داشت ، "سر گلادوین جت" نماینده دولت انگلستان شکایت دولت خود را مبنی بر اینکه اختلافات درباره نفت ایران بین ایران و انگلستان باید بر طبق اصول و موازین بین المللی حل و فصل گردد مطرح ساخت . دکتر مصدق لایحه دفاعیه ایران را که در چهل صفحه تنظیم شده بود به زبان فرانسه خواند و گفت در مدت ٤٠ سال شرکت نفت ۳۱۵ میلیون تن نفت از ایران استخراج کرده که از این بابت فقط ۱۱۰ میلیون لیره آن به ما داده شده و حال آنکه دولت انگلستان در همان سال ۲۸ میلیون لیره از شرکت نفت بابت نفت ایران مالیات گرفته است ، در این ٤٠ سال دولت ایران حق بازرسی ترازنامه شرکت نفت را نداشت .

دکتر مصدق پس از خواندن ۵ صفحه چون خسته و ناراحت بود از اللهیار صالح خواست که بقیه نطق را به زبان انگلیسی قرائت کند ، صالح گفت:

شورای امنیت نمیتواند به مسئله ملی شدن نفت در ایران رسیدگی کند زیرا

همانطوریکه دولت انگلستان صنایع و منابع خود را ملی کرده است، ما نمیخواهیم مرغی را که تخم طلامیکند بکشیم ، بلکه میخواهیم طبق منشور ملل از مداخله در امور داخلی ما جلوگیری شود .

از طرف دیگر دولت ایران با شرکت سابق نفت روبرو است نه دولت انگلستان ، ملت ایران با جنبش عظیم خود مصمم است از این منابع برای بالابردن سطح زندگی خود وحفظ صلح جهانی استفاده کند ، اگر منظور دولت انگلستان این است که ملی شدن نفت ایران صلح جهانی را به خطر انداخته معلوم نیست چرا این همه صنایع را در دولت خود ملی کرده و بعنوان اینکه اساس صلح را متزلزل ساخته موضوع به شورای امنیت ارجاع نگردیده است، با اینطرز هرگونه خطری که متوجه صلح جهانی باشد ناشی از اقدامات انگلیس است که سعی دارد با توسل به زورگوئی علنی مارا از حق حاکمیت به منابع ملی خود باز دارد .

در جلسه دوم دکتر مصدق اعلام داشت که هرگاه دولت انگلستان رسیدگی به مسئله را وسیله تهدید ایران قرار دهد جلسه را ترك کرده به کشور خود باز خواهد گشت . نماینده انگلیس گفت من از نخست وزیر ایران تمنا میکنم که از پیروی از احساسات شدید خودداری کند ، دکتر مصدق تقاضا کرد که شورای امنیت عدم صلاحیت خود را اعلام دارد تا ملت ایران تکلیف خود را بداند زیرا ما هم قطعنامه انگلستان و هم صلاحیت شورای امنیت را برای رسیدگی به اینکار قبول نداریم .

در سومین جلسه شورای امنیت نماینده آمریکا اظهار نظر کرد که شورای امنیت صلاحیت رسیدگی به اینکار را دارد ولی نماینده فرانسه پیشنهاد کرد که قطعنامه انگلستان مسکوت بماند و موضوع به دادگاه لاهه مراجعه شود که مورد تصویب قرار گرفت واین امر بمنزله پیروزی دولت ایران تلقی شد .

تلگراف تبریك شاه به دکتر مصدق

از شنیدن خبر موفقیت ایران در شورای امنیت بسیار خرسند بوده و موفقیت شما را در این امر مهم تبریك میگویم . در این هنگام با اشتیاق کامل رضامندی خاطر خود را در قبال مساعی و مجاهدتهائی که در مسئله نفت بعمل

آورده اید ابرازنموده و ضمناً با اطلاع از وضع مزاجی و تندرستی شما خشنود خواهم شد - شاه

محمد رضا شاه پهلوی دراین باره چنین مینویسد :

"هنگامیکه دکتر مصدق به نیویورك رفته بود من به منظور تشویق او تلگرافی مخابره کردم که به شرح زیر به من پاسخ داد :

از نیویورك - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - تهران

دستخط تلگرافی ذات مبارك شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید . از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روز افزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و عرض میکنم که هرموفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت ورهبری فرموده اند ، بطوریکه بوسیله جناب آقای وزیر دربار بعرض مبارك رسیده روز دوشنبه را به فیلادلفیا و صبح سه شنبه به واشنگتن میروم و جریان را از همانجا به پیشگاه مبارك معروض خواهد داشت . اجازه میطلبد بك بار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگذاری نماید - دکتر مصدق

قضاوت در صحت اظهاراتیکه در این تلگراف مندرج است با توجه به حوادثی که بعداً رخ داد به خوانندگان واگذار میگردد .

در دیماه ۱۳۳۱ مجلس شوایملی با رضایت من و اکثریت آرا،اختیارات مصدق را تمدید نمود ، علت رضایت من آن بود که میخواستم هر گونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت بوی داده شده باشد ولی متاسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت و چون بعضی ازنمایندگان مجلس شهامت به خرج داده با وی مخالفت کردند به تضعیف قدرت مجلس اقدام نمود ودستور داد طرفداران او با عدم حضور خود جلسات را از اکثریت و رسمیت بیاندازند و بوسیله اوباش طرفدارخود به ارعاب و تهدید نمایندگان مخالف مبادرت

نمود و آنها را در منازل خود و یا در معابرعمومی مورد تهدید قرار داد ."

***

اللهیار صالح به دوستان نزدیك خودچنین گفته است :

هنگام طرح شکایت ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد ، دکتر مصدق آنقدر بدبین شده بود که مدارك مهم را در کیف مخصوص خود گذارده و در آنرا قفل میکرد و کلیدش را در جای مخصوص میگذاشت .

هنگام مذاکرات ناگهان یکی از دستورات تلگرافی وزیرکشور زمان رضاشاه را از کیف بیرون آورد و به من گفت همین الان به انگلیسی ترجمه کن و بخوان تا همه بدانندمجلسی که قرارداد نفت راتصویب نموده چقدر نمایشی بوده است ، منهم ارتجالاً ترجمه انگلیسی تلگرافات را میخواندم که اسناد مهمی در حقانیت ملت ایران بود .

مدرك دیگر دکتر مصدق اقرارتقی زاده به آلت فعل بودن در قضیه نفت بود که هردو سند خیلی مفید و موثر واقع شد .

***

دکتر مصدق در این سفر به دعوت ترومن به واشنگتن رفت و با رئیس جمهور آمریکا ملاقات کرد . در دانشگاه کلمبیا برای دانشجویان ایرانی نطق کرد ، درضیافت شهردار فیلادلفیا گفت دیروز از اداره اطلاعات شرکت نفت اسنادی بدست آمده که سفیرانگلیس به سپهبد رزم آرا نخست وزیر وقت نوشته که با ملی شدن صنعت نفت مخالف است و طرحی داده بود تا در کمیسیون نفت مطرح گردد .

× × ×

دکتر بقائی درباره روابط دکتر مصدق و دکتر متین دفتری چنین مینویسد :

"هنگام تدارك سفر به آمریکا برای شرکت در شورای امنیت به منزل دکتر مصدق رفتیم ، آقای دکتر مصدق گفتند متین دفتری هم بعلت کسالت از سنا تقاضای مرخصی کرده و عازم آمریکا است، چطور است او را هم جزو هیئت به حساب بیاوریم؟"

با توجه به سوابق و اسنادی که سه ماه قبل خود به آقای دکتر مصدق ارائه داده

بودم یکه خوردم و ابراز مخالفت کردم . آقای دکتر مصدق طبق رویه همیشگی خود موضوع را تغییر دادند ، هنگام بحث درباره بودجه سفر باز هم دکتر مصدق گفت دکتر متین دفتری به خرج خود به آمریکا می آید و اگر او را جزو هیئت ببریم خرج یك نفر صرفه جوئی خواهد شد . گفتم اگر اینطور باشد افراد زیادی هستند که به خرج خود میخواهند جزو هیئت باشند ، باز هم مصدق موضوع را تغییر داد .

بعد گفتم آخر مردم چه خواهند گفت؟ جواب داد مردم به اینکارها چه کار دارند؟ شما که گرفتاریهای مرا نمیدانید ، متین داماد سوگلی خانم است و خانم دوپا را توی یك کفش کرده که او هم باید جزو هیئت باشد ، اگر او را نبرم خانم این چند تا شوید باقیمانده را (اشاره به موهای سر خود) میکند ، گفتم به هر صورت مخالفم ولی جنابعالی مختارید . در مجلس شورایملی حائری زاده گفت از آقای نخست وزیر انتظار داریم اشخاص مشکوك را همراه خود نبرند .

روز ۱٤ مهرماه ۱۳۳۰ وقتی جامه دانها را در فرودگاه به طرف هواپیما میبردند ، جامه دان دکتر متین دفتری هم همراه بود ، وقتی خواستند از هیئت عکس بگیرند متین دفتری هم آمد که من خود را کنار کشیدم ، گفتم قرار نبود متین دفتری جزو هیئت باشد . گفته شد متین دفتری را مجلس سنا انتخاب کرده است ، تعجب کردم زیرا نمایندگان مجلس شورایملی را دکتر مصدق شخصاً انتخاب کرده بود ، از یکی از سناتورها پرسیدم گفت رئیس مجلس سنا جلسه فوق العاده تشکیل داده گفت آقای دکتر مصدق خواسته بود بیات و دکترمتین دفتری را انتخاب کنیم ، سناتورها هم در عوض عباس مسعودی و بوشهری را اضافه کرده بودند .

روزیکه اسناد مربوط به دکتر متین دفتری را که از خانه سدان بدست آمده بود به دکتر مصدق ارائه دادم گفتم در همه خانواده ها افراد خوب وبد هستند .

وقتی در آمریکا بودیم ژرژ مك کی معاون وزارت خارجه آمریکا به دیدن دکتر مصدق آمد ، با وجود چند مترجم قابل ، دکترمتین دفتری هم به عنوان مترجم حضور داشت ، دکتر مصدق در هواپیما گفت که دولت آمریکا ۱۲۰ میلیون دلار

در ٦ ماه به ایران کمك میکند ، وقتی به قاهره رسیدیم معلوم شد که ژرژ مك کی تغییر کرده به سمت سفیر آمریکا در ترکیه تعیین شده است.

حقیقت این است وقتی ژرژ مك کی وعده ۱۲۰ میلیون دلار کمك به ایران را میدهد صبح ۲۷ آبان سفیر انگیس به دیدن آچسن وزیر خارجه آمریکا میرود و باو اعتراض میکند و میگوید این کمك به منزله خنجری است که آمریکا از پشت به انگلستان میزند .

آچسن هم موضوع را تکذیب میکند و به همین جهت او را تغییر میدهد ، این مطلب را چه کسی به سفیر انگلیس خبر میدهد دکتر مصدق یا دکترمتین دفتری یا ژرژ مك کی؟ بهر حال نقش دکتر متین دفتری برادرزاده و داماد دکتر مصدق در جریانات خیلی مشکوك بود ."

***

روز ۱۹ خرداد دکتر مصدق همراه هیئتی از حقوقدانان برای شرکت در دادگاه لاهه عازم هلند شد ، پروفسور هانری رولن وکالت ایران را بر عهده داشت، دکتر سنجابی هم بعنوان قاضی اختصاصی ایران برای دادگاه لاهه معین شده بود. دکتر مصدق در دادگاه لاهه چنین گفت:

"ما ملل شرق سالیان دراز مزه تلخ موسسات اختصاصی و استثنائی را که صرفاً به منظور تامین منافع بیگانگان تشکیل شده چشیده ایم، به چشم خود دیده ایم که کشور ماسالها میدان رقابت سیاستهای استعماری بوده است، متاسفانه با تمام امید به سازمان ملل هنوز نتوانسته به منافع اسفناك شرکت نفت انگلیس در پنجاه سال اخیر که مظهر برجسته سیاست استعماری است خاتمه دهد .

ملت ایران که از این وضع به ستوه آمده با یك جنبش مردانه به ملی کردن صنعت نفت و قبول پرداخت اصل غرامت ، یکباره به سلطه بیگانگان خاتمه داد. در آنموقع دولت انگلیس به یك سلسله عملیات تهدید و ارعاب پرداخت، ناو جنگی و چترباز به نزدیکی آبهای ساحلی ایران فرستاد و دست بکار محاصره اقتصادی زد . به کمك ایادی خوددر داخل ایران دسائسی علیه دولت و نهضت ملی برپا نمود ، در خارج تبلیغاتی راه انداخت که موجبات بدنامی مارا فراهم سازد ولی

چون از این فعالیتهای شوم نتیجه ای نگرفت قیافه مظلومانه به خود گرفت و به شورای امنیت و دادگاه لاهه شکایت نمود .

منظور انگلستان آنست وضع سابق تکرار شود که ملت ایران زیر بار نمیرود ، بهمین نظر با وجود کسالت مزاج و کبرسن و مصائبی که در راه آزادی متحمل شده ام از راه دور به این دیار آمده ام تا حس احترام دولت و ملت ایران را به دستگاههای بین المللی ثابت کنم و از طرف دیگر مدلل سازم که گذشته از ایرادات حقوقی که نسبت به صلاحیت دیوان لاهه داریم اخلاقاً و سیاستاً در وضعی قرار گرفته ایم که دیگر نمیتوانیم موضوع ملی شدن نفت را مورد بحث قرار دهیم ، این تصمیم نتیجه اراده سیاسی یك ملت مستقل و آزاد میباشد ، تمنا دارم به اتکأ مقررات منشور ملل از دخالت در موضوع خودداری فرمائید ."

دکتر سنجابی بعداً در مصاحبه ای درباره رأی دادگاه لاهه چنین گفت :

وقتی میخواستیم به لاهه برویم من مأیوس بودم و به دکتر مصدق گفتم مثل گوسفندی است که به قربانگاه میرود ، مصدق گفت اگر یك درصد هم شانس داشته باشیم من باید اینکار را به نمایندگی ملت ایران انجام بدهم ، علت نگرانی قدرت استعماری انگلیس بود خصوصاً اینکه در دادگاه اول علیه ما قرار تامین صادر شده بود .

کشورهای بزرگ دنیا هیچکدام همراهی نکردند ، آمریکا در عین اینکه روابط خود را با حکومت مصدق ادامه میداد در همه موارد از شرکت نفت وسیاست انگلستان حمایت میکرد ، شوروی نیزدر تمام موارد همراهی نکرد حتی قاضی شوروی در دادگاه لاهه هنگام طرح دعوی ما در جلسات شرکت نکرد .

با همکاری اللهیارصالح ، دکترشایگان ، حسین نواب و پروفسور رولن و دکتر بقائی توانستیم به خوبی از حقوق ایران دفاع کنیم . دکتر مصدق میخواست به راهنمائی دکتر احمد متین دفتری روی این موضوع برود که قرارداد ۱۹۳۳ با زور تحمیل شده که گفتیم دولت ایران در آن سالها صدها قرارداد امضا کرده و به دادگاه این صلاحیت راخواهیم داد که رسیدگی به قانونی بودن یا نبودن آن قراردادها را بکند ، ممکن است نتیجه به ضرر شما باشد که پروفسور رولن این

نظریه را پذیرفت.

شب قبل از پیروزی و صدور رأی دادگاه لاهه مبنی بر عدم صلاحیت درباره رسیدگی به این امر از تهران به ما خبر رسید که دکتر مصدق از نخست وزیری استعفا کرده است.

آن شب وحشتناکترین شبهای عمر من بود، ما در دادگاه پیروز شده بودیم و حکم دادگاه در شور دوم پاکنویس شده بود که میترسیدیم قوام السلطنه که مامور تشکیل دولت شده به بهانه اینکه مبادا ما در دادگاه محکوم شویم بطور ناگهانی دعوی را پس بگیرد و تمام زحمات ما بر باد برود.

با نواب وزیر مختار ایران صحبت کردیم و به قوام السلطنه تلگراف رمز زدیم که ما در این دعوا حتماً پیروز هستیم، مبادا اقدامی کنید که به ضرر ملت ایران تمام شود، خوشبختانه روز بعد معلوم شد که با قیام ۳۰ تیر مجدداً مصدق به سر کار آمده است"

دکتر عبده در خاطرات خود مینویسد:

"وقتی شکایت دولت انگلستان علیه ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد مطرح شد، پس از گفتگوئی با دکتر اردلان و سایر همکاران و دوستان سازمان ملل متحد به ویژه آغاسی و محمد یگانه به این نتیجه رسیدم که ممکن است لوایحی که در تهران تهیه شده برای پاسخگوئی دولت انگلیس در جوّ حاکم شورای امنیت کافی نباشد و جنبه حماسی آن بر جنبه ماهوی آن که لزوماً مورد پسند شورای امنیت نباشد غلبه داشته باشد، بهمین جهت به فکر افتادم که به معیت یکی از دوستان حقوقدان سازمان ملل بنام شوارتز مطالبی را در پاسخ شکایت روی کاغذ بیاورم و آنرا به زبان فرانسه برگردانم که به نظر دکترمصدق برسد و به این ترتیب لایحه ای را که در تهران تهیه شده تکمیل کنم که ایران در شورای امنیت پیروز شود، شوارتز مطالب را به صورت لایحه ای تنظیم و در یکصد و پنجاه صفحه به زبان فرانسه آماده و به دکتر مصدق تسلیم شد.

نخستین شب ورود هیئت نمایندگی ایران جلسه ای با شرکت اینجانب و دکتر اردلان و همراهان دکتر مصدق تشکیل شد، بدواً لایحه تنظیمی تهران قرائت

گردید که محتوای پاره ای از اسناد محرمانه خانه سدان بود که جنبه حماسی داشت و کافی به نظر نمیرسید و کافی نبود . از این رو به اللهیار صالح نظر خود را گفته و به لایحه ۱۵۰ صفحه ای اشاره کردم .

روز بعد قرار شد متن لایحه را در بیمارستان به اطلاع دکترمصدق برسانم و او هم پس از بررسی لایحه غیر ازقسمتی که مربوط به قرارداد ۱۹۳۳ بود و آنرا حذف کردم مورد استفاده در شورای امنیت سازمان ملل قرار داد .

دکتر مصدق از این اقدام نگارنده بعداً تقدیر کرد و دکتر سنجابی هم در مجلس ختم اللهیار صالح طی سخنرانی ضمن تشریح خدمات صالح در کنار دکتر مصدق در شورای امنیت گفت فریضه خود میدانم از فردی که در تهیه دفاع ایران در شورای امنیت نقش مهمی داشت و همکاری نمود نام ببرم و او هم دکترعبده میباشد .

همچنین در لایحه دفاعی دیوان بین المللی لاهه نیز حداکثر همکاری را به دستور دکتر مصدق انجام دادم . با پروفسورسل فرانسوی مذاکره شده که دفاع ایران را بپذیرد ولی با معاذیری نپذیرفت و پروفسور رولن دفاع از ایران را بر عهده گرفت .

در سپتامبر ۱۹۵۲ ماکنر قاضی انگلیسی را که بعنوان رئیس دیوان بین المللی لاهه به نیویورك آمده بود دیدم و از او تشکر کردم و گفتم بیطرفی قاضی انگلیسی مردم ایران را تحت تاثیر قرار داده است ، ماکنر در پاسخ گفت از آن دولتی تشکر کنید که قاضی متبوع آن میتواند حتی بر علیه منافع آن دولت رأی بدهد و مورد مواخذه قرارنگیرد ."

حسین مکی مینویسد :

وقتی دکتر مصدق از آمریکا و مصر مراجعت میکرد مردم از فرودگاه تامنزل دکترمصدق برای استقبال اجتماع کرده بودند ، هنگامیکه در اتومبیل خود قرار گرفت اتومبیل به جای اینکه از جاده کرج به شهر برود از جاده قدیم قزوین به راه افتاد ، به سرعت خود را به ایشان رسانیده گفتم به چه مناسبت از بین مردمی که اینهمه راه آمده اند نمیروید و مانند فراریان میخواهید به خانه خود بروید؟

مصدق گفت امنیت جانی ندارم گفتم این عمل توهین به استقبال کنندگان است. چه کسی درمیان اینهمه جمعیت جرئت میکند به شما سؤقصد نماید؟

دکتر مصدق تسلیم شد و دستور داد اتومبیل تغییر مسیر داده از جاده بالا از مسیر استقبال کنندگان برود که از فرودگاه مستقیم به دیدار شاه رفت، منهم با دکتر مصدق ملاقات نکردم ، فردا صبح دکتر فاطمی به دیدار من آمد ، به اتفاق به دیدار دکتر مصدق رفتیم، دکتر مصدق گفت به من گزارش داده بودند که از جاده بالا امنیت جانی ندارم ناچار از جاده پائین راه افتادم، چه خوب شد که شما رسیدیدو مانع شدید ، من از اینهمه مردمی که ابراز احساسات کرده اند شرمنده هستم.

امیر علائی وزیر کشور دکتر مصدق چنین مینویسد :

هنگامیکه آقای دکتر مصدق از دادگاه لاهه بازمیگشتند شمشیری که ارادتش به دکتر مصدق واضح بود به وزارت کشورآمد و گفت مطلب محرمانه ای دارد ، او گفت از منبع موثقی خبر دارم دریك جلسه سری تصمیم گرفته شده که روز ورود ، دکتر مصدق را در فرودگاه تهران به قتل برسانند .

توضیح بیشتری خواستم گفت بیش از این چیزی نمیتوانم بگویم ولی موضوع را یقین بدانید . اتفاقاً آن شب هیئت دولت به ریاست آقای کاظمی تشکیل شد ، ایشان گفتند مکی میخواهد به هیئت دولت بیاید و راجع به تشریفات ورود توضیحی بدهد .

اجازه داده شد ، مکی گفت کمیسیونی از وزیر کشور و رئیس شهربانی و رئیس ژاندارمری و نماینده اصناف تشکیل شود که اصناف درفرودگاه چادر بزنند و نظم هم توسط قوای انتظامی حفظ شود .

کاظمی که از مذاکرات شمشیری با من مسبوق نبود با این پیشنهاد موافقت کرد ولی من ازشرکت در کمیسیون عذر خواستم زیرا میخواستم شخصاً عمل کنم، ضمناً به مکی هم مظنون بودم ولی نمیتوانستم اظهارات شمشیری را به احدی بگویم.

کاظمی اصرارکرد بازهم امتناع نمودم زیرا فکر کردم اگر خدای نکرده اتفاقی

بیفتد خواهند گفت درتوطئه شرکت داشته ام ، مکی کور خوانده بود ، درنتیجه کمیسیون بدون حضور من تشکیل شد و موقع ورود دکترمصدق تصمیمات کمیسیون اجراشد .

من تصمیم گرفتم از راه دروازه قزوین نخست وزیر را به شهربیاورم ، به سرلشگرمزین رئیس شهربانی گفتم دو ردیف پلیس قابل اطمینان در دو طرف پله های هواپیما صف بکشند تا از هجوم جمعیت جلوگیری شود .

به شوفر دکتر مصدق هم گفتم به محض نشستن هواپیما خود را به پای پله کان هواپیما برساند و دکتر مصدق راسوار کرده از راه منحرف به سرعت ببرد ، روز ورود به محض اینکه هواپیمابه زمین نشست بلندگو رابه دست گرفته داخل هواپیما شده میکروفون را به دست دکترمصدق داده گفتم مقتضی است همینجا چند کلمه ای با مردم صحبت کنید زیرا فرودگاه خیلی شلوغ است .

ایشان هم همین کار را کردند ، سپس دست ایشان را گرفته از بین صف پلیس عبور داده سوار اتومبیل شدیم ، خودم دست راست پنچره اتومبیل نشستم و از راهی که مقرربود عبور کردیم .

سرلشگرمزین هم دنبال ما بود ، اندکی که عبور کردیم مکی جلوی اتومبیل ما دویده با عصبانیت گفت چرا آقارا از این راه میبرید ، مردم منتظرند ، اما دیگر کار ازکار گذشته بود زیرا از هجوم جمعیت راحت شده بودیم و میسر بود که با فاصله به میان جمعیت برویم .

به صف مستقبلین پیوستیم ولی توقف نکردیم و من دیدم بهتر این است که مکی را به داخل اتومبیل دعوت کنم ولی او اعتراض میکرد ، به هرصورت دست چپ دکتر مصدق نشست .

دکتر مصدق وسط ما دو نفر نشسته بود و چمدانی که داشت زیرپای خود گذاشته و اگر تیری رهامیشد به من و مکی اصابت میکرد ، زیرا ما هردونفرجلوی پنجره اتومبیل بودیم .

به مکی گفتم اگر از راه منحرف آمدیم به علت هجوم جمعیت بود ولی او مرتب اعتراض میکرد ، پس از طی راه به قصر سلطنتی وارد شدیم ، مکی

خداحافظی کرده و رفت ، دکتر مصدق نزد شاه رفته و من پشت اطاق شاه نشستم ، پس از چند ساعت مذاکره ، ایشان ازنزد شاه بازگشتند و من ایشان را به سلامت به منزلشان رساندم ، من هیچگاه مطلب را به دکترمصدق نگفتم که مبادا مضطرب شوند ، مکی هم کینه مرابه دل گرفت که هنوز که هنوز است دست ازسر من برنمیدارد ."

دکتر مصدق در آمریکا

دین آچسن وزیر خارجه آمریکا هنگام دیدار از دکتر مصدق در نیویورک در سال ۱۹۵۱- نصرالله انتظام سفیر ایران در آمریکا و دکتر غلامحسین مصدق در عکس دیده میشوند .

دو واقعه مهم
و تحصن نمایندگان مجلس و روزنامه نگاران

دکتر مصدق و همکارانش سعی داشتند با بهره برداری از ملی شدن نفت و انتشاراسناد خانه سدان مخالفین را ازمیدان بدر کنند. طرفداران مصدق میگفتند مخالفین از طرف انگلیسها وشرکت نفت تقویت میشوند و میخواهند دولت را ساقط کنند. قصدشان این است که دولتی را روی کار بیاورند تا اساس ملی شدن نفت را بهم بزنند. در این جریانات دو واقعه مهم اتفاق افتاد که منجر به تظاهرات و تیر اندازی و خونریزی شد که وکلای مجلس و روزنامه نگاران مخالف حد اکثر بهره برداری را از آن کردندو به تضعیف حکومت مصدق پرداختند.

یکی واقعه ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ هنگام ورود هریمن به تهران و دیگری واقعه ۱٤ آذر ۱۳۳۰ و تظاهرات دانشجویان ومردم و حملات نیروهای مسلح و کشته شدن عده ای از مردم بود.

روز ۱٤ آذر ۱۳۳۰ بطور ناگهانی تظاهراتی در تهران روی داد که وضع کشور را بکلی متشنج ساخت. از چند روز قبل اعلامیه ای بامضای سازمان دانشجویان تهران و دانش آموزان ایران انتشار یافت که به اخراج چند دانشجو اعتراض شده و مردم را به میتینگ سیار در مقابل دانشگاه و میدان بهارستان دعوت کرده بودند.

شهربانی اعلام کرد که خوب است والدین اطفال، فرزندان خود را از شرکت در این میتینگ ها منصرف سازند و اگر کسانی قصد میتینگ دارند در میدان فوزیه اجتماع کنند. ولی بهر صورت آنروز تظاهرات در تهران در مقابل دانشگاه و میدان بهارستان و چند خیابان مرکزی انجام و منجر به تصادفاتی شد و تظاهر کنندگان با سنگ و چوب به مأمورین پلیس حمله کرده، دفتر روزنامه های طلوع فرمان، سیاسی و آتش غارت گردید و سرهنگ نوری شاد افسرپلیس مجروح و سرانجام در بیمارستان درگذشت. خانه صلح نیز به آتش کشیده شد. گروهی قصد حمله به مجلس را داشتند که مأمورین انتظامی مانع شدند.

روزنامه ها نوشتند ۳۰۲ نفر در حادثه ۱٤ آذر توقیف گردیدند و ۳۸ نفر محرکین آشوب شناخته شدند که مقامات انتظامی گفتند آنها از اعضای فعال حزب منحله توده هستند که تحویل دادرسی ارتش خواهند شد.

از طرف نخست وزیر سه نفر از قضات: نصیرالدین خواجوی، اشرف سمنانی و شمس الدین عالمی مأمور رسیدگی به واقعه شدند

فواد روحانی مینویسد:

روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ که هریمن به تهران آمد اغتشاشی روی داد. گفته میشود دسته هائی که مربوط به حزب توده بودند حدود ۲۰ هزار نفر بطرف مجلس رفتند تا به ورود هریمن اعتراض کنند. در نتیجه زدو خوردی که بین آنان و اعضای حزب زحمتکشان و مأمورین انتظامی رخ داد چند تن مجروح و کشته شدند. در تعبیر این واقعه، سران حزب توده را عامل اصلی دانستند که نمیخواستند هریمن در وساطت برای حل اختلافات نفت موفق گردد. در حالیکه عده ای مدعی بودند که بلوا، تحریك خود دولت بوده که هریمن را متوجه خطر کمونیسم نموده و لزوم به مساعدت دولت را برای رفع آن بنمایند.

در شهریور ۱۳۳۰ بعلت معوق ماندن مسئله نفت و رکود اقتصادی و مضیقه مالی این فکر پیش آمد که بهتر است دولت مصدق با اذعان به شکست کنار برود تا دولت دیگری قدم به میدان بگذارد. فکر تغییر دولت در مجلس طرفدارانی پیداکرد و یك جبهه ۱٤ نفری به رهبری جمال امامی تشکیل شد که

دولت را بشدت مود انتقاد قرار میدادند .

اما دکتر مصدق در برابر این انتقادات میدان تهی نکرد بلکه اظهار نمود که مخالفت با دولت مخالفت با ملی کردن صنعت نفت است و ملت ایران چنین مخالفینی را قبول ندارد و سرشان را خواهد کوبید .

ضمناً دکتر مصدق چون اظهار میکرد که انتقاد نسبت بدولت موجب تضعیف دولت در برابر بیگانگان میگردد ، جمعی از نمایندگان باستناد اینکه آزادی عقیده از ارکان مشروطیت است تصمیم به اوبستروکسیون یاعدم حضور در مجلس گرفتند و به این ترتیب مجلس از اکثریت افتاد .

از جمله روز ٤ مهر ۱۳۳۰ که قرار بود مجلس تشکیل شود تشکیل نشد و دکتر مصدق از مجلس خارج شد و در میدان بهارستان خطاب به جمع مردم گفت: مجلس همینجا است نه آنجا که عده ای مخالف دولت جمع شده اند .

نمایندگان مخالف از این عمل سخت بر آشفتند و تصمیم گرفتند روز ٦ مهرماه یك جلسه خصوصی برای مذاکره در اطراف عمل بی سابقه دکتر مصدق تشکیل دهند . اتفاقاً در این موقع خبر شکایت دولت انگلیس به شورای امنیت سازمان ملل به تهران رسید و تصمیم دکتر مصدق به حضور در شورای امنیت موجب شد که مخالفین مصلحت در آن دیدند که مادام که مسئله شکایت مزبور مطرح است از ابراز مخالفت بادولت خود داری کنند . این تصمیم در جلسه ۷ مهر ماه ۱۳۳۰ مجلس شورایملی اعلام شد و بالنتیجه انتقادات متوقف گردید .

در تمام مدت آبان ماه بی نظمی و تظاهرات در تهران و شهرستانها بوقوع پیوست که از جمله حمله به روزنامه ها بود که دکتر مصدق در آمریکا و کاشانی در تهران اعلام کردند که این بی نظمی ها در اثر فعالیت جناح چپ نمای نفتی است ، اما نمایندگان مخالف در مجلس این بی نظمی ها را به دولت نسبت میدادند .

از طرفی دوره شانزدهم مجلس شورایملی در بهمن ماه ۱۳۳۰ پایان می یافت و طبق قانون لازم بود که انتخابات دوره هفدهم در ۲۹ آبان ۱۳۳۰ شروع شود ولی

چون دکتر مصدق در مسافرت بود یکی از نمایندگان طرفدار دولت پیشنهاد کرد که شروع انتخابات تا یك ماه به تاخیر افتد و مجلس شورایملی نیزآنرا تصویب کرده به مجلس سنا فرستاد. ولی دکتر مصدق با مراجعت به تهران با چنین تاخیری موافقت نکرد و به استناد اینکه پیشنهاد مزبور هنوز به تصویب مجلس سنا و توشیح ملوکانه نرسیده قصد خود را بر شروع انتخابات درموقع قانونی اعلام داشت.

در این باره مطالبی در مجلس گفته شد که در صفحات بعدی بنظرتان خواهد رسید.

بدنبال حمله به دفتر روزنامه ها روز ۱۶ آذر ماه ۱۳۳۰ گروهی از روزنامه نگاران در مجلس متحصن شده اعلامیه زیر را منتشر ساختند:

هموطنان گرامی- روز پنجشنبه چهاردهم آذرماه ۱۳۳۰ دویست نفر از اراذل و اوباش تحت حمایت پلیس به ادارات جراید ریخته و کلیه اثاثیه و آرشیو و دفاتر مالی و اداری را غارت نموده و درو پنجره را شکسته و آتش زده و قصد جان نویسندگان و کارمندان جراید ملی را داشته اند، چون تصافاً در آنموقع کسی در اداره نبوده موفق به انجام مقاصد پلید خود در نابودی نویسندگان و مدیران جراید نشده اند.

چون اکنون امنیت جانی و مالی از مدیران جراید و نویسندگان سلب شده و عده ای نیز دچار خسارت هنگفت مالی شده اند از این رو تصمیم گرفته ایم تا موقعی که این اوضاع و هرج و مرج ادامه دارد و دولت و قوای شهربانی اجامر و اوباش را تحت حمایت خود قرار میدهند در خانه ملت متحصن باشیم، تحصن همچنان ادامه خواهد داشت تا زمانی که موافق اصول قانون اساسی، آزادی عمومی تأمین گردد.

قانون اساسی خونبهای افراد آزاد شده و رشید ایران بوده است و مطبوعات همیشه پرچمدار و نگهبان فداکار اصول حریت بوده است و امروز همه آزادی ها در اثر اختناق اخیر دولت و حکومت رجاله و اوباش بخطر افتاده است و تا زمانی که به همه جهت امنیت عمومی و آزادی تأمین نگردد تحصن ادامه خواهد داشت.

هاشمی حائری مدیر روزنامه طلوع ، عمیدی نوری مدیر روزنامه داد ، فری پور مدیر روزنامه صدای مردم ، میر اشرافی مدیر روزنامه آتش، پاینده مدیر مجله صبا ، بیوك صابر مدیر روزنامه سیاسی ، عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان ، یزدانبخش مدیر روزنامه پیك ایران .

بلافاصله روزنامه نگاران زیر هم به اعتصابیون پیوستند :

سید علی بشارت مدیر روزنامه صدای وطن ، حسین آموزگار مدیر روزنامه زندگی ، نعمت جهانبانوئی مدیر مجله فردوسی ، سرهنگ خجسته مدیر روزنامه خجسته ، سرهنگ یمنی مدیر روزنامه آرام ، مهندس پوراعتضاد مدیر روزنامه زلزله ، سیاوش فروغ مدیر روزنامه فروغ آسیا ، امان الله فروغ سردبیر روزنامه فروغ ، اصغرعضدی مدیر روزنامه عضد ، صدر منجمی مدیر روزنامه حمایت .

روز ۱۷ آذر ۱۳۳۰ نمایندگان مجلس شورایملی (اقلیت مجلس) نیز در مجلس متحصن شدند که عبارتند از :

جمال امامی ، عبدالقدیر آزاد ، سید مهدی پیراسته ، سید محمد علی شوشتری ، دولتشاهی ، نصرتیان ، پناهی ، عبدالصاحب صفائی ، ثقة الاسلامی ، سنندجی ، عزیز زنگنه ، امیر قاسم فولادوند ، غضنفری ، منوچهر تیمورتاش ، پالیزی و چند تن دیگر .

آشتیانی زاده در مجلس چنین گفت :

"حوادث ۱٤ آذر دومین لکه بدنامی بر دامن دکتر مصدق است و دستهای این پیر مرد را شاید بدون رضای خودش در خون بیگناهان فرو برد . اولین حادثه جنایت بار ، تیرباران کردن بیگناهان در فاجعه ۲۳ تیر ماه بود . کمیسیون تحقیق فاجعه ۲۳ تیر نتوانست مسئولیت و مداخله عمدی پلیس ، دستگاهها و احزاب دولتی را در فاجعه کتمان کند .

دکتر مصدق قتل های ۲۳ تیر را به گردن وزیر کشور و رئیس شهربانی انداخت و گفت سر لشگر بقائی را شاه منصوب کرده است ، وی سرلشگر زاهدی وزیر کشور را به جرم شرکت در توطئه ۲۳ تیر از کاربرکنارکرد و دستور محاکمه سرلشگر بقائی را داد .

هنوز ٦ ماه از فاجعه قتل ۷۰۰ نفر مردم بیگناه تهران که توسط پلیس و سرباز و چاقوکشهای دولتی کشته شدند نمی گذرد که روز ١٤ آذر جنایت دیگری صورت گرفت که افتضاح ننگ آن سراسر عالم را فرا گرفت . این بار دکتر مصدق نمیتواند بگوید از ماجرا بی اطلاع بوده ام ، روزنامه کیهان خبر داد که تصمیم به تیر اندازی باحضور نخست وزیر گرفته شده است.

ما تصور میکردیم تحریکات عمدی شهربانی و عصبانی کردن جوانان و ریختن چاقوکشها به دبیرستانهای دختران و پسران بر اثر سیاست سرلشگر مزینی است ولی معلوم شد که سیاست تحریك مردم و هجوم اجامر و اوباش و تجهیز چاقوکشها و غارت منازل و مغازه ها و مصدوم کردن مخالفین دولت ریشه های عمیق تری دارد و مربوط به ریاست شهربانی نیست.

نقشه ترور کردن، خفه کردن، ترساندن، تهمت زدن و فحش دادن بنام "توده ای نفتی" بهر کس که مخالف دولت است و بطور کلی نابود کردن هر کس که نفس بکشد در واقع شعار این حکومت است (صحیح است). (دکتر طبا : از دور و بریهای دولت است). (آزاد : خودش هست دور وبرش نیست.) (دکترطبا : من تصدیق میکنم که باید دور و برش را تصفیه کند.) مگر آقای دکتر مصدق حکومتهای ساعد، صدر و رزم آرا را برای جزئی ترین عملی بباد حمله و انتقاد نمی گرفت؟

باید بگویم آقای دکتر مصدق تحمل مخالفینش را ندارد. مخالفینش نباید حرف بزنند، چیزبنویسند، میتینگ بدهند، اگر واقعاً مردم پشتیبان شما هستند چرا از میتینگ مخالفین جلوگیری میکنید؟ چرا چاقوکش تجهیز میکنید؟ چرا آدم میکشید؟ چرا در کمال ناجوانمردی کامیونهای پلیس را بروی انبوه زن و مرد در پیاده رو میرانید؟ من و ارباب مهدی و دکتر کاسمی شاهد بودیم که در خیابان سعدی عده ای معلوم الحال بدفتر روزنامه طلوع ریختند و عده ای پلیس هم دنبال آنها بودند. چاقوکشها تحت حمایت پلیس مردم را میزدند. مسخره تر از اینها اظهار تشکر پلیس از چاقوکشها بعنوان مردم شرافتمند پایتخت بود که خانه و مسکن مردم را غارت کردند، جراید را چاپیدند و کلوب احزاب را آتش زدند و

مردم را کشتند .

این شهربانی که هنرش کشتن مدرس، فرخی و ارانی است و کارش حبس و تبعید دکتر مصدق، حائری زاده و ملك الشعراً بهار است، این شهربانی که کارش آمپول هوا زدن بمردم و تربیت پزشك احمدی است ، علناً محرك ضرب و قتل و چپاول مردم بدست چاقوکشها است ، واقعاً به چه درد میخورد؟ شما میگوئید میخواستیم باحزب توده مبارزه کنیم، خاك بر سر آن تشکیلاتی که برای مبارزه با یك جمعیت در پناه رجاله و چاقوکش قرار گیرد . شما میگوئید میخواستید باحزب توده مبارزه کنید؟ آیا مغازه‌رادیوفروشی و دکان خیاطی و روزنامه های آتش ، طلوع ، فرمان و داد هم از مراکز احزاب توده بوده اند؟

در کدام خراب شده و جهنم دره در دنیا وجود دارد که دولت تا این درجه از مردم سلب امنیت کند؟ این چه ننگ و رسوائی است؟ کی دکان نفت را تخته خواهید کرد که مردم آسوده شوند ؟! حقیقت مطلب و محرك شما در این آدم کشی ها فقط انتخابات است . مگر ممکن است در شهری که دولت خودش ترور میکند زندگی کرد؟ هر مُتنَفِّسی که بر ضد سالوسی دولت حرف بزند بعنوان نفتی لجن مالش میکنند . بیش از هزاران عکس از مناظر فاجعه برداشته اند که اسناد غیر قابل انکاری است بر محکومیت دستگاههای انتظامی دولت .

روزنامه کیهان صریحاً نوشت که چاقوکشها در حمایت پلیس مردم بیگناه را مضروب ساختند . من شنیدم وقتی آقای دکتر مصدق خبر مرگ یك افسر شهربانی را شنیدند گریه کردند (صفائی : دروغ است). من هم متاثر شدم ولی از قتل آن دختر و پسر معصوم هم متاثر شدند یانه؟ این مأمورین انتظامی چه گناهی دارند . تقصیر دستگاه حاکمه است که آنها را به چنین اعمال جنایت آمیزی وامیدارد ، وقتی مردم از خودشان دفاع میکنند مسلماً افسر پلیس هم مضروب یاکشته میشود . اینکه شما جنایات ۱٤ آذر را زیر سرپوش مبارزه باحزب توده مخفی میکنید ، مردم میفهمند نیرنگ و تدلیس است. هنر پیشه های تئاترسعدی دوماه است که اینجا متحصن هستند . اگر دولت صلاح نمیداند که در این مملکت تئاتر باشد همه را به بندد . اگر اینطور نیست اجازه بدهید بروند کارشان را بکنند ."

در مجلس سنا در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۳۰ سناتور کمال هدایت چنین گفت:

"روز ۲۳ تیر در میدان بهارستان صد نفر کشته و پانصد نفر زخمی شدند و اشخاصی که اکنون در این شهر هستند نمی دانند کشته آنها کجا دفن شده است. در موقعی که مجلس اول را بتوپ بستند من همانجا بودم و آنروز بقدر روز ۲۳ تیر آدم نکشتند. آقای مستشارالدوله صادق آنروز آنجا بودند و دیدند. آنروزی که لیاخوف مجلس را به توپ بست به اندازه ۲۳ تیر ماه آدم کشته نشد."

دکتر فاطمی سخنگوی دولت گفت:

"ما معتقد نیستیم که با خون مردم بازی کرد ولی عقیده نداریم که بامصالح مملکت بازی نمود. وقتی پای مملکت در میان است باید تصدیق کرد که خون افراد ارزش ندارد."

عبدالقدیر آزاد:

"از موضوع نفت علاوه بر آنکه چیزی عاید ما نشد ماهی ۲۵ میلیون تومان هم خسارت میدهیم. اگر این جریان چند ماه دیگر طول بکشد ورشکستگی ما اعلام خواهد شد. دولت مسلط بر اوضاع نیست. دکتر مصدق روی تختخواب خوابیده بکلی از جریان بیخبر است. دکتر مصدق با اینکارها میخواهد بگوید که ایران لب پرتگاه کمونیستی است این الم شنگه را راه انداخته است. دارو دسته دولتی روزنامه ها را غارت کردند و آتش زدند. اگر آقای دکتر مصدق بگوید از این وقایع خبر ندارد چرا استعفا نمیدهد؟ اگرخبر دارد چرا نخست وزیرنقشه قتل و آشوب و هرج و مرج را میکشد؟

دکتر مصدق یك اشرافی میلیونراست خیال میکند با اینکارها جلوی توده ایها را میتواند بگیرد، آقای دکتر مصدق از اول تا بحال هرچه گفته همه دروغ و عوامفریبی بوده است و ۷ ماه نخست وزیری ایشان ثابت کرده که ایشان معتقد به هیچیك از اصول مقدسه آزادی و قانون اساسی نیست. مرام و عقیده ایشان گول زدن مردم است و بس.

ببینید چه وحشی گری در کابینه مصدق در پایتخت رخ میدهد. شخصی باسم رضا زایری مینویسد روز ۱٤ آذر دخترم به حمام رفته و ناپدید شد. دیشب

بخانه آمد در حالی که فلان او فلان شده است. میگویند مرا در کوچه گرفتند که آیة الله کاشانی حکم قتل دختران بی حجاب را صادر کرده و مرا در جیپ انداخته روی سینه ام قمه گذاردند بیهوش شدم وقتی بهوش آمدم در اطاقی بودم و فهمیدم که ۵ نفر با من فلان کردند. مهندسی نوشته خانه اش نزدیك خانه صلح بوده که غارت کرده و ۲۵ هزار تومان جهیز زنش را بردند.

در روزنامه اعلان شد که حزب استقلال در چهار راه عباسی جلسه دارد. دکتر مصدق و فاطمی و بقائی بتصور اینکه در آنجا علیه دولت سخنرانی میشود چند نفر از افراد حزب زحمتکشان و چند پلیس مخفی جلوی محل حزب جمع شده بنای فحاشی را گذاشتند.

سروان معاون کلانتری و یك پاسبان هم بین آنها بودند. به معاون کلانتری گفتم آنها را متفرق کن گفت نمیتوانم. در این وقت باران سنگ و چوب بسوی حزب سرازیر شد و در پنجره و شیشه ها را شکست. حدود ۵ هزار نفر جمع شدند از طرف شهربانی کسی نیامد. دکتر مصدق آزادیخواه با حزب استقلال اینطور رفتار میکند. میخواهم ثابت کنم که مصدق السلطنه نه به قانون علاقه دارد و نه به آزادی و نه به ایران و هرچه تا بحال گفته دروغ است.

این مرد دشمن آزادی و عدالت و قانون است. هزار بار از رزم آرا بیرحم تر است. رزم آرای دیکتاتور مانع متینگ حزب استقلال نشد ولی این مصدق آزادیخواه درو پنجره حزب را شکست. مصدق خود را رسوا کرده و پا روی قانون و عدالت گذاشته است. کاشانی بزرگترین حامی مصدق است نه بدولت گفته عرق فروشیها را ببندید و همچنین نگفته که زنها را که قریب ده هزار نفر میشوند از ادارات اخراج کنید.

آقای دکتر مصدق اسامی کسانی را که در دوره نهم برای تصویب قرار داد نفت رأی داده اند خواند که آنها مرده اند. اگر شرافت اخلاقی داشت باید تمام تلگرافات را میخواند. مصدق آنهاراخائن معرفی کرد. امیر تیمور کلالی یکی از همانهاست که حالا وزیر کشور و رئیس شهربانی مصدق است. همانهائی که به قرار داد ۱۹۳۳ نفت رأی داده اند حالا پشت دکتر مصدق ایستاده اند (ملك مدنی، معدل

شیرازی: مارأی نداده ایم) دکتر طاهری، مخبر فرهمند، جرجانی، سلطانی، نوبخت، اقبال.. بقول مصدق آنها را انگلیسها و شرکت نفت آورده بودند حالا آنها حامی دکتر مصدق هستند. چرا دکتر مصدق تظاهر به عوام فریبی میکند و میگوید من با انگلیسها مبارزه میکنم. در صورتیکه حامی و پشتیبان ایشان عمال انگلیس هستند.

بعقیده کاشانی و مصدق ومکی و بقائی جان آنها را خلیل طهماسبی از کودتای رزم آرا خلاص کرده و حکومت را بدست این آقایان داد. ولی حال که مملکت تحت فرمان مصدق و کاشانی و مکی است برای تعیین تکلیف او اقدام نمی کنند و به وزیر دادگستری نمی گویند که او را محاکمه کند.

فاسد ترین حکومتها حکومتی است که پایه اش روی عوام فریبی باشد. اینها مردم را گول میزنند. کاشانی اقدام کرده و دکتر شروین مدیر کل اوقاف شده است. او پول اوقاف را که باید صرف کارهای خیر بشود به عده ای چاقوکش میدهد که زنده باد کاشانی و مصدق بگویند. خود دکتر شروین پشت بلند گو نشسته جلوی مجلس نطق میکند و هزاران فحش به وکلای مجلس میدهد. این عمل مدیر کل اوقاف دخالت دولت در این تظاهرات نیست، پس دخالت دولت کدام است؟ (نمایندگان: صحیح است).

دکتر مصدق معتقد است که انگلیسها آنقدر مقتدرند که آمریکائیها را به نفع خود میچرخانند. آقای دکتر مصدق یاباید بگویند که در آمریکا شکست خورده اند یا اگر میگویند که انگلیسها نگذاشتند باید اعتراف کنند که خودتان و دستگاه شما عامل مخفی انگلیسها هستند.

از زمانیکه با مصدق مخالفت کردم عده ای را علیه من تحریك کرده اند. هیچ دلیل هم ندارد در حالیکه من با اجانب مخالف هستم. اگر بگویند پول و اتومبیل میخواستم با قوام السلطنه همکاری میکردم. اگر بامصدق هم سازش میکردم یك گوشه ای را بمن میدادند که جیب خود را پر کنم. ولی به قرآن قسم خورده ام که با هرکس و هر مقامی که به ملت خیانت کند مبارزه کنم ولو آنکه در این مبارزه کشته شوم واطفال صغیرم بی پدرشوند.

سید مهدی پیراسته- در کشوری که سی میلیون بودجه دوایر تأمینه آن است ریخته اند و ادارات جراید را غارت کرده اند . این آقای معاون بسیار محترم نخست وزیر باشعبان بی مخ همه جارا غارت کرده اند . ما نخواهیم گذاشت این اشخاص مملکت را بخون بکشند . دنیا باید بداند در حکومت دکتر مصدق امنیت نیست - آزادی نیست - حقوق بشر رعایت نشده و اکنون میخواهند مارا بفروشند . (نایب رئیس : بشما اخطار میکنم رعایت آئین نامه را بکنید) آقای رئیس شما که آئین نامه را رعایت نمی کنید بفرستید با سر باز مرا بیاورند پائین . در مملکتی که قانون اساسی رعایت نمی شود بگذارید حرفهایم را بزنم . من شرم دارم که بگویم با دخترهای مردم چه کردند؟ دولتیها میخواستند پسر ۱۲ ساله رااز پنجره پرت کنند .

زد وخورد در مجلس

روز نامه اطلاعات مورخ ۱۹ آذر ۱۳۳۰ در باره زد و خورد در مجلس گزارش مفصلی را منتشر کرده که خلاصه آن چنین است :

امروز قرار بود که نخست وزیر به جلسه علنی بیاید و پاسخ نمایندگان را بدهد . هنگامی که کشاورز صدر وارد مجلس میشد روزنامه نگاران او را احاطه کرده میگفتند چرا به دولت رأی موافق میدهی . او میگفت دکتر مصدق با اجنبی مبارزه کرده و باید این مرد خادم را یاری کرد . این تشنجات را ایادی شرکت سابق نفت ایجاد میکنند . مخالفین به او اعتراض کردند که کار به توهین و کشمکش کشید . کشاورزصدر در سر سرای مجلس میگفت چرا اجازه میدهند که در داخل مجلس به وکیل توهین شود . عده ای بمن فحش داده اند .

ساعت ده و ده دقیقه دکتر مصدق نخست وزیر از در چاپخانه وارد مجلس شد . در همانموقع در جلسه خصوصی بین کشاورز صدر ومکی از یك طرف و پیراسته و صفائی از طرف دیگر گفتگوئی تند شد .

ساعت ۱۱ و سی دقیقه زنگ جلسه علنی زده شد . وقتی جمال امامی و نمایندگان اقلیت وارد جلسه شدند از لژ مطبوعات و تماشاچی ها چند تن فریاد زنده باد جمال امامی و پیراسته و شوشتری کشیدند و چند تن هم گفتند مرده باد دکتر

مصدق نخست وزیر ...کریم پور شیرازی از لژ مطبوعات و چند تن هم از میان تماشاچیان فریاد زدند زنده باد دکتر مصدق و مرده باد جمال امامی ونو کران انگلیس ...که ناگهان زد و خورد بین طرفداران و مخالفین در لژ مطبوعات و تماشاچیان در گرفت. جمال امامی میگفت تظاهرات بس است. پیراسته میگفت مرده باد مصدق که مملکت را به سقوط میبرد.

مجلس در واقع یك صحنه انقلابی شده بود. رئیس کرسی ریاست را ترك کرد. دکتر طبا میگفت این چه مملکتی است. این چه مجلسی است. وقتی کریم پور فریاد میزد مرگ بر جمال امامی ، پیراسته و عده ای به او حمله کرده میگفتند الان ترا میکشیم که کریم پور از آنجا به تالار جلسه پرید. عده ای هم به دنبال او به جلسه مجلس ریختند و یکنفر هم سیلی محکمی بگوش کریم پور زد و چهار نفر هم دست وپای او را گرفته میزدند که سربازان بدادش رسیده از جلسه خارجش کردند. در ضمن بین سربازان و تماشاچیان هم زد و خوردی در داخل مجلس روی داد. عده ای از مدیران جراید نیز فریاد زنده باد اقلیت و مرده باد مصدق میکشیدند ولی در خارج از مجلس عده ای اجتماع کرده بنمایندگان اقلیت ناسزا میگفتند.

کریم پور شیرازی که از دست مخالفین دولت فرار کرده بود به سر سرای مجلس رفت و مرتب میگفت مرده باد وکلای اقلیت. ناگهان تیمورتاش رسید و اورا مضروب ساخت که زد وخورد بین آنها شدت یافت و جمال امامی از پشت سر کریم پور را بغل کرده وارد اطاقی نمود و در را روی اوبست. نخست وزیر هم در اطاق رئیس مجلس روی کاناپه داراز کشیده و چند نفر هم مراقب او بودند و در را هم از پشت بسته بودند. در این موقع تیمسار یزدان پناه وزیر جنگ وارد اطاق نخست وزیر شد و نخست وزیر دستور داد که مخالفین انتظامات را از داخل مجلس خارج کنند. جلسه هیئت رئیسه مجلس به ریاست گنجه ای تشکیل و به وزرای جنگ و دادگستری اختیار داده شد که تماشاچیان را از مجلس خارج کنند و نخست وزیر دستور داد متخلفین بشدت مجازات شوند.

سید محمد علی شوشتری- شهرتی که آقای دکتر مصدق و اطرافیانش میدهند

که نمایندگان اقلیت بعلت اینکه دیگر نمیگذارد آنها وکیل شوند متحصن شده اند دروغ محض است. آقای مصدق از روزی که نخست وزیر شده تمام قدرت خود را برای فنای منتقدین بکار برده است. صرف اینکه بیچاره ای متهم شد تمام دستگاه مصدق قیام میکند تا آن بیچاره را از هستی ساقط کند.

اقلیت میگوید مادر مدت ۸ ماه حکومت مصدق غیر از حرف و هوچی گری چیزی تحویل نگرفته ایم.

بنده از روزاول گفتم این آقا اهل کار نیست. آقا راه حفظ وجاهت خود را بلد است. پس بر ماست که بیش از این نگذاریم حقوق ملت ایران بدست یك منفی باف پایمال گردد.

آیا دراین ۸ ماه غیر از تهی شدن خزانه مملکت و برداشت ۲۱٤ میلیون لیره از پشتوانه اسکناس و تشکیل حکومتهای خود مختار و تشنج اشرار و چاقوکشها و ارعاب مردم و مداخله بستگان کاشانی و مصدق و تضعیف مجلس و توهین به نمایندگان مجلس چیز دیگری از این دولت دیده شده است؟

مصدق خواهرزاده فرمانفرما میخواهد این مجلس را به تعطیل بکشاند تا پرده ها بالا نرود. صریحا"میگویم که انتخابات دوره هفدهم بامداخله دولت و انحراف از قانون و خلاف آزادی صورت خواهد گرفت و مصوبات آن پوچ بوده وقابل اجرا نمی باشد.

بایداز آقای دکتر مصدق که همیشه غش میکرد پرسید این خونریزیها و غارتگریهای اخیر چطور ایشان را ناراحت نکرده است؟ از سوزاندن کتابخانه ها که شاید قرآن هم در آن بوده متاثر نمیشوند؟

آقای دکتر مصدق مگر شما همان نیستید که هنگام ریاست مالیه در خراسان با وکیل الملك پدر علی اکبر دبیر سهرابی همدست شده باشیخ محمد رزاز نوکر سیدعلی اکبر مجتهد تفریشی اسناد فرامین قراء قوچان را مثل قریه فرخسواروهی و غیره که دبیر سهرابی هفت سال قبل از فوتش به اسدی صلح کرد و آن مرحوم وقف زایشگاه بیمارستان شاهرضا نمود جعل نمودید؟

مگرشما برای آقاخان محلاتی پدر آقا خان فعلی نشان و حمایل و فرمان

مجعول نفرستادید و مظفرالدین شاه اطلاع یافت وشهرت یافت که میخواستند دست شماراقطع کنند و باتوسل جستن به سید اکبر تفریشی مجتهد شاه از قطع دست شما صرفنظر شده در جلو تخت مر مر فلك شده و به فرنگستان تبعید شدید .

شما در تحصن دربار هیچگاه نماز نخواندید . آقای جمال امامی اسنادی از شما دارد که در تحصن گفت از خارجیها خجالت میکشم که نخست وزیر ایران را با این اسناد معرفی کنم.

آقای کاشانی مگر شما در مجلس مؤسسان اول نبودید که به خلع قاجار رأی دادید . میخواهیدمخالفت های شما را بامرحوم مدرس فاش کنم. آقای کاشانی این پولها را اطرافیان شما از کجا بدست میآورند . سید محمد پسر شما را در رایو حجة الاسلام والمسلمین میخوانند . آیا حجت الاسلام غیر از امام زمان کسی دیگر میتواند باشد؟

یکی از محبوسین که باما حبس بود ونماز نمیخواند وقتی باو میگفتیم چرا نماز نمیخوانی مارامسخره میکرد . به آقای کاشانی گفتم چرا از اوحمایت میکنی (آزادی: کی بود) دکتر بقائی : آقای کاشانی مویم سپید شده از خدا میخواهم که موی سپیدم در آخر عمر بخون سر خم خضاب شود .

آقای دکتر مصدق در نطق رادیوئی خود نمایندگان دوره شانزدهم را که به ملی شدن نفت رأی داده اند تحمیلی خواندند . خود را پهلوان آزادی انتخابات خواند و گفت که بعد وکلای حقیقی به مجلس خواهند آمد . این وزرا و معاونین که استعفا داده اند اگر یقین نداشته باشند که ازصندوقها درمیآیند بچه اتکائی استعفا داده اند . دستور داده شده تلگرافاتی که بنفع اقلیت است نگیرند و مخابره نکنند .

***

روزنامه کیهان روز شنبه اول دیماه ۱۳۳۰ نوشت که امروز نمایندگان اصناف و بازرگانان بعنوان رفع اهانت از آیة الله کاشانی بقصد تحصن به مجلس آمده اند که عبارتند از حاج احمد حریری، محمود ندیمی، حاج خلیل عطائی ، حاج میرزا

محمد علی اتفاق، حاج حسن شمشیری، علی حاجیان، حاج محمود بنکدار.

سردار فاخر حکمت رئیس مجلس آنها را پذیرفته اظهار داشت همین آمدن آقایان کافی است اقدام خواهد شد و از آنها خواست که از تحصن صرفنظر کنند. روز بعد رئیس مجلس گفت: آیة الله کاشانی در این کشور مصدر خدماتی بوده و هرگز قصد توهینی در میان نبوده است از نمایندگان محترم خواهش میکنم در بیانات خود توجه فرمایند که بهیچکس اهانت نشود.

***

جمال امامی که رهبری اقلیت را برعهده داشت طی چند جلسه مجلس چنین گفت:

در باره واقعه ۲۳ تیر ۱۳۳۰ بنده ایرادی ندارم که چرا دولت دستورداده تیر اندازی بشودو عده ای مقتول گردند. حتی اگر از این هم شدیدتر بشود در موارد خاص حرفی ندارم. من ۸ سال است میگویم میکرب اجانب در این مملکت ریشه دوانده تا آنرا قطع نکنیم نباید آرام بنشینیم. من به دولت ایران هشدار دادم که چرا جلوی اینها را نگرفتید. چرا گذاشتید متینگ بدهند و جوانهای مارا فریب بدهند. چرا دولت قبلا" اعلام نکرد که اگربیرون بیائید من شلیك میکنم. دولت که میدانست اینها بااسلحه بیرون میآیند. اگر دولت اعلام میکرد جوانهای اغفال شده مردم گلوله نمیخوردند.

نریمان: اینطور نیست.

جمال امامی - آنروزیکه یکصدم این را نکرده بودند خود شما پشت این تریبون به دولت وقت شدیداً حمله کرده ننه من غریبم در آوردید. حالا چون دولت شما است از آن دفاع میکنید.

شهربانی اعلامیه داده و از آنهائی که چند خانه و مغازه و چند روزنامه و چاپخانه را غارت کرده اند بعنوان مردم شرافتمند تشکر کرده است. آیا روزنامه های طلوع، داد، آتش، فرمان، سیاسی جانسپاران جراید توده ای هستند؟ آنوقتی که اعضای جبهه ملی با توده ایها همکاری میکردند این روزنامه نگاران باحزب توده مبارزه میکردند. پس بگوئید هرکس با دولت مخالفت کند ما آنرا غارت

میکنیم. همین حرف را توده ایها میزنند. کجای دنیا دولت غارت میکند. آخر شما چه احتیاج به چاقوکش دارید؟ چرا خانه صلح راآتش میزنید؟ رئیس دولت شما پیشوای شما و روسای جبهه ملی در آنجا عضو بودند. یکروز قبل از این اوضاع استعفا دادند معلوم شد خبر داشتند که آنجا را آتش میزنند. مگر مردم کور وکر هستند نمیدانند که تمام دستگاه شما عضو جمعیت صلح است. وقتی روزیکه مخالف منافعشان شد آنرا آتش میزنند. هر کس بگوید که چرا صنعت نفت را تعطیل کردید میگویند این نوکر استعمار است. ما افراد اقلیت مجلس از دیشب در مجلس متحصن شده ایم تابدنیا ثابت کنیم ما نه تنها آزادی نداریم بلکه تامین جانی هم نداریم. شهربانی طبق حکم رسمی از ۱۵ آبان ۱۳۳۰ شعبان جعفری را باماهی ۳۰۰۰ ریال حقوق از اعتبار محرمانه استخدام کرده است.

بااینطرز باز هم امنیت هست؟ این پاداش غارت است. ما نمایندگان اقلیت و روزنامه نگاران در مجلس متحصن هستیم و بدنیای آزاد اعلام میکنیم که ما آزادی فردی و اجتماعی نداریم و انتخاباتی که صورت میگیرد نمونه اراده ملت ایران نخواهد بود.

شخصی میگفت که من قالیچه ای میبافم که غیر از حلال زاده کسی نمیتواند ببیند. هیچکس از ترس اینکه نگویند حلال زاده نیست جرئت نکرد که بگوید نمی بینم. حالا کار نفت هم همینطور شده است.

ماچیزی از موفقیت ها نمی بینیم ولی حق نداریم چیزی بگوئیم چون شبهه در حلال زادگی میشود(مکی: چشم باز وگوش باز واین عما- حیرتم از چشم بندی خدا) آقای مکی اگرکمی سواد وشعور داشته باشید در این مجلس خیلی چیزها از من یاد خواهید گرفت(دکتر بقائی: بیرون رفتن انگلیسها راهم کسی ندید - بی پدر شدن خیلیهاراکسی ندید) لعنت الله علیهم آقای دکتر بقائی ازشما قبیح است که بامن اینطور صحبت کنید(بقائی: انگلیسها بیرون نرفتند؟) چرا با میل خودشان رفتند ولی شما دارید کاری میکنید که ملت آرزوی آنها را بکنند"دکتر بقائی- همین هائی که در جلسه دست جمعی دست زدند نو کرهای انگلیس را بگور میفرستند مثل هژیر و رزم آرا."

آقای دکتر مصدق شما سالها در صف اقلیت بودید خیلی شدیدتر از اقلیت امروز عمل میکردید ما احترام شما را حفظ میکردیم و حق شمارا محفوظ میداشتیم. از جنابعالی که ٤٠ سال ادعای آزادیخواهی داشتید شایسته نیست که امروز از ماسلب آزادی بفرمائید(دکترمصدق: منهم بهمین دلیل موافقت کردم که شماصحبت بفرمائید) اگر چنین است به رفقای خود در مجلس و خارج مجلس بگوئید مزاحم ما نشوند(نخست وزیر: بنده حق ندارم بنماینده مجلس دستور بدهم) بهرحال من از دولت مصر گله مند هستم که چرا نخست وزیرمصر باستقبال شما نیامد. (دکتر مصدق: ناخوش بود) اگر ناخوش بود باید قبلاً اعلام میکرد ولی ما در عکسها دیدیم که سُرو مُروگُنده بود.

آقای نخست وزیر انصاف بدهید که منهم در قضیه نفت جزئی کمك کردم "نخست وزیر: من به پیشنهاد شما نخست وزیر شدم" بلی پاداشش راهم دادید. نه تنها به پیشنهاد من نخست وزیر شدید بلکه اگر من نبودم شما وکیل هم نمیشدید. آقای سید علی بهبهانی حضور دارند اگرمن کوشش نمیکردم انتخابات اول تهران باطل نمیشد و هیچ کدام از شماها در مجلس نبودید(مکی: گلوله امامی انتخابات را بهم زد)

(دکتر بقائی: رحمت الله علیه) آقای دکتر بقائی شما در زمان حیات هژیر با او روابط صمیمانه داشتید ولی حالا برای قاتل طلب مغفرت میکنید (پناهی: آدم کشی کار خوبی نیست)

دکتر بقائی: شما هم وزیر مشاور هژیر بودید.

بله من وزیر مشاوربودم. لایحه ۲۵ ماده را باهژیر تنظیم کردم. قرارداد الحاقی را امضاء نکردم و طرح ابطال آنراهم در کمیسیون من دادم(مکی: درکتاب سیاه مطالب شماهست. مردم باید بدانند چه کرده اید و چه گفته اید)

من به آنچه گفته ام اعتقاد داشته ام. آقای دکتر مصدق اوضاع و احوالی شد که شمارا پیشوای ملی نمود. آنرا مخدوش نکنید. شما در کمیسیون میگفتید اگر یکروز در تصویب آن تأخیر شود سیصدهزار لیره ضررمیکنید. حالا ۸ ماه گذشته این عواید چه شد؟ ببینید چقدر بضررمملکت است(نخست وزیر: نفت که

از مملکت نرفته) .(عباس اسلامی : هندوستان ۳۰ سال مقاومت کرد) بله آقای اسلامی وکیل ملی امروز ، بنده نوکر استعمارهستم(دکتربقائی ـصحیح است) وقتی جنابعالی و امثال جنابعالی و آقای دکتر بقائی ادعای وجاهت ملی میکنند من در قبال شماها استغفرالله.. شما به قوام و هژیر و ساعد همین را میگفتید و حالا نسبت به مصدق السلطنه هم همان حرفها را میزنید و همان عملیات را میکنید . همه رجال مملکت را مبتذل میکنید .

آقای دکتر مصدق اینها همانطوریکه بدیگران دروغ میگفتند بشما هم دروغ میگویند .

قوام مرا حبس کرد ، زندگی من و خانواده ام را متلاشی نمود ، رزم آرا خیال کشتن مرا داشت ، این رفقای جبهه ملی این موضوع را بمن گفتند ، حزب توده دشمن صلبی من است ، جبهه ملی هم بامن مخالفت میکند ، روس و انگلیس و آمریکا هم با من مخالف هستند ، نمیدانم این ملت ایران کجاست ؟ اگر من با شما مساعدت نمیکردم رزم آرا بر شما غالب بود . در قضیه نفت بشما کمك کردم . هدف این نبود که موضوع نفت وسیله دکانداری عده ای بشود که زیر بال مصدق پنهان شده کشور را به بدبختی بکشانند وبه سوء استفاده بپردازندو بخواهند این دکان را اِلی الاَبد نگاهدارند .

میگوئید اگر ما ضررمیکنیم انگلستان هم ضررمیکند . اینها برای فاطی تنبان نمی شود .

شما آقای دکتر مصدق میگوئید آمریکائیها نمیتوانند بما کمك کنند زیرا انگلیسها نمیگذارند . پس میگوئید مایکسره آمریکا و انگلستان را ول کنیم برویم سراغ بلوك شرق .. این بازی خطرناکی است ، بازی با آتش است . ما آنروز بشما اطمینان کردیم مملکت را بشما سپردیم(کشاورز صدر : حالا هم اعتماد داریم) ولی روزی که از کار برکنار شدید باز هم من تنها نزد ایشان خواهم رفت و شما آقای کشاورز صدر نخواهید رفت. همین ها اطراف قوام را گرفته بودند . روزی که از کار بر کنار شد من سراغش رفتم گریه کرد . روزی که رزم آرا را کشتند همانهائیکه برایش قرآن قسم میخوردند گفتند جسدش را بیرون بیاوریم و

بسوزانیم(شوشتری : آنها برایش گروه اس اس درست کرده بودند)
آقای دکتر مصدق حقایق را بشما نمی گویند . نمیدانید چه بحران و خرابی و فلاکتی سراسر مملکت را گرفته است . ما وقتی به مجلس میآئیم تأمین جانی نداریم . رادیو دولتی بما فحش میدهد . چاقوکشان دولتی ما را تهدید میکنند . آخر شما هم اقلیت بودید . میز وصندلی میشکستید . به روسای دولتها نوکر اجنبی خطاب میکردید . بیشرف وحمال میگفتید . ما که باشما مؤدبانه صحبت میکنیم . مگر ما چه کرده ایم که روزنامه های دولتی اینقدر بما ناسزا میگویند و چاقوکشهای شما مارا تهدید بقتل میکنند (نخست وزید : خیال میکنید اینها طرفداران من هستند) اعلام بکنید تاحسابشان را برسیم . یکی از رفقای من از یکی از روز نامه نویسهای شما پرسیده بود چرا به جمال امامی فحش میدهی؟ گفت پول میگیریم و فحش میدهیم . فلانی پول بدهد تا فحش ندهیم .
بدانید روزی که آتش زبانه کشید خشك وتر باهم میسوزیم . روزنامه ارگان حزب مردم نوشته بود اگر مسلط شدیم اول جمال امامی را میکشیم . این احمق نمیداند که اول خود او را خواهند کشت . ببینید یکی از رفقای لنین باقی است؟ اگر شما بکمك آمریکا چشم دوخته اید تا خطر کمونیسم ازبین برود کمك نمی کنند . ما انتظار نداشتیم از دکتر مصدقی که سالها وکیل بوده بگوید به اراده مجلس اهمیت نمیدهم . شما که با این آقایان رفیق بوده اید نمی بایستی توی روی این پیر مردها به آنها بگوئید غلط کرده اید که رأی داده اید انتخابات به تأخیر بیفد . اراده مجلس یعنی قانون برای دولت .. شما نخست وزیری هستید که از مجلس بیرون آمده ایدمن لال شده شمارا پیشنهاد کردم . شما گفتید انتخابا ت آزاد ،ولی نمونه آن همین ذکائی همکار پیشه وری است که او را ار خلخال در آورده اید و گفتید چشم شما کور ..
همین فرامرزی مقاله جالبی نوشت . او اگر غرض را کنار بگذارد معجزه میکند . او نوشت (اعلامیه عجیب ، عجیب ترین چیزی که در عمرم دیدم . شهربانی اعلامیه داده و از اهالی محترم تشکر نموده برای اینکه شهربانی میخواسته چند خانه و اداره روزنامه و کتابخانه را به یغما ببرد و آتش بزند و اهالی شرافتمند

تهـران با او همکاری کـرده اندالی آخـر..) دولتی کـه برای حـفظ نوامـیس مـردم تشکیل شده خود متعرض نوامیس ما میشود . اینکارها را دولتی میکند که رئیس آن پیشوای آزادیخواهان است.

مسلماً اگر روزی توده ایها دولت تشکیل دادند اجازه نخواهند داد عمال حزب، مردم را غارت کنند . روز ۱٤ آذر بلند گوهای شهربانی داد میزدند که هنگ تحت فرماندهی شعبان بی مخ به فلانجا حمله کردند(خنده شدید نمایندگان) (یکی از نمایندگان : گـریه دارد، خنده ندارد) شمـا کـه پلیس دارید احـتیـاج به چاقـوکش ندارید . این دولتها خیال میکنند جماعتی که اینجا نشسته اند نمیتوانند چاقوکش استخدام کنند که روزنامه را غارت کنند . منتها اشخاص شریفی هستند و اینکار را نمی کنند . چرا خـانه صلح را آتش مـیزنیـد . اگـر مـتعلق بحـزب توده است نبـاید بگذارید تشکیل شود . رئیس دولت کنونی شمـا ، پیشـوای روحانی شمـا ، اعضای جبهه ملی شما آنجا عضویت دارند . بهتر این بود اینها را هم میریختند آنجا و آتش میزدند . تئاتر سعدی چه گناهی داردکه آنرا آتش زدید؟آخر این خیمه شب بازیها را برای چه در میآورید؟مرتب داد میزنیم که این توده ایها مخالف منافع کشور کار میکنند گـوش نکردید روزی کـه تشـخیص دادیـد مخـالف منافع شمـا هسـتند آنرا آتش میزنید . این جنقولك بـازیهـا ادامه دارد .میگوئید انگلیسـها را بیرون کـردیم آنوقت به ترومن متوسل میشوید که انگلیسها نروند . وقتی میگویم چرا منابع ما را زیر زمین کرده اید میگوئید من نوکر استعمار و چاکر زهرمارهستم.

مهندس بازرگان را که مرد مسلمان و شریفی است بعنوان رئیس هیئت مدیره شرکت نفت به آبادان فرستاده اند وقتی بر گشته مقاله ای نوشته وحرف حقی زده کـه مورد حـمله قـرار گـرفـته است زیرا حرفش مانع دکـان داری این آقـایان است. مـفـهـوم آزادی بنظر این آقـایان زدن ، کـشتن ، غـارت کـردن و سـوزاندن است . بهمین جهت ما تأمین جانی نداریم و در مجلس متحصن شده ایم تا بدنیا بگوئیم ما آزادی نداریم. ما قانون گذراندیم. نخست وزیر گفت شماها غلط کردید .(ملك مدنی : شما حق ندارید به نمایندگان توهین کنید . چرا به نمایندگان طرفدار دولت توهین میکنید؟) منظور نخست وزیر این بوده کـه تف بصورت مـا بیـاندازد . مـا

برای چه اینجا نشسته ایم. این هم حکم مورخ ۳۰/۹/۲۰ که مقرر شده از ۱۵ آبان ۱۳۳۰ ماهیانه سه هزار ریال از اعتبار محرمانه به شعبان جعفری داده شود. این همان تیمساری است که خانه ها و روزنامه ها را غارت کرده است. در این مجلس افرادی هستند که مدتی عضو حزب توده و بعد عضو حزب اراده ملی و مدتی هم در حزب عامیون بوده اندو اکنون در جبهه ملی هستند. آنها از من بدشان می آید که همیشه یك حرف میزنم و ماهیت خود را تغییر نداده ام.

آقای دکتر مصدق کشمکش خارج از مجلس را بداخل مجلس کشیده اند. شما هیچگاه در عمرت مراعات قانون و مجلس را نکرده ای. شما کسی هستی که از مجلس رفتید در کوچه به چاقوکشها گفتید مجلس اینجاست نه آنجا حالا آمده اید چرا اینجا نشسته اید. بروید باهمان چاقوکشهاصحبت کنید(نخست وزیر: حالاهم میروم) برخیز و برو.. مرا میترسانی.. آنروز که از ترس در خانه ات خزیده و بیرون نمیآمدی من ترا کشیدم و گفتم بیا با دولت قوام مبارزه کنیم.. من با چاقوکش از میدان بدر نمیروم. آمده ای اینجا خجالت نمی کشی؟ آیا این نخست وزیر است یا هوچی و یاغی؟ شما تاریخ دمکراسی دنیا را ورق بزنید ببینید غیر از او هیچ زمانداری همچو غلطی کرده است؟ آنوقت میآید از این مجلس رأی اعتماد میخواهد. کشور را به آتش کشیده و باز هم میکشد.. من میدانستم که از زنده باد و مرده باد خوشش میآید ولی تا باین حد او را جاه طلب نمیدانستم. وقتی در کشورهست زیر لحاف میرود ولی وقتی بخارج میرود شلنگ تخته میاندازد. برای ادامه زمامداری از تمام دکان داریها استفاده میکند. این دکتر مصدق یکی از امراضی است که خداوند برای تنبیه بر این کشور مسلط فرموده است. شما تصمیم بگیرید من او را روانه خانه اش میکنم(فرامرزی: اگر ما تصمیم بگیریم دیگر ما فرستاده ایم نه شما) منظورم این است که باکی نداشته باشید(دکتر طبا: من افتخار میکنم که از این دولت طرفداری میکنم) بهر حال ما بااین لوطی بازیها از میدان بدر نمیرویم. اگر میخواهی افکار عمومی را ببینی استعفا بده به خانه ات برو آنوقت خواهی فهمید که وضع چیست؟ روزی که خواستی فرار کنی به بین کسی سراغت خواهد آمد(مکی من میآیم - دکترطبا: منهم

میآیم) خدا شمارا حفظ کند . مکی رفیق جون جونیش است . اینها همان کاری را که با قوام کردند باشمامیکنند . پنجاه سال به غلط معروف به ملی و آزادیخواه شده ای حالا از جان این مملکت چه میخواهی؟ مگر نگفتی همین قانون انتخابات مخدوش است حالا با آن میخواهی انتخابات کنی؟ من گفتم در دوره آینده کاندیدا نخواهم بود . دیگر هوسی ندارم که به چنین مجالسی بیایم . زیرا ایشان میخواهند چند تن از قماش خود را به مجلس بیاورند . در کجای دنیا سابقه دارد که رئیس دولتی با مجلس اینکارها را بکند . تأخیر انتخابات را رفقای خودت همین ملك مدنی و مکی و حایری زاده خواسته بودند . به قرآن قسم میخورم که اینها باوجدان معذب از او حمایت میکنند . آقایان اگر فکر مملکت نیستید اقلا تعصب صنفی داشته باشیدوحفظ حیثیت نمایندگی مجلس را بکنیم(تیمورتاش : طرفدار مشروطیت باشیم) باید از حقوق نماینده مجلس دفاع کنیم .

آقای رفیع بریش سفید شما بر نمی خورد که بگویند اینجا مجلس نیست ، باشما حرف نمی زنم یعنی داخل آدم نیستید .

اینها احسنت و بارك الله میگویند تا فردا وکیل شوند . گور پدر وکالت(امامی اهری : بنده هم بوکالت زیاد علاقه ندارم ولی تشخیص داده ام که این مرد خدمتگذار است و تا جان در بدن دارم از ایشان حمایت میکنم . وقتی موافق جنابعالی هستم حرفم صحیح است ، وقتی نیستم آیا حرفم غلط است؟)

بنده به جنابعالی اعتراض نمیکنم . به آنهائی که یقه درانی میکنند میگویم من که او را نخست وزیر کردم بامن چنین کرد پس با شما چه خواهد کرد که چیزی غیر از صحیح است و احسنت نگفته اید .

آقای دکتر مصدق من با شما دشمنی ندارم و شما را دوست دارم ولی مملکتم را بیش از شما دوست دارم . میدانم که با ادامه زمامداری شما این کشور رو بانقراض میرود . قسم بخدا طرفداران شما هم همین عقیده را دارند ولی نمیتوانند بگویند . بعضی ها فکر میکنند که ناجوانمردی است با شما مخالفت کنند . عده ای هم منافع دارند نمیتوانند صرفنظر کنند . عده ای هم ضعیف هستند و از چاقوکشها میترسند . ولی بگوئید تا کجا میخواهید بروید؟ بیش از هفتاد درصد از طرفداران

دکتر مصدق هم همین حرفها را میزنند ومن اینجا حضور خودشان این مطالب را تکرار میکنم.(مکی : چرا پیشنهاد کردید او نخست وزیر شود) غلط کردم -. زبانم لال. مرا ببخشید . از ایشان امیدها داشتم. این حسین فاطمی بمن اهانت کرد او را محکوم کردم. رفقای خودتان از من تقاضا کردند از او صرفنظر کردم. فکر کردم جوانمردی داردوقتی معاون نخست وزیر شد فکر نمیکردم نا جوانمرد باشد حالا بمن نسبت جاسوسی میدهد . الله اکبر همه چیز از این مملکت رخت بر بسته است . حال ما ها پسر استوکس هستیم. اسم پدر دکتر بقائی چیست؟ (شوشتری :میرزا شهاب) پدر حقیقی ایشان را نگفتم(شوشتری :توماس را میفرمائید؟) بله توماس را عرض کردم آقای دکترمصدق.. پول میدهید بما فحش بدهند(قاسم فولادوند : فحش به زن و بچه و پدر و مادر میدهند . مرده شور این وکالت رابببرند).

دکتر فاطمی عضو دولت است (تیمورتاش : شاهرخ را از زندان در بیاورید تاسوابق او را بگوید). دولت برای این است که حقوق مارا حفظ کند . حالا معاون نخست وزیر فحش میدهد فردا هم میخواهد از تهران وکیل بشود (صفائی : بخود نخست وزیر هم فحش میدهد) حقش هست. سابقاً به دکتر مصدق فحش میداد و بازهم خواهد داد .

آقای دکتر مصد ق امشب که تشریف میبرید زیر لحاف روزنامه معاون نخست وزیر را بخوانید تا ببینید معاون شما نسبت به وکلای مجلس چه نوشته است؟ بعد ها با او تصفیه حساب خواهم کرد . حالا موقع اینکارهانیست. آیا منطقی هست که سپهبد یزدان پناه و باقر کاظمی وزرای شما روزنامه در بیاورند و به مردم فحش بدهند؟ در کجای دنیا مرسوم است که معاون نخست وزیر روزنامه در بیاورد و به مردم فحش بدهد.این چه جهنم دره و سگ دانی است؟
شماکه ۲۰ روزنامه خریده اید و فحش میدهید دیگر احتیاج ندارید که معاون نخست وزیر هم در روزنامه اش فحش بدهد .

این آقای دکتر مصدقی که هر روز به مجلس میآمد و رأی اعتماد میخواست حالا دیگرنه تنها به مجلس نمی آید بلکه از تشکیل جلسات هم جلوگیری میکند .

بقول خودش از بچه های استوکس میترسد . هرکس متن استیضاح مرا امضاء کرد جوجه استوکس شد . فردا بیست میلیون مردم ایران بچه استوکس میشوند . دکتر مصدق در مجلس گفت زمانه جنایتکاری مثل تقی زاده عامل قرار داد ۱۹۳۳ نیاورده و نسبت به افراد عامیون که تحت رهبری تقی زاده هستند همین عقیده را داشتند . حالا در این مجلس اعضای عامیون برای او یقه پاره میکنند . حاذقی، سرتیب زاده- اردلان - فرهودی - دکتر کیان - گنجه ای از اعضای آن حزب هستند . حکیمی برادر حکیم الملك است . آنهائیکه در کمیسیون قرار داد گس - گلشائیان را امضاء کرده بودند حالا از ملی کردن نفت دم میزنند . اسم نمی برم . روزی که رزم آرا را استیضاح کردم گفتم تو"کرنسکی" ایران هستی و بعد از تو اوضاع ایران منقلب خواهد شد . رزم آرا را کشتند ولی نقشه تغییر نکرده و باید دکتر مصدق آنرا اجرا کند . اینها فرض میکنند که در این کشور همه کور و کر هستند و اگر نبودند به مصدق ها و فاطمی ها چنین اجازه نمیدادند که در این کشور ترك تازی کنند (دکترطبا : مصدق با فاطمی مربوط نیست) آقاجان معاون او است . او فاطمی را پرورانده،همه سروته یك کرباس هستند . این کاظمی هم مثل آنهاست . دکتر شایگان هم همینطور . روزی معاون دکتر کشاورز بود میگفت ملت پشتیبان حزب توده است . روزی وزیر قوام السلطنه شد برعلیه من ومصدق داد میزد . (پیراسته- بدکتر مصدق جلوی بنده فحش داد) حالا که در جبهه ملی است میگوید ملت پشت سر آنهاست . وقتی اقلیت بود میگفت ملت با آنها است حالا که اکثریت هست باز میگوید ملت پشت سر آنهاست . اینها میخواهند انتخابات کنند . این شمشیری را که چلو خوب می پزد و سواد هم ندارد و انگشت میزند عضو انجمن نظارت انتخابات کرده اند . خودش داد میزند من بیسوادم . کجای قانون انتخابات بشما اجازه داده که بجای دعوت ۳۶ نفر ۱۰۸ نفر را دعوت کنید . کجا گفته اند که باید فرمانداران با قرعه تعیین شوند . کجای قانون گفته یکجا را شروع کنید و جای دیگر را عقب بیاندازید . اینها تمام جرم است . اگرانتخابات سر بگیرد رسمیت نخواهد داشت . ما یکعده دست از جان شسته ایم . اگر حب جاه و مقام و وکالت شما را کور کرده ما حقایق را

میگوئیم. من بشما میگویم جواب این استیضاح من داده نخواهد شد. اگر استیضاح مطرح شد حقایق را خواهم گفت.

آقایان این آخر عمر مجلس بیائید این کابوس وحشت را از سر ملت و مملکت بردارید و این سرطان را از بدن مملکت ببرید. اگر اینکار را نکنید سرطان شما و کشوررا از پای درخواهد آورد.

ما برای یك امر حیاتی که نفت باشد تمام اختیارات کشور را تسلیم آقای دکتر مصدق کردیم. امیدوارم که ایشان این امر حیاتی را بخوبی انجام بدهند و منهم تا این امیدواری را دارم از ایشان پشتیبانی میکنم. وقتی علاء نخست وزیر برای خوزستان حکومت نظامی را پیشنهاد کرد اعضای جبهه ملی مخالفت کردند و حتی مکی از من پرسید مگر در زمان حکومت قوام بعنوان ماده ۵ حکومت نظامی شما را توقیف نکردند چرا حالا از چنین لایحه ای دفاع میکنید گفتم اگر صلاح کشور باشد مانعی ندارد که مرا هم حبس بکنند. حالا که آقایان مصدر کار شده اند چیزی را که به دیگران ایراد میگرفتند نباید خود انجام بدهند. تمام دولتها را این آقایان فلج کردند ولی حالا خودشان به مشکلات کار مملکت پی برده اند. امیدوارم متنبه بشوند و بعد از این برای دیگران حقی قائل بشوند. از هر عملی که تنقید کرده اند حالا خود مرتکب میشوند. تمام این اعمال نتیجه اش این شده که یکعده ماجراجو بنام حزب توده مقدرات من و شمارا در دست گرفته اند و ما توسرهم میزنیم. من خود را در حکومت دکتر مصدق سهیم میدانم و تاجائی که ایشان را برای کشور مضر تشخیص نداده ام از او پشتیبانی میکنم. اقلیت سابق که حالا اکثریت شده اند خوب است دست به ارعاب نزنند. در ادارات اعمال نفوذ نکنند زیرا شنیده ام که عمال آقایان در وزارتخانه ها پستها را به مناقصه و مزایده گذارده اند. بهر وزارتخانه که میروید غیر از عمال آقایان کسی نفوذ ندارد. آقای دکتر بقائی شما میگفتید رادیو دستگاه دولتی شده است در حالیکه متعلق بمردم است. حالا خودتان همان کار را انجام میدهید بلکه بدتر شده است. آقای دکتر مصدق در مجلس گفتند به امیر علائی دستور دادم که برود در کابینه علاء تشنج ایجاد کند ولی حالا دیگر از این فضولیها نباید بکند و درکابینه من این

قبیل اعمال موقوف است .(یکی از نمایندگان : اینطور نگفتند) مفهوم کلامشان این بود . آقای دکتر فاطمی شما امروز معاون نخست وزیر هستید اگر خواستید فحش بدهید به تناسب مقام امروزیتان فحش بدهید . بهر حال حالا که ریش و قیچی بدست شما افتاده بدیگران اجازه تنقید بدهید . من با دولت قوام مخالف نبودم ولی جنقولك بازی مظفر فیروز و اطرافیان ایشان جلوی مجلس مرا وادار کرد که با آن دولت بشدت مخالفت بکنم . اگر قرار است دولت مصدق هم دولت مظفر فیروز باشد ما نخواهیم توانست در این مملکت زندگی کنیم . ترا بخدا مجلس را بگود زنبورك خانه مبدل نکنید .

روزی دکتر فاطمی از من خواست که با دکتر مصدق ملاقات کنم . خدمتشان رفتم . به ایشان عرض کردم شما عجالتاً نخست وزیر هستید و دیگر وکیل نیستید و نباید از وسایل هوچی گری استفاده کنید . تحصن نخست وزیر در مجلس صورت خوبی ندارد .

راجع به این سیصد هزار لیره و وعده ایشان ببینید چگونه مردم را گول میزنند . نوکر من میگفت وقتی نفت ملی شد روزی ۱۷/۵ تومان بمن و همینقدر هم بزنم میدهند دیگر بکار احتیاج نداریم . به این بیچاره ها گفته اند وقتی نفت ملی شد این پول را میآورند در خانه شما میدهند، شما بمن فرمودید یك هفته دیگر چه مثبت چه منفی این قضیه نفت حل شده یا نشده باشد من میروم گفتم اگر حل شد چرا میروید گفتید نمی خواهم قوام السلطنه پس از واقعه آذربایجان بشوم . بعد فرمودید من نخست وزیر انتخابات نیستم، من نیامده ام انتخابات بکنم .من آمده ام قضیه نفت را حل کرده از انگلیسها خلع ید نموده و اگر طول بکشد از مجلس میخواهم که انتخابات تأخیر بشود . (نخست وزیر : همچه عرضی نکردم) بلی فرمودید تأخیر انتخابات را از مجلس خواهم خواست . حالا مثل همه فرمایشاتتان عدول میفرمائید . تقصیر از خودتان نیست اطرافیهای شما ، شما را منحرف میکنند .

هفت ماه پیش بمن گفتید من ظرف یك هفته یاقضیه نفت را حل کرده یا نکرده میروم الان ۷ ماه است هر روز وعده ای باین مردم داده اید . وقتی میگفتم دو روز

صبر کنید میگفتید روزی ۳۰۰ هزار لیره ضرر این مملکت است. ببینید ۷ماه چقدر باین مملکت ضرر رسیده است.

اینها بشما دروغ میگویند. قوام مرا حبس کرد. رزم آرا گفت ترا میکشم. اگر من با آنها مبارزه نمیکردم امروز شما اینجا نبودید. او بر شما غالب بود. من بشما چه در جلسه خصوصی و چه در کمیسیون کمك کردم و خودتان هم در جلسه خصوصی گفتید اگر تو نبودی ما فراموش شده بودیم. مملکت را ماسپردیم بدست شما. والله بالله اطرافیان شما دروغ میگویند. همینهائی که اطراف قوام را گرفته بودند امروز اطراف شما هستند. شما اقلیت بودید میز وصندلی میشکستید ولی حالا در رادیو بما فحش میدهید و مارا تهدید بقتل میکند. روزنامه های طرفدار شما مارا مهدورالدم میدانند. در این ۷ ماه مملکت به آستانه سقوط کشیده شده روزی که آتش روشن شد همه خواهند سوخت. شما خودتان چند دوره وکیل مجلس بودید حالا میگوئید من به اراده مجلس اهمیت نمیدهم. مجلس اراده کرده که انتخابات به تأخیر بیفتد. اراده مجلس محترم است.

شما آمده اید که دستگاه نفت را بخوابانید که انجام شد. اوضاع مالی و اقتصادی هم که بهم خورده آیا این مشروطه است؟ (نریمان : آیا باید مدیر عامل انگلیسی را پذیرفت. اگرشاهرگ مارا بزنند مدیر عامل انگلیسی را قبول نمیکنیم) بله آقا من جمال امامی از طرف انگلیسها مأموریت دارم که بیایم اخلال کنم و آقای نریمان مطمئن باشید که کسی رگ شما را نمیزند. وقتی قضیه نفت حل شد خیلی گفتنی ها دارم که شما نمیدانید آنوقت خواهم گفت به آقای دکتر مصدق اخطار کنید که وضع را روشن کند. مانفت را برا ی مملکت میخواهیم. از قراری که شنیده ام شب گذشته دو نفر از نمایندگان اقلیت در مجلس بوده اند شخصی بعنوان سوءقصد به مجلس آمده و فشنگی هم از او افتاده و او را تعقیب کرده اند. با اینطرز نمایندگان در مجلس تأمین ندارند.

اگر مقام ریاست نمیتوانند امنیت داخل مجلس را حفظ کنند بهتراست ما به مجلس نیائیم.

وقتی پیشنهاد کردم دکتر مصدق نخست وزیر بشود گمان میکردم لااقل

آزادی خواهیم داشت.شنیده ام به دونفر از وکلای آذربایجان گفته اند من با مجلس کاری ندارم. من میدانستم که دکتر مصدق لجوج و منفی باف است ولی نمیدانستم کسی که چهل سال است سنگ آزادی را بسینه میزند اول کارش اعدام آزادی است. سلب آزادی حتی از وکلای مجلس.. آقای دکتر مصدق دارد کاری میکند که آمریکا از ما روی گردان میشود. کاری میکند که هریمن بما فحش جواب میدهد(مکی : بر دامن کبریاش ننشیند گرد) ولم کن آقا.. این حرفهای بچه گانه چیست؟ بر دامن کبریاش ننشیند گرد. باید بهمین حرفها دلخوش باشیم.(مکی : پس زنجیر اسارت انگلیسها را بگردن بگیریم). روزی من با دکتر مصدق در انتخابات قوام متحصن بودیم، دکتر شایگان وزیر بود از قوام دفاع میکرد. آنروز من در نظر ایشان با یزید و دکتر شایگان یزید بود امروز عکس آن است .

شنیده ام رئیس بانك دماوند پول بانك را برداشته به حزب توده داده که جشن مهرگان بگیرند(محمد علی مسعودی : صحیح است) در حالیکه قبلاً گزارش داده بودند که این شخص توده ایست. حزب توده که به این پولها احتیاج ندارد از اجانب میگیرد. آقای فرامرزی نوشته اند که اقلیت نقش انگلیس را بازی میکند. شما را بخدا به بینید در چپ و راست این مجلس چه کسانی نشسته اند. عمال انگلیس در صف اقلیت هستند یا اکثریت؟ شما از دست اشخاصی که در جنوب داد داشتید و میگفتید بدستور انگلیسها کار میکنند در کدام صف قرار دارند؟ (محمد علی مسعودی : هیچ ایرانی در صف خارجی قرار نمیگیرد) امیدوارم چنین باشد.

روزنامه ها بمن نسبت میدهند که باخارجیها هستم، من یك انگلیسی راهم نمی شناسم. (امسال بعداز ملی شدن نفت به جشن سفارت انگلیس رفتم تا نگویند ملت ایران باملت انگلیس دشمن است در آنجا حتی یکنفر مرا نشناخت بعداً به آنها گفته شد این جمال لندهور است) خنده نمایندگان.

روزی که ما در مجلس قانون مطبوعات را لغو کردیم رئیس مجلس ضیافتی برای روزنامه نگاران ترتیب داد. من از آقایان استدعا کردم عفت قلم را رعایت کنندتا

قانونی شدید تر به مجلس نیاید . عمیدی نوری در جواب من گفت ما نمیگذاریم بین ما افرادی وارد شوند که بحیثیت مطبوعات لطمه بزنند .

آقای دکتر مصدق بجان شما این مقامی که بر آن نشسته اید اگر دنیا را بدهند ارزش ندارد که آدم خودش ببیند که موجب انقراض و سقوط مملکت خود شده است. از جان این مملکت چه میخواهی(یکی از وکلا : خودت پیشنهاد کردی نخست وزیر شود) ایکاش آنروز پایم شکسته بود و به مجلس نمی آمدم و زبانم لال بود و چنین‌پیشنهادی نمیکردم و زمام امور کشور را بدست این پیرمرد لجوج و یك دنده نمیدادم.

من اینجا باید استغفار بکنم. من برای ملی شدن صنعت نفت رل مؤثری را بازی کردم تا آنوقت برای من مبهم بود که چه میخواهند بکنند . اگر استغفار میکنم برای این است که بعد متوجه بازیهای پشت پرده شدم.حالا که نطق موریسن وزیر خارجه انگلستان ر امیخوانم می بینم این ناقلا ها بما نارو زدند(حاذقی : غلط کردند)معلوم شد حرفشان را بما نزدند ولی به آنهائیکه باید زده اند . آنها خوب میدانند چه باید بکنند و نقشه حریف را چگونه عملی سازند . از قرار معلوم نقشه این است که در این کشور انقلاب کمونیستی ایجاد کنند . بهمه وعده دادید که نفت را ملی میکنیم و بشما حقوق بیشتری میدهیم .حالا میخواهید که حقوق کارمندان را کم کنید این لوطی بازیها چیست که در آورده اید؟ (شوشتری : موریسن چه گفته) گفته جریان نفت را خودشان یعنی انگلیسها درست کرده اند و خودشان هم اداره میکنند(حاذقی : دروغ گفته) ما در وسط کار متوجه شدیم که داریم رو دست میخوریم ولی آنها ئیکه میدانستند بکارشان ادامه دادند . ما داریم چهار نعله بسمت کمونیزم میرویم.

الحمدالله دکتر مصدق سر کار آمد و از انگلیسها و شرکت نفت خلع ید کرد ونفت ما هم رفت زیر زمین مانند سایر منابع مان پنهان شد . دیگر بس است. دکان نفت را تعطیل کنید .ما پیشوایمان را میگذاریم بالای سرمان و حلوا حلوا میکنیم بیش از این نباید قضیه نفت را پیراهن عثمان کنند . این دولت مرتب اسکناس چاپ میکند(تیمورتاش : اوراق قرضه ملی چاپ کرده اند میخواهند گرو

بانک بگذارند و پول بگیرند) الان دولت یکشاهی پول در خزانه ندارد ولی آنوقت میگویند یك میلیارد عایدی داریم (مکی : کسی که میخواهد زنجیرهای استعمار را پاره کند باید خسارت بدهد) انشاءالله که زنجیرها را پاره میکنیم (پیراسته : باساخت و پاخت مالیاتهای بزرگ را از بین بردند .)

(کشاورزصدر : دکتر مصدق را نفرمائید . مالیاتهای بزرگ را از پیش خوردند به این دولت مربوط نیست) زندانیان تقاضا کرده اند که ما را آزاد کنید تا پشت سر پیشوا با استعمار مبارزه کنیم (فرامرزی : انوشیروان یمن را بدست زندانیان گرفت . چه اشکالی دارد) آنها حق دارند می بینند هرکه گفت با استعمار مبارزه میکنم بجائی رسید و آنها هم میخواهند بجائی برسند . شما که کار نفت را تمام کردید و انگلیسها را هم بیرون کردید دیگرچه استعماری؟ (مکی : نوکرهای گردن کلفت نفت هنوز هستند) وقتی نفت را ملی کردیم دکتر مصدق گفت یك هفته بیشتر قضیه را کش نمیدهم ولی تا بحال آنرا کش داده است(مکی : مگر خم رنگ رزی است که بزند توی آن و بدهد بدست مشتری)

در دوره ششم موقعی که اعتبار نامه یکی از وکلای آذربایجان مطرح بود و دکتر مصدق با آن مخالفت میکرد مدرس در دفاع از اعتبارنامه گفت : " سیاست علمی است که مدارجی دارد و هر مرد سیاسی باید آنرا طی کند . کلاس اول سیاست عوام فریبی است . من با نبوغ ذاتی که در آقای مصدق السلطنه سراغ دارم یقین دارم که ایشان همیشه در این کلاس خواهند ماند و به کلاس دوم هرگز ارتقاء پیدا نخواهند کرد . عمر من کفاف نمیدهد ولی ۲۰ سال بعد خواهید دید که در همان کلاس اول باقی است و آنروز تصدیق خواهید کرد که من اشتباه نکرده ام (اسلامی : من با این عقیده مدرس موافق نیستم و اگر این عقیده اش بوده مرد بسیاد مشتبهی بوده).

من فکر میکردم تا مصدق السلطنه در مجلس هست هوچی است ولی معلوم شد وقتی رئیس دولت هم شد هوچی است . آخر رئیس دولت که هوچی نمیشود .

اخیراً روزنامه ای مارا جاسوس خوانده است اگر مدارك نیاورد من اورا مجازات میکنم . اگر ما دادگستری خوبی داشتیم اینها از این غلطها نمیکردند .(غلامرضا

فولادوند : وقتی عدلیه استقلال ندارد نمیتواند عدلیه باشد . دادستان کل کشور را مثل سپور بیرون میکنند . با اینطرز حق نیست به عدلیه توهین کنید) خود دولت مشوق روزنامه ها است و مطالب آنها را در رادیو میخواند(نصرتیان : روزنامه شورش را میخواند) آیا دولت باید اینطورعمل کند؟ من چند بار تقاضا کردم که رادیو عرایض مرا پخش نکند(مکی : چرا بکند) چون بمیل خودش پخش میکند و من نمیخواهم آنطور باشد .

من برای دکتر مصدق بیش از رفقایش حسن نیت و تشخیص قائلم (پیراسته : شکایت از اطرافیان ایشان است از خود ایشان فعلاً کسی شکایتی ندارد) تمام نمایندگان مسئولیت تمام امور دکتر مصدق را بعهده دارند زیرا به ایشان رأی داده اند و باید از دکتر مصدق خواست که همه را درجریان بگذارند . تا فردا اگر آتش زبانه کشید بدانید چه جواب بدهید .

من خیلی متأسف شدم که دیدم یکی از اعضای دولت گفته اگر استقلال مملکت از بین برود اهمیتی ندارد(شوشتری : هرکس میگوید استقلال مملکت از بین برود گه خورده- خائن بوده) (سنندجی : حتما گه خورده)

نایب رئیس : احترام مجلس را رعایت کنید .

شوشتری : خائن بوده ، دزد بوده .

دکتر طبا : مهندس حسیبی یکی از وطنپرست ترین اشخاص است . شاید از روی وطن پرستی گفته باشد .

شوشتری : روی وطن پرستی گفته استقلال ایران از بین برود .

دکتر طبا : به مهندس حسیبی اهانت نکنید .

سنندجی : ساکت باشید .

شوشتری : باید بیاید اینجا تکذیب کند .

این آقا عضو دولت ما است و ما دلمان خوش است که دولت داریم . این آقا فکر کرده که ایران ارث پدرشان است (رضوی : او که وزیر نیست) قائم مقام وزیر دارائی است .

آقایان - ما آمده ایم نفت را ملی کرده ایم که کشور را از این بدبختی نجات

بدهیم ولی اگر میدانستیم این موضوع در دست عده ای وسیله اضمحلال کشور میشود ایکاش دستمان بریده میشد و اینکار را نمیکردیم (نریمان : این حرفها چیست که میزنید) بله آقا بدست شما افتاده و وسیله اضمحلال مملکت میشود . (سنندجی : هرکه این حرف را زده باید محاکمه بشود) ما نفت را ملی کردیم برای اینکه مملکت از آن طرفی ببندد ولی بدبختانه عده ای آمدند و آنرا دکان استفاده قرار داده اند و عده ای شیاد دور آنها را گرفته و هرکس بگوید بس است و این دکان را به بندید نسبت به او هتاکی میکنند . آقایان حائری زاده و صالح چند دفعه گفته اند که اگر تو نبودی نفت ملی نمی شد منتها حالا رفته ام کنار دیگران دارند استفاده میکنند (آشتیانی زاده : دولت را هم آوردید) بله دولت را هم من آوردم . کارهای زیر جلی من خیلی زیاد است . آقای دکتر مصدق هیچ امیدی به ملی شدن نفت نداشت (کشاورز صدر : خیلی کمك کردید) کمك نکردم تمام کار را من کردم شما اگر توانستید در جریان نفت طرحی پیدا کنید بامضای دیگری غیر از من بیائید اینجا بصورت من تف بیاندازید .(یکی از نمایندگان : پس ما چه کردیم) شما هم رأی دادید . من از این طرحها نمیخواستم دکان باز کنم و نمیخواستم آنرا وسیله استفاده قرار بدهم . من رزم آرا را استیضاح کردم . آقای دکتر مصدق در کمیسیون نفت گفتند : " نظر اساسی ما این است که برای ده ، دوازه سال بقیه همانطور که تا حالا عمل شده است آنقدرها اشکال نداردکه باز هم عمل بشود ما هم دندان روی جگر میگذاریم."

مفهوم بیانات ایشان این بود که برگردیم به قرار داد دارسی و قرار داد ۱۹۳۳ را لغو کنیم . منظور این نیست که آقای دکتر مصدق نمیخواست نفت ملی شود بلکه امیدوارنبود .

روزی دکتر مصدق بمن تلفن کردند که یکدیگر را ملاقات کنیم. خدمت ایشان رفتم گفتند اگر من و تو طرحی تهیه کنیم دیگران هم موافقت خواهند کرد . فرمودند طرح را تهیه کنید . من آن ۷ ماده اجرائی را تهیه کردم و دو ماده هم ایشان اضافه کردند، یکی خلع ید و دیگری خیال میکنم ماده غرامت باشد که در طرح گنجاندند و مارا گرفتار این پیچ در پیچ های الفاظ کردند . در صورتیکه

اگرهمان طرح من تصویب میشد این گرفتاریها را نداشتیم. حالا در یك روزنامه بمن نسبت خیانت میدهند. تف بر آنها که بمن چنین نسبتی میدهند. این آقای آزاد آنروزی که دکتر مصدق گفت در این مملکت دو صف هستند که اخلال میکنند گفت این دوصف اشخاصی هستند که اطراف شماهستند. واقعاً راست گفت آنها خود را زیر بال و پر دکتر مصدق قرار داده اند و آتش گرم میکنند.

امیر تیمور کلالی وزیر کشور- بنده بیشتر عمر خود را در مجلس گذرانیده ام و هیچوقت بر خلاف راستی و صداقت حرفی نزده ام و تا زنده ام چنین خواهد بود. بنده بسهم خودم همان مقدار که از جلوگیری عوامل آشوب که قصد بر هم زدن امنیت شهر را داشتند خوشحالم بهمان اندازه از تعرض به چند اداره روزنامه متأثر هستم. باکمال جدیت تعقیب و جبران خسارت خواهد شد. حتی حاضرم از جیب خود جبران کنم. درآنروز تمام کوشش مأمورین مخصوصاً مأمورین شهربانی این بود که جلوی آشوب را بگیرند. نقشه ای طرح شده بود که در چند نقطه شهر آشوب شده تا قوای انتظامی را تجزیه کنند و سپس گروه مجهزی وارد میدان بهارستان شده در حالیکه جلسه علنی تشکیل است نقشه خود را عملی سازند. از همه بیشتر مأمورین شهربانی صدمه دیده اند. سرهنگ نوری شاد افسر شریفی که حین انجام وظیفه شهید شد حتی پیرهنش چند وصله داشت. از مال دنیا هیچ چیز نداشت تقاضامیکنم در تصویب لایحه کمك به بستگان او تسریع شود.

در مورد کسانی هم که ازبودجه شهربانی حقوق میگیرند اگر چنین باشد جلوگیری خواهد شد. اطمینان میدهم که باتمام قوا محرکین و مسببین تعقیب خواهند شد.

آشتیانی زاده: من در جلسه گذشته شاه بیت نطق آقای دکتر مصدق رااینطور شنیدم که در ۱۷ سال پیش تقی زاده رئیس فعلی مجلس سنا رل مامای مولود نفت رابازی کرد و امروزجناب ایشان رل گور کن نفت رابازی میکند. آنروز نفت رابردند و در محضرتقی زاده این دوشیزه زیبا راعقد کردند ولی امروز در محضر دکتر مصدق طلاقش دادند. صحبت سر مهریه و نفقه و بعضی حقوق میباشد. مصدق السلطنه ازروزی که با تقی زاده رو بوسی کرد و دست اتحاد و اتفاق بسوی

تقی زاده عاقد قرار داد ۱۹۳۳ دراز نمود بنده از همانروز به شخص ایشان ظنین شدم.

هرچه بمن میرسد از دست زبان است جان من از دست این زبان به لب آمد

یکمرتبه خواب دیدم نزدیك بود آن خواب بقیمت جانم تمام شود. بازدیدم یك جریاناتی است که نمیتوان ساکت نشست. آقای مصدق فرمودند حاضر بودند و قبول میکردند اگردر دوره پانزدهم کمپانی سابق قرار داد پنجاه درصد را به تساوی با ایران قبول میکرد ملت ایران حاضر بود. ملت ایران یعنی ایشان.. خیلی متأسفم که دنبال مردی ده سال است یورتمه و چهارنعله دویدم حالا باید اینطوری باشد (شوشتری :استغفار کنید) معنای این حرف این است که انگلیسها نخواستند پنجاه درصد را بدهند یعنی انگلیسها پشت مصدق دست گذاشتند و یك قدم ایشان را بطرف جلو حرکت دادند و بطرف قهرمان ملی ایشان را پیش بردند. باز فرمودند که ما نمی خواستیم خلع ید کامل بکنیم و حتی حاضر بودیم متخصصین انگلیسی را بحساب دولت ایران استخدام کنیم آنها نخواستند. یعنی چه؟ یعنی باز دست پیشوا را گرفتند و یکقدم آوردنش بطرف قهرمان ملی نفت.. باز فرمودند که ما حاضر بودیم نفت را ببرند و رسید بدهند و غائله خاتمه پیدا کند. آنها نخواستند. معنیش این است که باز دست جناب دکتر را گرفتند و یکقدم دیگر بطرف قهرمان ملی نزدیکش کردند. بازهم فرمودند دولت کارگری انگلیس با ملی شدن موافق بود. من اینها را نمی فهمم پس ایشان چه رلی داشتن در ملی کردن نفت.. در خلع ید.. در ریختن بوزینگان به دریا.... هر وقت ایشان خواستند توقف کنند آنها گفتند نمیشود. (خنده نمایندگان)

ایشان فرمودند انتخابات تهران رفراندمی بود فقط اشخاصی توانستند معرفی شوند که باشرکت سابق نفت مبارزه کردند. آیا عباس اسکندری و رحیمیان بیشتر مبارزه کرده بودند یا آقای نریمان؟

وقتی آقای دکتر مصدق نخست وزیر شدند دست ایشان را بوسیدم و عرض کردم از وزرای سابق و عمال دوره بیست ساله در دولت تان وارد نکنید چون

حضرتعالی در رأس آزادیخواهان بودید گفتند شما را وزیر میکنم گفتم این لطف را بمن نکنید اما قزاق در دولت نیاورید . ولی ایشان آوردند و من هم مجبور شدم رأی کبود بدهم ولی چون به دکتر مصدق ارادت قدیم داشتم به ایشان رأی سفید دادم.

در تمام جلساتی که خدمت آقای مصدق السلطنه بودیم از فشار بمردم و از خفقان آزادی صحبت میکردند و مارا وعده میدادند به یك روز روشنتری حال چرا مردم را مورد حمله قرار میدهند؟ این صحیح نیست که اگر هژیر اینکار رابکند مذموم است ولی اگر مصدق بکند مطلوب.. من در پشت تریبون مجلس قیافه سردار سپه را از آقای مصدق السلطنه دیدم. فهمیدم که مصدق میخواهد همان کارهای صدرالاشراف را بکند .

دولتها تمام میروند و باز هم میآئیم و میگوئیم این دولتها دولت موعود نیستند . این مبارزات برای این بود که ما نفت را ببریم زیر زمین مخفی کنیم(مکی : علاقمند به استقلال ایران هستیم.گور پدر نفت، مگر دولتهائی که نفت ندارند از گرسنگی میمیرند) اگر امکان داشت که ما نفت را بخوابانیم و سیادت خود را حفظ کنیم و دست انگلستان را از ایران کوتاه کنیم بنده موافق بودم. اینکارها نقشه میخواهد- جزمصاحبه و افترازدن نقشه دکتر مصدق چیست؟ دکتر مصدق اهل تقسیم اراضی و تعدیل ثروت که نیست. نمیتوانیم در مقابل ایشان بنشینیم و سکوت کنیم. ایشان که معصوم نیستند . روزی همین رشاد قاضی دادگستری را توی خیابان چاقو زدند و او رابه شهربانی بردند در اطاقی انداختند یکمرتبه پلیسها باباتون اورازدند . رشاد گفت من اعلام جرم میکنم. پاسبان گفت برو هر غلطی میخواهی بکن. این است دولت دکترمصدق.. این رژیم فاشیستی است.. این رژیم زورو شلاق و حبس و تهمت است و آنهم وضعیت اقتصادی.. آیاصحیح است بلند گو بیاورند جلوی مجلس و به آیة الله خوئی فحش بدهند؟ در کجای دنیا مرسوم است که بخانه مردم بریزند و غارت کنند و بچه های ۱۲ ساله را از بالکن به پائین پرت کنند . بعد نخست وزیر آزادیخواه پشت تریبون بگوید من گفتم بزنند و بکوبند و حبس کنند (شوشتری : متأثرهم نیستند) عجب این است

که آقای دکتر مصدق از بی ناموسی ها و از غارتها متأثر نمیشوند و گریه نمی کنند . مصدقی که میگفت تا کارآگاهی هست نمیشود در این مملکت حزب تشکیل داد حالاخودش طرفدار کارآگاهی شده پس معلوم میشود اگر تو بزنی بد است ولی اگر من بزنم خوب است. بنده فضولم شاید همان کمپانی غارتگر نفت نخواست که من وکیل بشوم. به تمام کسانی که دولت با سیستم و روش خاص خودش باآنان در انتخابات مبارزه میکند اعلام میکنم در پشت این تریبون ازشکایات حقه آنان دفاع میکنم. به حوزه انتخابیه خود میروم اگروکیل شدم فبهاءالمراد و اگر وکیل نشدم بجهنم.. بنده میخواهم این انتخابات آزاد رادرپشت این تریبون رسوا کنم و محال است درایران با این سیستم بشود انتخابات آزاد کرد .

منوچهرتیمورتاش - من باید صریحاً در مجلس بگویم که تأمین جانی نداریم. دیروز عده ای برادرم راتعقیب کردند.باید بگویم که او در سیاست دخالتی ندارد . میخواستم خواهش کنم که او را بجای من آزارنکنند . میخواهم بگویم اگر پنج شش نفر بجای من کشته شوند گناه من نخواهد بود چون نخواهم گذاشت که بیهوده مرا بکشند .

روزنامه شورش اخیراً نوشت که " مدیر ما یکه و تنها در مقابل یکعده چاقوکش نتوانست تاب تحمل اهانت به مصدق را بکند و مردانه دفاع کرد . و وقتی هم به تیمورتاش و نصرتیان رسید باسیلی و مشت سرو کله آنان را شکست." حاشا بر همت شماهمکاران عزیز که قبول بفرمائید روزنامه ای بیك نفر وکیل اهانت کند و خود هم معترف باشد و هیچکس هم عملی نکند . ضِمناً اقلیت مجلس نامه هائی به ریاست مجلس نوشت که چون انتخابات دوره هفدهم شروع میشود و دولت اعلام کرده که رادیو در اختیار همه میباشد نمایندگان اقلیت و مدیران جراید متحصن در مجلس کتباً تقاضا کرده اند که دولت فرداشب یکساعت وقت به متحصنین بدهد که آقای جمال امامی بنمایندگی متحصنین مبارزه انتخاباتی را افتتاح کند . همچنین تا خاتمه انتخابات هر شب یکساعت وقت بهنمایندگان اقلیت داده شود . میخواستم در اینجا بگویم ملت ایران و شخص بنده به قانون ملی شدن نفت رأی دادیم زیرا برای من شخصاً بهترین وسیله لغو

قرارداد منحوس ۱۹۳۳ و آن قرار دادی که با خون پدرم امضاء شده ؛ این بود که به این قانون رأی بدهم ولی بعد گفتند باید خلع ید شود و تا این مرد آقای مکی نرفت خلع ید عملی نشد .

دکتر شایگان- نمایندگان محترم اقلیت اظهار نظر کردند که ما از شورای امنیت نتیجه ای نگرفتیم و حتی بعضی گفتند که نتیجه بدی گرفته ایم. این مطلب اشتباه است. دولت انگلستان از شورای امنیت تقاضا کرده بود که اقدامات تامینیه از طرف دیوان بین المللی دادگستری را در دستور قرار بدهد که شورای امنیت خواسته انگلیسها را بکلی رد کرد یعنی بنفع مابود . فورمولی پیدا کردند که تا وقتی دیوان لاهه در باره صلاحیت خود اظهار نظر نکرده این موضوع مسکوت بماند . با اینطرز ایران دست رد بسینه انگلستان زد . نشریات آمریکائی نوشتند که انگلستان در شورای امنیت از دکتر مصدق شکست خورد . مجله لایف عکس دکتر مصدق را در حال خنده چاپ کرد (جمال امامی : خوب هم میگرید)

آزاد : خدا لعنت کند انتلیجنت سرویس را .

بله خدا لعنت کند آنهائی را که نفهمیده به آنها کمك میکنند . اما در باره دیوان بین المللی دادگستری ماخوف داشتیم با تسلطی که دولت انگلستان دارد ممکن است از آنجا رأئی بضرر ما صادر گردد . این بود که گفتیم ماشرکت نمیکنیم. ولی برای اینکه حرف حقمان را هم بیان کنیم لایحه تهیه کردیم با زحمات فراوان که دنیا را آگاه کنیم(جمال امامی : اگر شرکت کنید صلاحیت دادگاه را تصویب کرده اید) ابداً شرکت ما دلیل شناسائی صلاحیت نیست.ما گفتیم شرکت میکنیم که بگوئیم شما صلاحیت ندارید . قبلاً دادگاه بین المللی قرار تأمینی صادر کرده بود که علیه ایران بود . قضات اقلیت در دادگاه بین المللی میگفتند اول باید بصلاحیت دادگاه رأی داد و بعد قرار صادر کرد .(پیراسته : حرف آنها صحیح بود) بله خدا بشما طول عمر بدهد . ما میگفتیم دادگاه تا صلاحیت خود را تائید نکند نمیتواند وارد ماهیت دعوی بشود . از ما خواستند که به دادگاه برویم و صحبت کنیم تا تکلیف صلاحیت روشن شود . بهمین جهت شرکت کردیم.

من صریحاً میگویم مسئله دمکراسی این است که اقلیت و اکثریت باید حرف

خود را بزنند تا حقیقت مکشوف گردد و الا کشور بسوی دیکتاتوری میرود . مردم نه عاشق دکتر مصدق هستند و نه عاشق جمال امامی ، مردم عاشق حق و حقیقتند . اینجا گفتند بچه مدیر چلنگر را کشتند . تحقیق کردم معلوم شد همچه چیزی نیست . گفتند خانه مدیر فرمان را غارت کردند رفتم و دیدم چنین نبود . آقایان مطالب را طوری بگوئید که حقیقت از فرمایشات شما تراوش کند(شوشتری : بما فحش دادند) بنده کی عرض کردم بشما فحش ندادند همه بشما فحش میدهند . ملتی به شما فحش میدهد (آزاد : آیا حزب استقلال را غارت نکرده اند ؟)

حکومت ناشی از ملت است . آزادی این نیست که من بیایم بهمه فحش بدهم و ناسزا بگویم . ما هم اقلیت بودیم در مقابل حکومت رزم آرا (جمال امامی و آزاد : او اینکارها را نمیکرد) وقتی من یك تاقبا با حکومت رزم آرا مخالفت میکردم مردم مرا روی دست بلند میکردند . در باره عمل اقلیت اگر از من بپرسند میگویم ولو اینکه حسن نیت هم باشد تشخیص میدهم که علیه مملکت تمام میشود . ولی نمیتوانم بگویم که نوکر اجنبی هستند . (آزاد : خوب بود راجع به کارخانه گوگرد صحبت میکردید) . تلگرافهای زیاد ی از سراسر کشور در حمایت از دولت رسیده که تقدیم مقام ریاست میکنم (آزاد : همه اش را در نخست وزیری درست کرده اند)

وقتی دکتر مصدق پشت تریبون رفت وکلاً بشدت روی پیشدستی ها میکوبیدند .

دکتر مصدق گفت من میمانم تا آقایان خوب تخته ها را بهم بزنند .

آزاد : از شما یاد گرفته ایم ،خودت اینجا تخته را میزدی و بمن هم میگفتی که بزنم .

صفائی : مملکت را به آتش کشیده اید .

جمال امامی : هیچکس تأمین جانی ندارد .

شوشتری : ما در ایران آزادی نداریم .

جمال امامی : پاشو برو بیرون دیگر شما را نمیپذیرند .

نصرتیان : برو بیرون و بگو مارا بکشند .

نخست وزیر : من امروز از مردم ایران تقاضا کردم (شوشتری : دروغ است)
آزاد : چرا با مسلسل بمردم حمله کردید .
جمال امامی : شما هوچی هستی نخست وزیر نیستی برو بیرون صحبت کن .
اینجا برای شما مجلس نیست'برو بیرون مجلس است . تو انقلابی هستی .
نخست وزیر : اگر این مسئله متفق علیه نمایندگان مجلس است (آزاد و جمال امامی : خیر نیست) .اگر متفق علیه نمایندگان مجلس هست عرضی نمیکنم .
عصرامروز از تمام مردم این شهر دعوت میکنم اگرشما توانستید یك کلام حرف بزنید(شوشتری : باز تهدید کرد مجلس را)
جمال امامی : شما همان کسی هستید که از مجلس پا شدید و رفتید جلو درب مجلس و گفتید اینجا مجلس است . حالا آمدی اینجا نشسته ای .. همان چاقوکشها برای شما مجلس هستند .
نخست وزیر : حالا هم میروم .
جمال امامی : تمام اوراق را ورق بزنید ببینید در دمکراسی دنیا یك همچو غلطی نخست وزیری در عمرش کرده که حالا از ما رأی میخواهد . آن قضیه ۱٤ آذر . آن قضیه ۲۳ تیر مملکت را به آتش کشیده و حالا رأی هم میخواهد .
دکتر طبا : من افتخار میکنم که از این دولت طرفداری میکنم
نخست وزیر : در هر مملکتی که اقلیت آزاد نباشد در مجلس صحبت کند آن مملکت بهیچوجه ترقی نمیکند و اقلیت باید حرفهای خود را بزند و مردم قضاوت کنند .

***

دکتر مصدق که در مقام نمایندگی مجلس و رهبری اقلیت خیلی تند تر و شدیدتر از این نخست وزیران را مورد حمله قرار میداد و به افرادی نظیر سردار سپه و قوام السلطنه و رزم آرا و سهیلی می تاخت و حتی به رزم آرا گفت ترا میکشم و یاکشته میشوم این بار در مقام نخست وزیری در برابر رهبر اقلیت خیلی آرام و باملایمت و بااحترام صحبت کردو گفت اکنون وجداناً فکر میکنم که اگرمن بروم کار نفت مطابق آمال ملی و مرام مردم ایران انجام نشود لعنت

ابدی را برمن خواهند کرد و خواهند گفت شما آمدید و کاری را خراب کردید و نتوانستید به پایان برسانید. این است که باحالت کسالت، باحالت ناتوانی تانفسم در میآید در اینجا میمانم تا بلکه بتوانم در باره نفت خدمتی که در نظر است به مملکت بکنم. حالااگر تصور میکنید که از من خدمتی ساخته نیست و نظریات من بر خلاف مصلحت مملکت است شما یك رأی آبی بمن بدهید. من میایم اینجا روی آقایان را میبوسم و مرخص میشوم.

من تصدیق میکنم که آقای جمال امامی با نخست وزیری رزم آرا مخالف بودند. چند جلسه منزل من آمدند و پیشنهاد کردند نخست وزیر بشوم، عرض کردم نمیتوانم قبول کنم زیرا چیزی را که انگلیسها میخواهند نمیتوانم اجرا بکنم. روزی که آقای جمال امامی در جلسه خصوصی پیشنهاد کردند من نخست وزیر بشوم نمیدانم میدانستند که من قبول میکنم یانه؟ ولی بلافاصله قبول کردم که نمایندگان هم کف زدند.

اما اینکه گفتند روزنامه ها به ایشان حمله میکنند بعضی ها هم بدولت حمله میکنند. روزنامه ها آزاد هستند در باره هر کس هر چه بخواهند میتوانند بنویسند. اگر وزیری کتك بخورد و نخست وزیری فحش بشنود این در کار مملکت چیزی نیست ما برای کشته شدن حاضریم. تا کار نفت تمام نشود کنار نمیروم. دولت انگلیس نظرش این است که این دولت برود و دولت دیگری بیاید کار نفت را تمام کند. بنده حاضر نیستم دقیقه ای در کار انتخابات تأخیر شود و من حاضر بقبول تأخیر انتخابات نیستم.

دکتر معظمی: بنده در اینجا شهادت میدهم که آقای دکتر مصدق و اعضای هیئت مختلط با کمال وطن پرستی در باره نفت اقدام کردند. سعی همه این بود که ملی شدن نفت با مسالمت انجام شود ولی متأسفانه حریف آمال و آرزوی ملت ایران را درك نکرد و الا میآمد و بامسالمت کار را خاتمه میداد. شهادت دیگر این است که برای رسیدن به این آرزوی ملی نه دولت و نه هیئت مختلط و نه مجلس قصوری نکرده اند. دولت و ملت ایران در قضیه نفت توفیق کامل حاصل نموده و شرکتی که قریب ۵۰ سال در تمام شئون ما دخالت میکرد بساطش برچیده شد.

آقای دکتر مصدق با کمال لیاقت و شایستگی این مأموریت را انجام داده اند . من یقین دارم اگر شخص دیگری غیر از دکتر مصدق مأمور اجرای ۹ ماده میشد اینکار هرگز انجام نمیگردید . مسافرت ایشان به آمریکا و شرکت در شورای امنیت باعث اعجاب و تحسین تمام افراد و رجال دنیا شد . راجع به قسمت مالی باید بگویم وقتی ملتی جریان مهمی را تعقیب میکند باید جنبه مالی را در نظر نگیرد . آقای جمال امامی میخواهد کار ملی شدن نفت را با دلار وریال بسنجد . تاریخ ملل را بنگرید که ملت ها برای استقلال خود چه فداکاری ها کرده و چه صدماتی کشیده اند . وضع مالی ایران به آن اندازه که هیاهو میشود بد نیست . ملت ایران باید قدری تحمل مصائب را کرده و از این مبارزه مقدس دست بر ندارد .

توقع ملت ایران از دکتر مصدق این است که انتخابات را در کمال آزادی انجام بدهد چه دکتر معظمی انتخاب بشود یا بمجلس نرود .

دکتر مصدق در پاسخ نمایندگان چنین گفت :

روز یکشنبه ۲۱ مهر ۱۳۳۰ اولین جلسه شورای امنیت تشکیل شد . بهانه دولت انگلیس این بود که دولت ایران تصمیم دیوان بین المللی دادگستری را در باب اقدامات تامینیه شرکت نفت بموقع اجرانگذارده و امتناع دولت ایران ممکن است صلح دنیا را بخطر اندازد.بنابراین باید شورای امنیت باین کار رسیدگی کرده و دولت ایران را به اجرای تصمیم دیوان بین المللی وادار نماید .

در این زمینه دولت ایران بصلاحیت دیوان بین المللی دادگستری معترض بود . همچنین دولت انگلستان به بهانه های بی اساس میخواهد دخالت مسلحانه کرده صلح بین المللی را بخطر اندازد . دولت ایران مظالم شرکت نفت و مداخله در امور داخلی ایران وسرپیچی از تعهدات امتیاز دارسی را بیان داشت و قرار داد ۱۹۳۳ را مخدوش اعلام نمود . بسمع شورا رسانیدم که دولت ایران بهیچ دولتی اجازه مداخله در امور داخلی ایران را نمیدهید .

پس از چند جلسه رسیدگی ، شورای امنیت بر خلاف تقاضای انگلیس موضوع را مسکوت اعلام نمود . بنا بر این رأی شورای امنیت بضرر انگلیس تمام شد . در

ملاقاتهای باترومن رئیس جمهور آمریکا و آچسن وزیر خارجه و مك گی معاون وزارت خارجه در تهیه پیشنهاد مرضی الطرفین نتیجه مطلوب بدست نیامد و انگلستان جز طفره و مماطله کاری نمیکند . سیاست انگلستان از اول این بود که باطول زمان ایران را از پای در آورد . انگلستان فایده مادی که تاکنون برده بالغ برمیلیاردهادلاراست و حال آنکه در تمام این مدت بدولت ایران حدود ۱۱۰ میلیون لیره پرداخته است. تسلط آنها بر ارکان مملکت محتاج به توضیح نیست همه بجزئیات سیاست انگلستان در ایران و دخالت نامشروع آن دولت توسط عمال شرکت نفت واقفند . بدیهی است که اینجانب نمیتوانستم نظریات آنها را که مغایر با قوانین مصوبه و مخالف آمال و آرزوهای ملت مبارز ایران است بپذیرم.

از آقای ترومن خواستار کمك قرضه ای برای دولت ایران شدم که پاسخ داد آنرا به دقت مورد توجه قرار خواهد داد .

روزنامه نیویورك تایمز نوشت تا مصدق سر کار است فیصله قضیه نفت میسر نیست. میگویند جانشین او معتدل خواهد بود . انگلیسها برای جلب کمك آمریکائیها میگویند اگر تسلیم دکتر مصدق گردند در خاور میانه مخصوصاً در عراق و عربستان مشکلاتی ایجاد خواهد شد . در ضمن برای دریافت وام با بانك بین الملل و بانك های دیگر مذاکراتی صورت گرفت. مردم آمریکا در همه جا نهایت دوستی و محبت راکردند و از آنها متشکر هستم. سپس سفری بمصر صورت گرفت. احساسات عالیه مصریها بصورتی بود که بوصف در نمی آید . ملت ایران بیاری خداوند و نیروی ملی توانسته بهترین و بزرگترین منابع ثروت خود را از چنگ بیگانگان نجات بدهد . همچنین دست اجانب را کوتاه سازد . در این مبارزه عظیم در اراده ما نباید فتوری حاصل گردد . اگر ما احتیاج به عوائد نفت داریم دیگران هم نیازمند به نفت ماهستند . بنا بر این دلیلی ندارد که در مبارزه پیروز نشویم. چون حق با ماست مسلماً فتح هم با ما خواهد بود .

مطلب دیگر انتخابات است که از ۲۹ آبان آغاز گردیده است. دوره شانزدهم مهمترین افتخاری را که برای خود ذخیره کرده تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت میباشد . یقین دارم که مردم حق شناس ایران این خدمت نمایندگان محترم را

از یاد نخواهند برد . دولت اینجانب میل نداشت که در این مبارزه عظیم ملی با امر انتخابات روبرو شود . چون میل ندارم مملکت با فترت روبرو گردد زیرا هیچوقت فترت برای مملکت خوش یمن نبوده است و در غیاب مجلس غالباً مشکلات تازه ای برای مملکت پیش آمده که مضر و خلاف قانون اساسی بوده است(مکی در کتاب خود در اینجا مینویسد : دکتر مصدق که خودمعتقد بود همواره فترت خطرناك بوده با رفراندم باعث تعطیل مجلس و فترت شد که زمینه کودتای ۲۸ مرداد فراهم گردید) اینجانب تصمیم دارم از کوچکترین اعمال نفوذ و تجاوز قوای دولتی دراستفاده از حقوقی که مردم برای انتخاب وکلای خود دارند جلوگیری کنم(نمایندگان : احسنت) مخصوصاًقوای تامینیه از هر گونه مداخله غیر قانونی جداً ممنوع میشوند . اجازه نخواهم داد احدی در هر مقامی که باشد باین حق اساسی مردم تجاورز کند . بنا بر این از ساحت مقدس مجلس شورایملی تقاضای رأی اعتماد دارم . (احسنت - بعضی از تماشاچیان کف زدند) .

رئیس : هر کس از تماشاچیان تظاهر کند اخراج میگردد .

رفیع : من با دکتر مصدق چهل سال است رفیق هستم به مملکت خدمت کرده من تا آخر عمر به ایشان رأی میدهم .

پس از اخذ رأی اعتماد از ۱۰۷ نفر عده حاضر در مجلس ۹۰ نفر رأی موافق داده و ۱٦ نفر ممتنع بودند .

ممتنعین عبارت بودند از : جمال امامی ، سنندجی ، عبدلقدیر آزاد ، آشتیانی زاده ، شوشتری ،عباسی ،نصرتیان ،غضنفری ،پیراسته ،قاسمفولادوند ،منوچهر تیمورتاش ، اعظم زنگنه ، پالیزبان ، آبکار ، عبدالصاحب صفائی ، شکرایی .

***

ناصر قشقائی در خاطراتش مینویسد :

وقتی دکتر مصدق نخست وزیر شد ، سید ضیاءالدین طباطبائی میگفت دکتر مصدق تا موقع نخست وزیری اقداماتش خوب و برای مملکت مفید بود ولی بعد از ۱۲ ماه برا ی مملکت مضر است و انگلیسها آسوده نخواهند نشست و تا ۲۰ روز دیگر اوضاع بکلی تغییر خواهد کرد و ممکن است شخصی مثل شاه بختی روی

کار بیاید و در انگلستان هم ممکن است کابینه محافظه کار روی کار بیاید ووضع خراب خواهد شد . باید دکتر مصدق را آگاه کرد تا کاری بکند که بنفع مملکت تمام بشود .

بهرام شاهرخ نزد ما آمد . خسرو خان از او پرسید ازطرف دولت بشما دستور داده شده ازشهر خارج شوید . گفت حسین فاطمی با آنهمه دوستی بمن ابلاغ کرده است . اول میخواستند ابلاغ کنندیکی گفته خوب نیست ماکه خود مدافع حقوق مردم و مخالف قلدری بودیم حالا این کار مقتضی نیست . حسین فاطمی اینکار رابعهده گرفت.منهم گفتم هرکس با من مخالفت کرده عاقبتش خوب نشده است . بعد گفت اعلیحضرت زیاد عصبانی هستند که روز گذشته دکتر مصدق در مجلس گفته که بشاه عرض کردم هژیر را برای این کشتند که شما را برد به انگلستان برای قرار داد نفت و مجلس مؤسسان را تشکیل داد . رزم آرا را برای این کشتند که میخواست نفت را بدهد به انگلیسها . من را چرا میکشند؟ شاه گفته است من دستور داده ام شما را حفظ کنند.مصدق گفته مطمئن تر از محافظین رزم آرا نیست و این مطلبی کنایه بود که یعنی رزم آرا به تحریك شاه کشته شده است . روی این اصل شاه خیلی عصبانی است و از طرز صحبت شاهرخ بر میآید که شاه میخواهد تحریکاتی بکند که سید ضیاء روی کار بیاید و از ماقول میخواست . ماهم جواب دادیم به چه امید بشاه خدمت کنیم . عجالتاً دکتر مصدق دارد به مملکت خدمت میکند . بعد قسم خورد که شاه بشما محبت دارد مطمئن باشید.گفتم وضعیت شاه خوب نیست مردم متنفر هستند مخصوصاً رفتار خواهر ها و شوهر خواهرها و نزدیك شدن خود شاه به انگلیسها .

آمریکائیها در یك میهمانی به خسروخان اظهار داشته اند ما هرچه فکر میکنیم دوستی انگلیسها برای ما نافع تر است تا ایرانیها لذا با انگلیسها قرار همکاری گذاشته ایم . اگر ایرانیها حاضر نشوند با انگلیسها کنار بیایند ممکن است انگلیسها بخوزستان قشون وارد کنند و احتمال دارد روسها بشمال بیایند . ما هم گفتیم هرکس بما حمله کند ملت ایران ناچار بدفاع میباشد . با نخست وزیر (دکتر مصدق) راجع به تصمیم انگلیسها و آمریکائیها مذاکره کردم جواب دادند

من تصمیم گرفته ام و مجلسین هم اختیاراتی داده اند منتظر نتیجه برای کمیسیون مختلط هستم هر چه گفتند میکنم.
این حرفها بلوف است به توپ و تشر گوشم بدهکار نیست . بعد به دربار حضور اعلیحضرت رفتم و گفتم حالا وقت کشته شدن است هر نوع امر بفرمائید در اختیار شما هستم باهر خارجی مهاجم حاضریم بجنگیم. فرمودند موضوع را به سناتورها گوشزد کن..
آشتیانی زاده در مجلس نطقی علیه دکتر مصدق کرد و وانمود ساخت کارهای دکتر مصدق بنفع انگلیسهاست و سپس به انگلیسها و آمریکائیها حمله کرد و گفت دیگر زیر بار این حرفها نخواهم رفت.
با دکتر مصدق ملاقات کرده و وخامت اوضاع را متذکر شدم. گفت کاری بنفع مملکت کرده ام نمیدانم چرا انگلیسها لجاجت میکنند . میترسم کار بجای بدی بکشد و روسها مداخله کنند و مردم طبعاً بطرف روسها تمایل دارند و از عاقبت میترسم.
گفتم اگر جنگی پیش بیاید حاضر بدفاع از مملکت و خوزستان هستیم ضمناً احتمال دارد بایك انگلیسی ملاقات کنم چه بگویم؟
گفت مطالب را بگوئید و نتیجه را بمن گزارش بدهید .
ان مقام انگلیسی گله کرد که ایرانیهاضد ماشده اند و جبهه ملی افکار عمومی را علیه ما تحریك کرده است. ماهمیشه میل داریم با ایران دوست باشیم. گفتم من ایرانی هستم و با شما با صلح و صفا آمد و شد داشته ایم. چون دو مملکت دوست هستیم و شما هم سیاست سابق استعماری را کنار گذاشته اید و در خیال تصرف مملکت ما نیستید ولی از آنطرف روسها بفکر افتاده اند که مملکت مارا تصرف کرده و ببرند ولی اگر موضوع نفت حل نشود و شما قشونی پیاده کنید ایل ما با شما وارد جنگ خواهد شد و هر ایرانی همین کار را میکند. حالا دولت هم حاضر است نفت را بقیمت بین المللی بشما بفروشد. جواب داد ما حاضریم. جریان را بنخست وزیر گفتم اظهار داشتند که اقدام خواهند کرد.
روز اول خرداد ۱۳۳۱ نزد دکتر مصدق رفتم. از من و خسرو اظهار امتنان

کردند بعد فرمودند بلکه انگلیسها را ببینی و اینها را راضی کنی که نماینده کمپانی بیاید مذاکره کند . گفتم میترسم مثل تقی زاده ننگین بشوم فرمودند کاری که من مداخله دارم بد نامی ندارد . وسیله آبکار نماینده مجلس با انگلیسها تماس گرفتم و گفتم دولت در نظر دارد با نماینده کمپانی داخل مذاکره بشود . گفت ما این قانونی را که شما گذرانیده اید برسمیت نمی شناسیم. گفتم باید قانون را محترم بشمارید . گفتم اگر نماینده کمپانی حاضر نشود دولت تأسیسات نفتی را اشغال میکند گفت عاقبتش بد است وضع اقتصادی بد است مردم کمونیست خواهند شد . گفتم بهر حال این تصمیم دولت است گفت دولت را بیاندازید یاخودش استعفا کند . گفتم دولت استعفا نمیکند و هیچ نماینده ای جرئت نمیکند علیه افکار عمومی اقدام کند . گفت شاه مجلسین را خواهد بست گفتم این برای شما بهترین طریق و برای شاه بدترین و ننگین ترین کار است و ممکن است منجر به انقلاب بشود . گفت آخر چه؟ گفتم باین شکل حاضر بمذاکره بشوید جواب داد غیر ممکن است. ما آنچه دریاد داشت گفته ایم غیر از آن نخواهیم کرد . جریان را به دکتر مصدق گفتم اظهار داشت اگر حاضر نشدند خلع ید خواهد شد .

باکلنل دن آتاشه نظامی انگلیس ملاقاتی روی داد که گفت چرا دکتر مصدق داخل مذاکره نمیشود . گفتم از اول حاضر به مذاکره بود ولی حالا کار از کار گذشته است. گفت ما انگلیسها همیشه حاضریم کار را باصحبت تمام کنیم التماس میکنیم وقتی نشد ما هم احساسات داریم. دیدید مابه هیتلر و موسولینی چقدر التماس کردیم ولی وقتی ناچار شدیم احساسات را بخرج دادیم. دکتر مصدق میگوید کمپانی نفت ولی دولت انگلیس ۵۱ درصد شریك است و میخواهد صحبت کند که دکتر مصدق قبول نمیکند . من بدبین نیستم ولی میترسم ایران مثل کره بشود . جریان را به دکتر مصدق گفتم.

باسید ضیاء صحبت کردیم زیاد نگران بود میگفت راه دکتر مصدق خطا است و خیانت به مملکت .. انگلیسها خواهند آمد و روسها هم.. این مملکت دچار بدبختی عظیمی میشود و همه از بین میرویم. پرسیدم شما قبول زمامداری میکنید

گفت هر کاری بکنم میگویند دستور چرچیل است. شما کابینه مصدق را ساقط کنید و معایب را بگوئید گفتم با این عمل ما احساسات مردم را علیه خود تحریک کرده ایم چنین کاری نخواهیم کرد. میگفت شاه و همه مقصرند.

انتخابات خونین دوره هفدهم

پس از مراجعت دکتر مصدق از آمریکا و انعکاس نطق های نخست وزیر در شورای امنیت سازمان ملل و تائید شاه از اقدامات نخست وزیر، دولت به این فکر افتاد انتخابات دوره هفدهم را هرچه زودتر شروع کند ، نمایندگان اقلیت مجلس شورایملی که حس میکردند امکان دارد از انتخاب مجدد آنها به صورت های مختلف جلوگیری شود یا نتوانند در انتخابات توفیق حاصل کنند به شدت با دولت درافتادند و ورقه استیضاح زیر تقدیم مجلس شد :

ریاست محترم مجلس شورایملی

ما امضا کنندگان دولت آقای دکتر مصدق را نسبت به مواد زیر استیضاح میکنیم :

۱- تخلف از قوانین کشور

۲- سلب آزادی و امنیت از افراد ملت

۳- سؤسیاست اقتصادی

٤- عدم مراعات احترام مجلس شورایملی

جمال امامی - دولتشاهی - سنندجی - تیمورتاش - پالیزی - قاسم فولادوند - غضنفری - پناهی و ۱۳ نفر دیگر

باقر کاظمی نایب نخست وزیر در جلسه مجلس شورایملی حاضر شد و روز اول بهمن ماه سال ۱۳۳۰ رابرای پاسخ استیضاح تعیین کرد . در این جریانات گروهی از نمایندگان مجلس طرحی تقدیم مجلس نمودند که کمیسیونی از طرف مجلس تعیین شود تا در جریان انتخابات نظارت داشته باشد .

سه فوریت این طرح در مجلس تصویب گردید ولی مدت یك ماه و نیم با عدم حضور وکلای طرفدار دولت، مجلس تشکیل نشد تا اینکه در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۳۰ دوره قانونی مجلس دوره شانزدهم پایان یافت.

روز یکشنبه ۲۸ بهمن نمایندگان اقلیت که در مجلس متحصن بودند از خبرنگاران داخلی و خارجی دعوت نمودند که با آنان مصاحبه به عمل آورند، در این جلسه نخست جمال امامی پس از تشکر از حضورروزنامه نگاران گفت:

منظور از تشکیل این جلسه این است که به اطلاع برسانم که ما مدت ۷۰ روز است در مجلس شورایملی متحصن هستیم و چون فردا روز آخر مجلس است و دیگر تکلیف نمایندگی برعهده ما نیست بهمین جهت اقلیت به تحصن خود خاتمه خواهند داد. دولت دو ماه است که جلسات مجلس شورایملی رابرای فرار از استیضاح تعطیل کرده است، عقیده بعضی این بود که در اول بهمن که دولت برای استیضاح حاضر نشد، نمایندگان اقلیت تحصن خود را خاتمه دهندولی ازنظر همکاری بیشتر با مدیران جراید متحصن در مجلس ماندند تا اگر اتفاقاً جلسات مجلس تشکیل شد تکالیف خود را انجام دهند.

آقایان در جریان تحصن کم و بیش با ما بودند و عقاید مارا منتشر کردند، امیدواریم منبعد هم با شما باشیم و تکالیف فردی خود را انجام دهیم و انشاءالله مملکت را ازاین روزسیاهی که انداخته اند نجات بخشیم.

امیدوارم نمایندگانی که بعد از ما به مجلس میآیند برای انجام وظیفه نمایندگی مثل ما کوشا باشند، ما فردا تحصن خود را خاتمه میدهیم ولی همکاری با مدیران جراید متحصن همیشه برقرار است و با آقایان خبرنگاران داخلی و خارجی تماس خود را نگاه خواهیم داشت و از آنان نیز سپاسگذاری خواهیم کرد.

با این طرز عمر مجلس شانزدهم که از پرهیجان ترین ادوار مشروطیت ایران بود به پایان رسید،در حالیکه دولت و جبهه ملی و آیة الله کاشانی همه قدرتها را در دست داشتند. طبعاً در هر انتخاباتی کاندیداهای نمایندگی در اطراف مقاماتی هستند که قدرت را دردست دارند. بهمین جهت در خانه کاشانی و سران جبهه ملی و منزل نخست وزیر سروکله داوطلبان کرسیهای نمایندگی دیده میشد.

اللهیار صالح وزیر کشور بود که با بیطرفی انتخابات را اداره میکرد ، چون در هر انتخاباتی نقش فرماندار ومقامات وزارت کشوردر سرنوشت نامزدهای انتخاباتی اثرفراوان دارد دکتر مصدق دستور داده بود که فرمانداران به قید قرعه انتخاب شوند که گفته نشود دولت فرمانداری را برای منطقه ای فرستادهکه افراد خاصی را ازصندوقدرآورد .

همچنین به جای دعوت ۳٦ نفر که طبق قانون انتخابات باید فرماندارد‌عوت کند قرارشد ۱۰۸ نفریعنی سه برابر عده مزبور دعوت شوند تا آنها از بین خود ۳٦ نفررا انتخاب کرده و سپس آن ۳٦ نفر اعضای انجمن نظارت مرکزی را انتخاب کنند . بدیهی است که این اقدامات از نظر سلامت انتخابات کار صحیحی بود و شاید راه حل دیگری نداشت و با بودن وزیر قانوندان و بی نظری چون اللهیار صالح میتوان گفت انتخابات بدون اعمال نفوذ صورت میگرفت ولی بی نظری نخست وزیر و وزیرکشور در امر انتخابات کافی نبوده و نیست.

تعداد دیگری صاحبان قدرت هستند که میتوانند نقش مهمتری از آنها در موفقیت و شکست کاندیداها داشته باشند ، چنانچه طبق گفته های مقامات وقت ارتشی ها در بعضی مناطق اعمال نفوذ کردند و افرادی را از صندوق درآوردند که دولت هم عاجزبود که جلوی آنرا بگیرد .

درمطبوعات آن روزنوشتند که دکترمصدق از وزیرکشورخواسته بود که به این امرتوجه کند و حتی یادآورشده بودکه شنیده ام در مشکین شهر ارتشی ها دخالت کرده اند که میراشرافی را ازصندوق انتخابات درآورند .

صالح گفته بود دولت و وزارت کشور از هر جهت مراقبت و دقت را به عمل آورده اند ، اگر ارتشی ها بتوانند افراد رابه پای صندوق بفرستند و بنفع شخص معینی محرمانه عمل کنند وزارت کشور قادر به تشخیص آن نیست و نمیتواند مانع انتخاب اشخاص شود ولو آن شخص میراشرافی باشد که مخالف سرسخت دولت بوده و ایرادات زیادی هم به او وارد میباشد . صالح گفته بود وزارت کشورحق ندارد و نمیتواند جلوانتخاب اشخاص را بگیردو رسیدگی به پرونده انتخابات و صلاحیت کاندیداها هم با مجلس است.

بهمین جهت کشمکش بین نامزدهای انتخاباتی و اختلافات محلی درباره موفقیت کاندیداها خیلی شدیدبود و درمناطقی از قبیل زابل کار به جائی رسید که عده ای به محل انجمن نظارت وفرمانداری ریخته سر کوثر فرماندار و ۷ نفر از اعضای انجمن نظارت انتخابات را گوش تا گوش بریدند و حتی صحبت از کشتن ۱۱ نفربود که پرونده امر مدتها درداد گستری مطرح بود و به جائی هم نرسید .

با تمام کوششی که به عمل آمد انتخابات دوره هفدهم ناتمام ماند و مجلس با حضور ۷۰ تن از نمایندگان افتتاح شد و در ۳٤ حوزه انتخاب ۵۵ نماینده معوق ماند .

علت تعویق انتخابات سایرنقاط را مخالفین این طور توجیه میکردند که وقتی دکتر مصدق دید شخصی مثل امام جمعه تهران از مهاباد به نمایندگی انتخاب شده و افرادی نظیر او را دربار و ارتشی ها از مناطق معینی از صندوق درآورده اند و گفته میشد عده ای دیگر از مخالفین نیز از صندوقها درخواهندآمد دولت تصمیم گرفت که انتخابات سایرنقاط متوقف گردد تا با همان ۸۰ نفرکه اکثراً از طرفداران دولت و جبهه ملی هستند کارها انجام گردد .

دکترمصدق هم گفت : ۸۰ درصد نمایندگان این دوره نمایندگان ملی و واقعی مردم هستند که درانتخابات آزاد به نمایندگی انتخاب شده اند .

ابراهیم صفائی درباره انتخابات دوره هفدهم چنین مینویسد :

"دراین دوره ، انتخابات به صورت ظاهر آزاد و زیر نظر بازرسان قضائی که ظاهراً برای رعایت بیطرفی به قید قرعه انتخاب شده بودند با تشریفاتی مخالف نظامنامه انتخاب انجمن نظار انجام گرفت . در بعضی شهرها حوادث خونینی روی داد .

در بعضی نقاط مخالفان دولت در انتخابات پیروز شدند ، در شهرهائی که امکان پیروزی برای جبهه ملی نبود ، جلوی انتخابات گرفته میشد ، درنتیجه مجلس هفدهم با انتخاب ۷۱ نماینده شروع به کار کرد و مجموع نمایندگانی که به مجلس راه یافتند هفتادو نه نفربیشتر نبودند .

با این حال انتخاب بعضی از نمایندگان مخالف جبهه ملی و برخی از نمایندگان جبهه ملی باتوسل به تهدید و تطمیع و وسایل غیرقانونی انجام یافت وخود دکتر مصدق این را اعتراف کرد.

در مشکین شهر انتخاب میراشرافی با مداخله بعضی از مامورین دولت و دخالت چند افسر و با تهدید و تطمیع صورت گرفت و علی اصغر امین قاضی دادگستری وجودتهدید و تطمیع و مداخلات غیرقانونی در انتخابات مشکین شهر را در گزارش ۲۵/۱۰/۳۰ خود تائید کرد. متن این گزارش درصورت مجلس ۱۱ خرداد ۱۳۳۱ مجلس شورایملی به چاپ رسیده است.

همچنین در محلات شهاب خسروانی حتی با تمسك به تظاهرات مسلحانه از صندوق به در آمد و مجدالعلی بازرس دولت درآنجا قدرت انجام وظیفه را نداشت. از صندوق یزد دکتر طاهری، جلیلی و صراف زاده انتخاب شدند. سرابندی بازرس دولت هم که برای نظارت درحسن جریان انتخابات به یزد رفته بود با کاندیداها سازش کرد و دکترمصدق نخست وزیر هم او را "سرهم بندی" نام داد.

در شیراز برای جلوگیری از انتخاب سردار فاخر حکمت انتخابات معوق ماند. جالب این است که نمایندگان جبهه ملی اعتبار نامه این نمایندگان مخالف دولت را هم تصویب کردند و چاره هم نداشتند زیرا انتخاب گروهی از آنان نیز صورت صحیح نداشت و با مداخله دولتی ها انتخاب شده بودند، مثل نمایندگان شاهرود و بهبهان و کرمانشاه و برخی از نمایندگان تهران، درنتیجه هردودسته که انتخابشان مخدوش بود برای تصویب اعتبارنامه به رأی یکدیگر احتیاج داشتند. سرانجام همین مجلس نیم بند با رفراندم مرداد ۳۲ منحل گردید."

ناصر قشقائی در خاطرات خود مینویسد:

"با فرمانده لشگر فارس ملاقات کردم، صحبت از انتخابات شد، اظهار کرد ما بهیچوجه دخالت نمیکنیم ولی ضمن صحبت معلوم شد گفته هایش حقیقت ندارد، چون صریحاً گفت ما به عباسقلی خان عرب شیبانی کمك میکنیم، میل شاه این است که همان وکلای سابق که مردمان خوبی هستند انتخاب شوند و بعد به من

هم گفتند شما باید گذشت داشته باشید ، خلاصه فهمیدم که دستورکامل از طرف شاه و وزیرجنگ دارد .

بعد اظهار کرد سپهبد یزدان پناه وزیرجنگ اظهار داشت که عرب شیبانی همقطار ما بوده و جوان خوبی است ، البته در اینصورت ناگزیرم کمك کنم و اگر کسی بخواهد مخالفت کند قدرت ندارد .

به تهران آمدم ، قوام الملك شیرازی میگفت علی قوام پسرایشان میخواهد از فسا وکیل بشودو هرچه نصیحت میکند قبول ندارد . من گفتم در فسا قشونیها مشغول هستند که عرب شیبانی کاندیدا میباشد ، شما باید شاه را ببینید ، اظهار داشت شاه قبلاً وعده مساعدت داده است ما باید یا از شاه باشیم یا از مصدق ولی از شاه امیدی ندارم، ما را از بین خواهندبرد و نمیدانم تکلیف چیست؟

شب رفتم خدمت آقای دکتر مصدق .. از مسافر ت به آمریکا مطالبی گفتند . اظهار داشتند قبل ار حرکت شان سفیر آمریکا در تهران از طرف رئیس جمهور خواهش کرد که آنجا میشود ملاقاتی کرد یا خیر جواب قبولی دادند . بعد عمداً وسیاستا" به مریضخانه رفتند که از رفتن و کارت گذاشتن ها راحت باشند و درضمن اشخاص بیایند برای ملاقاتشان برای بزرگ کردن اسم ایران ... فقط کسی که نیامد نماینده شوروی بود و یکی دو نفر دیگر ... بعد با رئیس جمهور ملاقات کردند . ایشان خواهش نمودند که باوزیر خارجه راجع بنفت صحبت کنند . از دولت آمریکا شکایت داشتند ولی از ملت آمریکا متشکر بودند و فرمودند دولت آمریکا تحت تأثیر انگلیسها میباشد . در باره انتخابات گفتند باید صد در صد آزاد باشد ولی من از قشونیها نگرانم . عرض کردم بطور تحقیق قشونیها مداخله خواهند کرد ولی میگویند بما مربوط نیست . یقین دارم دروغ میگویند فرمودند خودم هم میدانم دورغ میگویند . از سردار فاخر حکمت رئیس مجلس گله داشتند و حق هم دارند . بعد گفتند اسناد وزارت کشور در باره دخالت در انتخابات زمان دیکتاتوری که در وزارت کشور پیدا شد خیلی بکارمان خورد و سواد همانها را بشورای امنیت دادم .

روز ۱٤ آذر بدیدار آیة الله کاشانی رفتم . پس از روبوسی فرمودند بمن راست

میگوئی؟ من بر افروختم و گفتم روزیکه انگلیسها شماراحبس کردند کسی قدرت حرف زدن را نداشت.من یاد داشتی گذاشتم روی میز قنسول که اگر یك مو از سر آقاکم شود هرچه از اتباع انگلستان را دیدم خواهم کشت. بعد به تهران تلگراف کردم. در زمان هژیر همه وقت با شما بودم. در زمان گرفتاریتان با شما بودم حالا چنین میفرمائید . دست انداخت گردنم و روبوسی کرد و اظهار داشت همه اینها را میدانم ولی چه کنم شما به سردار فاخر کمك میکنی. این آدم خائن است و نباید وکیل شود. گفتم اجازه بفرمائید او را بیاورم دست آقارا ببوسد. گفت غیر ممکن است همان قسم که به رزم آرا گفتم نمیشود. با این آدم هم نمیشود و خواهش میکنم شما هم کمك نکنید. دیشب میخواستند کودتا کنند ملتفت شدیم و نگذاشتیم .پرسیدم کی میخواست کودتا کند فرمودند قشونیها..

بادکتر فاطمی نهار بودیم. بایشان گفتم امروز وقت کار است. خود خواهی و غرور بدترین عیبهاست. شما و مکی تمام مردم را دلتنگ کرده اید. هیچ دلیل ندارد، ما باید متحد شده علیه دشمن مبارزه کنیم. این رویه ای که شما پیش گرفته اید بسیار بداست. قسمها خورد که اینطور نیست ما همه نوع حاضریم. بعد با وکالت سردار فاخر حکمت مخالفت کرد و اظهار داشت کاری بکنیم که سردار فاخر بعنوان سفارت برود به کابل یامصر یاهند . گفتم مذاکره میکنم ولی ما با ایشان دوست هستیم. آیة الله کاشانی هم گفت با او مخالفت میکند و از من خواست که از او حمایت نکنم.

بدیدار سردار فاخر رفتم، ایشان گفت وکیل میشوند ولی اگر دیدند وضع بد است استعفا میدهند. گوشزد کردم که برایتان درد سر و بازی در میآورند و آبرویتان را میریزند، ملتفت باشید. در این موقع تلفن شد سردار فاخر رفت و برگشت و گفت دکتر طاهری میگوید وکلای اقلیت و ده نفر از مدیران جراید در مجلس متحصن شده اند احتمال دارد حاج میرزا عبدالله واعظ و شیخ بهاءالدین هم بیایند و متحصن بشوند و ماهم باید مشغول عملیات بشویم. بعد گفت میدلتن کار دار سفارت انگلیس شاه را ملاقات و صریحاً گفته ما نمیتوانیم

بگذاریم ایران کمونیست بشود . شما باید یکی از دو کار را بکنید یا شاه مشروطه باشید یا دولت جمهوری روی کار بیاید که نگذارد ایران کمونیست شود . شاه گفته این دولت با کمونیزم مبارزه میکند، جواب داد با این دولت نمیشود کار کرد قرار است قوام روی کار بیاید .

آقای دکتر مصدق بجلسه خصوصی سنا آمدند در باره سفر به آمریکا گفتند آمریکا یك مستعمره انگلیس است و دولت آمریکا نوکر رسمی انگلیسها است. از آمریکائیها در یفوس و گریدی و کلی که بما کمك کردند فوراً از کار بر کنار شدند .

من با مخالفین مذاکره نموده برای حمایت از دکتر مصدق کمك میخواستم مخالفین میگفتند که دکتر مصدق نوکر انگلیسهاست، گفتم تصمیم داریم تا آخر به دکتر مصدق کمك کنیم. خسرو هم رفته بود حضور شاه خیلی مهربانی کرده وصحبت کرده بود چه میخواهند بکنند، خسرو هم گفته بود میخواهند رئیس جمهور شوند همه دعواها سر ریاست جمهوری است و الا کاری نیست.

روز ۲۳ آذر رفتم خدمت آقای نخست وزیر. علاء وزیر دربار هم آنجا بود. فرمودند خسته شدم و میخواهم استعفا بدهم. به شاه پیغام دادم علاء آمده و اظهار داشت شاه شما را احضار کرده است عرض کرده ام عرضی ندارم و نمیروم برای اینکه موقعی که از آمریکا برگشتم با آن خستگی شش ساعت تمام مطالب را عرض کردم و همه نوع وعده مساعد دادند حالا خودشان تحریك میکنند . مادرشان تحریك میکنند . در اینصورت تصمیم دارم عصر جلسه دولت را تشکیل داده استعفا کنم و اعلامیه صادر کنم. عصر همانروز جلسه دولت تشکیل شد و سپهبد یزدان پناه مأمور گردید بعد از یکساعت بر گشتند و هزاران وعده دادند از طرف شاه .

روز ۲٤ آذر به دربار رفتم شاه کسالت داشت نتوانستم ملاقات کنم وسیله علم پیغام دادم اوضاع خوب نیست. مردم مصدق را میخواهند و شما تا حالا خوب رفتار کرده اید . از دوکار یك کار را بکنید یا جداً به مصدق کمك کنید یا اعلامیه بدهید که بواسطه بدی اوضاع مصدق را کنار گذاشته و خود شخصاً مسئولیت را

بعهده گرفته ام که در شق دوم به نفرت مردم دچار میشوید . از کارهای مادرتان جلوگیری کنید که دخالت نکند . بامکی صحبت میکردم دیدم مایل است نخست وزیر بشود . جگرش لك زده است.

با رئیس ستاد ملاقات کردم. تصدیق کرد که کسان شاه در امور مملکت خیلی مداخله میکنند وشاه هم از این موضوع دلگیر و عصبانی است. شاه کسالت دارد و نمیخواهد در کار انتخابات دخالت کند . گفت ببینید چه گونه پاپوش درست میکنند . بعد از کشته شدن رزم آرا ، سرلشگر حجازی یکنفر آخوند را در راه شمیران گرفته که در جیب او یك یاد داشت کهنه پیدا کرده که خط رزم آرا بوده و نقشه کودتا بوده است. حتی گفته ناصر قشقائی هم مأمور بوده رفته جنوب... سرلشگر مزینی پا فشاری کرده که حقیقت دارد . خلاصه بعد از تحقیقات کامل معلوم شده خط رزم آرا نیست و تمام هو وجنجال بوده است.

روز هشتم دیماه با علاء وزیر در بار ملاقات کردم. راجع به دخالت مادر و خواهران شاه خاطر نشان کردم که خوب نیست. اوهم تصدیق کرد و اظهار داشت من هم اعتراض کرده ام عجالتاً مادر شاه به مرد آباد رفته اند . با پیرنیا رئیس تشریفات دربار دیدار کردم او هم دل خونی داشت از وضع مادر شاه و اطرافیها ..

روز ۱٤ دیماه بدیدار آیة الله کاشانی رفتم. خواهش کرد که به آیة الله زاده شیرازی در انتخابات کمك کنم. گفتم مداخله نمیکنم. اگر مجبور بمداخله بشوم به سردار فاخر کمك خواهم کرد که با ایشان دوست هستیم. گفتند ابداً.. گفتم بهمین دلیل دخالت نمیکنیم. آیة الله زاده گفت شما محرمانه دستور بدهید بمن رأی بدهند . گفتم اهل تقلب نیستیم.

همراه محمد حسین خان بدیدن سید ضیاءالدین رفتیم. از سیاست دکتر مصدق انتقاد کرد و گفت مصدق به بانك بین الملل جواب بدی داده است. من ۸ ماه پیش به خسرو گفتم در مجلس کاری بکند که انتصاب رئیس ستاد و رئیس ژاندارمری و رئیس شهربانی با مجلس باشد که نشد . بعد گفت اگر شاه کمك نمیکرد مکی ، بقائی، حایری زاده و دکتر شایگان وکیل نمیشدند . بعد سید ضیاء

گفت آمریکائیها زور دارند ، پول دارند ولی عقل ندارن . برعکس انگلیسها همه چیز دارند مخصوصاً عقل و آخر هم اینها خواهند برد . یکی از اشتباهات آمریکائیها این است که مرا (آنگلوفیل) میدانند و شما هم مارا "شاه خواه" میدانید .

در مجلس شورایملی طرحی داده اند که ٦ نفر از شورا و ٦نفر از سنا برای نظارت در امر انتخابات تعیین شوند . در مجلس تصویب شد . بعقیده مخالفین این شکستی است برای دکتر مصدق . . .

واقعه ۳۰ تیر
و نخست وزیری مجدد دکتر مصدق

پس از اینکه دکتر مصدق تصمیم گرفت مجلس دوره هفدهم با ۸۰ نماینده شروع بکار کند طبق سنت پارلمانی پس از آمادگی مجلس شورایملی نخست وزیر از سمت خود مستعفی شد. شاه از روسای مجلسین خواست که تمایل خود را نسبت به نخست وزیر جدید ابراز دارند. که معمولا" در جلسه خصوصی یا علنی اینکار صورت میگرفت بعدها اینطرز ابراز تمایل در پارلمان ایران فراموش شد.

(در تمام مدتی که سمت نمایندگی مجلس را داشتم از دوره بیستم تا دوره بیست و چهارم دیگر ابراز تمایل وجود نداشت. هیچگاه برای نخست وزیر از مجلس رأی تمایل خواسته نشد. فقط در مورد دکتر شاپور بختیار این روش اجرا شد که به سبك دکترمصدق به شاه گفته بود بشرطی نخست وزیری را می پذیرد که قبل از صدورفرمان، مجلسین به او رأی تمایل بدهند. این رأی تمایل هم باینصورت انجام شد که هیئت رئیسه هر دو مجلس در شرفیابی از شاه شنیدند که به نخست وزیری دکتر بختیار ابراز علاقه میکند. بدنبال گفتگوهائی به او رأی تمایل دادند).

با اینطرز روز یکشنبه ۱۵ تیر در جلسه رسمی از میان ٦٥ نماینده حاضر در جلسه ۵۲ نفر به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل دادند. اما مجلس سنا معرفی نخست وزیر را به انتخاب شاه موکول نمود ولی شاه هم متقابلاً از مجلس سنا خواست که خود در تعیین نخست وزیر نظر بدهد. مجلس سنا روز ۱۸ تیر تشکیل جلسه داد و از میان ۳٦ نفر سناتورفقط ١٤ نفربه نخست وزیری مصدق

ابراز تمایل نمودند . با وجود این در روز ۱۹ تیر ماه دکتر مصدق از طرف شاه مأمورتشکیل کابینه شد .

حسین مکی مینویسد :

همانروزی که باید مجلس هفدهم شروع بکار کند دکتر مصدق نامه ای به مجلس نوشت که هشتاد در صد نمایندگان منتخت مردمند و بیست درصد از آنان نمایندگان انتخابی مردم نیستند و تحمیل شده اند . من با صدور چنین نامه ای از طرف نخست وزیر مخالف بودم ولی کار از کار گذشته بود .

روزیکه اولین جلسه مجلس افتتاح میشد نخست وزیر بمن تلفن کرد که قبل از رفتن به مجلس بدیدار ایشان بروم . وقتی وارد اطاق نخست وزیر شدم پوشه ای را بمن داد که مضمون همان نامه بالا بود . با ناراحتی گفتم چه ضرورت داشت که چنین نامه ای را مرقوم بفرمائید ؟ دکتر مصدق گفت باید مردم بدانند که بیست درصد نمایندگان منتخبت آنها نیستند . ستاد ارتش دخالت کرده مانند"مشکین شهر و خرم آباد" و همچنین گفت " آیاممکن است در مهاباد که مرکز اهل تسنن است یکنفر شیعه انتخاب شود؟"

گفتم این صحیح است ولی این نامه طوفانی در مجلس بر پا خواهدکرد و از هم اکنون عده ای مخالف بوجود میآورد و بین نمایندگان جبهه ملی و سایر نمایندگان کینه و دشمنی بوجود میآورد . بعلاوه ارسال چنین نامه ای دخالت قوه مجریه در قوه مقننه میباشد زیرا رسیدگی به اعتبارنامه ها و تشخیص صلاحیت نمایندگان با مجلس است . از همه مهمتر اینکه مدرك بدست کاندیدهای شکست خورده میدهدکه به مجلس حمله کنند و مجلس شورایملی را در انظار داخلی و خارجی تضعیف نمایند . همچنین موقع طرح اعتبار نامه ها این نامه وسیله جنجال خواهد شد . استدعا دارم از فرستادن آن به مجلس شورایملی خودداری فرمائید . دکتر مصدق گفت " چند دقیقه قبل از ورود شما نامه را فرستادم." گفتم پس از صدور نامه با بنده مشورت میفرمائید؟ موقع خداحافظی گفتم خدا کمك کند که عاقبت این نامه بخیر بگذرد .

مطبوعات خارجی نوشتند که دکتر مصدق با این نامه اعتراف کرد که در

انتخابات جدید اعمال نفوذ شده .یعنی مأمورین خود او در انتخابات مداخله کرده و بالنتیجه مجلس جدید نماینده افکار عمومی نیست. این نامه نشان میدهد که دکتر مصدق از آینده اقدامات مجلس جداً متوحش شده و از حالا خواسته مخالفین خود را مرعوب سازد .

وقتی مجلس تشکیل شد با ۳۷ یا ۳۸ اعتبار نامه مخالفت شد . از جمله با اعتبار نامه دکتر شایگان ، مهندس حسیبی ، حایری زاده ، دکتر بقائی ، نریمان ، زیرك زاده ، مشار ، زهری ، .... با اعتبار نامه دکتر فاطمی هم بمناسبت سوء قصدی که به او شده و در بیمارستان بستری بود از نمایندگان مخالف خواهش کردم که مخالفت نکنند . عده ای از موافقین مؤثر مثل عبدالرحمن فرامرزی بصف مخالفین پیوستند و یك صف ٤٠ نفری در مقابل دکتر مصدق بوجود آمد . حتی برای بعضی از نمایدگان جبهه ملی درصدد رأی مخفی بودند که بین نگارنده و پور سرتیپ کار به زد و خورد کشید . با اعتبار نامه دکتر شایگان که همراه دکتر مصدق به دادگاه لاهه رفته بود میر اشرافی مخالفت کرده بود . هنگام رأی از ٦١ نفر عده حاضر غیر از میر اشرافی ٦٠ نفر دیگرد به شایگان رأی موافق دادند . با وجود این با اعمال نفوذهای امام جمعه تهران که حتی با اعتبار نامه اش مخالفت شده بود به ریاست مجلس انتخاب گردید .

دکتر امامی دو جلسه بیشتر موفق نشد که جلسه را اداره کند که حوادث ۳۰ تیر اتفاق افتاد و استعفا کرد .

وقتی امام جمعه انتخاب شد ، دکتر مصدق بمن گفت " من هفتاد هشتاد نماینده را کت بسته تحویل شما دادم چرا اقدام نکردید که آنها جمع و جور شوند ." باملایمت گفتم کاغذ شما کار را خراب کرد . عدم شرکت شما در مراسم افتتاح نیز موجب شد که نمایندگان آنرا بی اعتنائی به مجلس تلقی کنند . بهمین جهت دربار و ارتشیان دخالت کردند و کار به اینجا رسید .

روزی هم که امام جمعه از نمایندگان برای انتخاب خود بریاست مجلس تشکر کرد ، در مجلس گفتم من از آقای رئیس سئوال میکنم بهمان قرآنی که قسم خوردید آیا در انتصاب شما به این مقام از خارج مجلس اعمال نفوذ نشده

وآیا این قسم قوت قانونی دارد؟ بهمان قرآن قسم بخورید که ستاد ارش دخالت نکرده؟

ولی رئیس مجلس گفت این امر مربوط به صورتجلسه نبود .

در دومین جلسه ای که امام جمعه تهران مجلس را اداره میکرد راشد نماینده تهران هم شرکت داشت . درحال جلوس گفت " ۱۱فقره تلگراف رسیده است (میر اشرافی : آقا بلند شوید این توهین به مجلس است) رئیس هم گفت " آقای راشد خواهش میکنم بایستید ." راشد قیام کرد و تلگرافات واصله را تقدیم داشت .

مکی می نویسد :

ساعت ۱۱ صبح روزز ۲۵ تیر ماه دکتر مصدق بکاخ سعد آباد به ملاقات شاه میرود . در باره تشکیل کابینه صورت وزراء را به شاه نشان میدهد . شاه پس از اینکه با دقت اسامی وزراء را مطالعه میکند میگوید " پس وزیر جنگ چه کسی خواهد بود؟ " دکتر مصدق مبگوید" خودم" . شاه یکه می خورد و میگوید "مگر شخص مورد اعتمادی را پیدا نکرده اید؟ " مصدق میگوید " وزارت جنگ دولتی در دولت دیگر شده و بهیچوجه به حرفهای من ترتیب اثر نداده و در انتخابات هم دستورات مرا اجرا نکرده اند . کراراً هم عرض کرده ام دستور هم صادر کرده اید ولی اجرا نشده است."

مصدق شاه را مردد می بیند و او را از یك کودتای احتمالی مطلع کرده سر انجام میگوید " در غیر اینصورت چاکر ناچار است استعفا کند . شاه میکوشد که مصدق را از استعفا منصرف سازدولی مصدق با عجله بسوی درب خروجی حرکت میکند . شاه پیشدستی کرده با یکدست مصدق را بغل کرده وبا دست دیگر دستگیره را گرفته تا مصدق از اطاق خارج نشود . آنقدر شاه کشید و مصدق کشید که پیشخدمتها سر رسیدند ولی با اشاره شاه رفتند .

دکتر مصدق میگوید "نمیدانم چطور شد که حالم بهم خورد وقتی چشمهایم را باز کردم دید روی صندلی راحتی افتاده ام . اعلیحضرت هم پهلوی من نشسته و علاء و یزدان پناه هم حضور دارند و مرتب بمن آب میدهند . پس از خوردن آب

حالم بهبود یافت و مذاکرات تجدید گردید ."

مصدق گفت " تصمیم قطعی به استعفا دارد ." شاه گفت " اگرتا ساعت ۸ شب تلفن کردم که پیشنهاد را قبول کرده ام و الا هر طور میل دارید عمل کنید ."

سپس شاه از مصدق خواست که نهار را با او صرف کند ولی مصدق قبول نکرد و ساعت ۳ بعد از ظهر بمنزل خود آمد و هیچکس را نتمی پذیرفت. وقتی منهم رفتم پیشخدمت گفت کسی را نمیپذیرند . گفتم بگوئید من آمده ام که رفت و برگشت. نزد مصدق رفتم. بمن گفت " چون اکنون ساعت ۸ شب است و جوابی از طرف شاه نرسیده مشغول نوشتن متن استعفا نامه هستم و باشاه هم قرار گذاشته ایم که متن استعفانامه محرمانه بماند ." گفتم اینها که دولت بعدی راهم انتخاب کرده اند دیگر معنی ندارد که استعفانامه محرمانه باشد . باید حتما"علت استعفا راهم بنویسید . مصدق گفت " چطور بنویسم با آن همه ملاطفت شاه . چطور بنویسم." گفتم اگر ننویسید و مورد معلوم نگردد مردم شما را مسئول میدانند . مصدق قانع شد و مطلب را نوشت و نفس عمیقی کشید .

متن استعفانامه چنین است :

پیشگاه مبارك اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق بدست آمده پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب میکند که پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشد و البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند . باوضع فعلی ممکن نیست مبارزه ای را که ملت ایران شروع کرده پیروزمندانه خاتمه دهد .

فدوی دکتر محمد مصدق

***

بدنبال کناره گیری دکتر مصدق شاه در نظر داشت اللهیار صالح را به نخست وزیری بر گزیند ولی در عین حال از مجلس کسب نظر کرد که مجلس به نخست وزیری احمد قوام ابراز تمایل نمود . مصدق هم در منزل خود میماند و

در خانه را می بندد و باهیچکس تماس نمی گیرد .ولی طرفدارانش از جمله آیة الله کاشانی شروع بصدور اعلامیه نموده و جمعیت ها را تجهیز مینمایند .

روز ۲٦ تیر ماه ۱۳۳۱ فرمان نخست وزیری قوام السلطنه صادر میگردد که متن آن چنین است :

جناب اشرف آقای قوام نخست وزیر- نظر به اعتمادی که به مراتب شایستگی و کار دانی شما داریم به موجب این دستخط سمت نخست وزیری را بشما محول و مقرر میداریم که در تشکیل هیئت وزیران اقدام نموده نتیجه را زودتر باطلاع ما برسانید .

کاخ مر مر ۱۳۳۱/٤/۲۷ محمد رضا پهلوی

***

" جولین امری" داماد مك میلان نخست وزیر اسبق انگلستان گفته است : " قوام السلطنه چند بار با من تماس گرفت و گفت اگر انگلستان از من حمایت کند حاضراست کاری انجام بدهد ." × × ×

قوام السلطنه پس از صدور فرمان کلیه روزنامه نگاران را بخانه خود دعوت کرد و ضمن مصاحبه ای برنامه دولت خود را اعلام داشت . منهم در آن جلسه مصاحبه مطبوعاتی شرکت داشتم که حسن ارسنجانی کارگردان مصاحبه بود و عکس روزنامه نگاران با قوام السلطنه بطور دستجمعی در صفحات اول روزنامه های آنروز به چاپ رسید . × × ×

متن اعلامیه شدیداللحن قوام که از رادیو تهر ان منتشر گردید چنین است :

هموطنان عزیز - ملت شریف ایران

بدون اندك تردید و درنگ دعوت شاهنشاه‌متبوع و مفخم خود را به مقام ریاست دولت پذیرفته و باوجود کبرسن و نیاز به استراحت این بار سنگین را بر دوش گرفتم و در مقابل سختی و آشفتگی اوضاع در مذهب یك وطنخواه حقیقی کفر محض بود که به ملاحظات شخصی شانه از خدمتگذاری خالی کنم و بابی قیدی به پریشانی و سیه بختی مملکت نظاره نماید .

حس مسئولیت و تکلیف مرا بر آن داشت که از فرصت مغتنم استفاده کرده

و در مقام ترمیم ویرانیها بر آیم.

ایران دچار دردی عمیق شده و با داروهای مخدر درمان پذیر نیست. باید ملت همکاری بیدریغ خویش را از من مضایقه ندارد تا بتوانم باین بیماری علاج قطعی بدهم مخصوصاً در یکسال اخیر موضووع نفت کشور را به آتش کشیده و بی نظمی عدیم النظیری را که موجب عدم رضایت عمومی شده بوجود آورده است. این همان موضوعی است که ابتدا من عنوان کردم و هنگامیکه لایحه امتیاز نفت شمال در مجلس مطرح بود موقع را مغتنم شمرده و استیقای کامل ایران را از کمپانی جنوب در آن لایحه گنجانیدم. بعضی در آنوقت تصور میکردند همین اشاره باعث سقوط حکومت شد. اگر هم فرضا" چنین باشد من از اقدام خود نادم نیستم زیرا جانشین آینده من جناب آقای مصدق السلطنه آن فکر را باسر سختی بیمانندی دنبال نموده و در مقابل هیچ فشاری از پای ننشست. اما بدبختانه در ضمن مذاکرات نوعی بی تدبیری نشان داده شد که هدف را فدای وسیله کرد و مطالبه حق مشروع از یك کمپانی را مبدل بخصومت بین دو ملت ساختند و نتوانستند از زحمات خود کوچکترین نتیجه ای بدست آورند.

حل این مسئله یکی از لازمترین مساعی من خواهد بود بنحوی که منافع معنوی و مادی ایران کاملاً تأمین شود. بدون آنکه به حسن رابطه دو مملکت خدشه وارد آید. البته این امر مشکل است اما محال نیست و اقدامی که با عقل و درایت توام باشد مطمئناً بثمر خواهدرسید و هر گاه نرسد من نیز از کار کنار خواهم رفت.

در اینجا تذکر این نکته اساسی را لازم میدانم که من بمناسبات حسنه باعموم ممالك خاصه با دول بزرگ دنیا اهمیت بسیار میدهم و رفتار خود را نسبت به آنهخا منطبق با مقررات بین المللی مینمایم ولکن به اتباع ایران اجازه نخواهم داد که باتکاء اجانب اعتراض خود را بر دولت من تحمیل کنند. در امور داخلی نخستین کوشش من بر قراری نظم و امن خواهد بود تا بتوانم در یك محیط سالم مبادرت به رفرم های عظیمی نمایم و شالوده نوین برای تأسیسات دولتی بریزم. اصلاح عدلیه در رأس کلیه ضروریات است.

هموطنان من به عدل و داد مانند نان و آب نیازمندند . باید قوه قضائیه مستقل باشد و واقعاً از دو قوه مجریه و مقننه تفکیك و از نفوذ آنها آزاد شود و تمام افراد بدون استثناء باید در مقابل قانون سر تعظیم فرود آورند و احکام صادره از محاکم بیچون و چرا بموقع اجرا در آید .

من شبی با وجدان آرام سر به بالین خواهم گذاشت که در زندانهای پایتخت و ولایات یکنفر بیگناه با ناله و آه بسر نبرد . همین که ظلم و ستم رخت بر بست مردم با آسایس خاطر اوضاع مالی و اقتصادی خود را سر و سامان خواهند داد و از نعمتی که خداوند تعالی در زیر و روی زمین ایران به آنها بخشیده بر خوردار خواهند شد . ابتکار برنامه هفت ساله بهمین منظور به مخیله من خطور کرد و در آتیه نیز این فکر را با استقامت و اصرار دنبال خواهم کرد و من میخواهم که تمام اهالی این کشور اعم از مأمور دولت و صنعتگر و کارگر و برزگر و بازرگان غنی و ثروتمند باشند . از چشم تنگی بعضی رجال که در صدد کسر حقوق کارمندان و مصادره اتومبیل و فرش ادارات بر آمده اند تنفردارم . میزان عواید عموم طبقات را بدرجه ای بالا خواهم برد که همگی بتوانند از کلیه مواهب تمدن این عصر مستفیذ شوند . بهمان اندازه که از عوام فریبی درامور سیاسی بیزارم در مسائل مذهبی نیز از ریا و سالوس منزجرم . کسانیکه به بهانه مبارزه با افراطیون سرخ ، ارتجاع سیاه را تقویت نموده اند لطمه ای شدید به آزادی وارد ساخته زحمات بانیان مشروطیت را از نیم قرن به اینطرف بهدر داده اند . من در عین احترام به تعالیم مذهب اسلام ، دیانت را از سیاست دور نگاه خواهم داشت و از نشر خرافات و عقاید قهقرائی جلو گیری خواهم کرد .

ملت ایران - من باتکای حمایت شما و نمایندگان شما این مقام را قبول کرده ام و هدف نهائیم رفاه وسعادت شماست . سو گند یاد میکنم که شمارا خوشبخت خواهم ساخت . بگذارید من با فراغ بال شروع بکار کنم . وای بحال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را بر هم بزنند . اینگونه آشوبگران باشدیدترین عکس العمل از طرف من رو برو خواهند شد و چنانکه در گذشته نشان داده ام بدون

ملاحظه از احدی و بدون توجه بموقعیت و مقام مخالفین کیفر اعمالشان را در کنارشان میگذارم. حتی ممکن است تا جائی پیش بروم که با تصویب اکثریت پارلمان دست بتشکیل محاکم انقلابی زده روزی صدها تبهکار را از هر طبقه بموجب حکم خشك و بی شفقت قانون قرین تیره روزی سازم. بعموم اخطار میکنم که دورهع عصیان سپری شده و روز اطاعت از اوامر و نواهی حکومت فرا رسیده است. کشتیبان را سیاستی دگر آمد.

تهران ۲۷ تیر ۱۳۳۱ رئیس الوزراء - قوام السلطنه

***

دکترارسنجانی در باره اعلامیه قوام السلطنه چنین مینویسد:

عباس اسکندری از من پرسید که شما اعلامیه را نوشتید؟ ولی من چون نمیدانستم چه چیزها باید نوشته شود ومثلا ازموضوع نفت و نطر قوام السلطنه بی اطلاع بودم خواستم اول با او مشورت کنم و بعد بتویسم گفتم هنوز بیانیه را تهیه نکرده و با قوام السلطنه صحبت میکنم. وقتی ازقوام پرسیدم دراعلامیه چه نکاتی مورد نظر شماست قوام گفت یك چیزی خودم نوشته ام. من تعجب کردم زیرا قوام نه وقت داشت نه حوصله اعلامیه نوشتن را ... پرسیدم حالا اعلامیه کجاست؟ گفت گویا چاپ و منتشر هم شده و بلافاصله محمد قوام را خواست که او گفت " آن شخص " اعلامیه را برئیس شهربانی داده که در چاپخانه زندگی چاپ شده است. در این موقع اکبر خان رادیو را باطاق آورد و متن اعلامیه از رادیو پخش شد. من و عباس اسکندری دچار تعجب شده و وقتی اعلامیه بآنجا رسید که محکمه انقلابی باید تشکیل شود ناراحت شده پس از اینکه خواندن اعلامیه تمام شد من گفتم آقا فرمان انحلال مجلس را گرفته اید؟ گفت چطور؟ گفتم بعد ازصدور این اعلامیه باید مجلس را منحل کنیدو هر کس حرفی زد توقیف شود و اساسا معنی اعلامیه این است که از این ساعت جنابعالی باتمام قدرت روی صندلی خودتان تشستهاید و میتوانید هر کاری را بکنید در صورتیکه بهیچوجه اینطور نیست. این اعلامیه بسیار تند تنظیم شده و بعقیده من توطئه ای در کار بوده و خواستهاند شما را بزمین بزنند. گفتم چه کسی اعلامیه را تهیه کرده

است ؟ گفت خودم نوشته ام گفتم شما که فرصت نداشتید .

***

" مورخ الدوله سپهر چنین گفته است قوام السلطنه خود اهل قلم بود و احتیاج نداشت که بمن بگوید چیزی برایش بنویسم . من وقتی قوام را دیدم اعلامیه را برایم خواند و ازمن خواست شعر مناسبی برای اضافه کردن بمتن برایش نقل کنم ومن این شعر را خواندم " عمر خوش دختران رز به سرآمد کشتنیان را سیاستی دگر آمد " بعد باو گفتم بنظر من این اعلامیه با شرایط زمان مناسب نیست ولی قوام که خیال میکرد اوضاع همان اوضاع گذشته است گفت نه، بسیار هم خوب است . بعد که اعلامیه را در رادیو خواندند متوجه شدم از آن بیت شعر این مضمون را خود قوام ساخته است " کشتی بان را سیاستی دگر آمد "

***

رضا سجادی گوینده رادیو بمن میگفت من وقتی اعلامیه قوام را میخواندم فکر کردم " کشتنیان " کلمه غلطی است و آنرا " کشتی بان " خواندم . بعد همه کسانی که اعلامیه را شنیدند از این جمله " کشتی بان را سیاستی دگر آمد " خوششان آمده بود .

***

بخشنامه قوام السلطنه باستانداران چنین بود .

" در منطقه فارس باید از هر گونه اخلال و اغتشاش جلوگیری بشود و محرکین و مسببین هر کس هستند واز ناحیه هر شخصی تقویت میشوند مطابق موازین قانون تحت تعقیب سخت قرار گیرند . امنیت و نظم اجتماع در درجه اول اهمیت است و باید راحت و رفاه مردم را نصب العین قرار داد ، به اغتشاش کنندگان و مغرضین که میخواهند تولید آشوب کنند و سوء استفاده نمایند اجازه ندهند امنیت عمومی را ملعبه قرار دهند . انتظار دارم مراقبت کامل بفرمائید نظم و آرامش در حوزه ماموریت جنابعالی بنحو مطلوب برقرار باشد .

نخست وزیر - قوام السلطنه "

با استعفای دکتر مصدق و اعلامیه تند و تیز قوام و انتشار شایعه انحلال مجلس بیش از هر کس نمایندگان عضو نهضت ملی از جریانات روز ناراحت شده و چنین اعلام داشتند .

ما امضاء کنندگان ذیل نمایندگان مجلس شورایملی در تائید سوگندی که برای حفظ مبانی مشروطیت در مجلس شورایملی یاد کرده ایم و بعلت اینکه در شرایط فعلی ادامه نهضت ملی جز با زمامداری دکتر مصدق میسر نیست متعهد میشویم باتمام قوای خود و وسایل موجود از دکتر مصدق پشتیبانی نمائیم .

پارسا - صفائی - زیرك زاده - دکتر معظمی - دکتر شایگان - دکتر بقائی - قنات آبادی - حسین مکی - خلخالی - حاج سید جوادی - زهری - محمود نریمان - حایری زاده - انگجی - مدرس - کریمی - شبستری - اخگر - میلانی - فرزانه - حسیبی - ناصر قشقائی - جلالی موسوی - شاپوری - مهندس رضوی - یوسف مشار - راشد - دکتر ملکی - ناظر زاده کرمانی .

***

رهبری فعالیت علیه قوام و بازگشت مصدق را آیهٔ الله کاشانی بعهده داشت و بیانیه های زیر را منتشر ساخت :

برادران عزیزم - کوشش من و شما برای قطع ریشه استعمار بعنایات پروردگار میرفت که به نتیجه قطعی برسد و ایران را برای همیشه از شر اجانب رهائی بخشد . ولی سیاستی که قرون متمادی دولتهای مزدور را سرکار میآورد بالاخره حکومت دکتر مصدق را که بزرگترین سد راه جنایت خود میدانست بر کنار و در صدد بر آمد عنصری راکه در دامان دیکتاتوری و استبداد پرورش یافته و تاریخ حیات سیاسی او پر از خیانت و ظلم و جور است و بارها امتحان خود را داده و دادگاه ملی حکم مرگ و قطع حیات سیاسی اورا صادر کرده است برای چندمین بار بر مسند خدمتگذاران واقعی بگمارد . من نمیخواهم در باره عدم صلاحیت احمد قوام بیش از این سخن گفته باشم . اما اعلامیه ایشان در نخستین روز این زمامداری بخوبی نشان داد که چگونه بیگانگان در صددند که بوسیله ایشان

تیشه بریشه دین و آزادی و استقلال مملکت زده ، باردیگر زنجیر اسارت را بگردن ملت مسلمان بیاندازند . توطئه تفکیك دین از سیاست که قرون متمادی سرلوحه برنامه انگلیسها بوده و از همین راه ملت مسلمان را از دخالت در امور دینی ، دنیوی و سرنوشت خود باز میداشته است ، امروز سر لوحه برنامه این مرد قرار گرفته است . احمد قوام باید بداند در سرزمینی که مردم رنجدیده آن پس از سالها رنج و تعب شانه از زیر بار دیکتاتوری خالی کردهاند نباید اختناق افکار را اعلام نماید و مردم را باعدام دسته جمعی تهدید نماید . من صریحا میگویم بر عموم برادران مسلمان لازم است که در این راه جهاد اکبر کمر همت محکم بسته و برای آخرین بار بسیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در بدست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است و ملت مسلمان ایران بهیچیك از بیگانگان اجازه نخواهد داد که بدست مزدوران آزمایش شده استقلال آنها پایمال و نام با عظمت و پر افتخار راکه ملت ایران در اثر مبارزه مقدس خود بدست آورده مبدل بذلت و سرشکستگی شود . سید ابوالقاسم کاشانی "

بدنبال این اقدامات گروهی از نمایندگان مجلس که طرفدار دکتر مصدق بودند باقداماتی مشغول گردیدند . کاشانی طی اعلامیه دیگری بمقامات انتظامی چنین اعلام داشت :

" بسم الله الرحمن الرحیم

سربازان وطن ، افسران عزیز، پس از عرض سلام خدا را گواه میگیرم که جز سعادت و عزت ایران و شما برادرانم نظری نداشته و ندارم و بپروردگار سوگند که استقلال ملت مسلمان و عزت آنها هدف نهائی من است . هر کس مختصر تامل و تفکری داشته باشد بخوبی مبفهمد که برای من هیچ لباسی جز لباس ارشاد زیبنده نیست و هیچ مقامی در نظر من بالاتر از مقام رضا و اطاعت از حضرت احدیت نمیباشد و اینك باهمه شما اتمام حجت میکنم . سربازان عزیز ، شما گرامی ترین فرزندان وطن و عزیزترین افراد کشورید و این عزت شما در گروی خدمات صادقانه شما بمملکت و ملت و دین است . و هر قدر استقلال بیشتر و

محکمتر باشد قدر و ارزش شما بیشتر خواهد بود . بگذارید خدا و ملت از شما خشنود باشد زیرا امروز جنگ و جدال بین دو صف حق و باطل است . اعمال احمد قوام که تنها برای جاه طلبی و برگشت انگلیسها و استعمار است نباید بدست شما انجام و شما را در مقابل خونها و حق کشیها مسئول کند .

سید ابوالقاسم کاشانی "

همچنین کاشانی این نامه را هم به علاء وزیر در بار نوشت : " دیروز بعد از شما ارسنجانی از جانب قوام آمد و گفت بشرط سکوت انتخاب ٦ وزیرش را در اختیار من میگذارد .همانطوریکه حضوری عرض کردم بعرض اعلیحضرت برسانید اگر در بازگشت دولت مصدق تا فردا اقدام نفرمائید دهانه تیر انقلاب را با جلوداری خودم متوجه دربار خواهم کرد . در انتظار اقدامات مجدانه شما .

والسلام ـ سید ابوالقاسم کاشانی

دکتر شرو ین از نزدیکان آیت الله در مطبوعات چنین نوشت :

در خانه حسن گرامی یکی از دامادهای آیهٔ الله واقع در خیابان گرگان دکتر امینی بملاقات ایشان آمد و گفت قوام فرمان نخست وزیری گرفته و بزودی رأی اعتماد از مجلس خواهد گرفت و باید شما هم کمك کنید . آیهٔ الله گفت با بودن مصدق هیچکس نباید نخست وزیر باشد . دکتر امینی گفت آیهٔ الله توجه دارید که قوام دیوانه است . او گفت باو بگوئید سید از تو دیوانه تر است . اگر در ٢٤ ساعت از نخست وزیری کنار نروید کفن پوشیده ازخانه خارج میگردم . پاسخ سخنرانی قوام را بدکتر امینی نشان دادم و از ایشان کسب نظر کردم گفت میخواهی مرا بکشتن بدهی .. متن این پاسخ دو روز پس از رفتن قوام در رادیو خوانده شد . در این جریان حاج مانیان با عده ای از کفن پوشان عازم تهران بود " از کرج " که در کاروانسرا سنگی بدستور سرلشگر وثوق فرمانده ژاندارمری جلوی آنها گرفته شد .

***

ارسنجانی مینویسد :اسکندری گفت آاقا نسبت بدکتر امینی کم لطف

هستید؟

قوام السلطنه گفت : دکتر امینی بسته من است ولی نمیدانم چرا میخواهد با سید کاشی لاس بزند . گزارش داده اند که دو بار بدیدار کاشانی رفته است .

اسکندری گفت ملاقات او حتما برای متقاعد کردن کاشانی است که اقدام مخالفی نکند . قوام گفت شما اینها را نمیشناسید ولی من خوب آنها را میشناسم وقتی بطرفشان رفتید کج تابی میکنند . مسلما یکی از اشتباهات دکتر مصدق این بود که به سید کاشی و امثال او پرو بال داد . مداخله این قبیل افراد در کارهای مملکت صحیح نیست . من از ۵۰ سال قبل همیشه با روحانیون بزرگ معاشرت و دوستی داشته بآنها احترام میگذاشتم ولی هیچکس را مانند این سید کاشی خودپرست ندیدم . مرحوم مدرس با من همکاری داشت . وسعت نظر و طرز تفکر او حقیقتا انسان را مجذوب میکرد ولی اینها بمحض اینکه ملایمتی دیدند میخواهند زیر و روی مملکت به اعوان و انصارشان بخشیده شود .

من به فرستاده کاشانی جواب دادم که نظرات عمومی شما را گوش میکنم ولی مداخله در امور مملکتی را تحمل نخواهم کرد اگر از مداخله در امور پرهیز کند هم احترامش بجا میماند و هم میشود با و مساعدت کرد و اگر نتواند خودش را نگاهدارد بهتر است به بیروت مسافرت کند و دولت هم سایل مسافرت او را فراهم خواهد نمود . مخصوصا بفرستاده های کاشانی پیغام دادم که موافقت کاشانی را با دولت ببهای مداخله در امور مملکت خریداری نمیکنم . او هر چه میخواهد بکند لابد دولت هم تکلیفی دارد . من نه رزم آرا هستم و نه مصدق که از کاشانی و امثال او ملاحظه کنم و یا معتقد باستفاده از وجود آنها در امور مملکت باشم .

اشخاصی نظیر آیه الله بهبهانی سالهاست که با من دوست هستند و روابط ما همیشه خوب بوده باین دلیل که آنها در اموری که مربوط بخودشان نیست دخالت نمیکنند و منهم همیشه بآنها احترام میگذارم . بالاخره اینها مردمی هستند . اگر قرار باشد که هر سید یا عامی هوچی را که آلت اجرای مقاصد دیگران است میدان بدهند که دیگر مملکت را نمیشود اداره کرد . نیت قلبی من

این است که دین را از سیاست جدا کنم . روحانی باید بوظایف خود عمل کند . دیگر چکار دارد که فلان حاکم شهر یا رئیس گمرك یا انتخابات چطور باشد؟ کاشانی نباید از دوره زمامداری گذشته من هم دلخور باشد . آندفعه پیغام داد که صورت ۱۲ نفر وکلای تهران را میفرستد و هر کسی را که او گفت دولت انتخابات کند . همچنین روسای ادارات مهم با نظر او تعیین شوند . جواب دادم مایل بهمکاری نیستم بهتر است مخالف باشید و اگر مقاصد خود را میخواهید عملی سازید کاری کنید که خودتان رئیس الوزراء بشوید و بعدا اینکارها را بکنید . بعد تحریکات را شروع کرد . دستور دادم او را بقزوین و خراسان بفرستند . در تمام مدت میهمان دولت بود . هم خودش آسوده و هم دولت راحت بود . حالا اگر بخواهید با او وارد مذاکره بشوید فورا عهدنامه ترکمان چای را بعنوان پیشنهاد همکاری با دولت پیشنهاد میکند . این قبیل اشخاص دشمنی شان کمتر از دوستی شان ضرر میرساند . یکی از اشتباهات دکتر مصدق همکاری با کاشانی بود . اگر دولت مصدق دوام پیدا میکرد میدیدید که سید کاشی چه بروز او میآورد . ضمنا باید بگویم که فرستاده های کاشانی اعلامیه تائید دولت را آورده بودند ولی من نتوانستم شرایط او را بپذیرم و گفتم هر چه میخواهید بکنید . گفتم بهترین شق مسافرت کاشانی به بیروت است . منهم مخارج ایشان را تامین خواهم کرد . یکساعت قبل بمن خبر دادند که یکی از افراد مؤثر با کاشانی ملاقات و او را تشویق بمخالفت با دولت کرده که اعلامیه اش هم در مخالفت با دولت منتشر میگردد .

شب ۳۰ تیر جلسه شورای امنیت با حضور قوام السلطنه تشکیل شد . قوام گفت اعلیحضرت با پیشنهاد من موافقت کرده اند که صدور فرمان انحلال مجلسین مانعی ندارد . و گفت دستور داده ام شهربانی سید ابوالقاسم کاشانی را بگیرد . وقتی دیدم سر لشگر کوپال دست به دست میکند دستور کتبی دادم که فوراً او را توقیف کنید خواهید دید چه تأثیری در اوضاع دارد کوپال گفت او وکیل مجلس است و مصونیت دارد گفتم کاشانی مملکت را به آتش کشیده و در پناه مصونیت این کارها را میکند من این حریم را می شکنم . کاشانی توانست

مصاحبه مطبوعاتی ۲۹ تیر را بر گذار کند . کاشانی گفت قوام دارد نقشه انگلیسیها را پیاده میکند .

کاشانی در این مصاحبه گفت انگلیسها همیشه آمریکائیها را گول میزنند و دنبال خود میبرند . وقتی از او سئوال شد که اگر قوام راه مصدق را برود او را تقویب میکنید گفت این از محالات است او هرگز راه مصدق را دنبال نمیکند و اعلامیه او به خوبی این امر را نشان میدهد . این اعلامیه به ما خیلی کمك کرد .

وقتی فرمان نخست وزیری قوام صادر شد محمد قوام متن فرمان را خواند که با لقب (جناب اشرف) شروع شده بود شاه این لقب را هنگام مخالفت قوام با مجلس مؤسسان برای واگذاری حق انحلال مجلسین بشاه از او پس گرفته بود .حضار در منزل قوام هم کف میزدند . از عباس اسکندری پرسیدم مگر مجلس سنا هم ابراز تمایل کرده است . گفت نه ؟ گفتم پس چطور فرمان صادر شده است . آشتیانی زاده گفت چون در مورد رأی تمایل دکتر مصدق مجلس سنا حق خود را به شاه داده بود این است که فرمان بدون رأی تمایل سنا صادر شده است.

اسکندری هم گفت (الخیر فی ماوقع) ادامه بحران مصلحت نبود .

رفت و آمدزیاد بود ، گفتند مهبد کنسول سابق ایران در نیویورك از سفارت آمریکا پیغام آورده است . افراد دیگری مدعی بودند که از سفارت انگلیس پیغام آورده اند . یك پاکت هم از والاحضرت اشرف رسیده بود که قوام آنرا گشود وچهار صفحه پشت و رو نامه والاحضرت را که بخط خود نوشته بود خواند و بعد از قرائت به پیشخدمت گفت جواب ندارد . او هم رفت .

از قوام پرسیدم فرمان انحلال مجلسین را گرفته اید ؟ گفت نه ، گفتم اعضای جبهه ملی همان بلائی را که سر رزم آرا آوردند سر شما خواهند آورد . وضع شما مناسب نیست که در مجلس مورد اهانت قرار گیرید . گفت قول داده شده که فرمان انحلال را بدهند . گفتم کافی نیست قوام گفت باز هم امروز پیغام میدهم .

" در اینجا نویسنده کتاب یادآور میشوم این همان حق انحلالی است که مجلس مؤسسان به شاه داد و قوام السلطنه آن نامه تند را نوشت.حالا در مقام نخست وزیری میخواست از آن قانون برای دولت و حکومت خود استفاده کند "

روز ۳۰ تیر از مجموع وقایعی که میرسید بیش از پیش وخامت اوضاع در نظرم مجسم شد . عده ای از وکلای مجلس در خانه قوام جمع شده بودند . خبر رسید که روزنامه های طلوع و آتش و اطلاعات مورد حمله قرار گرفته اند . سرلشکر علوی مقدم و سرلشکر گرزن و سرلشکر وثوق از اطاق قوام بیرون آمدند . میر اشرافی بطرف علوی مقدم پرید و فریاد کشید که اگر نمیتوانی امنیت شهر را حفظ کنی برو .. او هم گفت من بوظیفه خود عمل میکنم . میراشرافی گفت وظیفه تو این نیست که جلوی یك مشت چاقوکش را رها کنی که دفتر روزنامه مرا غارت کنند . علوی مقدم گفت همین است که هست . میر اشرافی عصبانی شد و دست باسلحه کمری خود برد و گفت اگر در خانه قوام نبود بخدا قسم همین جا با اسلحه جواب ترا میدادم . عده ای بمیان افتادند و علوی مقدم از خانه قوام خارج شد . ناصر ذوالفقاری میگفت باید تکلیف روشن شود . اینها همه صحنه سازی است . بلافاصله باطاق قوام رفتم و گفتم وضع خیلی وخیم است فورا استعفای خود را اعلام کنید . وضع مملکت طبیعی نمیباشد و معلوم نیست از پس پرده چه نقشی بیرون خواهد آمد . قوام گفت من بشمیران میروم تا ترتیب کار را بدهم .

بروزنامه نگاران گفتم دولت نه تنها تشکیل نمیشود بلکه بزودی مرخص خواهیم شد . گفتند اینرا مخابره کنیم ، گفتم حتما برای اینکه میبینید وضع عادی نیست و تحریکات وسیله خارجیهاست که عوامل داخلی هم در آن مداخله دارند . قوام هنوز قبول زمامداری نکرده ما خواهیم رفت و مصدق دومرتبه خواهد آمد . آنها گفتند ما میتوانیم این مطالب را از قول شما مخابره کنیم گفتم حتما اینکار را بکنید . من معتقد بآمدن قوام نبودم و حالا هم معتقد بماندن ایشان نیستم . بقوام گفتم راجع برئیس شهربانی چه کردید ؟ گفت کوپال اظهار ارادت میکرد . آدم درست و امینی است من ۳۰ سال است اورا میشناسم گفتم شنیده ام کوپال آدم نالایق و ضعیفی است و تحت تاثیر دانشپور معاون خودش میباشد که از دار و دسته کاشانی است . باید کسی را که مورد مخالفت شاه هم نباشد انتخاب کرد .

گفتم کسی را سراغ ندارم . صحبت از سرلشکر همایونی شد گفتم بسیار خوبست زیرا در پست ریاست بازرسی کابینه رزم آرا او را بسیار لایق دیدم . گفت سرتیپ دفتری هم خوبست . گفتند صفاری را فعلا بریاست شهربانی بگمارید . اسکندری گفت آدم خوبیست ولی ضعیف میباشد . ارسنجانی ادامه میدهد وقتی مجلس بزمامداری قوام السلطنه ابراز تمایل کرد در خانه برادرش معتمدالسلطنه جلسه ای تشکیل داد .

سردار فاخرحکمت و سید محمد صادق طباطبائی - امام جمعه رئیس مجلس - عباس اسکندری - دکتر اقبال - سید علی و آقا جعفر بهبهانی در آنجا بودند که یك صندلی هم بمن اختصاص داده شد . قوام گفت من آقایان را خواسته ام تا هرچه در باره کارهای مملکت بنظرشان میرسد بگویند .

سید محمد صادق گفت اول موضوع مجلس و قضیه انتخابات است . دستور بدهید انتخابات شروع بشود و یك مشت اشخاص مورد اعتماد و استخواندار انتخاب بشوند . لازم نیست دولت مداخله بکند . همینکه مردم مطمئن شدند دولت زور نمیگوید در هر محل کسانی را دارند که میتوان مورد اعتماد قرار داد . فورا دولت را تشکیل بدهید و مامورینی را که توسط جبهه ملی مصدر کار شده اند واخلال میکنند عوض کنید .

دکتر امامی گفت در مجلس آنهائی که رأی داده اند باید مورد قدردانی باشند و مخالفین هم کم کم خسته میشوند و کاری نمیتوانند بکنند . سردار فاخر گفت از کار انداختن مجلس مشکل نیست . من وکلا را خوب میشناسم بتدریج مخالفین بصف موافقین خواهند پیوست و فقط چند نفر اعضای جبهه ملی باقی خواهند ماند که کاری نمیتوانند از پیش ببرند .

امام جمعه گفت برای دولت از اشخاص مورد قبول عامه استفاده کنید یعنی معمر باشند و استخواندار و حتی عقیده دارم که معاون خودتان را هم نباید از جوانان انتخاب کنید . قرار شد نام اشخاصی برای همکاری داده شود .

من که از همه جوانتر بودم گفتم شاید تجربه کافی نداشته باشم ولی صمیمیت دارم . من عقیده ندارم که آقا فعلا دولت تشکیل بدهید زیرا هر روز که بخواهید

بمجلس بروید همان بازی را که سر رزم آرا در آوردند سر شما هم در خواهند آورد . وکلای جبهه ملی راحت نخواهند نشست . حزب توده هم که با آقای قوام دشمنی دارد بیکار نخواهد نشست و مترسم که این دو با هم متحد شده وضع مشکلی بوجود آورند . بنظر من ایشان دو راه دارند یکی اینکه با دکتر مصدق تماس گرفته و جبهه ملی را شریك حکومت سازند و یا اینکه فرمان احلال مجلس را بگیرند " اسکندری و امام جمعه گفتند ائتلاف با جبهه ملی خطرناکست " گفتم آقای قوام نمیتوانند با مجلسی که از میان ۷۰ وکیل ۳۰ نفر مخالف دارند حکومت کنند باید مجلس را منحل و انتخابات جدید را اعلام کنند . دکتر اقبال گفت تصور نمیکنم اعلیحضرت با انحلال مجلس موافقت فرمایند . امام جمعه گفت انحلال مجلس ضروری نیست خوب است دولت تشکیل شده و کسانی را که جبهه ملی سر کار آورده بردارند کم کم زمینه انحلال مجلس فراهم میگردد . من گفتم با این مجلس فقط دکتر مصدق میتواند حکومت کند . با وجود این مجلس، مصلحت شخص آقای قوام نمیدانم که قبول مسئولیت کنند . قوام هم حرف مرا تائید کرد و گفت قول میدهم که با انحلال مجلس تمام سروصداها بخوابد زیرا اگر یکعده از مخالفین مصونیت داشته باشند و سروصدا بکنند هیچ کاری از پیش نخواهد رفت .

سید محمد صادق گفت کناره گیری شما ابدا مصلحت نیست مملکت از بین خواهد رفت . میدانم بدون بستن مجلس کار مشکل است ولی باید فداکاری بکنید .

سردار فاخر هم بمن گفت بیهوده فکر استعفا را بذهن ایشان نیاورید مصلحت نیست .

وقتی حضار رفتند قوام گفت هیچیك از اینها رعایت حیثیت و مصلحت مرا نمیکنند . با آقای علم تماس گرفتم ، پیغام داده ام که بدون انحلال مجلس نمیتوانم قبول مسئولیت کنم . تا فردا صبر میکنم اگر فرمان انحلال را دادند میمانم والا کنار میروم با این ترتیب نمیشود مملکت را اداره کرد .

راجع بوضع مالی مملکت گفت با آمریکائیها صحبت کردهام گفتهاند همه گونه

مساعدت خواهند کرد نگرانی ندارم . من مثل دکتر مصدق معتقد نیستم که در چاههای نفت را ببندم و مملکت را در آتش فقر بسوزانم باید ایجاد کار کرد تا مردم مرفه باشند . بعدا علم پیغام اعلیحضرت را آورد که شما در تصمیم خود عجله نکنید تا فردا صبر کنید ولی به علم گفتم بدون انحلال مجلس قبول مسئولیت نمیکنم .

روز ۲۸ تیر خبر دار شدم که حزب توده مایل بهمکاری با جبهه ملی نیست وسیله عباس اسکندری پیغام داده با شرایطی حاضر بهمکاری با دولت میباشد . آیه الله کاشانی ابراز تمایل کرده که رفع کدورت بشود تا او بتواند از دولت پشتیبانی کند . قرار شد باقر کاظمی و یکنفر دیگر از طرف ایشان ملاقات کنند . اعضای جبهه ملی سعی داشتند یکی یکی با توام همکاری کنند . بعضیها در مورد مکی وساطت میکردند . دکتر سپهبدی از طرف حزب زحمتکشان دکتر بقائی آمده بود . مصباح فاطمی و جلالی نائینی در باره دکتر فاطمی وساطت میکردند . سعید فاطمی نیز صبح و عصر آنجا بود . روزنامه نگاران بخانه قوام آمدند . هندرسن بدیدن قوام رفت . روزنامه نگاران با قوام عکس دسته جمعی گرفتند .

اکبر خان نامه مهندس رضوی نایب رئیس مجلس و رئیس فراکسیون نهضت ملی را آورد که زمامداری قوام السلطنه را تبریك گفته بود . قوام از او تعریف کرد و او را مرد درستکار و صادقی خواند و گفت هیچ دخلی به بقائی و امثال او ندارد . دکتر بقائی با تمام محبت هائیکه باو کرده ام بسیار آدم بی حقوقی است .

قوام گفت هندرسن اطمینان داده که دولت متبوعش مبلغ قابل توجهی کمك بلاعوض خواهد کرد . انگلیسها هم پیغام داده اند موافقت و همراهی خواهند کرد .

مصاحبه ای تهیه کرده روی نوار ضبط کردم که ضمن انتقاد از بعضی اطرافیان دکتر مصدق یادآور شدم که با تائید عملیات دکتر مصدق در مورد ملی کردن صنعت نفت و مشکلات او در دوره زمامداری اش همان مقاصد از سوی دولت

قوام تعقیب خواهد شد .

***

آیه الله کاشانی طی مصاحبه ای چنین گفت :

این نهضت پر افتخار را کرارا انگلیسها خواسته اند از بین ببرند . سه بار تعطیل عمومی در سراسر کشور دادم که انگلیسها کامیاب نشوند . ولی این بار بدستیاری بعضی از عمال جنایتکار خود احمد قوام را روی کار آوردند . دکتر مصدق بالاختیار استعفا نکرده چون دید وضعیت طوری است که نمیتواند با اختیار حکومت کند کنار رفت . احمد قوام که از حیث روح و جسم و اخلاق لایق زمامداری نیست بزور انگلیسها برگزیده شد و بر خلاف قانون نام نخست وزیر بر روی خود گذاشت . چون بموجب قانون باید سه چهارم وکلای حاضر در مجلس باو رأی تمایل بدهند در حالیکه در آنروز ٤٢ نفر بیشتر نبودند و وکلای حاضر در مرکز ٧٦ نفر بودند . پس رأی تمایل قانونی نیست و فرمان شاه هم روی اشتباه کاری بوده است . به شاه گفته اند که اکثریت مجلس بقوام رأی تمایل داده است . انگلیسها میخواستند دولت ملی مصدق را ساقط و مقاصد شوم خود را برای دولت جدید انجام بدهند . آقای قوام لیاقت و استعداد نخست وزیری را ندارند . یك مشت دزد خائن جنایتکار میخواهند او را وسیله ای برای چپاول و غارت و برای مسلط کردن مستعمرین انگلیسی قرار بدهند . چون در ۹ ماده ای که از مجلس گذشت چیزی که مانع باشد از اینکه مستشار و کارشناسی انگلیسی را برای نفت نیاورند ندارد . قوام نقشه دارد که آنها را مجددا برگرداند . قوام میخواهد همان متخصصین سابق را بیاورد . خیانتکاران رادیو و تلگراف را که منشاء اخبار است بدست گرفته نمیگذارند اخبار حقیقی بخارج برود . چاره ای ندیدم جز اینکه مخبرین بیایند و با مشاهدات خود در تهران قضاوت کنند و این اعمال وحشیانه حکومت را بدنیا اعلام نمایند . همه جا تعطیل عمومی است همه مردم در کمال بی صبری در انتظار رفتن احمد قوام و آمدن دولت دکتر مصدق هستند . وضع پرافتخار ایران از بین نرفته و ایرانیان تا جان در بدن دارند دنبال حکومت استعماری انگلیس نمیروند . حرفهای شاه طهماسبی ابلاغیه قوام را

ملاحظه کرده اید . این بزرگوار معلوم میشود خیال کرده ایران امروز ایران پنجاه سال پیش است . چطور میزنیم چطور میکشیم ، محکمه انلابی تشکیل میدهیم . امروز بعوض اینکه قوام بفکر جلب عواطف ملت باشد باعث تنفر مردم شده است . این اعلامیه خیلی بما کمك کرد . قوام علاوه بر اینکه پرونده هائی در مجلس دارد صلاحیت قانونی برای نخست وزیری ندارد . در محکمه بجدان بیست میلیون ملت ایران محکوم است . اگر ملتی او را نخواهد فرمان شاه یا رأی تمایل مجلس اگر بالاتفاق هم باشد اثری ندارد چون نمایندگان ملت باید تابع افکار ملت باشند . قوام را ملت قبول ندارد و از او متنفر است . یك کسی را در رادیو گذاشته اند که دارد تلگراف جعل میکند . امروز تلگرافی شد که مردم خشنود هستند که قوام السلطنه زمامدار شده است . ما میخواهیم بفهمیم این مردم که شادی میکنند کی هستند ؟ این ملت ستمدیده که حقیقتا از تمام وسایل زندگی محروم است دیگر زیر بار استعمار این جانیها و این اشخاص که عاطفه ای ندارند نمیرود بهمه جهانیان بگوئید که این ملت نمرده و زیر بار این ارباب جنایتکار نخواهد رفت . اگر کار سخت شود خودم حاضرم کفن بپوشم . در این دو روزه از همدان و کرمانشاه و قصر شیرین و قزوین و اراك خبر رسید که عده ای از من استجازه کردهاند که کفن بپوشند و بتهران بیایند . بآنها گفتم در مراکز خودتان باشید چون تهران فداکاران بسیاری دارد معذالك کفن پوشان حرکت کردند که در کاروانسرا سنگی آنها را در قهوه خانه ای محاصره کرده اند حتی بقهوه چی گفته شده بآنها چای و غذا داده نشود . از طرف دولت جنایتکار و دزدهائی که اطراف قوام هستند اگر بیش از این هم بکنند باعث تعجب نیست ولی این جنایات فردا یا پس فردا بیشتر دوام نخواهند داشت .

در باره اینکه حزب توده هم از کلیه دسته ها برای مبارزه دعوت کرده باید بگویم امروز روزی است که همه افراد این ملت باید همدست باشند و در مبارزه با اجنبی فداکاری کنند . وقتی مقصد یکی باشد همه باید همرنگ باشیم . هر جمعیتی که در این باره اقدام کند ما صمیم قلب میپذیریم .

در باره مقابله مسلحانه با دولت قوام گفت قوام کوچکتر از آن است که با او

مقابله مسلحانه بکنیم . باید مقابله مدبرانه بکنیم و عنقریب فرمان او لغو خواهد شد .

فرمان شاه روی موازین قانونی نبود . مطالب را برای شاه مشتبه کرده اند . شاه اصراری ببقای قوام ندارد . امروز شخصی آمده بود باو گفتم آیا شاه خبر دارد که چه جنایتی میشود اگر اطلاع دارند چرا جلوگیری نمیکنند اگر اطلاع ندارند ایشان را مستحضر کنند .

در باره آمریکائیها باید بگویم که آنها در سیاست خام هستند و گول انگلیسها را میخورند و انگلیسها آنها را براهی که میخواهند میبرند . انگلیسها و آمریکائیها هم پالکی هستند منتها انگلیسها کلاه سر آمریکائیها میگذارند .

در باره شرکت افراد جبهه ملی در کابینه قوام باید بگویم که یکنفر آدم با شرف و حیثیت در کابینه قوام شرکت نمیکند ولی دزدها و جانیها در کابینه اش شرکت خواهند کرد .

خبرنگاری پرسید اگر قوام راهی را که مصدق رفت برود آیا از طرف شما پشتیبانی میشود ؟ آیه الله گفت این قضیه از محالات است . ایشان خود خواه هستند و با اجانب همکاری دارند . هرگز نمیتوانند رویه آقای دکتر مصدق را تعقیب کنند . چون اگر انگلیسها میخواستند قوام رویه دکتر مصدق را تعقیب کند هرگز با روی کار آمدن او موافقت نمیکردند و او را بنخست وزیری نمیرسانیدند .

در باره مراجعت انگلیسها بآبادان باید بگویم اگر پای یکنفر از آنها باز شود من دستور خواهم داد که تمام تأسیسات نفتی و پالایشگاهها را آتش بزنند و نابود کنند .

در پایان حاج سید جوادی وکیل قزوین پیشنهاد کرد تا سقوط دولت این پیر گبر باید کلیه مردم ایران نوار سیاه بسینه بزنند .

در پایان کاشانی تکذیب کرد که اعتصابات اخیر را حزب توده اداره میکند . او گفت کمیته تمرکز مبارزات ملی در تهران و شهرستانها رهبری این برنامه ها را بعهده دارد .

***

مسعود بهنود مینویسد : وقتی فرمان نخست وزیری قوام صادر شد و گروهی از یاران مصدق با شتاب خود را باو رساندند . برای نفوذ در آیه الله کاشانی کوشش خود را از دو سو آغاز کرد . نخست با فرستادن علاء وزیر دربار حامی همیشگی اش و از سوی دیگر با اعزام دکتر امینی - ارسنجانی - ناصر قشقائی بخانه آیه الله با پیشنهاد اینکه شش وزیر کابینه را تعیین کند همان بازی با توده ایها را با او شروع نمود ولی اعلامیه قوام کار را خراب کرد . قوام عمدا با تغییر شعر منوچهری " کشتنیان را سیاستی دگر آمد " به " کشتی بان را سیاستی دگر آمد " کاری کرد که کاشانی خبرنگاران را خواست و گفت قوام تا ۲٤ ساعت دیگر باید برکنار گردد . شاه بوحشت افتاد ولی هندرسن و علاء به شاه پایداری را توصیه میکردند . ولی شاه ضمنا میخواست انتقام تحقیرهای گذشته را هم از قوام بگیرد . بهمین جهت همه اختیارات امنیتی را به علوی مقدم داد .

صبح روز ۲۹ تیر قوام در باغ معتمدالسلطنه جلسه مشاوره ای از دکتر امامی رئیس مجلس - سید محمد صاق طباطبائی - سردار فاخر حکمت - دکتر اقبال - علی بهبهانی - امیر اسدالله علم - حسن ارسنجانی - عباس اسکندری تشکیل داد ، قوام با استفاده از این جلسه برای شاه پیغام داد که مجلسین را منحل سازد و با دادن اختیارات او را تقویت کند . اما شاه وقت میگذرانید . اشرف و هندرسن قوام را دلگرم میساختند . علم حضور شاه رفت . شاه از والیبال روزانه با علی عبده - منوچهر قراگزلو - فتح الله مین باشیان و ملکه ثریا بازمیگشت و بتوضیحات علم گوش میداد . تظاهرات مردم بصورتی بود که ارسنجانی و اسکندری به قوام پیشنهاد استعفا کردند . قوام پنهانی به خانه علی اقبال رفت . در آنجا از رادیو شنید که علاء وزیر دربار اظهار داشت قوام استعفاء کرده است .

ارسنجانی و اسکندری به قوام پیشنهاد استعفا کردند .

در خیابان سعدی مردم به اتومبیل شاپور علیرضا حمله کردند که با شلیك گلوله خود را نجات داد .

قوام در آخرین لحظه بخانه علی اقبال پناه برد و علاء استعفای او را اعلام داشت . همچنین علاء از مصدق خواست که فردا صبح برای قبول نخست وزیری

بکاخ شاه بیاید .

روز ۳۱ تیر در حالیکه مردم این پیروزی را جشن گرفته بودند دکتر بقائی خواستار اعدام قوام السلطنه شد . بسرعت کاشانی بجای دکتر امامی رئیس مجلس شد . مصدق وزیر دفاع گردید و زاهدی - شاه بختی - آریانا - علوی مقدم - حجازی گرزن و گروهی افسران بلند پایه بازنشسته شدند که شاه هم زاهدی را سناتور کرد و افسران بازنشسته هم اورا بریاست برگزیدند . آریانا وابسته نظامی در پاریس شد . سفرای مربوط با شاه از قبیل علی منصور - نصرالله انتظام - محمد ساعد - فضل الله نبیل - ابوالقاسم فروهر - محمود صلاحی - ابوالحسن ابتهاج - علی سهیلی - علی دشتی - نروی اسفندیاری احضار گردیدند .

بتدریج فاصله دکتر مصدق و دوستانش زیاد شد . با تغییرات سیاسی در آمریکا و انگلستان " آیزن هاور " در جلسه شورای امنیت ملی اعلام کرد که " کمونیستها پشت سر مصدق ایستاده اند " و انگلستان و آمریکا مشترکا طرح براندازی مصدق را بمرحله اجرا درآوردند .

***

دکتر مصدق در این باره چنین مینویسد :

روز ۲٦ تیر ۱۳۳۱ شرفیاب شدم و وقتی گفتم باید وزا رت جنگ را خود عهده دار شوم تا دخالت دربار کم شود اعلیحضرت فرمودند " پس بگوئید من چمدان خود را ببندم و از این مملکت خارج شوم " چون حاضر بچنین کاری نبودم استعفا دادم . اعلیحضرت مانع خروج من شدند که از حال رفتم تظاهرات ۳۰ تیر از بزرگترین مراحلی بود که ملت ایران در راه آزادی و استقلال خود طی نمود . برای اینکه ذهن شاه مشوب نشود از پیشگاه همایونی درخواست کردم که سه نفر از تیمساران مورد اعتماد خود را معین کنند تا امور با آنان مشورت شود . سپهبد آق اولی - سرلشگر محمود بهارمست - سپهبد نقدی را معرفی فرمودند تا روز ۹ اسفند هر تصمیمی با نظر آنان بوده است . پشت قرآن را مهر کردم که نمیخواهم قانون اساسی را نقض و رژیم سلطنت را تغییر داده و نمیخواهم رئیس جمهور بشوم .

تشکیل دولت دیکتاتوری ۲۰ ساله نشان داد که بهترین وسیله پیشرفت بیگانگان حکومت فردی است چون با یکنفر میتوانند همه چیز را در میان بگذارند و هر وقت خواستند اورا تبعید کنند .

***

سرهنگ نجاتی مینویسد :

در واقعه ۳۰ تیر آنچه شاه را واداشت که نیروهای انتظامی ترك مخاصمه کنند نگرانی شدید از واکنش سازمان افسران ناسیونالیست و افسران گارد نهضت بود که در اوایل سال ۳۰ ایجاد شده بود و عده ای از افسران جوان ارتش و نیروی هوائی در آن عضویت داشتند . گروهی از این افسران فرمانده واحدهائی بودند که برای سرکوبی قیام کنندگان بخیابانها فرستاده شده بودند ولی از تیراندازی بسوی مردم خودداری کردند و حتی در چند مورد بصفوف قیام کنندگان پیوسته و جانب مردم را گرفتند .

شاه که از وجود این سازمان مخفی خبر داشت پس از اطلاع از سرپیچی چند تن از افسران از تیراندازی و خودداری خلبانان از پرواز بر فراز شهر تهران برای مرعوب ساختن مردم دستور داد که نظامیان به سربازخانه ها برگردند .

***

سرهنگ مصور رحمانی مینویسد :

در اوایل سال ۱۳۳۱ در منزل سرهنگ محمود افشار طوس اساس تشکیلات " گروه افسران ناسیونالیست " گذارده شد که سپس " گروه سربازان ناسیونالیست " و سرانجام " سازمان گروه ملی " نامیده شد . در این جلسه در باره خرابی وضع ارتش بحث شد . سرهنگ یاوری گفت که سرتیب خوشنویسان افسر کارگزینی نقل کرده که نرخ آنسال کارگزینی برای پیشنهاد درجه سرتیبی به ۵ هزار تومان ، یك جفت قالیچه ابریشمی قطع شده است که همه حاضران در جلسه ابراز تاسف کردند . افشار طوس گفت من نه " رشوه میگیرم " ونه " رشوه میدهم " مسئله عمیق تر از آنست ، من نه ترفیع میخواهم و نه استعفا میدهم بلکه مبارزه میکنم . دبیر سیاقی- اشرفی - یاوری - من هم تائید کردیم و

از همانجا اساس سازمان پایه گذاری شد . من ضمن بحثی گفتم که میرزا رضا کرمانی از ستم کامران میرزا نایب السلطنه به تنگ آمده بود و قصد ترور او را داشت، وقتی چشمش بناصرالدین شاه افتاد دفعتا بفکرش رسید که چرا شاخه را که نایب السلطنه است بزنم و تنه را بگذارم که ده ها شاخه دیگر جانشین شود بگذار تنه را نابود کنم که تمام شاخه ها از بین برود . با این تغییر فکر تصمیم گرفت تا گلوله ای را که بقصد نایب السلطنه در لوله گذارده بود در سینه ناصرالدین شاه جای دهد . پس بهتر است سراغ رژیم برویم که شاه هم جزئی از آن است . همه گفتند بسیار صحیح است .

در جلسه بعد از محاسن جمهوری بحث شد گفتم کشورهائی هستند که جمهوری دارند ولی آزادی ندارند و ممالکی هستند که سلطنتی میباشند و دارای دمکراسی هستند . نام رژیم هیچ چیز را نمیرساند ، نحوه اداره کشور است که رژیم را بصورت دمکراسی یا دیکتاتوری در میآورد .

سرانجام یك سازمان مخفی بنام " سازمان گروه ملی " با هدف و اساسنامه زیر تشکیل و یك هیئت پنج نفری که بنام هیئت مدیره موقت شناخته شد . سرتیپ افشارطوس مدیر و نویسنده دبیر کل آن تعیین شدیم که قسمتی از اساسنامه چنین است :

۱ - سازمان گروه ملی برای ملت ایران دموکراسی را مطالبه میکند . سازمان در وضع فعلی با رژیم موجود که در آن تحت رهبری دکتر مصدق اختیارات کلی بملت برگردانده شده همکاری خواهد کرد .

۲ - نتیجه متمم اجرای اصل ۱ قرار دادن نیروهای مسلح کشور است در اختیار ملت ، بنابراین اداره امور نیروهای مسلح و سازمانهای انتظامی کشور اعم از ارتش ، ژاندارمری و شهربانی از دربار و شاه باید منتزع و در اختیار هیئت دولت قانونی قرار گیرد .

اصل ۳ - بعلت فساد مشهود اداره کارگزینی کل ارتش که موجب شده است اکثر امراء ارتش و شاغلین مقامات مهم به دلائلی غیر از لیاقت و صلاحیت خدمتی ، باحراز درجه و مقام بالا نائل شده باشند امراء ارتش درجات ارتشبدی و

سپهبدی و سرلشگری بطور مطلق ، در درجه سرتیبی باستثناء عده ای معدود باید از خدمت بر کنار شوند و بجای آنان از افسران صالح و جوان بکار گمارده شوند . علاوه بر آن کمیسیونهائی بانتخاب خود افسران بسوابق و صلاحیت خدمتی عموم افسران از درجه سرهنگی به پائین رسیدگی خواهد کرد تا عناصر ناصالح تجسس و از کار خارج شوند .

اصل ٤ - چون حکومت دکتر مصدق در مسیر خدمت بملت و در راه اعتلای ایران گام برمیدارد ، سازمان بیدریغ در تمام مراحل در مقابل عناصر اخلالگر از آن پشتیبانی خواهد کرد .

مدیر و دبیر کل مشترکا مسئولیت عملی ساختن اصول اساسنامه و برقراری ارتباطهای سیاسی و نظامی را بعهده خواهند داشت . هیئت مدیره موقت بعدا بعنوان هیئت مدیره انتخاب شد .

افسران زیر از جمله افسران تشکیل دهنده سازمان بودند :

۱ - سرتیب محمود افشار طوس ۲ - سرتیب مهدی سپه پور ۳- سرتیب محمود امینی ٤ - سرتیب غلامحسین وفا ٥ - سرهنگ یاوری ٦ - سرهنگ عزت الله ممتاز ۷ - سرهنگ قدرت دبیر سیاقی ۸ - سرهنگ اشرفی ۹ - سرتیب تقی ریاحی ۱۰ - سرگرد ریاحی ۱۱ - سرهنگ گوهری ۱۲ - سرهنگ ناصر مجللی ۱۳ - سرهنگ شاهرخی ۱٤ - سرهنگ مسعودی ۱٥ - سرتیب حسین آزموده ۱٦ - سرهنگ غلامرضا منصور رحمانی ۱۷ - سرهنگ مصطفی موسوی ۱۸ - سرگرد غلامرضا نجاتی ۱۹ - سرهنگ عبدالحسین نیرو ۲۰ - سرگرد نادری ۲۱ - سروان امیر شیلاتی ۲۲ - سرگرد علی تراب ترکی ۲۳ - سرگرد حسن عسکری ۲٤ - سرگرد مرتضی انشائی۲٥ - سرگرد دکتر علمیه ۲٦ - سروان حسین هاشمی

مقرر شد هر یك از افراد در محیط خود بجستجو بپردازند و اشخاص ذیصلاحیت را با تصویب هیئت مدیره بقید قسم قرآن بسازمان گروه ملحق سازند . در زمانی کوتاه تعدادی از افسران و افراد علاقمند بسازمان ملحق شدند . سازمان مخفی شکل عملیاتی بخود گرفت و هیئت مدیره در صدد برآمد که برای وصول بهدف و اصول مصوبه وارد میدان عمل شود با دکتر مصدق بملاقات و

گفتگو پرداختیم . وقتی از نظر فکری سازمان مطلع شد اظهار مسرت کرد و توجه یافت که این گروه تشکیلاتی بوجود آورده اند که میخواهند به آزادی و نهضت ملی خدمت کنند . پس از مدتی دکتر مصدق بارزش نظریه سازمان مبنی بر لزوم انتزاع اختیارات دستگاههای انتظامی و ارتش از شاه و دربار بخوبی آگاه شد و توجه یافت که تا وقتی شاه حاکم بر دستگاههای انتظامی است با طرح یك کودتای فرمایشی میتواند هر نخست وزیری را ساقط کند . بنابراین هیچ نخست وزیری قادر نیست یك کار اساسی علیرغم میل شاه انجام دهد . سازمان پیشنهاد کرد که باید دستگاههای انتظامی از شاه انتزاع و در دست نخست وزیر قرار گیرد . دکتر مصدق صورتی برای تصدی سازمانهای نظامی خواست که باو چنین صورت داده شد " وزیر دفاع ملی نخست وزیر - رئیس ستاد کل سرتیب محمود امینی - رئیس شهربانی کل سرتیب افشار طوس - معاون وزارت جنگ سرتیب تقی ریاحی - رئیس ستاد نیروی هوائی سرتیب سپه پور "

با اینطرز تمام سازمانهای نیروهای انتظامی برای اولین بار در دوران پهلوی از اختیار شاه خارج میشد و در دست هیئت دولت قرار میگرفت .

پس از اینکه تقاضای دکتر مصدق برای تصدی وزارت دفاع موجب استعفای اوشد و واقعه ۳۰ تیر پیش آمد در آنموقع افشار طوس فرماندار نظامی بود و همه افراد سازمان گروه ملی اطلاعات کافی از وضع انتظامی داشتند . هیئت مدیره سازمان عصر ۲۹ تیر تشکیل جلسه داد . افسران قسم خورده سازمان برای انجام ماموریت انتخاب شدند . قرار شد از دستور تمرد نکنند و واحدهای خود را بمیدان بهارستان و سایر نقاط ببرند و در آنجا علیرغم میل شاه از آتش گشودن بسوی مردم خودداری کنند . خلبانان نیروی هوائی نیز از اجرای امر فرمانده خود صریحا تمرد کردند . چنان جوی در واحدهای پرواز بوجود آمد که شاه جرئت نکرد دستور تیراندازي بسوی مردم را بدهد و توجه یافت که خلبانان در صف ملت و دکتر مصدق قرار دارند . شاه در پاسخ بتاریخ مینویسد که " چون احتمال خطر جنگ داخلی میرفت من امتناع کردم از اینکه بسربازانم فرمان آتش بدهم و مجبور شدم مصدق را بخواهم و اورا نخست وزیر و وزیر دفاع بکنم " این مطلب صحت

ندارد موقعی که بشاه گفتند خلبانان پرواز نمیکنند و واحدهای زرهی از اجرای فرمان سرپیچی کرده اند آنوقت جز تسلیم به مصدق چاره ای ندید . غیر از دکتر مصدق و شاه و رئیس ستاد و سازمان افسران هیچیك از رجال سیاسی متوجه این مطلب نگردیدند .

سازمان سه اصل برای تصفیه ارتش بدکتر مصدق پیشنهاد کرد " ۱- برکناری تمام امراء ارتش از سرلشگر ببالا

۲- برکناری تمام امراء ارتش تا درجه سرتیبی باستثناء تعداد محدودی که پرونده آنها روشن باشد و واگذاری مشاغل به افسران جوان و مورد اعتماد ۳- تشکیل کمیسیونی برای بررسی پرونده افسران و تصفیه ارتش " دکتر مصدق از راه حل انقلابی دچار دغدغه شد و صریحا از بازنشسته کردن دسته جمعی ارتش و امکان تاثیر نامساعد آن در افسران جوان اظهار وحشت کرد . ولی سرانجام دکتر مصدق در اواخر سال ۱۳۳۱ دستور اجرا داد و از تمام افسران دعوت شد که نمایندگان خود را برای تصفیه داخلی ارتش انتخاب کنند . معلوم شد که اکثر منتخبین از افسران گروه ملی هستند و باتوجه باینکه ۶۰۰ نفر از افسران توده ای بودند شاه توجه یافت که تعداد افسران ملی بیش از توده ایها هستند . در نتیجه صلاحیت ۱۳۶۰ نفر ازافسران مخدوش گردید که در مرحله اول ۱۳۶تن از آنها از کار دور شدند . ضمنا سرتیب افشار طوس بریاست شهربانی - سرتیب امینی بریاست ژاندارمری - سرتیب ریاحی بریاست کل ستاد ارتش - سرهنگ دبیر سیاقی فرمانده مرکز آموزشی سرهنگ نصراللهی فرمانده لشگر کردستان - سرهنگ علی زند رئیس رکن ٤ ستاد ارتش شدند .

در تغییر صورت اسامی قبلی گروه ملی ، حزب ایران نقش مهمی داشت . مهندس حقشناس و مهندس زیرك زاده نرد دکتر مصدق اقدام کردند و سرتیب ریاحی بریاست ستاد ارتش منصوب شد . ریاحی نه دانشگاه جنگ دیده و نه دانشکده افسری و بعلاوه فاقد تجربه فرماندهی بود . در جریان محاکمه دکتر مصدق هم معلوم شد که سرتیب ریاحی دکتر مصدق را اغفال کرده بهمین جهت بسه سال زندان محکوم شد . زیرا دکتر مصدق میگفت دربار قصد کودتا دارد

ولی ریاحی میگفت خیالتان راحت باشد . ریاحی در دادگاه هم گفت " من اتومات شده بودم " . وقتی مهندس بازرگان اورا بسمت وزیر جنگ انتخاب کرد تلگرافی باو تذکر دادم آیا باز هم ملت ایران بجای دعوت ریاحی بمحاکمه باید تاوان بی لیاقتی ایشان را بدهد .

عضویت افرادی نظیر سرتیب تقی ریاحی - سروان امیر شیلاتی - سرهنگ حسین آزموده که زمانی خود را طرفدار نهضت ملی وانمود میکردند و در عمل طور دیگر بودند از اشتباهات بود . اینها پشت پا به سوگند خود زدند تا با قربانی کردن یاران هم قسم خود بجاه و مال و منالی برسند .

پس از سه ماه و نیم بازداشت وقتی برای بازجوئی نزد سپهبد آزموده احضار شدم تحقیقات از من مشکلاتی داشت . من و آزموده در دادرسی ارتش همکار بودیم . او در درجات پائین در دادرسی ارتش بشهامت در کار و درستی معروف بود . در کابینه مصدق او عنوان کمك داد یار و من بعنوان کمك بازپرس برای محاکمه سپهبد زاهدی تعیین شدیم . از همه اینها مهمتر یك سری وجود داشت که سپهبد آزموده هم جزء "سازمان افسران ناسیونالیست " بود و هر نوع تحقیق در این مورد پای خود اورا هم بمیان میکشید . وقتی وارد دفتر دادستان کل ارتش شدم از جای خود بلند شد و به سرتیب کیهان خدیو گفت سرهنگ منصور رحمانی در دانشگاه جنگ استاد من بودند و در همین دادرسی ارتش با ما همکاری داشتند . آزموده گفت این پرونده صورت خاصی دارد . ایشان همدست و همکار ندارند و موضوع قیام لازمه اش تعدادی همکار است که همراه قیام کننده باشند . سرتیب کیهان خدیو که دید آزموده رل وکیل مدافع را بازی میکند متحیر شد . ولی من توجه یافتم که موضوع افسران ناسیونالیست دیگر مطرح نیست .

سرتیب ریاحی کتبا به این مطالب پاسخ داده و نوشته که مطالب منتشره مغرضانه میباشد و تدریجا حقایق روشن میشود . آمریکائیها در طرح کرومیت روزولت در شب ۲۵ مرداد حساب میکردند ولی این کودتا را من نقش برآب کردم . خیانت را سرتیب دفتری مرتکب شد که هم حسب دستور دکتر مصدق

حکم ریاست شهربانی را داشت و هم سرلشکر زاهدی او را رئیس شهربانی میدانست .

***

حسین مکی در باره وقایع ۳۰ تیر با نقل مطالبی از مطبوعات خارجی چنین مینویسد :

بدنبال وقایع ۳۰ تیر ماه مطبوعات خارجی در باره نقش اشرف پهلوی در بحران ایران مطالبی نوشته اند تحت عناوینی از این قبیل " اگر اشرف مدتی بر ایران سلطنت کند ؟ "-" سایه یك زن پشت پرده بحران ایران " .

مطبوعات فرانسه مینویسند " اگر اشرف مدتی بر ایران سلطنت کند سرنوشت ایران عوض خواهد شد ." این جمله ای است که گاه بگاه در کاخهای سلطنتی ایران شنیده میشود . ملکه مادر با گفتن آن نارضایتی خود را از وضع فعلی بیان میکند . هفته گذشته اشرف در فرودگاه پاریس از حکومت مصدق تمجید کرد . ولی همه خبرنگاران فهمیدند که این تحسین اجباری چقدر برای خواهر زیبای شاه ایران رنج آور میباشد .

مصدق از شاه خواسته بود که اشرف باید از ایران برود ولی شاه گفته بود او فرد آزادی است و حق دارد در کشور خود باقی بماند . وقتی وقایع ۳۰ تیر پیش آمد پیش بینی مصدق به حقیقت پیوست .

دکتر مصدق و اطرافیان ، شاه را گرداننده اصلی حوادث ۳۰ تیر میدانند و شاهدخت اشرف را از عوامل مهم روی کار آوردن قوام میشناسند . اشرف پهلوی سالها است که یکه تاز میدان سیاست ایران میباشد . دکتر مصدق در درجه اول اشرف و بعد از او ملکه مادر را خطرناك میداند . در میان خواهران و برادران شاه اشرف از همه باو نزدیکتر است ، ملکه مادر هم معتقد است که او خصوصیات رضا شاه را بارث برده و مانند او دارای عزم و اراده قوی میباشد . در عین حال او خودخواه و قدرت طلب میباشد . نیمی از نخست وزیران ایران منتخب اشرف هستند . در کابینه هائی نظیر کابینه ساعد فقط دوستان اشرف شرکت داشتند . از میان نخست وزیران ایران فقط مصدق و رزم آرا با مداخلات اشرف مخالف

بودند . رزم آرا در تشکیل کابینه خود هیچ اعتنائی به اشرف نکرد . اگر در مدت ده سال ده بحران در ایران روی داده لا اقل اشرف در ۵ بحران آن دست داشته است . هر وقت ملکه مادر شاه را به پیروی از روش تند پدرش تشویق میکند اشرف را بعنوان نمونه مثال میآورد . یکبار من به سپهبد یزدان پناه گفتم چرا در باره مداخلات اشرف بشاه چیزی نمیگوئید ، یزدان پناه گفت " مگر میشود این حرفها را گفت ، از بسکه مادرش باو گفته است که یك موی پدرت در تن تو نیست ، یا صد رالاشراف باو گفته چرا مثل پدرت سلطنت نمیکنی ؟ " .

در واقعه ۳۰ تیر در روزهای بحرانی که تظاهراتی در سراسر کشور علیه قوام و بنفع دکتر مصدق شروع شده بود هنگامیکه دکتر امامی رئیس مجلس بود سرلشگر کوپال باطاق رئیس مجلس آمده بود تا توضیحاتی در باره وضع امنیتی شهر بدهد و در میدان بهارستان هم تظاهرات زیادی میشد و تعدادی از وکلا مورد حمله بودند . وقتی بین رئیس مجلس و رئیس شهربانی در باره امنیت شهر بحث بود چند تن از نمایندگان در اطاق رئیس مجلس بودند که بین سرلشگر کوپال و میر اشرافی گفتگوی تندی در گرفت و میر اشرافی با رئیس شهربانی گلاویز شد و صحبت از این بود که حتی بگوش او سیلی هم زده است که با وساطت رئیس مجلس موضوع درز گرفته شد .

***

مکی مینویسد : بمن خبر دادند که عده ای کفن پوش ا ز کرمانشاه و همدان حرکت کرده بکاروانسرا سنگی رسیده میخواهند در تظاهرات بنفع مصدق در وقایع ۳۰ تیر شرکت کنند . ولی مامورین ژاندارمری کفن پوشان را محاصره و آنان را مضروب ساخته اند . یك سرهنگ و یك سرگرد سرپرست آنها بودند . پرسیدم بدستور چه مقامی آنها را مضروب ساخته اید ؟ گفتند بحکم سرلشگر وثوق رئیس ژاندارمری کل گفتم بدانید این اعمال شما خلاف قانون است . با سرهنگ دست بگریبان شدم که جمعیت حرکت کرد . ژاندارمها شروع به تیراندازی کردند خواستم مقاومت کنم مرا جبرا بطرف اتومبیل کشیدند . در حین مراجعت میخواستم علیه رئیس ژاندارمری اعلام جرم کنم ولی پس از سقوط

قوام ناگهان دیدم که ترفیع پیدا کرده و بمعاونت وزارت جنگ رسیده است . یعنی دکتر مصدق که وزیر جنگ شد اورا معاون خود کرده بود . بدکتر مصدق اعتراض کردم گفت او پسر وثوق لشگر پیشکار فرمانفرما میباشد که آدم خوبی بود . " فرمانفرما هم دائی دکتر مصدق بود . روزی که سرلشگر وثوق بمعاونت وزارت جنگ معرفی گردید در مجلس صدای اعتراض بلند شد ولی دکتر مصدق کسی نبود که باین اعتراضات ترتیب اثر بدهد .

***

نشریات طرفدار جبهه ملی مینویسند : ظهر روز ۳۰ تیر شاه فهمید که قوام نمیتواند بکار ادامه بدهد بهمین جهت به مهندس رضوی نایب رئیس مجلس تلفن کرد و اورا خواست . رضوی میگوید اعلیحضرت بمن مطالبی فرمودند ومطالبی‌را به ایشان یاد آور شدم یکی آنکه آنچه روی داده قانونی نیست و پیشرفت ندارد و دیگر آنکه آنچه بدست نیروهای انتظامی انجام گرفته مردم بحساب دربار و شاه گذاشته اند . اعلیحضرت تمایل بملاقات کردند که همراه امام جمعه تهران با اتومبیل بسوی سعد آباد رفتیم . نزدیك دروازه شمیران مردم جلوی اتومبیل مارا گرفته علیه امام جمعه شعار میدادند و او را " امام لندنی " مینامیدند و تظاهرات علیه رئیس مجلس خیلی زیاد بود . با سنگ و شیشه باتومبیل او حمله کردند که سنگها بسینه من خورد . سپس دکتر معظمی و دکتر شایگان و مشار و مهندس رضوی بدیدار شاه رفته و دکتر شایگان مینویسد همینکه بسعدآباد رسیدیم من بدو نفر از درباریان پرخاش کرده مسئولیت آنها را در کتمان حقیقت بشاه مملکت گوشزد کردم . در شرفیابی آنچه لازم بود بشاه گفتم و حتی گفتیم اگر وضع ادامه یابد ما از خود سلب مسئولیت میکنیم و دیگر قانونا و وجدانا برای خود تعهدی قائل نیستیم . مهندس رضوی میگوید باعلیحضرت عرض کردم مردم بیدار شده اند . سابق ممکن بود در اطاقهای دربسته تبانی بشود و دولتی سر در بیاورد ولی اکنون دیگر این برای مردم قابل تحمل نیست . مشار میگوید من به اعلیحضرت گفتم قوام باید کنار برود اعلیحضرت گفتند صورت قانونی آن چه میشود؟ بعد اعلیحضرت از اطاق بیرون رفتند برگشته و گفتند تا یکساعت

دیگر نتیجه را تلفن خواهند کرد " از قرار معلوم در اطاق دیگر با قوام برای استعفا صحبت کردند که زیر بار نرفت " . ساعت ۲ بعد از ظهر ملاقات کنندگان از دربار بازگشتند و منتظر تلفن دربار برای استعفای قوام بودند .

***

دکتر ارسنجانی مینویسد :

با خسرو قشقائی مذاکراتی داشتم . او شرحی در باره ارادت بقوام السلطنه بیان داشت و گفت قطعا میدانی که قوام بجای پدر ماست و ما خیلی متاسف هستیم که در چنین شرائطی او آمده است . حقیقت اینکه سیاست خارجی اجازه نمیدهد او بیاید . فرضا ما هم از او حمایت کنیم جز اینکه خودمان نابود شویم اثری ندارد من میخواستم مخصوصا بآقای قوام پیغام بدهم که مصلحت شما در این استکه استعفا کنید . جریانات دیگری در کار است که شما مستحضر نیستید الآن تمام روسای انتظامی با ما همکاری دارند . فردا هم بطور حتم اتفاقاتی خواهد افتاد که نتیجه اش بضرر قوام خواهد بود . گفتم منهم اعتقاد بآمدن قوام نداشتم و حالا هم معتقد بماندن ایشان نیستم ولی شرط دوستی شما این نبود که از پشت بقوام خنجر بزنید . بر فرض که مخالف باشید روابط شما با قوام طوری است که باید میآمدید و میگفتید که یا او را متقاعد میکردید و یا متقاعد میشدید . بعلاوه از کجا میدانی آنطور که میخواهی بشود . خسرو گفت تا هر میزان که لازم باشد خرج خواهم کرد . حزب توده صد در صد با ما همکاری میکند . جبهه ملی هم که تکلیفش معلوم است ، اگر لازم باشد تفنگدار هم به تهران خواهیم آورد . بعلاوه زمینه سیاست خارجی طوری است غیر از آنچه من میگویم محال است بشود .

من میدانستم که مخارج این چند روزه توسط خسرو داده میشد و اطلاعاتی بما رسیده بود که خسرو قشقائی از اعتبار بانك شاهی خود نزدیك به چهارصد هزار تومان همین دو روزه استفاده کرده بود .

خسرو گفت پیغام مرا به قوام بده اگر قبول کرد که بسیار خوب و اگر قبول نکرد تو خودت را کنار بکش و الا تو هم در آتش میسوزی . گفتم شرط انصاف

نیست که پیرمرد را در این حادثه رها کنم .

وقتی پیغام را به قوام دادم گفت این حرفها مخصوص اشخاص ترسوست . من دستور داده ام که سید کاشی را توقیف کنند گفتم او وکیل مجلس است و مصونیت دارد قوام گفت مملکتی را بآتش کشیده اند و در پناه مصونیت ایستاده اند من این حریم را میشکنم و آنها را تسلیم دادگاه میکنم . گفت حتی دستور کتبی داده است . ناگهان خبر توقیف کاشانی از رادیو لندن منتشر شد که همه دچار تعجب شدیم که چطور این خبر محرمانه برادیو لندن رسیده است ؟

بعدا خبر رسید که کاشانی از جریان امر مستحضر شده و بدربار متوسل گردیده که از توقیف او صرفنظر شود . شك نبود که مامورین پلیس به کاشانی و جاهای دیگر خبر داده بودند . قوام از این مطلب بسیار ناراحت شد و اسکندری بیاد یادداشت کتبی قوام افتاد و آنرا گرفت و پاره کرد . به نتیجه نرسیدن اقدام قوام در توقیف کاشانی موجب شد که او بتحریکات خود بیافزاید و اعلامیه ای خطاب بافسران و سربازان منتشر و آنها را بنافرمانی از فرماندهان خود دعوت کند .

بدنبال آن خبر مصاحبه کاشانی و ائتلاف حزب توده و حزب ایران و جبهه ملی را آوردند که برای تظاهرات روز ۳۰ تیر آماده شده بودند . علوی مقدم فرماندار نظامی گفت وکلای جبهه ملی را متقاعد کرده ام که اعلامیه بدهند مردم اعتصاب بکنند ولی آرامش را حفظ نمایند . با انتشار آن مخالف بودم و معنای آن این بود که دولت برای حفظ آرامش از مخالفین استمداد میکند . ولی علوی مقدم شخصا باستودیو رفت و اعلامیه را بمهندس زاهدی داد و در رادیو خوانده شد . روز ۳۰ تیر قوام در باغ ییلاقی سفارت آلمان ماند ، حالش بقدری بد بود که زیر بغلش را میگرفتند . خبرهای ضد و نقیض میرسید . ناصر ذوالفقاری عرق ریزان از شهر رسید و گفت شهر خیلی شلوغ است قوام در تمام این مدت تقریبا در حال اغماء بود . ساعت دو ونیم بعد از ظهر علاء ویزدان پناه آمدند علاء گفت نزدیك ۵۰۰ نفر کشته شده اند . شهر شلوغ و خطرناك است . در تهران جوی خون جاری شده و زدو خورد زیاد است و باید چاره ای کرد . عده ای از نمایندگان طرفدار

دکتر مصدق بشاه چنین تلگراف کردند : " اعلیحضرتا ، مردم ایران را بجرم وطن پرستی و نهضت ضد بیگانه بعضی از افراد ارتش و مامورین پاره پاره میکنند . مسلم است که این اعمال ناهنجار عواقب وخیم در بر خواهد داشت . ما نمایندگان ملت با توکل به خداوند و استفاده کامل از کلیه حقوق خود برای دفاع از مردم قیام کرده ایم و لازم دانستیم مراتب را باستحضار مقام سلطنت برسانیم ." در این موقع گروهی از تظاهر کنندگان عازم خیابان کاخ و خانه قوام شدند . آنها قصد دستگیری نخست رزیر و کشتن اورا داشتند و با شعارهای تند بآن سو در حرکت بودند که باوجود مقاومت مامورین حرکت آنها به سوی خانه قوام خیلی سریع بود که مراتب باطلاع او رسید که با سرعت با اتومبیلی عازم شمیرانات شد .

قرار بود ساعت ۹ صبح شرفیاب شود که معلوم شد وکلای جبهه ملی برای شرفیابی رفته اند . قوام گفت پیغام داده ام اگر شاه موافق است فرمان انحلال مجلس را بدهد و بکارها برسم و اگر موافق نیستند دیگری را مامور تشکیل کابینه بکنند .

ساعت ۲ بعد از ظهر خبر رسید که بواحدهای ارتش دستور داده شد که بواحدهای خود بازگردند و شهر را بدست مردم بسپارند . قوام تقریبا در حال اغماء بود . قرار شد ساعت ۵ بعد از ظهر شرفیاب شود . صحبت از این بود که قوام استعفا کند و دکتر عبدالله معظمی نخست وزیر بشود .

***

سپهر ذبیح مینویسد :

شاه در تعیین جانشین مصدق دچار بلاتکلیفی شده بود . کسانیکه نامشان برای نخست وزیری برده میشد عبارت بودند از قوام و عبدالله انتظام از منفردین - منصور و علاء از اعتدالیون - حکیم الملك و دکتر متین دفتری از عامیون - اللهیار صالح و بوشهری از جبهه ملی

علاء وزیر دربار خصوصی بنمایندگان مجلس گفته بود که شاه اللهیار صالح را مناسب نخست وزیری میداند زیرا وی بعنوان یکی از همکاران مصدق بدرستی و

پاکی شهرت دارد و در عین حال سیاستمدار جاه طلب و تند روئی نیست . ولی شاه نمایندگان طرفدار خود را برای تعیین صالح یا دیگری در فشار نگذاشت و بر عکس اجازه داد که مسئولیت نخست وزیر جدید را بعهده بگیرند و سنگینی مسئولیت را بدوش مجلس انداخت در نتیجه ٤٠ نماینده بقوام السلطنه ابراز تمایل نمودند . هواداران مصدق این جلسه را تحریم کردند و گفتند در حمایت از مصدق تا آخرین نفس ادامه میدهند .

قوام که در دوره های قبلی نخست وزیری بخاطر اعمال قدرت شخصی خشم شاه را برانگیخته بود چون خدماتش در موقعیت بحرانی مورد نیاز بود با شتاب فرمان نخست وزیری او را صادر کرد .

سپهر ذبیح ادامه میدهد :

شاه در ساعت ۳ بعد از ظهر روز ۳۰ تیر هیئت ۵ نفره جبهه ملی بریاست مهندس رضوی نایب رئیس مجلس را پذیرفت . اعلام جهاد آیه الله کاشانی شاه را ناراحت کرده بود . همچنین گزارشهائی از شهرستانها بطرفداری مصدق و کاشانی رسیده بود که برای شاه هشدار دهنده بود . قشقائیها در جنوب ، لرها و کردها در غرب همه از مصدق حمایت میکردند . هیئت جبهه ملی شاه را ترساند که اگر واحدهای ارتشی را از صحنه خیابانها دور نکند جبهه ملی مسئولیت عواقب آنرا از خود سلب میکند و نمیتواند جلوی تلاش توده ایها را بگیرد . رضوی بعدا فاش کرد که شاه در برابر قبول پیشنهاد جبهه ملی از آنان تعهد گرفت که ویرا مستقیما درگیر مبارزات ۳۰ تیر نکنند . بمحض اینکه آنها چنین تضمینی دادند شاه بآنها اجازه داد که استعفای قوام را رسما اعلام کنند . هیئت جبهه ملی بلافاصله با آیه الله کاشانی تماس گرفته از او خواستند که از مردم بخواهد بی درنگ باعتصاب پایان دهند . و دیگر تظاهرات نکنند . کاشانی این درخواست را پذیرفت ولی حاضر نشد که در مورد خطر حزب توده بطرفداران خود هشدار ندهد . با شنیدن خبر استعفای قوام تظاهر کنندگان با حمل چند جنازه بسوی منزل مصدق رفته مصدق از پنجره بآنها ابراز محبت کرد . سپس جمعیت بسوی خانه قوام رفت تا آنجا را غارت کند که محافظین خانه ایستادگی

کردند و در اثر تیراندازی سه نفر از تظاهرکنندگان کشته شدند و باین ترتیب تلفات ۳۰ تیر به ٤٥ نفر رسید . سرانجام مجلس بنخست وزیری دکتر مصدق ابراز تمایل کرد و دکتر مصدق در اول مرداد بدیدار شاه رفت .

شاه از حزب توده نگران بود و میگفت این موضوع همان اندازه که برای تاج و تخت خطرناکست برای جبهه ملی نیز خطرناك میباشد . در باره بن بست مذاکرات نفت باید هر چه زودتر شکسته شود تا دولت بتواند باصلاحات اجتماعی و اقتصادی و عمرانی بپردازد . مصدق گفت که دعوای نفت باید منصفانه پایان یابد . و شاه هم باید به همبستگی ملی کمك کند تا دولت بریتانیا بیشتر قانع شود . ضمنا مصدق گفت دخالت نکردن شاه در کارهای حکومت بصلاح است . شاه هم ضعف کابینه های قبلی را یاد آور شد ولی حالا که نخست وزیری مردمی و قوی دارد بگرد فعالیت سیاسی نخواهد گشت اما وقتی به بی ثباتی برمیخورد برای حفظ وظایف قانونی سلطنت ناچار باقدام میشود . چنانچه اگر نظر قوام را در باره آذربایجان نپذیرفت و همچنین توصیه سفیر شوروی را که میگفت قوا بآذربایجان نفرستید رد کرده است . شاه از مصدق پرسید آیا مقام سلطنت را حفاظی در برابر مداخله خارجیان و جلوگیری بر اعمال فشار بر کابینه ها قبول دارد یا خیر ؟ دکتر مصدق گفت بشرطی که شاه و نخست وزیر در یك خط حرکت کنند . شاه باید نخست وزیری دوم او را نشانه حمایت مردم تلقی کند و اساسا شاه باید سلطنت کند نه حکومت . مصدق گفت پدر شما خدمات بزرگی باین مملکت کرد اما اجازه نداد که تحولات قانون اساسی در کشور صورت گیرد . نام شما در تاریخ بعنوان یك پادشاه محبوب در صورتی ثبت خواهد شد که با نیروهای ملی و دمکراتیك همکاری کنید تا ملت بهدف مطلوب خود برسد . در پایان شاه اعتماد خود را بمصدق ابراز داشت و مصدق هم بقرآن قسم خورد که تا زنده است علیه شخص شاه توطئه نکند .

***

در نشریه دیگری چنین خواندم : دو دقیقه پس از رفتن قوام بسوی کاخ سعدآباد از دربار خبر رسید که قوام السلطنه استعفای خود را حضور اعلیحضرت

تقدیم نموده است و خبر هم از رادیو پخش شد . قوام از خیابان دربند ، کاخ سعدآباد را ترك گفت و بخانه برادرش معتمدالسلطنه رفته بود که در امامزاده هاشم قرار داشت . از آنجا اورا بخانه علی اقبال در نیاوران منتقل میسازند . در آنجا با علی اقبال و عباس اسکندری ببازی ورق میپردازد . قوام شب اصرار میکند که بشهر بیاید هرچه میگویند خطر جانی دارد قبول نمیکند از میان جمعیت عبور کرده بخانه خود میرود . قوام روز ۳۱ تیر بخانه علی اقبال آمد و بعد بخانه معتمدالسلطنه رفت و سپس اورا بمنزل علی وثوق بردند .

ارسنجانی مینویسد :

دو روز بعد قوام را دیدم حالش خیلی بد بود . آرزوی مرگ میکرد . در همین حال پیغام آوری از مقامات سیاسی خارجی قوام را دعوت کرد که بضمانت دولت آمریکا بهر کجای دنیا که مایل باشد بعنوان میهمان او را پرواز خواهند داد و اگر میل دارد در ایران در هر سفارتخانه داخلی که مایل باشد میتواند اقامت کند . قوام گفت من ننگ پناهندگی به اجنبی را نمیپذیرم . من گناهی نکرده ام . اگر مرا قطعه قطعه کنند راضی ترم تا بگویند حمایت خارجی را قبول کرده ام . او با مردانگی در سن ۸۰ سالگی این پیشنهادات را رد میکرد . خانم بتول امینی با عجله از آمریکا بازگشت تا پرستاری عموی خود را بعهده بگیرد . و او را بپارك امین الدوله برد . خبر رسید که دکتر بقائی قصد دارد با عده ای بآنجا بریزند و قوام را بکشند بهمین جهت او را بخیابان ویلا بخانه محمد قوام بردند . .

بعد از مصادره اموال قوام مامورین بخانه اش ریختند و همه چیز را صورت برداشتند . حسین قوام تنها پسر قوام باطاق پدرش آمد و گفت میخواهند لباسهای مرا هم ببرند . قوام گفت لابد میخواهند تخت مرا کنار کوچه بگذارند .

قوام بعد از ۳۰ تیر روزهای دربدری و خانه بدوشی مملو از تالم و تاثری داشت. یکباره همه باو فحش میدادند . او فقط میگفت میدانم از کجا چوب میخورم . این واقعه بزرگترین ضربه را بر اعصاب قوام زد و بعد از آن دیگر این مرد قد راست نکرد . محیط خفقان آوری آنروز و تبلیغات بی انصافانه و اتهامات

ناجوانمردانه و ناسزاهائی که کاشانی و بقائی و دوستان آنها باو میدادند ، مصادره اموال و محکوم کردنش بدون اجازه دفاع سبب شد که قوام همیشه دست بگریبان مرگ باشد و بالاخره چهار سال بعد از آن واقعه درست روز سی ام تیرماه چشم از جهان فرو بست . عجب اینکه قوام میگفت اینها بمن خیلی ظلم کردند و طبیعت از آنها انتقام خواهد گرفت و هنوز یکسال ار آن حادثه نگذشت که کم و بیش هر یك دچار آفتی شدند . در واقع باید گفت یکی از سیاه ترین ، ظالمانه ترین انتقام جوئی اجانب از قوام حادثه ۳۰ تیر بود .

***

وقتی ساعت ۵ بعد از ظهر استعفای قوام اعلام شد کاشانی طی اعلامیه ای چنین یاد آور گردید :

" برای مرتبه دیگر همت عالی و شهامت خداپسندانه شما به نتیجه گرانبها رسید و عنصر سفاك و جنایت پیشه ای مانند احمد قوام را از صحنه زمامداری پوشالی طرد کرد و آخرین تیر ترکش استعمار بسنگ خورد . لازم میدانم اولا خدای بزرگ را شکرگزاری نموده در ثانی از فداکاری و استقامت مردم قهرمان ایران صمیمانه قدردانی نمایم .

لازم بتکرار نیست که بگویم رمز موفقیت ملت ایران نتیجه اتحاد و اتفاق و فداکاری بوده و در آتیه نیز همین خصال سبب ادامه حیات پرافتخاری خواهد بود . تاثرات خود را از شهادت فرزندان رشید و افتخار برای بازماندگانشان آرزو میکنم .

در خاتمه تقاضا دارم با نصب پرچمهای ملی سبب کوری چشم دشمنان داخلی و خارجی نهضت ملی ایران بشوید . قول میدهم که از گرفتن انتقام قانونی و خداپسندانه از عاملین وقایع اخیر کوتاهی ننمایم .

***

چون در تیرماه مجلسین در تعطیل تابستانی بودند به دستور رئیس، جلسه فوق العاده مجلس در روز ۳۱ تیرماه ۱۳۳۱ تشکیل و تمایل خود را بنخست وزیری دکتر مصدق اعلام داشت . بلافاصله فرمان ملوکانه صادر گردید .

روز اول مرداد نیز این اعلامیه از طرف دربار منتشر شد :

" حسب الامر اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی با کمال تاثر همدردی عمیق دربار شاهنشاهی را ببازماندگان شهدای وقایع تاسف آور سی ام تیر اظهار میداریم و تسلیت میگوئیم . وزیر دربار شاهنشاهی "

***

تصادفا در همانروز اعلام گردید که دیوان داوری لاهه در باره طرح مسئله نفت در آن دادگاه بنفع ایران رأی داده که این امر مزید بر خوشحالی مردم و شور و هیجان عمومی بنفع دکتر مصدق گردید و اعلیحضرت چنین اعلام داشتند :

" موفقیت ایران را در دادگاه لاهه بعموم هموطنان عزیز از صمیم قلب تبریك میگویم و بدینوسیله از اهتمام جناب آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر و تمام ملت ایران که در اینراه همصدا بوده اند قدردانی و تشکر مینمائیم . این پیروزی قدم مهمی است در راه توفیق نهائی در رسیدن ایران بآمال و آرزوهای ملی .

محمد رضا پهلوی "

***

رأی دیوان داوری لاهه در باره ایران :

دیوان داوری لاهه صلاحیت رسیدگی به شکایتی را که دولت انگلیس طرح نموده است ندارد و ورود در مسائل دیگری را که هم در صلاحیت دیوان طرح شده است ضروری نمیداند . طبق قراری که در ۵ ژوئیه ۱۹۵۱ دیوان صادر نمود و اعلام گردیده که اقدامات تامینی مصرح در قرارداد مزبور بطور موقت و در انتظار صدور رأی قطعی دیوان تجویز شده است . اینکه رأی دیوان صادر گردیده بدیهی است که قرار موقت مزبور از اعتبار ساقط است و هیچگونه اثری بر آن مترتب نخواهد بود

قضات کشورهای انگلیس - لهستان - مصر - چین - نروژ - یوگوسلاوی - بلژیك - السالوادور علیه انگلستان و بنفع ایران رأی دادند و قضات آمریکا - فرانسه - کانادا - شیلی - برزیل بنفع انگلستان و قاضی شوروی و هند در رأی شرکت نکردند .

همانروز دادگاه لاهه رأی خود را اعلام کرد . قاضی انگلیسی سر آرناردمك نر هم بحقانیت دولت ایران رأی داد .

رأی بنفع ایران ۹ بر ۵ بود که اگر او هم رأی نمیداد تازه ۸ بر۶ بود . ولی رأی او سروصدای زیادی براه انداخت .

روز دوم مرداد بار دیگر جلسه فوق العاده مجلس تشکیل و طرحی در باره قیام روز تیر تقدیم که آنرا " قیام ملی " و شهدای آنروز را شهدای ملی اعلام داشتند . بعدا فرمان ملوکانه چنین صادر شد :

" نظر باصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر میداریم " قانون مربوط بشناسائی قیام روز سی تیرماه ۱۳۳۱ بنام قیام مقدس ملی که در جلسه ۳۱/۵/۱۶ بتصویب مجلسین سنا و شورایملی رسید و منضم باین دستخط است بموقع اجرا گذاشته شود . ۳۱/۵/۲۱ شاه "

***

در همین ایام که برنامه های دکتر مصدق و یارانش یکی پس از دیگری عملی میگشت نمایندگان مخالف قوام بفکر افتادند که از او انتقام بگیرند بهمین جهت طرح دیگری در باره مصادره اموال قوام السلطنه بمجلس تقدیم شد که ماده واحده آن چنین است :

ماده واحده - چون احمد قوام یکی از عوامل موثر قتل و فجایع جریان اخیر که منتهی به کشتار دسته جمعی روز سی ام تیرماه ۱۳۳۱ و قیام مسلحانه علیه ملت ایران شده تشخیص و مفسد فی الارض شناخته شده است ، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی بموجب این قانون کلیه اموال و دارائی منقول و غیر منقول احمد قوام از ملکیت او خارج و جزء اموال عمومی میگردد و نتیجه را در مدت دو ماه بعرض مجلس شورایملی خواهد رسانید .

تبصره ۱ - هرگاه در اموال و املاك احمد قوام پس از تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۳۱ نقل و انتقالی بهر عنوان و بهر صیغه ولو بصورت سند رسمی صورت گرفته باشد آن نقل و انتقال از درجه اعتبار ساعط و آن اموال ، اموال قطعی قوام محسوب و جزء اموال عمومی میگردد .

تبصره ۲ - اسناد غیر رسمی ذمه ای و یا مربوط بهر نوع نقل و انتقال اموال قوام بهر تاریخی باشد از درجه اعتبار ساقط است مگر آنچه که مربوط به عملیات و مطالبات جاری و عادی بهره برداری باشد .

تبصره ۳ - اموال غیر منقولی که صورتا باسم دیگران خریداری و قیمت آنها از محل اموال قوام پرداخت شده مشمول ماده واحده خواهد بود .

تبصره ٤ - وجوهی که بنام حزب دمکرات سابق یا سازمانهای وابسته بآن در بانکها و یا نزد اشخاص موجود باشد از اموال دولتی محسوب و ضبط خواهد شد .

تبصره ٥ - از اموال احمد قوام پنج میلیون ریال پرداخت و طبق موازین شرعی بین زن و فرزندش تقسیم میشود .

تبصره ٦ - آئین نامه اجرای این قانون و طریق توزیع عواید آن اموال بین وراث شهدا و مجروحین جریانات ۲٦ تا ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۱ و امور خیریه به پیشنهاد دولت و تصویب کمیسیون دادگستری تنظیم میگردد .

تبصره ۷ - مقررات این قانون بهیچوجه مانع تعقیب جزائی سایر مسببین و مباشرین جریانات اخیر تیرماه ۱۳۳۱ نخواهد شد .

هنگام طرح لایحه ، پیشنهادات زیادی شد ولی فقط دو پیشنهاد بتصویب رسید .

۱ - پیشنهاد خسرو قشقائی : مجلس شورایملی بمنظور رسیدگی و تشخیص عده و هویت کلیه مقتولین و مفقودین وقایع اخیر و تجلیل از فداکاریهای آنها و از طرف دیگر بمنظور رسیدگی و تحقیق و تشخیص مسببین و مسئولین این فجایع کمیته تحقیق منتخبه از طرف نمایندگان طرفدار ادامه نهضت ملی تنفیذ مینماید و کمیته نامبرده کلیه اختیارات قانونی لازمه را جهت انجام مقاصد بالا دارد .

خسرو قشقائی گفت من فکر کردم هیئتی از افراد کمسیون نهضت ملی مامور رسیدگی باین کار بشوند تا مسببین شناخته و تنبیه شوند . از نظر بنده سرلشکر کوپال تقصیری نداشته در حالیکه رئیس ژاندارمری و فرماندار نظامی مقصر بوده اند . راجع به وزیر جنگ هم صحبتهائی میشود . در خوزستان و کرمانشاه و اصفهان هم کشتار شده است در لار زنهای مردم را لخت کرده و

عقرب بجانشان انداخته اند تا آنها را بگزند تا مردان آنها در عذاب باشند . البته انصاف نیست که باین کارها رسیدگی نشود .

۲ - پیشنهاد حسین مکی : آقای دکتر بقائی گفتند اگر آقایان علاقه دارند این لایحه تصویب شود پیشنهاد ندهند منهم معتقدم لایحه نباید پیشنهاد پیچ شود . من فقط میخواستم پیشنهاد کنم که جمله " اموال عمومی " از لایحه برداشته شود که به مقررات و قرطاس بازی نیفتد . عده ای دستشان بریده و مجروح شده بعضی ها پدران و شوهران خود را از دست داده اند ، باید سریعا بآنها کمك شود . با وجود مخالفت دکتر شایگان پیشنهاد مزبور تصویب شد .

***

بدنبال این جریانات افسرانی نظیر تیمسار گرزن رئیس ستاد ارتش - سرلشکر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران - سرهنگ قربانی که عامل تیراندازی بمردم شناخته شده بود و چند نفر دیگر توقیف گردیدند ولی کارشان بدادگاه نکشید .

***

مجله خواندنیها با نقل مطالب از مطبوعات داخلی و خارجی چنین نوشت :

تقریبا روشن شده در رأس عواملی که منجر بروی کار آمدن قوام و پیش آمد تیر شد اشرف پهلوی و مادر شاه و سیاست خارجی بوده است . روزنامه سامدی سوار نوشت " بسیاری از وقایع سیاسی از سال ۲۵ تا ۳۰ محصول فکر و عمل اشرف بوده است ." روز دوشنبه ۲۵ آذر ۳۰ مصدق میخواست بعلت مداخلات اشرف استعفا کند و حتی اعلامیه را هم تهیه کرده بود . روزنامه ایران ما نوشت مصدق از علاء وزیر دربار خواست که بدیدن او برود و باو گفت مادر شاه و اشرف با نمایندگان مخالف با همکاری میدلتن کاردار سفارت انگلیس نقشه های مخالفت خود را با دولت در دربار طرح میکنند . با اینطرز با بیان علل استعفای خود مردم را در جریان خواهم گذارد . ولی روزنامه های مخالف مصدق مینوشتند این چه کشوری است که مادر و خواهر شاه حق نداشته باشند در خانه خود سکونت اختیار کنند . کار مداخلات اشرف بجائی رسیده بود که یکروز نامه

نوشت " چه فرمان اشرف ، چه فرمان شاه"

اشرف در دوران تبعید خود باروپا علیه مصدق در مطبوعات خارجی مطالبی منتشر میساخت . در تابستان سال ۱۳۳۰ با قوام السلطنه در اروپا دیدار کرد . ملك فاروق و قوام السلطنه و اشرف پهلوی اکثرا در کازینوی شهر " دویل " یکدیگر را میدیدند و تصادفا قوام مبلغ چهار میلیون فرانك از پادشاه سرنگون شده مصر برد که مبلغی از آنرا پیشکش کرد . اشرف به قوام گفت مردم از دست حکومت مصدق به تنگ آمده اند شما بایران بروید و قدرت را در دست بگیرید و قبل از عزیمت هم سری بانگلستان بزنید تا مبادا مغازلات سابق شما باسادچیکف و جرج آلن هنوز در خاطر آنها باقی مانده باشد .روزنامه فرانسوی " پاری پرس " نوشت "آمریکائیها و انگلیسها بیش از همه به قوام معتقدند زیرا بنظر آنان این مرد قوی میتواند آتش احساسات مردم را فرو نشاند و با غرب سازش کند " قوام بتهران آمد و از طریق احمد شفیق و دکتر آشتیانی با اشرف در تماس بود . قوام توسط مادر شاه و بتوصیه اشرف ارتباط خود را با دربار حفظ کرده بود . همچنین قوام با هندرسن و میدلتن تماس گرفت و زمینه زمامداری خود را فراهم میساخت . وقتی مجلس بنخست وزیری قوام ابراز تمایل کرد در یکی از خانه های دور افتاده سران جبهه ملی - حزب زحمتکشان - حزب ایران - مجاهدین اسلام - حزب ملت ایران - عده ای از سران اصناف گرد آمده قسم خوردند که یا کشته میشوند یا وضع را بهم خواهند زد .

وقتی پیام تند کاشانی به قوام رسید بشاه تلفنی گفت اگر فرمان انحلال مجلسین را ندهید جان من و همکارانم در خطر خواهد بود . شاه میگوید از نیروهای انتظامی کمك بگیرید .

وقتی روز ۳۰ تظاهرات علیه قوام شروع شد وضع بکلی متشنج گردید . علاوه بر قیام مردم، مخالفت شخص شاه بخصوص بعد از اعلامیه تند قوام با او موجب سقوط حکومت شد .

آشتیانی زاده میگوید وقتی قوام در پاریس بود گفتم همینجا یك ویلائی بخرید و زندگی کنید زیرا درشرایط فعلی دو راه برای حکومت کردن هست یا شاه و

دربارکه با شما خوب نیستند و یا مردم که در حال حاضر طرفدار دکتر مصدق هستند . وقتی هم که اشرف میکوشید روابط شاه و قوام را بهبود بخشد چند بار به ایشان گفتم مصدق افتادنی نیست و رأی مجلسین تاثیری در برابر مردم ندارد.

دو شب قبل از استعفای مصدق مرا خواست و گفت ما میخواهیم بیائیم گفتم تزتان چیست ؟ گفت مردم کار و نان میخواهند گفتم اگر با بکار انداختن صنعت نفت بدست انگلیسیها و دیگران میخواهید برای مردم نان و کار تهیه کنید محال است مردم قبول کنند بلکه شما را تکه تکه خواهند کرد . قوام گفت اگر مصدق کنار برود مملکت که نمیتواند بدون نخست وزیر باشد گفتم با مشورت دکتر مصدق و جبهه ملی حکومت تشکیل دهید که قوام دیگر جوابی نداد . وقتی نخست وزیر شد مرا خواست بخانه اش رفتم در سالن چند تن از دلالان سیاسی را دیدم گفت باید کار کرد گفتم با اینها که در سالن نشسته اند گفت نمیتوانم در خانه ام را ببندم گفتم اگر در به روی اینها باز باشد بروی مردم بسته خواهد بود . گفتم حکومتی که بدست اشرف و مادر شاه روی کار بیاید مردم آنرا واژگون میکنند .

روز سی ام تیرماه شهر شلوغ شده بود . مهندس حسیبی میگوید با مهندس حق شناس از وسط تظاهرات مردم عبور کرده به مجلس آمدیم نزد امام جمعه رئیس مجلس رفته گفتم شما جای موتمن الملك نشسته اید چرا حرکت نمیکنید . تلفن را برداشت و خواست با شاه صحبت کند . پس از اینکه دکتر هومن میگفت هر چه میخواهید به من بگوئید و امام جمعه قبول نکرد سر انجام امام جمعه با شاه صحبت کرد و جریان تظاهرات مردم را گفت .

مهندس رضوی هم خیلی تند و محکم و متین با شاه صحبت کرد و قرار شد نزد شاه بروند . پس از اینکه وکلا در حوضخانه مجلس اجتماع کردند مهندس رضوی - دکتر شایگان - یوسف مشار- راشد انتخاب شدند . مکی نسبت به انتخاب راشد معترض بود و خطاب به او گفت شما همیشه با شاه لاس میزنید و هیچ وقت هم در مجلس نیستید حالا که موقع رفتن نزد شاه است میخواهید بروید من با این سازشکاری مخالفم . روی اتومبیل نوشتیم نمایندگان جبهه ملی و

حرکت کردیم .

مشار میگوید صبح سی تیر نزد امام جمعه تهران رفتم و گفتم با شاه صحبت کنید وقتی تجمع میکرد گوشی را از دستش گرفتم و گفتم اعلیحضرت بچه مناسبت امور مملکت را به دست این پیرمرد کفتار گندیده که سابقه ای جز خیانت ندارد سپردید . اینطرز گفتار یك نماینده شاه را تکان داد ولی مهندس رضوی پای تلفن خواست که مهندس رضوی میگوید دو مطلب را باعلیحضرت یاد آور شدم آنچه بنام رأی تمایل داده شده قانونی نیست و پیشرفت ندارد و دیگر اینکه تیر اندازی سربازان را مردم به حساب شاه میگذارند . اعلیحضرت فرمودند به اتفاق رئیس مجلس نزدشان برویم .

دکتر شایگان مینویسد:به محض اینکه در بین راه مردم رئیس مجلس را شناختند با فریاد و حمله شدید قصد قتل او را داشتند و آجر پرتاب کردند که یکی از پاره آجرها شیشه اتومبیل را شکسته بمهندس رضوی اصابت کرد .

دکتر شایگان میگوید وقتی حضور شاه رسیدیم گفتیم اوضاع خوب نیست و ما نمایندگان ملت هر نوع مسئولیتی رااز خود سلب میکنیم و دیگر قانوناً و وجداناً برای خود تعهدی قائل نیستیم .

شاه گفت باید فکری کرد و از اطاق خود خارج شد و پس از لحظه ای بازگشت و قول داد که تا یکساعت دیگر تلفن خواهد کرد .

ساعت ٤ بعد از ظهر قوام به شاه گفت اگر مجلس منحل و سید کاشی دستگیر شود غائله تمام میشود . شاه سکوت میکند ولی در همین موقع علاء وزیر دربار خبر استعفای قوام را به اعضای نهضت ملی اطلاع میدهد . خبر استعفای قوام بر خلاف دکتر مصدق ابتدا به اطلاع ملت ایران رسید سپس به اطلاع خودش .

قوام هم از دربار در شمیران به خانه برادرش معتمد السلطنه رفت و همانجا از رادیو خبر استعفای خود را شنید .

مهندس حسیبی میگوید همراه مهندس زیرك زاده و پارسا رفتیم برادیو تا اعلامیه نهضت ملی را بخوانیم .

بدواً ممانعت کردند و پس از تماس با دربار اجازه دادند و اعلامیه را خواندیم . سپس به شهربانی رفتیم ، در اطاق رئیس شهربانی سرلشگر کوپال ، سرلشگر گر زن رئیس ستاد ، سرلشگر وثوق وزیر جنگ سرلشگر علوی مقدم نشسته بودند . از اطاق شهربانی یك تلفن مستقیم به دربار وصل است . مشار با تلفن به شاه گفت بسیاری از خبرها دروغ است . سپس گرزن قرانی از جیب در آورد و گفت شما را به این قران قسم میدهم که با ما خوب رفتار کنید ما به شما بدی نکرده ایم . من گفتم امروز وقتی تیر اندازی شروع شد بود شما میگفتید این نمایندگان از انگلیسها پول گرفته میخواستند خیانت کنند . گفت این را شایع کرده بودند . بهرحال فرماندهان نظامی خیلی مرعوب بودند دکتر مصدق از شخصیت خود استفاده کرد و قرار شد اعضای نهضت ملی از رادیو صحبت کنند و مردم را به آرامش دعوت کنند . نطق دکتر بقائی علیه مامورین انتظامی را دکتر مصدق مضر شناخت . از کسانی که میخواستند مجسمه شاه را در پارك شهر پائین بیاورند جلوگیری شده توده ایها علیه شاه و اشرف و مادر شاه شعارهائی نوشته بودند که جلوگیری شد .

دکتر بقائی در مصاحبه ای گفت عصر روز ۳۰ تیر بعد از سقوط قوام بدیدن دکتر مصدق رفتم و از آنجا بساختمان حزب خود را رساندم . جمعیت زیادی اجتماع کرده بودند ضمن سخنانی گفتم من قسم خورده ام که حافظ مقام سلطنت باشم بنا بر این نمیتوانم شعارهای ضد سلطنت و ضد قانون اساسی را بشنوم . در عین حال موظف به تحمل هر چه که در دربار میگذرد نیستم . ما قسم خورده ایم که شاه و سلطنت را حفظ کنیم اما قسم نخورده ایم هر کاری که والا حضرت اشرف میکند تحمل نمائیم . قسم نخورده ایم که خواهران شاه با اجنبی ازدواج کنند و دربار مرکز جاسوسی بیگانگان بشود . اگر اعلیحضرت میخواهند بر این ملت سلطنت کنند باید دربار را تصفیه کنند توده ایها هر منظوری داشته اند امروز نقش درجه اول را بازی نکرده اند ولی حالا میخواهند از جریانات بهره برداری نمایند و مردم باید نظم را حفظ نمایند . شاید یکی از دلایل نابودی حزب زحمتکشان همین قدرت نمائی اخیر بوده که تصمیم به نابودیش گرفته اند .

نشریات طرفدار دکتر مصدق چنین نوشتند :

دکتر شایگان که مالك یك سوم معده یك انسان سالم بود نیروی فکری و عقلی اش چنان بود که هر وقت دکتر مصدق احتیاج به مشاوره داشت میگفت «دکتر» را خبر کنید که منظور شایگان بود . شب ۲۷ تیر ماه ۳۱ وقتی شایگان نزد مصدق آمد به او گفت شاه با اعطای اختیار و پست وزارت جنگ مخالفت کرده بهمین جهت قصد استعفا دارد و دیگر داوطلب نخست وزیری نیست ولی اگر مردم کاری رجوع کنند با دل و جان خواهم پذیرفت . شایگان گفت : این رشته سر دراز دارد . شایگان به مجلس رفت و از آنجا عازم دربار گردید و به شاه گفت مردم مصدق را میخواهند ولی شاه به او گفت آتش را خاموش کنید ولی دکتر شایگان گفت شما میتوانید این کار را انجام دهید . این آتش فقط با نخست وزیری مصدق خاموش خواهد شد . شایگان از نزد شاه به مجلس بازگشت و جریان را به همکاران گفت و وقتی دامنه تظاهرات بالا گرفت شاه توسط رئیس مجلس مجدداً شایگان را خواست و معلوم شد که شاه تسلیم شده است . یکی از روزنامه های خارجی نوشت که اگر قیام دو روز دیگر دوام پیدا میکرد با گرویدن تعدادی از ارتشیها به مردم سلطنت ایران در معرض نابودی قرار میگرفت . وقتی شاپور علیرضا با قیافه خونین و لباس پاره به حضور شاه رفت گفت : مملکت در آستانه یك انقلاب جمهوری است . × ×

پس از وقایع ۳۰ تیر موجبات استعفای امام جمعه تهران از ریاست مجلس و انتخاب آیت الله کاشانی به جای او در مجلس مورد بحث قرار گرفت . عده از نمایندگان مجلس که عبارت بودند از دکتر معظمی - حائری زاده - دکتر شایگان- دکتر سنجابی - مهندس حسیبی - شبستری - خلخالی - میلانی - انگجی به خانه کاشانی رفته ضمن گفتگو در باره وحدت و اتفاق نمایندگان در باره ریاست مجلس به بحث میپردازند که چون در مهر ماه مجلس افتتاح میگردد و باید رئیس مجلس انتخاب شود تصمیم گرفته شود .

کاشانی میگوید خوبست ابتدا نمایندگان درباره یکی از چهار نفر که کاندیدای ریاست هستند توافق کنند که در جلسه علنی وحدت نظر وجود داشته باشد .

نمایندگان مزبور میگویند بهتر است خود شما قبول کنید . کاشانی میگوید من برای حفظ وحدت حاضرم این سمت را بپذیرم ولی بعلت ضعف مزاج و کهولت قادر باداره کارهای مجلس نیستم و باید نواب رئیس جلسات و کارها را اداره کنند و با اینطرز کاشانی که هیچوقت در مجلس حاضر نمیشد بریاست مجلس انتخاب گردید .

در یکی از نشریات چنین نوشته بود . دکتر مصدق موافق با انتخاب کاشانی بریاست مجلس نبود و تصمیم قاطع داشت که اورا از صحنه سیاست کنار گذارده و از مداخلاتش در کارهای مملکت بکاهد و میخواست که دکتر معظمی بریاست مجلس انتخاب گردد . پس از چند ماه که از ریاست کاشانی گذشت اورا برکنار نموده و طرفدارانش به دکتر معظمی رأی دادند که اینکار شکاف بین مصدق و کاشانی را بحد اعلا نشان میداد .

نشریه ژورنال دژیپت چاپ قاهره چنین نوشت :

حوادث برق آسای اخیر ایران برای همه سیاستمداران غیرمنتظره بود . در تهران هیچکس باور نمیکرد که حکومت جدید با چنین سرعتی سقوط کند . عوامل مختلفی در اینکار دخالت داشتند . اولا دربار و مخالفین از درجه نفوذ نهضت ملی اطلاع نداشتند و آنرا خیلی ضعیف تصور میکردند . ثانیا فکر نمیکردند که حزب توده با دشمنان قدیمی خود در یك جبهه متحد شوند . شاه از چند طرف مورد تهدید قرار گرفت .

نمایندگان جبهه ملی حضور شاه رسیدند و باو گفتند برای ساقط کردن قوام با حزب توده متحد خواهند شد . مشاورین شاه باو گفتند اتحاد ملیون و کمونیستها و عشایر برای مقام سلطنت گران تمام خواهد شد و اگر این جنبش دو روز دیگر ادامه یابد عده ای دیگر بآن ملحق خواهند شد و رژیم بخطر میافتد

شاه از بین دیکتاتوری نظامی یا تسلیم اراده ملت راه دوم را انتخاب کرد و حکومت بار دیگر بدست مصدق و کاشانی افتاد که خود آنها هم تصور چنین موفقیتی را نمیکردند . اگر شاه ایران در طریق مخالف مردم قدم برمیداشت سرنوشت فاروق در انتظار او بود .

روزنامه انگلیسی نیوز کرونیکل نوشت :

دکتر مصدق بحکومت بازگشت ولی بین حکومت اول و دوم او تفاوت از زمین تا آسمان است . قبلا مصدق مجبور بود در هر کاری موافقت شاه را جلب کند ولی امروز دربار باید در هر کاری موافقت مصدق را بگیرد . دو هفته قبل مصدق اسیر پنجه دو مجلس بود ولی امروز هر دو مجلس در دست مصدق اسیر هستند . دو هفته قبل سرنوشت حکومت مصدق در دست شاه بود ولی امروز سرنوشت شاه و دربار بدست مصدق است و پس از ازدست دادن ارتش دیگری قدرتی در دست شاه باقی نمانده است . بدستور مصدق مادر و خواهر و برادر شاه از ایران خادج شده اند . مصدق بشاه گفته بود مشاوره با والاحضرت اشرف همیشه بضرر او خواهد بود . از قرار معلوم نخست وزیری قوام به پیشنهاد اشرف بوده است . اکنون دنیا در انتظار کناره گیری شاه ایران است که بدنبال ملك فاروق از سلطنت کنار خواهد رفت .

روزنامه فرانسوی کومبا نوشت :

روش عاقلانه شاه تاج و تخت را نجات داد . اگر شاه هم مانند فاروق از طریق مخالف تمایلات مردم قدم برمیداشت بی شك سرنوشت فاروق در انتظار او بود . اشتباه است اگر خیال کنیم مصدق خیال برقراری جمهوریت را دارد . او بیش از هر کس ببقای رژیم علاقمند است زیرا میداند اگر روزی ایران جمهوری شود در دست او نخواهد بود .

روزنامه دیلی تلگراف نوشت :

از این پس دیگر حکومت پارلمانی و اختیارات شاه در ایران کلمات بی معنائی است . شاه در مقابل کودتای مصدق هیچگونه مقاومتی نکرد . بجای اینکه مثل پدرش قدرت و جرئت بخرج دهد تسلیم حوادث شد . او میتوانست با اعمال قدرت اغتشاش را برطرف و حکومت قانونی قوام را حفظ کند ولی اینکار را انجام نداد تا هرچه مصدق میخواست انجام شود .

روزنامه لوموند نوشت :

شاه از این بحران ضعیف بیرون آمد و قدرت و نفوذ خود را به نسبت زیادی از

دست داد . جبران این شکست باین زودی ممکن نیست . اگر رضاشاه در مقام سلطنت بود در تارو مار کردن شورشیان یك لحظه تامل نمیکرد ولی شاه فعلی نخواست و یا نتوانست دست بچنین عمل بزند . شاه نمیخواست جواب ملت را با گلوله بدهد ولی فاتحین حقیقی این جریان کمونیستها هستند که اولین ضربه را به رژیم سلطنت وارد ساختند و دورنمای انقلاب را در نظر مردم مجسم ساختند .

روزنامه دیلی میل نوشت :

شاه در ملاقات با مصدق از توسعه فعالیت چپی ها ابراز نگرانی نمود که مصدق گفت با تمام قوا از فعالیت آنها جلوگیری خواهد کرد و اگر تبلیغات آنها برضد سلطنت ادامه یابد آنها را منحل خواهد کرد . مورگان مفسر فرانس سوار نوشت تفاوت مصر و ایران در این است که ارتش هنوز از دست شاه خارج نشده ولی با اقداماتی که جبهه ملی نموده بزودی ارتش از دست شاه خارج و فرمانبردار مصدق خواهد شد . تغییر رژیم در ایران کار خطرناکی است زیرا تاکنون مهمترین و بزرگترین مانع تسلط کمونیستها بر ایران ارتش و سلطنت بوده و از این جهت هدف اصلی کمونیستها تضعیف شاه و ارتش میباشد . اگر جاه طلبی مصدق منجر بتغییر رژیم در ایران شود عمر حکومت مصدق بیش از حکومت چند ماهه " کرنسکی " در روسیه نخواهد بود .

مجله انگلیس اسپکتاتور نوشت :

انقلاب مصر بانجام رسید ولی انقلاب ایران در نیمه راه است . در مصر فاروق موجب سقوط سلطنتش شد ولی شاه جوان ایران دمکرات و عاقل است فقط پشتیبانی افکار عمومی از مصدق و قدرت طلبی او ممکن است روزی اوضاع را دگرگون سازد . مصدق هر وقت اراده کند میتواند ایران را بجمهوری مبدل سازد که با اینطرز مصدق واطرافیان او هم از بین خواهند رفت .

روزنامه پاری پرس نوشت :

عقل و تدبیر شاه ایران موجب شد که نظیر انقلاب مصر در ایران صورت نگیرد . آمریکا و انگلیس از هیچ جنبش ضد سلطنت در ایران پشتیبانی نمیکنند زیرا در آنصورت ایران به پشت پرده آهنین خواهد رفت و تبدیل بیکی از

جمهوریهای توده ای خواهد شد . شاه و مصدق یك دشمن دارند و آن حزب توده است . شاه میداند که مصدق باید از ترس حزب توده اورا تقویت کند و مصدق هم میداند که برای جلوگیری از تسلط کمونیسم باید رژیم سلطنت را نگه داشت . شاه در مقابل دستور مصدق برای اخراج مادر و خواهر و برادرش مقاومت نکرد . ملکه مادر گفت من میروم ولی اینطرز نمیشود سلطنت کرد .

روزنامه ابسرور نوشت :

حزب توده در جریانات اخیر نقش مهمی داشت و این زنگ خطر برای غرب بود . مسکو نقشه های وسیعی در ایران دارد و برای اجرای آن حکومت مصدق را بهترین وسیله میداند . حزب توده در اولین فرصت دست بانقلاب خواهد زد که منجر بجنگ داخلی و اختلافات بین المللی خواهد شد و امکان دارد که جنگ سوم از ایران شروع شود . آیه الله کاشانی در وضع فعلی همکاری با شوروی را بر آمریکائیها ترجیح میدهد .

***

بهر صورت دکتر مصدق این بار با قدرت و اختیارات فوق العاده ای زمام امور کشور را بدست گرفت و قبل از هر چیز در پیام رادیوئی خود ضمن تشکر فراوان از کسانیکه در تظاهرات شرکت داشتند گفت " کاش میمردم و شما را باین روز نمیدیدم که اینهمه کشته و زخمی داده اید . ولی شما مردم خوب نشان دادید که لایق آزادی هستید " . سپس از مجلس خواست که همان لایحه اختیارات مجددا تصویب شود و به او اجازه داده شود که ظرف ٦ ماه تا یکسال هر لایحه را که تنظیم میکند جنبه قانونی یافته بصورت آزمایش بمرحله اجرا گذارده شود . و آیه الله کاشانی که پایش هم بمجلس نرسیده بود بریاست مجلس انتخاب گردید و همه کارهای مملکت بدست مصدق و کاشانی افتاد .

***

سرهنگ نجاتی مینویسد :

با بررسی قیام ۳۰ تیر و فرصت گرانبهائی که در اختیار دولت و جبهه ملی قرار گرفت بنحو مطلوب در راه تحقق هدفهای ضد استعماری مردم ایران از آن بهره

گرفته نشد .

در جبهه داخلی هر چند شاه و دربار و عوامل استعمار بسختی زخم برداشته بودند اما سرکوب نشدند و دولت پس از عقب نشینی و شکست محمد رضا شاه از جو مساعدی که بوجود آمده بود استفاده نکرد و تکلیف او را روشن نساخت و شاه مجال یافت تا توطئه های دیگری را تدارك ببیند .

کمیسیون تحقیق مجلس کاری از پیش نبرد . سرلشکر گرزن رئیس ستاد ارتش - سرلشکر علوی مقدم رئیس شهربانی که مسئولین درجه اول کشتار بودند پس از چند روز بازداشت در باشگاه افسران آزاد شدند . تصفیه ارتش بکندی صورت گرفت . عناصر وابسته بدربار از قبیل زاهدی - گیلانشاه - حجازی- اخوی - باتمانقلیچ تحت حمایت شاه مصون ماندند و مجریان توطئه های آینده شدند .

مستشاران آمریکائی بکار خود در ارتش و ژاندارمری ادامه دادند تا طرح کودتای ۲۸ مرداد را با نظارت ژنرال "ماك کلور" رئیس هیئت مستشاران و ژنرال شوارتسکف و مستشاری ژاندارمری پیاده کنند .

پس از پیروزی قیام ۳۰ تیر سازمان جبهه ملی کوششی در زمینه تصفیه عناصر نامطلوب بعمل نیاورد . برخی از وابستگان جبهه ملی و بخصوص چند تن از سران حزب ایران در حساس ترین مقطع تاریخی سرگرم زدوبندهای سیاسی برای کسب قدرت بسود خود بودند .

در اوایل شهریور ۱۳٦ تن از افسران ارتش پاکسازی و پانزده تن از امرای ارتش که وابسته بدربار بودند باز نشسته شدند این افسران بسرپرستی سرلشکر زاهدی که سناتور انتصابی شاه بود همراه با سرلشکر حجازی کانون افسران بازنشسته را تبدیل بستاد توطئه های ضد ملی نمودند که سخنگوی دولت روز ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ گفت سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان و چند تن دیگر بنفع یك سفارت خارجی مشغول توطئه علیه دولت هستند و فرمانداری نظامی کسانی را که مصونیت نداشته باشند بازداشت نمود .

بین دکتر مصدق و آیه الله کاشانی اختلاف شدت یافت . عده ای از همکاران

دکتر مصدق از قبیل دکتر بقائی - مکی - حائری زاده از او جدا شدند . حتی دکتر بقائی تا آنجا اقدام کرد که در توطئه قتل افشار طوس شرکت نمود .

***

" ۱ - معاش " در کیهان لندن مینویسد :

دکتر شاخت کارشناس معروف آلمانی که بهنگام قطع کامل جریان نفت بایران آمده بود اعتقاد داشت برای اینکه بشهرت دکتر مصدق لطمه نخورد وی از کار کناره گیری کند تا شاید یکی دیگر از اعضای میانه رو جبهه ملی نظیر اللهیار صالح و یا یکی از رهبران سیاسی غیر وابسته نظیر محمد سروری یا نجم الملك که در مذاکرات با خارجیها لجاجت دکتر مصدق را ندارند بتوانند کشتی بگل نشسته کشور را از غرقات سقوط نجات بدهنر . دکتر مصدق هم با این نظر مخالف نبود ولی بدنبال مستمسك میگشت . نیروهائی که آنروزها میشد روی آنها حساب کرد و تقصیر را بگردنشان انداخت یکی توده ایها بودند ، دیگری مخالفین دست راستی نظیر جمال امامی و سید شوشتری که پروپالشان چیده شده بود . ارتش هم که نیروی قابل ملاحظه ای محسوب میشد پس از قتل مرحوم رزم آرا دیگر هیچ ابراز تمایلی بدخالت در امر سیاست نمیکرد . بنابراین تنها بهانه مردم پسندی که برای خالی کردن شانه از زیر بار مسئولیت میشد عنوان کرد مخالفت شاه با اقدامات دولت بود .

شاه از آغاز زمامداری دکتر مصدق همواره از دخالت مستقیم در امور کشور خودداری میکرد و حتی برای اینکه بهانه بدست مصدق و یارانش ندهد قبول کرده بود در انتخابات دوره هفدهم بشرط آنکه مصدق مانع ورود توده ایها بمجلس بشور از حمایت یاران وفادارش دست بکشد . و بطور خلاصه مجلس دربست در اختیار مصدق و یارانش باشد . شاه تا آنجا پیش رفت که موافقت نمود حتی بستگان نزدیکش نظیر والاحضرت اشرف و دیگران از ایران خارج شوند . وزیر دربار هم توسط دکتر مصدق منصوب گردید . هیچ دلیلی وجود نداشت که شاه در مقابل جبهه ملی جبهه بندی کرده باشد . حتی روحانیون وابسته بجبهه ملی نظیر آیه الله میلانی - آیه الله غروی - حاج سید جوادی هم نمیتوانستند برای

خراب کردن شاه آنگونه که در مورد رضا شاه انجام میشد از حربه بیدینی و بی ایمانی بعنوان نقطه ضعف شاه استفاده کنند . دکتر مصدق نیز نظیر همه حکومتهای مشابه که وعده میدهند و در اجرایش ناتوان هستند برای گرم نگاهداشتن تنور سیاست و انداختن بهانه به گردن مخالفین دنبال بهانه میگشت بعنوان اینکه اگر شاه فرمانده کل قوا باشد خطر کودتای ارتش در پیش است ، بهمین جهت تقاضای تفویض اختیارات مندرج در قانون اساسی را که بشاه اختیار فرماندهی کل قوا را میدهد داشت . شاه اگر اطمینان میداشت که این امر موجب ضعف ارتش نمیشد و زمینه را برای نفوذ توده ایها در ارتش فراهم نمیساخت ، شاید آنروزها در مقابل تقاضای مصدق مقاومت نمیکرد بهمین جهت مصدق زمینه را برای استعفا آماده دید و از نخست وزیری کنار رفت .

در آن روزگار شاه بدلایل فراوان بیش از آنکه با دولت مصدق مخالف باشد با حکومت قوام و یارانش مخالف بود زیرا قوام طی نامه ای شاه را بدیکتاتوری متهم کرده بود و هرگز صداقت و وفاداری مصدق را نداشت . بعلاوه بلند پروازیها و جاه طلبی ها و زیرکیهای آن سیاستمدار پیرو کار کشته که مخالف دیرینه سلسله پهلوی بشمار میرفت میتوانست خالق بسیاری از شگفتی ها باشد که مآلا بسود شاه و سلطنت موروثی او نبود . نه استعفای مصدق خلاف قانون اساسی بود و نه انتصاب قوام بنخست وزیری .....

در چند روزیکه قوام و یارانش " هل من مبارز " میطلبیدند نه شاه سخنی در ذم مصدق گفت و نه ارتش عکس العملی نشان داد که معرف آن باشد که شاه طرفدار حکومت جدید میباشد . قوام میدانست که اگر حمایت شاه و ارتش را بطور کامل نداشته باشد محالست بتواند دوام بیاورد بهمین جهت وقتی کار تظاهرات بخشونت کشید استعفا داد .

من چون خود در تظاهرات آنروزها فعالیت داشتم میتوانم اطمیان بدهم که شدت خشونت و درگیری در آنروزها بمراتب ملایمتر از شدت خشونتی بود که پلیس و ارتش در روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۳۰ بدستور دکتر مصدق و وزیر کشورش امیر تیمور کلالی انجام دادند . زیرا در آنروز " هریمن " بایران آمده بود که توده

ایها بتظاهرات علیه او پرداخته و حتی در چند مورد تانکهای ارتش بروی مردم رفته و باعث قتل آنها شدند که آن تظاهرات خونین نه دولتی را معزول ساخت و نه حکومتی را واژگون نمود . در حالیکه در وقایع ۳۰ تیر توده ایها که دشمن قسم خورده شاه بودند وقایع را خیلی بزرگ جلوه داده و شخص شاه را مسئول دانستند . متاسفانه دکتر مصدق و یارانش هم با توده ایها همصدا شده بودند و میگفتند شاه عامل خارجی و مانع پیروزی ملت ایران است . در نتیجه اکثر روزنامه ها حتی روزنامه های فکاهی هم با آنها همصدا شدند و کاریکاتورهای مستهجن از اعضای خانواده سلطنت میکشیدند . در نتیجه قدرت و محبوبیت شاه چنان ضعیف شده بود که هرآن احتمال میرفت عده ای در یك نیمه شب آرام بکاخهای سلطنتی بریزند و حوادث تأسف آوری بوجود گاورند . حتی اقامت شاه در کاخهای سلطنتی شمال هم نمیتوانست ضامن معتبری در حفظ سلامت شاه باشد زیرا توده ایها بیش از سایر نقاط در شمال ایران قوی بودند .

مصدق و یارانش بعد از ۳۰ تیر از خلق جریانات منفی بازنایستادند و بر خلاف قانون اساسی از مجلسین اختیار گرفتند و با رفراندم مجلس منتخب خود را هم منحل کردند . در ارتش هم دست بکار برکناری فرماندهان قدیمی و کار کشته شدند . حتی در جریانات منفی مجبور شدند به مخالفت با عمده ترین هواداران خود یعنی پیروان آیه الله کاشانی و حزب زحمتکشان دکتر بقائی بپردازند .

دکتر مصدق با وجود پیروزی ظاهری در واقعه ۳۰ تیر سودی نبرد بلکه دو زیان عمده دید یکی آنکه برای همیشه پشتیبانی شاه و ارتش را از دست داد و دیگر آنکه مخالفین دریافتند که تظاهرکنندگان ۳۰ تیر و طرفداران مصدق تعدادی اندك هستند و همانطوریکه در ۳۰ تیر نشان دادند در میدان مبارزه حاضر نخواهند شد .

شاه پس از ۳۰ تیر روز بروز افسرده تر و نسبت بحفظ مقام سلطنت بی علاقه تر میشد تا اینکه تصمیم گرفت حتی بطور موقت هم شده از ایران خارج گردد . محرمانه با دکتر مصدق تماس گرفت و باو اطلاع داد که بمنظور زیارت عتبات و

اقامت در اروپا تصمیم دارد کشور را ترک گوید و ضمنا از دکتر مصدق خواست تا روز حرکت از تهران این موضوع فاش نگردد . هیچکس نمیداند این تصمیم گیری محرمانه بین شاه و مصدق چگونه باطلاع بازاریها و روحانیون ازجمله آیه الله کاشانی و آیه الله بهبهانی رسید . کاشانی که بدلائل متعدد از دکتر مصدق رنجش حاصل کرده و با آگاهی از ضعف طرفداران مصدق و قدرت توده ایها خروج شاه را مصلحت نمیدانست سعی کرد از طریق هیئت رئیسه مجلس که خود هم ریاست آنرا بر عهده داشت شاه را از این تصمیم باز دارد . شاه محترمانه از درخواست کاشانی و روحانیون عذر خواسته بود ولی آنها تصمیم گرفتند بهر ترتیبی است از خروج شاه جلوگیری کنند . شیخ مصطفی رهنما را " که امروز هم در دستگاه اقتدار فراوانی دارد و قاضی شرع کرج میباشد " در چاپخانه دیدم که در روزنامه ای بنام " اسلام امروز " چنین نوشت :

" مردم دلیر ایران با حمایت شاه ، مصدق خائن را بسزای اعمالش رساندند "

از شیخ پرسیدم من که امروز از خانه میا مدم چنین خبرهائی نبود چطور چنین وقایع مهمی اتفاق افتاده است . گفت قرار است امروز تا حوالی بعد از ظهر طیب حاج رضائی و حسین رمضان یخی عده ای را از جنوب شهر بعنوان هواداران شاه بسیج کنند و شعبان جعفری هم با عده ای دیگر جلوی خانه شاه جمع شوند و مصدق را که برای تودیع با شاه بکاخ مرمر آمده از کاخ بیرون بکشند و طناب بپایش ببندند و دنبال جیپ در خیابانها بکشند ؟ با تعجب پرسیدم آیا شاه ازماجرا باخبر است و میداند که اگر مصدق باین ترتیب برداشته شود مردم چه بلائی بسر او خواهند آورد؟ او گفت فکر نمیکنم ، ولی چه بهتر که امروز مصدق از بین برود و فردامردم شاه را تکه تکه خواهند کرد .

میدانستم که شیخ رهنما با توده ایها نبود . چون در آنموقع حزب توده تصمیم داشت عده ای از روحانیون را با خود همراه کند از این جهت سید علی اکبر برقعی و محمد باقر کمره ای را که هر دو از مدرسین حوزه علمیه قم بودند ابتدا بعنوان جمعیت هواداران صلح و سپس نامزدان حزب توده در دوره هفدهم مجلس شورایملی مورد بهره برداری قرار داد . آنها نیز در انتخابات تهران بیشترین تعداد

آراء را بدست آوردند که اگر دکتر بقائی بجای قبول نمایندگی تهران نمایندگی کرمان را پذیرفته بود یکی از آنها بمجلس راه میافت . در آنموقع این دو مدرس توانستند عده ای از طلاب جوان از قبیل صادق خلخالی و خوئینی ها و بسیاری از تندروهای جمهوری اسلامی فعلی را بسوی حزب جلب کنند .

بهرحال از مطالب روزنامه شیخ رهنما که جسته و گریخته مطالبی از اطرافیان کاشانی شنیده بود و چاپ هم نشد من فهمیدم که توطئه خطرناکی در شرف تدوین است . بعنوان عضو حزب توده مراتب را بمقامات حزبی اطلاع دادم ولی بعلت انضباط حزب دیگر مطالب را بدکتر شایگان و اللهیار صالح که با پدرم روابط خویشاوندی داشتند خبر ندادم .

ماجرا همانطوریکه شیخ رهنما نوشته بود آغاز شد بایك تفاوت کوچك که وقتی شاه مشاهده کرد که عده ای جلوی کاخ سلطنتی جمع شده ممکن است بمصدق صدمه بزنند فورا بوزیر دربار دستور میدهد که مصدق را با یك اتومبیل معمولی از یکی از درهای فرعی کاخ خارج کنند و او را از مهلکه نجات بدهند . جای تأسف است که نه دکتر مصدق ونه اعضای جبهه ملی تا کنون حرفی از این مساعدت شاه نزده اند . این در حقیقت دومین بار بود که شاه جان مصدق را از مرگ حتمی نجات میداد .

وقتی مصدق بخانه اش رفت تا یکی دو ساعت هیچکس از آن خبر نداشت و تظاهرات در مقابل کاخ سلطنتی ادامه داشت و این خود دلیل دیگری است که شاه و درباریان در آن توطئه دست نداشتند . خیلی راحت بجای آنکه جماعت را معطل کنند تا برای مصدق قوای کمکی برسد آنها را بخانه مصدق هدایت میکردند و کار را یکسره میساختند . سرانجام هم وقتی در اثر مقاومت گارد سلطنتی تظاهر کنندگان نتوانستند بداخل کاخ سلطنتی نفوذ کنند تصمیم گرفتند بخانه مصدق بروند که در آنجا با مقاومت دانشجویان که با عجله خود را بخانه مصدق رسانده بودند مواجه شدند .

طیب حاج رضائی و دارو دسته اش هم با مخالفت کارگران چیت سازی و کوره پز خانه که از هواداران حزب توده بودند روبرو شده و به زدوخورد در همانجا

پرداخته بودند و در میدان شوش مانده بودند .

اکنون بدرستی نمیدانم آن اطلاع کوچك من بود که از فاجعه جلوگیری کرد یا اقدام دانشجویان دانشگاه و کارگران جنوب شهر که از طرق دیگر از توطئه آگاه شده و بمقابله پرداخته بودند ؟

شعبان جعفری رهبری گروهی را بر عهده داشت که در حمایت از دولت دکتر مصدق ب دفتر روزنامه ها حمله کردند . ولی در وقایع ۲۸ مرداد آنها به مخالفین دکتر مصدق پیوستند .

دکتر مصدق و یارانش

اینها گروهی از یاران دکتر مصدق هستند که تا آخرین روزها در کنار او بودند . حتی در دادگاه نظامی هنگام محاکمه

نریمان- شایگان- صالح- سنجابی- بازرگان- معظمی- رضوی- زیرک زاده- فاطمی- حسیبی- امیر علائی

آخرین هیئت دولت مصدق

از راست به چپ ایستاده: دکتر ملك اسمعیلی- مهندس حق شناس- دکتر صدیقی- دکتر مصدق- مهندس رجبی- دکتر فاطمی- دکتر فرمانفرمائیان - سرلشکر مهنا

ردیف نشسته: دکتر اخوی- دکتر عالمی- عبدالعلی لطفی- مهندس معظمی- مهندس احمد زنگنه- دکتر مهدی آذر

دکتر شایگان
مشاور مخصوص دکتر مصدق
او و مهندس حسیبی پیشنهاد
بانك بین الملل را مصلحت ندانستند

دکتر حسین فاطمی
مورد اعتماد دکتر مصدق بود
ولی مخالفین زیادی داشت.
نخست وزیر میگفت
خیلی فداکاری کرده است

آخرین روزهای زندگی قوام السلطنه

بعد از واقعه ۳۰ تیر بیش از هر کس آیت الله کاشانی و دکتر بقائی بدنبال تعقیب و محاکمه و مجازات قوام السلطنه بودند . در حالیکه شخص دکتر مصدق با مصادره اموال او موافقتی نداشت .

پس از تشکیل اولین جلسه مجلس شمس قنات آبادی از نزدیکان کاشانی از دولت چنین سئوال کرد .

مقام منیع ریاست محترم مجلس شورایملی خواهشمند است به جناب آقای وزیر کشور اطلاع دهید هر چه زودتر برای پاسخ بسئوالات زیر در مجلس شورای ملی حضور به هم رسانند :

۱- احمد قوام مسبب اصلی کشتار سی ام تیر ماه ۱۳۳۱ در کجاست ؟ و آیا دولت در نظر دارد او را دستگیر و محاکمه نماید یا خیر ؟ و اگر در نظر دارد چه اقدامی برای دستگیری نامبرده نموده است ؟ و اگر قصد دستگیری و محاکمه احمد قوام را ندارد دلیلش را برای روشن شدن افکار عمومی بیان دارد .

۲- سایر مسببین و عاملین کشتار سی ام تیر چه کسانی هستند ؟ آیا کسی دستگیر شده و پرونده مربوطه در چه مرجعی است و چه مراحلی را طی میکند ؟

حسین مکی مینویسد علی اقبال نماینده سابق مجلس که از دوستان نزدیك قوام بود به من چنین گفت :

ساعت ۷ بعد از ظهر روز ۳۰ تیر دیدم سه اتومبیل پشت سر هم وارد باغ منزل من در شمیران شدند . در اتومبیل اول قوام و عباس اسکندری و مهبد که

روز قبل سمت مترجمی او را با سفیر آمریکا داشت و در اتومبیل های بعدی تعدادی کارآگاه مسلح بودند . دستور دادم فوراً چراغها را خاموش و درها را قفل کنند . قوام کتاب حافظ خواست و مشغول گرفتن فال شد و ضمناً رادیو را باز کرد که اخبار را گوش بدهد . وکلای نهضت ملی از رادیو سخنرانی میکردند و از خیابان هم فریاد مرده باد قوام بگوش میرسید . عباس اسکندری گفت به منزل شهری دستور بدهم که ماشین آقا را بیاورند . به منزل شهری قوام تلفن کردم محمد قوام گفت اینجا آتش و خون است. چندین دسته ۲۰۰ و ۳۰۰ نفری اینجا آمده و مامورین مانع حمله شده اند . رفته اند نفت بیاورند و خانه را آتش بزنند . ساعت ۱۱ شب تلفن کردم گفتند اینجا خبری نیست. قوام با اتومبیل اسکندری در حالیکه کارآگاهان به دنبالش بودند بخانه شهری خود رفت . صبح روز ۳۱ تیر قوام السلطنه و اکبر خان با اتومبیل محمد قوام بار دیگر به خانه من آمده و گفتند تلفن کرده بودید نهار اینجا باشیم ما هم آمدیم . من تلفن نکرده بودم ولی از اشاره محمد قوام فهمیدم و گفته او را تائید کردم . آنروز دکتر افتخار خراسانی و فلاح رستگار در خانه من بودند . محمد قوام گفت ساعت ۱۱ صبح به ما خبر دادند که نزدیك سه هزار نفر از کارگران راه آهن قصد دارند به قصد کشتن قوام به خانه قوام بریزند به همین جهت ما آقا را از خواب بیدار کردیم و لباس پوشانده به اینجا آوردیم . ظهر همان روز همشیره ام ایران اقبال با اتوبوس از شهر آمده بود و وقتی فهمید قوام آنجاست دو دستی بر سرش زد و گفت این چه کاری است که کرده اید ؟ من بگوش خود شنیدم که مردم در اتوبوس می گفتند قوام در یکی از همین خانه هاست و باید خانه را بر سرش خراب کرد . چون قرار بود بعد از ظهر آنروز منصور الملك به خانه ما بیاید ساعت ۵ بعد از ظهر قوام را با اتومبیل کهنه عبدالوهاب اقبال به خانه برادرش معتمد السلطنه فرستادیم . چند شب در آنجا ماند . بعد به منزل علی وثوق در زعفرانیه رفت . پس از چند روز به منزل علی امینی در پارك امین الدوله رفت . همینکه آبها از آسیاب افتاد به منزل خود برگشت .

***

دکتر ارسنجانی مینویسد :

بعد از واقعه ۳۰ تیر مصدق علیه قوام اقدامی نکرد و تا میتوانست جلوی تند روی های کاشانی را میگرفت . چند روز که از حادثه گذشت و قوام زنده ماند مصدق دستور داد که شهربانی دورادور از او محافظت کند زیرا ما مورین دکتر بقائی همه جا می گشتند که قوام رادستگیر کنند .

خیلی از دوستان و نزدیکان قوام او را فراموش کرده بودند و شبها با احتیاط و ملاحظه از تعقیب مامورین دکتر بقائی به دیدن قوام میرفتم . خیلی خو شحال میشد و میگفت ببین چه مملکتی است؟ من وطن فروش شده ام وسید ابوالقاسم کاشانی وطن پرست؟ من خائن شدم و بقائی خادم ؟

وقتی قوام در خانه دکتر امینی بود اطلاع رسید که دکتر بقائی می خواهد با عده ای هجوم کند و او را بکشند . ناچار محل اقامت قوام را مجدداً تغییر میدادند تا اینکه محمد قوام در خیابان ویلا خانه ای اجاره کرد و قوام را بردند آنجا . دکتر مصدق به سر تیب کمال دستور داد که از محل سکونت قوام مراقبت کنند زیرا باز دکتر بقائی در تعقیب او می باشد . دکتر مصدق چاره ای که برای استخلاص قوام السلطنه اندیشید تقدیم لایحه تعقیب قوام به مجلس بود . لطفی وزیر دادگستری لایحه را به مجلس برد و با وجود مخالفت چند نفر که از ماهها پیش به عشق تصرف اموال قوام شب و روز نداشتند تصویب شد . دکتر مصدق دکتر فاطمی را بدیدن قوام فرستاد و شب بعد قرار شد او را بخانه خودش عودت دهند . آنشب من به دکتر فاطمی تلفن کردم که به مصدق السطنه بگوید انتقال قوام با وجود میهن پرستانی که دکتر بقائی و کاشانی اطراف خانه او گذاشته اند خالی از اشکال نیست . دکتر فاطمی پس از نیم ساعت خودش آمد و گفت به سرتیب کمال دستور داده شده که شخصاً اتومبیل قوام السلطنه را اسکورت کند . سرتیب کمال آمد قوام را لباس پوشاندند و سوار کردیم . سرتیب کمال جلوی اتومبیل نشست و دو اتومبیل پلیس هم در عقب سر راه افتادند . به این ترتیب قوام پس از چند ماه دربدری و خانه به دوشی بخانه خودش مراجعت کرد و چند نفر پلیس هم جلوی خانه او گذاشتند که مراقبت کنند .

سپهبد کمال مینویسد : آقای نخست وزیر مرا احضار کرده گفتند قوام به من تلفن کرده و کار دارد . دستور دادم دکتر فاطمی و شما بروید و ببینید چه کار دارد ؟ به اتفاق به مخفی گاه ایشان رفتیم. تقاضایشان این بود که به منزل خود بروند . من از همان محل تلفن کردم که چند پاسبان به منزل قوام بفرستند و از ایشان هم خواستم که قدری صبر کنند تا هوا تاریك بشود . با یك اتومبیل بدون اسکورت او را به منزلش بردم . به محض رسیدن به منزلشان تعارف کردند که چند دقیقه نزدشان باشم . به اتفاق به اطاق خوابشان رفتیم . اینکه ارسنجانی نوشته با اسکورت رفتیم صحت ندارد و ارسنجانی هم در آنجا حضور نداشت . من و دکتر فاطمی او را به منزلش بردیم .

دکتر بقائی در مصاحبه ای گفت : در اوایل مرداد روزی اطلاع پیدا کردیم که قرار است قوام با هواپیما نصف شب فرار کند . فورا مراتب را به دکتر مصدق اطلاع دادیم . سرتیپ شیبانی رئیس شهربانی وقت را فرستاد توی حزب ما و ما هم حزب را مجهز کرده از مجاهدین اسلام کمك گرفتیم و با حمایت شهربانی چند کامیون و اتومبیل گرفته راههای رسیدن به مهر آباد را سنگر بندی کردیم . تا طلوع آفتاب همراه قنات آبادی و رئیس شهربانی ایستادیم خبری نشد . بعد خبر داده شد که قوام اطلاع یافته و صرفنظر کرده است نسبت به دکتر مصدق مشکوك شدیم منزل نخست وزیر را تحت نظر گرفتیم. معلوم شد خانم قوام با خانم دکتر مصدق در باغ خانم فخر الدوله در شمیران ملاقات کرده و به دنبال آنهم با خود دکتر مصدق دیداری داشته که نخست وزیر گفته بود میل دارم کاری بکنم ولی با وضعیت افکار عمومی کاری از من ساخته نیست . مدتی رد پای قوام را گرفتیم نتوانستیم او را پیدا کنیم میخواستیم هر طوری هست او را دستگیر کرده و یك محاکمه صحرائی تشکیل بدهیم و اگر نشد بدست پلیس بسپاریم . میخواستیم به خانه فخرالدوله در شمیران بریزیم، دیدم خانه بزرگی است و نمی توان همه جا را جستجو کرد .

قوام یکماه در خانه دکتر امینی ماند . در آنجا دکتر مصدق توسط دکتر فاطمی به او تأمین داد و بخانه خود منتقل شد . بعد اطلاع یافتم قوام رفته به قم و به

سالاریه . یکساعت بعد از نیمه شب به دکتر مصدق تلفن کردم که برای دستگیری قوام به ما وسیله بدهید . او گفت احتیاجی نیست برای اینکه الان گزارش رسیده او را دستگیر کرده اند . فردای آنروز در مسجد ارك به جمعیت گفتم معلوم شد دروغ است . اگر به نخست وزیر گزارش دروغ داده اند باید گزارش دهنده تعقیب گردد .

***

قوام السلطنه بعد از واقعه ۳۰ تیر و مصادره اموالش دیگر از گردونه سیاست خارج شده بود .

مردیکه از زمان سلطنت ناصرالدین شاه پایش به دربار باز شد و تا ۳۰ تیر ماه همیشه یکی از ذخایر کشور برای روزهای سخت بشمار میرفت دیگر پس از ۳۰ تیر بکلی از دست رفته و در حقیقت شمع حیاتش رو به خاموشی بود . کسانی که او را می دیدند می گویند حتی توازن فکری خود را هم از دست داده بود . مطالبی بزبان جاری میساخت که از قوام السلطنه ای با آن قدرت و عظمت و توان فکر و اندیشه بعید بنظر میرسید ولی هرگز خود را از سیاست بر کنار نمی دانست .

حتی تا سالهای آخر عمر هم با نامه نویسی به کارهای سیاسی می پرداخت . وقتی آیزن هاور به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب گردید این نامه را به او نوشت که در مجله آینده انتشار یافته است :

حضرت آیزن هاور رئیس جمهوری ممالك متحده آمریکا

پیام و نطق سالیانه حضرتعالی به مجلسین سنا و نمایندگان ملی آمریکا که ملل شرق نزدیك و میانه با بی صبری منتظر آن بودند باعث حیرت گردید . مردم زجر دیده و محروم از جبل الطارق و طنجه تا جاوه و سنگاپور متر صد بودند ندای عدالت و آزادی و نوید یاری و همراهی از تالار کنگره بر جهان طنین انداز شود و مژده زندگی کم مشقت تر و قابل تحملی بشنوند ولی متاسفانه از خطابه بلیغ و مفصلی که برای تحریر آن هفت هزار کلمه بکار رفته و برنامه عمل و خط مشی دولت حضرتعالی را در سراسر جهان در بردارد جز یك جمله آنهم کلی و

مبهم اشاره ای به مسائل مهم و حیاتی شرق نزدیك و میانه نفرموده اید و حتی همین یك جمله هم در سابق معنی واقعی و مفهوم حقیقی بخود ندیده است . فرموده اید " در شرق نزدیك و میانه که تشنج و مسائل خطیر در میان است ما روش بیطرفی مشفقانه ای پیش خواهیم گرفت " .

این چه بیطرفی است که فرانسه و انگلستان که کمتر از ثلث نفوس شرق نزدیك و میانه جمعیت دارند از همه گونه پشتیبانی های معنوی دولت آمریکا بهره مند هستند و در سال چند هزار میلیون دلار کمك گرفته و می گیرند ولی سیصد میلیون مردم شرق نزدیك و میانه در فقر و مسکنت بسر میبرند و هنوز میلیونها نفر تحت سلطه و یوغ استعمار سیاسی و اقتصادی هستند و از کمك موثر دولت حضرتعالی محروم و بی نصیب میباشند .

در ظرف ده سال اخیر دولت آمریکا بعناوین مختلفه نود و شش هزار میلیون دلار به جهانیان کمك کرده ولی از این مبلغ هنگفت و کلان حتی یك در صد هم به شرق نزدیك و میانه کمك نکرده است .

ایران وطن عزیزم که چندین دفعه طی سالیان متمادی در مواقع باریك و حساس افتخار ریاست دولتش را داشته ام آنچه میسر و مقدور بود و حتی بیش از حدی که تصور میشد در مدت جنگ به مقاصد مهم و حیاتی آمریکا و انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی کمك کرد و در این راه از هیچ چیز مضایقه و فرو گذار نکرد . شادروان روزولت ، مرحوم استالین و آقای چرچیل برای جبران فداکاریهای بی دریغ ملت ایران و محرومیت مالی که متحمل شده رسما و کتباً عهد کردند و امضا سپردند که پس از پایان و خاتمه جنگ به ایران کمك مالی و اقتصادی بکنند تا قسمتی از خسارات و آسیب های وارده ترمیم شود ولی متاسفانه بر خلاف توقع و انتظار ایرانیان تا بحال این وعده و قول سه دولت معظم به حقیقت و عمل نپیوسته است .

ملت ایران نه تنها انتظار دارد دولت انگلیس از جانبداری متعصبانه و زیاده از حد شرکت سابق دست بر دارد تا موجبات جریان و پیشرفت امور نفت ملی ایران فراهم شود بلکه متوقع است که بعهد خود عمل نماید و در سایر امور

اقتصادی نیز به ایران کمك کند .

ملت ایران نه تنها استرداد وجوه طلاهای امانتی از بانك شوروی را خواستار است بلکه توقع دارد که کشور همسایه و دوست شمالی امضای رهبر فقید خود را محترم شمرده به پیشرفت امور بازرگانی ایران و ترمیم خسارات وارده زمان جنگ کمك کند .

چشم داشت و انتظار ملت و دولت ایران از ملت و دولت آمریکا به مراتب بیش از آن است که تاکنون بمنصه ظهور رسیده . نه تنها در اینموقع ایران توقع کمك بلاشرط دوستانه و برادرانه آمریکا را دارد تا بتواند بدون تحمل مضیقه و فشار و اجبار بکار نفت پردازد بلکه با بی صبری انتظار دارد که دولت آمریکا بالاخره بعهد خود عمل کند و با کمك های اقتصادی و مالی موثر و اساسی اقلاً قسمتی از محرومیتهاو فداکاری های بی حد زمان جنگ ملت ایران را جبران نماید .

با تقدیم احترامات فایقه - احمد قوام

متن نامه تاریخ ندارد ، شاید همراه نامه دیگری فرستاده شده که تاریخ در آن ذکر شده باشد . ایرج افشار که این نامه را در مجله آینده چاپ کرده مینویسد این نامه در واشنگتن ضبط است و از نیویورك به واشنگتن ارسال گردیده و خط آن شباهت زیادی به خط قوام ندارد . درباره اصالت آن باید تحقیق بیشتری بشود .

***

فرخ می نویسد با اینکه قوام خواهان مرگ من بود وقتی لایحه مصادره اموالش به سنا آمد بشدت مخالفت کردم و گفتم نباید اموال هیچکس را قبل از محاکمه و صدور حکم دادگاه مصادره نمود . وقتی قوام شنید خیلی منقلب شد . البته من قبلا با قوام آشتی کرده و حتی در کابینه او وزیر خواربار شده بودم . اتفاقاً سفرای روس و انگلیس با وزارت من مخالفت کردند ولی قوام مقاومت کرد و زیر بار نرفت . تا پیش از قوام سوگند وزرا معمول نبود ولی روز معرفی به حضور شاه سوگند نامه ای بدست من داد که آنرا خواندم و یاد آور شدم که به اعلیحضرت و حکومت پارلمانی وفادار باشم .

موقعی که قوام در بستر مرگ بود مرا خواست که بدیدارش بروم . وقتی همدیگر را دیدیم اشك در چشمان او حلقه زد . آن مرد طوفانی و بی آرام داشت می مرد .

او چند صفت خوب داشت . خوش نویس بود ، سیاستمداری شجاع و با تدبیر بود . سریع تصمیم میگرفت و زود عمل میکرد . در سیاست داخلی مبتکر و زیرك بود . بدیهایش این بود که مغرور و پر مدعا و مال دوست و دست کج بشمار میرفت . کینه توز هم بود ، با هر سه سیاست خارجی مغازله میکرد . وقتی پدرش مرد وثوق الدوله میگفت ما فقط یك قران ارثیه داشتیم ولی هنگام مرگش ثروت زیادی بخصوص در خراسان و لاهیجان داشت .

ارسنجانی مینویسد : لایحه تعقیب و مصادره اموال قوام قرار نبود اجرا شود . دکتر مصدق شخصاً مایل به انجام این عمل نبود . ولی باقر کاظمی وزیر دارائی مصدق که با قوام خصومت داشت و از دست پرورد گان کاشانی بود دستور اجرا داد .

متن قانون نشان میدهد که تهیه کنند گان آن فقط مقصودشان دست یافتن به دارائی قوام بوده است . چهار صد هزار تومان پول نقد حزب دمکرات ایران در حساب بانك شاهی یکی از موضوعاتی بود که دکتر بقائی را از تاریخ انشعاب حزب دمکرات متوجه کرد ه بود و بالاخره معلوم نشد موجودی نقد فوق به کجا رفت . دکتر مصدق زیر بار اجرای چنین قانون بی منطقی نمیرفت. وقتی کاشانی و بقائی و سایرین فشار آوردند که مصادره اموال قوام انجام شود به لطفی دستور داد که قانون اجازه تعقیب را به مجلس ببرد . بازپرس دادسرا دو مرحله از قوام در منزل خودش بازپرسی بعمل آورد . قوام گفت باید بازپرسی از کاشانی و سایر اعضا جبهه ملی و کسانی که با صدور اعلامیه نظامیها را تشویق بنا فرمانی از فرماندهان خود کرده اند آغاز شود تا مسئولین حقیقی ۳۰ تیر با این وسیله شناخته شوند . بعد از چندی تعقیب قوام موقوف شد زیرا قوام در جریان حوادث ۳۰ تیر تقصیری نداشت ولی فوراً پرونده را بستند که مبادا پای تعقیب دیگر کسان به میدان کشیده شود .

نامه قوام و تکذیب دربار

پس از واقعه سی تیر که قوام از مخفی گاه خارج شد نامه ای به مجلس شورای ملی و سنا نوشت که روز ۲۹ تیر از نخست وزیری کنار رفته است ولی در بار شاهنشاهی نامه ایشان را تکذیب کرده و یادآور شد که روز ۳۰ تیر قوام از نخست وزیری استعفا کرده است . اینك نامه قوام و توضیح دربار شاهنشاهی مجلس شورای ملی - مجلس سنا

بر قاطبه ملت ایران روشن است که بر اثر استعفای جناب آقای دکتر مصدق از طرف مجلس شورای ملی در تاریخ ۲۷ تیرماه به اینجانب ابزار تمایل شد و فردای آن روز ، ۲۷ تیرماه از طرف اعلیحضرت فرمان نخست وزیری صادر گردید . از روز شنبه ۲۸ تیر ماه به علت کسالت مزاج عدم توانائی خود را به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی رساندم و استعفا کردم و به همین جهت از تشکیل دولت خود داری کردم و از روز ۲۹ تیرماه در حال استعفا باقی بودم و صبح روز ۳۰ تیر ماه از شهر خارج شدم. در طی آن دو روز مکرر با آقایان نمایندگان مجلس و سناتورهای محترم که از اینجانب ملاقات نمودند این نظر را تکرار کردم ، آقایان نمایندگان خود همگی تصدیق دارند که من نه وسیله اجباری داشتم و نه برای گرفتن رای تمایل اعمال قوه نمودم و رئیس الوزرای سابق هم به میل و نظریات خود از کار کناره گیری نموده بود .

در این صورت عنوان اینکه به وجه و طریقی غیر قانونی اینجانب متصدی کار گشته ام موردی ندارد و اینکه واقعه سی ام تیر ماه را متوجه اینجانب کرده اند بر اشخاص حق بین و بیغرض معلوم و آشکار است که کمال بی انصافی در آن ملحوظ گردیده است .

من پیشنهاد حکومت نظامی در تهران و حومه را نکرده بودم . این پیشنهاد از طرف دولت سابق به مجلس شده بود و مورد تصویب واقع گردیده که فعلاً هم باقی است . دستور تجمع مردم را در سی ام تیر من ندادم و اگر مردمی اجتماع کرده اند و حکومت نظامی هم بدستور مواد مصوبه ای که به اوامربه اجرا شده

است اقداماتی نموده به هیچ وجه متوجه اینجانب نمیتواند باشد و این مطلب هم از اعلانات مختلفی که در تمام موارد حکومتهای نظامی منتشر مینمایند هویدا است که مردم را توصیه و متوجه میکنند با بودن حکومت نطامی اجتماع نکنند و مجلسین هم در تصویب قانون جز این نمیتوانند نظر دیگری داشته باشند . مجلس قانونی را تصویب و مامورین را برای اجرای آن تعیین مینماید ولی اگر از آن مامور بازخواست نماید که چرا آن قانون را به موقع اجرا گذاشتی چگونه ممکن است مامورین عهده دار نظم و امنیت از پاسبان و نظامی بتوانند وظایف خود را انجام دهند . پس از ذکر این مقدمه مختصر که نه بر خلاف رویه معمول و عادی شاغل نخست وزیری شده ام و نه پیشنهاد کننده حکومت نظامی بودم و نه مردم را تحریك به تجمع و مقابله با مامورین حکومت نظامی و پلیس کرده ام و نه هیچگونه دستوری به حکومت نظامی داده ام این نتیجه بدست میاید که به هیچ وجه مسئولیتی در قضیه سی ام تیرماه متوجه اینجانب نیست .

اما در موضوع نظری که مجلس شورای ملی نسبت به مصادره اموال اینجانب بدون رعایت مقررات لازم و مراجعه به دیوان کشور و تحقیق و رسیدگی در اصل موضوع و صدور حکم از دیوان مذکور اتخاذ فرموده اند بسیار موجب تعجب است و نظیر چنین امری در زمان قدرت حکومت مطلقه هم واقع نشده است . در آن زمان مردم را بدون سئوال و جواب شاید می گرفتند و زندانی می نمودند ولی حکم مصادره و ضبط اموال بدون آنکه در محاکم استبدادی رسیدگی و از آن محکمه رائی صادر شده باشد سابقه ندارد . در زمانیکه ما خود را پای بند به اصول و قواعد دنیای امروز میدانیم و اصل مسلم شانزده متمم قانون اساسی که ضبط اموال و املاك مردم بعنوان مجازات و سیاست ممنوع است به حکم قانون و اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی که قوه قضائیه را از قوه مقننه جدا نموده است و ملت ایران منشور آتلانتیك را پذیرفته و طبق مقررات و مواد و اصول مجمع ملل متحد عهده دار انجام آن هستیم و آزادی و حدود و حقوق مردم را تصویب و تائید نموده ایم چگونه ممکن است که از کسی نپرسیده و فرصت توضیح نداده حکمی صادر و نظری اتخاذ نمایند .

حق دفاع از بدوی ترین حقوق بشر است و حتی در ازمنه گذشته و تاریك جهانی هم آنرا محترم داشته و برای حفظ صورت ظاهر دشمنان زندانی خود را هم وادار میکردند از خود دفاع کنند و تا بطریقی خواه به میل با به عنف از آنان اقرار نمی گرفتند حکمی صادر نمیکردند . آیا تاسف و تعجب آور نیست در جهان امروز در مرکز قانون گزاری چنین نظری که بر خلاف قانون اساسی است اتخاذ میشود؟!

در مجلسین نمایندگان و سناتورهائی هستند که خود معلم حقوق میباشند و از قوانین بخوبی آگاه و واقف هستند بنابر این حاجت نمی بینم که بیش از این چیزی بنویسم و توضیحی بر این مختصر بیافزایم جز آنکه در خاتمه این نامه تکرار کنم که هیچ مسئولیتی متوجه اینجانب نیست. هرگز عملی بر خلاف قوانین مملکتی ننمودهام و تمام مردم بیغرض ایران به صحت بیان من گواه و شاهدند و هر گاه بغض و کینه های شخصی در میان نباشد آشکار و علانیه همه تصدیق و اظهار میکنند .

من به صدای بلند میگویم که شهید واقعی سی ام تیر ماه در درجه اول من هستم و صفحات تاریخ را اگر ورق بزنید دیده میشود که در هزار و سیصد و چند سال قبل حسین بزرگ علیه السلام را اهالی کوفه دعوت میکنند و پس از اجابت او همانها (شاید بنابر اجبار) او را خارجی مینامند و میگویند بر خلیفه زمان خروج کرده و خون او هدر است و از هیچ نوع رفتار زشتی نسبت به او و خانواده اش فرو گذار نکرده اند . آنهمه اهانت نمودند و او را کشتند . اما آنهائیکه بدی هائی برای خاطر چند روز زندگی و حفظ مقام نمودند آنها هم مردند و از میان رفتند ولی پس از سیزده قرن جز مظلومیت آن بزرگ مرد عالم چیزی نمیشنوید .

من در طی خدمتگزاری طولانی به کشور خودم دچار معارضه با سیاستهای خارجی بوده ام و همه کم و بیش از من رنجیدگی دارند ولی معارضه های من همیشه برای حفظ منافع مردم ایران و مصالح مملکت بوده وحال هم میل داشتم که هموطنان من این نکته را در نظر گیرند و نظرهای خصوصی را بر کارهای عمومی

مقدم ندارند . اکنون به موجب همین معروضه اعلام میدارم که نسبت به احدی کینه در دل نخواهم داشت و امیدوارم خداوند بزرگ همه آنها را در پناه رحمت خود غریق بخشایش فرماید و به راه حقیقت و بیغرضی هدایت و راهنمائی کند .

روندگان حقیقت ره بلا سپرند - رفیق عشق نیندیشد از نشیب و فراز

۱۳۳۱/۵/۱۵ احمد قوام

تکذیب دربار

روزنامه باختر امروز نوشت خبرنگار ما با مقامات مطلع در بار تماس گرفت که اعلام داشتند آقای قوام ساعت ۵ بعد از ظهر روز دوشنبه سی ام تیر ماه استعفای خود را به دربار اطلاع داد ند بنابر این اظهار نظر ایشان که در روز بیست و نهم (یك روز قبل از واقعه) استعفا داده اند تکذیب میگردد .

***

دکتر مهتدی مینویسد : در واقعه ۳۰ تیر قریب ۵۰۰ نفر کشته و مجروح و مفقود شده اند . قوام السلطنه که جز اشتباه قبول زمامداری و صدور اعلامیه درست و منطقی کاری نکرده بود از شدت تاثر و بیم جان مخفی شد و با اینکه شهرت یافت آمریکائیها باو پیشنهاد پناهندگی نموده بودند و از هر جهت وسایل فرار را برایش آماده کرده بودند که از کشور خارج گردد با کمال رشادت رد کرد . قوام مردی محکم و خدمتگذار بود . در مشرق زمین مردان سیاسی همیشه با این قبیل سرنوشت ها مواجه هستند . در واقعه ۳۰ تیر افراد حزب زحمتکشان دنبال قوام می گشتند که او را پیدا کنند و به قتل برسانند .

بعد از اینکه قانون مصادره اموال قوام از مجلس گذشت وکلای قوام السلطنه به داد گستری شکایت کرده و تقاضای تعقیب امضا کنندگان قانون مصادره اموال قوام را خواستند که این موضوع سر و صدای فراوان ایجاد کرد و دکتر مصدق دستور داد هیچگونه عملی در باره اموال قوام نکنند . البته بعدها این قانون لغو شد .

***

در کتاب زندگی سیاسی قوام السلطنه تالیف مهدی نیا چنین خواندم :

قوام در آذر سال ۱۳۰۸ از ترس اینکه مبادا رضا شاه اموالش را ضبط کند قسمتی از آنرا به خانمش انتقال داد .

پس از واقعه ۳۰ تیر اموالش مصادره و خود او مهدور الدم شناخته شد . هنگامیکه مامورین برای ضبط خانه مسکونی او رفتند همسرش سندی ارائه داد که در سال ۱۳۲٤ در محضر شریف العلما قوام سندی داده که مبلغ یکمیلیون و دویست هزار ریال از خانم خود قرض کرده و در مقابل عمارت مسکونی را به گرو گذاشته و قوام گفته این مبلغ را در سال ۳۵ صرف کارهای سیاسی کرده است . به موجب سند دیگری هم خانم اشرف قوام مبلغ ۵۰۰ هزار ریال از او طلبکار بوده و به موجب سند سوم خانه مسکونی او به همسرش تعلق داشته که قوام تا فروردین ۳٤ فقط حق استفاده از خانه را داشته است .

شایع بود که قوام دیناری پول در بانکهای ایران نداشته فقط ۱٤۰ تکه جواهر که حدود سه میلیون تومان ارزش داشته در صندوقهای امانتی بانکهای ایران دارد که صندوقها بنام دیگران میباشد .

جریان مصادره اموال قوام تا مهر ۱۳۳۲ ادامه داشت که در ۲۹ مهر آن سال دادگاه استان تهران علیه وزارت دارائی که مامور اجرای قانون مصادره بود بنفع قوام رای داده و دارائی را ملزم برفع مزاحمت از اموال تصرفی کرد . بعداً مجلسین قانون مصادره اموال قوام را لغو کردند .

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۳ طرح منع تعقیب احمد قوام و آزادی املاك او با قید سه فوریت به مجلس تقدیم گشت . قنات آبادی با آن مخالفت کرد ولی مجلسیان از طرح حمایت کرده و به سرعت به تصویب رسید طرح تقدیمی مورد حمایت شدید سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورای ملی بود که در سرسرا به وکلا گفته بود بی جهت اموال قوام را مصادره کرده اند .

قوام السلطنه در ساعت هفت و نیم صبح روز شنبه سی و یکم تیر ماه ۱۳۳٤ با سکته قلبی درگذشت. دو وصیت نامه یکی به تاریخ سال۱۳۲۵ و دیگری در سال ۱۳۳٤ از خود باقی گذارده و وراثش دو همسر و فرزند او حسین قوام بوده اند . کتابی نوشته که در یکی از بانکهای خارجی بصورت امانت‌گذاشته‌شودکه

مقداری از اسناد سیاسی در آن وجود دارد از جمله در باره بحرین که رونوشت بعضی از این مدارك را در اختیار نوری اسفند یاری گذارده که در پرونده وزارت امور خارجه بایگانی گردد .

در نشریات دیگر چنین خواندم :

قوام با اینکه متهم به سوء استفاده و استفاده از جوازهای چوب و امثالهم شده بود وقتی در سال ۱۳۳٤ در ۷۷ سالگی در گذشت ثروتش حدود ٦ میلیون تومان بود که بیشترش از اجاره داری املاك در لاهیجان و خراسان بدست آمده بود و ثلث ثروتش را هم صرف امور خیریه و احداث بیمارستان در لاهیجان کرد . ازدواج دوم قوام در سن ٦۷ سالگی صورت گرفت که حسین قوام از این ازدواج میباشد جنازه اش در قم در مقبره خانوادگی بخاك سپرده شده است .

در صورتحساب بانك شاهی که بنام شخص قوام ولی متعلق به حزب دمکرات بود مبلغ ۱۵|۹۷٦|۸۳۰ ریال موجود بود که از بقایای پرداختی به حزب دمکرات از هدایا و پیش کشی ها بود .

دکتر بقائی مینویسد :

موقعی که از کرمان وکیل شدم و به تهران آمدم دیدم که حزب دمکرات تهران حکایتی است از سؤ استفاده و جواز بگیری .... رفتم پیش مرحوم قوام قبل از مخالفت گفتم همانقدر که شما زحمت کشیده اید برای تشکیل حزب در تهران ده یك آنرا من در کرمان زحمت کشیدم تا حزبی تشکیل بدهم. حالا که آمده ام وضع را چنین دیدم اگر سکوت کنم بخودم و مردم خیانت کرده ام و اگر مبارزه کنم که باعث شکست حزب میشوم و اگر ترتیبی برای این سوء استفاده ها و جواز بگیری ها داده نشود مجبورم صفم را جدا کنم . قوام برای تبرئه دیگران تمام اتهاماتی را که نسبت به بعضی از همکارانش وارد بود به گردن گرفت و گفت (هیچکس تقصیر ندارد . خودم خواستم که بودجه ای برای حزب تأمین شود) و بدینوسیله میخواست همکارانش را تبرئه کند .

***

قوام السلطنه دو بار ازدواج کرد بود . همسر اول او خانم اشرف الملوك دختر

صاحب الدوله بود که پدرش در زمان ناصر الدین شاه از رجال مهم درباری به شمار میامد . قبل از کشته شدن ناصر الدین شاه هنگام خوردن ماهی، تیغ در گلویش گیر کرد و هر چه خواستند خارج کنند نشد و به همان جهت فوت کرد . دختر او با اجازه سلطان صاحبقران به عقد احمد قوام (دبیر حضور) در آمد ه بود که از او صاحب فرزندی نشد .

سالهای آخر عمر قوام در لاهیجان دختر یکی از کارکنان خود را گرفت و از او صاحب فرزندی شد به نام حسین که فوق العاده مورد علاقه اش بود .

حسین قوام مدتی داماد جواد مسعودی بود که این ازدواج به علت اعتیاد حسین به مواد مخدر به هم خورد و حسین قوام سرانجام در جوانی در جنوب فرانسه در گذشت و از نظر مالی در شرایطی بود که احتیاج به کمك داشت و حتی شایع گردید که مخارج تشییع جنازه او را دوستان و بستگانش داده اند .

***

حال که به آخرین روزهای زندگی احمد قوام اشاره شده و پرونده این سیاستمدار زیرك و قدرتمند عصر پهلوی بسته میشود چند مطلب زیر برای تکمیل مطالب قبلی اضافه میگردد . یکی طرح اعلام جرم علیه قوام السلطنه در مجلس میباشد که حسین مکی مخبر کمیسیون عرایض مجلس شورایملی گزارش آن را در سال ۱۳۲۷ به مجلس داد و در کتاب خود چنین مینویسد :

پس ازافتتاح مجلس دوره پانزدهم قوام با مخالفت نمایندگان دربار مواجه شد و کار به جائی رسید که بر اثر فشار دربار از کار برکنار گردید . برای اینکه همیشه خیالشان از قوام راحت شود اشاره کردند که اعلام جرمهائی هم علیه قوام بشود . من چون مخبر کمیسیون عرایض مجلس بودم گزارشی دادم که خلاصه آن چنین است .

"در سالهای ۲۵ و ۲٦ تصویب نامه هائی دایر به اجازه صدور مقادیری جو و برنج بنام اشخاصی از بازرگانان و غیره صادر گردیده که طبق گزارش مزبور راجع به قسمتی از آنها (٤۵ هزارتن جو -۲۵ هزار تن برنج) از طرف هیئت بازرسی رسیدگی و بالنتیجه معلوم شده است کسانی که از جوازهای مزبور استفاده نموده

برای تحصیل و بدست آوردن آنها وجوهی پرداخته اند و آنچه تا کنون براثر تحقیقات و تفتیشات حاصله محقق و روشن گردیده در قبال تحصیل جواز صدور ١٤ هزار تن جو و ١٢ هزار تن برنج معادل ١٧ میلیون و ٥٠٠ هزار ریال به دو نفر از عاملین ذیربط در امر تحصیل و فروش جوازها موسوم به اسمعیل چهاردهی و اسماعیل داداش زاده که بقرار معلوم دارای مناسبات خاصی با رئیس دولت وقت بوده اند عاید گردیده و قریب ٤ میلیون ریال آن تنها به توسط یکی از استفاده کنندگان جواز موسوم به اسماعیل حاجیانی به حسابهای جاری شماره ١٢٠٣٢ و ١٢١٧٥ شعبه مرکزی بانك شاهنشاهی ایران متعلق به جناب آقای احمد قوام نخست وزیر وقت ریخته شده است. دلایل و شواهدی که صحت مراتب بالا را تأئید و مدلل میدارد علاوه بر مدارك موجود در پرونده های اداری و غیره عبارتست از اظهارات اشخاصی که این وجوه را پرداخته اند و اسناد پرداخت و عین چکها و صورت حسابها و دفاتر موجود در بانکها که مورد تفتیش و رسیدگی واقع و صورتمجلس آنها در پرونده مضبوط است. چه طرز پرداخت اعم از نقد یا بوسیله چك اکثراً در حسابهای بانکی فوق الاشعار و پرداخت کنندگان وجوه منعکس میباشد."

همچنین گزارشهای دیگری که از طرف بازرسی مزبور در موضوع دو فقره جواز ورود چای از هندوستان صادره به نفع شرکت مرند بمقدار ٤٠٠ تن و محمد دانشور بازرگان بوشهری مقیم تهران بمقدار ١٥٠ تن بدادسرای دیوان کیفر رسیده حاکی است از این که از طرف مدیر شرکت مرند برای تحصیل پروانه مذکور نقداً و بوسیله جناب آقای احمد قوام و حساب سابق الذکر ایشان در بانك شاهی ریخته و پرداخت شده است و نیز از طرف محمدُ دانشور بوسیله چك و سفته جمعاًمبلغ ٥ میلیون و پانصد هزار ریال به اسمعیل چاردهی داده شده است و پرداخت وجوه مذکور بتوسط نامبردگان طبق تحقیقات حاصله از مدیر شرکت مرند و دانشور و دلالت اسناد و همین چکهای مربوطه که قسمت عمده آنها تاکنون در بانك مورد بررسی قرار گرفته و در پرونده تنظیمی منعکس میباشد.

نظر بمراتب معروضه چون اخذ و قبول وجوه مزبور از طرف جناب آقای احمد

قوام نخست وزیر سابق عنواناً با ماده اول قانون مجازات ارتشاء مصوب تیرماه ۱۳۰۷ منطبق است مراتب طبق جزء ماده ۲ ازقانون محاکمه وزراء مصوب تیرماه ۱۳۰۷ برای اطلاع به مجلس شورایملی اعلام میگردد .

وزارت دادگستری طبق گزارش معاون دادسرای دیوان کیفر مراتب را طبق نامه فوق الذکر به مجلس شورایملی اعلام نمود . ازطرف مجلس شورایملی نیز مطابق قانون محاکمه وزراء پس از قرائت آن در مجلس به کمیسیون عرایض ارجاع شده است. کمیسیون عرایض در تاریخ ۱۳۲۷/۱/۲۹ انتخاب و در تاریخ ۱۳۲۷/۲/۱٤ هیئت رئیسه خود را تعیین و از تاریخ ۲۷/۲/۱۹ پرونده های مزبور متدرجا به کمیسیون و اصل و کمیسیون نیز در ظرف مدت ده جلسه که غالب آن چند ساعت بطول انجامید به قرائت پرونده ها و ملاحظه اسناد و مدارك موجود در پرونده ها مشغول و بالنتیجه در جلسه ۲ شنبه ۲۷/٤/۷ که قبلاً از طرف رئیس کمیسیون تعیین گردیده بود و آقای امیر نصرت اسکندری رئیس بعلت کسالت از حضور در جلسه عذر خواسته بودند جلسه مزبور بریاست سید هاشم وکیل نایب رئیس تشکیل و در مورد گزارش معاون دادسرای دیوان کیفرو پرونده های مربوطه که قرائت آن خاتمه یافته بود چنین اظهار عقیده کرد :

آقایان مهندس رضوی و مکی معتقد بودند که محتویات پرونده کافی برای اظهار نظر نیست و بایستی مصرف کلیه وجوه معلوم و مشخص شود و در باره پیشنهاد مزبور رأی گرفته و رد شد . سپس به منع تعقیب جناب آقای احمد قوام نسبت به اتهامات منتسبه اخذ رأی شد و با اکثریت سه رأی از ۵ رأی حاضرین تصویب گردید و دلیل نظر اکثریت که کتباً مرقوم داشته اند اینست که مطابق ماده ۱ قانون مجازات عمومی ارتشاء مصوب تیرماه ۱۳۰۸ و جزء ۱۰ قانون ماده واحده مصوب ۳۰ آبانماه و ۳ آذر ۱۳۰۸ ارتشاء و قبول وجه یا مال با سند از طرف مأمورین مربوطه برای انجام وظیفه یا امتناع از انجام وظیفه است و در پرونده های مربوط هیچیك از کسانی که مورد بازجوئی واقع شده نگفته اند موقع درخواست پروانه یا صدور و یا اخذ آن یا بعد از اخذ آن با جناب آقای احمد قوام مذاکره پرداخت وجهی شده ، بلکه بعکس بعضی گفته اند پس از استفاده از

پروانه از نفعی که حاصل شده کمك به حزب نموده و مستقیماً مبلغی به بانك پرداخته اند . حتی نگفته اند که نسبت به پرداخت وجه اظهاری به جناب آقای قوام کرده اند و یکنفر راجع به پروانه چای اظهاراتی نموده که ماحصل آن از اینقرار است : پروانه ورود چای برای آذربایجان صادر و به شرکتی واگذار کرده بودند و از طرف آن شرکت به شرکتی که من مدیر آن هستم واگذار گردید و برای نفعی که حاصل میشد سند یك میلیون ریال به رئیس انجمن ایالتی آذربایجان داده شده بود . چون بواسطه الغاء جیره بندی چای و موقوف شدن سهمیه در خارج ایران نفعی از آن حاصل نمیشد سند یك میلیون ریال ابطال گردید و بعد به جناب آقای احمد قوام مراجعه کردم و گفتم حاضرم از منافع این پروانه با حزب شرکت نمایم. فرمودند باید مبلغی نقد بدهی، گفتم اگر به حزب بدهم به مصرف خواهد رسید و در صورتیکه از پروانه استفاده نشد استرداد نمایم و مبلغی اسکناس خرد به منزل ایشان برده و به یکی از گماشتگان تحویل دادم و بعد با تلفن سئوال کردم رسید آنرا تصدیق کردند و مبالغی هم به حساب ایشان به بانك شاهی پرداخته و چون از پروانه استفاده نشد باید وجوه را مسترد دارند و چند دفعه هم مطالبه کرده ام مسترد نکرده اند و در جواب سئوال بازپرس نتوانسته است کسی راکه اظهار داشته وجه به او تحویل شده معرفی نماید و در جواب سئوال از اینکه اظهاراتشان با دفتر شرکت تطبیق میکند یا خیر؟ اظهار داشته است که آنچه در دفتر ثبت شده بنام دریافتی خود اوست و از حیث مبلغ هم ممکن است تطبیق نکند و حتی این شخص هم نگفته است برای صدور پروانه با جناب آقای قوام مذاکره کرده یا به شخص ایشان چیزی پرداخته و اگر گفته بود چون اظهار داشته آنچه را مدعی است پرداخته باید به او رد نمایند و معقول هم نیست کسی که بواسطه عدم احتمال نفع سند یك میلیون ریالی را ابطال میکند بیش از آن نقد ، آنهم مبلغ معتنابهی را به شخص ناشناسی بپردازد . اظهار او قابل اعتماد و استناد نبوده بعلاوه این شخص هم گفته است برای کمك مالی به حزب باین کیفیت پرداخته و اگر از آن استفاده نشده بتواند استرداد نماید و در بانك دو حساب بود و آقای قوام به بانك نوشته اند حساب شماره معین راجع به حزب است انتقال داده اند و از این

عمل معلوم میشود آنچه را که متعلق به حزب میدانستند به آن حساب انتقال داده و شخصاً از وجوهی که بعنوان کمك به حزب داده شده استفاده نکرده اند بنا به مراتب مذکوره عنوان رشوه نسبت به موضوعات مورد تحقیق صدق نمیکند .

مخبر کمیسیون عرایض و مرخصی - حسین مکی

مکی مینویسد :

باید تذکر داده شود که سه نفر از اعضای کمیسیون عرایض (سید هاشم وکیل- ابوالحسن صادقی- حسن اکبر) از طرفداران قوام بودند که رأیشان بنفع قوام بود . امیر نصرت اسکندری رئیس کمیسیون تمارض کرد دو نفر دیگر یعنی مهندس رضوی و نگارنده هم بیطرف بودیم. چون نمیخواستیم تحت فشار دربار بوده و هم نمیخواستیم به نفع قوام که معنی تجویز رشاء و ارتشاء میباشد رأی داده باشیم.

ما دو نفر پیشنهاد کردیم که چون محتویات پرونده برای اظهار نظر کافی نیست باید رسیدگی ادامه یابد . ضمناً گفتیم که چون قسمتی از وجوه توسط احمد آرامش گرفته شده باید از نامبرده هم بازجوئی بعمل آید . به علاوه ته چکهای قوام هم رسیدگی شود که این وجوه به چه مصرفی رسیده است؟ این پیشنهاد رد شد و رأی به برائت قوام با سه رأی موافق و دو رأی مخالف تصویب شد .

با وجود پافشاری دربار برای محکومیت قوام نتوانستند او را از صحنه خارج کنند و بار دیگر در ۳۰ تیر مورد تمایل مجلس برای نخست وزیری قرار گرفت که منجر به جریانات فوق گردید .

***

هنگامیکه این قسمت از کتاب زیر چاپ بود در تهران کتابی تحت عنوان "گشتی بر گذشته" از طرف تهورس ادمیت سفیر سابق ایران در شوروی انتشار یافته که از خدمات قوام در مسافرت به مسکو با تجلیل یاد کرده که لازم به نظر رسید که این قسمت هم اضافه گردد .

در ششم بهمن ۱۳۲٤ مجلس با ۵۱ رأی به موتمن الملك و ۵۲ رأی به قوام رأی

تمایل داد . یك رأی اضافی را حبیب دری داده بود که درمقابل آن رأی او را به مسکو مأموریت دهند . قوام هم به این وعده وفادار ماند و سال بعد با سمت مستشار دوم سفارت به مسکو آمد . روز ۲۹ بهمن قوام با هواپیمائی که میگفتند استالین فرستاده عازم شوروی شد . در تمام اعلامیه ها او را به دلخواه خود (قوام السلطنه) ذکر میکردند . لقبی که نشانه اشرافیت بود و نمی بایستی با شعارهای حکومت سوسیالیستی همگون گردد . وقتی هواپیما به مسکو رسید همه اعضای سفارت در فرودگاه حاضر بودند جز سفیر که در بیمارستان بستری بود . تاحدود نیمساعت در هواپیما را نگشودند زیرا هنوز مولوتف نرسیده بود . احتمالاً متعمد بود که دیر برسد . وقتی قوام از هواپیما پیاده شد مولوتف به اصرار از قوام خواست که صحبتی بکند ولی قوام رغبتی نشان نمیداد . دری که جزو همراهان قوام مترجم بود در ترجمه روسی سخنان قوام چند کلمه ای حاکی از تشکر از مولوتف اضافه نمود . در حالیکه قوام تشکری نکرده بود . از اولین درسهائی بود که آموختم که چگونه میشود کسی چیزی بگوید و به چیز دیگری ترجمه شود . محل اقامت قوام السلطنه همان عمارتی بود که چرچیل را هنگام جنگ منزل داده بودند . صبح روز بعد عازم محل اقامت قوام شدم. چون مرا میشناخت و صاحب اختیار مرا به ایشان معرفی کرده بود . وقتی داشتم پالتوی خود را می کندم که کسی که عضو دستگاه امنیتی شوروی بود پرسید کیستم و وقتی گفتم دبیر دوم سفارت ایرانم دل آذردگی خود را از رفتن من به اقامتگاه قوام می فهمانید . وقتی وارد سالن شدم قوام دوبار از من احوالپرسی کرد . قوام میگفت ماکسیموف سفیر شوروی در ایران هنگام غائله آذربایجان دیگر نیست بدین معنا که مثلاً سر به نیست شده است. من گفتم اخیراً او را دیده ام (من همیشه این عقیده را داشتم که سفیران شوروی بازخوانده از تهران همواره تنزل مقام می یابند و غالباً میرفتند توی مرغها) در همان روزها یکروز روزنامه پراودا سر مقاله ای داشت تحت عنوان (خطر ایران برای جمهوریهای شوروی) و دلیل آنرا هم اظهاریه دولت ایران به کنفرانس ورسای میشمرد . مقاله حاکی از تهدید ایران نسبت به شوروی بود که از آن تعجب کردم. به مستشار سفارت گفتم ولی گوشش به مطالبی که گفتم

بدهکار نبود .

وقتی مجلس پانزدهم افتتاح شد قوام نطقی کرد و گفت استالین ضمن یکی از ملاقاتهایش متن اظهارنامه ایران را به کنفرانس ورسای که حاوی پس گرفتن ۱۷ شهر قفقاز بود نشان داد و اعلام نمود که ایران این گونه نیات سوء نسبت به جمهوری های شوروی دارد و جمهوریهای ما را به خطر انداخته است. متن اظهارات را که شنیدم دانستم که مقاله آنروز پراودا چه مبنائی داشته است. حیفها خوردم که چه فرصتی از دست رفت.

پیر نظر که همراه قوام به مسکو آمده بود چند روز بعد در سفارت به من پرخاش کرد که چرا سفارت را می گذارم و به ملاقات قوام السلطنه میروم. جواب درستی نداشتم. شب آخر سر میز شام قوام السلطنه که نشسته بودم پیرنظر بی قرار و نا آرام شد.

وقتی استالین به افتخار قوام السلطنه میهمانی میخواست بدهد از او خواستند که صورت کسانی که باید در میهمانی شرکت کنند بدهد. گفته بود (یا همه یا هیچکس). همه از کوچك و بزرگ در میهمانی استالین شرکت داشتند. مردی بزرگ بود. نجات آذربایجان را فقط و فقط از او داریم. قوام در استقامت پا پس نمی گذاشت.

هنوز در مسکو بود که قوای شوروی شروع به تخلیه ایران کرد. هنوز آسمان شوروی را ترك نگفته بود که ناخرسندی خود را از مولوتف با جلادت منشیگری به رخ استالین کشید. وقتی دستور اعزام قوا را به آذربایجان صادر کرد و معما حل شد همه مشکل گشا شدندو مدعی قبضه آذربایجان.

مردان سیاسی مارا پیروپوسیده و فرتوت می خواندند و می خواندیم ولی عاقبت همانها کشتی کشور را به ساحل رستگاری کشاندند. سرآمد این رجال قوام السلطنه بود که زمام امور را در سخت ترین وضع به دست گرفت. او به رغم اشغال ایران با تکیه بر تدبیر و کیاست و شجاعت روحی و شناخت سیاستهای بین المللی معظل ما را حل کرد. در نهایت وقار و حرمت به مسکو سفر کرد. با سران وقت شوروی به گفتگو پرداخت ولی شریکی در مذاکرات نگرفت. یك تنه

به مقابله میرفت.

***

علی شعبانی در کتاب هزار فامیل مینویسد :

وقتی بعد از شهریور ۲۰ قوام السلطنه نخست وزیر شد برادرش وثوق الدوله اراضی شرق تهران را که بالغ بر ۳۵ میلیون متر مربع بود و در جهات اربعه باغ سلیمانیه اش قرار داشت مانند پوست حسن صباح توسعه بخشید و به ثبت رساند و بعدها ورثه اش آنرا به پول نزدیك ساختند. میراث خواران وثوق الدوله دو پسر (علی - جمشید) و هشت دختر بودند که ۹ داماد داشت معروف به امیر اعلم - امیر اعظم - سردار اکرم- نظام امامی- دکتر معاون- دکتر آشتیانی- دکتر امینی و بالاخره دکتر طبا (خانم طبا بعداً همسر غلام اسفندیاری شد.).

(از این خانواده علاوه بر وثوق الدوله و قوام السلطنه و دکتر امینی که نخست وزیر شدند همسران دو نوه وثوق الدوله "حسنعلی منصور- امیر عباس هویدا" به نخست وزیری رسیدند که فریده و لیلی دختران نظام امامی زن آنها بودند.)

در تاریخ سیاسی ایران سابقه ندارد که دو برادر به مقام نخست وزیری رسیده باشند غیر از وثوق الدوله و قوام السلطنه. ولی در یك زمان دو برادر (مشیرالدوله- موتمن الملك) یکی رئیس دولت و دیگری رئیس مجلس بوده اند. صدارت و نخست وزیری پدر و پسر نمونه های متعدد داشته است. مانند صدر اصفهانی و پسرش امین الدوله اصفهانی که صدراعظم شدند. یا میرزا یوسف مستوفی صدر اعظم عصر استبداد و پسرش میرزا حسن خان مستوفی رئیس الوزرای عصر مشروطه یا میرزا نصرالله خان مشیرالدوله که پسرش میرزا حسن خان مشیرالدوله جای او را چند بار گرفت. همچنین است علاء السلطنه و پسرش حسین علاء و منصورالملك و پسرش حسنعلی منصورالملك که نخست وزیر شدند.

***

هنگام فوت قوام السلطنه از او تجلیل زیادی نشد فقط سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورایملی که با او سوابق ممتد سیاسی داشت از خدماتش تجلیل

کرد .

جعفر مهدی نیا در این باره مینویسد :

دوستی قوام السلطنه و سردار فاخر از دوره چهارم مجلس شورایملی آغاز شد . در آن هنگام قوام السلطنه پس از استعفای از نخست وزیری از خراسان و آباده به نمایندگی مجلس انتخاب شد . انتخاب خراسان را پذیرفت تا سردار فاخر حکمت بتواند از آباده وارد مجلس شود . در نتیجه با رأی کمی پای به پارلمان نهاد .

در دوره چهاردهم مجلس شورایملی که سردار فاخر نماینده مجلس بود برای نخست وزیری قوام خیلی تلاش کرد و وقتی هم قوام نخست وزیر شد روابط نزدیکی با او داشت و هنگام تأسیس حزب دمکرات و انتخابات آن دوره که سردار فاخر به مجلس رفت با اینکه افرادی نظیر ملك الشعرا بهار و تقی زاده و ساعد مراغه ای در مجلس بودند معهذا با توصیه قوام سردار فاخر رئیس مجلس شد و ضمناً ریاست فراکسیون حزب دمکرات هم به ملك الشعراء بهار سپرده شد . بتدریج روابط قوام و سردار فاخر تیره شد که یکی از علل آن این بود که یکساعت رئیس مجلس را در اطاق انتظار نگهداشت که از این کار نمایندگان خیلی ناراحت شدند و حتی دکتر متین دفتری در جلسه علنی مجلس به این روش نخست وزیر حمله کرد . ولی روابط قوام و سردار فاخر همیشه خوب بود .

دکتر مصدق و روزنامه نگاران

دکتر مصدق از جمله شخصیتهای سیاسی بود که همیشه با روزنامه نگاران حسن رابطه داشت .

از او به عنوان یك شخصیت برجسته ملی و یك نماینده رشید و درستکار در مجلس یاد میکردند . در چند ماه اول حکومت او وضع چنین بود . حتی دکتر مصدق به شهربانی چنین نوشته بود :

شهربانی کل کشور - در جراید آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته میشود هر چه نوشته باشند و هر که نوشته باشد به هیچ وجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد . لیکن در سایر موارد بر وفق مقررات قانون باید عمل شود . به مأمورین دستور لازم در این باب صادر فرمائید که مزاحمتی برای اشخاص فراهم نشود . نخست وزیر

ولی به تدریج چند تن از کسانی که مصدق را احاطه کرده و میخواستند نخست وزیر را در بست در اختیار خود داشته باشند موجباتی فراهم ساختند که گروهی از روزنامه نگاران در صف مخالف دولت قرار گرفتند .

نگارنده که در تیر ماه سال ۱۳۳۱ به دعوت دولت آمریکا به آن کشور سفر کرده بودم و در مدت ٦ ماهی که دراروپا و آمریکا بودم مرتب در رسانه های گروهی در باره ملی شدن صنعت نفت و حمایت از دولت مصدق مصاحبه میکردم

وقتی به تهران باز گشتم توجه یافتم که گروهی از روزنامه نگاران با دولت در افتاده و حتی عده ای از آنها در مجلس متحصن شده اند . آنها از فشار و اقدامات حکومت نظامی علیه مطبوعات از دولت شکایت داشتند و چون توجهی به شکایات آنها نشده بود در مجلس تحصن یافته و وکلای اقلیت هم به شدت از آنها حمایت میکردند .

پارسا تویسرگانی از روزنامه نگارانی که در چند روزنامه و مجله مطلب مینوشت در این باره چنین مینویسد :

در ایام آشوب و هرج و مرج کشور یعنی پیش از ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ دوازده نفر از روزنامه نگاران که با دولت مصدق مخالفت داشتند و دولت برای آنها تضییقاتی فراهم ساخته بود ناگزیر در مجلس متحصن شدند که یکی از آنها من بودم . روزنامه مرا توقیف کرده بودند و من به ناچار مقالات خود را در روزنامه آتش مینوشتم که نویسندگان آنرا در آنزمان عبدالرحمن فرامرزی ، نصرت الله معینیان ، عباس فرو تن ، بهرام بوشهری پور تشکیل میدادند . در ایام تحصن، ما هاشمی حایری را به ریاست گروه انتخاب کردیم و خود منهم دبیر جبهه متحصنین بودم .

به جز ما روزنامه نگاران حدود ۲٤ تن از نمایندگان مجلس هم در بهارستان تحصن اختیار کردند که جمال امامی لیدری آنها را بعهده داشت . در آن ایام خبر گزاری فرانسه و یك روزنامه نگار مصری با ما مصاحبه کردند . من گفتم این دولت برنامه ای ندارد . هر چه هست هیاهو و نا امنی است به همین جهت ما به خانه ملت پناه آورده ایم و تا هنگامیکه تکلیف روشن نشود دست از مبارزه بر نمی داریم . نخست وزیر وقت چنان کینه ای از من بر دل گرفت که تصمیم به اعدام و حبس ۲۲ نفر از جمله من گرفت . دوران تحصن ما ۷ ماه و ۱۱ روز طول کشید که با روی کار آمدن قوام السلطنه در تیرماه از تحصن خارج شدیم . پس از تیر ماه باز هم وضع ما به خطر افتاد ولی به مبارزات ادامه دادیم . در ۲۲ مرداد یکی ازهمکاران ما زندانی شد . با زحمت زیاد از زندان به من پیغام داد سرم را در زندان تراشیده اند . طبق لیستی که تهیه کرده اند و اسم تو نیز در آن قرار دارد

ترا خواهند گرفت و اگر فرار نکنی کارت تمام است . به محض شنیدن این خبر شبانه با لباس مبدل از تهران به مشهد فرار کردم . بدواً در منزل هاشم میرزا افسر پنهان شدم . آیت الله کفائی هم مورد تعقیب حکومت بود که به یکی از روستاها رفته بود . با قیام ۲۸ مرداد سر انجام از آن وضع نجات یافتیم.

***

در همین جریانات بود که مامورین حکومت نظامی بدفتر روزنامه و چاپخانه داد و منزل عمیدی نوری ریختند و ایشان را دستگیر و به زندان موقت شهربانی بین چاقو کشان و اوباش زندانی بردند . نگارنده را هم میخواستند دستگیر کنند که به داخل شیروانی منزل رفته و تا پاسی از شب مخفی بودم و از آنجا صبح زود به شمیران رفته در منزل سناتور لسانی برای مدت یکماه نیم مخفی ماندم ولی از آنجا سر مقاله های روزنامه داد را مینوشتم . رئیس شهربانی سرتیپ مدبر بود که بستگی سببی با خانواده بهبهانی داشت . از طریق آقا شیخ بهاء الدین نوری اقدام شد و با وساطت فراوان سرانجام دولت مصدق قبول کرد که عمیدی نوری را از زندان موقت و از میان چاقوکشان بیکی از اطاقهای شهربانی ببرند که با چند روزنامه نگار دیگر با هم بسر میبردند . در شب عید نوروز همانسال با وساطت حسین مکی و مهندس احمد مصدق دستور آزادی عمیدی نوری صادر شد که همراه سرتیپ مدبر به اطاق زندان اودر ساختمان شهربانی رفتم و او میگفت تا همه روزنامه نگاران آزاد نگردند از زندان خارج نخواهم شد . ولی سرتیپ مدبر گفت برنامه ای در دست تنظیم است که تا چند روز دیگر همه روزنامه نگاران آزاد خواهند شد و با اینطرز عمیدی نوری از زندان آزاد گردید ولی به مبارزات با دولت مصدق و همکارانش از قبیل دکتر فاطمی ادامه میداد و روزنامه نگاران علت بازداشت خود را فشار دکتر فاطمی میدانستند که قبلا هم با همه روزنامه نگاران سابقه دوستی داشت.

***

سیاوش بشیری در کتاب (طوفان ۵۷) از قول سپهبد کمال که با درجه سر تیپی رئیس شهربانی مصدق بود چنین مینویسد : من قبل از ریاست شهربانی

عاشق دلباخته مصدق بودم . وقتی در آبادان مسئولیت داشتم شب و روز وسیله کاریر با نخست وزیر صحبت میکردم . مصدق به من گفت در مورد خلع ید نگذارید مکی خیلی تند برود و در مقابل کارگران شدت عمل بخرج بدهد . به همین جهت گاهی مکی را به صبر و حوصله دعوت میکردم .

مکی بقدری سریع الانتقال بود که میگفت این پیشنهاد را دکتر مصدق کرده ولی من قادر بخود داری از حقایق نیستم .

یکروز مصدق مرا به تهران احضار کرد و گفت میخواهم شهربانی را به شما بسپارم . مایل به قبول آن که یك شغل سیاسی است نبودم . امتناع کردم . مصدق از روی تختخواب بلند شد و گفت هر کس را برای کار انتخاب میکنم از گار گریزان است . اگر رئیس شهربانی من باشی اسمت تاریخی میشود . گفتم با اختیارات قبول میکنم. که مورد تائید ایشان قرار گرفت و شروع بکار کردم . در جریان کار فهمیدم که ضدیت با رژیم سلطنت در اخلاق و افکار مصدق عجین شده است . یکشب از طرف نخست وزیر احضار شدم . کنار تختخواب لطفی وزیر دادگستری ، سرلشکر بهار مست رئیس ستاد ارتش ، دکر صدیقی وزیر کشور ، سرتیپ افشار طوس فرماندار نظامی تهران ، بنی فضل دادستان تهران مؤدبانه نشسته بودند . مصدق گفت آقای رئس شهربانی تصمیم اتخاذ شده که امشب ساعت ۱۲ کلیه روزنامه ها را تعطیل و تمام احزاب مختلفه را اشغال و روسای آنها را دستگیر کنیم و صورتی به من داد که اسامی و افراد روزنامه ها و سران احزاب و نشانی آنها بود . گفتم قربان اینکار مصلحت نیست . لطفی سرش را تکان داد و زیر لب گفت اینکار مصلحت دولت نیست . افشار طوس گفت اتفاقاً زیاد کار پر زحمتی نیست. گفتم برای من و شما که نظامی هستیم و قوای انتظامی را در دست داریم اشغال محل احزاب و مطبوعات آسان است . بنده بقول آقای لطفی اگر مرعوب بودم اظهار عقیده نمیکردم . اگر امشب حزب نیروی سوم بدست من که از آنها فحش میشنوم اشغال شود فردا جواب جامعه را چه خواهیم داد . در این موقع نخست وزیر از روی تخت خواب بلند شد و گفت اول حزب زحمتکشان را اشغال کنید . گفتم تا نیروی سوم را نبندیم نمیتوانیم حزب

زحمتکشان را اشغال کنیم . مصدق فریاد زد این سفسطه ها نتیجه ای ندارد . شما مجری امر دولت هستید باید این دستورات را انجام دهید . با این اتمام حجت چاره ای جز سکوت نداشتم و شب بعد برای اجرای نقشه اختناق مطبوعات و اشغال احزاب تعیین شد . فردای آنشب که به اطاق نخست وزیر رفتم مصدق با تبسم گفت فکر تو مفید تر از نقشه فاطمی بود . من خوشحال از تصمیم رئیس دولت از اطاق بیرون آمدم .

دکتر فاطمی تا مرا دید به اطاق جلسه هیئت وزرا هدایتم کرد و پرونده ای بدستم داد و گفت آقای دکتر مصدق دستور داده اند سر لشکر حجازی ، برادران رشیدیان ، سر لشکر ارفع ، امیر اسدالله علم را شبانه دستگیر کنید .

گفتم الساعه حضورشان بودم چنین دستوری ندادند . متفقاً نزد دکتر مصدق رفتیم که نخست وزیر گفت نظر دکتر فاطمی را در باره امرای ارتش اجرا کنید . گفتم اینکار غیر از سر وصدا نتیجه ای ندارد و کلیه اعمال مخالفین زیر نظر شهربانی است . ناگهان فاطمی با تشدد گفت اگر دستگیری اینها هیچ نتیجه ای نداشته باشد باعث سر گرمی مردم و افکار عمومی خواهد شد . گفتم این کار فرمانداری نظامی است نه شهربانی در نتیجه همان شب دستور بازداشت سر لشکر زاهدی ، سر لشکر حجازی ، رشیدیان صادر گردید . اظهار عقیده من به صورت کینه ای در دل فاطمی مانده بود تا اینکه شاهنده و بزرگمهر که بدستور نخست وزیر دستگیر شده بودند به حکم دادسرا آزاد گردیدند .

فاطمی با تلفن از وزارت خارجه با تشدد بمن گفت : چرا بزرگمهر و شاهنده آزاد شدند ؟ گفتم بازپرس آنها را آزاد کرده است. با عصبانیت گفت چرا پرونده را به دادگستری فرستادید و گوشی تلفن را گذاشت و از همان شب مبارزه علنی وزیر خارجه علیه رئیس شهربانی شروع شد .

وقتی اعلیحضرت قصد داشتند به خوزستان بروند مصدق به من گفت به عرضشان برسانید چون احتمال سؤ قصد هست صرفنظر کنند . گفتم سؤ قصد نمیشود . مصدق با تشدد گفت بلکه شد گفتم حتماً نمی شود گفت پس خود شما مامور حفاظت جان اعلیحضرت باشید و با ایشان همسفر باشید . در همه

جا ناظر ابراز احساسات نسبت به شاه بودم .

پس از مراجعت خیلی خوشحال و امیدوار به دیدار نخست وزیر رفتم و گفتم امانتی را که به من سپرده بودید به حمدالله صحیح و سالم به مرکز رسانیدم . مصدق با نهیب گفت دیگر آنهمه ابراز احساسات و نطق و بیان چه بود ؟

اینهمه طاق نصرت سازی و تملق پردازی را کی راه انداخت ؟ این تشریفات بی مورد و مخارج زیادی را چرا تراشیدید ؟ گفتم مردم شاهد وست ، گفت برو آقا این احساسات ساختگی را به اسم مردم میسازید . از آنروز مطمئن شدم که در پست ریاست شهربانی ماندنی نیستم . یکروز به دکتر صدیقی وزیر کشور گفتم چون رئیس شهربانی باید محرم نخست وزیر باشد و چون دکتر فاطمی حصار محکمی به دور نخست وزیر کشیده و مرا هم نامحرم جلوه داده است بهتر میدانم که استعفا کنم .

او موافقت نکرد و گفت بهتر است با دکتر غلامحسین مصدق مذاکره کنید و به او متذکر شوید که پدرش را از نفوذ فاطمی بر حذر دارد . شبی که قانون منع استفاده لباس و علائم نظامی برای افسران بازنشسته به امضای دکتر مصدق رسید نزد دکتر غلامحسین مصدق رفتم و گفتم تا امروز من با صفا و صمیمیت خدمتگذار نخست وزیر بوده ام ، از چند روز قبل تشخیص داده ام که افرادی بصورت دوست چوب لای چرخ دولت میگذارند و نمیشود کار کرد . او ناگهان عقده اش باز شد و گفت من شب و روز نگران و ناراحت هستم . میبینم افراد خطرناکی نظیر فاطمی او را تسخیر کرده اند و حرف هیچکس را هم قبول نمیکند. من نگران اعمال پدرم هستم و نمیدانم عاقبت یکروز ما باید از دست همین مردم فرار کنیم . وقتی دکتر فاطمی از انتقادات من مطلع گردید از ریاست شهربانی بر کنار گردیدم .

در همین ایام دولت اعلام کرد سر لشکر حجازی ، سر لشکر زاهدی ، برادران رشیدیان و چند تن دیگر که مصونیت پارلمانی دارند بنفع یك سفارت خارجی مشغول تحریك و توطئه علیه دولت بودند . آنهائیکه مصونیت پارلمانی نداشته اند امروز (۲۱ مهر ۱۳۳۱) از طرف فرمانداری نظامی تهران بازداشت شدند

قانون اختیارات دکتر مصدق

دکتر مصدق که هنگام نمایندگی مجلس به شدت از اصول قانون اساسی دفاع میکرد ، یکی از مخالفین سر سخت واگذاری اختیارات به دولتها بود . عجب این است که هر وقت خود به مقامی میرسید خواستار اختیارات میشد و متذکر میگردید که بدون داشتن اختیارات نمیتواند کار مهمی انجام دهد . بهمین جهت وقتی برای اولین بار به وزارت مالیه در دولت قوام السلطنه منصوب گردید برای انجام اصلاحات خواستار اختیارات شد .

در بیستم آبان ۱۳۰۰ ماده واحده ای راجع به تشکیلات وزارت مالیه به تصویب مجلس شورای ملی رسید که به موجب آن قوانین راجع به تشکیلات ادارات وزارت مالیه از تاریخ تصویب قانون تا مدت سه ماه موقوف الاجرا و بوزیر مالیه وقت دکتر محمد مصدق اجازه داده شد که ادارات مربوط به آن قوانین را منحل کرده و اداراتی را که صلاح میداند تشکیل و قوانین مربوط به آنرا پس از طی دوره آزمایشی به مجلس شورای ملی پیشنهاد کند .

با وجود واگذاری چنین اختیاری به وزیر مالیه وقت، هنگامیکه داور وزیر عدلیه برای اصلاح دادگستری خواستار اختیارات از مجلس شد دکتر مصدق طی نطق شدیدی در مخالفت با این اختیارات در جلسه ۲۵ خرداد ۱۳۰۶ چنین گفت:

اساساً قانونگذاری از مختصات و وظایف مجلس است . اگر بنا باشد مجلس به

وزرا اجـازه بدهد کـه بروند قـانون وضع کنند پس وظیـفـه مـجلس شـورای ملی چیست ؟

این حق به موجب اصل ۲۸ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی هم نمی تواند این حق را به دولت واگذار کند . وضع قانون از وظایف قوه مقننه است . لذا قوه مقننه نمیتواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر واگـذارد کـه هم واضع قـانون باشـد و هم قـانون را اجـرا کند . اگـر در ادوار تقنینیه اختیارات از طرف مجلس به کمیسیونها داده شده کمیسیونها جزء قوه مقننه هستند . اگر قائل شویم که یکی از قوای دیگر بتواند وظایف قوه مقننه را انجام دهد آیا بهتر نیست که مجلس این حق را به تمام وزارتخانه ها بدهد و با ر یك بودجه سنگین را از دوش مردم بـر دارد . عقـیـده بنده بر این است که مـاده پیشنهادی اختیارات بر خلاف قانون اساسی است .

عقیده داشتم که مجلس شورای ملی نمیتواند به دولت اجازه قانون گزاری بدهد . چرا؟

مثل این است که یك کسی اجازه اجتهاد خود را به کسی دیگر بدهد . اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما هم وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوئیم برو قانون وضع کن .

به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی قوای مملکت به سه شعبه تجزیه میشود . قوه مقننه ، قوه قضائیه، قوه مجریه . وضع قانون از وظایف قوه مقننه بوده و چون به مـوجب اصل ٤۸ قـانون اسـاسی قـوای ثلاثه مـزبور همـیـشـه از یکدیگر ممتـاز و منفـصل خواهد بـود لذا قوه مقننه نمیتـواند انجام ایـن وظیفـه را بـعهده یـکی دیگراز قوای سه گانه واگذارد که هم واضع قانون باشد و هم قانون را اجرا نماید .

همچنین در سال ۱۳۲۲ وقتی مجلس شورای ملی میخواست در زمینه امور مالی و اقتصادی اختیاراتی به دکتر میلیسپو بدهد بار دیگر فریاد دکتر مصدق از میان نمایندگـان دوره چهـاردهم مـجلس شـورای ملی بـلند شـد کـه چنین گـفـت : مـجلس شورای ملی مطابق قانون اساسی حق ندارد که وظایف قانونگزاری خود را به هیچ کس واگذار کند . زیـرا قانون گـزاری از وظایف خاص مجلس شورای ملی است .

هیچکس و هیچ مقامی حق وضع قانون را ندارد .

پافشاری دکتر مصدق در منع واگذاری اختیارات مجلس بصورتی بود که حتی میگفت باید لوایح در جلسه علنی مورد بحث و اظهار نظر قرار گیرد نه اینکه در کمیسیون که فقط چند تن نماینده در آن شرکت دارند .

با چنین نطقهای صریحی که در صورت جلسات مجلس شورای ملی ثبت و ضبط بود وقتی دکتر مصدق از شرکت سابق نفت خلع ید کرد و با مشکلات مالی و اقتصادی فراوان به مناسبت قطع درآمد نفت روبرو شد احساس کرد که با تشریفات قانونگزاری نمیتواند لوایحی را که میخواهد به اجرا بگذارد به همین جهت به فکر گرفتن اختیارات از مجلس افتاد و چون هنگام وزارت مالیه قبلی خود هم سابقه گرفتنن اختیارات داشت در شرایطی که در اوج قدرت بود لایحه اختیارات را به مجلس داد و تقریبا بدون مخالفت از تصویب مجلس شورای ملی گذشت و به آرامی مجلس سنا هم به لایحه رای داد و برای مدت ٦ ماه کلیه اختیارات قوای سه گانه مملکت بدست نخست وزیر و شخصیتی سپرده شد که مرتبا ً از پشت تریبون مجلس شورای ملی میگفت دولت حق قانونگذاری ندارد و تصویب قانون از وظایف خاص قوه مقننه است .

همچنین دکتر مصدق نخست وزیر طی نامه ای به مجلس شورای ملی چنین نوشت :

ریاست محترم مجلس شورای ملی - چون تسریع در تعیین تکلیف لایحه اختیارات که به مجلس شورای ملی تقدیم گردیده برای دولت واجد اهمیت و ضروری است و آقایان نمایندگان محترم نیز از نظر وظیفه ایکه دارند البته در این مورد بحد لازم و کافی باید اظهار نظر بفرمایند برای اینکه جمع هر دو نظر شده باشد خواهشمند است در صورت امکان موافقت ًفرمایند که جلسات مجلس صبح و عصر متوالیا تشکیل شود تا تکلیف این امر روشن گردد . ضمنا به استحضار میرساند که از نظر دولت رأی و نظر مجلس شورای ملی در مورد لایحه بمنزله رای اعتماد تلقی خواهد شد . نخست وزیر دکتر محمد مصدق

بعد از تصویب ماده واحده اختیارات دکتر مصدق چون در آن شرایط محمد

رضا شاه پهلوی هم از کلیه اقدامات دکتر مصدق حمایت میکرد فرمان اختیارات را چنین توشیح نمود .

نظر به اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی مقرر میداریم : قانون مربوط به اعطای اختیارات برای مدت ٦ ماه به شخص جناب دکتر محمد مصدق نخست وزیر که در جلسه بیستم امرداد ۱۳۳۱ بتصویب مجلسین سنا و شورای ملی رسیده و منضم به این دستخط است بموقع اجرا گذارده شود .

شاه ۳۱/۵/۲۱

دکتر مصدق در باره قانون اختیارات خود چنین گفت :

من نمیگویم که لوایح قا نونیم جامع تمام محاسن و فاقد تمام معایب بود ولی میخواهم بگویم که تنظیم شان علتی جز احتیاجات مملکت نداشت و در تصویب شان نظریات شخصی بکار نرفته است . با این اختیارات بود که توانستم با محاصره اقتصادی و نبودن عایدات نفت قریب دو سال و چهار ماه بکار ادامه بدهم و مملکت را اداره کنم .

***

بعضی از لوایح که بموجب این قانون اختیارات از تصویب گذشت بسیار مفید و ارزنده بود که تصویب سریع آن از پارلمان امکان پذیر نبود .

ولی لایحه ای که به شدت مورد انتقاد قرار گرفت لایحه امنیت اجتماعی است که در تاریخ اول آبان ۱۳۳۱ با استفاده از قانون اختیارات تصویب وبه مورد اجرا گذارده شد .

دکتر بقائی در باره قانون امنیت اجتماعی در مجلس چنین گفت :

این قانون بجای اینکه کوچکترین فایده ای برای ملت ایران و ملیون داشته باشد یك حربه برنده ایست بدست دشمنان این ملت ، ما طرفدار این هستیم که دولت ملی جناب دکتر مصدق با کمال قدرت کار بکند و ریشه های نفوذ بیگانه را اعم از شمالی و جنوبی و ماورا بحار ازین مملکت قطع بکند ، ولی باور بکنید در هیچ حکومتی یك چنین قانونی امضا نشده است . هر گونه تظاهر قابل تعقیب است من تعجب میکنم کی این قانون را تهیه کرده است؟ معلوم میشود با هیچ

کس مشورت نشده است .

در هیچ کجای دنیا و هیچ زمان و تاریخ چنین قانونی وجود نداشته است بروید یاسای چنگیز را بیاورید با کمال میل امضا ، میکنیم زیرا یاسای چنگیز هم چنین کاری نکرده است . تمام ملیون وسیله این قانون به حبس و تبعید خواهند رفت . بازماندگان ۳۰ تیر را که هر روز اینجا ازدحام میکنند همه را تبعید خواهند کرد . از طرف خود و نمایندگان آزادیخواه از آقای دکتر مصدق تقاضا میکنم که این قانون را لغو کنند . زیرا ما نمیتوانیم تحمل چنین قانونی را بکنیم . زیرا همه ملیون نابود خواهند شد . اگر دولت راست میگوید میخواهد اخلالگران را تعقیب کند یکعده زیادی از بازپرسهای ما از کمونیستها هستند . یك عده از روسای کارخانه ها و مهندسین کمونیست هستند ما آنها را میشناسیم آنها را تصفیه کنید .

کمونیستها و دزدها را بریزید بیرون آنوقت به بدتر از این قانون هم میتوانیم تن در بدهیم . وقتی آن قانون بدست این مجریان بیفتد خواهید دید چه فجایعی ببار خواهد آمد . ما بهیچ وجه نمیتوانیم چنین قانونی را تحمل کنیم .

یکروز آقای دکتر مصدق مرا خواستند و این قانون امنیت اجتماعی را به من دادند و گفتند چطور است گفتم بسیار قانون بدی است و هیچ زیبنده شما نیست که چنین قانونی را امضا کنید ، گفتند دکتر شایگان هم موافقت کرده است ، نزد آقای دکتر شایگان رفتم گفتم استاد محترم دانشکده حقوق آزادیخواه بشما تبریك میگویم که با همچه قانونی موافقت کرده اید .

گفتند من موافقت نکرده ام . به آقای دکتر مصدق گفتم این قانون یك حربه دودمی است همانطوریکه ممکن است علیه مخالفین مملکت بکار رود ممکن است علیه ملیون هم بکار رود و قانون خوبی نیست .ولی الان که تحریکاتی میشود مجبوریم این قانون را بیاوریم یا قانون حکومت نظامی را بیاوریم . چون با قانون حکومت نظامی موافقت نشد این قانون را می آوریم. گفتم آقا برای خدا بروید شمر را دادستان حکومت نظامی و یزید را فرماندار نظامی کنید و از این قانون صرفنظر نمائید .

بعد گفتند این قانون برای مدت موقت است، آقای دکتر سنجابی مگر میشود برای مدت محدود اصول را زیر پا گذاشت (دکتر سنجابی - شما لایحه اختیارات را برای ٦ ماه چرا رأی دادی ، اصولی نبود) یکدفعه اشتباه کردم و دیگر تکرار نمی کنم . برای من دردناك است در مخالفت با لایحه کسی صحبت کنم که یکی از پایه های حکومتش روی دوش من قرار دارد . با لایحه کسی صحبت کنم که مرد غیرت شناخته شده و اگر بگذارندش همینطور هم هست . آن دفعه منحرف شدم و اشتباه کردم .

***

به موازات تصویب قانون اختیارات دکتر مصدق در پارلمان و محافل مطبوعاتی از این عمل دکتر مصدق انتقاداتی میشد که از جمله نکات زیررا میتوان یاد آور شد :

فرامرزی گفت : این خواستن اختیارات برای چیست ؟ اگر مجلس ملی است دیگر اختیارات در بست برای چه میخواهند ؟ اگر مجلس ملی نیست یکباره در آنرا به بندید والا گرفتن اختیارات و بلا اثر گذاشتن قوه مقننه معنی ندارد .

حائری زاده گفت ما به مصدق اطمینان داریم ولی نباید این عمل ایشان بدعتی در مجلس بشود و فردا هر قداره بندی بیاید و بگوید که به من اختیارات بدهید

روزنامه طلوع نوشت : معنی تفویض اختیارات این است که باید فاتحه حکومت مشروطه را خواند .

روزنامه داد نوشت : دکتر مصدق که همیشه با دادن اختیارات مخالفت میکرد حالا در مقام نخست وزیری اختیارات میخواهد . فرق است بین مصدق نخست وزیر و مصدق نماینده مجلس ، تصویب اختیارات یعنی پایان حکومت مشروطه و آغاز حکومت قلدری .

روزنامه آتش نوشت : دکتر مصدق اختیارات را برای سلب مصونیت قضات و تهدید مخالفان و توقیف مدیران جراید و از بین بردن امنیت ملی میخواهد .

روزنامه اطلاعات این اظهار نظر روزنامه نیویورك تایمز را نقل کرد که : دکتر

مصدق با تقاضای اختیارات یك رویه هیتلری پیش گرفته است.

مدیران جرایدی که در مجلس شورای ملی متحصن شده بودند و تعدادشان به ۵۲ نفر رسیده بود طی اعلامیه ای چنین اعلام داشتند : لایحه اختیارات که جناب دکتر مصدق پیشنهاد کرده اند نخستین سنگ بنای حکومت مطلقه است و مجلس نباید آنرا تصویب کند .

دکتر مصدق در پاسخ میگفت : وضع مملکت استثنائی است و بعضی مسائل در مقابله با فشار خارجیها موجب این تقاضا شده که بدون اختیارات نمیتوان آنرا انجام داد . رفع این بحران مالی و اقتصادی از طریق قانونگذاری عادی مقدور نیست و این اختیارات هم موقتی است. قوانین پس از طی دوره آزمایش برای تصویب مجلس خواهد رفت .

یوسف مشار از اعضای جبهه ملی گفت وکلا در اظهار نظر و رأی آزاد نیستند . بعضی مجذوب و برخی مرعوبند . من میدانم که وسیله جبهه ملی وکیل شده ام. ممنون هم هستم اما نمیتوانم دین و ایمانم را هم در این راه بدهم. حرفی که زده ام مورد قبول تمام مردم ایران میباشد .

لایحه تمدید اختیارات

در اواسط تیر ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق بفکر افتاد که اختیارات خود را تمدید کند .

چون مجلس دوره هفدهم نیز تازه افتتاح شده و اکثر کاندیداهای جبهه ملی نیز در انتخابات توفیق یافته بودند دکتر مصدق تصور میکرد که در آن مجلس میتواند به سهولت لایحه اختیارات را تمدید کند. اما مثل همه صاحبان قدرت از یاد برده بود که شرایط بکلی عوض شده و مخالفت هایی علیه دولت از گوشه و کنار در همه جا دیده میشود .

وقتی لایحه تمدید اختیارات به مجلس تقدیم گردید گفته شد چون هنوز تکلیف دولت روشن نیست وقتی به دولت رأی اعتماد داده شد در این باره تصمیم گرفته خواهد شد که اتفاقاً مجلس مواجه با استعفای دکتر مصدق و نخست وزیری قوام و واقعه ۳۰ تیر شد که پس از روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق، بار

دیگر نخست وزیردرباره تمدید اختیارات پافشاری کرد و در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۳۱ شرحی دایر بر تمدید اختیارات به مجلس شورای ملی تقدیم داشت که ماده واحده آن چنین بود :

ماده واحده - به آقای دکتر مصدق نخست وزیر اختیار داده میشود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ٦ ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ماه ۱۳۳۱ مجلس به شرح ذیل :

۱- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها

۲- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه بوسیله تقلیل در مخارج و برقراری مالیاتهای مستقیم و در صورت لزوم مالیاتهای غیر مستقیم

۳- اصلاح امور اقتصادی بوسیله افزایش تولید و ایجاد کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی

٤- بهره برداری از معادن نفت کشور

٥- اصلاح سازمانهای اداری و قوانین استخدامی کشور و قضائی

٦- ایجاد شورای محلی در دهات به منظور اصلاحات اجتماعی و تامین مخارج این اصلاحات بوسیله وضع عوارض

۷- اصلاح قوانین دادگستری

۸- اصلاح قانون مطبوعات

۹- اصلاحات امور فرهنگی و بهداشتی و وسایل ارتباطی

تصویب شده است ، تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلسین معین نشده لازم الاجراء میباشد .

***

حسین مکی مینویسد : تقریباً دو هفته به وقایع ۳۰ تیر مانده بود که دکتر مصدق بی آنکه با هیچیك از دوستان خود مشورت کند تصمیم گرفت که اختیاراتی برای قانونگذاری از مجلس بگیرد و به گفته خودش « من نجاری هستم که با این تیشه و رنده میتوانم کار کنم » و تهدید کرد که اگر تصویب نکنید

کنار خواهم رفت .

یکروز صبح زودتر از نمایندگان به مجلس آمده در اطاق جلسه خصوصی تنها نشسته بود که نزد ایشان رفته علت حضور ایشان را در آنموقع پرسش کردم . دکتر مصدق گفت آمده ام تقاضای جلسه خصوصی بکنم و در باره لایحه اختیارات مذاکره نمایم . سپس متن لایحه اختیارات را بدست من داد . به محض ملاحظه آن که تمام قدرت و مسئولیت قوای ثلاثه مملکت را در دست یکنفر متمرکز مینمود یعنی نخست وزیر هم اختیارات قوه مقننه هم قوه قضائیه و هم قوه مجریه را در دست خواهد گرفت و این قدرت در هیچیك از کشورهای دمکراسی جهان سابقه ندارد فقط در رژیم های مطلقه و استبدادی سابقه دارد بقدری ناراحت شدم که حدی بد آن متصور نبود . لایحه را با نگاه تندی که هزار مرتبه از مخالفت زبانی بدتر بود به دستش داده بدون هیچ صبحتی از سالن جلسه خصوصی خارج شدم . بعد از ٤٠ دقیقه جلسه خصوصی تشکیل شد که من شرکت نکردم . عده ای با لایحه اختیارات مخالفت کردند و یك دو نفر فرصت طلب هم در موافقت صحبت کردند . نکته مهم اینکه هیچیك از نمایندگان جبهه ملی لب به موافقت نمیگشودند . بلکه یوسف مشار و حائری زاده اعضای جبهه ملی مخالفت کردند . بطور کلی اکثریت موافق نبودند و دیگر بحثی از اختیارات به میان نیامد تا واقعه ۳۰ تیر اتفاق افتاد . وقتی در نوبت دوم دکتر مصدق درخواست اختیارات کرد دریافتم که از این اختیارات چه قوانین زیان بخشی گذشته که یکی از آنها قانون امنیت اجتماعی بود و بعلاوه منظور از اختیارات تعطیل مشروطیت است و به احتمال مجلس را منحل خواهد کرد ناچار در جلسه رسمی از سمت نمایندگی مجلس استعفا کردم که بعداً با وساطت هائی پس گرفته شد .

***

لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق بعکس نخستین لایحه اختیارات که بی سرو صدا در پارلمان به تصویب رسید این بار با موج اعتراضات شدیدی در داخل پارلمان و خارج از مجلس روبرو شد . بعضی از یاران او در جبهه ملی نخستین معترضین بودند که می گویند کشور دارد بسوی دیکتاتوری و حکومت فردی

میرود .

اولین اعتراض کتبی را آیت الله کاشانی به مجلس تقدیم کرد . رئیسی که هیچگاه جلسه ای از مجلس را اداره نکرد و تا آن زمان هم دوشادوش دکتر مصدق گام بر میداشت و از آنجا بود که مصدق و کاشانی در برابر هم قرار گرفتند متن نامه چنین است :

مجلس شورای ملی شیّد الله ارکانه - به حکم محکم قران مجید که بهترین راهنمای خلق جهان است و نعمت اسلام که به مرحمت حضرت باریتعالی بر جامعه بشریت جهان ارزانی گردیده و دستور متفن حضرت خیر الانام که امر و مقرر داشت بر ودایع و سپرده های مردم طریق امانت ملحوظ گردد و در جمیع حال و احوال همگی خدای را حاضر و ناظر دانسته و اجتناب از مناهی و خیانت نموده و طریق رستگاری را بپیمائیم بر حسب وظیفه دیانتی خود و سمت ریاست مجلس شورای ملی که به اصرار آقایان نمایندگان عهده دار میباشم باید به اطلاع مجلس برسانم : ملت ایران در اثر کوشش فراوان و فداکاریهای بسیار و دادن تلفات بیشمار بر طبق قانون اساسی مورخ ۱٤ ذیقعده ۱۳۲٤ دارای حقوقی است که حفظ و صیانت آن به عهده نمایندگان محترم میباشد و آقایان هم به نگاهداری آن با خدای خود طبق قسم نامه ایکه در اصل ۱۱ قانون اساسی مندرج است عهد و پیمان بسته اند . چون در اصل ۲۷ متمم قانون اساسی حق قانونگذاری به عهده مجلس شورای ملی محول گردیده است و قوه قضائیه به محاکم شرعیه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیات و اجرای قوانین در عهده هیئت دولت و قوه اجرائیه واگذار شده و در اصل ۲۸ قوای مزبور را برای همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل نموده است و تخلف از مواد مزبور که روح قانون اساسی و حکومت مشروطه میباشد تمکین در برابر حکومت خود سری و تسلیم به مطلق العنانی است و مخالف صریح قانون اساسی میباشد که نگهداری آنرا نمایندگان محترم مجلس در برابر خدای بزرگ و ملت ایران قسم یاد نموده اند .

بنابر این وظیفه محوله از طرف خلق فداکار ایران به نمایندگی مجلس و تفویض سمت ریاست به اینجانب از طرف نمایندگان لزوماً بالصراحه اعلام مینمایم که

لایحه اختیارات تقدیمی آقای دکتر مصدق نخست وزیر به مجلس شورای ملی مخالف مبانی قانون اساسی و صلاح مملکت و دولت است . با این وصف مجلس شورای ملی نمیتواند چنین لایحه ای را که مخالفت صریح با قانون اساسی دارد و موجب تعطیل مشروطیت و نقض اصول ۱۱ و ۱۳ و ۲٤ و ۲۵ و ۲۷ از قانون اساسی و اصول ۷ و ۲۷ و ۲۸ متمم آن میباشد و در حقیقت با عدم رعایت قوانین مرقومه مملکت به حالت دیکتاتوری بر میگردد و از طرفی حدود اختیار نمایندگان مجلس شورای ملی در حدود وکالتی است که به آنها واگذار شده و حق واگذاری قانون گذاری را به غیر ندارند و روشن است چنین عملی فاقد ارزش قانونی است . بنا علیهذا و به دستورصریح قانون قدغن مینمائیم که از طرح آن در جلسات علنی مجلس شورای ملی خودداری شود و نمیتواند چنین لایحه ای جزو دستور قرار گیرد و در گذشته نیز اشتباهی را که نمایندگان محترم نموده اند دلیل و مجوز تکرار آن نیست . از راه علاقه و صلاح اندیشی به آقای نخست وزیر هم توصیه میکنم راهی را که برای ریشه کن نمودن آثار استعمار و موفقیت در امر حیاتی نفت در پیش داریم و فقط با تمسك به حبل المتین خداوندی و حفظ سنن مشروطیت و قانون و رعایت حقوق عامه ملت ایران میسر است و اقدامات لازمه را برای انجام و تصفیه موضوع نفت که مورد پشتیبانی و کمك کامل اینجانب و مجلس شورای ملی و ملت شریف ایران است بهیچ وجه ارتباطی با اختیارات غیر قانونی ندارد و یا بعکس تخلف از قانون اساسی و تجاوز به حقوق مردم به مقاومت ملت ایران منتهی میگردد و ما را از جهاد بزرگی که علیه دول استعماری در پیش داریم با ز میدارد . بزرگی دولتها وقدرت آنها در احترام به قوانین است و همه باید در برابر عظمت آن زانو زده و فکر قانون شکنی را از خود بدور دارند و همواره در ادوار گذشته خود ایشان هم نظر و معترف به این رویه بوده اند . باید با مردم بود تا در آغوش قدرت و توانائی و پشتیبانی آنها به نتیجه اصلی مبارزه علیه استعمار و نجات مملکت توفیق حاصل آید و مجبورم که به استحضار جناب ایشان برسانم تا موقعی که اینجانب وظیفه دار ریاست مجلس شورای ملی هستم اجازه طرح نظیر این لوایح را که مخالفت صریح با قانون اساسی مملکت دارد در

مجلس جایز نمیدانم .

رئیس مجلس شورای ملی - سید ابوالقاسم کاشانی

***

آیت الله کاشانی بدنبال این نامه به شخص دکتر مصدق هم چنین نوشت :

جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر - البته نامه ایکه اینجانب به مجلس شورای ملی فرستاده ام و در جلسه علنی قرائت گردید از نظر شخص جنابعالی گذشته است بنابر این وظیفه دیانتی و ملی خود ، برای حفظ وحدت عموم مردم در نهضت بزرگی که بر ضد استعمار در پیش داریم از شما تقاضا دارم قطعا از مطالبات غیر قانونی خود دائر به گرفتن اختیارات خوداری نمائید تا در صف ملیون مبارز شکافی ایجاد نشود و آگر واقعا لایحه اختیارات خود را با موازین قانون اساسی موافق میدانید لزوماً توضیح دهید مطالبی را که در ادوار مختلف مجلس شورای ملی بنام قانون و آزادی و رعایت حقوق عامه « دوره های پنجم - چهاردهم - شانزدهم » در طی نطقهای خود به مخالفت با تقاضای دولتهای وقت که فقط در قسمتی از شئون مملکت اختیار میخواستند و شما پافشاری و رد مینمودید و عین مذاکرات شما عموماً مضبوط است و محل انکار ندارد مبتنی بر چه اصل و منظوری بوده است ؟ خود جنابعالی تصریح نموده اید که قانونگذاری قابل انتقال نیست .خود شما گفته اید تفکیك قوا پایه و اساس مشروطیت است . اختلاط قوای تقنینیه و قضائیه و اجرائیه بازگشت به حکومت دیکتاتوری است . روزی که نماینده مجلس بودید با صدای بلند فریاد میزدید کسانیکه میخواهند از قدرت غیر قانونی استفاده کنند یا نمایندگانی که کمك در تسلیم اختیارات قانونگذار بیك فرد و یا دولتی مینمایند به حقوق عامه خیانت کرده اند . اگر فراموش کرده اید عین آنها را دستور داده ام که از ضبط مجلس خارج نموده برای اطلاع خود جنابعالی و عامه ملت ایران منتشر نمایند .

آقای دکتر مصدق - من و جنابعالی در راه موفقیت ملت ایران و نیل به آزادی طبقات محروم کشور و مبارزه بر علیه استعمار قدمهای بلندی بر داشته ایم و از کمك ملت ایران در این راه پر افتخار برخوردار گردیده ایم . انصاف اجازه نمیدهد

که در این جهاد بزرگ با آنهمه فداکاری که مردم ایران نموده اند بجای پاداش آنان دست در حقوق و آزادی آنها نموده و قانون اساسی را که ضامن حیات و بقاء استقلال و ملیت آنهاست از اعتبار بیاندازیم .

شما مدعی هستید که از اختیارات سؤ استفاده نمی کنید ولی هستند کسانی بعد از من و شما میایند و از این قدرتهای غیر قانونی به ضرر جامعه و ملت ایران و بر علیه مردم سؤ استفاده خواهند نمود و نفرین مردم ایران تا دامنه قیامت بر دامان شما خواهد بود . از امثال من و شما در چنین مرحله ای از عمر زیبنده نیست بر خلاف عهدی که با خدای خود و خلق خدا داریم رفتار نمائیم که موجب طعن و لعن آیندگان شویم . من طبقات مختلف مردم را از کارگر و کشاورز و تاجر و پیشه ور و دانشجو و استاد و هنر پرور و رجال و زعما و روحانیون به این حقایق مذکور شاهد و گواه میگیرم که در انجام وظیفه خود دقیقه ای مسامحه نکردم و امیدوارم که همگی برای سعادت ملت ایران بوظیفه وجدانی خود عمل نمایند . تکیه گاه من خداوند بزرگ و حقیقت روح اسلام و تعالیم رسول اکرم صلوات علیه و آله که مشروطیت ایران نیز بر آن استوار میباشد و «امرهم شوری بینهم» از آن سرچشمه میگیرد . من یقین دارم که شما نصایح بی آلایش مرا خواهید پذیرفت و اگر بازگشت ننمائید و قصد تجاوز به حقوق عامه را بکنار ننهید روزی بر آن تاسف خواهید خورد که پشیمانی سودی نخواهد داشت .

و السلام علیکم و رحمة الله‌وبرکاته - سید ابوالقاسم کاشانی

***

کاشانی همچنین طی اعلامیه ای چنین گفت : از نظر وظیفه ریاست مجلس و حفظ قانون اساسی تذکری دادم که بعضی اشخاص بی اطلاع حمل بر اختلاف شخصی بین اینجانب و آقای دکتر مصدق نخست وزیر نموده اند ، مغرضین انتشارات خلاف واقع داده و خواسته اند از این موضوع سؤ استفاده نمایند . آنچه که به مجلس عرض شده یك تذکر قانونی و صرفاً به منظور حفظ قانون اساسی بود . بنابر این ابراز احساسات مخالف از هر طرف نسبت به هر کس به نفع

اجانب و استعمارگران بوده و بضرر مملکت خواهد بود . از هر گونه اختلاف بپرهیزید .

سید ابوالقاسم کاشانی

هنگام طرح ماده واحده تمدید اختیارات دکتر مصدق از طرف دولت کاظمی وزیر خارجه دفاع میکرد و دکتر مصدق به مجلس نمی آمد . مدافعین چند تن از اعضای جبهه ملی بخصوص حقوقدانانی از قبیل دکتر شایگان و دکتر سنجابی و دکتر معظمی بودند . بیشترین انتقادات از جانب چند تن از اعضای جبهه ملی از قبیل دکتر بقائی و مکی و حایری زاده و مشار بود که بعضی از گفته ها چنین است .

یوسف مشار - منظور از اختیارات در باره قانون انتخابات این است که وکلائی انتخاب بکنند و آنها را به مجلس بفرستند و بعد بگویند که ما آنرا آزمایش کرده ایم . این امر با اصول مشروطیت منافات دارد . در باره انتشار اسکناس فرض کنید دولت بخواهد پانصد میلیون چاپ کند چون هر مقدار اسکناسی که چاپ شود بر قیمتها خواهد افزود باید مجلس از آن مطلع باشد . درباره قانون مطبوعات ما به اهمیت مطبوعات و نقش آنها واقف هستیم . مجلس باید وضع آنها را روشن کند . مطبوعات خدمت کرده اند . بعضی ها هم فحاشی کرده اند با هم تفاوت دارد .

در مورد قوانین دادگستری من آزمایش قوانین را به صلاح نمیدانم . اقدامات آزمایشی در دادگستری برای اصلاحات نبود بلکه میخواستند بر قضات حاکم باشند و آنها را مرعوب سازند . اگر بخواهند بعنوان آزمایش قضات را جابجا کنند این بصلاح نیست . عدلیه باید مستقل بوده و قضات باید با اطمینان در صندلیهای خود باشند .

ملك مدنی - اصلاحات در کشور شروع شده و این امر اقتدار و اختیار میخواهد و اگر دولت اختیار نداشته باشد توفیق برای اصلاحات بدست نمیاورد و شخصی که تقاضای اختیارات کرده دکتر مصدق است که مورد پشتیبانی عموم ملت میباشد . ما باید اختیارات را طوری بدهیم که به قانون اساسی صدمه نخورد .

حائری زاده - اگر به دکتر مصدق خروار خروار اختیار هم داده شود هیچ اهمیتی ندارد ولی من مایوسم که با این اختیارات هم بتوان قدم اساسی برداشت . یکنفری نمیتواند همه کارها را بکند . من چون به ایشان خیلی نزدیك بوده و تماس داشته ام امیدی که از این جریان نتیجه ای عاید مردم بشود ندارم (مهندس رضوی مردم را مأیوس نفرمائید)باید حقایق را به مردم گفت . تاریخ اختیارات مال حالا نیست . قانون حکومت نظامی زمان محمد علیشاه برای کوبیدن مستبدین تصویب شد ولی از آن اکنون برای کوبیدن احرار استفاده میشود .

آقای دکتر مصدق در کابینه قوام وزیر دارائی بودند و سی سال از حالا جوانتر و برای اصلاح وزارت مالیه اختیار گرفتند ولی موفقیت حاصل نکردند و وضع بدتر هم شد . من برای اینکه به ایشان ارادت دارم میخواهم اختیارات داده نشود که تا فردا نگوئیم اختیار دادیم و هیچ کاری نتوانست بکند . ما نباید به این پیرمرد که خدماتی کرده خروار خروار اختیار بدهیم و فردا که نارضایتی زیادتر شد همه را سر دکتر مصدق خراب کنیم . من این اختیارات را نه در مصلحت دکتر مصدق و نه در مصلحت مملکت میدانم و اگر این موضوع باعث شد که ما اختیارات را به دکتر مصدق بدهیم بعد از او هم هر دولتی بیاید اختیارات میخواهد که بدنبال آن دیکتاتوری تلخی میبینیم. ملت ایران ۲۰ سال دیگر زیر چکمه دیکتاتوری و قلدری میافتد . در دوره پانزدهم با اختیاراتی که به کمیسیون دادگستری داده شد قوانین بدی گذشت . حالا هم اگر به دکتر مصدق اختیارات بدهیم نمیدانم که قوانینی که دستگاه قضائی ما را محدود کرده و قضاوت را بدست شمشیر داده چه میشود . قاضی غیر از سپاهی است .

دکتر فلسفی - این اختیارات دو جنبه دارد . یکی اینکه دکتر مصدق مورد علاقه مردم است و دیگری اینکه مملکت وضع خاصی دارد . بدی وضع مالی و اقتصادی و وضع طوری است که باید اختیارات به ایشان بدهیم .

دکتر معظمی گفت : اگر موقع غیر عادی نبود همه ما مخالف این اختیارات بودیم ولی امروز وضع غیر عادی است و از طرفی هم دکتر مصدق که مورد اعتماد ملت و مجلس است و در این مبارزه هم سهم بسزائی دارد خود را برای انجام این

ماموریت مهم و حیاتی محتاج این اختیارات میداند .

حائری زاده ضمن مخالفت با لایحه اختیارات به دکتر مصدق گفت :

این دکان نفت که برای جماعتی نان و آب شده و برای مملکت موجب فلاکت بایستی بسته شود . مصدق مملکت ایران را در کوچه بن بست گذاشته است . چطور ما در مسائل خارجی اختیار را بدست یکنفر بدهیم ؟ از مطالعه تقاضای اختیارات ایشان من فهمیدم که مزاج علیل دارای فکر علیل است .

***

«مجله وحید مینویسد :

سید محمد علی ریاضی یزدی از طرفداران دکتر مصدق نقل کرده است که در گرما گرم ضدیت حائری زاده با مصدق به منزل ایشان رفتم و گروهی از یزدیها هم حضور داشتند . من گفتم از نظر خیر خواهی پیامی برای شما دارم که چرا با مصدق مخالفت میکنید . حائری زاده براه افتاد و بسوی مجلس رفت ، به او گفتم شما که یك عمر با خوشنامی زندگی کرده اید و پدر شما هم از مفاخر جامعه روحانیت بوده است چرا با اینکار اعتبار نیم قرن مبارزه خود را ضایع میکنید بیائید بعنوان سفیر سیار از کشور خارج شوید و مصدق را راحت بگذارید ، در مقابل در ورودی مجلس ناگهان حائری زاده ایستاده و گفت فردا که شعبان جعفری درب خانه کسی را که آنقدر سنگش را به سینه ات میزنی شکست و با چند متر طناب او را به خیابان کشید میدانی چه خواهد شد ؟

من فکر آنروز را کرده ام . این را گفت و وارد مجلس شد .»

***

سر انجام لایحه تمدید اختیارات دکتر مصدق با ۵۹ رأی موافق به تصویب رسید از ۷۷ نفر عده حاضر در مجلس ۱۸ نفر مخالف و ممتنع بودند .

در مجلس سنا چندان مخالفتی با لایحه اختیارات نشد ولی بطور کلی سناتورها با دولت مصدق موافق نبودند .

دکتر متین دفتری داماد دکتر مصدق در جلسه ۲۰ مرداد ۱۳۳۱ مجلس سنا چنین گفت :

آقای نخست وزیر در جلسه دیروز اعتراف کردند که دادن اختیارات مطابق قانون اساسی نیست ولی وضع فوق العاده است .

***

دکتر مصدق و همکارانش وقتی وضع پارلمان را دیدند که مخالفین به حرکت و جنبش افتاده اند به فکر چاره افتادند . با یك ماده واحده مجلس سنا را منحل ساخته و سناتورها را به عمارت بهارستان که محل تشکیل مجلس سنا بود راه ندادند . ضمناً با اقدام دیگر کوشیدند که آیت الله کاشانی را از ریاست مجلس بر دارند . به همین جهت دکتر عبدالله معظمی را که استاد خوشنامی بود به ریاست مجلس انتخاب کردند که این جریانات موجب شد صف مخالفین مصدق روز به روز قوی تر شود .

× × ×

عباس اسکندری که در مجلس چهاردهم دوشادوش دکتر مصدق قرار داشت و نخستین نماینده مجلسی بود که پیشنهاد کرد نفت ایران باید ملی شود هنگام طرح لایحه اختیارات دکتر مصدق در تاریخ ۱۵ مرداد ۱۳۳۱ نامه سر گشاده ای نوشت که قسمتی از آن چنین است :

ملت ایران - مجلس شورای ملی - مجلس سنا

با تصویب ماده واحده پیشنهادی آقای مصدق السلطنه نخست وزیر که شامل واگذاری حق قانونگذاری و سلب اختیارات مجلس شورای ملی و سنا و حذف صحه شاه در قوانین آزمایشی ایشان است، ایران به قبل از زمان مشروطیت برگشت مینماید و حکومت مطلقه ای که سیاه تر از زمان استبداد است بال و پر خود را بر خرابه های این مملکت خواهد گشود .

به فتوای من مردم ایران باید بر مرده مشروطیت فاتحه بخوانند و با تمام مشکلات تا جائیکه من بر پا هستم با حکومت مطلقه و دیکتاتوری مبارزه خواهم نمود .

بیست سال تمام در گذشته نزدیك جدال نمودم و پانزده سال اجباراً از تهران نتوانستم خارج شوم و بارها به زندان افتادم ولی از مبارزه دست بر نداشتم و اکنون هم با توضیحات مفصل خود توجه خوانندگان را به صریح قانون اساسی که

انفصال قوای ثلاثه مملکتی را طبق اصل بیست و هشتم اعلام نموده است و در اصل بیست و هفتم تجزیه قوای مملکتی را تصریح دارد بر عامه ملت ایران غیر قانونی بودن تصویب چنین لایحه ای را از ناحیه مجلسین با صدای بلند به گوش مردم بیچاره و بدبخت این مملکت و دنیای امروز و مجمع ملل متحد میرسانم .

دکتر مصدق پیش از آنکه به مسند زمامداری و قدرت برسد برای توقیف دو روزنامه به مجمع ملل متحد شکایت نمود که آزادی ملت ایران از طرف دولت وقت بخطر افتاده و روزنامه ها آزادی قلم ندارند ولی امروز که بر صندلی لرزان زمامداری نشسته است پیشنهاد میکند که حق قانونگذاری ، اعم از امور اقتصادی و مالی و بازرگانی و مطبوعاتی و قضائی را که از خصائص مجلس شورای ملی و مجلس سنا میباشد بخود که رئیس دولت است انتقال بدهد . یعنی در آن واحد انشاء قانون بنماید و بدون اینکه حاجت به صحه پادشاه هم داشته باشد آنرا اجرا بنماید و بر پیکر ضعیف و نحیف مردم چنانچه در لابراتوارها با موش و حیوانات دیگر آزمایش میکنند قوانین آزمایشی را وضع و تجربه نماید و در گوشه اطاقی که خود در آن زندانی است و در برابر همه اعلام کرد « آیا کسی شنیده است که رئیس الوزرائی چهارده ماه از ترس نتواند از اطاقی خارج بشود » انشاء قوانین نموده و خود امر به اجرأ بنماید . مصدق السلطنه میخواهد خود انشاء قانون کند و خود عدالتخانه بنا نماید و در آن واحد مدعی و مدعی علیه و قاضی محکمه باشد و حکم خود را هم خود اجرا بنماید .

شاگردان هر دبستان و دبیرستانی میدانند که در هیچ دوران ملوك الطوایفی چنین فکر تاریك و ناپسندی در تارهای دماغ هیچ خود خواهی به این شدت بعرضه ظهور نیامده است .

عجب این است کسانی که مدعی هستند برای آزادی مردم میجنگند و بر علیه حکومت خانخانی خیالی ستیز میکنند و با عوامل قدرتهای فردی میگویند مبارزه مینمائیم، جزو مدافعین چنین طرح و لوایح هستند .

آیا آقایان دکتر بقائی و دکتر شایگان و دکتر معظمی که استاد دانشگاه هستند میتوانند در جواب این نامه توضیح بدهند که دیکتاتوری چیست ؟ جز

اینکه مالك مطلق العنان آنست که هر چه بخواهد بکند و هر کاری نمود کسی را یارای چون و چرا نباشد .

آیا وزرای دولت حاضر میتوانند که با تسلیم در برابر امریه قادر مطلق چگونه مسئولیتی در برابر ملت ایران دارند ؟ و اگر جوابی منطقی بدون بد گوئی و ناسزا هست بگویند تا مردم بدانند .

اسکندری با تشریح اصول مختلف قانون اساسی یاد آور شد که قوای سه گانه همیشه از یکدیگر متمایز و منفصل خواهد بود و جای شبهه و تردید باقی نمیماند که مجلس شورای ملی ، مجلس سنا نمیتوانند خلاف قانون اساسی رأی بدهند و اگر رأئی دادند ملت ایران و دنیای آزاد باید بداند که در اثر فشار و تهدید و ارعاب است و هیچگونه سندی در زمان این دیکتاتوری ارزش قانونی ندارد و دولت ایران مسئول انجام آن نیست و نمایندگان ملت حق وکالت در توکیل را ندارند . وقتی مجلس شورای ملی نمیتواند اختیار امور مالی خود را به مجلس سنا بدهد چگونه میتواند این حق را به شخص عادی واگذار کند .

در کشوری چون ایران که هر روز دستخوش تهدید بیگانگان است چگونه امکان دارد که به یکنفر اختیارات نا محدود داد که در اطاق در بسته بنشیند و آنچه را که مینویسد در حکم قانون باشد .

چه کسی میتواند ضمانت کند که در اطاق در بسته مصدق السلطنه را مجبور به امضای اوراقی ننمایند و تعهداتی از نظر مالی و اقتصادی بنام قانون و بضرر مملکت از او نگیرند .

آقایان نمایندگان شما ها که در مدت چهارده ماه در خارج منزل ده بار اورا ندیده اید و او میترسد که از خانه بیرون بیاید و شاید هم حق دارد و برای معرفی وزراء میگوید آمدن مجلس برای او خطر مرگ دارد . آیا چه کسی میتواند بگوید و اطمینان بد هد که پس از تصویب این اختیارات در خانه خود محکوم به امضای فرامین و انشای قوانین به ضرر ایران نخواهد شد ؟

مصدق السلطنه باید بخاطر بیاورد که چهارده ماه تبعید بیك گوشه مملکت چگونه اورا خسته و از بساط زور و قلدری برای همیشه منزجر نموده و عجب

است که چنین کسی بخیال مطلق العنانی افتاده و میخواهد ملتی را برای چند روز زمامداری خیالی به اسارت و زنجیر بسپارد .

احزابی که به نام حزب ایران - حزب زحمتکشان و مردمی بنام جبهه ملی که گرد هم جمع آمده و پشتیبان دولت دکتر مصدق هستند باید بدانند آنها که در معرکه جهانی امروز بر مرکب مراد میتازند در پناه مشروطیت و نام آزادی است و باچنین اختیارات فردی نباید موافقت نمایند اگرچه نسبت به حکومت او رأی اعتماد هم داده باشند .

ماده واحده میگوید ۱۳۶ نماینده مجلس و ۶۰ سناتور اختیارات خود را بدست دکتر مصدق میدهند تا اوهرچه میخواهد بنویسد و هر کلمه و نوشته او بصورت قانون دربیاید و بدون توشیح پادشاه سرنوشت کشور و مردم ایران را تعیین نماید .

من و آقای دکتر مصدق در دوره چهاردهم مجلس بر علیه خودسری مبارزه میکردیم و ایشان میگفتند اگر کسی بخواهد حکومت خودسر و مطلق العنان بوجود آورد دنیای امروز آنرا نمیپذیرد و حکومت خودسر محکوم است و این نوع حکومت در وسط آفریقا هم وجود ندارد و با حکومت زور مبارزه مینمودیم ولی حال که برمسند قدرت سوار شده اند و جاده را برای خودمختاری خود هموار میبینند این همان فکری است که صاحبان مناصب را از روی صندلیهای قدرت در سراشیب سقوط کشانده و به نیستی میکشاند .

اکنون مرگ مشروطیت و آزادی ایران از افق بدبختی کشور طالع میشود . من از هم اکنون میبینم که پله های نردبان خودسری یکی بعد از دیگری خواهد سوخت و عاملین آن در میان آتشی که بدست خود روشن نموده اند صدای ملت ایران را خواهند شنید که میگوید :

آماده چوکردید سیه روزی ما　　امروز بروز ما گرفتار شدید

صریحا میگویم در صورتیکه چنین اختیاراتی به دکتر مصدق تفویض شود چون خلاف قانون اساسی است ارزشی ندارد و قانونا معتبر نیست .

۱۵ مرداد ۱۳۳۲ عباس اسکندری

همچنین عباس اسکندری ضمن نامه ای به شاه چنین نوشت :

اعلیحضرتا - ملتی که در پنجاه سال قبل نعمت مشروطه را دارا شده و قانون اساسی آنرا پادشاهان زمان امضا نموده اند امروز در زمان سلطنت اعلیحضرت ، زمانیکه اعلامیه حقوق بشر را مجلس ایران تصویب و اعلیحضرت توشیح فرموده اید دچار تجاوز و بیدادگری دکتر مصدق نخست وزیر و وزراء دولتی شده است که بفرمان اعلیحضرت بر این کشور حکومت میکنند .

هرگونه استقراض و امتیاز و تعهدی که ناشی از این قانون اختیارات باشد از نظر ملت ایران مردود است و تصویب این لایحه فاقد ارزش قانونی است .

جای تأسف است قوانینی که خلاف قانون اساسی ایران است به توشیح اعلیحضرت همایونی رسیده و ضبط آرشیو تاریخ ایران گردیده است .

واقعه نهم اسفند ۱۳۳۱ و سفر شاه

به دنبال اختلافات شاه و دکتر مصدق شایعات زیادی وجود داشت که شاه و ملکه هم برای مدتی طولانی از کشور خارج میگردند و طرفداران مصدق هم باین موضوع اشاره میکردند . قبل از نهم اسفند یکروز در چلوکبابی شمشیری با همسرم رفته بودم که شمشیری نزد من آمد و گفت شماها که از اول طرفدار مصدق بودید چراحالا با این مرد شریف مخالفت میکنید . کار مملکت تمام است . او شاه را برای "توپ بازی " به نوشهر فرستاده و خیلی زود شاه هم از مملکت خواهد رفت. حرفهای شمشیری بی ریشه نبود ، او شب و روز در خانه دکتر مصدق بسر میبرد . یکی از رجال میگفت به دیدن دکتر مصدق رفته بودم و در باره مسائل مختلف به او نظر میدادند و باتوجه بسوابق سیاسی که با او داشتم او به حرف من ترتیب اثر میداد . وقتی چند موضوع را گفتم دکتر مصدق اظهار داشت مردم با اینکارها موافق نیستند میخواهید دلیل آنرا بگویم .

بلافاصله زنگ زد و پیشخدمت آمد گفت شمشیری را صدا کنید که او هم بلافاصله به اطاق نخست وزیر آمد و از او نظرش را در باره آن مسائل مملکتی پرسید . وقتی شمشیری نظر مخالف خود را بیان داشت دکتر مصدق گفت ببینید

مردم اینطور فکر میکنند و من هم نظر مردم را قبول دارم. اودرهر حال گفته شمشیری را نظر مردم میدانست . شمشیری همیشه با مصدق بود . بخاطر او تبعید شد . بخاطر او خیلی رنج کشید .

***

دکتر جلال عبده در کتاب " چهل سال در صحنه " چنین مینویسد :

وقتی در دوره چهاردهم نامزد انتخابات مجلس شدم سید حسین دها رئیس اداره کل اوقاف، حسن شمشیری را که از روسای اصناف بود و در بازار هم نفوذی داشت بمن معرفی کرد . نخستین برخورد با این مرد فاقد سواد ولی تیزهوش ، مستعد ، تند ذهن و صدیق در منزل شخصی او صورت گرفت . او گفت در محاکمه مختاری به اظهارات شما گوش دادم و به شما علاقمند گردیدم . در جریان انتخابات گفت نخستین نامزد نمایندگی دکتر مصدق و دومین نامزد شما هستید . شمشیری علاوه بر داشتن چلوکبابی مشهور خود دارای یخچالهای متعدد بود .

در انتخابات تهران در دوره چهاردهم حائزین اکثریت چنین بودند :

دکتر مصدق - سید محمد صادق طباطبائی - دکتر شفق - دکتر عبده - سید احمد بهبهانی - علی دشتی - عباس مسعودی - محمد رضا تهرانچی - مهندس فریور - شیخ حسین تهرانی- حاج سید رضا فیروزآبادی - آیة الله کاشانی " که اعتبارنامه اش به مجلس نرسید " . علی اصغر حکمت نفر سیزدهم بود که در باره آراء بین او و مهندس رضا گنجه ای و عبدالحسین نیکپور اختلاف نظر وجود داشت ." در این انتخابات موتمن الملك رأی اول انتخابات تهران را داشت ولی بعلت کبر سن از قبول نمایندگی استنکاف کرد ."

دکتر عبده ادامه میدهد :

شمشیری به من میگفت قبل از رسیدن به سن چهارده سالگی پدر خود را از دست داده مادرم از راه رخت شوئی زندگی ما را اداره میکرد . در بازارشاگرد قهوه چی شدم . ایام تابستان را یك کوله بار از آسیابی در یوسف آباد به کول گرفته به امامزاده داود میرفتم و توانستم ذخیره مختصر مالی تهیه کرده قهوه خانه

کوچکی در بازار تهیه کنم . تمام کار قهوه خانه را خودم انجام داده و قلیان را شخصا به مشتریان میدادم. بعلت حصبه و بیماری تمام آنچه را بدست آورده از دست دادم ولی بازرگانی ۵۰ تومان بعنوان قرض الحسنه بمن داد که بمصرف خرید لوازم قهوه خانه رسید . خلاصه شمشیری با همان پول مجددا قهوه خانه را دایر کرده با اجاره قسمت جنوبی سبزه میدان چلوکبابی را براه میاندازد . با تهیه بهترین برنج و گوشت به مردم چلوکباب میدهد که بشهرت میرسد . چون فرزندی نداشت بستگان او بعد از مرگش نتوانستند کار او را ادامه دهند و دکانش بسته شد .

بعلت همکاری با جبهه ملی مدتی در زندان گذرانید . برای دانشجویان دانشگاه تهران که در محاصره قوای انتظامی بودند چلوکباب میفرستاد . در این کار تختی هم با او همراه بود . او را در ابن بابویه دفن کردند و تختی را هم کنار او بخاك سپردند . از نکات جالب اینکه بازرگانی که پنجاه تومان به شمشیری قرض الحسنه داده بود ورشکست شد ولی شمشیری باو کمك فراوان کرد و او را از سقوط مالی نجات داد .

***

نگارنده هم شمشیری را خوب میشناختم ، از طرفداران پروپاقرص دکتر مصدق بود و درهر جریان سعی داشت اصناف را برای برنامه های سیاسی دکتر مصدق بحرکت درآورد .

بعد از ۲۸ مرداد سرلشکر دادستان ،فرماندار نظامی تهران شمشیری را میخواهد و میگوید دیگر مصدق تمام شده و از کارهایت دست بردار . او میگوید من کاری باینکارها ندارم عاشق مصدق بوده و هستم و خواهم بود . سپهبد بختیار هم او را میخواهد میگوید " هی میگوئی مصدق، مصدق - تمام شد ، او تقریبا مرده است " شمشیری میگوید همه مملکت مال شما ولی اینکه شما میگوئید مرده است مال من . چون او از مصدق دست بردار نبود به بندرعباس و بوشهر و خارك تبعید شد . در بندر عباس چلوکبابی دایر میکند و به زندانیان سیاسی هم چلوکباب خیلی ارزان میداد . مدت ٦ ماه تبعید بود و وقتی برگشت

باز هم در بازار به شغل چلوکبابی ادامه میداد و همیشه از مصدق طرفداری میکرد . هنگامی که مصدق در زمان نخست وزیری از مردم تقاضای کمك مالی کرد دویست هزار تومان بلاعوض به دولت داد . وقتی شمشیری فوت کرد مصدق میخواست بعنوان متولی موقوفات بیمارستان نجمیه آگهی ختم او را امضاء کند که اجازه داده نشد . این مقاومت شمشیری در همه جا بخصوص در بین بازاریان با تجلیل و احترام یاد میشد .

***

دکتر سنجابی در باره سفر شاه در روز نهم اسفند چنین میگوید :

قبل از نهم اسفند دکتر مصدق تصمیم گرفته بود بوسیله اعلامیه ای کارشکنی هائی را که نسبت به حکومت او میشود آشکارا اعلام و کناره گیری کند . شاه از موضوع آگاه شد بلافاصله از دربار به فراکسیون مادر مجلس تلفن شد که نمایندگانی به دربار بفرستیم . دکتر معظمی و دکتر شایگان و اصغر پارسا و بنده انتخاب شدیم و به دربار رفتیم . با علاء وزیر دربار و حشمت الدوله والاتبار دیدار کردیم . آنها گفتند اعلیحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بود با دکتر مصدق کردم ولی علت اینکه میخواهند کناره گیری کنند چیست ؟ ماهم گفتیم دکتر مصدق میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و آنها را تقویت میکنند بنابراین چون با این ترتیب کارها پیش نمیرود ناگزیر به کناره گیری هستند . مارا نهار نگه داشتند . من گفتم ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ کنیم و شاه محترم باشد ولی از طرفی این نهضت ملی که دکتر مصدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و این بنفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان میباشد . بعد از نهار خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان گفتند که دکتر مصدق خواهرم را مزاحم تشخیص داد ازمملکت خارج کردم . گفتند با مخالفین ایشان ارتباط دارم قطع رابطه کردم . دیگر چه مانده است ؟ چه جور کمکی باید بکنم ؟ بعد والاتبار گفت آقایان علاقمند به حفظ سلطنت هستند با آنها صحبت میکنیم و نظر را بعرض میرسانیم . شاه بدفتر خود رفتند .

حدود سه یا ٤ بعد از ظهر دکتر مصباح زاده وارد همان اطاق شد و با دکتر معظمی آهسته صحبت کرد و دکتر معظمی نزد ما آمد و گفت دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه دوسه ماهی برای معالجه به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت شود . ما گفتیم باید مطلب را به دکتر مصدق بگوئیم. از همانجا نزد دکتر مصدق رفتیم و جریان را گفتیم مصدق گفت حرف شما را قبول ندارم باید آقایان علاء و والاتبار بیایند از طرف شاه این حرف را بمن بگویند . ما تلفن کردیم هردو نفر نزد دکتر مصدق آمدند و مذاکره کردند و گفتند ترتیب کارها داده شده خیال شما راحت باشد . اینکه گفته شده خروج شاه درروز نهم اسفند از جانب ما بوده و دکتر مصدق اصرار داشته مطلقا دروغ است . ما هم به مجلس رفتیم و جریان را در فراکسیون مطرح کردیم و گفتیم با درباریها قرار گذاشته ایم موضوع رفتن شاه مخفی باشد .

صبح نهم اسفند دیدیم در مجلس هیاهو شده است . جلسه خصوصی تشکیل شد . فرامرزی گفت اینجا نشستن فایده ای ندارد همه به دربار میرویم . آنها از مجلس به دربار رفتند و قضیه نهم اسفند روی داد . من روز قبل علاء را در منزل دکتر مصدق دیدم گفتم خیلی میل داشتم اعلیحضرت را ببینم. گفت ایشان فردا صبح میروند . روز سفر را من از وزیر دربار شنیدم. وقتی در مقابل دربار تظاهراتی شد شاه هم گفت حالا که شما نمیخواهید من هم مسافرت نخواهم رفت. وقتی دکتر مصدق به مجلس آمد دکتر معظمی گفت این نهضتی که شده باید به پیروزی برسد یا بمرگ همه ما خاتمه یابد . ما همه آقای دکتر مصدق پشت سر شما هستیم . روزهای مرگ و حیات برای همه ما هست . مردان میتوانند مردانگی خود را نشان بدهند که امروز برای ما یکی از آن روزها ست . این نطق در مجلس خیلی اثر کرد .

***

نویسنده کتاب در لندن از دکتر مصباح زاده مدیر روزنامه کیهان جریان را پرسیدم گفت کاملا صحیح است. من آنروز نزدشاه بودم. ضمن مسائل مختلف گفتند که ما تصمیم گرفته ایم برای مدتی به خارج از کشور برویم تا اینها حس

کنند که نبودن ما چه تأثیری در کارشان دارد . من قدری تأمل کرده گفتم اعلیحضرت فکر میکنید این سفر برگشتی هم دارد؟ گفتند چرا ندارد . ما برای کوتاه مدت به خارج از کشور میرویم و زود برمیگردیم. شما هم میتوانید جریان را به آنها اطلاع بدهید . من پس از اینکه از حضور شاه مرخص شدم مطلب را با آقایان که در دربار بودند درمیان گذاردم. اتفاقا روز ۸ اسفند نیز بار دیگر برای شرفیابی به کاخ مرمر رفته بودم. دکتر صدیقی وزیر کشور هم آنجا بود که گویا برای فراهم کردن موجبات سفر به دربار آمده بود . تا مرا دید خیلی خصوصی گفت من نمیدانم چرا اعلیحضرت در این موقع میخواهند به سفر بروند اینکار صلاح نیست. من از گفته وزیر کشوریکهٔ خوردم و وقتی حضور شاه رسیدم و اظهارات دکتر صدیقی را بیان کردم شاه هم تعجب کرد . این اظهار دکتر صدیقی در آن شرایط تأثیر زیادی در شاه کرد بهمین جهت همواره به او احترام میگذاشت و در سال ۱۳۵۷ هم خیلی علاقه داشت که او نخست وزیری را بپذیرد . ولی دکتر صدیقی گفته بود به دو شرط نخست وزیری را میپذیرد . اول اینکه اعلیحضرت به خارج از کشور نروند و در کشور به اقامت خود ادامه دهند . دیگر اینکه در صورت قبول نخست وزیری دستور بازداشت ژنرال "هایزر" آمریکائی را خواهد داد که در کار ارتش ایران دخالت میکند . همین پیشنهادات موجب شد که موضوع نخست وزیری دکتر صدیقی منتفی گردد .

تصور میکنم یکی دو روز قبل از نهم اسفند هم سفیر آمریکا با شاه ملاقات کرده و سفر به خارج را مصلحت ندانسته بود . بهمین جهت شاه به تدریج در تصمیم خود تجدید نظر کرد و با اجتماع مردم در مقابل کاخ مرمرانصراف خود را اعلام داشت.

***

بهرحال صبح روز نهم اسفند ۱۳۳۱ به دستور علاء وزیر دربار یك دستگاه ضبط صوت از اداره تبلیغات به کاخ اختصاصی آوردند و پیام شاه را ضبط کردند که خلاصه اش چنین بود :

" هموطنان عزیز - اکنون که به تجویز پزشکان برای معالجه از راه بغداد بسوی

اروپا حرکت مینمایم نخست به زیارت اعتبات مقدسه که آرزوی من است میروم . به هموطنان عزیز توصیه و تأکید میکنم که از همراهی و مساعدت با جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر و از پشتیبانی کامل دولت فروگذار نکرده و برای موفقیت دولت در حل مشکلات و نیل به هدف مقدس قلبا و قدما ساعی باشند .

***

روزنامه اتحاد ملی در باره رفتن شاه چنین نوشت :

یکروز در اطاق علاء وزیر دربار اجتماعی از دکتر شایگان - دکتر سنجابی - دکتر مصباح زاده - دکتر معظمی تشکیل شد . اختلاف دولت و دربار مورد بحث قرار گرفت. گفته شد مصدق مایل به احراز فرماندهی کل قوا و واگذاری املاك اختصاصی و آستان قدس رضوی بدولت میباشد . علاء موضوع را خالی از عواقب وخیم ندانست که در این جلسه به علاء پیشنهاد میشود خوبست قبل از بلوا و کشمکش، اعلیحضرت برای مدتی بخارج بروند . علاء قول میدهد موضوع را با شاه درمیان بگذارد . بشرط اینکه مکتوم بماند . بدنبال این توافق بود که طوفان نهم اسفند برخاست . علاء در مصاحبه ای گفت سه نفر از اعضای فراکسیون نهضت ملی گفتند صلاح است که اعلیحضرت از کشور بروند .

***

احمد آرامش در باره واقعه ۹ اسفند چنین مینویسد : در یکی از روزهای هفته مصدق نزد شاه میرود و چون شاه را نگران و مضطرب میبیند اظهار میدارد که شما را خسته و کسل میبینم . از طرفی شاهد هستم که فتنه انگیزان مرتبا تقاضای شرفیابی کرده بیشتر باعث خستگی فکر و روح شما میشوند . پیشنهاد میکنم که چند ماهی برای رفع خستگی و رهائی از دست این متکدیان سیاسی به مسافرت خارج بروید تا دولت فارغ از دسیسه چینی ها مغرضین بخصوص علاء وزیر دربار کار نفت راکه به نتیجه نهائی نزدیکتر میشود یکسره کند . شاه پس از رفتن مصدق بلافاصله علاء را احضار کرده و مطلب را میگوید . وزیر دربار اظهار میدارد چه تضمینی هست که در غیاب اعلیحضرت مصدق وسایل دگرگونی اوضاع و جمهوریت را فراهم نسازد . بهر صورت صبح روز ۹ اسفند که شاه بظاهر

عازم خارج بود عده زیادی از مردم با تظاهرات مانع سفر شاه میشوند که شاه به مصدق پیغام میدهد خود مشتاق سفر بوده ولی مردم مانع شدند .

***

ناصر قشقائی مینویسد : روز یکشنبه سوم اسفند سال ۱۳۳۱ حشمت الدوله والاتبار تلفن کردند که همدیگر را ببینیم . گفتند پریروز دکتر مصدق مرا خواست ، گفت در این مدت مادر و خواهر شاه همه نوع با من مخالفت کردند و من در همه قسمت با شاه همکاری کرده اورا حفظ کرده ام حالا خودش بنای مخالفت را گذارده از طرفی وکلا و از طرفی ابوالقاسم بختیاری را تحریك میکند . بیش از این طاقت ندارم اعلامیه ای خطاب به ملت ایران صادر میکنم و میگویم تمام تحریکات از طرف شاه است اگر ملت پشتیبان من است اعلام کند و اگر نیست من میروم در خانه ام مینشینم . ضمنا گفتند من نخست وزیر شاه نیستم ، نخست وزیر ملت ایران هستم . هر چه اصرار کردم قبول نشد . شما اقدام کنید که دکتر مصدق منصرف شود . به سرعت نزد دکتر مصدق رفتم به ایشان گفتم شاه حاضر است هرچه شما میگوئید بکند حتی به اروپا برود جواب دادند من برای ایشان تکلیف معین نمیکنم ، باید دست از اینکارها بردارند ، والا اعلامیه را هم خواهم داد . جریان را به حشمت الدوله گفتم و اظهار داشتم که بهتر است شاه به اروپا برود . نزد ابوالقاسم امینی رفتم اظهار میکرد اگر شاه رفت دیگر همیشه رفته است . توده ایها روی کار میآیند . اعلیحضرت گفته اند همه قسم حاضر بهمکاری هستم و حتی خودم میروم خانه دکتر مصدق ... بالاخره قرار شد نخست وزیر شرفیاب شود .

روز چهارم اسفند نزد نخست وزیر رفتم راجع به ملاقات با شاه سئوال کردم فرمودند بد نبود . گفتم اگر کنار نیائید شاه خطرناك است . با خنده گفت آنقدرها که خیال میکنید خطرناك نیستند . راجع به فرماندهان لشگر پرسیدند گفتم هیچکدام قلبا با شما نیستند و با شاه هستند فرمودند میدانم .

نزد آیة الله کاشانی رفتم نتیجه را پرسیدند گفتم مصدق میگوید من نخست وزیرم ، هرکاری صلاح بدانم انجام میدهم اگر اطمینان ندارند کنار میروم گفتم از

حالا برای ریاست مجلس شما مخالفتهائی میشود ، گفتند من ابدا طالب نیستم . شأن من نبود ، برای اینکه در مجلس تشنج نباشد قبول کردم . بعد راجع برفتن شاه سئوال کرد ، گفتم میگویند ولی اظهاربی اطلاعی کرد .

صبح روز نهم اسفند رفتم منزل دکتر مصدق ... دکتر فاطمی مشغول تهیه تذکره شاه بود . گفته شد کاشانی تمام وکلا را خواسته و گفته باید از رفتن شاه جلوگیری بشود . هیئت رئیسه رفته ولی شاه قبول نکرده ولی آیة الله بهبهانی رفته و از شاه استدعا کرده قبول نشده است ، حال عده ای در مقابل کاخ اجتماع کرده اند و شاه انصراف خود را اعلام داشت .

بعد ا روابط شاه و مصدق خوب شد . دکتر مصدق فرمودند احترامات شاه همیشه منظور بوده و شاه هم فرمودند میل دارند یك شاه قانونی بوده و مطابق مقررات قانونی رفتار کنند .

***

بهر حال روز نهم اسفند از صبح زود فعالیت شدیدی وجود داشت که عده ای به خیابان کاخ مقابل کاخ مرمر بروند . نگارنده هم بعنوان روزنامه نگار بسرعت خود را بآنجا رسانیدم . وقتی بآنجا رسیدم دیدم عده زیادی اجتماع کرده اند و نطقهائی ایراد میشود که شاه نباید از کشور خارج گردد . معلوم شد حرفهای شمشیری درست است و بدنبال درگیری پنهانی شاه و دکتر مصدق سرانجام شاه تصمیم بمسافرت گرفته آنهم سفری بدون سروصدا .....

***

آیة الله کاشانی به اعلیحضرت چنین نوشت :

" خبر مسافرت غیر مترقبه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی موجب شگفتی و نگرانی فوق العاده قاطبه اهالی مملکت و مردم پایتخت شده و هیئت رئیسه مجلس شورایملی با استحضار آقایان نمایندگان بعرض میرساند که در وضع آشفته کنونی بهیچوجه به مصلحت و صواب نمیداند که اعلیحضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند و ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید . به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا میشود که قطعا در این مورد تجدید نظر

فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگر در سال آینده تبدیل فرمایند .

رئیس مجلس شورایملی - سیدابوالقاسم کاشانی "

آیة الله کاشانی نیز طی اعلامیه ای چنین اعلام داشت :

مردم - برادران دینی - هموطنان

با تقدیر از احساسات میهن دوستی مردم ، از همه خواهانم که با نمایندگان مجلس و علماء و روحانیون و سایر طبقات همکاری نموده و متفقا درخواست تجدید نظر در تصمیم اعلیحضرت که منتهی به آشفتگی کشور و باعث ندامت میشود ، به اتفاق جلوگیری نمایند . سید ابوالقاسم کاشانی

***

آیة الله بهبهانی خاطره خود را چنین نقل میکند :

" عصر ۸ اسفند پسرم آقا جعفر با لحن مضطربانه ای گفت شاه میخواهد مسافرت کند . اظهار بی اطلاعی کردم ، گفت مشایخی این خبر را داده است . خیلی متوحش شدم که تهدید خارجیها و دست چپی ها موجب شده که شاه به خارج برود . قبل از طلوع آفتاب روز ۹ اسفند تلفنها شد و عده ای هم اجتماع کرده بودند . جمعی از طلاب اظهار نگرانی میکردند . عده ای از بازاریهای طرفدار مصدق هم بودند . از وزیر دربار با تلفن سئوال کردم جواب او رفع تردید نکرد . از دکتر مصدق با تلفن پرسیدم گفت از دربار سئوال کنید . گفتم سئوال شد رفع تردید نگردید . مصدق گفت من هم مطالبی شنیده ام. گفتم چون جمعیت اینجا جمع شده خودتان بدربار بروید و مانع سفر شوید ، مصدق گفت من میروم خوب است خود جنابعالی هم تشریف بیاورید . در این موقع جمعیت زیاده شده بود که مرا بحرکت بطرف کاخ سلطنتی وادار کردند . در بین راه شنیدم که دکاکین بسته شده و وقتی به دربار رسیدم جمعیت زیادی جمع شده بودند . تا وارد کاخ سلطنتی شدم شاه با حالت وحشت و اضطراب وارد شدند . پرسیدم خیال مسافرت دارید گفتند بله همین الان و اگر شما نیامده بودید رفته بودم . گفتم در خانه من جمعیت جمع شده و کسبه دکاکین را بسته و میخواهند صرفنظر کنید . گفتند شما مردم را ساکت کنید تا من بمسافرت بروم . گفتم

چند روز صبر کنید تا من بتوانم بمردم بگویم . در اینوقت مستخدم رسید و گفت جمعیت خیلی زیاد شده و شاه از من خواست که به خیابان بروم و مردم را ساکت کنم تا در سفر تاخیری نشود . وقتی به خیابان رسیدم جمعیت مرا با حالت گریه بعمارت شاه برگرداندند . من چون حالت ضعف داشتم و نزدیك ظهر بود روی زمین افتادم . عبا و کفش من مفقود شد که بعدا به منزلم آوردند . مرا با پای برهنه به عمارت سلطنتی بردند . یکی دو دفعه شاه استمهلال کردند . با تلفن با دکتر مصدق مذاکره کردم و گفتم خوب است شما موافقت کنید چند روز تاخیر کنند . گفتند شاه از من خواستند مسافرت کنند من هم موافقت کردم . مداخله مجدد من موردی ندارد . جواب مصدق طفره آمیز بود که مرا قانع نکرد . صدای فریاد و ناله مردم بلند بود . دو ساعت به غروب مانده مردم قانع شدند که شاه بیاید انصراف خود را بگوید . بعد از اینکه شاه این عمل را انجام داد و من از راه غیر متعارف به منزل آمدم شب شنیدم که جمعی به خانه مصدق حمله کرده و وضع ناهنجاری پیش آمده است . فردا صبح به منزل مصدق رفته خواستم بین شاه و ایشان را اصلاح کنم مصدق قبول نکرد .

***

یکی از خوانندگان کیهان لندن چنین مینویسد :

روز نهم اسفند موقعی که شاهنشاه تصمیم بخروج از کشور را داشتند عده ای کفن پوش جلوی کاخ مرمر اجتماع کرده عنوان میکردند که " ما شاه میخواهیم و از روی جنازه های ما شاه باید از مملکت خارج شوند " این خبر بگوش آیة الله بهبهانی رسید . اینجانب با ماشین کایزر قرمز رنگ خود ایشان را بکاخ بردم . در داخل تالار کاخ صف هیئت دولت قرار داشت که دکتر مصدق اول صف قرار گرفته و دو دست خود را روی عصای خود گذاشته بود . شاه فقید سیگاری روی چوب سیگار بلب داشتند و مشغول صحبت بودند . من به اتفاق آیة الله وارد تالار شدیم . آیة الله از ایشان تقاضا کردند از مسافرت صرفنظر فرمایند و به ندای ملت جواب مثبت بدهند . در این وقت دکتر مصدق حرف آیة الله را قطع کرد و عنوان نمودند که اعلیحضرت خودشان تصمیم به خروج از کشور گرفته اند و این

تصمیم خودشان است لاغیر .. بعد از این عنوان شاه فرمودند تصمیم به خروج گرفته اند و حاضر نشدند انصراف حاصل نمایند . آیة الله ناراحت شده خداحافظی کرده باتفاق از تالار خارج شدیم . جلوی در خروج نصیری رئیس گارد جلوی تظاهرکنندگان را میگرفت که داخل کاخ نشوند . ماشین من داخل کاخ مرمر بود . تظاهرکنندگان از آیة الله نظر شاه را خواستند چون منفی بود عده ای جلوی ماشین دراز کشیده تقاضا کردند آیة الله مجددا نزد شاه رفته انصراف ایشان را بخواهند . مجددا بکاخ برگشتیم و شاه هم انصراف خود را اعلام فرمودند . در این موقع دکتر مصدق عصای خود را محکم بزمین زده گفتند " این تصمیم خودشان است که بروند یا منصرف بشوند " در همانموقع که آیة الله و هیئت دولت در تالار بودند دکتر مصدق به تنهائی تصمیم گرفت از کاخ خارج شود . ایشان بطرف اتومبیل من که یگانه اتومبیلی بود که جلوی تالار کاخ قرار داشت رفتند و خواستند داخل اتومبیل بشوند که پیشخدمت اعلیحضرت مطلبی به ایشان گفت و ایشان از اتومبیل من پیاده شده یکی از درهای کاخ را باز کرده دکتر مصدق از آنطرف بسوی خانه خود رفت . پیشخدمت گفت اعلیحضرت ناراحت بودند که مبادا دکتر مصدق از در اصلی کاخ خارج شود که با تظاهر کنندگان مواجه گردد و صدمه ببیند . ولی متأسفانه رادیو تهران از قول دکتر مصدق گفت میخواستند در کاخ شاه ایشان را از بین ببرند و موقعی که با کمك پیشخدمت شاه از در دیگر خارج شدند گفتند که " مرغ از قفس پرید " . من شاه فقید را در این مورد معصوم میدانم .

***

مفتاح معاون وزارت خارجه مینویسد :

" بامداد ۹ اسفند فاطمی وزیر خارجه پاکتی بمن داد و گفت رئیس گذرنامه هرچه زودتر باید این گذرنامه ها را صادر کند . موضوع بکلی محرمانه است . درون پاکت نامه وزارت دربار با چند قطعه عکس و فهرست مسافرین بود . از دیدن عکس شاهنشاه خیلی ناراحت شدم و فهمیدم مسافرت این دفعه شکل دیگری دارد . با خبر جمع آوری اشیاء شخصی ملکه ثریا چنین بنظر رسید که

این سفر دائمی خواهد بود . ملکه ثریا هیچوقت بماندن در ایران راضی نبود و کوچکترین موضوع را بهانه قرار میداد و به جمع آوری عکسها و اشیاء شخصی می پرداخت و این بار هم خدمتگذاران دربار به شك افتادند و پیش خود وضع خطرناکی را که با خروج شاه از مملکت پیش میآمد مجسم میکردند . بی خبر از وقایع پشت پرده فکر میکردم چگونه توانسته اند کاشانی را با خود همراه کنند . که بعدا توجه یافتم دلیل محرمانه بودن این است که بدون اطلاع کاشانی به اینکار مبادرت شده است . در این موقع اعلامیه آیة الله کاشانی بدستم رسید باین مضمون :

" مردم مطلع باشید . تصمیمات خائنانه موجب شده که شاه محبوب و دمکرات ما مصمم به حرکت شده اند و امروز شنبه نهم اسفند قصد حرکت دارند . بدانید اگر شاه رفت همه چیز ما بدنبال او خواهد رفت . بریزید و نگذارید و او را از تصمیمی که گرفته منصرف سازید . زیرا امروز استقلال و موجودیت ما بسته بوجود شخص اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی خواهد بود و بس ... " با دیدن این اعلامیه از نگرانی من کاسته شد ولی فاطمی میگفت در نوشتن گذرنامه ها تسریع کنید . گذرنامه ها باید ساعت ۱۱ در کاخ اختصاصی باشد . فاطمی پس از امضاء گذرنامه ها رکن الدین آشتیانی منشی مخصوص خود را هم مامور کرد بسفارت خانه های مسیر رفته ویزا بگیرد . همینکه آشتیانی به کاخ رسید شاهنشاه روی پله ها آماده حرکت و منتظر گذرنامه ها بودند . در همین حال جمعیت مقابل کاخ خیلی زیاده شده خواستار لغو مسافرت بودند . جمعیت بحدی زیاد بود که سربازان گارد ناچار شدند درهای کاخ را ببندند . فاطمی پس از آنکه آشتیانی را روانه کرد خود عازم خانه دکتر مصدق شد . ساعت ۱۲ ونیم خبر آوردند که مصدق و چند تن از اعضای هیئت دولت به کاخ سلطنتی رفته اند . خبر خنده آور مبادله سخنان شاه و مصدق بود . شاه از زحمات مصدق در راه حفظ امنیت و آرامش کشور و آسایش مردم قدردانی میکند . مصدق از اینکه شاه به استدعای دولت در تهیه وسایل معالجه در کشور توجه نکرده سفر را لازم دانسته اند اظهار تأسف نموده و اظهار امیدواری کرد که انشاء الله آنچه را به او

سپرده اند بزودی بدست شاه بدهد و دعای خیر بدرقه شاه نمود و شاه صورت دکتر مصدق را بوسید . با اینهمه با ابراز احساسات پاك مردم وضع طوری شد که دکتر مصدق ناچار گردید در پناه سربازان گارد از در پشت کاخ خارج گردد و شاه هم برای آرام کردن مردم انصراف خود را از مسافرت اعلام داشت .

توطئه های جبهه ملی برای نهم اسفند نه فقط مرا نگران و پریشان خیال داشت بلکه اللهیار صالح را هم عصبانی کرده بود زیرا روز دوم واقعه تلگرافی از او رسید که مضمونش چنین بود :

" این چه کاری بود؟ آنچه رشته بودم پنبه شد . فورا از طرف دربار و نخست وزیر اعلامیه صادر شود که هیچگونه اختلافی نیست ."

بجای اینکه به این تلگراف توجه شود به تشکیل کمیسیون ۸ نفری پرداختند و در مقابل تظاهرات ۹ اسفند تظاهرات برای بستن مجلس شروع شد .

دکتر بقائی در باره واقعه نهم اسفند در مجلس چنین گفت :

روز شنبه ۹ اسفند از طرف مقام ریاست به نمایندگان اطلاع داده شد که در جلسه خصوصی شرکت کنند . وقتی به مجلس آمدیم گفتند شاه میخواهد برود . فراکسیون نهضت ملی هم قبلا جلسه تشکیل داده بود و هیچکس غیر از اعضای فراکسیون مزبور از رفتن شاه باخبر نبود . " حسیبی- فراکسیون نهضت هم از رفتن و دلیلش بی خبر بودند " من میخواهم ثابت کنم که عده ای میخواستند رژیم این مملکت را تغییر دهند . با مدرك ثابت میکنم که شما ها میخواستید به قانون اساسی خیانت کنید . " دکتر معظمی - قرآن را بلند کرد و گفت به این قرآن دروغ میگوئی" بیخود قرآن را بیرون نکشید خیلیها قرآن زدند سر نیزه "میراشرافی - آرزوی جمهوری را باید بگور ببرند" بهر حال آیةالله کاشانی ریاست مجلس از اعلیحضرت خواستند که از مسافرت صرفنظر کنند .

***

مجله امید ایران خاطرات ثریا را در باره واقعه نهم اسفند چنین نقل میکند :

موضوع مسافرت را با چند تن از درباریان از قبیل حشمت الدوله والاتبار - اسدالله علم - امیر هوشنگ دولو - قلی ناصری در میان گذاشتیم ، همه تأئید

کردند و من هم آرزویم این بود که به خارج سفر کنم . والاتبار مراتب را به دکتر مصدق اطلاع داد و مصدق هم چکی بمبلغ یازده هزار دلار برای ما فرستاد که در سفر به مصرف برسد و پیغام آورد که اعلیحضرت با خیال راحت به مسافرت و گردش بروند . تصمیم این بود که از طریق زمینی از راه بغداد به اروپا با اتومبیل برویم . آنشب من و شاه خیلی ناراحت بودیم . ناگهان تلفن زنگ زد و گفته شد آیت الله کاشانی میخواهند صحبت کنند . تعجب کردیم که کاشانی که در جریان ۳۰ تیر آنطور با مصدق و علیه قوام اقدام میکرد چکار دارد ؟ گفته شد فرزند آیت الله بدیدن شما میآید . دو ساعت بعد دیدم جوان جالب و باهوش و شیك پوشی آمد و گفت ، پدرم آیت الله کاشانی از شما خواسته که شاه را از مسافرت منصرف کنید . این سفر به مصلحت شما و خاندان سلطنت نیست . اگر شاه از کشور برود دولت توانائی مقاومت در برابر کمونیستها را ندارد و مملکت از دست میرود . در شهر شایع است که شما شاه را وادار کرده اید که تصمیم به سفر بگیرد . من از او تشکر کرده گفتم بهتر است اعلیحضرت را مطلع کنم و پاسخ لازم را بشما بدهم . او خوشحال شد . من به اطاق شاه رفتم و پیغام را دادم و با شاه بدفتر من آمدیم . با ادب و نزاکت در برابر شاه ایستاد و شاه به او اجازه نشستن داد و با کمال مهربانی و محبت از پیغام آیت الله تشکر کرد و گفت چنین تصمیمی داریم ولی حال که آیت الله اعتقاد دارند که مملکت به چنگ کمونیستها میافتد در آن تجدید نظر میکنم . بلافاصله آیت الله بهبهانی بدیدار شاه آمدند . معهذا شاه میخواست بصورتی برنامه سفر اجرا گردد . صبح روز حرکت که جامه دانها آماده شده بود دکتر مصدق به کاخ مرمر آمد و گروهی از وابستگان آیةالله بهبهانی و آیت الله کاشانی و افسران بازنشسته و طرفداران سلطنت در مقابل کاخ اجتماع کرده بودند . مصدق با عصائی که در دست داشت و با کت و شلوار قهوه ای وارد قصر اختصاصی شد و در حالیکه تعظیم توأم با تبسم داشت از شاه و من احوالپرسی کرد . من جلو رفته با او دست دادم . مرد تحصیل کرده و مؤدبی بود . دست مرا بوسید ولی با شاه فقط دست داد . به شاه گفت نگران نباشید . مدتی در بلاد فرنگ خواهید بود و مخارج سفر هم فرستاده

خواهد شد . سروصدای فراوان از خارج کاخ بگوش میرسید و نشان میداد که اجتماع مردم خیلی زیاد شده است ، مصدق بما توصیه میکرد پیش از آنکه در کاخ طوفانی بپا شود فرار کنیم . ولی ما متوجه شدیم که نه تنها مردم علیه ما تظاهراتی نمیکنند بلکه شعارها بنفع ماست . اینها هواداران آیةالله کاشانی و آیةالله بهبهانی و افسران بازنشسته و گروههای دیگر بودند که میخواستند ما از کشور نرویم . نخست وزیر وقتی از ماجرا مطلع شد بر خود میلرزید . من با آهنگ تسکین دهنده ای بازوان پیرمرد محترم را گرفته راه در عقب کاخ را به او نشان داده گفتم از آنجا بروید کسی مزاحم شما نخواهد شد . پس از رفتن مصدق شاه میکروفونی خواست و در حالیکه چشمانش پر از اشك شده بود با تشکر از مردم قول داد که از کشور خارج نخواهد شد . در این موقع اتومبیلی که جامه دانها را برده بود برگشت و راننده گفت برف سنگینی ریزش کرده و راهها را تا نزدیك مرز مسدود کرده است . شاه بمن گفت " حتی خدا هم میخواهد ما اینجا بمانیم " شاه که تقریبا در درون کشور به پشتیبانی هیچکس اعتماد نداشت اکنون یکباره دریافت عده زیادی از ایرانیان بااو موافق هستند . ولی بازی هنوز تمام نشده بود . دیر یا زود یکی از این دو مصدق یا شاه باید بروند . باز هم مصدق بالاترین قدرت راداشت که حتی به چرچیل و آیزن هاور جواب رد میداد و افسران مخالف را کنار میگذاشت . وقتی جسد افشارطوس که در بسیاری از مسائل مرموز دست داشت پیدا شد وضع خیلی وخیم گردید . شاه باز هم تصمیم به مسافرت داشت ، علم او را قانع کرد که در این شرایط مسافرت به صلاح نیست . بهمین جهت شاه بمن گفت شما باروپا بروید . امیدوارم من پیروز شوم . گفتم اگر موفق نشوی چه خواهد شد گفت بازهم بشما خواهم پیوست و زندگی تازه ای را شروع خواهیم کرد . همراه والاحضرت شهناز به سوئیس رفتیم . این دختر محجوب از محبت پدر و مادر بی بهره بود . شهناز دختری صبور و آرام و متفکر بود که کارش همه مطالعه بود و بیشتر کتابهای روانکاوی را میخواند . عشق شهناز این بود که به سوئیس برای ملاقات مادرش سفر کند . وقتی وارد فرودگاه سوئیس شدیم فوزیه و همسرش هم به استقبال

آمده بودند . چند روزی که در سوئیس بودم چند بار فوزیه را دیدم . فوزیه از تحریکات اشرف و مال اندوزی و وسواس شمس برایم از خاطراتی صحبت کرد .

دکتر مصدق در باره مسافرت شاه در روز نهم اسفند چنین اعلام داشت :

بعد از روز اول مرداد که اینجانب مجدداً مأمور تشکیل کابینه شدم یکروزصبح آقای علاء وزیر دربار اظهار نمودند که اعلیحضرت میخواهند به خارج مسافرت فرمایند . گفتم علت چیست؟ گفتند اعلیحضرت از بیکاری خسته شده اند . گفتم در این مملکت چه کاری ممکن است اعلیحضرت را مشغول کند؟ دولت وظایف خود را انجام میدهد و کارهائی که باید از مجاری دربار بگذرد به عرض رسیده و اگر مسائلی قبلاً بعرض نرسیده از نظر رفع محظورات بوده است. فی المثل موضوع بسته شدن کنسولگریهای انگلیس در موقع بعرض نرسید . علت این بود که اگر خارجیها به دربار مراجعه میکردند چنانچه تقاضای آنها پذیرفته میشد مورد قبول ملت نبود و مستقیماً اعلیحضرت خود را با سیاست خارجی طرف کرده بودند و مصلحت بود که دولت مسئولیت اینکار را عهده دار شود . باید تصمیم دولت تا ابلاغ به سفارت انگلیس محرمانه میماند .

ضمناً یکی از دلائل مسافرت را کسالت اعلیحضرت و علیاحضرت و لزوم معالجات طبی ذکر کردند که گفتم خوبست اول علیاحضرت بروند و چنانچه لزوم پیدا کرد اعلیحضرت به مسافرت بروند .

روز ۳ شنبه پنجم اسفند ۷ نفر از نمایندگان فراکسیون نهضت ملی به منزل اینجانب آمده و اظهار نمودند بهتر است به دربار رفته و اعلیحضرت مراتب پشتیبانی خود را از دولت اعلام تا تحریکات خاتمه یابد . در خلال این احوال دکتر معظمی راکه جزو آن عده بودند از دربار پای تلفن خواستند و بعد که آمدند بایکی دو نفر از نزدیکان خود در جلسه نجوا نمودند که موجب کنجکاوی سایرین شد ، تا اینکه بعد همه دانستند تلفن مربوط به مسافرت محرمانه ای است که شاهنشاه میخواهند به خارج از مملکت بفرمایند و تا حرکت نفرموده اند باید مطلقا مستور بماند . آقایان وزیر دربار و والاتبار هم میآیند که با نخست وزیر در این باب مذاکره نمایند که طولی نکشید آمدند و آقایان نمایندگان به اطاق دیگر

رفتند و آنچه آقای دکتر معظمی گفته بودند آقایان هم بقید استتار بیان کردند و قرار شد که روز بعد یعنی سه شنبه پنجم اسفند اینجانب به پیشگاه ملوکانه تشرف حاصل کنم و اوامر ملوکانه را در خصوص این مسافرت اصغا نمایم .

من در آن شب هر وقت از خواب بیدار میشدم در این باب فکر میکردم اگر این مسافرت محرمانه است چرا با تلفن خبر دادند و چنانچه باید مستور بماند چرا قبل از شرفیابی من و ده نفر از آن مستحضر شدند .

سه شنبه پنجم اسفند برای اصغای اوامر ملوکانه شرفیاب شده و فرمایشات شاهانه را شنیدم که خلاصه این بود : فرمودند ناچارم مسافرتی بکنم و صلاح مملکت را هم در این می دانم که من باز نظریات خود را بعرض رسانیدم ولی موثر واقع نگردید .

شرفیابی ٤ ساعت طول کشید . نظر اعلیحضرت این بود که عده ای به دربار می آیند و رفت و آمدشان موجب سوء تفاهم میشود و صلاح شخص ایشان و مملکت در این است که مسافرتی به خارج بفرمایند . برای مسافرت هم قرار شد ۵۰ هزار دلار تأمین شود . بعد با وزیر دربار ملاقات و موضوع شورای سلطنتی مطرح گردید . که یکی از والاحضرتها و وزیر دربار و اینجانب عضو باشیم . اینجانب از قبول عضویت عذر خواستم و حق هم همین بود زیرا شورای سلطنت از دولت مجزاست و نخست وزیر نباید در آن دخالت نماید .

سپس فرمودند چون می خواهم کسی از آن مطلع نشود از مسافرت با طیاره صرف نظر میکنم ، از طهران با اتومبیل به قصد رامسر می روم و از این راه خط سیر را تغییر میدهم و از طریق کرمانشاه وارد عراق می شوم . وزیر کشور هم باید تا سرحد در التزام باشد که من دیگر چیزی عرض ننمودم و از پیشگاه ملوکانه مرخص شدم .

پنجشنبه هفتم اسفند آقای وزیر دربار در خصوص تهیه اسعار خارجی و شنبه نهم ساعت هشت باز راجع به گذرنامه ملتزمین موکب همایونی با من مذاکره نمودند که قرار شد تا ظهر حاضر شود و اینجانب نیز ساعت ۱۳/۵ برای صرف ناهار تشرف حاصل کنم و ساعت ۱٤/۵ هم آقایان وزراء حضور بهم رسانند که

موقع حرکت مراسم تشریفات بعمل آید .

بعد از این مذاکرات رئیس ستاد ارتش ، رئیس اداره کل شهربانی و فرماندار نظامی طهران را خواستم و با هر کدام که زودتر آمده بودند راجع به انتظامات اطراف کاخ سلطنتی و خط سیر ملوکانه مذاکره نمودم و دستورهای لازم دادم که حادثه ای روی ندهد و اشخاص ناشناس نتوانند خود را به آن حدود برسانند و من باب احتیاط رئیس کلانتری ناحیه یك را هم خواستم برای تشریف فرمائی اعلیحضرت و نسبت به خانه و خط سیر خود نیز تأکیدات لازم نمودم .

مشغول این دستورات بودم که یکی از علما روز ۹ اسفند با تلفن از من سئوال نمود آیا اعلیحضرت می خواهند مسافرتی بخارج بفرمایند ؟ اگر می گفتم نه بر خلاف حقیقت بود و چنانچه می گفتم بلی مخالف امر شاهنشاه بود که میخواستند حتی با طیاره تشریف فرما نشوند تا کسی از مسافرت اطلاع حاصل ننماید . این بود که گفتم همچو میگویند سپس گفت " چرا مانع نمی شوید " گفتم اظهار عدم موافقت شده شما هم اقدام کنید شاید موثر واقع شود .

پس از آن آقای وزیر دربار با تلفن صحبت نمودند و بعد گوشی را به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دادند فرمودند شما به جای ساعت ۱۳/۵ ظهر بیائید که حسب الامر قبل از ظهر ازخانه حرکت کردم و به آقایان وزراء هم که آمده بودند گفتم هر وقت گذرنامه های ملتزمین جریان خود را طی نمود و حاضر گردید برای تشریفات در کاخ حضور بهمرسانند .

مقارن ظهر وارد کاخ شدم و مرا به تالار بزرگ هدایت کردند . پس از آن اعلیحضرتین تشریف آوردند و شاهنشاه فرمودند که هیئت رئیسه مجلس آمده اند ، میخواهند مرا ملاقات کنند من میل ندارم که صحبت کنم . چون اصرار دارند من نروم ولی من تصمیم دارم حتما بروم . عرض کردم اگر آنها اعلیحضرت را مجاب کردند تشریف نبرید . بالاخره رفتند و برگشتند . عرایضی حضورشان شد ، گفتند میروم با برادرهایم وداع کنم موقع بدرقه دیدم آقای سید محمد بهبهانی و حاج شیخ بهاءالدین نوری رفتند به اطاق خلوت . به هرمز پیرنیا گفتم از اعلیحضرت استفسار شود با وزراء کاری ندارند . رفت و آمد گفت کاری

ندارند . در این اثنا پاکتی رسید که نوشته بود سفیر آمریکا میخواهد شما را فورا ملاقات کند که عینا از لحاظ ملوکانه گذشت . برای ملاقات با سفیر آمریکا خواستم از دربار خارج شوم. از پشت در کاخ غوغا و سروصدا بگوش میرسید . به امیر صادقی شوفر اعلیحضرت گفتم آیا در دیگری هست که خارج شوم ؟ کلید در کاخ والاحضرت شمس را آورد و باز کرد و ماشین من هم آمد و سوار شدم . موقع حرکت دیدم چند نفر بدنبال ماشین من میدوند که پاسبانها مانع حرکت آنها شدند . یکسر بمنزل خودم رفتم . معلوم شد جلوی کاخ میخواستند کار مرا بسازند . که گفته بودند " مرغ از قفس پرید " آنها ماموریت داشتند . در همین موقع شاپور حمید رضا بوسط جمعیت میرسد و به پاسبانان اعتراض میکند که چرا جلوی مردم را میگیرید ، مردم آزادند بهر کجا که بخواهند بروند . در نتیجه جمعیت خود را به خانه من رسانید .

با سفیر آمریکا ملاقات کردم کار مهمی نداشت . او رفت در این موقع هجوم جمعیت به خانه من آغاز شد . یکنفر بالای درخت رفته بود به کلفت پسرم گفت با این چاقو کار تو و مصدق را میسازم و وقتی خواست از درخت به ایوان خانه بپرد به خیابان افتاد . احمد پسرم آمد و گفت اینها برای کشتن شما آمده اند ممکن است عده ای کشته بشوند و اینجا هم غارت بشود . بهتر است از اینجا بروید . لذا وسیله نردبان از دیوار باغ مجاور که متعلق به خودم و در اجاره اصل ٤ بود همراه دکتر فاطمی و احمد با لباس خواب و قبا خارج شدیم . به راننده گفتم برو ستاد ارتش ...

رفتم به اطاق رئیس ستاد ارتش سرلشکر بهارمست . منشی او که یك سرلشکر بود وقتی مرا دید تعجب کرد . سرلشکر بهارمست هم رفته بود دربار، وقتی آمد گفتم چرا دستوری را که داده بودم انجام ندادی و غفلت کردی ، جوابی نداد . به سرتیپ ریاحی معاون وزارت دفاع گفتم برو خانه مرا حفظ کن . از مجلس خبر دادند که جلسه خصوصی هست به مجلس رفتم بهارمست را هم با خود بردم . در مجلس بمن اعتراض کردند که چرا بهارمست را بجلسه آورده اید . گفتم او هم همدست بود و او را مواخذه کرده ام . واقعاً خدا امیر صادقی را

رسانید . روزی هم که آمدم جلوی مجلس و گفتم هرجا ملت هست آنجا مجلس است خطر حتمی بود . تصمیم گرفتم وقتی وکلای مخالف مانع تشکیل جلسه شدند نترسیده در میدان بهارستان در وسط مردم به ایراد نطق بپردازم . به مردم وانمود کرده بودند که ابتکار این مسافرت با اینجانب بوده که اینطور نیست .

سروان داور پناه رئیس گارد محافظ مصدق چنین مینویسد :

صبح روز ۹ اسفند معلوم شد دکتر مصدق به قصد ملاقات شاه عازم کاخ سلطنتی میشود . قرار بود شاه پس از ملاقات با دکتر معظمی و یکی دیگر از وکلای مجلس از ایران دور باشد تا موضوع ملی شدن نفت انجام شود . وقتی مصدق وارد کاخ میشود شاه میگوید هیئت رئیسه مجلس از من خواسته اند که از کشور نروم . بعدا خبر آوردند که در میدان کاخ عده ای اجتماع کرده اند . آیةالله بهبهانی در حالیکه قرآن بدست داشت و تعدادی کفن پوش هم بنفع شاه تظاهر میکردند . در دست چند تن از شاهدوستان طنابی بود که میگفتند میخواهیم مصدق را با این طناب بدار بزنیم . وقتی مصدق از در کاخ شمس توسط امیر صادقی راننده شاه بیرون آمد معلوم شد جمعیت زیادی بسوی خانه مصدق میآید که سپهبد باتمانقلیچ - سرهنگ عزیزالله رحیمی - سرهنگ نقدی در جلوی آنها دیده میشدند . در این موقع جیپ زرد رنگی که سرهنگ رحیمی و شعبان جعفری و چند تن دیگر سوار آن بودند به درخانه مصدق حمله کرده و وارد خانه شدند . مصدق با نردبان بخانه همسایه و از آنجا به ستاد ارتش رفت و از آنجا همراه دکتر غلامحسین مصدق و حسین مکی و بهارمست عازم مجلس شد . در جلسه خصوصی حائری زاده به دکتر مصدق حمله کرد و دکتر معظمی دفاع نمود . حسین مکی به دکتر فاطمی گفت اگر مصدق در مجلس متحصن شود با سمت نخست وزیری و وزارت دفاع امنیت کشور بکلی متزلزل و کشور دچار تجزیه خواهد شد . فاطمی گفت بهتر است خودت مطلب را به دکتر مصدق بگوئی . در حضور خسرو قشقائی مطلب را گفت و مصدق هم قبول کرد که بمنزل برود . از همانجا مکی وسیله تلفن با شاه صحبت کرد و سرانجام ترتیباتی داده شد تا افسران و سایر کسانی که در مقابل خانه مصدق جمع شده اند متفرق گردند .

بعد از ماجرای ۹ اسفند دیگر مصدق حتی در ایام عید هم به کاخ شاه برای سلام نرفت . تا اینکه عده ای از جمله سرتیب ریاحی پا درمیانی کردند که شاه به عنوان عیادت به دیدن مصدق برود ولی مصدق موافق نبود و به من دستور داد که هیچکس حتی شاه حق ورود به خانه مرا ندارد .

پس از واقعه ۹ اسفند سروان فشارکی بمن اظهار داشت که فتح الله امیر علائی رئیس اداره میهمانخانه های بنیاد پهلوی از طرف فرهاد داستان " پسرخاله شاه " با من تماس گرفت و پیشنهاد کرد در صورتیکه شبانه مصدق را تسلیم کنید بهر یك از افراد گارد محافظ سیصد هزارتومان میدهم که با مخالفت من روبروشد . یکشب هم سروان شقاقی - سروان ساعدی - سروان یاوری افسران گارد مرا به شام دعوت و پیشنهاد مینمایند که با مخالفین مصدق همکاری کنم که کار بنزاع و تیراندازی کشید .

***

حزب توده در یکی از نشریاتش مینویسد :

روز نهم اسفند نقشه ای وجود داشت که مصدق را در دربار بدام اندازند و از میان ببرند . در این لحظه حساس یکی از افسران توده ای بنام سرگرد خیرخواه عضو گارد جاویدان بطور غیرمستقیم مصدق را نجات داد . خیرخواه در خاطراتش مینویسد که پس از ورود مصدق به کاخ سلطنتی تعدادی از ارتشیان از قبیل سپهبد امیر احمدی - سپهبد شاه بختی - سرهنگ عزیزالله رحیمی - سرهنگ پرویز خسروانی به تدریج به خیابان پاستور آمدند . عده ای از اعضای حزب آریا به رهبری هادی سپهر و گروهی بسرپرستی ملکه اعتضادی و جمعیتهای دیگر جمع شده بودند . خبر رسید که جمعیت میخواهد هنگام خروج مصدق به او حمله کنند . به هرمز پیرنیا که به مصدق احترام میگذاشت پیشنهاد کردم که مصدق بهتر است از طریق کاخ شمس به خانه اش برود ، پیشنهاد قبول شد و پیرنیا من و اصغر امیر صادقی را مأمور انجام اینکار کرد .

***

معاش در کتاب الماس و ریگ چنین مینویسد :

روز نهم اسفند کاشانی جماعتی را فرستاد تا همینکه دکتر مصدق برای خداحافظی وارد کاخ سلطنتی شد هجوم بیاورند و مصدق را دستگیر کرده و پایش را به سپر عقب جیب ببندند و آنقدر در خیابانها بکشند تا کشته شود . کاشانی و یارانش معتقد بودند که با مرگ مصدق کار از دو صورت خارج نیست. یا طرفداران او مرعوب میشوند که کار نفت فیصله می یابد یا اینکه موجب طغیان مردم شده شاه را مسبب قتل مصدق میدانند که جنگ داخلی در میگیرد و انگلیسها برای اشغال ایران و مناطق نفتی نیرو وارد میکنند . ولی این توطئه با هوشیاری شاه عقیم ماند زیرا دستور داد دکتر مصدق را از یکی از درهای فرعی کاخ با اتومبیل خودش خارج کرده به منزل برسانند .

***

اعلامیه دربار هم برای انصراف شاه از سفر چنین بود :

" اعلیحضرت همایون بواسطه کسالت تصمیم داشتند مسافرت کوتاهی از راه عراق پس از زیارت اعتاب مقدسه بخارج بنمایند و این تصمیم شاهانه موجب نگرانی و بروز احساسات میهن پرستانه از طرف قاطبه مردم گردید و با اجتماع و تظاهرات شایسته تقدیری خواهان انصراف اعلیحضرت از مسافرت شدند . چون خاطر خطیر شاهانه پیوسته به رعایت افکار عامه میباشد با سپاسگذاری و قدردانی از احساسات پاك مردم فعلا از مسافرت انصراف حاصل فرمودند .

***

اعلامیه کاشانی در واقعه نهم اسفند :

برادران عزیز - مسموع شد که عده ای به خانه جناب آقای دکتر مصدق حمله نموده اند . خواهشمندم متفرق شوید و از تعرض خودداری نمائید . جناب آقای موسوی را برای ابلاغ این مطلب فرستادم . سید ابوالقاسم کاشانی "

***

محمد رضا شاه پهلوی در باره ۹ اسفند چنین مینویسد :

" مصدق بمن توصیه کرد که موقتا از کشور خارج گردم . توصیه میکرد با هواپیما از ایران نروم بلکه میگفت تا مرز عراق و بیروت بطور ناشناس با اتومبیل

بروم . به فاطمی دستور داد که گذرنامه من و همسرم و همراهان صادر گردد . باپیشنهادات مصدق موافقت کردم . اما این راز فاش گردید و تظاهراتی وسیع بوفاداری از شاه بعمل آمد که از ترك وطن عدول کردم . حال که بگذشته مینگرم تصمیم من به رفتن به خارج با عجله اتخاذ شده و عمل بسیار خطائی بود که در سایه عنایت خداوند بنفع من خاتمه یافت ."

***

البته بطور دقیق روشن نیست که شاه بیشتر پافشاری برای مسافرت در ۹ اسفند داشته یا مصدق ؟ بدون شك مصدق از اینکار از ته قلب خوشحال بود که شاه از مملکت میرود و شاه هم کرارا در دوران سلطنت خود نشان داده که وقتی مشکلات فراوان میشد ابراز تمایل به سفر میکرد و همانطور که خود متذکر شده اند در حقیقت اینکار یك خطای بزرگ بود که اگر صورت میگرفت چنانچه در واقعه بهمن ۲۲ ثابت شد که بزرگترین عامل دگرگونی اوضاع ایران رفتن شاه بود .

***

بعد از واقعه نهم اسفند چند اقدام صورت گرفت که شکاف بین شاه و مصدق را عمیق تر ساخت . نخستین اقدام دکتر مصدق این بود که از شاه خواست علاء وزیر دربار برکنار شده و ابوالقاسم امینی که بستگی فامیلی با دکتر مصدق داشت امور وزارت دربار را اداره کند . شاه هم او را بعنوان کفیل وزارت دربار معرفی کرد .

روز ۱۱ اسفند ۱۳۳۱ بدنبال واقعه نهم اسفند بدستور نخست وزیر عده ای از مخالفین از جمله جمال امامی - غلامحسین فروهر - سپهبد شاه بختی - سرلشکر معینی - سرتیپ گیلانشاه - سرهنگ پرویزخسروانی و عده ای از رجال و افسران و مدیران جراید بازداشت شدند و دستور دستگیری قریب ۱۷۰ نفر دیگر صادر شد .

اقدام دیگر دستور دستگیری سرلشکر زاهدی بود که مورد حمایت آیةالله کاشانی و مخالفین مصدق قرار داشت که وقتی دستور بازداشتش صادر شد در

مجلس شورایملی متحصن گردید . روزنامه ها در این باره چنین نوشتند :

ساعت ۹ و ٤٥ دقیقه بعد از ظهر روز ١٤ اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ جلسه هیئت رئیسه مجلس شورایملی که برای اولین بار با حضور آیةالله کاشانی رئیس مجلس تشکیل یافته بود پس از مذاکراتی پایان یافت . آیةالله باتفاق ۱۵ نفر از نمایندگان مجلس بدیدن سرلشگر زاهدی رفتند که طبق دستور ایشان در اطاق سابق رئیس مجلس سنا سکونت اختیار کرده بودند . موقعی که سرلشگر زاهدی اطلاع یافت تا جلوی عمارت از رئیس مجلس شورایملی استقبال نمود و با یکدیگر روبوسی کردند . آیةالله نیز به سوابق دوستی دیرینه اشاره کرده گفتند شما میهمان مجلس هستید و بعلاوه مورد احترام همه آقایان بوده و هستید و از مزاحمت هائی که تا بحال برای شما فراهم شده بسیار متاسفم چون من خدمات شما را به نهضت ملی ایران فراموش نکرده ام و امیدوارم به خدمات بیشتری نایل شوید . سپس علی آبتین رئیس بازرسی مجلس سنا را مأمور پذیرائی سرلشگر زاهدی نمود . سرلشگر زاهدی نیز از آیةالله تشکر کرد .

***

اقدام دیگر اخراج خواهر و مادر شاه از کشور بود ، دکتر مصدق که از بدو زمامداری خود سعی داشت دست شاه و خاندان سلطنت را از مداخله در امور کشور کوتاه کند در عین احترامی که در ظاهر امر برای شاه داشت . حتی در مجلس گفت دشمنان مملکت در این گرماگرمی که ما مشغول مبارزه با اجنبی هستیم هر روز میخواهند بین اعلیحضرت و دولت اختلاف بیاندازند و هر روز بنوعی ذهن ایشان را مشوب سازند و از این راه بنهضت ملی ضربه ای بزنند از این جهت این شرح را " دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض و رژیم مملکت را تغییر داده من ریاست جمهوری را قبول نمایم " در پشت کلام الله مجید نوشته و آنرا بحضورشان فرستادم . من نسبت به اعلیحضرت همایون همیشه وفادار و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز میدانم . قبل از نهضت اخیر خارجیها در امور داخلی ما مداخله میکردند و هیچگونه

اختلافی بین دربار و دولتهای وقت وجود نداشته و این اختلاف پس از ملی شدن نفت بوجود آمده که امیدوارم مجلس شورایملی هرچه زودتر تکلیف گزارش هیئت ۸ نفری حل اختلاف را معلوم کند و به روح قانون اساسی مفهوم واقعی را بازگرداند تا هیچوقت بین دربار و دولت ها جای اختلاف نباشد . چون در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد شاه مسئول نیست و بهمین جهت است که گفته اند پادشاه سلطنت میکند نه حکومت .

مصدق در موارد دیگر هم گفته بود پادشاهان جهان باید از پادشاه مملکت مشروطه اصلی تبعیت کنند و آن پادشاه انگلستان است و به محمد رضا شاه گفته بود " اعلیحضرت باید حساب خودتان را با حساب شاه فقید یکی نکنید زیرا ورشکست میشوید . حتما در امور دولت دخالت نکنید ."

روزیکه من در مجلس متوقف بودم وزیر دربار آمدند و گفتند یك وقت مملکت جمهوری نشود . گفتم جمهوری ؟ کی میخواهد جمهوری کند ؟ گفتند اشخاص افراطی در اطراف شما هستند و ممکن است آنها مملکت را جمهوری کنند .

***

دکتر مصدق در "خاطرات و تألمات" مینویسد :

از ۹ اسفند به بعد من به دربار نرفتم. چند مرتبه ابوالقاسم امینی مذاکره نمود که شرفیاب شوم یا اعلیحضرت به خانه دکتر غلامحسین مصدق پسرم که بین خانه من و کاخ اختصاصی واقع شده بود تشریف فرما شوند موافقت ننمودم. از این جهت به کاخ سلطنتی نرفتم که ممکن بود سربازان گارد شاهنشاهی روی همان تعصب بیجا که من میخواستم اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از مملکت تشریف ببرند تیرباران کنند و مخالفین هم مرا بحق شماتت نمایند که چرا برخلاف حزم و احتیاط عمل کردم. تشریف فرمائی شاهنشاه را به خانه خود یا به خانه پسرم را هم دون شأن آن مقام دانستم.

نمونه ای از سفارشات آیةالله کاشانی
به امیر علائی وزیر کشور دولت مصدق

۳۰/۵/۲۲ خصوصی است

عرض میشود شفاهاً در باره آقای شهنواز سفارش کردم که او را مدیر اداره انتظامات بفرمائید یا بیك فرمانداری مفتخر شود . چون دوستان علاقمند به این مطلب هستند . امیدوارم مشمول لطف بیشود . ایام بکام باد

سید ابوالقاسم کاشانی

۳۰/۵/۲۲

خصوصی است

عرض میشود شفاهاً درباره آقای شهنواز سفارش کردم که او را مدیر اداره انتظامات بفرمائید یا بیک فرمانداری مفتخر شود چون دوستان علاقمند به این مطلب هستند امیدوارم مشمول لطف بشود ایام بکام باد سید ابوالقاسم کاشانی

از فعالین واقعه نهم اسفند

سرهنگ پرویز خسروانی
رئیس باشگاه تاج فعالیت شدیدی داشت تا شاه به خارج نرود.
بازداشت گردید. بعدها به درجه سپهبدی رسید و اکنون در لندن بسر میبرد.

سرهنگ عزیزالله رحیمی
با جیپ به خانه دکتر مصدق حمله کرد.
بعدها به صف مخالفین شاه پیوست.
پس از انقلاب با درجه سرتیپی رئیس دژبان شد.

گزارش هیئت ۸ نفری مجلس

از جمله مسائلی که موجب شد بین شاه و دکتر مصدق اختلاف عمیقی ایجاد شود (گزارش هیئت ۸ نفری) از منتخبین مجلس بود . منتخبین سه نفر از فراکسیون نهضت ملی و ۵ نفر از سایر گروها بودند که عبارتند از :

۱- دکتر عبدالله معظمی ۲ - دکتر کریم سنجابی ۳ - حسین مکی ٤- دکتر مظفر بقائی ٥- ابوالحسن حائری زاده ٦ - قائم مقم الملك رفیع ۷ - جواد گنجه ای ۸ - مجد زاده

چند تن از منتخبین از نزدیکان مصدق بودند ولی چون به گفته یوسف مشاور وزیر کابینه مصدق و نماینده بعدی مجلس شورایملی (گروهی مجذوب و گروهی مرعوب بودند) هیئت ۸ نفری هم تحت تاثیر چنین اوضاع و احوال گزارشی تهیه نمود که در حقیقت همان خواسته دکتر مصدق و یارانش بود که متن گزارش چنین است :

ساحت مقدس مجلس شورای ملی

چون حسب تصمیم آقایان نمایندگان محترم در جلسه خصوصی روز پنج شنبه چهارم اسفند ماه ۱۳۳۱ مقرر گردید امضا کنندگان زیر درباره شایعه اختلاف حاصله بین در بار و رئیس دولت که بواسطه پیش آمد اخیر در افوا ه منتشر و موجب پاره ای تشنجات و نگرانی گردید مطالعات و اقدامات لازمه نموده و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برسانیم لذا هیئت منتخب بدواً با جناب آقای

دکتر مصدق نخست وزیر ملاقات و با استحضار از مطالب ایشان حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب و فرمایشات ملوکانه را اصغا نمود . اینك خلاصه مذاکرات و نتیجه را بشرح زیر بعرض ساحت مجلس مقدس شورای ملی میرساند .

خوشبختانه بین اعلیحضرت همایونی و رئیس دولت کوچکترین اختلافی که ناشی از نظریات شخصی و خصوصی باشد موجود نیست . بعلاوه اعلیحضرت همایونی فرمودند که (همواره علاقه کامل خود را به رعایت اصول قانون اساسی تصریح و زحمات آقای دکتر مصدق را در پیشرفت نهضت ملی ایران تقدیر نموده ام) و همچنین علاقه و احترام کامل آقای نخست وزیر نسبت بمقام شامخ سلطنت و شخص اعلیحضرت همایونی مسلم و ابدا محل تردید نیست . تنها جهتی را که میتوان منشاء اختلاف نظر تشخیص داد اختلاف در تفسیر و تعبیر مقررات قانون اساسی در مورد اعمال حقوق سلطنت و اختیارات قانونی هیئت دولت بخصوص راجع به قوای انتظامی کشور است که با توجه به مجموع اصول قانون اساسی و متمم آن نظریه خود را بشرح زیر بعرض میرسانیم :

نظر به این که موافق اصل ۳۵ متمم قانون اساسی ، سلطنت ودیعه ایست که بموهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده و طبق اصل ٤٤ متمم شخص پادشاه از هر گونه مسئولیت مبراست ، و از طرفی طبق همین اصل و اصل ٤٥ متمم ، اداره امور مملکتی بعهده وزرا و هیئت دولت میباشد ، بدیهی است که اداره و مسئولیت امور مملکتی اعم از کشوری و لشگری از شئون مقام سلطنت نبوده و حقوق هیئت دولت و وزیران است که اداره امور وزارتخانه های مربوط بنام اعلیحضرت همایونی سعی و کوشش در اجرای مقررات قانونیه نموده و منفرداً و مشترکاً از عهده مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی برآیند .

بنابر این برای اینکه این موضوع برای همیشه واضح و روشن باشد استدعای تائید این گزارش را از ساحت مقدس مجلس شورای ملی داریم .

حسین مکی ، جواد گنجه ای ، سید ابو الحسن حائری زاده ، مجد زاده ، دکتر عبدالله معظمی ، دکتر مظفر بقائی ، رضا رفیع ، دکتر کریم سنجابی

بر طبق اصول ٤٧ و ٥٠ و ٥١ قانون اساسی اختیارات شاه نسبت به نیروهای مسلح چنین است :

اصل چهل و هفتم : اعطای درجات نظامی و نشان و امتیازات افتخاری با مراعات قانون مختص شخص شاه است .

اصل پنجاهم : فرمانفرمائی کل قشون بری و بحری با شخص پادشاه است .

اصل پنجاه و یکم : اعلان جنگ و صلح با پادشاه است.

***

دکتر مصدق در مجلس در باره گزارش هیئت ۸ نفری چنین گفت :

امیدوارم که مجلس شورای ملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت ۸ نفری را تعیین کند و به روح قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را باز گرداند تا هیچ وقت بین دربار و دولت جای اختلاف نباشد .

در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد پادشاه مسئول نیست و به همین جهت است که گفته اند پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت .

دکتر بقائی در باره این گزارش چنین گفت :

وقتی هیئت ۸ نفری برای حل اختلافات انتخاب شد مرا هم با اینکه مایل نبودم انتخاب کردند . علت عدم قبول این بود که مدتها با جناب نخست وزیر دیداری نداشتم و نمی خواستم همراه هیئت هم به دیدارشان بروم ولی مدتی ۷ نفر دیگر با ایشان ملاقات کردند و ریشه اختلافات معلوم شد . یکی از اختلافات مهم این بوده است که جناب دکتر مصدق مخالف تقسیم املاك هستند (میر اشرافی - برای احمد آباد) منحصر به احمد آباد نیست . در مجلس پانزدهم هم وقتی صحبت شد که املاك واگذاری را بدهند به شاه، من و مکی مخالفت کردیم و می گفتیم باید وقف شود . عده ای می گفتند که مال شاه است وقف یعنی چه ؟ حالا همان عده میگویند شاه چه حق داشته املاك موقوفه را تقسیم کند . این اقدام شاه میدانید تا چه اندازه جلوی کمونیزم را میگیرد . ولی گردن کلفتها نمیدانند که مقصود حفظ استقلال و آزادی مملکت است . آنوقت فریاد میزنند که

اسلام در خطر است . تأسف من این است که دین حنیف را اینطور آلت میکنند . درد اصلی این بود که جناب دکتر مصدق با تقسیم املاك مخالف است . وقتی چند هزار پارچه املاك سلطنتی تقسیم شود سایر کشاورزان خواستار تقسیم املاك هستند .

"ملك مدنی - آیت الله کاشانی هم مخالف هستند . منهم مخالفم چون مخالف دین و اسلام است. شما در دوره ۱۵ مخالف بودیر که املاك بصورت موقوفه واگذار گردد ."دکتر بقائی - وسط حرف من حرف نزنید چون من سگ نازی آباد میشوم و چشمهایم بسته میشود و همه چیز را میگویم . در کرمان کسی که سه ماه در سال علف میخورد دین سرش نمی شود . به همین دلیل کمونیستها با تقسیم املاك مخالف هستند چون میدانند که شکم گرسنه ایمان ندارد . مالکین بزرگ و دررأس آنها همین جناب دکتر مصدق و همچنین کمونیستها با تقسیم املاك مخالف هستند . آنقدر اقدام کردند تا شاه همه املاك را بخشید به دولت.

در مورد گزارش هیئت ۸ نفری معتقدم که نباید در مجلس مطرح و تصویب شود . در قانون اساسی هست . بهتر است رأی سکوت داده شود ، یا از دستور خارج شود .

دکتر معظمی گفت باید بگویم که اعضای فراکسیون نهضت ملی همگی علاقه خود را به مقام مشروطه سلطنتی اعلام داشته اند . فقط ۷ نفر از اعضای فراکسیون از جریان سفر اعلیحضرت خبر داشتند و بقیه بی اطلاع بودند ، آقای دکتر بقائی گفتند که ما تبانی کرده ایم که رژیم تغییر کند با عصبانیت در جلسه گفتم که دروغ میگوئید .

ما بطور کلی معتقد به تغییر رژیم نیستیم . خود من هم برای حفظ قانون اساسی و مشروطیت مبارزه میکنم . کراراً هم به جنابعالی گفتم قول شرافت میدهم که مسئله تغییر رژیم مطرح نیست و گفتم اگر روزی همچه فکری باشد اولین کسی هستم که با آن مبارزه میکنم ولی باید اصلا حاتی در دربار بشود . ماهئیت ۷ نفری حضور اعلیحضرت شرفیاب شدیم . اعلیحضرت فرمودند من همیشه از دکتر مصدق طرفداری کرده ام . وقتی از حضورشان مرخص شدیم به

آقای علاء گفتیم بهتر است اعلیحضرت و دکتر مصدق با هم روبرو شوند و مسائل را حل کنند . نزد آقای دکتر مصدق رفتیم . آنجا بودیم که آقای علاء تلفن کردند که اعلیحضرت قصد سفر دارند . حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم فرمودند مدتهاست که قصد سفر دارند . همراه آقایان علا و والاتبار نزد آقای دکتر مصدق رفتیم و جریان را گفتیم . آقای علا گفتند اعلیحضرت مایل نیستند که هیچکس از این سفر اطلاع پیدا کند . البته اعلیحضرت هم فرمودند که آقای نخست وزیر با تقسیم املاك هم مخالف هستند .

وقتی گزارش هئیت ۸ نفری برای حل اختلافات دربار و دولت تهیه شد با جناب نخست وزیر و شخص اعلیحضرت مذاکره کردیم موافقت خود را اعلام داشتند . این طرحی که تهیه شده هم به صلاح مجلس و شاه و دولت و هم خود ماست و فراکسیون نهضت به هیچ وجه قصد تغییر رژیم را ندارد .

این متن را آقای دکتر مصدق قبول کردند . در کاخ اختصاصی حضور اعلیحضرت شرفیابی شدیم . معظم له هم موافقت خود را با طرح اعلام داشتند . همه آنرا امضاً کردیم . آقا دکتر بقائی هم امضا کرده اند . متن طرح نزد آقای مکی است که بعنوان مخبر کمسیون تعیین شده اند . این یك سند تاریخی است . همه امضا کنندگان حسن نیت داشته اند .

***

گزارش هیئت ۸ نفری بدواً در جلسه خصوصی مجلس مطرح گردید و عده ای از نمایندگان مخالفت خود را با آن اعلام داشتند ولی چون دکتر مصدق و طرفدارانش می خواستند این گزارش تصویب شود بصورت طرح سه فوریتی در جلسه سوم خرداد ماه ۱۳۳۲ گزارش را در مجلس مطرح ساختند که هنگام فوریت آن بین نمایندگان کار از مشاجره لفظی حتی به زد و خورد کشید که منجر به تعطیل مجلس گردید .

***

نمایندگان طرفدارمصدق برای مرعوب ساختن مخالفین روز بیست و نهم خرداد به مناسبت سالروز خلع ید از شرکت نفت میتینگی در میدان بهارستان ترتیب

دادند که دکتر شایگان ، دکتر سنجابی ، مهندس رضوی هم به ایراد نطق و خطابه پرداختند . حزب توده نیز قصد شرکت در این میتینگ را داشت ولی سران جبهه ملی موافق نبودند به همین جهت آنها متینگ خود را در خیابان شاه آباد و میدان مخبر الدوله برگذار کردند .

روز چهارم تیر ماه دکتر مصدق اعضای فراکسیونهای اتحاد و کشور را که از دولت او طرفداری میکردند خواست و به آنها هشدار داد که در صورت ادامه وضع احتمال تعطیل مجلس میرود . چون جلسات مجلس دیگر تشکیل نمی شد .

دکتر مصدق در باره گزارش هیئت ۸ نفری طی پیامی به ملت ایران چنین اعلام داشت :

همه میدانند که در دوره شانزدهم ، اقلیت مخالف دولت در مجلس با علیا حضرت ملکه مادر والاحضرت اشرف دائماً در مراوده و ارتباط بوده و به جای اینکه اوقات دولت صرف اصلاحات امور اساسی بشود صرف مبارزه با اقلیت میگردید .

البته عملیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشد به عرض اعلیحضرت می رسید و چون اطرافیان مؤثر دربار شنوائی نداشتند منتج به نتیجه نمیگردید .

ملت ایران کاملاً به حقیقت امر واقف بوده و همان طوریکه تاکنون اقدامات عمال بیگانه را نقش بر آب کرده این بار هم نخواهد گذاشت که دشمنان ایران به هدف خود رسیده و نهضت ملی ایران را با شکست مواجه سازند . قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت میکرد هیچگونه اختلاف اساسی بین در بار و دولت های وقت وجود نداشت و این اختلافات پس از ملی شدن صنعت نفت بوجود آمده است . امیدوارم مجلس شورای ملی هر قدر زودتر تکلیف گزارش هیئت ۸ نفری حل اختلاف را معلوم کند و به روح قانون اساسی مفهوم حقیقی خود را باز گرداند تا هیچوقت بین در بار و دولتها جای اختلاف نباشد .

وقتی گزارش هیئت ۸ نفری در جلسه خصوصی مطرح شد نمایندگان نهضت ملی معتقد بودند که این گزارش کاملاً مطابق قانون اساسی است و وسیله خوبی

برای رفع اختلاف دولت و در بار میباشد . دکتر مصدق هم میگفت تنها مقصود و هدف از این گزارش این است که مقام سلطنت واقعا مبرا از مسئولیت باشد و حدود وظائف دولت نیز طبق قانون اساسی مشخص باشد . مخلوط بودن وظایف قوه مجریه با این مقام غیر مسئول یعنی اعلیحضرت از ابتدای مشروطیت مبتلا به دولتها بوده است . ولی مخالفین میگفتند تصویب گزارش یعنی گرفتن اختیارات شاه و زیر بار نمی رفتند و اختلاف بین موافقین و مخالفین شدت یافت .

حائری زاده و دکتر بقائی

با اینکه طرح هیئت هشت نفری را امضاء کرده بودند در صف مخالفین دکتر مصدق قرار گرفتند .

دکتر مصدق و نشر اسکناس

یکی از مواردی که دکتر مصدق هنگام نمایندگی مجلس به شدت به آن اعتراض میکرد انتشار اسکناس از طرف دولت ها بود . بخصوص در زمان نخست وزیری رزم آرا در این باره به شدت دولت را مورد حمله قرار داد و گفت باید انتشار اسکناس با اجازه مجلس باشد و با طرح آن در مجلس همه از علل آن آگاه گردند زیرا نتیجه آن تورم است که از هر حیث به زیان مردم میباشد .

اما هنگام نخست وزیری چون به علت قطع درآمد نفت و احتیاجات مملکت لازم بود که بصورتی چرخهای مملکت به حرکت در آید به حکم اجبار متوسل به نشر اسکناس شد و میخواست فقط در محدوده بانك ملی و با اجازه هیئت نظارت بر اندوخته اسکناس اینکار صورت گیرد . سعی نخست وزیر این بود که ناظرین منتخب مجلسین از کسانی باشند که صد درصد مورد اعتماد او باشند تا مطلب به خارج درز نکند .

دکتر مصدق درباره مشکلات مالی کشور در مجلس چنین گفت :

یکی از مشکلات ما کمبود ارز است که با مشورت متخصصین لایحه ای تدارك شده که به موجب آن میتوان از ارزهای موجود در پشتوانه اسکناس موقتاً و به تدریج مبالغی دریافت داشت تا قسمتی از واردات کشور را تأمین کنیم . انتقال لیره های تضمینی از خارج مقرون به مصلحت میباشد. مشکل دیگر نگهداری دستگاه عظیم نفت تا بکار افتادن مجدد آن میباشد که باید مخارج را تحمل کرد .لایحه ای تدوین شده که به موجب آن مبلغ ۲ میلیارد ریال از داخل کشور استقراض شود .

در مذاکراتی که با بانك صادرات و واردات آمریکا داشته ایم مبلغ ۲۵ میلیون دلار برای ۱۵ سال برای بهبود وضع کشاورزی ماشین آلات وارد خواهیم کرد .

دکتر سنجابی در خاطراتش چنین میگوید :

ناظر مجلس در بانك ملی کهبد بود . چون یك تاجر سرمایه دار بود رفقای ما نظر خوبی نسبت به او نداشتند . حسین مکی خود را کاندیدا کرده بود و به این سمت انتخاب شد . او میخواست به بانك ملی برود و موضوع انتشار اسکناس را وسیله هیاهو قرار بدهد . بدیدن دکتر مصدق رفتم ، او را در حال عصبانیت و آشفتگی مطلق دیدم ، به من گفت آقا ما باید این مجلس را ببندیم گفتم چطور ببندیم ؟ گفت این مجلس مخالف ما است و نمی گذارد ما کار کنیم . بایستی آنرا با رأی عامه ببندیم. گفتم من با این نظر مخالف هستم شما امروز از جهت انتخاب مکی ناراحت هستید و ایراد تا حدی متوجه خود جنابعالی است ، چون اگر به ما گفته بودید ما حسیبی یا نریمان را انتخاب میکردیم . متأسفانه شما به ما نگفتید و ما امشب با رفقا مشورت میکنیم فردا نظریات خود را عرض میکنم . " در ایامی حسین مکی نزدیکترین و مورد اعتماد ترین فرد به دکتر مصدق بود " .

روز بعد نزد دکتر مصدق رفتم و گفتم من بابستن مجلس مخالفم . گفتم هر حکومتی را معمولا سه قدرت حفظ میکند اول قدرت زور است ، دوم افکار عمومی که شما دارید و با دو سال پیش تفاوت زیادی دارد . بین ما اختلاف افتاده و توده ایها قدرت یافته اند که اینها باعث تشویش عمومی میباشد . فقط میماند قدرت قانونی ... که در نظام مشروطیت از دو عنصر تشکیل میگردد شاه و مجلس ... شاه با شما مخالف است ولی شما در مجلس اکثریت دارید . از ۸۰ نفر شما لااقل ۵۰ نفر را دارید گفت نخیر مجلس ما را خواهد زد .

گفتم زهری و بقائی شما را استیضاح کرده اند مسلما اکثریت به شما رأی خواهد داد و ما چون اکثریت مجلس هستیم و تعطیلات تابستانی هم در پیش است میتوانیم تعطیلات را کش بدهیم و به مجلس نرویم و دو سه ماهی که بگذرد عمر قانونی مجلس هم بپایان میرسد آنوقت شما مجلس را ببندید . در غیاب آن ممکن است با دو وضع مواجه شوید یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود و دیگر اینکه با یك کودتا مواجه بشوید ، آنوقت چه میکنید ؟

گفت شاه فرمان عزل را نمیتواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما به او گوش نمیدهیم.
اما در باره کودتا قدرت حکومت دست ماست و از آن جلوگیری میکنیم .

وقتی گفته شد که مطابق قانون اساسی در غیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را دارد مصدق میگفت چون مجلس به من رأی داده و ملت پشتیبان من است شاه نمیتواند فرمان عزل بدهد. خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و من عرض کردم شما هر کاری بکنید ما از پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی در مقابل وجدانم خود را مسئول دیدم آنچه را مفید بحال مملکت و شما میدانم عرض کنم مرحمت زیاد ... از آنجا رفتم به منزل اصغر پارسا در کرج و گفتم بخوریم که نهار وداع است برای اینکه دکتر مصدق میخواهد اعلام رفراندوم کند و بعد که رفراندوم انجام گرفت مجلس را میبندد .

***

حسین مکی درباره اختلاف خود با دکتر مصدق چنین مینویسد :

در مورد انتخاب یکی دو سه نفر از وزرای کابینه مخصوصا نسبت بیکی از وزرا که چند سالی در آمریکا گذرانیده و تقاضای مهاجرت به آمریکا و ترك تابعیت ایران را کرده سخت ناراضی و دلتنگ بودم . "گویا منظور دکتر علی اکبر اخوی است " اختلاف سلیقه های دیگر وجود داشت که مجموعا باعث تیرگی روابط من با دکتر مصدق شد . خاصه که در مورد اختیارات شش ماهه هم رأی نداده و صریحاً گفته بودم که خلاف قانون اساسی است .

***

روزنامه جبهه چاپ لندن مصاحبه ای با دکتر نصیری مدیر کل بانك ملی زمان مصدق را منتشر کرده که قسمتی از آن چنین است :

س- در موقعی که شما مدیر کل بانك ملی بودید گفتند مقداری اسکناس منتشر شده که موجب طرح سئوال در مجلس شد . جریان را توضیح بدهید ؟

ج- دکتر مصدق به موجب قانون اختیارات قانونی گذرانید که در موارد ضروری اجازه نشر اسکناس داده شود .

پس انتشار اسکناس غیر قانونی نبود منتها برای اینکه تاثیری در قیمتها و تنزل ارزش پول نداشته باشد اینکار را طوری انجام میدادیم که سر وصدا نکند . دکتر مصدق دکتر شاخت آلمانی و یك هیئت از بانك بین المللی را بریاست گوت

به ایران دعوت کرد و مطالعاتی انجام دادند . وقتی این دو هیئت با شاه ملاقات میکنند شاه از آنها میپرسید مگر اسکناس منتشره شده آنها میگویند بررسیها نشان میدهد که اینکار انجام شده است . شاه تا آنوقت نمی دانست که اسکناس منتشر شده است . هیئت بانك بین المللی عقیده داشت که ما برای رفع مضیقه مالی طلاهای خود را بفروشیم که قبول نکردیم . اسکناس منتشر کردیم و طلاها را حفظ نمودیم . شاخت و گوت معتقد بودند که با قطع استخراج نفت دولت بیش از چند ماه دوام نخواهد کرد . در فرودگاه از گوت پرسیدند نظر شما درباره نشر اسکناس چیست ؟ گفته بود ما طی دو هفته مذاکره نظر مدیر کل بانك ملی را نفهمیدیم شما در این چند دقیقه نظر ما را میخواهید . دکتر مصدق در دادگاه هم گفت که من اجازه ۲۲۰ میلیون تومان انتشار اسکناس را دادم .

س- عواقب اینکار برای شما چه بود ؟

ج- بعد از ۲۸ مرداد بازداشت و پس از ۲ ماه آزاد شدم . من درباره نشر اسکناس باید بگویم که هیچوقت اهل اطاعت کورکورانه نبودم ولی با اعتقاد به دکتر مصدق اینکار را کردم. یکروز نزد ایشان رفتم و گفتم که ما ۳۱۲ میلیون تومان اسکناس منتشر کرده ایم و اگر ادامه پیدا کند ممکن است بادوام نباشد . درست چند روز قبل از ۲۸ مرداد بود . ایشان گفتند باید خود را فدای مملکت کنیم . باید تا ته خط برویم. برای مملکت فداکاری لازم است . گفته های ایشان نگرانی مرا رفع کرد . در آنوقت هیئت اندوخته اسکناس عبارت بودند از حشمت الله قضائی دادستان کل - اسدالله موسوی و بهاءالدین کهبد نمایندگان مجلس - باقر کاظمی و دکتر عالمی وزرای دولت .

س- بدهیهای خاندان سلطنت چه بود ؟

ج- ارنست پرون رفیق شاه در بانك "اوردرافت" داشت یعنی سر چه چك میکشید میدادند که من دستور دادم چکهای او را پرداخت نکنند و بدهیهای او را هم مطالبه کردم که کلاً شاه پرداخت کرد . یکبار هم به شاه بدستور دکتر مصدق ۷ هزار دلار داده بودند بصورت اعتبار برای مسافرت ۹ اسفند که وقتی سفر انجام نشد بانك ملی از وزارت دربار مطالبه کرد . علاء و حکیم الملك که در شورای بانك ملی بودند به من گفتند سابقه ندارد ، از شاه مطالبه طلب بشود . گفتم پول مال بانك است و نمیتوان آنرا بخشید . پس از مدتی مکاتبه تمام مبلغ

وصول شد .

س- یعنی در آنوقت شاه پول نداشت که این ۷ هزار دلار را بپردازد ؟

ج- واقعا اینطور بود . البته شاه ثروت و دارائی داشت ولی پول نداشت . به همین جهت بود که پس از رفتن به رم در مضیقه مالی قرار گرفت و شاید همین امر موجب شد که بعدها گفتند ثروت کلانی در خارج تأمین کرده است . اشرف خواهر شاه در آن موقع مبلغ گزافی به بانك رهنی بدهکار بود و قادر به پرداخت آن نبود یا نمیخواست بپردازد که کاخش بجای بدهی ارزیابی شد و برداشتیم که حالا محل نخست وزیری است .

س- آیا در جریان ۲۸ مرداد پولهائی توزیع شده و محل آن چه بوده است ؟

ج- من چه میدانم از چه محلی است . فقط اردشیر زاهدی روز ۲۸ مرداد چند نفر را فرستاده بود که مبلغ گزافی دلار را به ریال تبدیل کنند که ما نکردیم ولی شنیدیم دلار در اختیار اشخاص گذاردند .

س- در دوران تصدی خود در بانك ملی با شاه تماس داشتید ؟

ج- خیر ، ولی بعد از ۲۸ مرداد در شورایعالی برنامه شاه به نشر اسکناس در دوره مصدق حمله کرد . متصدی تلویزیون هم دوربین را روی من میگرفت . همه خیال میکردند خطاب به من است . بعداً رئیس سازمان برنامه به من گفت شاه از شما خیلی تعریف کرده و اظهار رضایت داشت و گفت به او اعتقاد دارم . ولی آنروز آن حرفها را بخاطر مصالحی زدم .

چگونه رئیس شهربانی مصدق را ربودند ؟

یکی از ماجراهای مهم سیاسی و امنیتی تقریباً بی سابقه در دنیا دزدیدن سرتیپ افشار طوس رئیس شهربانی و کشف جنازه او پس از شش روز بود که سروصدای فراوان ایجاد کرد و در حقیقت پشت دولت مصدق را شکست . زیرا رئیس شهربانی که خود باید حافظ و نگهبان امنیت و مراقب جان مقامات مملکتی باشد بطور ناگهانی و دست بسته بدام افتاد و جنازه اش کشف گردید و سرانجام هم مقداری از اسرار کار فاش نشد .

افشار طوس از افسران املاك پهلوی بود که در زمان رضا شاه در مازندران خیلی مردم را اذیت کرده بود . پس از شهریور ۲۰ از تعدیات او در مطبوعات داستانها نوشته شد .

اعظام قدسی در کتاب " روشن شدن تاریخ صد ساله "مینویسد :

در ساعت ۹ شب اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ افشارطوس رئیس شهربانی سوار اتومبیل خود شده براننده دستور میدهد که به خیابان خانقاه برود و در ابتدای

خیابان از اتومبیل پیاده شده به راننده میگوید " تو برو جلوی کلانتری ۲ و هر وقت تلفن کردم بیا همینجا " با اینطرز افشار طوس ناپدید میگردد . راننده تا نیمه شب منتظر میماند چون خبری نشد بکلانتری رفته جریان را گزارش میدهد . افسر کشیك با منزل و دفتر رئیس شهربانی و هرجای دیگر که احتمال میدادند رئیس شهربانی رفته باشد تماس میگیرند ولی کوچکترین اثری بدست نمیآید . ساعت یك بعد از نیمه شب جریان را به دکتر مصدق خبر میدهند ولی چون احتمال این بوده که بمنزل یکی از دوستانش رفته باشد دیگر آن شب جریان تعقیب نمیگردد . قرار بود صبح ۳ شنبه رئیس شهربانی در کمیسیون امنیت در منزل نخست وزیر شرکت کند ولی از او خبری نشد . نخست وزیر که خیلی نگران شده بود دستور میدهد اطراف خیابان خانقاه را محاصره و جستجو آغاز گردد . حدود یکهزار نفر از مأمورین منطقه ای قریب چهل هزارمتر را خانه بخانه به بازرسی پرداختند . سرانجام معلوم شد که رئیس شهربانی از منطقه خارج شده است و مفقود شدن رئیس شهربانی صورت معما را پیدا کرد ولی بتدریج قرائن زیر بدست آمد :

۱- خود افشار طوس تعمد داشته که شوفرش از محلی که میرود اطلاع نداشته باشد زیرا فاصله پیاده شدن تا محل موعود زیاد بوده است . ۲- در یکی دو هفته گذشته "تامارا" رقاصه معروف چند بار بدیدن رئیس شهربانی رفته و با او خلوت کرده بود که خانه اش در همین خیابان بود . در نتیجه تامارا و پری دولتشاهی توقیف شدند . ۳- ساعت ۷بعدازظهر همانروز کاغذ سربسته ای بدست رئیس شهربانی رسیده بود که پس از مطالعه بمحل موعود رفته بود . ٤- پس از تحقیقات از بقال محل که رئیس شهربانی را دیده بود معلوم شد به منزل حسین خطیبی رفته که او و مادر پیر و خواهرش در آنجا زندگی میکردند . حسین خطیبی سابقاً عضو حزب توده بوده است " با دکتر حسین خطیبی نایب رئیس سابق مجلس و مدیر عامل شیروخورشید هم نسبت ندارد" قبلا مقامات شهربانی معتقد بودند که رئیس شهربانی بدنبال ماجرای عشقی و روبرو شدن بایك زن که پای تامارا در بین بوده به محل رفته و مخالفین سیاسی او را بدام انداخته اند . پس از بازداشت خطیبی اقدام به آزادی تامارا شد . در محلی که افشارطوس مفقود گردید حزب سومکا و کانون افسران بازنشسته قرار داشت که از مخالفین

افشارطوس بودند . زیرا افشارطوس رئیس کمیسیونی بود که عده ای از افسران را بازنشسته کرده بود و گفته میشد که افسران بازنشسته بعلت خصومت، افشارطوس را از بین برده اند .

از طرف دولت اعلام شد که پانصد هزار ریال به کسی جایزه داده میشود که اطلاعات مربوط به ربوده شدن رئیس شهربانی را در اختیار بگذارد و خود هم از تعقیب مصون خواهد بود . ماده واحده زیر هم تصویب شد :

"ماده واحده - هر کس در توطئه اخیر که بر ضد سرتیب افشارطوس رئیس شهربانی انجام شده شرکت یا معاونت کرده و یا وسایل ارتکاب جرم را به هر نوع تسهیل کرده باشد چنانچه او را در حال حیات یعنی زنده تسلیم قوای انتظامی کند و یا در اختیار و دسترس قوای مزبور بگذارد و یا محل اختفای اورا بطوری که قوای انتظامی بتواند از عهده استخلاص وی برآید اعلام کند و یا وسایل کشف جرم را تسهیل کرده و مجرم را معرفی نماید بکلی از مجازات معاف میشود . حکم معافیت او در هیئت دولت پس از رسیدگی و اثبات حقیقت صادر و قطعی خواهد بود .

بر طبق قانون تمدید مدت اختیارات مصوب سي ام دیماه ۱۳۳۱ ماده واحده فوق تصویب میشود .

بتاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ نخست وزیر - دکتر محمد مصدق"

***

در چند روز اول پانصد نفر بازجوئی شدند . سرلشگر زاهدی و عده ای از مخالفین مورد تعقیب قرار گرفتند . روزنامه های مخالف نوشتند که در خانه رئیس شهربانی اضطرابی وجود ندارد ، فقط مادر افشارطوس خیلی نگران است. مثل اینکه خانم افشارطوس از محل اختفای شوهرش مطلع میباشد و میگویند رئیس شهربانی برای فرار از تحمیلات دولت خود را مخفی نموده است .

مطبوعات انگلستان و ترکیه توشتند این ماجرا کار هرج و مرج را در ایران نشان میدهد . کسی که باید حافظ امنیت مردم باشد خود مفقود شده است این واقعه نتایج مهم سیاسی دربر دارد و احتمال میرود خیلی از مقامات دولتی بهمین سرنوشت دچار شوند .

بلافاصله حسین خطیبی و خواهر و مادر و کارکنان منزل او و عده ای از

افسران بازنشسته توقیف گردیدند .

فرمانداری نظامی تهران چنین اعلام داشت :

عده ای از افسران بازنشسته که از پیش آمد بازنشستگی خود ناراحت بودند تصمیم میگیرند به وسایلی سرکار خود بازگردند ولی چون مأیوس میگردند درصدد تضعیف دولت برمیآیند . حسین خطیبی از عوامل و مجری فکر دکتر بقائی با آنها تماس گرفته و اظهار میدارد با دستگیری افشارطوس و مخفی ساختن او حکومت متزلزل میگردد و به دنبال آنهم سرتیب ریاحی رئیس ستاد ارتش و دکتر فاطمی و دکتر شایگان و مهندس زیرك زاده و دکتر معظمی و تیمسار مهنا را دستگیر نموده کابینه را ساقط و دکتر بقائی را به مقام نخست وزیری میرسانیم و بهر یك از آقایان نیز پست مهمی واگذار میگردد . منظور خطیبی فقط نخست وزیری دکتر بقائی بود و این فکر را با اطلاع دکتر بقائی با افسران نامبرده درمیان میگذارد . خطیبی افشارطوس را به خانه خود دعوت کرده چند بار اینکار بعهده تعویق میافتد . امیر علائی که برای بردن افشارطوس به تلو چند شب متوالیا با اسب در محل حاضر میشده ولی چون اینکار صورت نگرفته اسبها را برمیگرداند . بنابراین جمع توطئه کنندگان ۱۰ نفر بودند .

کسانی که در این جریان متهم هستند عبارتند از حسین خطیبی - دکتر بقائی - تیمساران زاهدی- مزینی- منزه- بایندر و سرگرد بلوچ قرائی- افشار قاسملو- امیر رستمی- شهریار بلوچ- احمد جعفری بلوچ

اقدام فرمانداری نظامی در بازداشت اشخاص مزبور نباید تولید نگرانی کند زیرا پرونده به دادگاه نظامی میرود و اقدامات قانونی خواهد شد .

در روز ۳۲/۲/۱۳ فرمانداری نظامی تهران چنین اعلام کرد :

"از تیمسار سرلشگر فضل الله زاهدی خواهشمند است که ظرف ٤۸ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی کند"

در روز ۳۲/۲/۱٦ فرمانداری نظامی اعلامیه زیر را صادر نمود :

"از آقایان مهندس اردشیرزاهدی و مهندس علیرضا قراگزلو خواهشمند است برای ادای پاره ای توضیحات در ظرف ٤۸ ساعت خود را به فرمانداری نظامی معرفی نمایند ."

در آن موقع اردشیر زاهدی در فرانسه بود و قراگزلو نیز در خارج از کشور

بسر میبرد ولی سرلشکر زاهدی در مجلس متحصن شد و نامه زیر را برئیس مجلس نوشت :

حضور محترم حضرت آیة الله کاشانی رئیس مجلس شورایملی

بطوریکه خاطر مبارك مستحضر است در اسفند ماه بدون دلیل و برخلاف قانون توقیفم کردند و از فروردین ماه تا بحال سه چهار مرتبه به خانه و باغ شمیرانم قوای مسلح نظامی و غیرنظامی در شب و بعد از نصف شب ریختند و سلب آزادی و امنیت از خود و فامیلم و خانواده ام کردند. بعد از شکایت تلگرافی به مقامات دادگستری و یأس از حمایت قانونی آنان ناگزیر شدم به خانه ملت پناهنده شوم و ضمنا برای اطمینان خاطر آن مقام محترم و وکلای محترم مجلس شورایملی عرض میکنم که تا بحال عملی که بر خلاف مصالح کشورم باشد ننموده و بعلاوه سربازی خدمتگزار و فداکار برای میهنم بوده و هستم .

آیةالله کاشانی در زیر نامه او چنین نوشت "بازرسی مجلس- از سرلشکر زاهدی پذیرائی شود"

***

به دنبال این جریانات و بازداشت خطیبی و سروصدای فراوان درباره این واقعه دکتر بقائی در تاریخ سوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ نامه زیر را به دکتر مصدق نوشت :

جناب آقای دکتر مصدق

من شرمنده هستم، بی اندازه خجل هستم . واقعا سر افکنده و شرمسارم و به همین جهت از صمیم قلب معذرت میخواهم. بله جناب آقای نخست وزیر من خالصانه عذر خواهی میکنم. ولی نه از جنابعالی [1]

شرمندگی وخجالت من و عذر خواهی من از آن بانوی محترمه است که به جرم اینکه پسرش با من دوست صمیمی بوده است اکنون در گوشه ای از زندانهای تاریك جنابعالی بسر میبرد. حقیقتا از روی این بانوی محترمه خجالت میکشم. گرچه تاکنون با ایشان روبرو نشده ام. گرچه تا امروز ایشان را ندیده ام ولی سالهاست که با منتهای سخاوت از من پذیرائی کرده اند و سالهاست که وقت و بیوقت مزاحم منزل ایشان بوده ام و نان ایشان را خورده ام. در آن روزهای تاریکی که با دستگاه رزم آرائی می جنگیدم، هر وقت می خواستم سر مقاله

"شاهد" را در یك محیط آرام و فارغ از مزاحمین بنویسم به خانه ایشان می رفتم .

احتیاجی به نوشتن جزئیات این تاریخچه نیست زیرا با آن حافظه خارق العاده ای که در وجود جنابعالی بودیعه گذاشته شده است یقیناً به خاطر دارید که در یکی از آن بعد از ظهرهای آفتابی لاهه برای اینکه جنابعالی تنها نباشید ساعتها در خدمتتان بودم و سوابق دوستی خود را با آقای حسین خطیبی فرزند همین بانوی محترمه به استحضار عالی رسانیدم .

آنروز صحبت ما از نویسندگان و ادبای معاصر بود و سخن قهرا به مرحوم صادق هدایت کشید ، راجع به نبوغ ادبی و آثار او توضیحاتی دادم و در آن زمینه خوب بخاطر دارم که به جنابعالی عرض کردم در طول مبارزاتی که کرده ایم پاداشهای بزرگی هم گرفته ام و در اثر توجه مردم به افتخارات زیادی نائل شده ام ولی از نظر شخصی و احساسات خصوصی بزرگترین افتخاری که نصیب من شد این بود که در هنگام استیضاح من ، صادق هدایت در جلسه مجلس حاضر شد و معنای این جمله را کسانی درك میکنند که افتخار شناسائی مرحوم هدایت را داشته باشند .

بخاطر دارم به جنابعالی عرض کردم میراثی که از آن دوست عزیز از دست رفته بمن رسیده گذشته از آثار جاویدانش دوستی با آقای حسین خطیبی می باشد .

جنابعالی او را می شناختید زیرا هنگام ابستروکسیون اقلیت دوره چهاردهم بوسیله مطبوعات خیلی خدمت بشما کرده بود. بخاطر دارم به جنابعالی عرض کردم که در آن روزهای اول مبارزه انتخابات دوره شانزدهم که جنابعالی تازه از بازنشستگی سیاسی مجددا به صحنه سیاست وارد شده بودید پسر کوچك آقای خطیبی "زنده باد مصدق" میگفت و چون اسم جنابعالی را درست نمی توانست ادا کند خیلی شیرین بود .

همه اینها را بخاطر دارم و بهمین جهت چهار پنج ماه پیش وقتی که چند روز پس از آنکه به دستور جنابعالی در خانه من مأمور تأمینات گذاشتند منزل آقای خطیبی که تحت مراقبت مأمورین مخفی قرار گرفت هیچ تعجبی نکردم زیرا از حافظه فوق العاده ای که در وجود جنابعالی بودیعت گذاشته شده است کاملا اطلاع داشتم و طبیعی دانستم هنگامی که جنابعالی لازم بدانید خانه مرا تحت مراقبت قرار بدهند خانه دوم مراهم باید زیر نظر بگیرند .

از مطلب دور شدیم.

صحبت از این بود که طی این چند سال مبارزه تا چه اندازه من اسباب زحمت این خانواده محترم شدم. البته راجع به گرفتاری آقای خطیبی چیزی نمیگویم زیرا از طرفی او خود مقصر است که با من دوست بوده است و اگر چنین نبود گرفتار نمیشد و از طرف دیگر جنابعالی خواسته اید به پاداش زحمات و مبارزاتش او را از تاریکی و گمنامی که خودش میخواست بیرون بیاورید و از این لحاظ جای تشکر هم هست، گرچه خلاف میل خودش باشد.

از اینها گذشته موضوع در خور اهمیت نیست زیرا او مرد است و اقامت زندان برای مرد لازم است. ولی آنچه باعث شرمساری من شده است گرفتاری مادر محترمه شصت ساله و خواهر و فرزند هفت ساله آقای خطیبی می باشد. گرچه میدانم گناه آنها هم بزرگ است زیرا خانه آنها منزل من بوده و گناه بزرگتر مادر محترمه آقای خطیبی این است که بوسیله فرزندش یکه قطعه تمثال مبارك جنابعالی را از من گرفته بودند و همیشه به موفقیت جنابعالی دعا می کردند ولی شرمندگی من خیلی کمتر میشد اگر جنابعالی دستور میفرمودید بجای ایشان مادر مرا هم به زندان آگاهی بفرستند زیرا اولا زندگانی مادر من همیشه با مبارزه همراه بوده است چون ازدواج ایشان با پدر بزرگوارم مقارن با مبارزه های مشروطه خواهان بود و پس از آنهم تا پایان زندگی پدر بزرگوارم معلوم است، بعد هم مبارزه با فقر و تنگدستی برای تربیت خواهرانم و از وقتی که من وارد زندگانی سیاسی شده ام خودتان بهتر می دانید. بنابراین به حبس رفتن ایشان تأثیر زیادی نداشت ولی گرفتاری مادر آقای خطیبی که هیچوقت وارد در مبارزه نبوده اند انصافاً شرم آور است. البته در صورتی که حبس نوه هفت ساله ایشان شرم آور نباشد.

در خاتمه برای مزید استحضار خاطر مبارك عرض میشود که احمد گماشته من هم در زندان است ولی چون دفعه اولش نیست مانعی ندارد چند روزی بماند تا قدر عافیت را بداند و زندانی او اقلا این فایده را هم دارد که پس از خوردن آش گل کیوه زندان غذاهای منزل ما به ذائقه اش مطبوع تر خواهد بود.

جناب آقای دکتر مصدق

من شرمنده هستم، بی اندازه خجل هستم، واقعا سرافکنده و شرمسارم و به همین جهت خالصانه عذر خواهی می کنم.

ولی نه از جنابعالی

زیرا اگر بین ما دو نفر بنا باشد یکی شرمنده و خجل و سرافکنده و شرمسار باشد و عذر خواهی بکند آن یکنفر من نیستم.

والسلام و رحمةالله و برکاته

"پنجشنبه سوم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲" "دکتر مظفر بقائی کرمانی"

***

مجله امید ایران در باره واقعه چنین نوشت :

پس از دستگیری خطیبی دو نفر از نمایندگان مجلس دکتر بقائی و علی زهری برای رهائی او خیلی تلاش کردند .درحالیکه حطیبی توقیف و ممنوع الملاقات بود . وقتی سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی باتفاق سرهنگ نادری که تعقیب قضیه را عهده دار بود به دیدن مصدق رفتند نخست وزیر به آنها گفت من خیال میکنم چند تن از افسران بازنشسته با خطیبی همدست هستند . اینها رئیس شهربانی را گروگان گرفته اند که دولت را نگران کنند . اینها تنها نیستند . رئیس باند دارند . نترسید کار را تعقیب کنید . سرلشگر زاهدی و پسرش هم ممکن است با اینها باشند . مصدق گفت بخاطر دارم روزی افشارطوس بمن گزارش داد که شاه از او خواسته با حسین خطیبی مذاکره کند چون او با افسران بازنشسته رابطه نزدیك دارد و میتواند کاری کند که امرای بازنشسته ارتش از مخالفت با دولت مصدق دست بردارند .نقشه حسین خطیبی این بود که وقتی رئیس شهربانی به هوش آمد او را راضی کند که به دکتر مصدق تلفن کند و بگوید من با شاه ملاقات محرمانه داشتم. شاه میخواهد از مملکت برود و میخواهد فرمان ریاست شورای سلطنت را بنام شما صادر کند بهمین جهت اعلیحضرت محرمانه به خانه سرلشگر زاهدی در خیابان ولی آباد خواهند آمد شما هم به آنجا بیآئید که کارها انجام شود ولی چون افشارطوس حاضر به انجام اینکار نشد و گفت حاضر نیستم که کاری کنم که شما مصدق را به گروگان بگیرید به همین جهت سرگرد بلوچ قرائی پس از کشیدن ناخنهای افشارطوس طنابی به گردن او انداخته و اورا خفه کرد. وقتی گزارش قتل افشارطوس به مصدق میرسد ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار را میخواهد و با چشمانی اشکبار به او میگوید برو به شاه بگو که تو تحریك میکنی رئیس شهربانی و مرا و فاطمی را بکشند و از طرفی در مصاحبه ها از همکاری با

دولت حرف میزنی. حالا که چنین است من یك مصاحبه مطبوعاتی کرده و حقایق را میگویم و استعفا میدهم. تامردم تکلیف خود را با دستگاه سلطنت روشن کنند. ولی شاه خیلی ناراحت شده دکتر غلامحسین مصدق را میخواهد و به او میگوید بهیچوجه در جریانات دخالت نداشته و از دولت به شدت حمایت خواهد کرد. در نتیجه در اعلامیه فرمانداری نظامی قتل افشارطوس به مخالفین دولت و افسران بازنشسته نسبت داده میشود.

***

در بعضی دیگر از مطبوعات پس از سقوط رژیم نوشته شده بود که ماجرای ربوده شدن افشارطوس احتمالا سرلشکر زاهدی - آیةالله کاشانی - دکتر بقائی اطلاع داشته و درجریان امر بوده اند. چنانچه روز ۲٤ اردیبهشت ۳۲ وزیر دادگستری طی نامه ای خطاب به مجلس شورایملی چنین نوشت:

ریاست محترم مجلس شورایملی

مطابق گزارش وزارت دفاع و دلایل و مدارك پیوست آن، جناب آقای دکتر مظفر بقائی کرمانی نماینده مجلس شورایملی متهم است به معاونت در قتل تیمسار سرلشکر افشارطوس و چون تحقیقات از نامبرده با مصونیت پارلمانی میسر نیست برطبق ماده ۱۷۲ آئین نامه مجلس شورایملی که مقرر داشته

"هرگاه نماینده به ارتکاب جنحه یا جنایتی متهم شد اعم از اینکه تاریخ عمل منشاء اتهام، زمان نمایندگی یا قبل از آن باشد وزیر دادگستری باید گزارشی مشتمل بر موضوع اتهام و دلایل و مدارك قانونی آن به مجلس شورایملی تقدیم نماید. گزارش مزبور در اولین جلسه مجلس شورایملی قرائت و بدون تأخیر به کمیسیون قوانین دادگستری ارجاع خواهد شد. تقاضا دارد مقرر فرمایند هرچه زودتر جلسه علنی مجلس شورایملی تشکیل شده و مفاد ماده ۱۸۲ آئین نامه را در باره مشارالیه بموقع اجرا بگذارند.

وزیر دادگستری - لطفی

نامه های وزیر دفاع و فرمانداری نظامی تهران با ۲۲ گزارش ضمیمه است که همه حاکی از اتهام بوده و بنظر دادستان دادسرای نظامی جهت احضار و تعقیب ایشان کافی است.

***

ولی دکتر بقائی از هیئت رئیسه مجلس تقاضا کرد که جلسه ای تشکیل بدهند تا او مدارك مربوط به قتل افشارطوس را در صندوق مجلس به امانت بگذارد.

هنگام طرح لایحه سلب مصونیت بقائی در مجلس، شمس قنات آبادی بعنوان مخالف چنین گفت :

من با کشتار و ترور مخالفم و آنرا مخالف دین خود میدانم و هرکس مرتکب چنین عملی بشود ولو از نزدیکترین کسان من باشد با او مبارزه میکنم. اگرهم معلوم شود که دکتر بقائی در اینکار دخالت داشته بااو هم میجنگم ولی امروز که می بینم دولت و تمام عوامل وامانده استعمار انگلستان برعلیه دکتر بقائی که در نهضت ملی ایران سهم بزرگی داشته اقدام کرده میخواهند نابودش کنند به حمایتش آمده ام و اگر به من ثابت شود که اشتباه کرده ام رویه ام را عوض میکنم. روزیکه متهمین واقعه را گرفتند دکتر بقائی به من تلفن کرد که برویم دادگستری و ایشان اعلام جرم کردند که آنها را شکنجه کرده اند. با نماینده دادسرا و بازپرس به شهربانی رفتیم. وقتی رئیس شهربانی مارا دید رنگش پرید و گفت متهمین اینجا نیستند در فرمانداری نظامی هستند. رفتیم فرمانداری نظامی افسر کشیك از خود سلب مسئولیت کرد که نمایندگان دادسرا جریان را صورتجلسه کردند. به این دلیل یقین کردم که برای گرفتن اقرار متهمین را شکنجه کرده اند . یك رئیس شهربانی کشته شده و یك دولتی هم سرکار است که عده ای مخالف محکم و پروپاقرص دارد و از اعمال خلاف رویه دولت انتقاد میکنند. دولت هم میخواهد از این واقعه استفاده کند و به پرونده سازی پرداخته و میگوید دکتر بقائی میخواست کودتا کند و نخست وزیر بشود. آنها نقشه کشیدند که افشارطوس را از بین میبریم و مملکت را قبضه میکنیم. ببینید این ادعا تاچه اندازه خلاف است. باکشتن رئیس شهربانی کسی نمیتواند رئیس دولت بشود. فرض رزم آرا کشته شد حکومت به دست لیدر جبهه ملی افتاد آنهم شرایط خاصی داشت. علاوه براین چطور شد از سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش و عضو حزب ناسیونالیست و خریدار اسلحه "میراشرافی - ژنرال نجیب آینده ایران" نامی نیست. پرونده خرید اسلحه اورا ببینیدتا معلوم شود چقدر پاك است؟ وقتی پرونده سلب مصونیت به کمیسیون دادگستری رفت بنده حقایق زیادتری را بیان میکنم. افسر شرافتمندی هم هست که حقایق را میگوید. تمام این خیمه شب

بازی اتهام دکتر بقائی برای لوث کردن یك موضوع است زیرا رقیب افشارطوس یعنی سرتیب ریاحی که خود مأمور تعقیب پرونده اش شده میخواهد اتهام را به گردن دیگری بیاندازد.

***

سرلشکر زاهدی هنگامی که در مجلس متحصن بود به روزنامه نگاران چنین گفت :

"چون اطمینان ندارم که دستگاه دولت مطابق قانون و رعایت حیثیت اشخاص با من رفتار خواهد کرد به خانه ملت پناهنده شدم و برای دادن توضیحات به مقامات صلاحیتدار حاضرم. در باره قتل افشارطوس من از خودم مطمئن هستم. مادام که میتوانم مانند یك فرد ساده از آزادی استفاده کنم در مجلس شورایملی خواهم ماند."

***

دکتر بقائی طی جلسه مصاحبه مطبوعاتی چنین گفت :

۱- علت تأخیر اعلامیه فرمانداری نظامی این بود که از بازداشت شدگان اعترافاتی علیه علی زهری بگیرند در حالیکه در دو هفته اخیر زهری در تهران نبوده است.

۲- حسین خطیبی که جزو بازداشت شدگان میباشد عضو حزب زحمتکشان نیست.

۳- تلاش من برای ملاقات حسین خطیبی نبوده بلکه برای اعلام جرم و تأمین دلیل بوده است. باید متذکر شوم که شایعاتی در مورد شرکت من در توطئه قتل افشارطوس انتشار یافته که آنرا جدا تکذیب میکنم.

به دنبال این مصاحبه فرمانداری نظامی شایعه شرکت علی زهری را در توطئه تکذیب نمود واعلام کرد هدف از این توطئه سرنگونی حکومت دکتر مصدق و نخست وزیری دکتر بقائی بوده است. برای محاکمه متهمین ممکن است محاکمه صحرائی تشکیل و بعضی از آنها اعدام شوند.

***

سرانجام پس از چند روز جنازه سرتیب افشارطوس درکنار غار تلوکشف شد. وقتی جنازه اورا از زیرزمین درآوردند در حالیکه لباس نظامی به تن داشت بدن

اورا طناب پیچ کرده و دستمالی در دهانش بود. جنازه اورا به تهران آورده با تشییع جنازه مفصلی در تجریش در آرامگاه خانوادگی اش به خاك سپردند. همسر افشارطوس از خانواده بیات بود که با داماد دکتر مصدق نسبت داشتند.

بنا به پیشنهاد نخست وزیر و وزیر دفاع و تصویب شاه مقرر شد "سرتیب شهید محمود افشارطوس که در حین انجام وظیفه به شهادت رسیده از تاریخ یکم اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ بدرجه سرلشگر مفتخر گردد.

***

در اسناد محرمانه وزارت خارجه آمریکا مربوط به "سالهای ۱۹۵۰-۱۹۵٤" که اخیرا آزاد شده در سند شماره۷۸۸۸۸۸و۹۸۸ در باره واقعه افشارطوس چنین نوشته شده است:

بتاریخ ۲۹ می ۱۹۵۳ خلاصه ای از گزارش "روی- م - ملبورن"
دبیر اول سفارت آمریکا در تهران به واشنگتن

افشارطوس در ساعت ۹ شب ۲۱ آوریل ۱۹۵۳ مفقود شده است. شوفرش اورا در خیابان خانقاه رها کرده و تا پاسی بعد از نیمه شب منتظر او بوده که چون رئیس شهربانی مراجعت نکرده گزارش را بمقامات دولتی داده است. صدها پلیس و مأمورین به جستجو پرداخته و پانصد هزار ریال جایزه تعیین شد. دولت گفت این یك برنامه سیاسی علیه دولت بوده است. بلافاصله ژنرال مزینی و ژنرال منزه و سرهنگ دولو بازداشت شدند که سرهنگ دولو چند روز بعد مرخص شد. اردشیر زاهدی نیز برای مدتی کوتاه تحت مراقبت قرار گرفت. حسین خطیبی دوست نزدیك دکتر بقائی در حزب کارگر که رهبر آن دکتر بقائی بود بازداشت گردید. همچنین احمد نوکر خطیبی نیز توقیف شد.

بعداز چند روز که جنازه افشارطوس در ۲۵ کیلومتری تهران پیداشد پلیس اعلام کرد که افشارطوس در خانه خطیبی دستگیر و به غارتلو برده شده است و گفته شد که نمایندگان مجلس "دکتر بقائی- علی زهری- شمس قنات آبادی" در این جریان دخالت داشته اند. روز بعد دکتر بقائی و زهری در مصاحبه مطبوعاتی موضوع را تکذیب کرده و گفتند خطیبی و بازداشت شدگان شکنجه شده اند. ولی دولت اعلام کردکه زهری در جریان دخالت نداشته ولی دکتر بقائی و حزب کارگر او مداخله داشته اند. روزنامه های طرفدار دولت با استفاده ازجریان اعلام

کردندکه باید مصونیت پارلمانی دکتربقائی سلب گردد . روزنامه های چپی جریان را به شاه نسبت دادند و آنرا کودتای امپریالیستی نامیدند . بتدریج عده ای دیگر بازداشت شدند از قبیل ژنرال زاهدی - افشار قاسملو- بلوچ قرائی - مرعشی- مقدم - دیوشلی که بعدا برخی از آنان آزاد گردیدند .

پزشك قانونی اعلام داشت که جنازه افشارطوس نشان میدهد که قبل از قتل شکنجه نشده است. مقامات دولتی گفتند در جریان قتل افشارطوس ۱۳ نفر دخالت داشته اندکه بازداشت گردیده اند . وزیر دادگستری شرحی به مجلس نوشت و تقاضای سلب مصونیت دکتر بقائی را نمود که بکمسیون دادگستری مجلس احاله شد . دکتر بقائی اعلام داشت که اسناد و مدارك زیادی در باره این واقعه دارد که نشان میدهد دولت از این جریان خواسته برای کوبیدن مخالفین خود استفاده کند که تا تشکیل محکمه قانونی مطلبی نخواهد گفت ولی اسناد و مدارك را به صندوق مجلس می سپارد . یکی از این سندها نامه نخست وزیر به وزیر کشور میباشد که دستور داده با استفاده از شکنجه از متهمین اقرار گرفته شود . ولی دولت هر گونه شکنجه ای را در اقاریر متهمین تکذیب کرده و بقائی و حزب او را عامل خارجیها بخصوص انگلیسها دانسته که میخواهند دولت مصدق و برنامه آنرا بهم بزنند .

نتیجه ایکه از جریان امر گرفته میشود این است که دولت خواسته از جریان مزبور علیه مخالفین بخصوص دکتر بقائی و حزب کارگر او استفاده کند .

این سند در ۸ صفحه تنظیم شده که قسمتی از آن تکرار خبرهای روز است که از نقل آن صرفنظر شد ولی خلاصه ای منتشر گردید . علاقمندان میتوانند به اصل سند مراجعه کنند .

***

در کتاب "نفت و سیاست و کودتا" در باره افشارطوس چنین نوشته شده است :

دکتر مصدق که از وجود عوامل آمریکائی در شهربانی آگاه بود به سرتیب افشارطوس دستور داد که آنها را پاکسازی کند . افشارطوس که افسری خشن بود در ۳۱ فروردین ۱۳۳۲ خطاب به افسران شهربانی گفت صورتی از اسامی جاسوسهای فعال آمریکائی را به دست آورده و وعده داد که تا آخر هفته آنها را یا

از بین برده یا به پشت میله های زندان خواهد انداخت ولی روز بعد نتوانست در شهربانی حاضر شود زیرا او را ربوده و چند روز بعد خفه اش کرده بودند .

سرلشگر ارفع در کتاب خود مینویسد "یکی از امرای ارتش که به شدت عمل شهرت داشت افشارطوس بود که به دلیل رفتار سخت با دانشجویان از سمت خود برکنار گردید . هنگامیکه رئیس املاك سلطنتی در شمال بود با دهقانان با شدت عمل و حتی با بیرحمی رفتار میکرد ."

***

محمد ترکمان در کتابی تحت عنوان "توطئه ربودن و قتل سرلشگر افشارطوس" با انتشار اسناد و مدارکی چنین نوشت :

افشارطوس در ۱ بهمن ۱۳۳۱ به ریاست شهربانی منصوب و در ۳۱ فروردین ۳۲ که اورا ربودند نقش اساسی در خنثی سازی توطئه های مخالفین نهضت ایفاء نمود . افشارطوس باتفاق جمعی دیگر از افسران طرفدار نهضت، گروهی بنام "افسران ملی" در سال ۱۳۳۱ تشکیل دادند که بقائی نیز در جلسات اولیه آن شرکت میکرد و حسین خطیبی را بعنوان جانشین خود در این گروه معرفی نمود . حسین خطیبی در سالهای ۲۳و۲٤ عضو شورای متحده مرکزی حزب توده بود که پس از انشعاب از آن حزب جدا شد و هنگام تأسیس حزب زحمتکشان دکتر بقائی به آن حزب پیوست و در روزنامه شاهد مقالاتی مینوشت. از منزل خطیبی عکسهای متعددی با شاه و اعضای خاندان سلطنت و درباریان بدست آمده است. علت رفتن افشارطوس به منزل خطیبی التیام روابط مصدق و بقائی بودکه شاه نیز در ضرورت این ملاقات چند بار به افشارطوس تأکید و سفارش کرده بود . پس از ربودن افشارطوس دکتر مصدق به دکتر صدیقی وزیر کشور چنین میگوید "اگر منتظر باشیم عواملی که قبلا در شهربانی شاه بودند رد پای افشارطوس را کشف کنند ، علاوه بر اینکه اورا پیدا نمیکنند خودمان را هم میدزدند . که در درجه اول دولت را تهدید میکند . بروید همه افراد ، افسران و مامورینی را که مسئله افشار طوس را تعقیب میکنند عوض کنید و افسرانی مطمئن و طرفدار نهضت ملی را بجای آنان بگمارید و تشویقشان کنید که شب و روز کار کنند تا افشارطوس را پیدا نمایند"

دکتر صدیقی وزیر کشور بلافاصله از نزد دکتر مصدق به شهربانی میرود و

اسناد و مدارك و كيف افشارطوس را بازديد كرده در يادداشتی چنين ميخواند "اداره كل آگاهی آلتی است برای بگيرو ببند مردم به دستور دربار، كاركنان آن همه عمله عذاب هستند و رئيسش مستقيما با شاه ارتباط دارد. اينجا پايگاه نفوذ اردشير زاهدی و نمايندگان مخالف دولت است. اغلب افسران بازنشسته كه كوس مخالفت با مصدق را ميزنند به دستور اعليحضرت از اين اداره حقوق ماهانه ميگيرند. اين اداره خطرناك بايد زيرورو بشود. برای رياست آگاهی سرهنگ نادری را احضار و يادداشت افشارطوس را باو نشان داده همانجا حكم رياست كارآگاهی بنامش صادر ميگردد.

***

سرتيب بايندر پس از بازداشت در بازجوئی اعترافاتی كرده كه خلاصه اش چنين است :

از چند ماه پيش با دكتر بقائی و خطيبی چند جلسه داشتيم و مذاكرات در باره بازنشستگی افسران و وزارت دفاع بود. چند روز قبل همراه سرتيب زاهدی و سرتيب مزينی با خطيبی ملاقاتی داشتيم. خطيبی پيشنهاد كردكه برای تضعيف دولت بايد چند تن از سران را ربود و مخفی كرد. گفتيم چطور ممكن است اشخاص را گرفت و مخفی كرد، گفت من وسيله دارم. سرتيب افشارطوس نهايت اعتماد را به من دارد بطوريكه هرجا بخواهم خواهد آمد و حتی چند روز ديگر هم با او ملاقاتی دارم. نشانی محل را دادكه مقابل منزل منزه بود به آنجا رفتيم و از پشت شيشه ديديم كه افشارطوس با جيپ آمد و به آن خانه رفت. در ملاقات بعدی خطيبی گفت كه افشارطوس ميخواهد بين نخست وزير و دكتر بقائی واسطه بشود. بعد موضوع ربودن افشارطوس مطرح گرديد. يكبار هم تمرين شد و سرتيب مزينی را روی صندلی نشاندندو چند نفر وارد اطاق شده دستهای او را گرفته دهانش را بستند. شب موعود وقتی به خانه خطيبی رفتيم پس از ساعت ۹ شب افشارطوس آمد و تا ساعت ۱۰ شب مذاكره كردند. نوكر خطيبی ما را به سالن خواند. وقتی رفتيم افشارطوس را دست و پابسته و بيهوش روی زمين ديديم. آنگاه افشارطوس را چند نفر بلند كرده بيرون بردند با اتومبيل سرتيب مزينی به منطقه "تلو" رفتيم. در يك خيابان فرعی افشارطوس را روی يك اسب گذاشته و دو نفر ديگر هم سوار اسب بودندو سرگرد بلوچ و عباس هم پياده

براه افتادند . دیگر ما بشهر مراجعت کردیم. روز بعد برای ملاقات دکتر بقائی به نهار دعوت شدیم. دکتر بقائی نبود ولی خطیبی میگفت اگر مأمورین افشارطوس را پیدا کنند برای همه ما بد میشود باید دستور بدهیم او را از بین ببرند . دکتر بقائی هم موافق است. پس از مدتی دکتر بقائی به خانه آمد و دکتر منزه گفت دکتر خطیبی اینطور میگوید آیا شما هم با این عمل موافقید؟ او گفت نگاهداری افشارطوس مشکل است. دکتر بقائی به خطیبی گفت شما خوب نکردید که منزل خودتان نماندید . نبودن شما در خانه موجب سوء ظن میشود و گفت بهتر است خطیبی بخانه خود برود. خطیبی گفت چون افکارم مشوش است میترسم اگر بروم جواب صحیحی نتوانم بدهم بهتر است چندساعت دیگر بروم. سپس من و منزه مقداری خواربار تهیه کرده به تلو رفتیم. راجع به چگونگی دستگیری افشارطوس آنچه بخاطر دارم این است که قرار بود چند نفر پهلوان وارد اطاق شده دست و دهان اورا بگیرند و دکتر منزه به او آمپول مرفین بزند. دکتر میگفت من قسم خورده ام نمیتوانم آمپول بزنم. آمپول را حاضر میکنم یکی از شماها بزند . نفهمیدم آخر آمپول را کی زد؟ گویا دکتر مقداری "اتر" هم به بلوچ دادکه او دستمال اتر را روی بینی افشارطوس گرفت.

راجع به سرگرد بلوچ قرائی همیشه میگفت من اهل کتك کاری و کشتن هستم. وقتی موضوع افشارطوس پیش آمد خطیبی همه را متوجه سرگرد بلوچ کرد .

راجع به جلب اعتماد افشارطوس خطیبی میگفت از لحاظ ارتباط بین دولت و دکتر بقائی و رئیس شهربانی با او مذاکراتی کرده بود و برای ادامه مذاکره رئیس شهربانی گفته بود هرکجا خطیبی بگوید خواهد آمد .

راجع به قتل افشارطوس "به پیشنهاد خطیبی" چون سرتیب مزینی تنها کسی بودکه راه را بلد بود و با بلوچ ارتباط داشت به محل رفت. در باره مخارج نیز چند تن از افسران هریك مقداری پول دادند و منهم پانصد تومان داده بودم و پولها نزد دکتر منزه بود که مخارج را میپرداخت .

در باره ربودن رئیس شهربانی اول اینطور گفته میشد که بعد هم رئیس ستاد ربوده میشود و با اینطرز دولت مجبور به استعفا میگردد و پس از چند روز آنها را آزاد میکنیم.

سرگرد بلوچ قرائی چنین اعتراف کرده است :

از منزل سرهنگ شفقی به اتفاق تیمسار منزه و پهلوان امیر رستمی رفتیم منزل خطیبی گفتند یکنفر وکیل مجلس هم میآید که نیامد. مزینی روی مبل نشست پهلوان حمله کرد و افشار و احمد او را گرفتند. شب سوم به جای یکنفر وکیل مجلس یك سرتیب آمد که معلوم شد افشارطوس است که او را طناب پیچ کردند و دکتر منزه آمپول زد و افشارطوس را با ماشین پونتیاك به دوراهی لشکرك آوردیم. یك کلت و یك تفنگ هم به من دادند تا به غار تلو رفتیم. مرتب غذا آورده میشد. شب سوم مزینی آمد و گفت دستور دارم که باید افشارطوس کشته شود. به احمد و افشار گفتم افشارطوس را از غار بیرون آوردند. یك سرطناب دست احمد و سردیگر دست افشار بود و وقتی کار خود را کردند مشغول دفن شدندو سپس همگی به تهران مراجعت کردیم. من به منزل شفقی رفته سپس عازم رودبار الموت شده به منزل جعفر رشوند رفتم.

***

"جعفر رشوند از مالکین بزرگ منطقه بود که به نویسنده کتاب چنین گفت :

پدر زنم تیمسار شعری از من خواست که سرگرد بلوچ قرائی را در منطقه پنهان کنم. منهم بدون اینکه بدانم موضوع چیست او را پناه دادم. سرگرد بلوچ میگفت برای خرید چوب گردو به منطقه آمده است. وقتی موضوع فاش شد خیلی نگران شدم ولی دیگر کاری از من ساخته نبود. خانبابا رشوند برادرزاده او برای نگارنده تعریف کرد که وقتی از جریان مطلع شدم مامورین را در جریان گذاردم و باتفاق آنها بمنطقه رفته بلوچ قرائی را دستگیر کرده تحویل مامورین دادیم."

***

سرتیب بایندر بدنبال اعترافات خود چنین گفت :

قرار شد بعد از تغییر کابینه هر شغلی را که خواستیم به ما بدهند از قبیل ریاست ژاندارمری به من - دکتر منزه وزیر بهداری- مزینی رئیس ستاد ارتش- بایندر وزیر دفاع یا وزارت دیگر... مرتب هم صحبت از دکتر بقائی بود. سایر امراء بازنشسته هم جزو کابینه بودند.

بعد از دستگیری افشارطوس حسین خطیبی به ما گفت میروم جریان را به دکتر بقائی اطلاع بدهم.

احمد آشپز سرگرد بلوچ قرائی که آنشب در منزل حسین خطیبی کار میکرده ماجرا را چنین اعتراف کرد :

وقتی افشارطوس به منزل حسین خطیبی آمد عده ای آنجا بودند. پس از نیمساعت که افشارطوس در میهمانخانه ماند سروصدائی از اطاق بلند شد. از پشت شیشه دیدم که همه آنها به سر افشارطوس ریخته و امیر پهلوان از پشت کتف رئیس شهربانی را گرفت و سرتیب دکتر منزه یك شیشه بزرگ از کیفش درآورد و مقداری از داروی بدبوی آنرا روی پارچه ای ریخت و جلوی دماغ افشارطوس گرفت و او در حالیکه تقلا میکرد و فحش میداد بیهوش شد و وسط اطاق افتاد. سرتیب منزه آمپول بزرگی به بازوی رئیس شهربانی تزریق کرد و به سرتیب مزینی گفت تا چهارساعت بیهوش خواهد بود. خطیبی پرید پای تلفن و مؤدبانه گفت "قربان- کارش را ساختم. موفق شدیم الان با اتومبیل میبریمش بهمانجا" سپس خطیبی چند شیشه ادوکلنی آورد و به مزینی گفت وقتی ما رفتیم خواهرم آنرا در سالن میریزد که بوی کلروفرم از بین برود. سپس خطیبی مرا هم صدا کرد و گفت یاالله کلکش را بکنید و ما هم دستهایش را بستیم و خود خطیبی هم پاهایش را بست و یك پتوی قرمز آورد که اورا به کمك راننده مزینی و بلوچ قرائی در پشت ماشین جای دادیم. من و افشار قاسملو و سرگرد بلوچ سوار ماشین شدیم و راننده مزینی به سرعت مارا بطرف لشگرك برد. وقتی ماشین کنار کوهی رسید که مشهدی عباس باغبان بادو اسب منتظر ما بود. سرگرد بلوچ قرائی گفت احمد آقا جسد بیهوش شده را به اسب ببند و خودت هم سوار اسب دوم شو تا اورا به غار ببریم. گفتم آقا من نمیخواهم در قتل شرکت کنم - بلوچ قرائی گفت قتل چیه؟ ما رئیس شهربانی را گرفته میخواهیم از دولت پول حسابی بگیریم. تو هم شریك هستی. اینطور فهمیدم که قصد قتل نیست همراه آنها به غار تلو رفتم که جای بسیار وحشتناکی بود.

وقتی افشارطوس را به غار تلو بردیم به هوش آمد گفت دستهایم درد میکند. دست و پای اورا باز کردیم. آن شب غذا نبود فردا صبح من چای و تخم مرغ به او دادم. میخواست برای ادرار بخارج از غار برود من یك جعبه حلبی را به او دادم و کارش انجام شد. روز بعد بلوچ از افشارطوس برسید چرا ترا گرفته اند؟ گفت من کاری نکرده ام. بلوچ گفت میگویند تو مردم را به کشتن داده ای وبا دکتر

بقائی بد کرده ای. افشارطوس گفت از قول من به دکتر بقائی بگوئید من که به تو بد نکرده ام هر رازی که داشتم به تو میگفتم چرا مرا به این روز انداختی؟ ضمنا افشارطوس به بلوچ گفت چقدر از من میگیرید که به من صدمه نزنید بلوچ گفت چقدر میدهی؟ گفت چهارهزارتومان در منزل دارم مینویسم خانمم بشما بدهد. بلوچ گفت پول از تو نمیخواهیم بتو صدمه نمیزنیم همانطور که ترا آوردیم میبریم بشهر.. هر دستوری که از شهر بیاید اجرا میکنیم. بعد بلوچ به افشارطوس گفت دست و پای تو باز است مبادا فرار کنی ترا با هفت تیر میزنم خودت را بکشتن ندهی. افشارطوس گفت بچه که نیستم میدانم اگر فرار کنم کشته میشوم. روز بعد سرگرد بلوچ به من گفت گودالی بکن... یکمرتبه دیدم جنازه سرتیب را آورد گفتم این چه کاری بود کردی؟ کشیده ای به من زد و گفت بتوچه . بمن دستور داد کمر سرتیب را گرفتم و افشار قاسملو هم پای اورا و سرگرد بلوچ سرش را و گذاشتیم توی گودال و خاك ریختیم.. بعد بلوچ رفت بتهران منزل سرهنگ شفقی برادر زنش.

***

هادی افشار قاسملو در اعترافاتش چنین گفت :

من کارمند راه آهن و مدیر روزنامه راهبان هستم که ابتدا طرفدار دکتر مصدق بودم ولی بعلت وضع بعضی قوانین مخالف اوشدم . با سرگرد بلوچ جلوی مجلس آشنا شدم. چند روز بعد بلوچ به من گفت چون مقام سلطنت در خطر است برنامه ای داریم که گفتم با کمال افتخار آماده ام. تا اینکه یکروز گفت میخواهیم افشار طوس را بگیریم و مخفی کنیم. گفتم منظور کشتن او که نیست گفت بهیچوجه هدف ما عالی است. من راضی شدم باتفاق او بخانه خطیبی رفتیم که سرانجام همراه بلوچ به غار تلو رفتیم. بلوچ به من دستور داد که افشارطوس را بکشیم. گفتم ممکن نیست در اینکار شرکت کنم ولی بلوچ گفت اگر موافقت نکنی با اسلحه تو را میزنم. میخواستم از محل فرار کنم راه را بلد نبودم. بالاخره بلوچ و احمد اقدام کردند و افشارطوس را با دستمال خفه کردند.

من در غار تلو از زبان افشارطوس شنیدم که گفت به خانمم گفتم که میروم پهلوی حسین خطیبی و دکتر بقائی و ضمنا میگفت با دکتر بقائی قسم خورده ام که به او خیانت نکنم و حتی یکروز امیر مزبور که تحت تعقیب شهربانی بود

برحسب توصیه دکتر بقائی نزد من آمد و اورا جلب نکردم.

در خصوص سئوالهائی که از افشارطوس میشده گفت من هیچ سئوالی نکردم فقط بلوچ میپرسید با خطیبی چه مذاکره ای کرده اید میگفت نمیتوانم بگویم. بلوچ پرسید چرا افسران را بازنشسته کردید جواب داد به من مربوط نیست ولی بعقیده من سرلشگرها و سرتیب ها همه زائد هستند. سرهنگها ۸۰ درصد سرگردها ۶۰ درصد اضافه هستند که باید از ارتش اخراج گردند.

سرتیب دکتر منزه در اعترافاتش گفت :

وقتی من وارد اطاق شدم افشارطوس را بسته دیدم. اتر هم روی میز نهارخوری گذارده بودند. چند شب قبل که قرار بود افشارطوس بیاید و نیامد اتر و آمپول سولوکانفر را آنجا برده بودم. همچنین آمپول مرفین که مصرف نشد. حتی آمپول را جوشاندم ولی مصرف نکردید. آن شب دیدم افشارطوس را بیهوش کرده و یك دستمال در دهانش گذارده اند که گفتم چرا دستمال گذاشته اید خفه میشود. دستمال را گویا بلوچ درآورد.

***

سرتیب مزینی در اعترافاتش چنین گفته است :

ما ۱۳۶ نفر افسر بازنشسته از خود هیئت رئیسه ای تعیین کردیم که اینجانب و سرتیب زاهدی و سرتیب بایندر و سرتیب دکتر منزه با مقامات مختلف در تماس بودیم. ریاست افتخاری کانون افسران بازنشسته با سرلشگر زاهدی بود.

ما افسران بازنشسته دور هم جمع شده و به مقاماتی مراجعه میکردیم. قبلا هیچ تمایلی به همکاری با دکتر بقائی نداشتیم چون بعد از واقعه ۳۰ تیر ایشان خون افسران و خانواده آنها را مباح دانسته بودند بهمین جهت مورد تنفر مابودند ولی چون بعد ها در نطقهای خود مطالبی در خدمات ارتش گفتند و افسران را ستودند جبران گذشته شد. از جریان ربودن افشارطوس فقط همین چهار افسر مطلع بودند "منزه- زاهدی - مزینی- اینجانب" ولی موضوع قتل را خبر نداشتیم.

وقتی خطیبی گفت ایشان میتوانند یکی از مقامات مملکتی را برای مدت مختصری توقیف نموده تا دولت متزلزل گردد با این نظر موافقت نمودم. برای محل اختفا با امیر علائی مذاکره کردم به سابقه دوستی برای توقیف موقت چند روزه در نزدیکی ده خود "ناظم آباد" در ارتفاعات شمال شرقی تهران موافقت کرد.

وقتی هم افشارطوس به "غارتلو" برده شده بود امیر علائی نمیدانست چه کسی است؟ وقتی هم به آنجا میرفتم مرتب به سرگرد قرائی در باره حفظ سلامتی جان افشارطوس دستوراتی میدادم و حفظ سلامت ایشان همیشه مورد نظر من بود. حتی یکبار که شنیدم سرگرد بلوچ در بستن بندها کمی مبالغه و محکم کاری کرده به او توصیه کردم که با رفتار ملایم عمل کند. خطیبی میگفت دکتر بقائی از جریان مسبوق نیست آنچه منهم میدانم سرلشکر زاهدی هم در جریان نبوده است. نظر من و سایر افسران فقط گروگان گیری او بود ولی از قتل او بسیار متأسف شدم. در جلسه ای که بعد از گروگان گیری در منزل بقائی تشکیل شد معلوم گردید از جریان اطلاع دارد.

ما با دولت مصدق مخالف بودیم و میگفتیم بعد از او هر کس میخواهد نخست وزیر شود. خواه سرلشکر زاهدی خواه دکتر بقائی خواه منصورالملك.

خطیبی با افشارطوس آشنائی زیادی داشته و در زمینه سیاست از خیلی پیش فعل و انفعالاتی داشتند و افشارطوس از خطیبی انتظار خدمات مهمی داشت که فقط بدست او قابل انجام بود و قطعا هم مورد اعتماد اوهم بوده است. کلت هم متعلق به امیر علائی بوده که من از او قرض گرفته به خطیبی دادم که به سرگرد بلوچ داد و گفتم امیدوارم که محتاج به استفاده از آن نشوید. خیال میکنم افشارطوس از ملاقات با خطیبی منظورهائی داشته که چندبار این ملاقات بتأخیر افتاده و بطوریکه خطیبی میگفت ملاقات آنشب را افشارطوس اصرار داشت.

***

بعد از واقعه ۲۸ مرداد۱۳۳۲ دادگاه جنائی فرمانداری نظامی به پرونده قتل افشارطوس رسیدگی و برائت متهمین را اعلام داشت که قسمتی از آن چنین است :

دلائل مرقوم هیچیك به تنهائی و مشترکاً کافی برای اثبات جرائم منتسبه مذکوره در کیفرخواست متهمین تلقی نگردیده است . قطع نظر از اینکه خود متهمین در محضر دادگاه اظهارات مرقوم را تأئید نکرده و صریحاً بیان داشته اند آن اظهارات ناشی از اعمال زجرو شکنجه و تهدید و ارعاب بوده به حکایت گواهی کتبی عده ای از مطلعین و شهادت شفاهی جمعی از ایشان در محضر دادگاه محقق است که نمیتوان این اظهارات را اقراری که مؤثر در اثبات جرائم مذکوره در

کیفرخواست متهمین باشد تلقی نمود خصوصا که اغلب متهمین وقوع شکنجه را به بازپرس مربوطه تذکر داده و نحوه تحقیقات نشان میدهد که از مسیر عادی و قانونی منحرف شده است.

اظهارات گواهان خالی از خدشه بنظر نمیرسد که در ساعت ۹/۵ شب در خیابان خانقاه که یکی از خیابانهای پرجمعیت شهر است بتوان آن مرحوم را در نمد پیچیده در اتومبیل گذاشت و به خارج شهر برد و ادعای دادستان به ورود افشارطوس به خانه خطیبی و خارج ساختن او به آن نحو عقلائی بنظر نمیرسد بالنتیجه نمیتوان دلائلی که در کیفرخواست برای اثبات این ادعا ذکر شده واجد ارزش قانونی دانست.

بنا به مراتب مرقوم باتوجه باینکه وقایع ۲۸ مرداد سال جاری بخوبی نشان داده است که اقدامات اغلب از متهمین در تبلیغات و عملیات قانونی علیه دولت سابق نمیتواند عملیاتی تلقی شود که منطبق با ماده ٤ قانون حکومت نظامی یا مواد ۱٦۸ و ۱٦۹ قانون مجازات عمومی باشد بنا به مراتب بالا دادرسان دادگاه نظر به برائت کلیه متهمین و جمیع اتهامات منتسبه در کیفرخواست داده و ضمنا پرونده جهت کشف جنایت قتل فجیع تیمسار مرحوم سرلشکر محمود افشارطوس و تشخیص مسببین و قاتلین حقیقی و همچنین برای تعقیب عاملین زجرو شکنجه که نسبت بایشان در جلسات دادگاه اعلام جرم گردیده مفتوح میماند.

رئیس دادگاه سرهنگ شریف قهرمانی قاجار- دادرسان - سرهنگ اسعد شاه خلیلی و سرهنگ عزیزالله غفاری- نماینده دادستان سرگرد علی اکبر بهمنش- دادستان سرهنگ احمد قربانی.

در جلسه دادگاه اسدالله میرسپاهی مدیر روزنامه آرزو از وسط جمعیت بلند شد و شروع به گریه کرد و ضمن حمله به دکتر مصدق گفت در تاریخ ۳۲/۲/۵ به دکتر مصدق نامه نوشته رونوشت آنرا هم به وزارت کشور داده ام مبنی بر اینکه "شما باید قاتلین افشارطوس را در اطرافیان و دوستان خود جستجو کنید و بیجهت مزاحم این بیگناهان نشوید و من خود را برای یافتن او معرفی کردم. اما مصدق نخواست که گناهکاران اصلی دستگیر شوند و خود او خواسته بود که افشارطوس کشته شود." نماینده دادستان از وزارت کشور سئوال

کرد چنین نامه ای هست؟ جواب داده شد چنین نامه ای به وزارت کشور نرسیده است.

دادگاه تجدید نظر نیز در تاریخ دوم دیماه ۱۳۳۲ به ریاست سرتیب علی والی و دادستانی سرهنگ قربانی تشکیل شد و پس از چند جلسه حکم برائت متهمین را تأئید و پرونده را جهت تعقیب مجرمین مفتوح اعلام نمود.

***

سرهنگ مصور رحمانی از افسران گروه ملی که به رهبری افشارطوس تشکیل شده بود چنین مینویسد :

ربودن و قتل افشارطوس بطور غیر مستقیم جزئی از برنامه نامتعادل ساختن حکومت مصدق بود که وسیله برادران "دالاس" در اوایل سال ۱۹۵۳ در آمریکا طرح ریزی شده و شاه هم آنرا پذیرفته بود.

توطئه سیا در بهار سال ۱۳۳۲ در دزدیدن افشارطوس زیر نظر شاه چند منظور را عملی میساخت "۱- محروم کردن دکتر مصدق از یك رئیس شهربانی صدیق و فعال ۲- بهانه تبلیغاتی نبودن امنیت در ایران ۳- انتقام گیری شخص شاه که رئیس شهربانی به عوض شاه به حکومت قانونی وفادار بود. ٤- آسودگی خیال سیا از لحاظ افشا نشدن نام عوامل آن سازمان در شهربانی کل" دکتر مصدق از دسیسه ها مستحضر بود و به افشارطوس دستور صریح تصفیه شهربانی را از عوامل خارجی داد. افشارطوس روز ۳۱ فروردین ۳۲ در گفتگو با روسای دوایر شهربانی گفت این لیست تمام کسانی است که در این سازمان بنفع آمریکائیها جاسوسی میکنند. اینها یا زندانی شده یا اعدام میگردند. فردای آنروز افشارطوس ناپدید گردید. سرهنگ علی اصغر مزینی که تظاهر بسیار به دوستی با افشار طوس میکرد قرار شد رل به دام افکندن او را بعهده بگیرد. مزینی ببهانه نشان دادن رد مسیر اسکناسهای تقلبی افشارطوس را به منزل خطیبی دعوت کرد و از آنجا اورا به غارتلو بردند. چون جنجال عمومی منجر به سقوط حکومت مصدق نشد و آزادی افشارطوس موجب میگردید که جان آنها به خطر افتد آنها تصمیم بقتل او گرفتند و سروان بلوچ قرائی او را به قتل رسانید.

متهمین در اقاریر خود گفتند :

بدوا موضوع اختفای رئیس شهربانی برای تزلزل و تغییر دولت بود بهمین

جهت وقتی او را بستند قرار شد به نقطه ای ببرند که تیمسار مزینی تعیین کرده بود . مسئله قتل بهیچوجه مطرح نبود . خطیبی میگفت چون این شخص قصد از بین بردن همه شما را داشته بهتر است که از بین برود و عکس العمل این کار از لحاظ سیاست کلی کشور آخر به سقوط دولت منجر خواهد شد .

سروان بلوچ قرائی در سال ۱۳۲۲ که رئیس ژاندارمری کاشمر بوده دسته ای از یاغیان را همیشه مجهز داشته که مال مسافرین غارت میشد . او سرهنگی راکه مامور رسیدگی به کار او شده بود با گلوله مجروح کرده بود .

عکس العمل دکتر مصدق در قبال توطئه کنندگان بسیار آزاد منشانه بود . رویه دکتر مصدق با اتلاف وقت و سهل انگاری و حتی اعراض از تحمیل مجازات توأم شد ، که همین مسئله باعث نتایج وخیمی گردید .

پس از ۲۸ مرداد در تاریخ ۳۰ آبان ۱۳۳۲ یك محکمه فرمایشی تشکیل و تمام متهمین از اتهامات اقرار شده تبرئه شدند . تماشاچیان که دستور داشتند در محکمه شادی کنند به محض صدور رأی فریاد زدند "زنده باد قاتلین افشارطوس" و مردم به طنز میگفتند در قتل افشارطوس فقط دو رأس اسب که او را به مخفی گاه برده بودند مقصرند .

***

روزنامه نیمروز چاپ لندن شماره ۳۷ جمعه ۲۶ آبان ۱۳۶۸ تا سه شماره نامه مفصلی از رحیم صفاری مدیر روزنامه الفبا را در انتقاد از کارهای دولت مصدق به چاپ رسانده که بعداً منتشر میگردد . ولی درباره واقعه افشار طوس خطاب به نخست وزیر چنین می نویسد :

آیا میدانید که سرتیپ محمود افشار طوس قبل از وصلت با خاندان جنابعالی و ازدواج با نوه خواهر شما یعنی دختر شیخ العراقین بیات از افسران خشنی بود که بخاطر شلاق زدنها و بد منصبی ها برای خوش خدمتی در املاك خاصه رضا شاه در خاطره مردم شمال ایران خاطره بدی بجای گذارده است ولی شما که همیشه درصدد تقدم اقوام و بستگان خود بر دیگران میباشید چنین آدمی را در رأس شهربانی گذاشتید و از همه بدتر او را مأمور تصفیه افسران ارتش مینمائید و او هم پاکان و ناپاکان را مخلوط میکند و با هر افسری که خورده حسابی داشته خصمانه رفتار کرده و حکم بازنشستگی صادر و ایجاد کینه

مینماید . همان اقدامات موجب شد که به قتل رسید . این افسرانی که دست آنان به خون افشار طوس آلوده است قبل از تصمیم به انتقام بارها به جنابعالی تظلم کرده و به آیة الله کاشانی متوسل میشوند و عاقبت الامر با دکتر مظفر بقائی نه بخاطر شرکت دادن او در توطئه بلکه برای تظلم به یکی از سران مجلس که ریاست کمیسیون عرایض را داشته است تماس میگیرند و در بیان توضیح شکایت خویش مزاحم او میشوند و او که نماینده همین ملت است آنان را پذیرفته و به در دل آنان گوش میدهد و مأمورین خفیه شهربانی همین رابطه را به جنابعالی گزارش میدهد که تحمل این امر برای شما مشکل مینمود که رئیس کمیسیون عرایض به درد دل چند افسر بازنشسته رسیدگی کند .

وقتی آنان از مراجعات مکرر به کمیسیون عرایض خسته شده و بقائی را هم خسته کرده بودند چون دیدند از دولتی که افشار طوس داماد خانواده اوست معجزه ای دیده نمیشود تصمیم به انتقام گرفتند و جنابعالی هم با تلقین دکتر کیانوری همسر دختر دائی غزیزتان مریم فیروز داماد دیگر خاندان شما از این فاجعه به سود دولت و به ضرر مخالفین بهره برداری کردید و شتر را در خانه دکتر بقائی خواباندید . با این ترفند هم از مزاحمت بقائی و اصرار او در تعقیب خویشاوند خود قوام نجات می یابید و هم قدرت شخصی و سیاسی خود را متمرکز خواهید ساخت و از شر کاشانی و بقائی و حایری زاده و مکی و سایر مخالفین آسوده خواهید شد .

با مأمور ساختن سرهنگ نادری که با حزب توده سوابقی دارد به تعقیب قضیه و شکنجه کردن متهمین و گرفتن اقرار و اعترافات تلقینی پرونده اتهامی کاملی بسازید که تقاضای سلب مصونیت بقائی را از مجلس بخواهید و میلانی رئیس کمیسیون عرایض را وادار کنید که سلب مصونیت بقائی را از مجلس بخواهد .

بنده بسیاری از پرونده های جنائی سیاسی را در آرشیوهای مطبوعات بلژیك و فرانسه و دادگستریهای اروپا مطالعه کرده ام و به کار پرونده سازان حرفه ای واردم . پرونده حریق رایشتاك را در آلمان و پرونده ربودن ژنرال دومیلر را در فرانسه و پرونده اتهامی فرخی یزدی و تیمور تاش را در ایران خوانده ام .

بقائی هم گفته که برای محاکمه آماده است اما باید قبلاً در مجلس

توضیحاتی بدهد که در تاریخ ثبت شود ولی شما موضوع رفراندم را پیش کشیدید که حقایق در مجلس گفته نشود .

بنده در اقاریر متهمین دقت کردم به هیچ وجه اثری از ارتباط بقائی با این دسیسه ندیدم ولی از آنجا که بقائی تظاهرات دوستانه خطیبی را باور داشته و از او دفاع کرده این شتر را در خانه او خواباندند .

سرهنگ نادری کوشید که حزب زحمتکشان را هم در این توطئه مداخله بدهد . پس از بازداشت عباس دیوشلی و عباس پهلوان که عضو سازمان جوانان این حزب بودند خیلی زود هر دو را آزاد کردند ولی آثار شکنجه بر بدن دیو شلی آشکار بود که علی زهری چنان به هیجان آمد که در مجلس نیمه جان هفدهم اعلام جرم کرد و دولت را مورد استیضاح قرار داد .

***

دکتر بقائی هم روز دهم خرداد ۱۳۳۲ طی نامه سرگشاده ای به میلانی رئیس کمیسیون دادگستری مجلس چنین نوشته است :

بطوریکه دکتر سنجابی به مخبرین جراید گفته (از نظر رسیدگی به پرونده افشار طوس در کمیسیون دادگستری قرار شد رئیس کمیسیون طی نامه ای پرونده را بخواهد تا به آن رسیدگی شود) ولی وقتی خبرنگاران از رئیس کمیسیون سئوال میکنند اظهار میکند که " دیشب این فکر را داشتیم ولی چون این امر مستلزم مطالعه بیشتری است فعلاً دستور داده ام که از نوشتن نامه برای ارسال پرونده به کمیسیون دادگستری خوداری شود زیرا برای مطالعه پرونده و تطبیق آن با خلاصه ارسالی دولت طرق دیگری غیر از خواستن پرونده به مجلس موجود است " .

جنابعالی حق نداشتید پس از تصمیم کمیسیون دادگستری در باره خواستن پرونده از نوشتن نامه خوداری کنید . طبق نص ماده ۱۸۵ آئین نامه داخلی مجلس باید اصل پرونده را خواسته و مطالعه کنید . توجه داشته باشید که میخواهند به وسیله جنابعالی کاری کنند که اصل پرونده به مجلس فرستاده نشود تا پرونده سازی و جعل و تزویر دستگاه بر کسی معلوم نشود .

پس از این نامه اگر پرونده را بخواهید و جدا مطالعه فرمائید و جلسات متعدد کمیسیون را هم تشکیل بدهید نتیجه هر چه باشد شما را آدم عادلی

خواهند شمرد و اگر منجر به محکومیت من هم بشود از جنابعالی امتنان خواهم داشت ولی اگر در خواستن پرونده مسامحه شود و اگر هم استعفاء بدهید معلوم خواهد شد شما را خریده اند . خود دانید و خدا و وجدان خودتان.

***

روز ٦ خرداد ١٣٤٦ در برنامه کانال ٤ تلویزیون لندن یکی از عوامل انتلیجنت سرویس در باره واقعه قتل افشار طوس گفت گروهی از امرای ارتش ایران به رهبری سر لشگر زاهدی و دکتر بقائی با همکاری برادران رشیدیان دست به چنین کاری زده اند .

همچنین روزنامه (ابسرور) در این باره چنین نوشت :

برادران رشیدیان که رابطه نزدیکی با انگلیسیها داشته اند برای سست کردن حکومت مصدق با افسران طرفدار شاه مذاکره نمودند که افشار طوس رئیس شهربانی دزدیده شود .

این آدم دزدی به این خاطر صورت گرفت که به مخالفین مصدق دلگرمی بدهد و طرفدارانش را بترساند . او را با نقشه ماهرانه ای دزدیده و در محلی زندانی کردند .

افشار طوس کار غیر عاقلانه ای که کرد این بود که پیش افسر جوان نگهبان خود به شاه اهانت کرد و افسر مزبور او را به قتل رسانید در حالیکه این کار جزء نقشه نبود ولی اتفاق افتاد .

(تا قبل از انتشار این دو مطلب هیچ گاه نام برادران رشیدیان در ماجرای افشار طوس شنیده نشده بود حتی دولت مصدق هم در دستگیری آنها اقدامی نکرد . همچنین دخالت انتلیجنت سرویس در ماجرا در سالهای بعد از سقوط رژیم در رسانه های گروهی انگلیس منتشر شده است .)

سیاوش بشیری مینویسد :

سرتیب افشار طوس در خفا جلساتی در خیابان خانقاه با مخالفان مصدق داشت و خود خیال کودتا علیه مصدق را در سر میپروراند . خیالی که سرانجام جان خود را بر سر خامی آن گذاشت .

ماجرا چنین است که از اواسط بهمن ماه ١٣٣١ جلساتی با شرکت گروههای مختلف در منزل حسین خطیبی که ظاهراً مامور رکن ٢ ستاد ارتش بود

تشکیل میشد . دکتر مظفر بقائی- صادق بهداد - شمس قنات آبادی - سرتیب دکتر منزه - سرتیب مزینی - دیوشلی - بلوچ قرائی - افشار قاسملو در آن شرکت میکردند .

واقعیت اینست که گروه مخالف مصدق با هم ائتلاف کرده بودند اما چندان قدرتی نداشتند . سرتیب افشار طوس رئیس شهر بانی و فرماندار نظامی که فرماندهی همه پادگانهای مستقر در تهران را به عهده داشت تحت تاثیر کودتای (نجیب ناصر) در مصر تصمیم به کودتا برای سرنگونی رژیم سلطنت و استقرار جمهوری گرفت و خیال داشت خود دیکتاتور نظامی ایران بشود . افشار طوس که مورد سؤظن دکتر مصدق قرار گرفته بود سبب مشارکت در این جلسات را جلب مخالفان و ترغیب آنها برای همکاری با مصدق اعلام داشته بود ولی مصدق با هوش تر از آن بود که فریب این ظاهر سازیها را بخورد . از طرفی دکتر بقائی و نمایندگان سر لشگر زاهدی شاه را در جریان گذارده بودند . با اینطرز رقیب جدیدی به اتکاء قدرت نظامی هر دو جبهه را تهدید میکرد . به این ترتیب افشار طوس مفقود الاثر شد . افشار طوس به دستاویز مقابله احتمالی با حوادث روز اول ماه مه به تمامی نیروهای پلیس و نظامی دستور آماده باش داده بود که همانوقت خطر کودتا میرفت .

افشار طوس شب اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ چند روزی پیش از تاریخی که برای کودتا معین شده بود دستگیر و بطرز فجیعی به قتل رسید .

طبق یك آئین نامه نظامی چهار نفر گارد ، پیوسته رئیس شهربانی را همراهی میکنند که شب حادثه همراه او نبودند . در همین ماجرا ها افشار طوس کشته شد و حال کدام گروه از این قتل بیشتر بهره برده اند باید مورد بررسی قرار گیرد ؟

***

دکتر بقائی که در سال ۱۳٤۱ در دادگاه نظامی مورد محاکمه قرار گرفته بود چنین گفت:

ما در کشوری زندگی میکنیم که داد گستری رسمی غیر نظامی آن در مورد پرونده افشار طوس مدت چهار ماه متوالی بوسیله رادیوی دولتی هر روز چندین بار مرا به عنوان قاتل افشار طوس معرفی میکرد و حال آنکه دولت وقت نتوانست

لایحه سلب مصونیت مرا در کمیسیون دادگستری مجلس شورای ملی که اکثریت اعضاء آن را طرفداران خودش تشکیل داده بود به تصویب برساند . آن سیاست خانمان بر اندازی که بیش از چند قرن آسیا و آفریقا را بخاك سیاه کشانیده بود روزی هم با پرونده قتل افشار طوس جلوی رویم سبز شد .

***

به هر حال پرونده قتل افشار طوس از جریانات مهم تاریخ معاصر ایران است. هنگام قدرت دکتر مصدق وقتی پرونده به جریان افتاد تقریباً ۱۳ تن مورد اتهام بودند که اگر وقایع ۲۸ مرداد اتفاق نمی افتاد قطعا تعدادی از آنان محکوم به اعدام میشدند . با روی کار آمدن دولت زاهدی که خود متهم به شرکت در این جریان بود کلیه متهمین آزاد شده و به کار و فعالیت مشغول گردید .

***

بعد از سقوط رژیم در بهمن ۱۳۵۷ سر و صدای زیادی در باره پرونده افشار طوس نشد . فقط روزنامه کیهان مورخ ۷ مهر ماه ۱۳۶۰ اعلام کرد سرتیب مزینی به اتهام قتل افشار طوس در دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام گردید .
سرتیب مزینی را سالها بعد از قتل افشار طوس میدیدم که در حاشیه خیابان پهلوی در کنار جنگل ساعی با اسب سواری به گردش میپرداخت .

از جمله افرادی که بعد از سقوط رژیم دستگیر شد سرگرد بلوچ قرائی بود . چون چند سال فرمانده ژاندارمری تربت حیدریه بود و در آنجا زندگی میکرد و در قریه پطرو بکار کشاورزی اشتغال داشت از طرف کمیته انقلاب دستگیر و در سن ۶۸ سالگی به محاکمه کشیده شد . در حالیکه بصورت پیرمردی رنجور درآمده و سمعك بگوش داشت. عکسش در مطبوعات به چاپ رسید که خود را بیگناه دانسته ولی عده ای از اهالی تربت در دادگاه حاضر شده شهادت دادند که کراراً از زبان خود او شنیده اند که چگونگی جریان کشتن افشار طوس را شرح داده و به دریافت اسلحه کلت و حقوق ماهیانه از طرف دربار نائل شده است .

به نوشته کیهان مورخه ۷ مهرماه ۱۳۶۰ بلوچ قرائی پس از مدت کوتاهی از زندان آزاد میگردد . نامبرده بهائی است و دختر او "ژیلا قرائی " بجرم بهائیت از دانشگاه بهشتی اخراج گردید ولی بلوچ قرائی در روزنامه اطلاعات ۳۰ مرداد ۶۲ چنین اعلام کرده است :

اینجانب فریدون بلوچ قرائی سرگرد بازنشسته ارتش خدای را شاکرم که عمرم باقی و توفیق الهی شاملم گشت که مانند آبا و آجدادم به آغوش گرم اسلام با پذیرش مذهب حقه جعفری پناهنده و نام از دفتر بهائیت حذف شده است .

نگارنده حسین خطیبی را کراراً در تهران میدیدم. مردی ماجرا جو و بازیگر ماهری بود که با کلیه مقامات موثر مملکتی ارتباط داشت دارای هیچ شغل و مقامی نبود ولی از خیلی از صاحبان مقامات موثرتر بود . بعد از ۲۸ مرداد و آزاد شدن از زندان بفکر افزایش ثروت افتاد و چند شرکت مهندسی مشاور و مقاطعه کاری درست کرده و مشغول اعمال نفوذ در سازمانهای دولتی بود . حسین خطیبی یکبار در مجلس نزد من آمد و راجع به مطالبات خود از حسابداری مجلس درباره نقشه ساختمان تالار جلسه علنی میلیونها تومان مطالبه میکرد . چند بار هم یکی از شرکای او موضوع را گفت وقتی با مهندس ریاضی مذاکره کردم گفت این آقا پول مفت میخواهد . برای ساختمان جدید مجلس شورای ملی از سازمان برنامه به عنوان مهندس مشاور دستوری گرفته و نقشه چند ساختمان بزرگ را که در اروپا برای کارهای بین المللی آماده بوده آورده و بدون اینکه با محل تطبیق کند میخواهد آنرا به حساب نقشه ساختمانی مجلس شورای ملی جا بزند و چند میلیون تومان بگیرد . من هم نمیتوانم چنین نامه ای را امضاء کنم .

وقتی نظر رئیس مجلس را به دوست نزدیك خطیبی که به نگارنده مراجعه کرده بود گفتم اظهار داشت مهندس مشایخی که در کارهای ساختمانی مجلس نظارت دارد با ما مخالف است و کارشکنی میکند . بدنبال این جریانات خطیبی شروع به نامه پراکنی علیه مهندس ریاضی و مهندس مشایخی کرد ولی رئیس مجلس هم به مقاومت ادامه داد و سرانجام توجه نیافتم کار به کجا کشید ولی بعداً گفته شد حسین خطیبی در آمریکا فوت کرده است .

***

درباره دکتر بقائی که با تغییر اوضاع سیاسی ایران کارش به دادگاه کشید هیچگاه درباره پرونده افشار طوس بحثی نشد و او هم توضیحاتی نداده است . بعد از سقوط رژیم با اینکه در تهران بود از او هیچگونه بازجوئی بعمل نیامد .

دکتر بقائی یکی از بازیگران سیاسی بعد از شهریور ۲۰ بود ، او به حزب دمکرات قوام السلطنه پیوست و از کرمان به نمایندگی مجلس انتخاب شد . با

قوام درافتاد و با همکاری حائری زاده و مکی به استیضاح دولتها پرداخته و درباره ملی شدن نفت نقش مهمی یافت . با دکتر مصدق و جبهه ملی همکاری خیلی نزدیك یافت و با تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران و انتشار روزنامه شاهد و همراهی با دکتر مصدق در سازمان ملل رل مهم و مؤثری در کار نفت داشت. سرانجام با دکتر مصدق در افتاد و در قتل افشار طوس متهم گردید ولی پس از ۲۸ مرداد نتوانست با زاهدی همکاری کند و با رژیم درافتاد و به زندان افتاد . هنگام تأسیس حزب رستاخیز به شاه تلگراف کرد و با تأسیس حزب واحد به شدت مخالفت نمود . در واقعه ۱۵ خرداد ٤۲ از خمینی حمایت کرد ولی با رفراندم جمهوری اسلامی هم مخالفت نمود .

بعد از سقوط رژیم یکبار در کرمان بازداشت گردید که پس از چند روز آزاد شد . در سال ۱۳٦٦ سفری به اروپا و امریکا کرد ولی هیچگونه فعالیت سیاسی نداشت . چون روزنامه های تهران نوشته بودند دکتر بقائی فرار کرده است تصمیم گرفت به تهران بازگردد . با اینکه بعضی از دوستان و بستگانش به او تذکر دادند که مراجعت به تهران ر ا قدری بتاخیر اندازد قبول نکرد و گفت برای مقابله با هر واقعه ای آماده است . در مراجعت به تهران بازداشت گردید . در زندان با او چنان رفتار کردند که از آن هیکل تنومند فقط ٤۰ کیلو باقی مانده بود که در سال ۱۳٦۷ در تهران درگذشت . در خارج از کشور از طرف دوستان و بستگانش مجالس یادبودی تشکیل گردید . در باره زندگی پر سر وصدای دکتر بقائی مطالب مفصلی تنظیم گردیده که در جلدهای بعد انتشار خواهد یافت.

***

افشار طوس و املاك پهلوی - نگارنده ، افشار طوس را نمیشناختم . هیچ وقت هم با او مذاکره ای نداشتم و با اینکه رئیس شهربانی بود فرصتی بدست نیامد که از نزدیك او را ببینم و بحثی بکنم ولی پس از شهریور ۲۰ که در روزنامه داد بودم مردم مازندران از تعدیات و تجاوزات او داستانها نقل میکردند . او در مقام ریاست املاك مازندران مرتکب کارهائی شده بود که باور کردنی بنظر نمیرسید . دکتر لطفعلی بریمانی مشاهدات خود را درباره تجاوزات مأمورین املاك پهلوی جمع آوری کرده و بصورت کتابی تدوین نموده که ازجمله چنین مینویسد :

چند سال در مازندران شاهد بودم که مأمورین املاك بنام عمران و آبادی و بنام شاه دست بیك سلسله عملیات شرم آوری زده و هستی مردم را بباد نیستی داده اند . سرپرستی آنها با یکعده از رؤسای املاك و کارپردازان بیرحم بود که یکی از آنها محمود افشار طوس میباشد که در مدت نزدیك به چهار سال ریاست املاك تعدیات فراوان کرد . نمونه ای از آن چنین است :

" آقای ارباب حمید -حسب دستور جهان مطاع همایونی لازم است برای فروش بلوك خود ساعت ۷ بعد از ظهر با اسناد و مدارك لازمه به اداره املاك حاضر شوید . افشار طوس رئیس املاك"

ارباب حمید وقتی در ساعت مقرر وارد اطاق میشود روی نیمکتی مینشیند . ناگهان رئیس املاك وارد شده میگوید حیدر قلی کیست ؟ یکنفر از حاضرین میگوید من هستم . افشار طوس میگوید میل ذات ملوکانه بر این است که املاك شما جزو خالصه های شاهنشاه باشد . دستور فرمودند که به رضایت از شما خریداری شود . صاحب محضر حاضر است و سند را امضاء کنید . حیدر قلی گفت ملك من خیلی آباد و پر فایده است . افشار طوس گفت موجب خرسندی ذات شاهانه خواهد شد . درباره قیمت هم شما را راضی خواهیم کرد . سند را امضاء کرد که قسمتی از آن چنین بود " این معامله با رضایت بوده و به طیب خاطر ملك نامبرده را تقدیم حضور اعلیحضرت همایونی مینماید "

حیدر قلی ضمن امضاء گفت من چنین رضایتی ندارم آنهم در مقابل مبلغ ۱۵۰۰ تومان ، رئیس املاك ناراحت شد و گفت بی احترامی به اعلیحضرت همایونی ، حیدر قلی گفت : هرگز هرگز ، من میگویم این بلوك ۲۰ هزار تومان ارزش دارد چرا آنرا ۱۵۰۰ تومان بفروشم . افشار طوس که کمتر بااینگونه مالکین بی پروا برخورد کرده بود و همه را با اندك خشونت و ترس وادار به امضای قباله ها میکرد ناگهان به حیدر قلی گفت نمیدانی که بازی کردن با شاه چقدر گران تمام میشود ، به شما نصیحت میکنم که با رضایت خاطر ملك را بدهید . او گفت هرگز این نصیحت را قبول نمیکنم . در همین هنگام چند مأمور به اشاره افشار طوس به اطاق ریخته حیدر قلی را به زندان بردند . با این زمینه سایر حضار در اطاق دچار ترس شده سندها را یکی بعد از دیگری امضاء میکردند .

ارباب حمید هم از امضای سند خوداری کرد که رئیس املاك با عصبانیت به او گفت " درپشت این میزی که من نشسته ام قانون، عدلیه ، شهربانی ، محضر و سایرچیزهائی که شما دلتان را به آن خوش کرده اید بی معنا و پوچ است " سرانجام ملك او را هم گرفت .

افشار طوس مردم را به "بیگاری" میکشید . روزی دو نفر روستائی زنبه میکشیدند ولی خیلی یواش . افشار طوس وقتی آنها را دید گفت پدر سوخته ها این چه طرز کار است ؟ آن دو نفر گفتند مریض و گرسنه هستیم . افشار طوس گفت به درك که مریض هستید ، مریض یا غیر مریض، هرکس کار نکند پدرش را در میآورم . یکی از آنها گفت من چند روز است غذا نخورده ام و گرسنه ام، با عصبانیت گفت خفه شو. دروغگو. یاالله برو کار کن و لگد محکمی هم به او زد . بعد خطاب بیکی از مباشرین گفت:" باید از این پدر سوخته ها که خود را به مردن میزنند کار کشید . آنها را باید شلاق زد تا کار کنند . اینها همه تنبل و بیکاره اند و جز خورد ن و خوابیدن کاری بلد نیستند" .

دکتر بریمانی مینویسد : افشار طوس به مردم مازندران خیلی ظلم کرد . او و مباشرینش مردم را شلاق میزدند . پیرمردی را آنقدر زدند تا مرد . وقتی یك روستائی را شلاق میزدند زنش دوید و خود را بپای رئیس اداره املاك انداخت و گفت شوهرم پیر است و مریض به او رحم کنید . او با چکمه خود زن را مجروح ساخت . ولی چون زن از سماجت دست برنمی داشت دستور داد پیرمرد را ول کنند و زن را شلاق بزنند . دختر آنها رسید و گریه کنان گفت آنها طاقت ندارند مرا بزنید . باز هم رحم نکرد و او را هم زد .

تعدیات افشار طوس بصورتی بود که سرانجام خود او هم از مازندران گریخت و به تهران آمد .

***

در مراجعه مردم مازندران به روزنامه داد بخاطر دارم از همه روسا و مباشرین املاك شاکی بودند و از تنها کسی که اظهار رضایت میکردند "سرتیب صفاری" بود که میگفتند خیلی با مردم خوشرفتاری میکند و رضا شاه هم با او خوب بود فقط یکبار در گرگان با عصا میخواست او را بزند که فرار کرد ، سعی داشت خود را به درگیری املاك مردم آلوده نکند ، از او شکایتی ندیدم .

فردوست در اعترافاتش چنین گفته است :

سرتیب افشار طوس افسر خشنی بود که هنگام تصدی املاك رضا خان تعدادی از کشاورزان را کشته و به این وسیله نظم را در آنجا برقرار ساخته بود . در زمان مصدق گروهی به طرفداری از او تشکیل داد که حدود ۶۰۰ الا ۷۰۰ افسر در آن گرد آمده و به فعالیت پرداخته بودند . افشار طوس چون به جائی بستگی نداشت خود را در اختیار مصدق گذاشته بود ولی اگر به قدرت میرسید توانائی سرنگونی مصدق را داشت.

چنین آدمی که در رأس شهربانی گذاشته شده بود. سد بزرگی در راه کودتای ۲۸ مرداد بود . دو نفر مأمور قتل او شدند ، یکی سرتیب مزینی پسر عموی سرلشگر مزین که در گرگان در کار املاك مرتکب اقدامات خلاف فراوانی شد و دیگری سرتیب منزه که آنها با یکی از دوستان نزدیك افشار طوس که بعد ها مشخص شد آدم آمریکائیهاست نقشه قتل را کشیدند . افشار طوس هر شب بخانه آن فرد میرفت چون به او اعتماد داشت. محافظین را با خود نمیبرد . با اینطرز او را گرفته و کشتند تا بزرگترین مانع در راه کودتا از بین برود .

***

انتشار این مطالب که پس از شهریور ۲۰ علیه افشار طوس منتشر گردید ه مجوزی برای کسانی که او را ربوده و کشته اند نمیشود . منظور انتشار حقایقی است درباره زندگی کسانی که در کارهای مملکت بوده اند . اگر افشار طوس در زمان سلطنت رضا شاه مرتکب کارهای خلافی شده و مردم را اذیت کرده باید برای هر گونه عملیات خلاف قانونی محاکمه و مجازات میشد . کاری که با افشار طوس در "غارتلو" شد ضد انسانی بود و ربایندگانش با هر انگیزه سیاسی و اجتماعی محکوم هستند . قضاوت درباره خوب و بد هر کس در این جهانی که ما در آن زندگی میکنیم با دادگاههای صلاحیت دار است . ربودن انسانها به هر صورت زشت و کاری خلاف عدل و انصاف میباشد ولو آنکه شخص ربوده شده نیز در زندگی و تصدی مقامات خود کارهای ضد بشری هم انجام داد ه باشد .

بررسی پرونده قتل افشار طوس و گزارشات منتشره درباره این قتل نشان میدهد که موافقین و مخالفین هر یك خواسته اند از این واقعه حد اکثر بهره برداری سیاسی را بکنند . مخالفین میگفتند انتشار اعترافات متهمین در رسانه های

گروهی خلاف اصول تشریفات محاکماتی است و به منظور بهره برداری سیاسی صورت گرفته تا دولت هر یك از مخالفین را که بخواهد در اینکار آلوده کند و حتی گفتند که برای گرفتن اعتراف اسلحه روی شقیقه بعضی از متهمین گذارده اند . دولتی ها میگفتند مخالفین مصدق با قتل و آدم کشی میخواهند دولت ملی را ساقط کنند و جریان قتل را به خارجیها نسبت میدادند . آنچه در این جریان بصورت معما درآمده این بود که حقیقتاً چه کسانی افشار طوس را کشته و قاتل و معاونین حقیقی جرم چه کسانی هستند و با صدور رأی دادگاه و مبری ساختن کلیه متهمین مثل اینست که گفته شود نه افشار طوسی بوده و نه قاتل و قاتلینی.

***

پس از سقوط رژیم از کلیه متهمین فقط سرتیپ علی اصغر مزینی اعدام گردید و بلوچ قرائی هم آزاد شد. چون پرونده قتل متهمین به ربودن و قتل افشار طوس مفتوح ماند از جریان امر چنین استنباط میگردد که باید تا قیام قیامت صبر کرد و ناظر آن بود که این پرونده همانطور مفتوح بماند .

***

مهدی بامداد مینویسد:سرتیب محمد خان افشار طوس پسر حسن خان شبل السلطنه معروف به باشی برادر مادری مهدیقلی خان مجدالدوله میباشد. چون در زمان پادشاهی ناصرالدین شاه بعد از جعفر قلیخان جلال الملك غلام بچه باشی شد از این جهت معروف گردید.

حسین خطیبی
طراح ربودن افشار طوس

سرتیپ دکتر منزه
آمپول بیهوشی را به افشار طوس
ترزیق کرد

سرتیپ مزینی
یك تن از متهمین که اعدام شد

سرگرد بلوچ قرائی
زندانبان افشار طوس درغار تلو

جنازه افشار طوس در پزشکی قانونی

زمینه های سقوط حکومت مصدق در داخل و خارج

پس از پیروزی مصدق در واقعه ۳۰ تیر و شکست او در واقعه نهم اسفند بتدریج آشکار شد که دو صف قوی در برابر هم وجود دارند که سرانجام یکی از این دو قدرت، دیگری را از میان بدر خواهد کرد .

بتدریج اقدامات دکتر مصدق در تمدید لایحه اختیارات - تصمیم به انحلال مجلس با رفراندم - انتشار زیاده از حد اسکناس - بحران مالی و اقتصادی ناشی از قطع درآمد نفت موجب گردید که صف مخالفین روز به روز قوی تر گردد . به خصوص که با اقدام به توقیف جراید و دستگیری و بازداشت گروهی از روزنامه نگاران و تحصن مجدد آنان درمجلس و حمایت نمایندگان اقلیت از آنان و تغییر رئیس ستاد ارتش و انتصاب سرلشگر ریاحی به ریاست ستاد ارتش و سرلشگر مهنا به معاونت وزارت جنگ و سرتیپ دفتری به ریاست گارد گمرکات و بازنشسته کردن گروهی از افسران مخالفین بهم نزدیکتر شدند . اقدام دیگر دکتر مصدق برداشتن علاء از وزارت دربار و نصب ابوالقاسم امینی بود که وضع را بصورتی درآورد که مخالفین میگفتند شاه از دکتر مصدق میترسد و آنقدر عقب نشینی میکند که تا این اشراف زاده وابسته با قاجار سلطنت پهلوی را برچیند .

هرگونه پیغامی را شاه نمیپذیرفت و مخالفین فکر میکردند که دیگر از شاه کاری ساخته نیست و ضعف او موجب پیشروی روز افزون مصدق خواهد شد که ارتش و مردم را بدست دارد . ولی جدائی کاشانی و بقائی و مکی و حائری زاده و دوستان دیگر او از جبهه ملی موجب شد که مخالفین احساس کنند صف مخالف

دکتر مصدق روز به روز در حال تقویت است بدون اینکه مخالفین بتوانند از قدرت شاه برای سقوط مصدق استفاده کنند .

روز ۱۹ فروردین ۱۳۳۲ حسین علاء وزیر دربار شاهنشاهی در یك جلسه مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرده و به بیانات روز ۱۷ فروردین دکتر مصدق درباره روابط دربار شاهنشاهی و دولت پاسخ گفت. علاء خاطر نشان ساخت که گله نخست وزیر از ارتش و نافرمانی آنها بهیچ وجه درست نیست . زیرا افسران و سربازان در نهضت ملت ایران و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از شرکت سابق نفت سهم بزرگی داشته اند. وزیر دربار همچنین اضافه کرد که شاهنشاه در دوران سلطنت خود از هیچ دولتی به اندازه دولت حاضر پشتیبانی نفرموده اند و این امر بارها مورد تائید نخست وزیر قرار گرفته است .

روز ۳ اردیبهشت ۱۳۳۲ علاء وزیر دربار استعفا کرد .

پس از استعفای علاء شاه حتی از این حق خود که وزیر درباری برای خود معین کند استفاده نکرد و برای اولین بار در تاریخ مشروطیت نخست وزیر برای شاه وزیر دربار تعیین نمود . یعنی ابوالقاسم امینی از بستگان نزدیك خود را به شاه معرفی کرد که بعنوان وزیر دربار معین گردد و شاه هم فرمان کفالت دربار را برای او صادر نمود .

شاه بعداً در مصاحبه ای به سلیم اللوزی خبرنگار مصری گفته بود : "من گذاشتم که مصدق به من هر چه میخواهد بکند . سکوت من در مقابل اعمال او سبب شده بود که روزنامه های آمریکا مرا ضعیف بخوانند و بنویسند که من آنقدر که در بند زنان زیباواتومبیلهای لوکس و خرید هواپیما و جواهر هستم در بند تاج و تخت نیستم و حتی گفتند خواهرم اشرف برای سلطنت شایسته تر از من است . من در برابر تمام این حرفها سکوت کردم تا فرصت فرا رسید و دیدم که به حکم قانون وظیفه ام ایجاب میکند که کشوررا از گردابی که در آن افتاده نجات دهم و از اختیارات قانونی خود استفاده کردم . این بود که به مصدق فرمان دادم برو ..."

به هر حال هر چه عمر حکومت مصدق طولانی تر میشد زمینه های مخالفت افزایش می یافت . نفوذ بعضی از افراد جاه طلب در نخست وزیر موجب شده بود که بتدریج دوستان نزدیکش از او جدا شده در ردیف مخالفین قرار بگیرند .

انگلیسها که از جریان ملی شدن نفت بشدت ناراحت بودند و هرچه تلاش میکردند نمیتوانستند آمریکائیها را با خود موافق کنند ، با تغییر رئیس جمهور آمریکا و انتخاب آیزن هاور بجای ترومن و روابط نزدیکی که بین چرچیل و آیزن هاور از زمان جنگ بوجود آمده بود موجبات همکاری دو سیاست خارجی در برکناری مصدق فراهم گردید . قطع درآمد نفت بکلی اوضاع مملکت را فلج کرده بود .

دکتر مصدق که با ملی شدن نفت به مردم ایران وعده داده بود روزی سیصد هزار لیره و ماهی ده میلیون لیره از نفت عاید ملت ایران خواهد شد . بعد از نزدیك دو سال که حکومت را با قدرت و اختیار در دست داشت میدید که کفگیربه ته دیگ خورده و حتی بیمارستانها پنبه و مرکوکرم ندارند و حقوق کارمندان هم با وجود انتشار مرتب اسکناس قابل پرداخت نیست به همین جهت در آخرین روزهای ریاست جمهوری ترومن به او چنین نوشت :

"وخامت اوضاع ما فعلاً طوری است که اگر یك چاره فوری نشود جریان امور مملکت دچار تشنج و اختلال خواهد شد . در این صورت تصور میکنم از محل اعتبار مهمی که به اختیار آن حضرت گذاشته شده یا هر محل سهل الحصول دیگری یك مساعدت فوری و مؤثر به کشور ایران بفرمائید که از اولین برداشت عایدات نفت ما استرداد خواهد شد . انتظار دارد از تصمیمی که اتخاذ میفرمائید این جانب را قبل از حرکت از واشنگتن قرین استحضار وامتنان فرمایند ."

وقتی رئیس جمهور آمریکا نتوانست این کمك را به دولت دکتر مصدق بکند و آیزن هاور هم برای رفتن به کاخ سفید آماده میشد دولتی ها برای اینکه به هر صورت مردم را به آینده کشور امیدوار کنند " تز اقتصاد بدون نفت " را مطرح ساختند .

دکتر مصدق در گفتگوهای خود چنین اظهار نظر میکرد : "ایران باید اقتصاد بدون نفت داشته باشد ، حال تك محصولی بازی کشورهای استعماری است که میخواهند ایران به نفت و مصر به پنبه و فرمز به شکر و برزیل به قهوه و سیلان به چای و آرژانتین به گوشت تکیه داشته باشند" .

سخنگوی دولت دکتر فاطمی هم گفت "کلیه هزینه های غیر ضروری حذف

میشود . سیستم جدید مالیاتی بر حسب درآمدها اصلاح میگردد . دستگاه دولت بنحوی اصلاح خواهد شد که با کمترین هزینه بیشترین بازده را داشته باشد و دولت از این طریق میتواند سیاست اقتصاد بدون نفت را پیاده کند "

مخالفین دولت از جمله روزنامه داد که سر دبیر آن بودم از این برنامه به شدت انتقاد میکردند . نگارنده چند مقاله با رقم و عدد منتشر ساخته چنین یاد آور شدم :

"کشوری که یك منبع عظیم درآمد مثل نفت دارد باید بکوشد که حداکثر منافع را از آن بدست آورده صرف بالا بردن سطح زندگی مردم و اصلاح امور کشورو توسعه اقتصادی و امور عمرانی مملکت بنماید . این شعار پوچی است که ما بگوئیم از منابع عظیم درآمد نفتی خود صرفنظر کرده با صدور استخوان و خشکبار و کالاهای دیگری که درآمد سرشاری برای کشور ندارد چرخهای اقتصادی را بگردانیم .

بعکس ما باید سعی کنیم از هر بشکه نفتی که از زیرزمین در میاوریم درآمد بیشتری عاید مملکت بسازیم. از خارجیها تا آن حد که امکان دارد و بازارهای نفتی جهان اجازه میدهد حق خود را بگیریم و با افزایش درآمد نفت، خود را از هر حیث بی نیاز سازیم. این خنده آور است که از میلیاردها دلار درآمد نفتی خود صرفنظر کرده و دربدر به این و آن برای قرض چند میلیون دلار متوسل شویم. چه اشکالی دارد که اگر راست میگوئیم هم درآمد نفت را بالا ببریم و هم به میزان صدور خشکبار و پنبه و فرش و سایر کالاهای صادراتی خود بیفزائیم و منابع ارزی خود را قویتر سازیم. والا اگر ما چاههای نفت را روی شعارهای خود تعطیل کنیم و این صنعت عظیم راکه امروز منبع مهمی از درآمدهای کشورهای ثروتمند حتی آمریکا را تشکیل میدهد از یاد ببریم و سیل دلار و لیره را به شیخ نشین ها و کشورهای کوچك خلیخ فارس روان سازیم که خارجیها بخصوص انگلیسها زیرکانه این درآمدها را به بانکهای خود منتقل می سازند این خدمتی است به استعمار نه به ملت ایران. البته این اقدام دولت قابل تقدیر است که توانسته میزان صادرات کشور را با اعطای جوایزی بالا ببرد و برای اولین بار در تاریخ اقتصادی ایران میزان صادرات از واردات فزونی گرفته است. گرچه مقداری ناشی از کم شدن واردات و نبودن ارز خارجی است که تجار میکوشند حتی استخوان و

سنگ و مواد دیگری که دور ریخته میشد بخارج بفرستند و برای کشور ارز تحصیل کنند. حرف ما این است که هم صادرات را اضافه کنید و هم از درآمد نفت حداکثر بهره برداری را بعمل آورید. ایران سالی ۳۰ میلیون تن نفت ببازارهای دنیا میفروخت که با ملی شدن صنعت نفت و عدم صدور نفت ایران کمپانیهای نفتی بخصوص آمریکائیها کوشیدند با افزایش استخراج نفت کویت از ۱۷ میلیون تن به ۲۷ میلیون تن - نفت عراق از ۷ میلیون تن به ۱۵ میلیون تن - نفت عربستان از ۲۶ میلیون تن به ۲۹ میلیون تن و همچنین با افزایش استخراج نفت در قطر و بحرین و سایر نقاط این ۳۰ میلیون تن نفت را جبران کرده و بازار ایران را هم در اختیار بگیرند و پولی که باید به جیب ملت ایران میرفت بصور مختلف به جیب کمپانیهای نفتی میرود. باید ایران نفت خود را ملی میکرد و سعی مینمود که حداکثر منافع خود را در نفت تأمین کند نه اینکه صنایع نفتی خود را تعطیل کند تا آمریکائیها و خداوندان نفت از سایر کشورهای نفتی منافع بیشتر ببرند."

***

"الول ساتن وابسته فرهنگی سفارت انگلیس در تهران در جنگ دوم جهانی در روزنامه "اسکاتسمن" مینویسد :

طی سالهای ۱۹۰۱-۱۹۵۰ سرمایه گذاران بریتانیائی در شرکت نفت ایران و انگلیس سهامی به ۲۲ میلیون لیره خریداری کردند. در مقابل ۱۱۵ میلیون لیره یعنی بیش از ۵ برابر دریافت داشتند. این در حالی بود که بیش از ۱۷۵ میلیون لیره بعنوان مالیات به خزانه انگلیس سرازیر کردند درحالیکه در همین ایام دولت ایران اعتبار لازم برای حداقل نیازمندیهای مردم را نداشت. دارائی های شرکت نفت ایران و انگلیس در همین اوقات بالغ بر ۲۵۰ میلیون لیره تخمین زده میشد. به این دارائی باید چند پالایشگاه بزرگ و یك سازمان بین المللی توزیع نفت و گروه نفتکشها "۱۵۰ تانکر" را جمعا به ارزش ۵۰۰ میلیون لیره اضافه کرد.

به عبارت دیگر انگلستان ۲۲ میلیون لیره سرمایه گذاری کرده و بیش از یکهزارمیلیون لیره عایدی داشته است. در همین زمان عایدی ایران فقط یکصد میلیون لیره بوده است."

منظور اصلی این بود که به این غارت شرکت نفت که مورد قبول خود انگلیسها هم میباشد خاتمه داده شود نه اینکه صنایع نفت تعطیل گردد .

***

دکتر اخوی وزیر بازرگانی وقت میگفت اقتصاد بدون نفت موجب شد که ترازنامه بازرگانی خارجی ایران که از سال ۱۳۲۰به بعد همواره کسری داشت و این کسری از محل نفت یا وام جبران میشد در دوران مصدق برای نخستین بار صادرات ما نسبت به واردات کسری نداشته و بلکه فزونی هم داشته باشد . از جمله تولید چای و پارچه های ابریشمی و نخی افزوده شد و صدور فرش از ٦۳۵ میلیون ریال به ۱۳۳۹ میلیون ریال و خشکبار از سالی ٤٥۰ میلیون ریال در سال ۱۳۲۹ به ۱۰۹۹ میلیون ریال در سال ۳۱ بالغ شد . همچنین صادرات پنبه از ٦۸۹ میلیون ریال به ۲۰۵۲ میلیون ریال و صدور پشم و کرك از ۱٦٥ میلیون ریال به ٦۹۹ میلیون ریال بالغ گردید . همچنین تولید گندم و برنج و پنبه به نحو قابل ملاحظه ای افزایش یافته است "دکتر اخوی در سال ۱۳٦۳ بعلت مشکلات خانوادگی در سنی بیش از ۸۰ سال در جنوب فرانسه درگذشت. انتشار داشت که او دارای دو همسر وچند فرزند بوده که گفته میشد مشکلات ناشی از اختلافات بین آنها موجب خودکشی او شده است."

***

یکی از کارهای مهم و مفید دکتر مصدق که کمتر در باره آن بحث شده ملی کردن شیلات ایران بود که سالیان دراز دراختیار شورویها قرار داشت و البته درآن شرایط که همه در داخل و خارج علیه حکومت مصدق جبهه گرفته بودند شاید وقت مناسبی نبود ولی اینکار به دنبال ملی کردن نفت نشان داد که نزدیکی دکتر مصدق به شورویها و توده ایها چندان مقرون به صحت نبوده است.

روز نهم بهمن ماه ۱۳۳۱ دکتر مصدق نخست وزیر به سادچیکف سفیر شوروی در ایران اطلاع دادکه مدت قرارداد شیلات بحر خزر پایان یافته و دولت ایران مایل به تمدید امتیاز نمیباشد و از دولت شوروی دعوت نمود که نمایندگان خود را برای تصفیه امور شیلات معرفی کند . دولت شوروی نیز اقدام دولت ایران را موجه دانست و هیئتی را اعزام داشت و با اینطرز کلیه تشکیلات شیلات طبق قرارداد در اختیار دولت ایران قرار گرفت.

روز ۹ بهمن ۱۳۳۱ جلسه سری مجلس شورایملی تشکیل شد و مجلس مخالفت خود را با تمدید قرارداد شیلات اعلام داشت. سخنگوی دولت گفت دولت شوروی تقاضا کرده یا قرارداد شیلات تمدید شود یا آنکه انحصار فروش محصولات به مدت ۱۰ سال به دولت شوروی تفویض گردد ولی دولت ایران با تمدید قرارداد مخالف است و فروش محصولات شیلات به شوروی را هم موکول به تصویب مجلس شورایملی نموده است.

روز ۱۱ بهمن ۱۳۳۱ انحلال شرکت شیلات ایران و شوروی به دولت شوروی اطلاع داده شد.

امتیاز صید بحر خزر در سال ۱۲۷۲ شمسی از طرف دولت ایران بیکی از سرمایه داران روسی بنام لیانازف واگذار شد که با انقلاب شوروی به دوران امتیاز مزبور پایان داده شد ولی دولت شوروی در سال ۱۳۰۱ با پرداخت سالی پنجاه هزار تومان به دولت ایران بهره برداری از شیلات را برعهده گرفت و بعد دولت ایران موافقت کرد که بهره برداری به شرکت مختلط ایران و شوروی واگذار گردد که ماده واحده آن در مجلس تصویب و در ۸ مهرماه ۱۳۰۸ قراردادها مبادله شد. که از سال ۱۳۰۶ برای مدت ۲۵ سال از حق امتیاز مزبور استفاده کند. هیئت مدیره شرکت شیلات ٦ نفر بودند که سه تن از طرف شوروی و سه تن از طرف ایران انتخاب میگردید. مدیر عامل از شوروی و رئیس هیئت مدیره ایرانی بود. سالی ۸۰ هزار تومان حق الامتیاز و ۱۵ درصد از منافع به دولت ایران داده میشد.... ضمنا بقیه منافع هم بالمناصفه بین سهامداران شرکت شیلات ایران وشوروی تقسیم میگردید.

در بهمن ماه ۱۳۳۱ شرکت شیلات، ملی اعلام شد و امور بهره برداری به دولت ایران واگذار گردید و شرکت سهامی شیلات ایران با سرمایه ۸ میلیون تومان تأسیس شد. ؛

***

دکتر سپهر ذبیح مینویسد :

بتدریج مخالفین مصدق بهم نزدیك شدند. در اول آذر ۱۳۳۰ وقتی مصدق از آمریکا به ایران بازگشت چند روز بعد تظاهرات خونینی در خیابانهای تهران بین طرفداران او و مخالفین از جمله حزب توده درگرفت. گروهی از طرفداران مصدق

به رهبری شعبان جعفری با اطمینان از حمایت پلیس ادارات روزنامه های مخالف و دفاتر حزب توده را آتش زدند و خیلی از سازمانهای مخالف دولت مصدق غارت و چپاول شد. بعداً شعبان جعفری در صف مخالفین مصدق قرار گرفت و در ۲۸ مرداد رهبری گروهی از مخالفین مصدق را بعهده داشت. یکی از اختلافات قدیمی شاه و مصدق این بود که دیپلماتهای خارجی آزادانه بدون اطلاع دولت، با شاه ملاقات میکردند. ملاقاتهای تشریفاتی بجای خود اما در مواقع بحرانی دیدن سفیران خارجی بویژه سفرای آمریکاو انگلستان و شوروی با شاه از اهمیت زیادی برخوردار بود. در دوره اول نخست وزیری دکتر مصدق و همچنین نخست وزیران قبلی، مستقیما از این نوع دیدارها آگاه نمیشدند و طبق رویه مرسوم، وزیر دربار به وزیر خارجه اطلاع میداد ولی در موضوع مورد گفتگو توضیحی نمیداد. دکتر مصدق در بار دوم که به نخست وزیری رسید درصدد برآمد رویه تشریفاتی انگلستان را بکار برد. به اینطرز که وزیر خارجه در این قبیل مذاکرات شرکت داشته باشد. وقتی این مطلب در روزنامه باختر امروز نوشته شد شاه و وزیر دربار واکنش شدیدی نشان دادند و شاه شخصاً از نخست وزیر گله کرد که انتشار این مطلب در روزنامه وزیر خارجه با قول قبلی مصدق مغایرت دارد. ولی پس از قیام ۳۰ تیر شاه با این نظر موافقت کرد و چنین اعلام شد :

"از آنجا که در ماههای اخیر چه سفیران انگلیس و آمریکا و دیپلماتهای آمریکا و دیپلماتهای طرفدار این دو سیاست و رجال سیاسی داخلی "نمایندگان مجلس - سناتورها- مدیران جراید و دیگران" مرتبا بمنظور ایجاد فتنه و شکاف بین شاه و دولت با شاه ملاقات میکردند و سبب بروز حوادثی میشدندکه خود خلاف قانون اساسی و مقررات جاری بود بهمین لحاظ بدنبال روزهای متوالی مذاکره بین شاه و دکتر مصدق موافقت شد که این دیدارها و ملاقاتها زیر نظر دولت قرار گیرد که براساس موازین قانون اساسی مبنی بر عدم دخالت شاه در امور مملکتی است. به همین جهت نخست وزیرچنین مقرر داشت :

۱- هیچ سفیر و وزیر مختار و بطور کلی نماینده سیاسی خارجی بدون موافقت نخست وزیر اجازه نخواهد داشت خود بخود از شاه وقت شرفیابی بخواهد.

۲- شرفیابیهای متداوله جهت تسلیم استوارنامه ها و غیره باید طبق معمول از راه وزارت خارجه صورت گیرد و وزیر خارجه در ملاقاتها حضور داشته باشد.

۳- لیدرهای پارلمان جز در مواردی که شخص شاه احضارشان کرده باشد تقاضای شرفیابی نخواهند کرد و در صورت شرفیابی هیچگونه موضوع سیاسی را مطرح نخواهند نمود .

٤- برای شرفیابی رجال نیز بین رئیس دولت و وزیر دربار همیشه تبادل نظر و مشورت صورت خواهد گرفت بطوریکه جای هیچگونه شائبه ای برای اخلال در روابط دولت و دربار بوسیله عناصر ناباب و مخالف مصالح ملت و مقام سلطنت باقی نماند .

***

در اواخر سال ۱۳۳۱ مخالفین دولت مصدق با سران ارتش تماس گرفتند که نیروهای ارتش و پادگانها از شهرستانها به تهران حرکت کرده حکومت مصدق را سرنگون سازند . مصدق بر اثر اصرار فاطمی دستور انحلال لشگر اول مستقر در پایتخت را داد که افراد آن تحت فرماندهی سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران قرار داشت. مخالفان مصدق، شاه را در فشار قرار دادند که به حمایت از مصدق نپردازد .

***

فخرالدین عظیمی در کتاب "ایران و بحران دمکراسی در سالهای ۵۱-۱۹٤۳ مینویسد :

دکتر مصدق همیشه در مجلس مخالف دادن اختیارات به دولت بود . همچنین همیشه با برقراری حکومت نظامی مخالفت میکرد و همیشه میگفت مجلس باید مقتدرباشد .

وقتی مجلس مکی را بعنوان ناظر بانك ملی انتخاب کرد مصدق خیلی عصبانی شد . زیرا مصدق دستور داده بودکه ۳۱۰۰ میلیون ریال اسکناس منتشر گردد و برای اینکه کشور دچار تورم نگردد آنرا محرمانه نگه داشته بود . هنگامیکه رزم آرا نخست وزیر بود و میخواست اسکناس منتشر کند دکتر مصدق بشدت با اینکار مخالفت کرده بود .

ولی دکتر مصدق معتقد بود برای بحرانی که در آن زمان در کشور وجود داشت اینکارها لازم بود . ولی چون مجلس مخالف است برای چاره جوئی به ملت متوسل میشود و رفراندم خواهد کرد . شاه درامور کشور دخالتی نداشت. چند تن از

افراد خانواده سلطنت به خارج رفته بودند . شاه اکثر اوقات در منطقه شمال بسر میبرد .

***

روزنامه فیگارو در فروردین ۱۳۳۱ چنین نوشت :

در گزارش مفصلی که اخیرا هندرسن سفیر آمریکا به وزارت خارجه آمریکا فرستاده ضمن اظهار نا امیدی از وضع ایران از دکتر مصدق تجلیل کرده و احساسات ضد کمونیستی او و تمایل به همکاری با آمریکا را ستوده است. هندرسن مینویسد دکتر مصدق در باره قبول پیشنهادات بانك بین المللی برای حل مسئله نفت و قرارداد نظامی ایران و آمریکا حسن نیت بخرج داده ولی آیةالله کاشانی که عنصر خطرناکی است مانع از حل قضیه بنفع آمریکا میباشد . بعقیده سفیر و مقامات وزارت خارجه آمریکا در تهران دکتر مصدق هم از نظر عقاید سیاسی و هم از نظر نفوذ و وجهه در میان افکار عمومی ایرانیان، مناسب ترین شخصیت برای نخست وزیری است زیرا در تمام مذاکرات با فرستادگان بانك بین المللی و مقامات آمریکائی حسن نیت و علاقه خود را بحل کلیه مسائل ابراز داشته ولی همینکه مذاکرات به نتیجه نزدیك میشود آیةالله کاشانی نقشه های سفارت آمریکا را بهم زده از حل قضیه نفت و تجدید قرارداد نظامی ایران و آمریکا جلوگیری کرده است.

چندی قبل انتشار داشت که کاشانی در نتیجه اختلاف نظر شدید با دکتر مصدق تصمیم به خروج از ایران گرفته است. ولی دکتر مصدق درصدد جلوگیری برآمده زیرا خروج کاشانی تا حدودی از قدرت مصدق خواهد کاست. لذا مصدق با خواهش کاشانی را به منزل خود دعوت داد . کاشانی به مصدق هشدار داد که قبول شرایط بانك بین الملل و تجدید قرارداد نظامی آمریکا گناهی نابخشودنی است و سرانجام مصدق هم در اثر فشار کاشانی از فکر سازش با آمریکائیها منصرف شد . ولی اختلاف نظرهای مصدق و کاشانی بداخل صفوف جبهه ملی نفوذ کرده و دو جناح مشخص در جبهه ملی بوجود آمده است یکی طرفدار سازش با آمریکائیها ودیگری افراطی مخالفت تسلیم به نظریات آمریکا و انگلیس..... دکتر مصدق هم از آشتی دادن دو جناح عاجز مانده است. آمریکائیها به او گفته اند که اگر بتواند جناح تندرو را کنار گذارده یا سرجایشان بنشاند از او حمایت

خواهند کرد والا باید جای خود را بیك مرد قوی بدهد که هم اکنون در تهران درکمین نشسته است.

***

در همین ایام آیزن هاور در کاخ سفید شروع بکار کرد و قیافه مخالف خود را به دکتر مصدق نشان داد. پاسخهای تند او موجب امیدواری انگلیسها گردید.

آیزنهاور مینویسد :

"مصدق درصدد تعطیل مجلس برآمد. کمتر از یك هفته قبل از این تصمیم، گزارش رسید که او همچنان به کمونیستها نزدیك میشود. یك گزارش دیگر حاکی بود که قرار است ۲۷ میلیون دلار از شورویها دریافت کند. این مبلغ برای هزینه سه ماه آینده دولت او کفایت میکند. زندگی شاه نیز در معرض مخاطره قرار گرفته است."

ایدن مینویسد :

"پاسخ تند آیزنهاور به دکتر مصدق باعث دلگرمی مخالفین او گردید. نمایندگان مخالف، مصدق را برای ادای توضیحات به مجلس خواندند. او از حضور در مجلس خودداری کرد و در عوض به رفراندم متوسل شد. آنگاه به پشتیبانی کمونیستها اکثریت بزرگی بنفع او رأی دادند."

***

بستگان دکتر فاطمی یادداشتهائی از دکتر فاطمی را انتشار داده اند که قسمتی از آن چنین است :

وقتی که دکتر مصدق نخست وزیر شد. تقی زاده و حکیم الملك به شاه گفته بودند که دکتر مصدق آمده است که ایران را جمهوری کند. علاء هم به دکتر مصدق گفته بود بعضی از اطرافیان شما فکر جمهوری دارند ولی دکتر مصدق گفته بود من به پدر این شاه قسم وفاداری نخورده بودم ولی در مورد اعلیحضرت قسم خورده ام اگر بعضی اطرافیان هم چنین نظری داشته باشند در من نمیتوانند تأثیر کنند. من از اواخر کابینه رزم آرا با اطلاع جبهه ملی با شاه تماس داشتم، تقاضای شرفیابی کردم، وقتی رفتم صحبت اول شاه این بود "پیشوا هم آمدند" من در تمام مقالاتم دکتر مصدق را پیشوای جبهه ملی خطاب میکردم. گفتم من اطمینان میدهم که مصدق مرد با شرف و مورد اعتمادی است. در مقابل صمیمیت حتماً از خود

صمیمیت نشان میدهد .

جریان را به مصدق گفتم و از او خواستم چون وزیر جنگ مورد علاقه شاه است از او مشورت نمائید . اما شاه درباره دکتر مصدق عقیده باطنی اش را مکرر بمن گفته بود . "خوب است مملکت را به دکتر مصدق بسپاریم تا ظرف چند ماه آنرا متلاشی کند" شاه بسیار ماهرانه بازی میکرد و مثل پدرش میتوانست چند سال بغض و کینه را در خود مخفی بدارد . نظر شاه با مصدق خوب نبود و نمیتوانست با او همکاری کند . در زمان ملی شدن یکروز شاه بمن گفت مگر میشود نفت را ملی کرد؟ انگلیسها عشایر را تحریك خواهند کرد . یکپارچه ایران را به آتش خواهند کشید . مملکت را میخواهید بکجا بکشانید . در جواب گفتم ما بتدریج شرکت نفت را "لای نمد" میگذاریم اگر دیدیم دنیا دارد بهم میخورد اورا رها خواهیم کرد والا لای نمد جان خواهد داد . شاه امپراطوری بریتانیا را فنا ناپذیر میدانست و میترسید او را بسرنوشت پدرش دچار سازند . ضمناً از دکتر مصدق نگران بود و حالت ترس و جبن همیشه بر شاه غلبه داشت و نمیخواست بازی حکومت سازی را از دست بدهد . از ضعف جبلی او بیش از هر کس ملکه مادر و شاهدخت اشرف استفاده مینمودند .

تحصن دکتر مصدق در مجلس فکر ترور اورا منتفی ساخت ولی دیگر به کاخ ابیض نرفت. انتخابات دوره شانزدهم زیر نظر هژیر وزیر دربار که تحت تأثیر والاحضرت اشرف بود صورت گرفته بود و اقلیت که اکثرا "آنگلوفیل" بودند شروع به هتاکی نمودند و حتی مشار وزیر پست و تلگراف در اختلاف با فرامرزی در راهروها مورد ضرب و جرح اقلیت قرار گرفت.

وقتی هریمن بتهران آمد ، بدون دستور نخست وزیر تیراندازی شد و چند تن کشته شدند. مصدق دستور تحقیق داد. اینطور نتیجه گرفته شد که دست شاهدخت اشرف در قضایا بوده است. چند روز بعد از واقعه دکتر مصدق مرا خواست و گفت میخواهم نامه به شاه بنویسم که تکلیف من با خواهرشان را معلوم کنند . یکروز والاحضرت اشرف مرا به کاخ دعوت کرد با موافقت نخست وزیر رفتم و سه ساعت مذاکره کردیم . از گذشته شکایت داشت و میگفت که ما با هژیر و رزم آرا مخالفت کرده ایم و همین مخالفتها آنها را بکشتن داد . بعد هم در باره مصدق و کاشانی مذاکره کردیم .

روزیکه مصدق به شاه نامه نوشت بازهم شاهدخت مرا خواست و گفت دکتر مصدق درخواست تنبیه مرا کرده است این دیگر چه نغمه ایست؟ گفتم چرا شما مخالفین دولت را به خانه خود راه میدهید، گفت مثلا کی ؟ گفتم تیمورتاش ... گفت از بچگی با من آشناست. سپس گفت برای مسافرت مقداری ارز دولتی باو بدهیم که مصدق با آنهم موافقت نکرد ولی شاهدخت به عنوان سفر موقتی ایران را ترک گفت. بعد سازمان اقلیت بدست ملکه مادر افتاد و پولهائی وسیله نصرتیان در اختیار آنان گذارده میشد.

یکبار که دکتر مصدق برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس آمده بود میخواستند او را در جلسه علنی بکشند. از بین تماشاچیان فریاد زنده باد و مرده باد بلند شد و کریم پورشیرازی را از بالای تالار به جلسه علنی انداختند و تماشاچیان به تالار جلسه ریختند و حتی در سرسرا زدوخورد کردند. بعد جلسه علنی بدون تماشاچی تشکیل شد و جمال امامی به دکتر مصدق گفت "برو گمشو- من خودم او را از صندلی نخست وزیری پائین میکشم."

نخست وزیری دکتر مصدق مقدمه اختلاف در جبهه ملی شد. دکتر مصدق در یك جلسه محرمانه مرکب از مکی و بقائی- حائری زاده- شایگان- و یکی دو نفر دیگر برای هر یك ازنامزدهای وزارت رأی میگرفت. ولی پس از تشکیل دولت عبدالقدیر آزاد از جبهه کناره گیری کرد و در صف مخالفین قرار گرفت. حائری زاده به مخالفت پرداخت، مکی قرار شد جزو هیئت اعزامی شورای امنیت باشد. از آبادان بمن تلفن کرد و من هم به دکتر مصدق گفتم قبول کرد. او هم برای سفر به آمریکا خداحافظی کرد و وقتی به تهران رسید چون نمایندگان کمیسیون مختلط از دو مجلس هر یك دو نفر را انتخاب کرده بودند و در مجلس دکتر شایگان و اللهیار صالح انتخاب شده بودند مصدق گفت اگر مکی را ببرم سایر اعضا خواهند رنجید. بهمین جهت مکی طوفانی از فحش و ناسزا بپا کرد. ضمناً بین مکی و بقائی هم رقابتهائی بودکه یکی نامزدی انتخابات دکتر جزایری دوست مکی از منطقه خوزستان و مخالفت بقائی با او و جانبداری از کاندیدای حزب زحمتکشان بود. حتی یکشب در منزل دکتر شایگان بین مکی و دکتر سنجابی کار بکتك کاری کشید که سنجابی جلسه را ترك گفت.

بین حزب زحمتکشان و حزب ایران در مورد کاندیداهای انتخابات اختلاف

بود . فرزندان آیةالله کاشانی نامزد انتخابات شده بودندو آقازاده بزرگ سه حوزه را یدك میکشید . کاشانی هم میگفت اگر من بخواهم ۱۳٦ وکیل را انتخاب کنم همه مردم به آنها رأی میدهند . در جبهه ملی وضع بصورتی بود یا به هم فحش میدادند و یا مصدق را به باد انتقاد میگرفتند . یکشب در منزل حائری زاده که جلسه جبهه ملی تشکیل بود و کاشانی هم حضور داشت وضع باندازه ای متأثرم کرد که مدتی گریستم و با همان حال به منزل دکتر مصدق رفتم و از معاونت او و عضویت جبهه ملی و نامزدی انتخابات استعفا کردم. فردای آنروز مصدق مرا خواست و گفت "ما با این عوامل میخواهیم با امپراطوری انگلیس جنگ کنیم" قرار شد خود او دعوتی بکند تا اختلافات از میان برود . بعدا در جلسه ای گفتم که هیچ اختلافی در جبهه ملی نیست. ایجاد اختلاف بزرگترین خیانت به نهضت ملی میباشد . در جلسه بعد مکی به کاشانی حمله کرد و از وضع مداخله آقازاده ها انتقاد نمود . پس از آن خود کاشانی هم اعلامیه داد و انتخاب پسران را تحریم کرد .

***

عبدالقدیر آزاد در باره روابط خود و دکتر مصدق در مجلس چنین گفت :

روزیکه دکتر مصدق برای نخست وزیری رأی تمایل گرفت ما را به خانه خود دعوت کرد و در اطراف تشکیل کابینه بحث شد . من گفتم مثل بعضی از نخست وزیران نباشید که دوستان را فراموش میکنند و دنبال مخالفین میروند . صلاح شما این است که دو نفر از حزب استقلال، دو نفر از حزب ایران، دو نفر از دوستان آیةالله کاشانی، دو نفر از جبهه ملی را داخل کابینه بکنید که افراد این جمعیت ها پشتیبان کابینه شما باشند . بعد من به ایشان گفتم پیش بینی میکنم که شما اعضاء کابینه خود را از قبیل مصطفی فاتح انتخاب میکنید و با تعرض خارج شدم و پیش بینی من درست بود . دولت مصدق میخواهد با عمال انگلیس که داخل کابینه اش کرده از کمپانی سابق خلع ید کند . مثل اینست که ما بخواهیم با سرباز و افسر انگلیسی، انگلستان را مغلوب کنیم. کابینه مصدق کابینه هو و جنجال است. از سالیان دراز من به طرز فکر و سلیقه ایشان آشنائی دارم. ایشان از کار مثبت عاجزند و در سیاست منفی و متینگ و نطق و خطابه استادندو مهارت فوق العاده ای دارند . یك منقد عالی و بسیار خوب هستند ولی

صد دینار کار مثبت از ایشان ساخته نیست. از روزیکه زمامدار شدند جنبه سیاست منفی ایشان از سیاست مثبت قویتر بوده است. "آزاد خود رهبری حزب استقلال را داشت که دکتر مصدق قبول نکرد دوستان آزاد وارد کابینه شوند. آزاد یکی از دوستان خود را هم نامزد پست شهرداری تهران کرده بود که باز هم مصدق نپذیرفت."

***

روز ۲۰ فروردین ۱۳۳۲ آیةالله کاشانی رئیس مجلس ضمن ارسال نامه حائری زاده رئیس فراکسیون آزادی مجلس برای دکتر مصدق نخست وزیر متذکر شد که بعلت عدم وجود امنیت تحویل اسلحه به نمایندگان اقلیت ضروری است.

***

دکترعلی اکبر مهتدی از مخالفین حکومت مصدق در باره آخرین ماههای حکومت او چنین مینویسد :

"اوضاع اقتصادی و مالی ایران روز بروز وخیم تر میشد و مصدق با لجاجت هر پیشنهادی را رد میکرد و بهیچ فرمولی برای حل مسئله نفت تن در نمیداد. برای چاره اندیشی دکتر شاخت آلمانی را به ایران دعوت کرد که پیشنهاداتی نمود ولی چاره ساز نشد. وزیر دادگستری لطفی را واداشت که پیشنهاد کند وزارت دادگستری از کابینه و دولت مجزاو قوه قضائیه مستقل شود ولی نتوانست و عملی نشد. لشگر گارد را به چهار واحد تقسیم کرد و قسمتهائی را به اصفهان و قزوین فرستاد. این وضع سوء ظن دربار را نسبت به او تقویت کرد. در مجلس سنا سناتور لسانی با ادله قانونی ثابت کرد که عمل اختیارات خلاف قانون اساسی است. نطق لسانی به وجهه مصدق لطمه زد. تنها کار فوق العاده مصدق حذف محاکم اختصاصی از جمله دیوان محاکمات مالیه بود و همچنین یك لایحه قانونی شدید در مورد مطبوعات تصویب نمودکه تا حدی مطبوعات بی بندو بار را محدود ساخت و دیگر هیچ کار اساسی انجام نمیگرفت.

سید ابوالقاسم کاشانی که به ریاست مجلس انتخاب شده بود به تقلید از مصدق به مجلس نمیرفت و وکلا را به خانه اش دعوت میکرد و پیوسته اعلامیه صادر مینمود و به عادت همیشه به انگلیسها فحش میداد و میخواست نخست وزیر بشود. در همین ایام ناگهان از طرف نزدیکان مصدق انتشار یافت که

شاهنشاه استعفا داده اند ولی رئیس تشریفات سلطنتی جدا موضوع را تکذیب کرد و گفت مغرضین آنرا انتشار داده اند.

وقتی حسین فاطمی وزیر خارجه شد دامنه تحریکات توسعه یافت. دولت میخواست زاهدی را توقیف کند چون مصونیت داشت توقیف نیافت و زاهدی در مجلس سنا نطق تندی علیه مصدق کرد و گفت چون مصدق در سیاست شکست خورده دست باین کارها و عوامفریبی میزند و به شدت به وزیر خارجه حمله کرد.

مصدق برای جلب مردم اعلام کرد که هشتاد هزار هکتار از اراضی خوزستان آماده تقسیم بین مردم میباشد و عوارض کهنه قدیمی در روستاها لغو میگردد. همچنین مال الاجاره ها را تقلیل داد تا مستأجرین را خشنود کند.

ویلیام دوگلاس قاضی آمریکائی به ایران آمد و در مراجعت گزارش داد که مصدق بر کمونیستها پیروز شده باید به او کمك شود. بهمین جهت بار دیگر جلسه محرمانه ای از وزرای خارجه آمریکا و انگلیس در پاریس تشکیل و طرح جدیدی تهیه و توسط هندرسن پیشنهاد گردید ولی مصدق به هندرسن جواب رد داد. بعدا چرچیل و آیزنهاور پیشنهاد مشترکی دادند که آنهم مورد قبول قرار نگرفت. مصدق طرفداران خود را به تظاهرات واداشت که عکس او را روی عدل مظفر در سردر مجلس نصب کردند. در همین موقع خبر رسید که انگلیسها میخواهند طلاهای ایران را در آفریقای جنوبی ضبط کنند که طلاهای ایران به بانك فدرال رزرو آمریکا منتقل شد. تبلیغات علیه مصدق زیاد بود که در مجلس گفت مرا متهم به اختلال حواس کرده اند در حالیکه شایع کنندگان خود مجنونند. بر طبق قانون اختیارات یك قانون دادرسی طبق نظر خود تدوین نمود که بمحض سقوط حکومت مصدق لغو شد. جمال امامی از مخالفین سرسخت او به تشکیل حزب دموکرات اسلامی پرداخت که عده ای از مخالفین مصدق به او پیوستند و با اختیارات قانونگذاری مصدق و گزارش هیئت ۸ نفری مخالف و خواستار اجرای صحیح قانون اساسی بود. ابوالقاسم بختیاری علیه دکتر مصدق در منطقه خود قیام نمود که این امر زنگ خطری برای مصدق بود. پس از واقعه نهم اسفند سرلشکر زاهدی و جمال امامی و عده ای دیگر توقیف شدند. منشی زاده لیدر حزب سومکا به محاکمه کشیده شد.

در همان ایام دکتر مصدق دو نفر از روحانیون را نزد آیةالله بروجردی فرستاد که حضور شاه وساطت کنند و آیةالله هم شرحی به شاهنشاه نوشته وساطت کرد و اعلیحضرت هم به نمایندگان مجلس توصیه کردند که از مخالفت دست بردارند. با آزادی سرلشکر زاهدی و سایرین فعالیت مخالفین ادامه یافت.

بدنبال پیشنهاد مشترک آیزنهاور و چرچیل انتشار یافت که مصدق را به آمریکا دعوت کرده اند ولی مصدق در مجلس گفت نه آمریکا میروم و نه استعفا میدهم. میمانم و تا آخرین نفس با تحریکات میجنگم زیرا کارهائی که علیه این دولت میشود خیانت است. ابوالحسن ابتهاج متهم شد که ۵ میلیون لیره سپرده شرکت سابق نفت را مسترد کرده است، او هم در جراید شدیدا بدولت حمله کرد و گفت رئیس دولتی که اسکناس بدون پشتوانه چاپ میکند و ترازنامه دروغی منتشر میسازد حق ندارد به دیگران نسبت تخلف بدهد. مصدق بمناسبت ایام نوروز در نطقی گفت حریف حیله گر را از خانه بیرون کرده و با موفقیت چند قدم بیشتر فاصله نداریم باید کمی صبر و حوصله و فداکاری داشت.

در همان ایام در مصر کودتا شد و ژنرال نجیب و سرهنگ عبدالناصر روی کار آمدند. شایعات در ایران زیاد شد ولی نظامیها از اینکه مصدق وزیر جنگ بوده او را مسخره میکردند و شاه را فرمانده کل قوا میدانستند. کاشانی هم گفت فاروق با شاه ما خیلی فرق دارد. کودتا بر علیه زورگوئی است و شاه ما دمکرات میباشد.

مصدق برای اینکه علاء را از وزارت دربار برکنار کند مدتی حسین مکی و بعد دکتر معظمی را نامزد این کار کرده بود. ولی اعلیحضرت بهاءالملک قراگزلو را در نظر گرفتند، ولی چون کسالت داشت ابوالقاسم امینی بعنوان کفیل وزارت دربار منصوب شد. در مجلس شمس قنات آبادی به دکتر مصدق حمله کرد و گفت از جان مملکت چه میخواهی؟ گاهی وزیر دربار تغییر میدهی، گاهی به افسران می پیچی و هر روز دسته ای را توقیف میکنی و با اینکه همه چیز را در اختیار داری هم قانونگزار هستی و هم مجری و هم قاضی معهذا از ترس بر خود میلرزی و میگوئی ظرف ۴۸ ساعت باید تکلیف مرا روشن کنند.

حائری زاده میگفت مجلس نیم بند درست کرده و با ۵۷ نفر بازی میکند. مصدق باید از اختیارات صرفنظر کند تا گزارش هیئت ۸ نفری تصویب گردد. چه

اگر شاه نباید در امور مملکت مداخله کند نخست وزیر هم نباید اختیارات قانونگزاری داشته باشد . این مطلب هم در قانون اساسی صراحت دارد .

با اینطرز مصدق تصمیم گرفت که در مجلس نطق کند ولی مخالفین اوبستروکسیون کردند ناچار رفت در رادیو صحبت کرد و گفت مخالفین میخواستند مرا بکشند . در پایان نطق گفت شاه باید سلطنت کند نه حکومت.

بدنبال این وقایع روزی ناشناسی مقابل خانه دکتر مصدق دستگیر شد . شهرت دادند که میخواسته مصدق را ترور کند . در مقابل همه روزه دسته هائی میآمدند و تظاهراتی میکردند . آیةالله بهبهانی با مصدق ملاقات کرده و از او خواست از اصرار در تصویب گزارش هیئت ۸ نفری صرفنظر کند . ولی انتشار یافت که مصدق محرمانه به قم رفته با آیةالله بروجردی ملاقات کرده و حمایت او را خواسته بود . افسران بازنشسته نیز از شاه خواسته بودند که مصدق را عزل کند .

قتل افشارطوس وضع را متشنج تر ساخت. بلوچ قرائی اقرار کرده بود که او و یارانش نقشه وسیعی داشته میخواستند مصدق و سی نفر از اطرافیان او را بکشند و افسران بازنشسته میخواستند علیه مصدق کودتا کنند. ولی در صحت این اظهارات به بلوچ قرائی تردید بود . زاهدی در مجلس متحصن شد و گفت شرط خروج از تحصن این است که بمن گذرنامه سیاسی داده شود که از کشور خارج شوم والا تا زمانی که مصدق نخست وزیر است در مجلس میمانم و بالاخره زاهدی نامزدی خود را برای نخست وزیری اعلام داشت.

در آن ایام وقایعی اتفاق افتاد که مهم بود .افسرانی‌راکه به اتهام واقعه نهم اسفند دستگیر شده بودند دادگاه تبرئه کرد . آتش سوزی مهمی در بازار تهران روی داد که گفته شد عمدی بوده است. رئیس شرکت نفت استعفا کرد و به دولت گزارش داد که وسیله ای برای اداره کار ندارد . سرلشگر مهنا معاون وزارت جنگ با نخست وزیر اختلاف پیدا کرد و از مقام خود مستعفی گردید . در بابل بین موافقین و مخالفین مصدق زدو خورد روی داد و چند تن کشته شدند. یك فرستنده بی سیم در یکی از اماکن سفارت انگلیس کشف شد که علیه مصدق خبر پخش میکرد . سفیر شوروی در ایران تغییر یافت و دیپلماسی شوروی در ایران عوض شد . در باغ مجلس نارنجکی کشف شد و گفتند هواداران مصدق میخواستند زاهدی را که در مجلس متحصن بود مرعوب کنند. علی معتمدی نایب التولیه

خراسان از شاهنشاه و نخست وزیر خواست که روز ولادت حضرت رضا در مشهد حضور یافته سوگند وفاداری یاد کنند تا کشور از اختلاف و آشوب نجات یابد. مصدق زیر تلگراف نوشت کار باین سادگی نیست. فراکسیون نهضت ملی هم اعلام کرد از حضور در مجلس خودداری میکند. طرفداران مصدق کاشانی را از ریاست مجلس برداشتند. وقتی مصدق اعلام رفراندم کرد بقائی و زهری هم گفتند ما هم رفراندم میکنیم که مصدق بماند یا برود.

بعد از قطع مذاکرات نفت بین ایران و انگلیس عده ای از نمایندگان مجلس تصمیم گرفته بودند که به دکتر مصدق رأی عدم اعتماد بدهند چون با هیچ فرمولی در باره نفت موافقت نمیکند و کشور را به پرتگاه ورشکستگی کشیده است. در همین موقع شایعاتی در باره وقوع کودتا انتشار یافت. عده ای میگفتند کمونیستها میخواهند کودتا کنند و تغییر رژیم را حتمی میدانستند. خبر مسلم این بود که حسین فاطمی و یکی دو نفر دیگر با مهارت هرچه تمامتر درصدد این بودند که با کمك توده ایها و چپ نماها چنین کاری را بکنند اما وقتی موضوع فاش شد که قضیه از طرف دولتی ها بوده کابینه ترمیم شد و فاطمی شهرت داد که کودتا مربوط به چند ماه قبل و مربوط به زمان رزم آرا بوده است و پرونده سه ماه قبل را که مربوط به اظهارات افسانه ای "حایری نیا" بود به پیش کشیدند. سرلشگر مزین رئیس شهربانی و دوست فاطمی و دشمن رزم آرا پرونده را به جریان انداخت. رئیس شهربانی گزارشی تنظیم کرده بود که به گفته حائری نیا برنامه کودتا مطرح بوده و تقاضای تعقیب نگارنده "مهتدی" را نمود. دادرسی ارتش نگارنده را احضار و ضمن تحقیقات کوتاهی بازداشت کرد. در زندان قصر بطور انفرادی و بدون ملاقات بودم. در همین موقع دکتر مصدق عازم آمریکا بود و با سادچیکف سفیر شوروی ملاقات داشت و از او خواست که اگر شورای امنیت تصمیمی علیه ایران گرفت دولت شوروی با استفاده از حق وتو آنرا خنثی نماید.

ظرف مدت یکماه که در زندان بودم با هیچکس حتی افراد خانواده خود حق ملاقات نداشتم سرتیب کیهان و دو معاون او در زندان قصر به دیدار من آمدند و گفتند آنچه تحقیق شده پرونده ساختگی است ولی اوراقی هست که گفته شده به خط رزم آرا میباشد با آنکه میدانیم خط او نیست به کارشناس ارجاع کرده ایم.

در باره سوگند نامه چند بار آنرا از حائری نیا خواستم میگوید در صندوق شهربانی است ولی شهربانی میگوید نزد خود حائری نیا میباشد اما مسوده آن در پرونده هست که چنین میباشد " ما امضا کنندگان به شرف و ناموس خود سوگند یاد میکنیم که در انجام هدف خویش موجب رسوا شدن همدیگر را فراهم نیاورده و تا آخرین نفس جهت رسیدن به مقصود فداکاری کنیم و مهر سکوت را تا پایان کار هرگز نشکنیم و هر یك از ما که خیانت نماید از نظر سایرین مرگش اجتناب ناپذیر است. نگارنده آنرا تکذیب کرده گفتم اگر چنین ورقه ای موجود است آنرا بیاورید تا نسبت به امضای رزم آرا و خودم اظهار عقیده کنم. بازپرس گفت خواستم از شما هم پرسیده باشم که حائری نیا دروغ گفته ولی تا مراجعت نخست وزیر از آمریکا نمیتوانیم ترا آزاد کنیم. از آن به بعد در وضع من در زندان تسهیلاتی فراهم شد. هفته ای بعد سرتیپ زاده رئیس سابق کارآگاهی بازداشت و او را نزد نگارنده آوردند. ظاهرا اتهام او این بود که اطلاعات خود را در باره کودتا کتمان کرده ولی بعد از هفته ای کشف شد که رئیس شهربانی او را نزد من فرستاده که از اقدامات بازپرس و وضع نگارنده در زندان مطلع گردد. نصرت الله قمی قاتل دکتر زنگنه را هم نزد نگارنده آوردند که نزد من درس میخواند. مأیوس و پشیمان بود و استرحام میکرد. نواب صفوی را هم زندانی کرده بودند. رفقا وپیروانش هر روز دسته دسته میآمدند وقتی از پنجره نگارنده را میدیدند به من و رزم آرا ناسزا میگفتند و مأمورین اینکار را برای این میکردند که مرا مرعوب سازند. وقتی جریان به رئیس زندان گفته شد جای نواب صفوی را تغییر داد.

جریان دادرسی سیر طبیعی خود را ادامه داد. کارشناسان به اتفاق اظهار نظر کردند اوراق ساختگی است و خط خود حائری نیا میباشد و سوگند نامه هم دروغی است و در مراحل آخر هم حائری نیا اعتراف کرد که همه را برخلاف حقیقت گفته که بازپرس قرار منع تعقیب نگارنده را صادر کرد و حائری نیا را مقصر دانست. دادگاه مرکب از پنج نفر قاضی "سرلشکر" عقیده بازپرس را تأئید و روزیکه دکتر مصدق از آمریکا مراجعت نمود پس از سه ماه آزاد شدم."

***

فؤاد روحانی مقاله تحقیقی "مارك گازیوروسکی" رئیس دپارتمان علوم سیاسی دانشگاه لوئیزیانای آمریکا را در روزنامه قیام ایران چاپ کرده که خلاصه اش

چنین است :

حکومت مصدق که وسیله کودتا ساقط شد آخرین حکومت مردمی و دمکراتیك ایران بود . اگر مصدق برانداخته نشده بود انقلاب احتمالا رخ نمیداد . مصدق تجسم دو آرمان ملی بود یکی انتقال قدرت سیاسی از دربار به مجلس و دیگری انتقال اداره صنعت نفت از شرکت انگلیس به دولت ایران ... شرکت نفت قسمتی از قدرت خود را صرف تقویت شاه میکرد و شاه در باطن با ملی کردن نفت مخالف بود . انگلیسها از هیچ اقدامی برای برانداختن مصدق کوتاهی نکردند تا موفق شدند . انگلیسها در خرداد ۱۳۳۰ طرح براندازی او را پایه گذاری کردندو با کمك بعضی از رجال سیاسی و بعضی از افراد از قبیل برادران رشیدیان ، بعضی از نمایندگان حزب محافظه کار به وزیر خارجه انگلیس فشار آوردند که اقدام لازم نزد شاه بعمل آورد تا قوام به جای مصدق منصوب شود . ولی وزیر خارجه گفت ترتیب دیگری در دستور است. میخواهیم پولمان را روی یك اسب دیگر بگذاریم. منظور سید ضیاء بود که شاه بیش از قوام به او تمایل داشت. سید ضیاء به انگلیسها وعده داده بود که شرکت نفت را با تغییر اسم دوباره در کار نفت دخیل خواهد کرد . در فروردین سال ۱۳۳۱ دولت محافظه کار نماینده ای را باسم "امری" بپاریس فرستاد و با قوام مذاکره کرد و او هم اظهار کرد اگر دولتی تشکیل بدهد ترتیب همکاری شرکت نفت انگلیس را با ایران خواهد داد . قوام به تهران رفت و با همکاری انگلیسها سرکار آمد که واقعه ۳۰ تیر روی داد .

در شهریور ماه ۱۳۳۱ حزب توده با کاشانی تفاهمی برقرار کرد که بکمك حزب توده نخست وزیر بشود و در ازای اینکار مستشاران نظامی آمریکا را معزول کند و کنسولگریهای آمریکا را ببندد . کاشانی از حزب توده مبالغی هم پول گرفت. زاهدی برای روی کار آمدن خود از ابوالقاسم بختیاری کمك خواست. با توقیف ابوالقاسم بختیاری موضوع منتفی گردید . سیاست آمریکا تا آخر هیچگاه مخالف مصدق نبود . ترومن میکوشید دو اصل مورد توجه باشد "نگاهداشتن ایران در بلوك غرب - تأمین تولید نفت و ثبات قیمت آن" این دو اصل مستلزم دوام استقلال سیاسی ایران بود و منافاتی هم با حکومت مصدق نداشت و ترومن مرتبا از مصدق پشتیبانی میکرد و انگلیسها را بروش مسالمت آمیز دعوت مینمود . ترومن چند بار انگلیسها را از مداخله نظامی در ایران منصرف ساخت.

از اواخر سال ۱۹٤۸ سیا شروع به فعالیت دامنه داری در ایران کرد . ازجمله نگاهداری شبکه ایلات از قبیل قشقائی برای آماده بودن در صورت حمله شوروی به ایران برای عملیات چریکی - همچنین ایجاد سازمانی برای مراقبت فعالیت حزب توده و صرف سالی یك میلیون دلار تحت نظارت دو ایرانی با نام مستعار .

پول دادن به بعضی از ملایان از قبیل فلسفی- تفرقه انداختن بین سران جبهه ملی- پول دادن به بعضی از آنها یعنی همان کارهائی را که برادران رشیدیان از طرف انگلیسها میکردند . اشخاصی هم در سیا بودند که به ابتکار خود عمل میکردند و تا زمانیکه ترومن سرکار بود اجازه مخالفت با دکتر مصدق را نمیداد .

سازمان سیا از اواخر دهه چهل به پنج نوع کار محرمانه در ایران دست زد . اول تشکیل شبکه عشایر تا در صورت حمله شوروی دست بکار چریکی بزنند . دوم راه گریز و فرار معین شده بود تا در صورت جنگ بزرگ مورد استفاده قرار گیرد . سوم عملیات جاسوسی و خرابکاری در مرز شوروی با استفاده از آذربایجانیها و ارامنه و سایر اقلیتهای نژادی انجام شود . چهارم فعالیت شوروی زیر نظر گرفته شود . پنجم سازمانی به نام "بدام" در ایران تأسیس شد که نفوذ شوروی و حزب توده را خنثی کند . دو نفر ایرانی با سالی یك میلیون دلار اعتبار تبلیغاتی برای منکوب کردن طرفداران شوروی دست بکار شدند . از سازمان مزبور برای سست کردن پایگاههای جبهه ملی استفاده شد . "نام دو نفری که آمریکائیها مأمورکرده اند هنوز فاش نشده و یکبار هم که میخواستند کنار بروند کرومیت روزولت آنها را تهدید به قتل کرده است" اقداماتی برای جدا کردن کاشانی و مکی و بقائی صورت گرفت . اعتباراتی هم در اختیار دیگران گذارده شد .

با اینطرز وضع مصدق که در گذشته رهبر بلامنازع نهضت ملی بود به سستی گرائید . شخصیتهای برجسته جبهه ملی از قبیل کاشانی و بقائی و مکی علیه مصدق توطئه میکردند . چون نفوذ زیادی روی طبقه پائین شهری داشتند در نتیجه اتکاء مردمی مصدق ضعیف میشد .

آرزوی انجام اصلاحات که در همه مراحل ناسیونالیسم ایران وجود داشت در دوران حکومت مصدق تجلی کرد که یادآور دوران انقلاب مشروطه بود . عصر مصدق را به رغم نابسامانیهای فراوان باید مرحله دیگری از مبارزه پیگیر مردم ایران در جهت اثبات مجدد استقلال ملی دانست. ***

رسول مهربان درباره اختلاف روحانیون با دکتر مصدق چنین مینویسد :

وقتی بین مصدق و کاشانی اختلاف درگرفت گروه مجاهدین اسلام به رهبری قنات آبادی علیه مصدق شعار میدادند. داریوش فروهر با گروه پان ایرانیست خود با چوب و چماق به خانه آیةالله کاشانی حمله کرده عده ای را مجروح ساختند. اتحاد جناح روحانیون به رهبری آیةالله بهبهانی و آیةالله کاشانی و آیةالله شیخ بهاءالدین نوری علیه حکومت مصدق هم آهنگ شد. گروه فدائیان اسلام به رهبری نواب صفوی علیه مصدق دست بکار شد و ترور دکتر فاطمی بعنوان اعلام خطر به دکتر مصدق بود. قائم مقام در خانه کاشانی پوست تخته انداخته بود. او کسی بود که جلوی کلیه اعتراضات روحانیون علیه رضاخان را گرفت. روزنامه های طرفدار جبهه ملی کاریکاتورهای زشتی از کاشانی میکشیدند. اتحاد این روحانیون مورد تأئید آیة الله بروجردی قرار گرفت و فلسفی واعظ هم نقش رابط داشت که مکاتبات بین آیة الله بروجردی و شاه هم در کتاب شرح حال آیةالله بروجردی به چاپ رسیده است. با اینطرز اتحاد قشر بالای روحانیون و سرلشکر زاهدی و ارتشیان علنی شد و نواب صفوی هم دکتر مصدق را مهدورالدم اعلام نمود.

***

روزنامه نیمروز چاپ لندن در سه شماره خود در آبان سال ۱۳۶۸ نامه رحیم صفاری را چاپ کرده بود که قسمتی از آن قبلاً به چاپ رسید و در این باره چنین نوشت :

اخیرا شب نامه ای در تهران منتشر شده که موجب گفتگوهائی گردید. این شب نامه را رحیم صفاری روزنامه نگار قدیمی ایران خطاب به دکتر مصدق نوشته است. رحیم صفاری بعد از شهریور روزنامه الفبا را منتشر میکرد. مدتی با دکتر بقائی همکاری داشت. دوبار از لاهیجان نامزد نمایندگی شد ولی به مجلس نرفت. در جریان انقلاب هم نامه سرگشاده ای منتشر ساخت که دوستانش به او نمره ۳ دادند. اول نامه سنجابی و فروهر و بختیار، دوم نامه دکتر حاج سید جوادی و سوم نامه صفاری بود که هر سه درباره خرابی اوضاع بود.

صفاری مینویسد : در عید امسال در جستجوی نامه های قدیمی دوستان بودم که چرك نویس نامه ای را یافتم که روز یکشنبه ۱۱ مرداد۱۳۳۲ به دکتر مصدق

نوشته بودم. چون در این سرزمین بلا دیده حقایق فراموش میشود و گاه نامه بیانگر واقعیات تلخ و دردناك روزهای بحرانی نهضت ملی بود تکثیر آنرا برای جویندگان اسرار سیاسی و تشنگان حقیقت خالی از فایده ندیدم. زیرا پس از انقلاب فرصت طلبان حرفه ای و مدعیان وراثت نهضت ملی خواستند از فداکاریهای دیگران بهره برداری رندانه نموده انقلاب اسلامی را دنباله نهضتی که بخاطر غرورها و خودخواهی ها و فرصت طلبی ها نابود شد اعلام کرده برای خود جائی فرصت طلبانه ای باز کنند. شهوت ارتزاق سیاسی از مردار نهضت چنان بالا گرفت و در باره شخص دکتر مصدق چنان غلو کردند که حدی برآن متصور نیست. با مدح و ثنا به مصدق خیال میکردند میتوانند در سایه مصدق برای خود وجاهتی دست و پا کرده و برای فعالیتهای خود مشروعیتی ایجاد نمایند.

کیش شخص پرستی که در رژیم استالین و پس از مرگ او مهر بطلان خورده برای بشریت آزاده و متفکر سالهای آخر قرن بیستم دیگر اعتباری ندارد.

خلاصه نامه مورخ ۱۱مرداد ۳۲ خطاب به دکتر مصدق چنین است :

از ۲۵ خرداد سال گذشته که استعفای جنابعالی موجب بروز حوادث ناگوار و شهادت عده ای از هم میهنان ما گردید وقایعی در صحنه سیاست ایران روی داده که مایه کمال نومیدی متفکران آزاده از استقرار دمکراسی و حاکمیت ملی در میهن ما شده است. با مراجعه به سوابق خود که موجب ایجاد شهرتی عظیم و وجاهتی بی نظیر در این گوشه آسیا گردیده درمی یابید که چگونه حب جاه و مقام شما را از شاهراه حقیقت و انصاف دور نموده و نشان داده اید که مصدق سال ۳۲ بامصدق سالهای گذشته چقدر فرق کرده است.

انتصابات جنابعالی در گیلان چنان خلاف انتظار و بی پروا میباشد که توجیه چنین کج سلیقگی واقعا مشکل بنظر میرسد. انتصاب سرتیب مظفری به ریاست اداره بندر مهمی چون بندر پهلوی و انتصاب کشاورز صدر به استانداری با آن سوابق دوره پانزدهم و بدتر از همه انتصاب محمد علی مقدم پس از او به استانداری گیلان آیا نشانه هوشیاری و دقت نظر دولت شرافتمند و هوشمندی است که با استعمار بریتانیا درحال نبرد است؟

همین تیمسار مظفری فرماندار نظامی قوام بود و مردم شریف تهران بدستور او بارها مورد حمله سربازان قرار گرفتند. اگر به صورتجلسات مجلس دوره پانزدهم

مراجعه کنید در مبارزه با رزم آرا که میخواست پا جای پای رضاشاه بگذارد، همین کشاورز صدر چگونه از او دفاع میکرد و خود را "اس- اس" حضرت اجل رزم آرا معرفی میکرد.

مگر اصرار ارسلان خلعتبری هنگام استانداری کوتاهش در گیلان موجب تغییر همین سرتیب مظفری نشد؟

اگر اصرار جنابعالی برای اخذ اختیارات و بدست گرفتن وزارت دفاع برای همین بود که به چنین انتصاباتی دست بزنید و سرتیب مظفری را بمناسبت روابط خصوصی با نزدیکان خود به استان خوزستان بفرستید که دولت شما درآن منطقه با امپراطوری بریتانیا درحال کشمکش بود. واقعا دست مریزاد.

مگر داستان مداخله سرتیب حسینعلی مغروری فرمانده تیپ گیلان را در انتخابات طوالش و بندرپهلوی و شهر لاهیجان نشنیده اید که چگونه مردم لاهیجان را به گلوله بسته و صندوقهای آراء مردم طوالش را تعویض و ابطال کردند تا قائم مقام وکیل شود و نخستین نماینده واقعی آن منطقه را دولت جنابعالی از امیدواری به آزادی انتخابات و اعتماد به آن دولت مأیوس سازد.

بخاطر بیان حقیقت و آگاه ساختن آیةالله کاشانی از عدم اجرای قانون مصادره اموال قوام در لاهیجان چنان مورد بغض جنابعالی قرار گرفتم که به استاندار گیلان دستور فرمودید محترمانه برای بنده پرونده سازی کنند و در کمیسیون امنیت اجتماعی مقدم استاندار منتخب جنابعالی بگوید که دولت مصلحت خود را در تبعید فلانی میبیند که رئیس دادگستری و دادستان شهرستان رشت آنرا غیر قابل طرح دانسته و یحیی جهانشاهی پیشکار دارائی گیلان به آن اعتراض میکند. وقتی مقدم میگوید بر اثر دستور محرمانه جنابعالی کمیسیون تشکیل شده و دولت مصلحت را در تبعید میداند باز هم جهانشاهی میگوید باید دستور کتبا ابلاغ گردد.

اکنون اجازه بدهید بپرسم هدف از اختیارات و ایجاد حق قانونگذاری این بود که لوایح عجیب چون قانون کمیسیون امنیت اجتماعی بنویسید و نیم عشر حقوق دیوانی بدهکاران ثبتی را تبدیل به عشر نمائید؟

آیا تمرکز قدرتها در یك نقطه با بیانات شما در جلسه تغییر سلطنت قاجار منافات ندارد؟ آیا انسانهای شرافتمند در راه خودخواهی ها میتوانند به این سادگی

تغییر عقیده دهند؟ آیا مبارزه شرکت نفت همین بود که با وجود کشف اسناد خانه سدان دکتر فلاح را همه کاره شرکت نفت بفرمائید؟

آیا حاصل تلاشهای ملت ایران این بود که ایادی سفارت فخیمه علیرغم مبارزات محلی مردم یزد بهمان صورتی که قائم مقام از صندوق انتخابات سردرآورده بار دیگر بنام نمایندگان ملت در دوران حکومت ملی جنابعالی باز هم به مجلس راه یابند.

شما که همه شهرت و محبوبیت خود و وجاهت ملی خود را از تریبون بدست آورده اید چگونه میخواهید تریبون مقدس را با بستن مجلس آتش بزنید؟

اگر شما فراموش کرده اید تاریخ فراموش نکرده که جنابعالی چند بار در پارلمان با اختیارات مخالفت کرده اید و منطق شما هم این بود که چون امر وکالت مبتنی بر انتخاب از سوی مردم است پس وکالت قابل انتقال نیست و وکیل حق توکیل ندارد. شما مجلسی را که در بدو گشایش دوره هفدهم تأئید کرده اید و در دوران حکومت شما هم انتخابات شده و اکثریت وکلا هم از ترس جنجالهای تبلیغاتی دولت دست بسته تسلیم شما گشته وادار کرده اید که به اختیارات شما رأی موافق بدهند. دکتر شایگان که در دوره پانزدهم بخاطر عضویت در کابینه قوام در دومین روز تحصن در دربار با حضور دکتر متین دفتری - ارسلان خلعت بری - دکتر جزایری- سید حسن زعیم به شما ناسزا گفت امروز چنان مقبول طبع مشکل پسند جنابعالی شده که دفاع همه تزهای سیاسی و اجتماعی شما را برعهده دارد و اورا بر دوستان صدیقی که بخاطر جنابعالی جان خود را بخطر انداخته اند ترجیح میدهید.

با اینکه دکتر سنجابی یکروز بخاطر ائتلاف با حزب توده مورد غضب شما قرار گرفت امروز چنان تعصبی در دفاع از نظریات شما نشان میدهد که میخواهد با دکتر بقائی در مناظره در مجلس برآید. درآن روزهای ائتلاف حزب توده و حزب ایران که ناشی از فرصت طلبی بود نصایح آنروز شما را نپذیرفتند و روزنامه جبهه ارکان حزب ایران شما و همه متحصنین در دربار را در انتخابات دوره پانزدهم به مسخره گرفت زیرا امیداوار بود که از مراحم قوام السلطنه در همان انتخابات متمتع شود. اگر اجل به جنابعالی مهلت دهد شاهد فرصت طلبی های دیگر از ایشان و دوستانشان خواهید بود.

براساس اطلاعات شخصی و مطالعات سیاسی و تجارب روانشانسی در باره جنابعالی به این نتیجه رسیده ام که چه چیز شما را وادار کرده که مجلس شورایملی را که مطیع و تسلیم جنابعالی شده است با رفراندم که در قوانین اساسی و عادی ایران سابقه نداشته منحل نمائید . یکی اینکه اجرای قانون تعقیب قوام و مصادره اموال او را معلق سازید و در نزد خویشان عزیزتان سرافکنده نباشید . بعنوان یك حقوقدان تصدیق مینمایم که این قانون در محیطی آکنده از خشم و بغض نسبت به قوام السلطنه که روزی نجات دهنده آذربایجان شناخته شده گذشته است زیرا او در چهار روز حکومت خود جنایتی نکرده که مستحق چنین مجازاتی باشد و دکتر بقائی در تعقیب و گذرانیدن قانون مصاده اموال قوام تحت تأثیر احساسات ناشی از کشتار مردم و شدت ارادت به جنابعالی قرار گرفته و اصرار بی مطالعه در تصویب آن داشته است و جنابعالی هم که در زندگی سیاسی خود نقش طرفداری از آزادی و عدالت و قانون را برعهده گرفته اید نمیتوانید ظاهرا از سوابق دوستی و خویشاوندی و صمیمیت میان خود و قوام که همیشه روش یك رجل سیاسی صاحب اراده، متکبر و زورگو را بدون اعتنا به قوانین و حقوق مردم پیش گرفته چیزی را عنوان فرمائید و مصلحت سیاسی خود را در نهان داشتن این دوستی و خویشاوندی میدانید .

پس از تصویب قانون مصادره، آیةالله کاشانی و دوستان سیاسی دائما از بنده که اهل گیلان هستم روند اجرای قانون را استفسار میکردند و چون اثری از اجرای آن نمیدیدم حقایق را میگفتم. بعد هم تغییر رئیس دارائی لاهیجان روی داد که از اسمعیل چاردهی مباشر املاك قوام طی نامه ای حفظ درآمد املاك را به سود احتمالی بازماندگان شهدای ۳۰ تیر خواسته بود ، بعد هم سید جلیل القدری را که تا چندی پیش ریاست مجلس شورایملی را برعهده داشت و در وقایع ۳۰ تیر تا پای مرگ برای بازگرداندن شما به صدارت ایستاد و از مصونیت پارلمانی برخوردار میباشد مورد هجوم اوباش قرار دادید و حریم شخصیتی را شکستید که خود در فرودگاه تهران در هوای گرم تابستان مدت ۵ ساعت در انتظار بازگشت مقدم ایشان از تبعید لبنان بودید . در خانه او چاقوکشان دولتی با حضور مأمورین شهربانی و فرمانداری نظامی خون حداد زاده را بر زمین ریختند .

بنده بخوبی میدانم که شما پس از استعفا در اختفای کامل بسر بردیدو وظیفه

تحریك جامعه را به مقاومت در برابر دربار و قوام به عهده آیةالله کاشانی و دکتر مظفر بقائی گذاشتید و مردم با نثار خون خود شما را بر قله محبوبیت و قدرت نشاندند و این محبوبیت را فداکاری افرادی بوجود آورد که امروز مورد عضب شما قرار گرفته اند که در خانه یکی آدم میکشند و دیگری را با پرونده سازی و گفتار رادیو متهم به قتل و جنایت مینمایند و در مورد بنده که در مورد پرونده اتهام دکتر مظفر بقائی اظهار نظر تخصصی کردم و آنرا فاقد اعتبار قضائی دانستم و علم و توجه دولت را در اجرای قانون تعقیب قوام به اطلاع دوستان رساندم چنان به خشم آمدید که استاندار گیلان را مأمور پرونده سازی علیه بنده کردید. این دو تن جز ارائه حد اعلای حمیت و صمیمیت نسبت به جنابعالی و فداکاری شبانه روزی در چهار روزه تا سی ام تیر ماه که منجر به سقوط دولت شد چه گناهی مرتکب شده اند؟

قوام السلطنه هم گناهی جز قبول فرمان پادشاه مملکت نکرده و اعلیحضرت هم فرمان را پس از استعفای جنابعالی و تمایل مجلس صادر کرده است. حمایت آیةالله کاشانی و دکتر بقائی از جنابعالی را نیز به احتمال بهره برداری استعمار از تغییر دولت میتوان توجیه کرد. اما کینه جنابعالی را نسبت به این دو شخصیت چگونه میتوان تأویل و تفسیر نمود. از تظاهرات جنابعالی به آزادیخواهی خصوصاً در مورد آزادی مطبوعات همه اطلاع دارند که در بدو زمامداری اعلام فرمودید که روزنامه ها هرچه میخواهند در باره شخص شما بنویسند و فرمانداری نظامی حق توقیف ندارد. ولی فرمانداری نظامی جنابعالی همین چند روز پیش صد سرباز را به چاپخانه تهران اعزام داشت تا از روزنامه شاهد متعلق به دکتر بقائی جلوگیری کند که از بدو انتشار طرفدار و مدافع شما بوده است.

قوام و رزم آرا برای توقیف روزنامه شاهد به محرمعلی خان اکتفا میکردند ولی شما صد سرباز فرستادید تا روزنامه ای را توقیف کنند که عامل موفقیت های شما بود و تقلبات انتخاباتی را با رقص اعداد ثابت کرد تا جنابعالی و سایر دوستانتان توانستند به پارلمان راه یابند. این شما بودید که برای بازداشت دکتر بقائی ابراز دلسوزی کردید.

آیا روزنامه شورش که سراپا فحش است لیاقت آزادی قلم را دارد ولی روزنامه شاهد با متانت خود ارزش انتشار را ندارد؟

آیا در حکومت شما فحش نامه ها بر روزنامه های تشکیلاتی مرجح شده اند؟

قوم و خویش بازی جنابعالی در حمایت از قوام بنده را مجبور میکند که لجبازی مستمر شما را در دوره چهاردهم برای روی کار آوردن همشیره زاده تان سهام السلطان بیات بیاد بیاورم.

جای تأسف است که امروز آیةالله کاشانی- دکتر بقائی- حائری زاده - مکی در نظر جنابعالی خائن و افرادی که به جاسوسی سفارت فخیمه شهرت داشته اند خادم و میهن پرست هستند؟

آیا وجود همین مجلس نیم بند که به فنای آن کمر بسته اید از عدم آن بهتر نیست؟

شما خیال میکنید قیام ۳۰ تیر خود جوش بود. درحالیکه کاشانی و بقائی در رأس آن بودندو سنجابی و حزب ایرانیها در همان لحظه اول خود را کنار کشیدند. در غروب ۳۰تیر بقائی توانست با تجهیز جوانان حزبی کار پاسبانان راهنمائی را اداره کند. از همین جاها بود که دولت بریتانیا بفکر افتاد که به آنان ضربه بزند و بقائی را گوشمال بدهد.

بنده تعقیب و مصادره اموال قوام را درست نمیدانم. شما هم به خاطر قرابت با قوام با آن موافق نبودید بجای اینکه مردانه بگوئید آن پیرمرد محترم را بخاطر خدماتی که کرده راحت بگذارید یکی بخاطر حفظ وجاهت ملی خود و دیگری به خاطر اینکه همسایه شمالی و عمال او که اکنون به شما نزدیك شده اند انتقام شکست آذربایجان و امتیاز نفت شمال را از قوام بگیرند اینکار را نکردید.

آقای نخست وزیر- از انحلال مجلس خودداری فرمائید. افراد شریف و مبارز را لجن مال نکنید. به تناقضات اخلاقی در این چند سال مراجعه فرمائید. در گذشته در باره کاشانی و بقائی و مکی چه گفته اید و امروز چه میگوئید. از رفراندم صرفنظر کنید و این بدعت را در جامعه ای که هنوز بلوغ سیاسی نیافته باقی نگذارید تا بعدها أفراد دیگر به بهانه رفراندم تاخت و تاز نکنند. از آنچه بر اثر تعطیل مجلس بر سر ملت و کشور میآید و هیچکس از آن خبر ندارد حذر فرمائید.

***

وقتی دکتر مصدق دید در داخل و خارج جبهه های زیادی علیه او درحال

تشکیل است بهمان روشی پرداخت که همه دولتهای ایران میپرداختند . یعنی دستگیری مخالفین و بستن روزنامه های مخالف و توسل به حکومت نظامی برای مرعوب کردن مخالفین... و چون حربه خوبی هم بنام نفت دردست داشت میگفت چون وضع عادی نیست و دولت با مخالفتهائی روبرو میباشد برای حفظ مصالح عالیه کشور دست به چنین کارهائی زده است. نخستین اقدام دستور بازداشت سرلشکر زاهدی و سرلشکر حجازی و گروهی از افسران بازنشسته بود که آنها را محور اصلی کانون مخالف دولت میدانست. سرلشکر زاهدی طی نطقی در مجلس سنا اتهامات وارده را رد کرد . ولی بعد از انحلال مجلس سنا در روز ٦ اسفند زاهدی بازداشت و در روز ٢٦ اسفند آزاد شد .

روز٢٧ آبان ١٣٣١ دولت مصدق دیوانعالی کشور را منحل ساخت. این برای سومین بار در تاریخ قضائی ایران بود که دیوان کشور منحل میشد . روز ٢٩ آبان مستشاران جدید دیوانعالی کشور و دادگاه عالی انتظامی کار خود را شروع کردند که مخالفین میگفتند دولت مصدق طرفداران خود را در دیوان کشور و دادگاه انتظامی منصوب نموده است.

روز ١٦ آذر ١٣٣١ به دنبال حمله به دفتر روزنامه ها تعدادی از مدیران جراید به علت نداشتن امنیت در مجلس متحصن شده علیه دولت مصدق اعلامیه ای صادر کردند .

روز ٧ مهر ١٣٣١ یحیی خدابنده رئیس جمعیت ضد استعمار دستگیر شد . او از مصدق تقاضا کرده بود که پنج هزار قبضه اسلحه برای زدو خورد با ارتش در اختیار وی گذارده شود .

آیتالله کاشانی در ملاقات با "استوکس" چنین گفت اگر مصدق از حدود قانون "خلع ید" تجاوز کند اعتماد مردم ایران را از دست خواهد داد و ممکن است به سرنوشت رزم آراء دچار شود .

***

دکتر مهتدی در خاطرات خود مینویسند :

وقتی دکتر مصدق از تصویب گزارش هیئت ٨ نفری مأیوس شد دسته هواخواهش در مجلس گفتند اگر گزارش تصویب نگردد از نمایندگی مجلس استعفا خواهند کرد ، حتی حسین فاطمی را مأمور کرد که تظاهراتی به راه اندازد .

متینگ بزرگی در میدان بهارستان تشکیل شد. توده ایها هم براه افتادند. فاطمی در متینگ گفت تا وقتی گزارش هیئت ۸ نفری تصویب نگردد تظاهرات ادامه خواهد یافت. زدوخورد در گرفت و عده ای از مردم بیگناه کشته و مجروح شدند. در شیراز علیه دولت بلوا شد ولی ده هزار نفر قشقائی مسلح وارد شیراز شدند که استاندار آنجا فرار کرد. در دزفول اغتشاش شد. در بهبهان عشایر قیام نمودند. در کرمانشاه تظاهرات شد و عزل مصدق را خواستار گردیدند. در گرگان نیز بعلت تظاهراتی فرماندار متواری گردید. عده ای از نمایندگان به قم رفته و گفتند تا بقیه انتخابات انجام نشود نمیآئیم زیرا مجلس طوری شده که با غیبت چند نفر مجلس تعطیل میگردد. در اغتشاشات دزفول ٤ نفر کشته شدند. در شیراز دو گروهبان آمریکائی مأمور اصل چهار مضروب شده مشرف به موت بودند. تمام این وقایع برای این بود که گزارش هیئت ۸ نفری تصویب شود ولی مخالفین دولت هم نمیگذاشتند.

ناصر قشقائی در خاطرات خود چنین مینویسد :

با سرلشکر زاهدی دیداری داشتم. از دکتر مصدق گله داشت و میگفت بااین همه همراهی و مساعدت صادقانه که کردم آخرالامر دکتر مصدق نارو زد. حالا به ٦ هفته نمیکشد که کابینه اش سقوط میکند. انگلیسها موقعی که میخواستند بروند بمن پیغام دادند که از گذشته پشیمانیم، من جواب دادم وطن فروشی نمیکنم. بعد از این قضایا دکتر مصدق اینطور رفتار میکند. خدمت آیةالله کاشانی رفتم. شروع به گله گذاری از دکتر مصدق کردندو گفتند انتخاب ایشان بد است افشارطوس رئیس نظمیه شده، شاهزاده قهرمانی رئیس گمرك، دکتر فلاح همه کاره نفت از همکاران انگلیسها است... من دیگر حاضر نیستم برای مصدق سنگ بسینه بزنم و مخالفت هم نمیکنم. با مهندس رضوی نزد دکتر مصدق رفتیم. فرمودند این که وضع نمیشود اگر من رئیس دولتم تشخیص با من است اگر اطمینان ندارند من کنار میروم. خلاصه هر دو طرف لجاجت میکنند. با علی هیئت راجع به سرلشکر زاهدی صحبت شد گفتم مرد عمل نیست و مهمترین سیاستها را به طاق ابروی خانمی فدا میکند. قبلا در نهضت جنوب به ایشان پیشنهاد کردم تو بیا قشون و ایلات را برداریم و برویم شمال را از دست دمکراتها بگیریم و زمام امور را به دست بگیر تا به مملکت خدمت کنیم ولی

حاضر نشد .

از آیةالله کاشانی تقاضا کردم با دکتر مصدق ملاقات کند گفت غیر ممکن است. گفتم اگر دکتر مصدق کنار برود حاضرید قبول زمامداری بفرمائید گفتند امروز غیر از مصدق کسی نیست گفتم هر دو شما را شاه مضمحل میکند . گفت قدرت ندارد . گفتم قدرت پیدا میکند و شما را تبعید میکند .

یك هفته رابط بین مصدق و کاشانی بودم. دو لجوج ، دوخودخواه ، هرچه میکنم چاره نمیشود . مصدق میگوید : من نخست وزیر و مسئول هستم ولی کاشانی هر روز میخواهد ده نفر دزد را تحمیل کند . آقازاده هایشان روزی دویست توصیه مینویسند . من فردا جواب مردم را چه بدهم؟

کاشانی میگوید :

سرتیب دفتری در دوره رزم آرا مرا کتك زد و فرستاد به قلعه فلك الافلاك حالا رئیس گمرك میشود . سرتیب افشارطوس در دوره رضاشاه مرتکب آنهمه جنایت شده و مردم را کشت حالا رئیس نظمیه شده است.

خلاصه هرچه کردم فایده نبخشید . به کاشانی عرض کردم این رویه ای که پیش گرفته اید شما جانشین شیخ فضل الله میشوید و مصدق جانشین قوام السلطنه.

وقتی شاه به رم فرار کرد و او را برگرداندند و مصدق را حبس کردندو زاهدی نخست وزیر شد کاشانی کلیه قدرت و نفوذ خود را از دست داد و منفورالمله شد .

کاشانی کاری کرد که مملکت را بر باد داد . گرچه حرفهای مصدق منطقی و صحیح بود ولی زیاد لجاجت کردند و به نصایح دوستان گوش ندادند . کاشانی با زاهدی نخست وزیر ملاقات کرد و اظهار داشت اینهائی که تظاهر و اخلال میکنند باید گرفته و حبس شوند . حالا دیگر آشکار شد که کاشانی از نوکرهای مخصوص انگلیسها بوده است.

"وارن" رئیس اصل ٤ در ایل مرا ملاقات کرد . گفت متأسفم که بشما بگویم دکتر مصدق حاضر نیست کار را تمام کند و نفت شما بقدری زیاد است که فعلا در سال یکصد تا ۳۰۰ میلیون دلار عایدی دارد . ولی اگر چاهها توسعه یابد منافع دیگر حساب ندارد . عقیده ما این است که دعوی را با انگلیسها تمام کنید چون

ایرانیها نمیدانند چه دارند. پرسیدم شما با دکتر مصدق صحبت کرده اید گفت محرمانه بگویم تاکنون سه بار صحبت کرده ام ، قول هم داد ولی ۱۲ ساعت بعد پیغام فرستاد که اصلا این حرف را نشنیده بگیرید. این است که ما کلیتا مأیوسیم.

به وارن گفتم بهرحال ما زیر بار انگلیسها نمیرویم هرچه میخواهد بشود. شما باید بدانید که آنها باعث انقلاب بزرگی در ایران خواهند شد. اگر مصدق برود قطعا جنگ و خونریزی میشود.

روزنامه اتحاد ملی چنین نوشت :

وقتی روابط شاه و دکتر مصدق تیره شد مکی طرفدار حسن تفاهم و دکتر فاطمی طرفدار شدت عمل بود. شاه هم میخواست رفع کدورت بشود ولی اقدامات فاطمی مانع بود. مکی بین دربار و منزل مصدق رفت و آمد میکرد. با شاه ملاقات میکرد و نزد مصدق میآمد و سعی داشت که اختلافات را رفع کند. یکروز مکی به دیدار دکتر مصدق میرود و آمادگی شاه را برای برقراری محیط صلح و صفا اعلام میدارد. فاطمی و حقشناس مخالفت میکنند و فاطمی میگوید باید تکلیف یکسره شود و حدود هر کس مشخص گردد که دکتر مصدق نظر او را میپذیرد و مکی با عصبانیت خارج میگردد.

سرتیب هدایت گیلانشاه فرمانده نیروی هوائی آنروز و رئیس دفتر نظامی شاه شب ۹ اسفند تا ساعت ٤ بعد از نیمه شب در حضور شاه بود و جریانی را بعرض میرساند. گیلانشاه میگوید فعالیت مکی بازی است. اینها خیالات عمیق تری دارند. بعد به شاه میگوید فردا رئیس ستاد ارتش را عوض خواهند کرد و سرتیب ریاحی را در رأس ستاد ارتش میگذارند. شاه با خنده میگوید یك سرتیب فنی ، ممکن نیست. گیلانشاه میگوید اگر جلوگیری نکنیم ریاحی همه ما را بیکار و شاید تحت تعقیب هم قرار دهد. گیلانشاه میگوید من نقشه اساسی طرح کرده ام. چون فرمانده نیروی هوائی هستم به منزل مصدق راه دارم. اجازه بدهید همین امشب بعنوان یك کار فوری به خانه مصدق میروم. او را با تهدید بیرون آورده با اتومبیل به فرودگاه برده هنوز صبح نشده با هواپیمائی که شخصاً هدایت خواهم کرد او را از مرز خارج ساخته در نقطه ای از صحرای عربستان فرود میآورم و هرکاری میخواهم میکنم. شاه موافقت نکرده میگوید به هیچوجه اینکار

صلاح نیست. به هیچوجه در فکر اجرای این طرح نباشید.

***

یکی از مخالفین سرسخت دکتر مصدق در دوران نخست وزیریش جمال امامی بود. کسی که در جلسه خصوصی پیشنهاد کرده بود به دکتر مصدق رأی تمایل داده شود. او دکتر مصدق را استیضاح کرد و گفت خداوند برای جامعه ایرانی بلائی نازل کرده که نامش محمد مصدق است. با استیضاح و تحصن و اعلام جرم میخواست حکومت مصدق را ساقط کند که زورش نرسید بلکه در زمان نخست وزیری دکتر مصدق چون میدانست نخواهند گذاشت به مجلس برود خود را از تهران نامزد نمایندگی نکرد. خانه اش مرکز رفت و آمد طبقات مختلف بود. با اینکه ثروتی نداشت ریخت و پاش فراوان میکرد. به افرادی که بضاعت مالی نداشتند کمك مالی میکرد. دوستی نقل میکرد که در خانه اش شاهد بودم که وقتی یك فرد آبرومندی از او کمك مالی خواست چون توانائی نداشت گفت خواهش میکنم همین فرش داخل اطاق را ببر و بفروش و او هم اینکار را کرد. روزنامه های طرفدار دکتر مصدق بشدت او را مورد حمله قرار داد و از عمال انگلیس میدانستند و میگفتند تعدادی دکان نانوائی دارد و خیلی از افراد سوء استفاده چی را در سازمانهای دولتی مورد حمایت قرار میدهد.

وقتی در دوره هفدهم به مجلس نرفت و مصونیت پارلمانی نداشت یکبار روزنامه های طرفدار دولت نوشتند که جمال امامی ۱۷۰ هزار تومان از بانك ملی اضافه بر موجودی دریافت داشته و بعلت شکایت بانك ملی ایران تحت تعقیب قرار گرفته است. روزیکه جمال امامی به دادگستری احضار شد عده زیادی از طرفداران او در مقابل کاخ دادگستری اجتماع کرده از جمله عمیدی نوری مقدار زیادی سند مالکیت همراه خود آورده بود که کفالت او را بعهده بگیرند تا دولتیها نتوانند این مخالف سرسخت دکتر مصدق را به زندان بیاندازند. چون از چگونگی پرونده اطلاعی در دست ندارم با یکی از بستگان نزدیك جمال امامی در لندن صحبت کردم که گفت جریان چنین بود :

ورثه امام جمعه خوئی خانه اورا به مبلغ ۵ میلیون تومان به وزارت آموزش و پرورش فروختند که بعدها این خانه تبدیل به دبیرستان رضاشاه کبیر شد. مصدقی ها بتصور اینکه این خانه با اعمال نفوذ به دولت فروخته شده آنرا دنبال

کرده بازرسانی فرستادند که معلوم شد به قیمت روز بوده و موقع رسیدگی هم قیمت آن خیلی بالاتر رفته و از این راه موفق به تعقیب جمال نشدند. بهمین جهت پرونده بانکملی را به دادگستری پیش کشیدند. جمال امامی پولهای فروش خانه را برای تقسیم بین ورثه در حساب خود نگهداشته بودکه ناگهان توجه یافت مبلغ ۱۷۰ هزار تومان از حساب او برداشت کرده اند. پس از رسیدگی معلوم شد که باندی از اعضای حزب توده که از بودن وجه در حساب جمال امامی و عده ای دیگر از طریق کارمندان حزبی بانکملی آگاه شده بود یك نامه جعلی بنام جمال امامی به بانك مینویسند که دسته چکی برای جمال فرستاده شود. کارکنان بانك که با هم در ارتباط بوده اند دسته چك را میگیرند بدون اینکه کتبا مراتب را به جمال امامی اطلاع بدهندو تدریجا مبلغ مزبور را از حساب او و مبالغی هم از حساب دیگران میگیرند که وجوه مزبور تحویل مقامات حزبی میشود.

بعلت شکایت جمال و ورثه امام جمعه خوئی و رسیدگی دقیق بانکملی معلوم شد که با تبانی کارمندان حزبی بانکملی وجه مزبور از حسابهای مختلف برداشت شده و بانکملی که قصور را متوجه کارکنان خود میداند نسبت به پرداخت وجوه مزبور اقدام میکند. جمال امامی هم یکی از آن مشتریان بانك بود. با اینطرز در آنروز دولتی ها نتوانستند موجبات بازداشت جمال را فراهم سازند ولی بعدها پرونده مزبور مورد رسیدگی قرار گرفت و دادگستری رأی به برائت جمال امامی داد.

ولی مخالفین جمال مرتب در روزنامه های خود در آنوقت مینوشتند که جمال امامی بعلت علاقه به بازی قمار و باخت مبالغ هنگفتی مبلغ ۱۷۰ هزار تومان از بانك ملی با بندو بست و اعمال نفوذ گرفته و گفته توده ایها از حسابش برداشت کرده اند. در میان این دو نظر قاعدتاً باید اظهار نظر دادگستری و رأی صادره دادگاه را مبنای قضاوت قرار داد.

این عمل دولتی ها موجب شد که طرفداران جمال امامی نیز دامنه مخالفت خود را با دولت مصدق افزایش داده و خانه جمال امامی از پایگاههائی بود که در روز ۲۸ مرداد عده ای از افراد مؤثر در مبارزات داخلی برای سقوط حکومت در آنجا تجهیز میشدند.

***

عبدالحسین مفتاح مینویسد :

من چون در اواخر دولت دکتر مصدق با ایشان همکاری داشتم میتوانم چگونگی واقعه ۲۸ مرداد را نقل کنم. من شخصا در بوجود آوردن واقعه ۲۸ مرداد دستی داشته ام و از دست داشتن در آن پشیمان نیستم و هنوز هم معتقدم که اقدام بسیار میهن پرستانه ای بوده است.

نخست باید دید که چرا کودتای ۲۸ مرداد پیش آمد؟ اواخر حکومت مصدق وضع کشور بی نهایت ناراحت کننده شده بود. بویژه با تظاهرات روزمره توده ایها دولت ناچار گردید با تشکیل حکومت نظامی به پاسداری از شهرها توسط تانك و غیره بپردازد. یکی از کسبه به من میگفت ما روزی چند بار باید کرکره مغازه های خود را بالا و پائین بکشیم. تمام شیشه های داروخانه پهلوی، مغازه مرا شکسته اند. کی مسئول این خسارتهاست؟

در داخل دولت هم بعلت وضع پریشان ملی و در انزوا قرار گرفتن دولت شاید بهتر است بگویم کلیه رشته کارها از هم گسسته بود. هیچ فکر دیگری نبود جز اینکه طبق گفته خودشان خوراك روحی برای مردم تهیه کنند. چنانکه خمینی هم با راه پیمائی همین کار را میکند.

نخستین بار که در هیئت دولت حضور یافتم و هیئت دولت را خالی از وجود دکتر مصدق دیدم با آنچه در آن جلسه روی داد بیاد گفته دکتر مصدق در لاهه افتادم که میگفت چه بکنم؟ ما ۱۲نفر وزیریم ، دو نفرمان با یکدیگر همفکر نیستیم. آنوقت فهمیدم که چرا دکتر مصدق در جلسات دولت شرکت نمیکرد، زیرا نمیخواست در بگومگوی آقایان خود را درگیر کند والا دکتر مصدق براستی عیبی نداشت که نتواند در جلسات دولت شرکت کند.

در ایام ۳۰ تیر اطلاع داده شد که لاورنتیوف برای سفارت شوروی در ایران پیشنهاد شده است. برخی از سفرای مقیم تهران که از تحریکات انقلابی او در بالکان آگاهی داشتند مرا از این شخص برحذر داشتند و معلوم شد که شوروی برای همین کار میخواهد او را به ایران بفرستد.

روز ۳۰ تیر دولتیها و توده ایها کوشا بودند که از سالگرد ۳۰ تیر حداکثر بهره برداری را بکنند. اعضای جبهه ملی بقدری از خود راضی بودند که رژه ۳۰ تیر را یك مسابقه نمایش قدرت بین خود و توده ایها میدانستند. قرار شد ساعت

۱۰ صبح جبهه ملیها از جلو دفتر روزنامه کشور در میدان بهارستان رژه بروندو بعد از ظهر توده ایها... به اعضای دولت هم "بدون مصدق" دستور داده شد که در ساعت مقرر با ژاکت و کلاه سیلندر در بالکن دفتر روزنامه حضور یافته ناظر رژه باشند. آنچه معطل ماندیم غیر از ۲۰۰ یا ۳۰۰ نفر که بیشتر آنها هم شاید رهگذر بودند و ریخت مسخره اعضای دولت توجه آنها را جلب میکرد عده قابل توجهی جمع نشدند و رژه مورد انتظار صورت نگرفت و ساعت ۱۲ همه پراکنده شدیم.

اما رژه بعد از ظهر توده ایها با نظم ویژه ای در حدود ۳۰ هزار تن به تشخیص شهربانی با پیراهن سفید و شلوار سیاه و شعار ویژه خودشان "جمهوری توده ای پیروز است" در میدان بهارستان جلب توجه کرد. رژه توده ایها بیش از پیش مردم را متوحش و دولتیها را نگران ساخت. روز بعد که برای ملاقات دکتر مصدق به خانه او رفتم در اطاق انتظار نشسته بودم که رئیس شهربانی از رژه روز قبل آغاز شکایت کرد و گفت نمیبایستی جبهه ملیها از توده ایها جدا رژه میرفتند و حق این بود که یك راه پیمائی همگانی ترتیب داده میشد تا ضعف جبهه ملی آشکار نگردد. بدون شك این رژه برای توده ایها استقبال خوبی از لاورنتیوف بشمار میرفت. سفیر شوروی روز ۱۲ مرداد استوارنامه خود را در کاخ سعدآباد تسلیم نمود و آن موقعی بود که سه ماه از استعفای علاء و کفالت دربار ابوالقاسم امینی گذشته بود.

حق این است که در باره رفراندم و پیشنهاد جالب انگلیسها برای حل مسئله نفت و کوششهای آیةالله کاشانی و فحاشیهای باختر امروز به خاندان سلطنت بحث شود تا مردم بدانند که ۲۸ مرداد با پول آمریکا صورت گرفت یا در اثر جنبش مردم.....

ولی فقط به یك موضوع اشاره میکنم:

در همان ایّام همراه عبدالله انتظام بدیدار آیةالله بروجردی رفتیم. در ملاقاتی برای ایشان شرح دادم که اختیار از دست دولت خارج شده و تقریبا توده ایها ابتکار را بدست گرفته اند. آیةالله بروجردی که تصور میکرد پس از ۹ اسفند دیگر آن سیاست تکرار نخواهد شد وعده اقدام لازم را داد. بهمین جهت با خیال نسبتا راحتی قم را ترك کردیم.

روزنامه نگاران و احزاب مخالف و افسران بازنشسته و بازاریهای مخالف که از بدی وضع مالی و اقتصادی و تسلط حزب توده بشدت نگران شده بودند و پیروان سه روحانی بزرگ کشور همه و همه دست بدست هم و در داخل دولت هم بین وزراء شکاف افتاده گروهی با همکاری مهذب الدوله کاظمی که کفیل نخست وزیر بود و گروهی با همکاری دکتر فاطمی که نفوذ فوق العاده ای در مصدق یافته بود به دسته بندی پرداخته شکاف عمیقی بوجود آمده بود که در همه سازمانهای اداری و سیاسی این وضع مشخص گردیده بود.

در سیاست خارجی هم تغییرات مهمی صورت گرفت که از نظر بین المللی وضع مصدق را که در صحنه جهانی چهره معروف و سرشناسی شده بود به خطر انداخت. در انگلستان دولت کارگری که طرفدار ملی شدن بود کنار رفت و دولت محافظه کار روی کار آمد و چرچیل نخست وزیر و ایدن وزیر خارجه شد. در آمریکا ترومن که از دولت مصدق تا حدودی که انگلیسها رنجیده خاطر نگردند حمایت میکرد کنار رفت و آیزنهاور به ریاست جمهوری انتخاب شد و باتوجه بروش همیشگی "که دمکراتها مخالف شاه و جمهوریخواهان موافق شاه و سلطنت بودند" این امر کمك مهمی به دوام رژیم سلطنت کرد. روش منفی مصدق و مشاورین او موجب گردید که پیشنهاد بانك بین الملل که بنظر اغلب کارشناسان نفتی در آن شرایط بهترین پیشنهاد برای ایران بود و مصدق هم آنرا پذیرفته بود بعلت مخالفت کارشناسان مشاور او رد شود و در محافل جهانی اینطور انعکاس یابد که دولت مصدق بهیچوجه حاضر به حل مسئله نفت نیست و "شیشه عمر حکومت خود را" نمیگذارد که به این سهولت شکسته شود بنابراین باتوجه به نفوذ حزب توده و اینکه در مطبوعات داخلی وخارجی نوشته میشد برنامه این است که مصدق رئیس جمهور و حسین فاطمی معاون رئیس جمهور شود و پس از چند ماه زمام کار بدست حزب توده بیفتد و دکتر رادمنش از طرف حزب توده با پشتیبانی شورویها به ریاست جمهوری برسد در داخل و خارج مبارزه علیه حکومت مصدق همآهنگ شد.

عبدالحسین مفتاح خاطره ای از زمان نخست وزیری دکتر مصدق را چنین نقل میکند:

وقتی معاون وزارت خارجه بودم روز جمعه ۵ تیر دکتر مصدق مرا احضار کرد

و گفت ساعت ۱۲ فردا در کمیسیونی در وزارت کشور شرکت کنید . موضوع را پرسیدم گفت در آنجا مطلع خواهید شد . وقتی به وزارت کشور رفتم در آنجا فقط وزیر کشور و رئیس ستاد ارتش بودند . وزیر کشور گفت بعد از قطع رابطه با انگلستان هنوز جاسوسان دست از مبارزه برنداشته اند و تصمیم گرفته شد که این لانه جاسوسی را نابود کنیم و خواستارنظر موافق شما هستیم. گفتم بطوریکه فهمیده ام میخواهید مرکز جاسوسان انگلیسی را که عراق است از بین ببرید یعنی میخواهید با عراق وارد جنگ بشوید گفت بلی گفتم اولا از تیمسار رئیس ستاد میپرسم که آیا آمادگی دارید؟ ایشان ساکت ماندند گفتم ملاحظه میکنید که ایشان آمادگی ندارند. ثانیا هزینه جنگ زیاد است که فعلاً دولت قدرت مالی ندارد . ثالثاً اگر به خاك عراق حمله شد نیروی هوائی انگلیس در حبانیه به خاك ما تجاوز خواهد کرد و شوروی هم به بهانه قرارداد ۱۹۲۱ وارد خاك ایران خواهد شد . آنوقت چه خواهید کرد؟ ناگهان وزیر کشور عصبانی شد و گفت "ما باید به مردم خوراك روحی بدهیم" گفتم اینکه "گلوله گرم است". با عصبانیت از جلسه خارج شده قصد استعفای از سمت خود و ترك کشور را داشتم. وقتی به خانه رفتم دکتر مصدق مرا احضار کرد و مرا کنار تختخواب خود نشاند . دکتر مصدق گفت به کمیسیون وزارت کشور رفتید؟ گفتم بله و خیال کردم جریان به شما گزارش داده شده است. مصدق گفت گزارش داده اند ولی منهم با شما هم‌عقیده هستم. با آرامش خاطر از او جدا شدم. باتوجه به جریان امر بر من ثابت شد که این پیرمرد گرفتار گروهی است با افکار متضاد که نمیدانند چه باید بکنند . دکتر مصدق را سمبولی قرار داده و از نفوذ اجتماعی او که بر اثر ملی کردن صنعت نفت بدست آورده در جهت سیاست سردرگم خود سوء استفاده مینمایند . روزی هم دکتر مصدق به من گفت من ۲۰ سال از کار برکنار بودم خیلی چیزها را فراموش کرده ام باید مرا متوجه کنید .

***

دکتر صدیقی وزیر کشور دکتر مصدق بطور مفصل به این نوشته مفتاح در روزنامه جبهه پاسخ داده که قسمتی از آن چنین است :

ادعای مؤلف در عنوان "حمله نظامی به عراق" تأئید نمیشود و با روش سیاسی آن حکومت که در مقام استیفای حقوق ملت ایران بود نه تقدم در جنگجوئی

سازگار نیست ، بکلی بی اساس میباشد . ثانیا کمیسیون منظور راجع به روابط ایران و عراق سه بار تشکیل شد .

حدس مؤلف در باره تصادفها و تجاوزات مرزی عراق نیز به حکم آگاهی حاصل از موضوع بحث در جلسه پیشین از مطالب ساختگی است و مطرود میباشد .

در سه جلسه کمیسیون مفتاح شرکت داشت و جریان کار آن از جهات متعدد منطبق با نوشته او نیست . مذاکرات راجع به روابط ایران و عراق بوده است .

عکس العمل عراق در برابر ملی شدن نفت و گزارشات و تحریکات سرکنسول ایران در بصره مبنی بر توطئه عراق ضد ایران و گزارشهای مأمورین اطلاعاتی رکن ۲ در قصر شیرین و کرمانشاه براساس اظهارات مسافرین بغداد و گزارش استاندار استان پنجم و داستان همه رشید اقداماتی بود که آگاهی از آن لازم تا تصمیم مقتضی اتخاذ شود . اعزام سرهنگ مصور رحمانی افسر نیروی هوائی با سمت رئیس هیئت نظامی ایران در عراق بهمین منظور بود . اقدامات بعدی نیز به دنبال همین امور صورت گرفت .

در مقدمه کتاب خواندم که مؤلف ده ماه با مصدق و ده ماه با زاهدی کار کرده و در هر حال عبدالحسین مفتاح مانده است و هرچه کرد برای ایران کرد نه برای این و آن ... واقعا چگونه ممکن است با مصدق پاکباز و سپهبد آنچنانی همکاری کرد . مؤلف باید داوری تاریخ را گردن نهد و بداند که پارگیها را نمیتوان رفو کرد .

"برلبم قفل است ودردل رازها لب خموش ودل پراز آوازها"

***

مفتاح خاطره دیگر را چنین نقل میکند :

روز ۷ ژوئن ۱۹۵۲ دکتر مصدق را در پالاس هتل لاهه دیدم و گفتم خبرهائی از تهران میرسد که به مبارزه شما در باره ملی شدن نفت لطمه میزند از آنجمله جنابعالی در جلسه ای که با حضور نمایندگان مجلس هفدهم در منزل خودتان تشکیل داده اید صریحا اظهار فرموده اید "من خیال میکردم انگلیسها پس از یکی دو ماه میآیند و تسلیم میشوند و چون تصور نمیکردم که کار اینقدر طول بکشد ما برنامه ای نداشتیم. اکنون با هم بنشینیم برنامه تنظیم کنیم. من حقیقتش را گفتم. گفتم باور کردنی نبود که شخصی مثل جنابعالی بدون داشتن

برنامه دست به چنین اقدام فوق العاده مهمی بزند. جنابعالی چطور تصور میکردید انگلیسهائی که سختی های جنگ را تحمل کرده و تسلیم نشدند حالا بخاطر نفت تسلیم شوند. من تصور میکردم که جنابعالی یك برنامه اقتصادی یا حداقل کشاورزی آماده کرده اید که به محض ملی کردن صنعت نفت آنرا بکار می اندازید. مصدق گفت گرفتاری من این است که ۱۲ وزیر هستیم و دونفرمان همعقیده نیستیم. چه باید کرد؟ گفتم دیگر بدتر، بهتر است پس از مراجعت از لاهه حضور اعلیحضرت بروید تا رفع دلتنگی بشود. روزی در هیئت وزیران که بدون حضور نخست وزیر تشکیل میشد، مشاجره ای بین وزیر فرهنگ و کفیل وقت دارائی در باره اعتبارات فرهنگ درگرفت. کفیل دارائی گفت پول ندارد چه کند؟ دکتر آذر گفت همین روزها میترکد. وزیر اقتصاد گفت مثل بمب میترکد. من با تعجب باین گفتگوها مینگریستم که معظمی وزیر پست و تلگراف پرسید چه میبینید؟ آهسته گفتم این وضع داخلی دولت است. در وزارت خارجه هم حس میکنم که روابط بین المللی ماهم بیك بن بست و یا محاصره سیاسی عجیبی برخورده است. نمیدانم چه میشود. خدا عاقبت کار را بخیر کند. در آنوقت با چند مشکل روبرو بودیم. نخست اختلاف شدید بین سران جبهه ملی و همکاران کابینه مصدق بود که نتیجه آن عدم حضور نخست وزیر در جلسات هیئت دولت بود و این امر مشکل نفت را بیش از پیش دشوار میکرد. بعد باید عدم موفقیت در کار نفت را نام برد که نتیجه آن روز بروز بر فقر کشور می افزود و مردم را بکلی مأیوس و ناامید میکرد بویژه اینکه شورویها از تحویل طلاهای بانکملی خودداری میکردند. سوم که بدتر از همه بود اوضاع آشفته و درهم برهم تهران بنظر میرسید که تقریبا اختیار از دست مأمورین انتظامی گرفته شده و توده ایها بکلی لجام گسیخته شده و هرج و مرج ایجاد کرده و هر چه میخواستند میکردند و مورد اعتراض هم قرار نمیگرفتند بنحویکه نارضایتی مردم بخصوص کسبه به حد کمال رسیده بود. کارو کسب مردم به علت تظاهرات توده ایها فلج شده و مرتبا دکانداران میپرسیدند این هرج و مرج تا کی ادامه دارد؟ در داخل جبهه ملی هم پس از دست به سر کردن اللهیار صالح به عنوان سفیر به واشنگتن وضع خیلی بدتر شد و مصدق یکه و تنها ماند. اختلاف شدید بین کاظمی و فاطمی از یکطرف و فاطمی و شایگان از طرف دیگر و اختلاف مصدق و کاشانی کم کم

مردم را بدور کاشانی جمع کرده و خرابی وضع مالی بحران بسیار شدیدی را بوجود آورده بود که باعث شکاف عمیقی در توجه و علاقه مردم شده بود. طبقه مسن بسوی کاشانی و طبقه جوان بسوی حزب توده جلب شدند. بر بحران آشفتگی، نفت میپاشیدندو بیش از پیش بر نگرانی همگان افزوده بودند. بیگانگان هم میکوشیدند از این آشفتگی حداکثر بهره برداری را بکنند. از نظر مالی دولت بکلی ورشکسته بود. رؤسای جبهه ملی بفکر افتادند که بوسیله خوراك روحی مردم را مشغول کنند. از این جهت حملات به خاندان سلطنت را شروع کردند. به دکتر فاطمی گفتم حملات باختر امروز شایسته شما نیست. شما به فرمان شاه اینجا نشسته اید و من نگرانم که نمایندگان خارجی به انتشارات روزنامه با چه نظری مینگرند.

فاطمی گفت عجیب است امروز که شرفیاب بودم شاه هم همین ایراد را گرفت ولی گفتم از روزیکه وارد دولت شده ام مسئول کارهای روزنامه سعید فاطمی است.

من حس میکردم که مصدق اعضای جبهه ملی را از کارهای خود بویژه کار نفت آگاه نمیکند. هندرسن سفیر آمریکا به ملاقات من آمد و شمه ای از مذاکرات خود با دکتر مصدق را بیان کرد. گفتم شما وزیر خارجه را هم مطلع کرده اید. فورا انگشتش را به دهان گذاشت و گفت هیس... اینکه من بعضی از مسائل را بشما میگویم شما از افسران قدیمی وزارت خارجه هستید و نمیخواهم کاری از بالای سر شما شده باشد. خواهش میکنم حتی یك کلمه هم به فاطمی نگوئید. در یکی از روزهای اسفند ۳۱ به ملاقات دکتر فاطمی که تمارض کرده بود به منزلش رفتم اوقاتش تلخ بود گفتم چرا اوقات شما تلخ است گفت دیشب در منزل دکتر مصدق بودم وقتی خواستم نخست وزیر را ببینم پیشخدمت گفت فرمودند هندرسن پیش من است. اگر کار فوری دارید بگویم هندرسن به اطاق دیگر برود تا شما کارتان را انجام بدهید اگر فوری نیست بماند برای وقت دیگر. منهم اوقاتم تلخ شد و خیال ندارم بوزارتخانه بیایم. وقتی فاطمی برای معالجه به هامبورگ رفته بود در کمیسیون خارجه مجلس مهندس رضوی و پارسا بمن تاختند که چرا وزارت خارجه ما را در جریان کارهای مملکت نمیگذارد ما هیچ اطلاعی نداریم. گفتم هر دو نفر آقایان عضو جبهه ملی هستید بروید از آقای نخست وزیر

بپرسید . مهندس رضوی گفت این حرف چیست شما وظیفه دارید مجلس را در جریان بگذارید . گفتم وزارت خارجه خود در جریان نیست. پرسید از کی؟ گفتم از زمان رزم آرا وزارت خارجه را از سیاست خارجی دور نگه داشته اند . بنابراین وزارت خارجه از چیزی که اطلاع ندارد نمیتواند مجلس را با خبر کند . عصر آنروز دکتر مصدق مرا خواست و بطرز صحبت من اعتراض کرد گفتم مگر غیر از این است. گفت نه، اما نباید به این صراحت میگفتید . گفتم چاره ای نداشتم باید از وزارتخانه خود دفاع میکردم. دکتر مصدق بطور کلی نه فاطمی ، نه جبهه ملی ، نه حتی مجلس را در جریان سیاست خارجی که فقط موضوع نفت بود نمیگذاشت.

بهر صورت روزنامه های طرفدار جبهه ملی و حتی خود دکتر مصدق حمله به شاه را آغاز کرده بودند و بفکر تغییر رژیم و یا خلع سلطنت بودند . برای من روشن بود که خلع شاه با تجزیه ایران همراه است. بفکر افتادم که بین شاه و مصدق روابط حسنه ای بوجود آید . با حسین علاء وزیر دربار مذاکره کردم. وسیله راشد از آیتالله بروجردی وقت گرفتم. با مکی ملاقات کردم، او گفت با تو موافقم ولی فاطمی اربابت نمیگذارد . چند روز قبل با دکتر مصدق مذاکره و او را موافق کردم که شرفیاب شود ولی فاطمی وارد شد و کار را خراب کرد . وقتی مصدق جریان را به او گفت با عصبانیت دستها را بلند کرد و گفت ابدا . باید کار یکسره شود . از طرفی میدیدم فاطمی خیال دارد بعنوان کسالت به خارج برود و میل داشت به رم برود و سفیر شود . بالاخره در دهم خرداد ۳۲ برای معالجه به هامبورگ رفت. او کاظمی را که دشمن سرسخت او بود و کفالت نخست وزیری را داشت به پاریس فرستاد . شایگان هم میخواست وزیر خارجه بشود . با صدور فرمان انفصال دکتر مصدق وضع بسیار بحرانی شد و از روز ۲٦ مرداد ابتکار بدست توده ایها افتاد . در شعارها نام مصدق نبود بلکه چنین بود "حزب توده پیروز است - جمهوری توده ای پیروز است". در مقابل نفوذ بروجردی و مخالفین مصدق به ریاست کاشانی و عده ای از متنفذین جبهه ملی که از مصدق جدا شده بودند جبهه مخالف خیلی قوی شده بود. خروج شاه گرچه وسیله تبلیغات تازه ای شده بود ولی مخالفت جبهه ملی با شاه و گسترش نفوذ توده ایها مردم را به وحشت انداخت و در نتیجه احساسات مردم در بازگشت شاهنشاه به تهران که باید آنرا رفراندمی دانست جالب بود . البته طبیعی است و

میدانیم که آمریکائیها جانبدار این قیام بودند و از حمایت آن نیز دریغ نکردند. ولی کرومیت روزولت هم خواسته خود را قهرمان اینکار معرفی کند.

***

مجله روزگار نو از کتاب «حاشیه ای بر تاریخ» این قسمت را نقل کرده است:

انوشیروان سپهبدی مدیر کل تشریفات وقت دربار اظهار داشته که وقتی بانك بین الملل پیشنهادی درباره نفت به دکتر مصدق میدهد او نظر اعلیحضرت را میخواهد. شاه به سپهبدی میگوید فورا به دکتر مصدق بگو اگر این پیشنهاد را به پذیرد تا هر وقت بخواهد میتواند نخست وزیر باشد و من از او حمایت میکنم. مصدق میگوید به عرض برسانید که فردا ساعت ۹ صبح قبولی خود را به اطلاع مجلس میرسانم. وقتی مصدق فردا صبح به مجلس نمیرود شاه ناراحت شده سپهبدی را نزد مصدق میفرستد میبیند زیر پتو خوابیده است. از او میپرسد پیشنهاد بانك بین الملل چه شد؟ میگوید اگر این قرارداد را به مجلس ببرم جواب ملت را چه بدهم؟ معلوم میشود اطرافیان مصدق نظر او را تغییر داده اند. نورنبرك ازعمال کمپانیهای نفت که در سازمان برنامه استخدام شده بود وسیله دکتر شایگان از جریان امر با خبر میگردد. او از دکتر شایگان میخواهد که کار به عقب بیافتد. او هم ازمصدق قرارداد را میگیرد که نظر حقوقی خود را بدهد سایر مشاورین مصدق هم میگویند پیشنهاد به نفع ایران نیست. در نتیجه مصدق از قولی که به شاه داده بود عدول میکند.

***

ایدن وزیرخارجه انگلستان که تلاش فراوان برای سقوط حکومت مصدق داشت در کتاب خود چنین مینویسد: به علت علاقه پدرم به زبانهای خارجی من فرانسه و آلمانی و یونانی را فرا گرفتم و همچنین زبانهای ترکی و عربی و به خصوص فارسی را به خوبی آموختم به نحویکه شاهنامه و حافظ و خیام را با دقت میخوانم در سال ۱۹٤۸ به ایران سفر کرده تأسیسات نفتی را بازدید کردم. وقتی رزم آرا نخست وزیر شد چون ناسیونالیستی توانا و در تمام عمر یك سرباز با مقاصد عالی بود میخواست با تصویب قرارداد الحاقی عایدی بیشتری از نفت عاید ایران کند و کمپانی هم میخواست رزم آرا را بر اساس تقسیم منافع «۵۰-۵۰»

موافق سازد . ولی مصدق میخواست از قرارداد نفت مطلب پر جنجالی بسازد که بعلت بی اطلاعی مردم از قرارداد نفت کار آسانی بود . وقتی رزم آرأ کشته شد مصدق گفت «مردم ایران دست به کار باز کردن یك گنج پنهان هستند که روی آن اژدهائی خوابیده است». موقعی که وزیر خارجه شدم ما را از آبادان بیرون کرده بودند. آبادان را از دست داده بودیم، قدرت و نفوذ ما در سراسر شرق میانه به شدت متزلزل شده بود. کاریکاتوریستها از مصدق با پیژامه و تختخواب آهنی یك شمایل آشنا و مأنوس بنام «مصی پیره» ساخته بودند . اگر سیاست مصدق پیروز میشد صنعت نفت ایران نابود و امکان ترقی و پیشرفت مادی ایران هم نابود میشد . وتی مصدق پیشنهاد بانك بین الملل را رد کرد با سهیلی سفیر ایران در انگلستان صحبت کردم و گفت نخست وزیر ایران از لحاظ خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی اساساً و ذاتاً منفی است. دولت ایران از آمریکائیها کمك مالی خواسته بود و پاسخ شنید تا وقتی انگلیسیها موافقت نکنند آمریکا کمکی نخواهد کرد. سرانجام طرفداران شاه کودتا کردند و زاهدی روی کار آمد و شاه را به ایران دعوت کرد که با استقبال پرشوری وارد شد . خبر سقوط مصدق هنگامی به من رسید که دوران نقاهت را طی میکردم. آن شب با خیال راحت شادمانه خوابیدم . روابط سیاسی ایران و انگلستان برقرار شد. با شهامت و نیروی خستگی ناپذیر دکتر امینی وزیر دارائی شایسته ایران موضوع نفت حل شد . هندرسن سفیر امریکا در حل مشکلات کمك های مهمی کرد . در سال ۱۹۵۵ درآمد نفت ایران ۳۱ میلیون و ۶۰۰ هزار لیره شد.

ایدن مینویسد : اوایل ملی شدن نفت آمریکائیها با مصدق موافق بودند و حتی انگلستان میخواست با اعزام ناو جنگی دخالت نظامی کند. آمریکائیها مانع شدند ، ولی چون کنار آمدن با مصدق مشکل بود و نفوذ کمونیستها زیاد شد در سقوط مصدق کمك کردند.

به اچسن وزیر خارجه انگلستان گفتم شما معتقدید که اگر مصدق برود کمونیستها جانشین او خواهند شد . میگفت اینطور نیست ولی عقیده او را که با رفتن مصدق اوضاع بدتر خواهد شد تغییر دادم. ثابت کردم که اگر مصدق سقوط کند حکومت معقول تری جای او را خواهد گرفت . من میدانستم که شاه ایران دارای صفات خوب یك پادشاه مشروطه است . بسیار با هوش و با اطلاع

بوده و شوق و شور زیادی برای اصلاحات دارد . گاهگاهی بر اثر فشار افکار عمومی ناچار میشود تصمیماتی بگیرد و از آن حمایت کند . در ایران احترام به مقام سلطنت بسیار عمیق میباشد و کارهائی را که شاه برای کشورش نموده برای او احترام زیادی بوجود آورده است. در نتیجه قبل از این تغییر چرچیل و ترومن پیشنهاد مشترکی به مصدق دادند . او که حرف حسابی حالیش نبود و جنون خود بزرگ بینی او به سرحد تزلزل روحی رسیده بود چون طفل سرکش کج خلقی میکرد و انگیزه او بغض و کینه به ما بود حتی به سفیر آمریکا گفت ایرانیها خر نیستند و با این اظهارات دوستانه نمیتوان آنها را فریب داد . من میدانستم که مصدق از ما باج سبیل میخواهد و هر چه بر اریکه قدرت بیشتر بماند حزب کمونیست در ایران نیرومند تر خواهد شد . منافع بین المللی ما ایجاب میکرد که به مصدق امان ندهیم در حالیکه آمریکائیها میترسیدند که اوضاع بدتر شود . آمریکائیها میترسیدند که مبادا مصدق خود را به روسها متصل کند . ما معتقد بودیم که باید برای مصدق جانشینی پیدا کرد . مبارزه مصدق با شاه، ارتش را متنفر ساخت و سرانجام زاهدی قدرت را به دست گرفت.

***

دکتر فواد روحانی کارشناس نفت مینویسد :«یکی از مهمترین پیشنهادات به دکتر مصدق پیشنهاد بانك بین المللی بود . که هیئتی مرکب از افراد بیطرف بوسیله بانك تعیین شود و عملیات نفتی را برای مدت دو سال تحت مسئولیت خود انجام دهد . بانك دارای اختیارات کامل باشد و مادام که درآمد کافی از علمیات بدست نیامده وجوه لازم را فراهم آورد و بعداً از طریق فروش نفت بتدریج برداشت کند . طرفین نمایندگانی تعیین تا درباره ترتیب اداره عملیات و جریان نفت توافق کنند.

ترومن و چرچیل مشترکاً پیامی فرستادند که با تأسیس یك سازمان بین المللی که شرکت سابق نفت هم جزو آن باشد و با شرکت ملی نفت قرارداد مناسب برای خرید مقادیر عمده نفت از ایران بگذارد ولی دولت ایران حق کامل اداره صنعت نفت را داشته باشد . این پیشنهاد در حقیقت موجودیت واقعی شرکت ملی نفت یعنی مستقل و مختار بودن آنرا به رسمیت میشناخت . علت مخالفت شرکتهای نفتی در برابر ایران این بود که میدانستند اگر به ابتکار ایران

تسلیم شوند تسلط نیم فرنی خود بر منابع نفتی کشورهای جهان سوم را از دست خواهند داد . قانون ملی شدن نفت طی سه سال دوره بحرانی با وجود همه کوششهای ایران به نتیجه نرسید اما نطفه ای ایجاد کرد که طی مدت ۲۰ سال تکامل یافت تا سرانجام در سالهای ۱۳۵۰ به بعد وضع شرکتهای نفتی در همه جای جهان تغییر کرد و از صاحب امتیاز به وضع خریدار نفت تغییر حاصل نمود . در حقیقت دومین پیام مشترك انگلستان و آمریکا آزادی شرکت ملی نفت را در صدور نفت به بازارهای جهان بی هیچ شرط تصدیق میکرد . این آخرین پیشنهاد با همه شرائط قانون ملی شدن تطبیق میکرد و شرکت نفت نیز این پیشنهاد را رضایتبخش دانسته و دلیلی برای رد آن نمیدید .

دکتر مصدق شخصا پیشنهاد را قابل قبول میدانست. اکثر مشاورانش هم نیز همین نظر را داشتند . ولی دو نفر از آنها عقیده داشتند که شرط مربوط به غرامت یك دام حقوقی است که پیش پای ایران گسترده شده و اگر ایران در آن قدم بگذارد دچار آنچنان سقوطی خواهد شد که دیگر نخواهد توانسب قد علم کند . ولی بعضی از افراد مطلع خارج از مشاوران رسمی دکتر مصدق تذکر میدادند که این ترس بیمورد است. زیرا دلیل ندارد که دیوان بین المللی در مسئله غرامت خلاف عدالت رأی بدهد ، بخصوص باتوجه به سابقه قضاوتش در باره ایران ...

عصر روز ۱۸ اسفند نخست وزیر ، سهام السلطان بیات رئیس شرکت ملی نفت را احضار کرد و با خوشوقتی اظهار داشت که کار نفت بخوبی انجام یافته و از او خواست که صبح روز بعد او و اینجانب به عنوان مشاور حقوقی نزد ایشان برویم تا دستوری در این زمینه به شرکت ملی داده شود . صبح روز ۱۹ اسفند به منزل ایشان رفتیم هنگام ورود ما به اطاق ایشان یکی از مشاوران مزبور از نزد ایشان بیرون آمد . دکتر مصدق به محض ورود ما از جا بلند شد و با حالت آشفته گفت دیدید که اینها باز نقشه ای برای محکوم کردن ما طرح کردند . دکتر مصدق نمیخواست بیش از این در این باره بحث شود . سهام السلطان و اینجانب به دفتر شرکت رفتیم و چون همه همکاران در شرکت پیشنهاد مورد بحث را رضایتبخش میدانستند همانروز هیئتی مرکب از مهندس پرخیده- حسن رضوی- مهندس اتحادیه و نگارنده از طرف شرکت نزد مهندس رضوی رفته و نظر خود را به تفصیل بیان کردیم. مهندس رضوی نیز با نظر شرکت موافقت کرد و گفت به

فوریت در آن باب با نخست وزیر مذاکره خواهد کرد ولی هیچگونه خبری از اقدام مشارالیه به شرکت نرسید. اما روز ۲۰ اسفند دکتر شایگان گفت ایدن گفته دولتهای انگلیس و آمریکا در مورد پیشنهادهای اخیر پافشاری خواهند کرد و ما هم در رد آن پافشاری خواهیم کرد.

سرانجام دکتر مصدق تصمیم به رد پیشنهاد مزبور گرفت و گفت: اگر اساس غرامت را قبول کنیم باید تمام عواید خود را یکسره بعنوان غرامت تسلیم شرکت سابق نفت بنمائیم. دولت ایران پیشنهاد کرد اساس غرامت را ارزش اموال و تأسیسات شرکت سابق در ایران قرار دهند.

دو روز بعد وزارت خارجه انگلیس اظهار نمودکه اظهارات دکتر مصدق با روح پیشنهاد مباینت دارد و اینکه میگوید اگر پیشنهاد پذیرفته شود همه درآمد نفت ایران به مصرف غرامت خواهد رسید مطابق با واقع نیست.

***

"در نشریات دیگر خواندم مشاورینی که دکتر مصدق را از قبول این پیشنهاد منصرف ساخته اند عبارت بوده اند از مهندس کاظم حسیبی- دکتر شایگان"

فؤآد روحانی ادامه میدهد:

رد پیشنهاد که بنظریات غیر واقع بینانه بعضی از مشاوران دولت نسبت داده شده از نظر شرکت ملی نفت موجه نبود و قرائنی وجود دارد که خود دکتر مصدق هم در اوایل سال ۱۳۳۲ به این نکته پی برد و درصدد تجدید مذاکره برآمد که فرصت از دست رفته بود. در هر حال رد پیشنهاد مورد بحث تکمیل شرایط ملی شدن نفت را ۲۰ سال به عقب انداخت. طی مذاکرات بعد از سقوط حکومت دکتر مصدق هر وقت نمایندگان ایران به پیام مشترك و پیشنهادات آن اشاره میکردند آنها میگفتند دیگر آن پیشنهادها مطرح نیست قرارداد با کنسرسیوم نه کنترل ایران بر صنعت نفت خود و نه آزادی ایران درصدور نفت خود را تأمین نکرد و این دو شرط با الغای قرارداد کنسرسیوم پس از ۲۰ سال تحقق پذیرفت.

از مدارك بدست آمده چنین برمی آید: کمیته نجات وطن با سازمان سری اطلاعات انگلیس بعد از قطع روابط سیاسی ایران و انگلیس گروهی را در تهران تحت سرپرستی رشیدیان باقی گذاشته بود تماس گرفت و بخصوص بعد از تغییر حکومت در آمریکا در دیماه ۱۳۳۱ و گرایش آیزنهاور به سمت حمایت از

انگلستان علیه ایران شبکه فعالیت خود را برای برانداختن حکومت مصدق توسعه داد. در هرحال تردیدی نیست که افسران بازنشسته به رهبری سرلشگر زاهدی و با همکاری افراد برجسته ای از طرفداران سابق دکتر مصدق دست به اقداماتی زدند که تأثیر عمده در تغییر سیاست دولت آمریکا نسبت به حکومت دکتر مصدق داشت. دولت انگلیس از ابتدا و بخصوص از شهریور ۱۳۳۰ به بعد منتهای کوشش را بکار میبرد که دولت آمریکا را با نظر خود دایر به تغییر دکتر مصدق موافق کند و هر بار با عدم موافقت آن دولت روبرو میشد. ولی بعد از رد پیشنهاد مشترك دوم از طرف دکتر مصدق، دولت آمریکا تصمیم به اعمال نفوذ در شخص شاه به منظور برکنار کردن دکتر مصدق گرفت. هندرسن سفیر آمریکا روز ۹ خرداد ۱۳۳۲ با شاه ملاقات کرد و مصراً خواستار انتصاب سرلشگر زاهدی به جای دکتر مصدق گردید.

اینجانب چنین اظهار نظر نمودم که دومین پیشنهاد مشترك انگلیس و آمریکا که آخرین پیشنهاد بود، همه شرایط مندرج در قانون ملی شدن را تأمین میکرد و علت عدم موافقت دکتر مصدق با آن فقط تردید در مورد مسئله غرامت بود. به نظر نگارنده این نگرانی موجه نبود اما مشاورانی که دکتر مصدق به نظر آنها اطمینان کامل داشت ایشان را متقاعد کردند که قبول شرط مقرر در پیشنهاد متضمن خطر بسیار بزرگی است و به این جهت پیشنهاد رد شد و دولتها و شرکتهای مربوطه اعلام کردند که دیگر پیشنهادی از جانب آنها داده نخواهد شد. اما کمی بعد دکتر مصدق متوجه شد که میتوانست مسئله غرامت را نیز به نحوی که نظر طرف را تأمین کند حل نماید. مستر راس، رئیس سابق پالایشگاه آبادان که سابقه و شهرت حسن رفتار با ایرانیان داشت، به قصد اخذ تماس با دکتر مصدق به بغداد آمده بود، دکتر مصدق شخصا فورمولهائی برای حل موضوع غرامت تنظیم کرد و به نگارنده مأموریت داد که به بغداد بروم و نظریات ایشان را به مستر راس ابلاغ کنم. مذاکرات اینجانب با راس در بغداد در روزهای ۲۹ خرداد تا اول تیرماه انجام گردیدو نامبرده با اظهار امیدواری کامل به جلب موافقت دولت و شرکت نفت انگلیس با نظریات دکتر مصدق، به لندن مراجعت کرد و قرار بر این شد که در فاصله دو هفته او و اینجانب در شهر ژنوملاقات کنیم تا ترتیب قطعی حل اختلاف داده شود. اما در همین مدت جریانات مهم

دیگری در میان بود که دکترمصدق و اینجانب و حتی راس از آن بی اطلاع بودیم. بطوری که دو فرد مشهور، یك انگلیسی بنام "وودهاوس" و یك آمریکائی موسوم به "کرمیت روزولت" عمال سرویسهای جاسوسی انگلیس وآمریکا و مأموران تنظیم و اجرای کودتای ۲۸ مرداد، در کتابهای خود که در دسترس عموم قرار دارد،گفته اند در همان روزها طرح کودتا در واشنگتن تحت مطالعه بود و تصمیم به اجرای آن روز ٤ تیر برابر با ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳، در دفتر وزیر خارجه آمریکا گرفته شد. چند روز بعد کرمیت روزولت به قصد آخرین مذاکره با دولت انگلیس و شرکت نفت و عزیمت به تهران برای سرپرستی اجرای طرح، به لندن رفت. در این ضمن اینجانب طبق قراری که با مستر راس گذاشته شده بود به ژنو رفتم و روز ۱۳ تیر به مشارالیه تلگراف و آمادگی خود را به ملاقات با او اعلام کردم. اما این اقدام مصادف با ورود کرومیت روزولت به لندن و قطعی شدن طرح کودتا گردیدو به این جهت روز ۱۵ تیر راس در جواب تلگراف اینجانب بدون توضیح علت از انجام ملاقات معهود عذر خواست. ضمناً یکروز قبل از کودتا این خبر در تهران منتشر شد که راس در یك مصاحبه مطبوعاتی در لندن گفته بود من با یکی از رؤسای شرکت ملی نفت مذاکره کردم و توافقهائی حاصل شد ولی ناگهان شرکت نفت انگلیس به من دستور داد که مذاکرات را قطع کنم.

میگویند اصولاً فکر ملی کردن نفت تلقین خود انگلیسی ها یا تحریك آمریکائیها "به منظور برقرار نمودن شرکتهای نفتی آمریکا بجای شرکت نفت انگلیس" بوده است. این فکر از نظر کسانی، مانند نگارنده که در کلیه مراحل بحران نفت از وضع قانون و شروع به اجرای آن گرفته تا برخورد به اشکالات و کارشکنی های پی درپی از جانب شرکتهای انگلیسی و آمریکائی و دولتهای متبوعه آنها شخصا وارد و از چگونگی توطئه های شرکتهای مزبور که با اصول عدالت و انصاف و انسانیت مباینت آشکار داشت جزء به جزء آگاه بوده اند، بکلی باطل و مردود است.

اقدام دکتر مصدق در ملی کردن صنعت نفت عواقب جهانی زیادی داشت که موجب پیدایش جنبشهای بین المللی شد. آثار ملی آن قسمتی آنی بود مثل پایان تسلط شرکت نفت و قسمتی تدریجی که قرار گرفتن اداره صنعت نفت به تمام معنی در دست شرکت ملی نفت بود که ۲۲ سال طول کشید. بهمین جهت وقتی

در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۵۲ قرار داد سال ۱۳۳۳ کنسرسیوم نفت عملا ملغی گردید مقامات دولتی چنین عنوان کردند که جشن ملی شدن نفت باید مطابق با تاریخی باشد که اداره صنعت نفت عملا در دست شرکت ملی نفت قرار گرفت. یعنی از تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به ۹ مرداد ۱۳۵۲ انتقال یابد. نگارنده آنرا صحیح نمیدانسته و نمیدانم. چنانچه جشن مشروطیت هم در تاریخ صدور فرمان مظفرالدین شاه صورت میگیرد نه در تاریخ تحقق آن...

***

اوایل ملی شدن صنعت نفت چون انتشار داشت که آمریکائیها از اقدام دولت ایران حمایت میکنند نشریات حزب توده به دولت حمله میکردند ولی دولت سعی داشت که برای کوبیدن انگلیسها بهر صورتی است آمریکائیها را همراه داشته باشد. چنانکه دو نامه از طرف دکتر مصدق و وزرای کابینه امضاء شده و در اختیار هریمن نماینده رئیس جمهور آمریکا گذارده شد که متن آن چنین است :

دولت ایران خوشوقت است که دولت انگلیس مطابق فرمولی که توسط آقای هریمن داده شده از طرف خود و کمپانی سابق اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران قبول کرده و هیئتی برای مذاکره به ایران اعزام میدارد. دولت ایران به منظور کامیابی در مذاکرات اهمیت ایجاد بهترین محیط ممکنه از طرف دولتین را تصدیق کرده و با همان روح حسن نیت که از طرف دولت انگلیس اظهار میشود به مذاکرات وارد خواهد شد. دولت شاهنشاهی ایران خوشوقت است که بر طبق فرمول مورخه دوشنبه ۳۱ تیر ۱۳۳۰ "مطابق ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۱" که به جناب آقای هریمن داده بود دولت پادشاهی انگلستان از طرف خود و از طرف شرکت سابق نفت اصل ملی شدن صنعت نفت را در ایران به رسمیت می شناسد و انتظار دارد که این شناسائی رسمی به صورت علنی در معرض اطلاع عمومی گذارده شود. و نیز خوشوقت است که دولت انگلستان قصد دارد هیئتی را بسمت وکالت از طرف شرکت سابق نفت برای مذاکره با دولت و مقامات صلاحیتدار به تهران اعزام دارد و در عین حال هیئت مزبور راجع به طریقه اجرای قانون تا آنجا که مربوط به منافع متقابل دو کشور است با دولت ایران وارد مذاکره شود. دولت ایران معتقد است که تانسیونی در خوزستان وجود ندارد و یقین دارد شناسائی رسمی اصل ملی شدن صنعت نفت محیط مساعدتری بوجود خواهد آورد تا با

روح صمیمیت و حسن نیت مذاکراتی که در فوق بآن اشاره شده جریان یابد .

***

دکتر گریدی سفیر سابق آمریکا در ایران در فوریه ۱۹۵۲ طی نطقی در باشگاه اقتصاد دیترویت چنین گفت :

وقتی صحبت ملی کردن نفت در ایران مطرح بود من گفتم نگاه کنید بر سر کمپانیهای نفتی آمریکا در مکزیك چه آمد؟ پاسخ نفتیها این بود که ایران سخت محتاج پول است بنابراین برای رفع مضیقه مالی هم شده قرارداد الحاقی را تصویب میکند . در جریان ملی شدن نفت به دکتر مصدق گفتم راهی که در پیش گرفته کشور را به مصیبت خواهد کشید . او در پاسخ گفت اگر کمونیستها به این کشور مسلط شوند براثر اشتباهات آمریکا و انگلستان خواهد بود . برای اینکه شما با وجود مخالفت با کمونیزم در اینجا خودتان زمینه را برای یك کودتای کمونیستی آماده میکنید . در حالیکه ما هدفمان این است که جلوی پیشرفت کمونیزم را بگیریم و اینکار را هم انجام خواهیم داد .

***

دکتر غنی مینویسد :

ناصر قشقائی را دیدم عقیده اش این بود که کار نفت با بانك بین المللی حل خواهد شد و بعد زندگی پرآرامش و خوبی شروع میشود . نظرش صائب است . به اعلیحضرت شاه خیلی ابراز علاقه میکرد که میفهماند شاه هم به او ابراز اطمینان میکند . میگفت روزیکه دکتر مصدق علاء را خواست گفت من استعفا میدهم و علت استعفای خود را به ملت ایران اعلام میدارم زیرا مادر شاه تحریکات میکند ، خواهر شاه در اروپا مشغول است . علاء که آمد بیرون دکتر فاطمی را خواست چند دقیقه بعد او آمد بیرون و به من گفت جداً مصمم است و گریه میکند و بسیار بد خواهد شد اگر استعفا بدهد ، شما کاری کنید که منصرف شود . من تو رفتم مطالب را گفت و گریه کرد . من گفتم آقا شما کاری را شروع کرده اید البته مشکلات هست اما ملت پشتیبان شما است باید این امر را بپایان برسانید والا مملکت زیان خواهد دید و به استمزاج از خود او رفتم نزد شاه گفتم باید جلوی استعفا را بگیرید . علاء هم شکایت زیاد از شاه بمن کرد که من اصلا از خیلی کارها خبرندارم . مادر شاه شلوغ میکند . گفتم اشتباه است که هی بعرض

میرسانند که مصدق میخواهد شاه بشود ، رئیس جمهور بشود .

مراهم یك وقت گفتند خیال سلطنت دارد "منظور ناصر قشقائی است" مگر شوخی است؟ مملکت در مخاطره است شما باید مثل پدرتان بشوید یا اشخاص را دلگرم کنید .

شاه گفت مثل پدرم نمیتوانم. گفتم پس اشخاص را وادار بکار کنید . شاه قبول کرد نزد مصدق رفتم الی آخر..

میگفت اگر شاه مثل پدرش قوی بود آنروز که استعفای اورا قبول میکرد اعلامیه میداد و به مردم میگفت که مملکت در خطر است شخصا مسئول ملت ایران و تاریخ ایرانم که زمام امور را قبضه کنم و دست بکار میشد ولی آن جُربُزه را هم ندارد پس اصلح این است که با سایرین کار کند. خیال میکند کار نفت با بانك بین المللی حل میشود و آرامش پیدا خواهد شد . دکتر مصدق آنوقت کنار خواهد رفت و احتمال قوی میدهد که اللهیار صالح جای او را بگیرد .

میگفت در مجلس در اطاق دیگر بین دکتر حسین فاطمی و خسرو قشقائی مشاجره ئی میشود . فاطمی میگوید دیگر دوره دزدی و چپاول سپری شده است خسرو چك محکمی به او میزند . وکلای موافق و مخالف شروع به آتش افروزی میکنند . بالاخره آنها را صلح میدهند و بعد از ظهر فاطمی میرود منزل آنها و خاتمه می یابد . میگفت دوسه روز است متصل تلفن بود و تشکر از خسرو و میخواست بگوید فاطمی منفور است ولی دکتر مصدق گفته که او نسبت به من فداکاری کرده باید قدر بدانم و نگاهش دارم. از پسر ارباب کیخسرو "بهرام شاهرخ" که رئیس رادیو بوده و حالا در حبس انفرادی است میگفت بطور قطع محرك دسته نواب صفوی و مجاهدین اسلام و آنارشیستها بوده و نوکر رسمی انگلیسها است به اضافه در اطراف شاه لله شده بود .

میگفت من نمیدانم رضا شاه پول پوند داشته است. معروف است در انگلستان پوند و در سؤیس فرانك و در آمریکا دلار داشته گفتم من نمیدانم آنچه معروف است و همه میدانیم اضافه بر املاك ٦٣ میلیون تومان پول نقد در بانك داشته که ٤٠ میلیون را مالیه در زمان میلیسپو قرض کرد و بعد هم نداد . آنچه میشنوم پول شاه تمام شده و همان حقوق است و بس...

از سرلشکر زاهدی صحبت میکرد و میگفت در باطن شاه از او چشم میزند

که او نه فقط منتظر فرصت است که هر وقت بتواند رئیس دولت بشود بلکه دلش میخواهد دیکتاتور شود .

***

دکتر امیر علائی در باره اوضاع اواخر حکومت مصدق چنین مینویسد :

اواخر حکومت مصدق خارجیها دست بکار شدند و اوضاع آشفته بود . قطع درآمد نفت وضع اقتصادی را دگرگون کرده بودکه دولت متوسل به قرضه ملی گردید . آمریکائیها و انگلیسها قوای خود را برای برانداختن حکومت مصدق همآهنگ کرده بودند . انگلیسها دارودسته فدائیان اسلام را براه انداخته و نقشه آمریکائیها این بود که اطراف دکتر مصدق را از عناصر صمیمی خالی کنند . تعیین آقای مکی برای رسیدگی به چاپ اسکناس که میگفتند زیاده از حد چاپ شده بهانه ای بود . در رأس فدائیان اسلام ظاهرا نواب صفوی و دیگر فدائیان بودند ولی باطناً بهرام شاهرخ جاسوس معروف بین المللی که در زمان جنگ دوم به نفع انگلیسها در رادیو آلمان گماشته شده بود اقدام میکرد و وسایلی از قبیل پول و اسلحه به اختیار فدائیان میگذاشت که به مضروب شدن مرحوم دکتر فاطمی بدست عبد خدائی منجر شد که در استنطاق گفته بود گلوله رها شده مال قلب امیر علائی بود . روزنامه نبرد ملت به مدیریت کرباسچیان ارگان فدائیان اسلام اداره میشد که به دکتر مصدق و دکتر فاطمی به شدت حمله میکرد . کرباسچیان در مجلس متحصن شده با روزنامه نگاران مصاحبه میکرد . کاشانی و حائری زاده و مکی و قنات آبادی علیه دولت مشغول اقدام شدند . انتخابات دوره هفدهم نزدیك بود . اللهیار صالح که در کاشان موقعیت خوبی داشت اگر به مجلس میرفت میخواستند او را به ریاست مجلس انتخاب کنند . مخالفین اشخاص دیگری از قبیل دکتر معظمی- دکتر شایگان و دیگران را که کاندیدای ریاست بودند غیر مستقیم وادار میکردند که آقای صالح را از صحنه سیاست مرکز دور کنند . به همین جهت آقای صالح به سفارت ایران در آمریکا فرستاده شد . به من پیشنهاد سفارت بلژیك شد . دکتر غلامحسین مصدق به من گفت پدرش میگوید دشمنان امیر علائی او را اذیت میکنند و من میخواهم اورا به خارج بفرستم. دکتر غلامحسین مصدق به من میگفت به آقای کاظمی وسیله کاشانی وعده نخست وزیری داده شده بود . کاظمی با کاشانی سروسری داشت. به مکی هم وعده

وزارت دربار داده شده بود .

***

ژراردوویلیه مینویسد :

"در این ایام شاه بکلی روحیه خود را باخته بود و هر شب با داروی خواب آور استراحت میکرد . نمی توانست غذا بخورد . روزی ٦٠ سیگار میکشید . دستهایش میلرزید . منزوی شده و عملا در قصر خود محبوس بود و به اطرافیان خود اعتمادی نداشت. یکی از اشخاصی که هر روز او را میدید به او گفته بود "اعلیحضرت جمهوری اعلام کنید و خود را کاندیدا نمائید شاید شانسی برای انتخاب شدن داشته باشید" ثریا هم او را تشویق میکرد که به خارج بروند. زاهدی و کیم روزولت اصرار داشتند که شاه زودتر تصمیم بگیرد ولی او تردید داشت. زاهدی که میدانست شاه از اشرف شنوائی دارد او را وادار کردند که به عنوان پرداخت ٥ میلیون ریال بدهی خود به بانك کشاورزی و فروش قصر خود به نام بانو شفیق، به تهران بیاید که از فرودگاه با تاکسی به شهر آمد . در اولین ملاقات با شاه صدای بلند او و پرخاش او به شاه شنیده شد که فردای آنروز مصدق اخراج او را خواستار شد ."

اشخاصی به عنوان نصیحت به کاشانی گفته بودند مگر کسی را دارید که جای مصدق بگذارید گفته بود خود من حاضرم جای ایشان نخست وزیر بشوم. به او گفته شد که شما جنبه روحانی دارید . شأن شما اجل از این مطالب است. در پاسخ گفت مگر آیةالله صدر جنبه روحانی نداشت که در عراق نخست وزیر شد .

***

در مرداد ٣٢ آیةالله کاشانی به دکتر مصدق چنین نوشت :

حضرت آقای دکتر محمد مصدق نخست وزیر معظم دام اقباله

عرض میشود شرحی در جراید راجع به تصمیم حضرتعالی در خصوص تشکیل و ایجاد قانونی بنام قانون سازمان امنیت اجتماعی که ساخته و پرداخته جناب آقای دکتر شایگان است بدون اینکه با من در این خصوص مذاکره یا با دیگران مشورت و موارد ضرر و زیان یا حسن اثر آنرا در نظر بگیرند ملاحظه کردم . گذشته از اینکه بی نهایت متعجب شدم فوق العاده از این چنین سلیقه و رفتار خام سیاسی شما در چنین وضعی که از همه طرف برای از بین بردن اجتماعات ملی و

افکار پرشوری که در سر مردم است مضطرب گردیدم. تأسف من از عدم توجه حضرتعالی به اینکه در مقابل قوی ترین دشمنان جهانی قد علم کردیم و باید به هر نحو به نتیجه مطلوب برسیم قدرت خود را در راه ضعف و زبون کردن مردم و ملت مصرف میفرمائید.

زیان بزرگ این قانون ناهنجار و نسنجیده در این است که اگر قدرتهای بزرگ خارجی بهمدستی قدرتهای داخلی پرچم ملیت ایرانی را واژگون کنند همین قانون را بر فرق تمام ملیون این مملکت خواهند کوفت و از آنان برای سرکوبی نهضت ملی استفاده عظیم خواهند کرد. وقت هیچوقت از دست نخواهد رفت عجله نفرمائید. اگر در پیشرفت مسائل و مصالح در قبال این همه قدرت مخالف موفق شدید آن وقت همه کارها به نفع مملکت میتوان کرد. این قانون به مصلحت ملت و مملکت نیست. خواهش میکنم بدون مشورت قبلی از تصویب و اجرای این قانون خودداری فرمائید و مردم و مملکت را بگرداب هلاك و نابودی نکشانید.

ایام بکام باد - سید ابوالقاسم کاشانی

***

در جریان حکومت مصدق روزنامه های خارجی برای شاه و مصدق و کاشانی نقش مهمی در سیاست ایران قائل بوده اندکه روزنامه "فرانس دیمانش" چنین مینویسد:

کاشانی رئیس مجلس و پشتیبان سابق مصدق در آخرین لحظه به کمك شاه شتافت و برای تصفیه حسابهای خصوصی خود با دکتر مصدق به حمایت شاه برخاست. انصراف شاه از مسافرت بخارج اولین موفقیت بزرك و مشترك شاه و کاشانی در مقابل دکتر مصدق بود، ولی مصدق هم سیاستمداری نبود که با یك شکست از میدان بدر رود، او در مقابل مانور جدید مخالفین خود ایستادگی کردو هنوز هم کشمکش برای بدست آوردن قدرت بین شاه و مصدق و کاشانی به شدت جریان دارد.

در کشمکشی که برای احراز قدرت در ایران در گرفته پیروزی موقتی با دکتر مصدق بوده، ولی موفقیت نهائی هنوز نصیب او نشده است. عناصر ناراضی و مخالف جان تازه ای گرفته اندو حتی والاحضرت اشرف که تا قبل از زمامداری مصدق اداره کننده واقعی سیاست ایران بود قصد بازگشت به ایران را دارد.

اشرف تا قبل از زمامداری مصدق به نخست وزیران خود امرو نهی میکرد ، در ترکیب کابینه ها و انتخاب وزراء نظارت مستقیم داشت و مخصوصا وزرای دارائی همیشه با پیشنهاد او انتخاب میشدند ، اشرف مالیه یعنی رگ حیاتی مملکت را در دست خود داشت .

فرانس دیمانش در خاتمه مینویسد خلاصه اینکه وضع امروز ایران چنین است : یك شاه جوان در میان دو سیاستمدار پیر حیران مانده است. ظاهرا نفع او در اینست که از اختلاف مصدق و کاشانی استفاده کرده قدرت و موقعیت از دست رفته خود را باز یابد ، ولی معلوم نیست موفقیت نهائی هر یك از دو طرف حقیقتاً به نفع او باشد .

***

"فرانس سوار" طی گزارشی بر اساس نظریات محافل انگلیسی سرنوشت فاروق را برای شاه ایران پیش بینی میکند و مینویسد در مبارزه فعلی بین شاه و مصدق عامل زمان به نفع مصدق کار میکند و شانس موفقیت او از شاه بیشتر است. هر چند شاه بر قدرت مخالفین دولت و عناصر ناراضی ارتش متکی است، معذالك آتوهای برنده دکتر مصدق قوی تر است. مصدق هنوز برای موفقیت خود در مقابل شاه ورق های برنده زیر را در دست دارد :

۱- حزب توده که به تنهائی قادر به ایجاد اغتشاش در سراسر ایران است.

۲- طرفداران مصدق در میان مردم که هنوز خیلی زیاد هستند .

۳- عشایر مسلح مخالف دربار و ارتش، که ایل قشقائی در رأس آنها قرار دارد .

"فرانس سوار" مینویسد دکتر مصدق با تکیه به این سه نیرو میتواند بر شاه و طرفداران او فائق آید ، ولی فراموش نباید کرد که اگر شاه برود مصدق هم رفتنی است. زیرا پس از رفتن شاه بزرگترین سد راه موفقیت کمونیستها از میان خواهد رفت و آن وقت از میان بردن خود مصدق برای کمونیستها کار سهل و آسانی است.

روزنامه "ابسرور" مینویسد :

در ژوئیه سال ۱۹۵۲ کاردار سفارت انگلیس جرج میدلتون تلگرافی بدین مضمون به لندن مخابره میکند .

مصدق از کنترل خارج میشود. او، که هرگز رام شدنی نبود، این اواخر مثل بچه های خودسر خیلی سرکشی میکند. حالا بنظر من تنها چیزی که ایران را از افتادن بدست کمونیستها حفظ میکند کودتا است. کاندیدای برجسته ای وجود ندارد. اگر چه تیمسار زاهدی خود را وارد لیست کرده و ممکن است آدم لایقی باشد.

***

متن سند محرمانه شماره ٦٣٤٢٠-١٠٤٦٥٩-٣٦١ از آرشیو وزارت خارجه انگلستان که انتشار یافته است بتاریخ ٦ ژوئن ١٩٥٣ برابر با ١٦ خردادماه ١٣٣٢

١- گزارشی در باره ملاقات سفیر آمریکا در تهران با محمد رضا شاه پهلوی در تاریخ ٣٠ مه ١٩٥٣

٢- در باره ژنرال زاهدی شاه گفت هرچند او از نظر فکر نابغه نیست ولی به سه شرط نخست وزیری او قابل قبول خواهد بود. اولاً پشتیبانی وسیع سیاسی داشته باشد. ثانیاً انتصابش از طریق قانونی و پارلمانی صورت گیرد. ثالثاً آمریکا و انگلستان با کمك مالی و اقتصادی از او پشتیبانی کنند. شاه اضافه کرد اگر دولت تازه ای سر کار بیاید و نتواند پشتیبانی مالی خارجی را جلب کند بهتر است وضع فعلی تغییر نکند.

٣- سفیر گفت بعقیده او دولت انگلستان و همچنین دولت آمریکا از تشکیل حکومتی به ریاست زاهدی استقبال خواهند کرد بشرط اینکه شاه از او پشتیبانی کند ولی متأسف خواهد شد اگر آمریکا و انگلستان سعی کردند از او حمایت کنند شاه پشتیبانی خود را از او سلب نماید. شاه گفت اگر شرایطی را که ذکر کرده رعایت شود او نظر خود را تغییر نخواهد داد. بعد اضافه کردکه تصور نمیرود زاهدی بتواند توسط یك کودتای نظامی موفق گردد. آنگاه از نفوذ خانواده امینی صحبت کرد و گفت ژنرال امینی نفوذ خود را در سطح بالای ارتش گسترش میدهد. برادرش کفیل وزارت دربار است. حال عقیده دارد بهتر است که اول یك دولت محلل بر سرکار بیاید تا بعد یك دولت قوی جای او را بگیرد.

٤- سفیر گفت فکر بوجود آوردن یك دولت محلل مثل اینستکه شخصی بخواهد در آن واحد سوار بر دو است بشود. اگر کسانی که از ژنرال زاهدی پشتیبانی میکنند در عین حال در جستجوی نخست وزیر محلل باشند چنین

پشتیبانی مؤثر نخواهد بود . شاه گفت اگر امینی ها بخواهند میتوانند مانع موفقیت زاهدی گردند .

٥- وقتی صحبت از اختلاف نفت بمیان آمد شاه پرسید آیا هنوز موضوع در جریان است؟ سفیر گفت موضوع مسکوت است شاه تأکید کرد که از هیچ کوششی که بتواند منجر به حل اختلاف شود نباید صرفنظر نمود . ولو موجب ادامه حکومت مصدق برای چندی بشود . شاه گفت امیدوار است که اگر حل اختلاف غیر ممکن باشد دولت آمریکا آنقدر کمك به ایران برساند تا بحران مرتفع بشود ولو مصدق سرکار بماند .

٦- در موضوع ارتش شاه گفت وضع فعلی او از لحاظ ارتباط با نظامیان غیر قابل تحمل است. دیگر هیچ گزارشی به او نمیرسد . افسران ارتش هم جرئت ملاقات با او را ندارند . شاه گفت اگر وضع تغییر نکند خیال دارد در ماه ژوئیه به عربستان سعودی سفر کند .

٧- در پایان مذاکره شاه و سفیر موافقت کردند که شاه در اعلام جریان مذاکرات بگوید فقط موضوع های کلی مورد بحث قرار گرفت و سفیر اظهار کرد که مسئله اختلاف نفت دیگر مورد گفتگو نیست. شاه گفت قصد دارد به امینی اطلاع بدهد که به سفیر گفته است بعقیده او حل اختلاف با مصدق آسانتر از حل آن با هرکسی است که به جای او بیاید و امیدوار است که همه گونه کوشش به این منظور بعمل آید .

***

یك سند وزارت خارجه انگلستان که در سال ١٩٨٣ منتشر شد چنین حاکی است :

ایدن وزیر خارجه دولت چرچیل قسمتی از گزارش کاردار سفارت انگلیس را در جلسه ١٣ اکتبر ١٩٥٢ چنین مطرح میسازد : "نظر هندرسن سفیر آمریکا این نیست که اگر مصدق برود وضع بدتر خواهد شد . ما هر دو معتقدیم یك نخست وزیر دیگری ممکن است یافت شود . اگر اوضاع همینطور بماند ممکن است کاشانی جانشین مصدق شود که موجب بهتر شدن اوضاع نخواهد شد . اگر زاهدی یا بوشهری و حتی مکی نخست وزیر شوند بیشتر اهل سازش هستند و معتقدیم هرچه مصدق بیشتر بر مسند قدرت بماند حزب توده نیرومندتر خواهد شد .

موقعیت مصدق پس از گرفتن اختیارات خیلی ضعیف شده است. حتی مردم بیسواد هم معتقدند که مصدق قادر به سازندگی نیست. صدای مخالفین از واعظین مورد احترام حتی راشد شنیده شده است. فدائیان اسلام هم به مخالفت پرداخته اند. از این به بعد هیچ وحشتی از مخالفت با دولت وجود ندارد. دکتر بقائی پس از سفر به آمریکا وسیله خلیل ملکی از مقام رهبری حزب زحمتکشان کنار گذارده شده و خود به علت توطئه ملکی تمایل بکناره گیری نموده است. او ملکی را متهم بهمکاری با انگلیسها کرده است. ملکی گفته میخواهد با توده ایها و کمونیستها مبارزه کند حتی اگر اینطور تعبیر شود که او به انگلیسها کمك میکند. ملکی بعنوان یك تیتوئیست معروف میباشد. بقائی به شدت از مصدق ناراضی‌است.

کاردار سفارت انگلستان در تهران به لندن چنین گزارش داده است :

ملی شدن نفت بصورت حربه ای در دست آمریکا در آمده است تا بوسیله آن از پشت به ما خنجر بزنند.

***

نامه های متبادله بین دکتر مصدق و آیزنهاور :

وقتی آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا شد باتوجه به اینکه در محافل سیاسی شایع بود که آمریکائیها از دولت مصدق حمایت میکنند نخست وزیر در خرداد ماه ۱۳۳۲ نامه ای به رئیس جمهور آمریکا نوشت و از او کمك خواست ولی آیزنهاور با پاسخ یأس آمیز خود نشان داد که سیاست آمریکا دیگر از ایران جانبداری نمیکند و در راهی گام برمیدارد که مستلزم تأمین منافع متفق خود یعنی انگلستان میباشد. شاید این پاسخ موقعی از طرف آیزنهاور به دکتر مصدق داده شده که برنامه کرومیت روزولت و سیای آمریکا مورد موافقت آمریکا و انگلستان قرار گرفته که رئیس جمهور آمریکا اینطور به دکتر مصدق پاسخ داده است.

متن دو نامه چنین است :

پیام نخست وزیر ایران به ژنرال آیزنهاور

حضرت رئیس جمهور عزیز:

در جواب نامه [illegible] آمیز ورخ ۱۱ ژانویه ۱۹۵۳ به پیام اینجانب که پیشنهاد فرموده اید نظریاتی را که مورد علاقه مشترك ما بوده است مستقیما و

یا از مجرای دیپلماتیك به استحضار خاطر عالی برسانم. در آن پیام مختصری از پریشانی ها و مضایقی که ملت ایران در راه تحقق بخشیدن به آمال خود در دو سال اخیر تحمل نموده و همچنین مشکلاتی را که دولت انگلستان برای پشتیبانی از ادعاهای غیر منطقی یك شرکت مستعمراتی برای ایران ایجاد کرده است بعرض رساندم. در این چند ماهی هم که از تاریخ این پیام میگذرد ملت ایران گرفتار مضایق مالی و دسایس سیاسی شرکت سابق نفت و دولت انگلستان بوده. از آن جمله خریداران نفت ایران را از دادگاهی به دادگاه دیگر کشانده و با تمام وسایل تبلیغاتی و دیپلماسی موانع غیر قانونی در سر راه فروش نفت ایران ایجاد کرده و با آنکه دادگاههای ایتالیا و ژاپن فروش نفت ایران را بلامانع اعلام نمودند از اقدامات برخلاف حق و اصول تاکنون دست برنداشته اند. گرچه امید میرفت که در زمان تصدی آن حضرت توجه بیشتری به وضعیت ایران بشود ولی متأسفانه هنوز در روش دولت آمریکا تغییری حاصل نشده است. در پیامی که آقای وزیر خارجه آمریکا از کراچی برای اینجانب ارسال داشته اند اظهار تأسف کرده اند از اینکه تاکنون آمریکا در مجاهدت خود برای کمك به حل مسئله غرامت توفیق حاصل نکرده است. باید به خاطر داشت که دولت ایران حاضر شد دیوان بین المللی دادگستری قیمت اموال شرکت سابق در ایران را هر قدر تعیین کند بپردازد و نیز حاضر شد که صلاحیت دیوان مزبور را در باره غرامت به این شرط قبول کند که قبلا دولت انگلستان مبلغ مدعابه خودرا در حدود حق و انصاف تعیین نماید. بدیهی است که دولت ایران هم از شرکت سابق نفت و دولت انگلیس مطالباتی دارد که در موقع طرح دعوی اظهار میکند. چون دولت انگلیس به این امید است که وضعیت سابق خود را در ایران تجدید کند به هیچیك از این پیشنهادات ترتیب اثر نداده. اکنون در اثر اقدامات شرکت سابق و دولت انگلستان ملت ایران در برابر مشکلات اقتصادی و سیاسی بزرگی قرار گرفته است که ادامه این وضع از نقطه نظر بین المللی نیز ممکنست عواقب خطیری داشته باشد و اگر در این موقع کمك مؤثر و فوری به این مملکت نشود شاید اقداماتی که فردا به منظور جبران غفلت امروز بعمل آید خیلی دیر باشد. البته در این مدت کمکهائی از طرف دولت آمریکا به ایران شده که موجب تشکر است ولی آنقدر نبوده است که مشکلات ایران را مرتفع کند و صلح جهانی را که هدف و آمال

دولت و ملت شرافتمند آمریکا است تامین نماید. سطح زندگی مردم ایران در نتیجه یك قرن سیاست استعماری خیلی پائین بوده و بالا بردن آن بدون برنامه های عمرانی دامنه دار امکان پذیر نخواهد بود. متأسفانه کمکهائی که تاکنون شده اصولا در حدود کمکهای فنی بوده و حتی در این قسمت نیز گاهی اوقات مساعدتهائی که لازم بوده نشده است. من باب مثل یادآوری میشود که بانك صادرات که می بایست ۲۵ میلیون دولار برای امور کشاورزی به ایران کمك کند بواسطه دخالتهای ناروای دیگران منصرف گردید. ملت ایران امیدوار است که با مساعدت و همراهی دولت آمریکا موانعی که در راه فروش نفت ایران ایجاد شده برطرف شود و چنانچه رفع موانع مزبور برای آن دولت مقدور نیست کمکهای اقتصادی مؤثری بفرمایند تا ایران بتواند از سایر منابع خود استفاده نماید. کشور ایران غیر از نفت دارای ثروتهای طبیعی دیگر نیز هست که بهره برداری از آنها مشکلات فعلی کشور را حل خواهد نمود ولی این امر بدون کمکهای اقتصادی میسر نمیباشد. در خاتمه توجه موافق و اثر بخش آن حضرت را به وضع فعلی ایران جلب نموده و یقین دارم تمام نکات این پیام را با اهمیتی که شایسته است تلقی خواهند فرمود. خواهشمند است احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمائید.

دکتر محمد مصدق

متن پاسخ رئیس جمهور

۱۲ تیر ماه ۱۳۳۲

جناب آقای نخست وزیر

محترما پیامی را که رئیس جمهوری دول متحده آمریکا در جواب نامه آن جناب به تاریخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ "مطابق ۲۸ مه ۱۹۵۳" ارسال داشته اند تقدیم می دارم. از آن جناب خواهشمندم بار دیگر احترامات فائقه دوستدار را قبول فرمایند.

کردن - متیسون کاردار موقت

ضمیمه - رونوشت پیام رئیس جمهوری دول متحده به نخست وزیر ایران :

آقای نخست وزیر عزیز

نامه آن جناب به تاریخ هفتم خرداد ماه ۱۳۳۲ "۲۸ مه۱۹۵۳" واصل گردید. در نامه مزبور اوضاع سخت کنونی ایران را شرح داده و اظهار امیدواری فرموده

بودید که دول متحده آمریکا شاید بتواند به ایران کمك کند تا ایران بر پاره ای از مشکلات خود فائق آید. تأخیری که در عرض جواب پیش آمد بدان سبب بوده است که می خواستم با مستر دالس و مستر هندرسن سفیر کبیر فرصت مشورت داشته باشم و اکنون که به نوشتن این پاسخ مبادرت می کنم محرك دوستدار همان روح صداقت دوستانه ای است که در نامه خود جنابعالی منعکس می بینم.

تاریخ نشان میدهد که حکومت آمریکا و مردم آمریکا همیشه احساسات عمیق دوستی نسبت به ایران و مردم ایران داشته و هنوز هم دارند. حکومت آمریکا و مردم آمریکا صمیمانه امیدوارند که ایران بتواند استقلال خود را حفظ کند و مردم ایران نیز به حصول آمال ملی خود کامیاب و نیز موفق شوند و ملتی خشنود و آزاد به وجود آورند که به ترقی و پیشرفت و صلح دنیا کمك کند. اولا بعلت همان امیدواری بود که حکومت دول متحده آمریکا در طی دو سال از صمیم قلب جد و جهد نمود برای رفع اختلافاتی که بین ایران و کشور انگلستان روی داده و از ملی شدن صنعت نفت ایران ناشی گردیده است مساعدت کند. عقیده دول متحد آمریکا این بوده است که چنانچه قراری در باره غرامت داده شود در سراسر دنیا حس اعتماد و اطمینان به این معنی تقویت خواهد شد که ایران مصمم است کاملاً متمسك به اصولی باشد که به موجب آن جامعه باشکوهی از ملل آزاد امکان پذیر گردد و این امر مؤید اعتبار بین المللی ایران خواهد بود و سبب خواهد شد پاره ای معضلات مالی و اقتصادی که اکنون متوجه ایران است حل شود. چون ایران و کشور انگلستان نتوانسته اند نسبت به غرامت توافقی حاصل نمایند این مسأله حکومت دول متحده آمریکا را از مجاهداتی که برای کمك به ایران بعمل آورده بازداشته است. در ممالك متحده آمریکا و حتی در میان آمریکائیانی که نسبت به ایران و مردم ایران منتهای همدردی و دوستی دارند این فکر قوت دارد که تا زمانی که ایران نتواند از فروش نفت و محصولات نفتی خود وجوهی بدست آورد و با انعقاد قرارداد معقول و عادلانه ای در باره غرامت بار دیگر نفت ایران به مقادیر زیادی فروخته شود هرگاه حکومت بخواهد به میزان معتنابهی از طرق اقتصادی به ایران کمك کند در حق مؤدیان مالیاتی آمریکا شرط انصاف را رعایت نکرده است. همینطور بسیاری از مردم آمریکا تا وقتی که

اختلاف نفت قطع و فصل نگردیده است با خرید نفت ایران از طرف حکومت دول متحده عمیقاً مخالفت خواهند کرد. این احساسات نیز در ممالك متحده به میزان معتنابهی وجود دارد که هرگاه بنا شود صرفا بر مبنای از دست رفتن دارائی مادی یعنی تأسیسات شرکتی که ملی شده است مسأله پرداخت غرامت حل گردد این ترتیب راه حلی نخواهد بود که بتوان آنرا عادلانه خواند و توافق در باره چنین راه حلی ممکن است اعتماد متقابل ملل آزاد را که با هم ارتباط دوستانه اقتصادی دارند به ضعف متمایل سازد. بعلاوه بسیاری از هموطنان دوستدار که از جریانات مربوط به این اختلاف اسف آور آگاهی دارند و اطلاعات لازمه را پیوسته به دست آورده اند معتقدند که نظر به احساسات پر هیجانی که هم در ایران و هم در کشور متحد انگلستان برانگیخته شده است کوششهائی که بوسیله مذاکره مستقیم بمنظور تعیین مبلغ غرامت بعمل آید بیشتر ممکن است به جای ایجاد حسن تفاهم مایه افزایش اصطکاك و اختلاف گردد. عقیده آنها پیوسته چنین بوده است که عملی ترین و منصفانه ترین وسیله قطع و فصل مسأله غرامت آنست که این امر به یك هیئت بین المللی بیطرفی ارجاع گردد و آن هیئت کلیه دعاوی طرفین را بر اساس ماهیت دعوی مورد مطالعه قرار دهد. کاملا توجه دارم به اینکه حکومت ایران بایستی خود تشخیص دهد کدام سیاست و روش خارجی و داخلی برای ایران و مردم ایران نافعترین سیاست هاست و با بیان این مطالب سعی ندارم برای حکومت ایران مصلحت اندیشی کنم و بگویم چه چیز بیشتر به نفع حکومت ایران است. صرفا سعی من توضیح این نکته است که با این اوضاع و احوال چرا حکومت دول متحده اکنون در مقام و موقعی نیست که بتواند بیشتر از پیش به ایران کمك بکند یا نفت ایران را خریداری نماید. در صورتی که ایران مایل باشد حکومت دول متحده امیدوار است کمکهای فنی و نظامی خود را بر اساسی که نظیر کمکهای سال گذشته باشد ادامه دهد. از نگرانی که در نامه آن جناب نسبت به اوضاع خطرناك کنونی ایران منعکس است استحضار یافته و صمیمانه امیدوارم تا فرصت باقی و دیر نشده است از طرف حکومت ایران اقداماتی در حدود قدرت خود برای جلوگیری از بدتر شدن وضع کنونی بعمل آید. از آقای نخست وزیر خواهشمندم تجدید احترامات فائقه دوستدار را بپذیرند.

دوایت د. آیزنهاور

۴۵۹۶

دکتر مصدق و حزب توده

××××××

بعد از شهریور ۲۰ که بار دیگردکتر مصدق وارد سیاست شد حزب توده تازه تأسیس گردیده و نقش مهمی در سیاست ایران داشت. دکتر مصدق که با هیئت های حاکمه وقت مبارزه میکرد و نیروی او دانشگاهیان و روشنفکران و مردم کوچه و بازار بودند گاهگاهی از قدرت حزب توده نیز در مبارزات خود بهره مند بود .در مجلس چهاردهم که فراکسیون حزب توده در مجلس فعالیت داشت و دکتر مصدق هم نقش رهبری اقلیت را بازی میکرد ، بعضی اوقات فراکسیون حزب توده از اقدامات او حمایت میکرد و در مسائلی از قبیل مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاء با او همآهنگ بود ولی در مسائلی از قبیل واگذاری نفت شمال به روسها یا طرح منع واگذاری امتیاز نفت به خارجیها در مقابل او قرار میگرفتند .

دکتر مصدق دراین باره در مجلس چنین گفت : "هرگاه ما تبعیت از سیاست موازنه ای مثبت بکنیم باید امتیاز نفت شمال را برای ۹۲ سال به شوروی بدهیم. و به اینطریق موازنه سیاسی برقرار کنیم. دادن این امتیاز مثل اینستکه مقطوع الیدی برای حفظ موازنه خود راضی شود که دست دیگر او را قطع کنند . در صورتی که هر مقطوع الیدی که بخواهد مقطوع الیدین بشود خوبست خود را از مذلت زندگی خلاص کند و قبل از اینکه دست ثانی او قطع گردد انتحار کند ."

این جریان موجب شد که روزنامه بسوی آینده ارگان حزب توده نوشت : "عوام فریبان آخرین تیر ترکش استعمارند و دکتر مصدق نماینده این گروه میباشد ."

روزنامه مردم ارگان حزب توده چنین نوشت : "دکتر مصدق علنا به منافع ملت ما خیانت میورزد و برای پا برجا نگاهداشتن نفوذهای ارتجاعی و امپریالیستی به ملت ما از پشت خنجر میزند."

در جریان ملی شدن صنعت نفت حزب توده بشدت با آن مخالفت میکرد. چنانچه روزنامه مردم در ۲۳ آبان ۱۳۲۹ چنین نوشت :

ملی کردن یعنی خیانت. شعار ملی کردن صنایع نفت در سراسر کشور یك عنوان فریبنده بیش نیست که برای گمراه کردن ملت ایران از طرف بلندگوهای شرکت نفت عنوان شده و از هر حیث خیانت به ملت ایران شمرده میشود.

***

دکتر عبده در خاطراتش مینویسد :

حزب توده نهضت ملی ایران و رهبران آنرا با عنوان ملی نقاب سیاهی میدانست که چهره های داغدار و ننگین را میپوشاند و در نشریاتش مینوشت : ملی سرپوشی است که قبایح و رذایل را مخفی کرده و جبهه ملی عامل رسوای استعمار است. جبهه ملی یك جریان دروغین و رفرمیستی است که با شعارهای متقلبانه خود درصدد انحراف توده ملت از مبارزه صحیح و عمیق اجتماعی است."

کمیته مرکزی حزب توده با نثار فحش و ناسزا علیه جبهه ملی تنها در روزنامه ها قناعت نکرده بلکه با انتشار نشریه ای جبهه ملی را مطرود شناخت و جبهه امپریالیستی و ضد ملی و عامل استعمار معرفی کرد.

شگفت آور است که دولت شوروی همواره ملی شدن صنعت نفت را مورد تأئید قرار میداد و روش نماینده شوروی در شورای امنیت و دیوان بین المللی در راستای شناسائی ملی شدن نفت بود ولی روش رهبران حزب توده در جهت مخالف آن، چنانکه روزنامه عصر جدید شوروی اقدام دولت ایران‌راتأئیدو روزنامه مردم شعار ملی کردن را خیانت میدانست.

دکتر راد منش که پس از انقلاب به ایران آمده بود صریحا اظهار میکرد که عدم موافقت حزب توده با ملی کردن صنعت نفت از جمله اشتباهات گذشته ما میباشد.

***

دکتر کشاورز که پس از جدائی از حزب توده در نوشته های خود از دکتر مصدق حمایت میکند در روزنامه جبهه ملیون ایران چنین نوشته است :

روزنامه ها ، اسناد و مدارك حزب توده نشان میدهد که رهبری حزب توده که در اختیار گروه کیانوری و فروتن ، قاسمی ، مریم فیروز و قریشی بود که "حراف تروپرکارتر و باسوادتر" از مخالفین خود بودند ، هیچوقت ، حتی در سی تیر و بعد از سی تیر تا کودتای ۲۸ مرداد ، واقعا و قلبا طرفدار دکتر مصدق نبودندو همواره با دولت دکتر مصدق مخالف بودند . او را عامل امپریالیسم و سرسپرده آمریکا معرفی میکردند یعنی آب به آسیاب دربار و اشرف و شاه و آمریکا و انگلیس میریختند. چرا؟

بیاد دارم هنگامی که به دعوت رئیس جمهور عبدالکریم قاسم از شوروی خارج شدم در روزنامه فکاهی حزب توده "چلنگر" کاریکاتوری دیدم که : دکتر مصدق را در لباس زنانه نشان میداد که به ساز هاریمن مشغول رقصیدن است . در سی تیر عده زیادی از افراد ساده حزب و کادرها بنا به شم و تشخیص خود حس میکردند که دکتر مصدق مرد سیاسی ملی است و از استقلال ایران و آزادی ایرانیان در مقابل امپریالیسم واستعمار مبارزه و دفاع میکند . به این ترتیب عده زیادی از افراد و کادرهای حزب توده در روز سی تیر به هواداری دکتر مصدق و علیه قوام و دربار برخاستند و در تظاهرات مردم در سی تیر شرکت کردند . "برخلاف نظر رهبری حزب در تهران" حتی بعضی از افسران سازمان افسری وابسته به حزب توده از تیراندازی به مردم و هموطنان بیگناه خودداری کرده و به آنان پیوستند . از ابتدای ملی شدن نفت دو نفر از نویسندگان و کادرهای حزب، تمدن و زاخاریان مدافعین سرسخت دکتر مصدق بودندو گروهی از اعضاء و افراد حزب را جلب کرده بودند تا آنجا که رهبری مستقیم ایران ، آنان را به اخراج از حزب تهدید کرد . میدانیم که زاخاریان که مخالفت خود با رهبری گروه کیانوری را با سرسختی و پیگیری ادامه داد ، به دستور کیانوری مانند ، حسام لنکرانی کشته شد و این قتل ها بگردن ساواك گذاشته شد "البته قاتل بود ولی نه قاتل این دو نفر" در روز ۲۹ تیر کارگران بسیاری از کارخانه های تهران از جمله

سیلو، دخانیات، چیت سازی، سیمان و راه آهن به پشتیبانی از اعلامیه و دستور جمعیت ضد استعمار که وابسته به حزب توده ایران بود، با وجود آنکه دستوری از رهبری حزب دریافت نکرده بودند اعتصاب عمومی اعلام کردند و به تظاهرکنندگان پیوستند. باید بار دیگر تأکید شود که گروه کیانوری، قاسمی، فروتن، قریشی، مریم فیروز و رهبرشان کامبخش "که از ۲۲ آذر ۱۳۲۵ یعنی ۱۹٤٦ و شکست فرقه دموکرات آذربایجان از باکو این عده را رهبری میکرد" بسیار فعال تر، از نظر سیاسی باسوادتر، حراف تر و بخصوص بی رحم تر از مخالفین خود یعنی بهرامی و جودت و بقراطی و یزدی و علوی بودند و غالبا کتابی از لنین و استالین یا مائو را به خصوص، در مهاجرت زیر بغل داشتند و از آن برای اثبات رویه خود و ارعاب مخالفین خویش نقل قول می آوردند و مخالفین سرسخت دکتر مصدق بودند. روز سی تیر زدوخورد شدیدی بین تظاهر کنندگان بین ده ها هزار نفر از طبقات مختلف مردم و قوای حکومت نظامی در گرفت و عده زیادی "بنا بر قولی ششصد نفر" کشته شدند. با این همه مرگ بر قوام و گاهی مرگ بر شاه ادامه داشت و همان شب قوام استعفا داد و مبارزه متحد تمام قوای طرفدار دکتر مصدق یعنی استقلال ایران و آزادی مردم ایران پیروز شد و دکتر مصدق دوباره نخست وزیر ایران شد و آنچه مسلم است رهبری حزب توده تا روز ۳۰ تیر از فحاشی علیه دکتر مصدق دست برنداشت. در این روز "روزنامه نوید آینده" که بجای "بسوی آینده" ارگان جمعیت مبارزه با استعمار وابسته به حزب توده ایران منتشر شد چنین نوشت : "از نظر داخلی اردوی غارتگران در ایران یکی است فقط نقابها فرق میکند. از نظر خارجی نیز دکتر مصدق متکی به یك امپریالیسم جهانخوار بین المللی است."

***

با اینطرز ملاحظه میشود که حزب توده طرفدار دکتر مصدق نبود ولی میخواست در مبارزات دکتر مصدق علیه دولتها او را یاری کند تا بتواند موجبات سقوط رژیم را فراهم سازد. باور حزب توده این بود که اگر شاه سقوط کند و ارتش متلاشی شود هر کس نخست وزیر یا رئیس جمهور بشود حزب توده به

سهولت میتواند حکومت را بدست بگیرد . این بازی حزب توده کرارا دیده شده و همین امر موجب شده بود که مخالفین حزب توده در داخل کشور و سیاستهای خارجی که از افتادن ایران بدامن کمونیستها نگران بودند دست به اقداماتی میزدند که میتوان نمونه آنرا وقایع ۲۵ و ۲۸ مرداد دانست.

در مذاکراتی که در موارد مختلف با دکتر مصدق برای جلوگیری از فعالیت حزب توده بعمل میآمد اظهار نظر او این بود که بالاخره آنها هم مردم ایران هستند و حق تظاهرات و فعالیت سیاسی دارند .

خلیل ملکی که پس از انشعاب از حزب توده با دکتر بقائی، حزب زحمتکشان را تشکیل داده بود به شدت طرفدار ملی شدن صنعت نفت ودکتر مصدق شده بود و با او همکاری میکرد . وقتی هم از دکتر بقائی جدا شد با تشکیل گروه نیروی سوم باز هم از دکتر مصدق حمایت میکرد ولی به شدت از فعالیت حزب توده نگران بود و مرتباً دکتر مصدق و یارانش را از همکاری و نزدیکی با حزب توده برحذر میداشت. حتی در مواقعی که قرار بود تظاهراتی صورت بگیرد میگفت طرفداران دکتر مصدق باید جداگانه تظاهراتی انجام بدهند و اعضای حزب توده نیز جداگانه... همین امر موجب شده بود که در موارد مختلف وقتی تظاهرات به این صورت انجام میشد تظاهرات طرفداران دکتر مصدق که ارگانیزه نبود خیلی نامنظم و بی برنامه و با عده ای نسبتا کم و تظاهرات حزب توده خیلی منظم و با برنامه خاص و با تعدادی چند برابر از طرفداران دکتر مصدق صورت میگرفت و این امر نشان میداد که توده ایها با برنامه ریزی مشخص برای رسیدن به حکومت خود را آماده میکنند . بهمین جهت بعضی از طرفداران دکتر مصدق معتقد بودند که وقتی برنامه تظاهراتی وجود دارد باید همه مردم از چپ و راست در کنار هم باشند تا صفها جدا نباشد و فرصت بررسی سازمانها و تشکیلات به مخالفین بخصوص به خارجیها داده نشود .

در دولت دکتر مصدق حزب توده گاهگاهی از اقدامات دولت بطور مستقیم و زمانی غیر مستقیم حمایت میکرد ولی ناگهان در موردی بشدت دولت را مورد حمله قرار میداد . وقتی محاصره اقتصادی دولت شروع شد دولت شوروی نیز

روش مخالف با دولت مصدق را در پیش گرفت. با اینکه ایران احتیاج فراوان به فروش نفت داشت و روسها حدود ۱۳ میلیون تن نفت از غرب خریداری میکردند با پنجاه درصد تخفیف ولی حاضر به خرید نفت از ایران نشدند. دکتر مصدق سه خواسته خود را به روسها اطلاع داد که عبارت بودند از: "۱- کمك ۲۰ میلیون دلاری در اختیار دولت ایران بگذارند. ۲- از ایران نفت خریداری نمایند. ۳- یازده تن طلای ایران که در روسیه بود و مطالبات ایران را بپردازند." ولی هیچکدام از این تقاضا عملی نشد و طلاها هنگام دولت زاهدی به ایران مسترد گردید.

***

ایرج اسکندری مینویسد:

ما در جریان کشمکش برای ملی شدن نفت از مصدق دفاع نکردیم. طرز تفکر ما این بود که مصدق برای ملی کردن نفت ایران مبارزه میکند اما امپریالیست آمریکا پشتیبان این جبهه میباشد. بنابراین ما به اشتباه چنین نتیجه گرفتیم که کمونیستها نباید از نهضت ملی پشتیبانی کنند و باین ترتیب خود را از توده هائی که پیرو بورژوازی بودند نه پیرو حزب ما جدا کردیم.

***

آیةالله سید مرتضی پسندیده "برادر بزرگ خمینی" در باره واقعه ۸ مرداد ۳۲ چنین توضیح داده است:

قبل از کودتای ۲۸ مرداد آیةالله کاشانی شرحی بداعی مرقوم و توسط دکتر رضا صدر کاشانی ارسال و از نفوذ توده ایها و مخالفت با اسلام و علما و دین و اهانت به علما و سکوت دکتر مصدق در مقابل آنها شاکی بوده اند. اینجانب برادر کوچکتر خود حاج سید نورالدین هندی را به گلپایگان نزد دکتر معظمی رئیس صالح مجلس فرستادم و مطالب را به اطلاع ایشان رسانیدم. ایشان جواب دادند که توده ایها جمعی بی نفوذ و بی قدرت و بدون اسلحه هستند و قادر بهیچ کاری نمیباشندو.... داعی به جواب قانع شدم و اصل مرقوم آیةالله کاشانی را نزد دکتر شایگان که از صلحا بود فرستادم و جریان را به آیةالله گلپایگانی

نوشتم. متأسفانه نامه ها نرسید. وقتی دکتر معظمی در گلپایگان بودند دکتر صدر را که در کابینه مهندس بازرگان وزیر شد باز از خمین فرستادم. هنوز از خمین نرفته بودند که کودتا شد و دکتر مصدق و جمعی بازداشت شدند و دکتر فاطمی مخفی و کشاورز صدر و برادرش مهندس کشاورز صدر که داماد حقیر بودند بازداشت شدند. داعی برای استخلاص او به تهران رفتم. اقامتگاه اینجانب یعنی منزل مهندس کشاورز صدر سه مرتبه وسیله قوای مسلح به اسم مخفیگاه دکتر فاطمی محاصره و بازرسی شد که جریان مفصل است. همینقدر اکتفا میکنم که شکستن مجسمه های شاه بوسیله مردم بود ولی در اصفهان افراد حزب توده در شکستن مجسمه ها دخیل بودند. بدبختی این بود که دربار و وابستگان آیتین کاشانی و بهبهانی را با لطایف الحیل از دکتر مصدق ناراحت کردند و نتایج بدی داشت.

***

دکتر سپهر ذبیح مینویسد :

در اواخر سال ۱۳۳۱ شواهد معتبری حاکی از برهم خوردن سازش شاه با مصدق مشاهده شد. در نتیجه یك جبهه بندی جدید از نیروهای سیاسی صورت گرفت. آیةالله کاشانی و هوادارانش از جبهه ملی خارج شدند. در کادر رهبری حزب زحمتکشان انشعابی صورت گرفت. یعنی گروهی به رهبری دکتر بقائی به مخالفان مصدق پیوستند و گروه دیگری به رهبری خلیل ملکی در اردوگاه طرفداران مصدق باقی ماندند. این جبهه گیری در جریان نهم اسفند ۱۳۳۱ نشان داده شد. این بحران به آتش بس بین شاه و مصدق خاتمه داد و نیروهای راست را خواه در جبهه ملی و خواه در خارج بدور دربار جمع کرد. اوضاع آنروز بگونه ای بود که میشد بحران کامل روابط شاه و مصدق و طغیان طرفداران شاه را در ۲۸ مرداد پیش بینی کرد. این دوران را میتوان نشانه ظهور ناگهانی اتحاد سازمانهای حزب توده با جناح میانه رو جبهه ملی دانست. حکومت مصدق که همچنان بر روی حمایت آمریکا برای بقای اقتصادی خود حساب میکرد. در انجام هر اقدامی در جهت تأمین خواسته های توده ایها دایر به پایان دادن به کمك های فنی و نظامی

آمریکا خودداری میکرد . گروه خلیل ملکی نیز با نفوذ حزب توده در جبهه ملی مخالف بودند و آنها نقش مهمی در جلوگیری از اتحاد کامل جبهه ملی با حزب توده بازی میکردند . آنهم در زمانی که جبهه ملی هواداران اولیه خود را از دست داده بود و به خاطر بقای خویش مبارزه میکرد .

در بحران نهائی مرداد ۳۲ که زائیده اختلاف شاه و مصدق بود حزب توده بصورت پشتوانه حکومت درآمد و مبارزه قدرت از یکطرف "جبهه ملی و حزب توده" و "دربار و مخالفان محافظه کار" از سوی دیگر بود . تلاش ناموفق شاه برای برکناری مصدق و فرار از کشور نتیجه این مبارزه بود که کشور را به حالت انقلابی کشید که حتی بخشی از کادر جبهه ملی خواستار اعلام جمهوری در ایران گردید . حزب توده خواستار جمهوری دمکراتیك شد . ولی شخص مصدق برای گرفتن بهترین تصمیم جهت رویاروئی با بحران دچار تردید بود . اقدامات حزب توده موجب نگرانی کابینه شد که نمی خواست آخرین پیوندها را با غرب لغو قطع کند . همچنین این اقدامات موجبات نگرانی آمریکائیها را فراهم ساخت. گرچه تا به امروز هنوز ماهیت دخالت آمریکائیها در ماجرای ۲۸ مرداد بحث انگیز است ولی جای تردید نیست که آمریکائیها به ایران هشدار دادند که این وضع به جنبش کمونیستی کمك خواهد کرد و اگر هم مصدق امنیت جانی و مالی آمریکائیها را فراهم نکند واشنگتن آنها را فرا خواهد خواست. شخص مصدق همواره تکذیب کرده که قصد تسلیم در برابر توده ایها را برای برانداختن رژیم سلطنتی داشت. بدون شك آهنگ شتابان حوادث و شکست آشکار اقتدار حکومت جبهه ملی تا حدودی زائیده بی تصمیمی مشهود در کادر رهبری این جبهه بود . جبهه ملی بجای موافقت با درخواست توده ایها از ارتش خواست تا تظاهرات توده ایها را سرکوب کند . ارتش از این فرصت استفاده کرد و علیه حکومت وارد عمل شد که به این ترتیب به پیروزی نظامیان طرفدار دربار انجامید . این پیروزی چندان غیر منتظره نبود زیرا تجربه گذشته نشان داده بود که حکومت نمیتوانست برای مدت طولانی سرکار بماند بی آنکه دست کم رضایت ضمنی شاه را داشته باشد . چرا که ارتش اصولاً به شاه وفادار بود . با وجود اینکه توده ایها در ارتش

رخنه کرده بودند نتوانستند در برابر ضد انقلاب ایستادگی کنند . حزب توده بعد از سقوط مصدق به فکر انجام عملیات مسلحانه متقابل افتاد که این نوعی انتحار بود .

در واقع میتوان استدلال کرد که کادر رهبری حزب توده با قصور و کوتاهی خود به محافظه کاران درباری مخالف مصدق کمك کرد زیرا بعلت تحریکات ضد آمریکائی حزب توده بود که مصدق دستور داد واحدهای بیشتری از ارتش وارد عمل شوند و به آنها فرصت داد تا موجبات سرنگونی دولت را فراهم سازند .

حزب توده بعدا در پلنوم چهارم پذیرفت که کودتای ۲۸ مرداد برای کشور ما مصیبتی بود و برای نخستین بار اعتراف کرد که مرتکب اشتباه نسبت به حکومت جبهه ملی شده است .

***

سرهنگ نجاتی مصاحبه با دکتر صدیقی وزیر کشوردولت مصدق را چنین منتشر ساخته است :

بدون تردید در تضعیف نهضت ملی ایران اشتباهاتی روی داده و غفلت هائی هم شده است . یکی از این اشتباهات تظاهرات سالگرد ۳۰ تیر بود . بنظر من خمیر مایه حرکت ۲۸ مرداد در ۳۰ تیر آماده شده بود . زیرا همه مردم طرفدار دکتر مصدق بودند ولی خلیل ملکی وعده ای دیگر اصرار کردند که توده ایها در تظاهرات جداگانه و ملیون در زمان دیگر تظاهر کنند . در نتیجه چپی ها با نظم و ترتیب خاصی و قدرت تشکیلاتی فراوان و عناصر ملی با ضعف تشکیلاتی دست به تظاهرات زدند . این تقسیم قوا نشانه ای بوجود آورد که دولتهای غربی در ارزیابی قدرت دکتر مصدق به تضعیف پایگاه دولت معتقد شدند زیرا تظاهرات توده ایها در آنروز ظاهرا چند برابر طرفداران نهضت ملی بود . به این ترتیب دولت انگلیس توانست آمریکا را برای آغاز یك حرکت ضد ملی در ایران آماده سازد . انگلیسها توانستند آمریکائیها را از خطر کمونیسم در ایران بترسانند و عناصر چپ را قدرتمند تر از آنچه بودند معرفی کنند و موفق هم شدند . اشتباه دیگر زمان مذاکره با هیئت نمایندگی شوروی برای رفع اختلافات بود یعنی در نیمه

دوم مرداد ۱۳۳۲ که دستگاه تبلیغاتی بریتانیا آمریکائیها را از خطر روز افزون نفوذ کمونیستها در ایران بهراس انداخته بود . درست در همان موقع رهبر اقلیت مجلس تلگرافی به دبیر کل سازمان ملل کرد که دکتر مصدق دارد یك رژیم کمونیستی در ایران ایجاد میکند .

بعد از شکست کودتای ۲۵ مرداد اشتباهات متعدد دیگری هم روی داد . وقتی متینك عصر روز ۲۵ مرداد تمام شد مردم را به حال خودشان رها کردند . از همان پایان متینك افراد حزب توده در شهر پراکنده شدند و هرچه خواستند انجام دادند . باید تماس رهبران جبهه ملی و مردم قطع نمیشد . بعد از ظهر ۲۵ مرداد در خانه نخست وزیر دکتر شایگان و مهندس رضوی را دیدم . رئیس شهربانی گفت توده ایها در میدان بهارستان مشغول دادن شعار هستند . من به اطاق آقای دکتر مصدق رفتم و با تندی بآن دو نفر گفتم مردم را بعد از آن سخنرانیها رها کرده و آمده اید اینجا . باید مردم را هدایت میکردید . دکتر مصدق سکوت کرد ولی آنها رفتند که از مردم مراقبت کنند ولی آنوقت دیگر دیر بود .

***

م - جوانشیر در نشریه "تجربه ۲۸ مرداد" چنین مینویسد :

در زمستان سال ۱۳۲۹ زمانیکه مبارزه برای ملی شدن نفت اوج میگرفت گروهی از ملاکین بزرگ با استفاده از فرصت مواضع خود را تحکیم میکردند . هم شاه و هم جبهه ملی و هم آمریکا و هم انگلستان از آنها دلجوئی میکردند . تنها حزب توده بود که با آنها میجنگید . بهمین جهت در دیماه سال ۱۳۲۹ وزارت دارائی به دستور شاه چهارصد پارچه آبادی فارس را به خانواده قشقائی پس داد .

وقتی اینکار صورت گرفت بهادری در مجلس گفت "عریضه ای از وراث عشایر خلخالی رسیده راجع باسترداد املاکشان ....

حال که دولت صد تا و دویست تا و چهارصد ده میبخشد این دو دانك امیر عشایر خلخالی و سالار رشید را هم بهشان بدهند تا بروند و دعا گو باشند ."

***

احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره مینویسد :

برحسب دعوت دکتر فاطمی چندتن از اعضای سفارت آمریکا و کمیسیون تبلیغات جبهه ملی دیداری داشتند . قرار شد این دیدار دوستانه ادامه یابد . در منزل ویلز- دیشر- دکتر گرنی و همچنین جلساتی هم در باغ میر اشرافی مدیرآتش داشتیم .

در اثر همین رفت و آمدها بود که توهم اینکه جبهه ملی کمونیست یا توده ای است از دهن خارجیها دور شد . در همین زمان بودکه‌ازتوسعه جبهه ملی و تقویت آن در مقابل تبلیغات کمونیستها و توده ایها حداکثر استفاده بشود . در منزل دیشر وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا دکتر بقائی گفت سازمان مبارزه با حزب توده فاقد هر گونه سرمایه میباشد و جراید ضد توده ای با سرمایه قلیل اداره میشوند . بقائی ثابت کرد که بدون داشتن پول و اعتبار نمیتوان یك حزب قوی بوجود آورد . در پایان قرار شد همه دکتر بقائی را یاری کنند تا بتواند حزبی نیرومند در برابر حزب توده بوجود بیاورد .

جمال امامی در مجلس گفت : شنیده ام این اواخر رادیو مسکو از دکتر مصدق تعریف میکند . ایشان را وطنپرست میداند . میدانید مفهوم وطنپرستی در قاموس رادیو مسکو یعنی چه؟ آنچه میبینم این مملکت چهار نعل بسوی کمونیسم و انقلاب کمونیستی میرود .

شمس قنات آبادی در مجلس گفت : این دولت توده ای مصدق مورد حمایت توده ایهاست . آقا اینها میخواهند دین و فضیلت را از بین ببرند . اینها به وکلای ملت و مقدسات ملی ما فحش میدهند . سازش شده برای از بین بردن هستی و استقلال وطن .

***

وقتی که مصدق دید گروهی از طرفداران خود را در میان روحانیون و بازاریان و مطبوعات و احزاب از دست داده و حزب توده سعی دارد که از اقدامات او حمایت کند گرچه با توده ایها هیچگاه روابط صمیمانه نداشت سعی نمود با آنها مخالفتی نکند چون میدانست آنها در گروههای مختلف طرفدارانی دارند و یك تشکیلات سیاسی هستند که میتوانند دولت او را یاری کنند . چنانچه روزنامه داد

نوشت : "چند روز قبل از ۲۸ مرداد ۱۸ تن از سران جبهه ملی و لیدرهای جمعیتهای طرفدار مصدق به خانه او رفته و به نزدیکی حزب توده و دولت مصدق اعتراض کردند که در بین آنها دکتر سنجابی و خلیل ملکی و شمشیری بودند. مصدق هم گفت آنها هم ملت ایران هستند که سنجابی گفت ولی آنها خائن هستند."

مجله روزگار نو هم نوشت : "حکومت مصدق بعلت تکیه بر حزب توده سقوط کرد نه آمریکا و اقدامات کرومیت روزولت. حزب توده در اواخر حکومت مصدق همه کاره شده بود تا جائیکه توانست برای مرگ استالین مراسم فوق العاده ای در ورزشگاه امجدیه بر پا کند. روحانیون مخصوصا آیةالله بروجردی از این نزدیکی دچار وحشت شده بودند. کیانوری هم در اسفند ۵۸ گفت واقعیت تاریخی این است که در دوران آخر حکومت مصدق تنها نیروی واقعی خلقی و توده ای که از او حمایت میکرد نیروی حزب مابود."

این کمك پنهانی حزب توده به دولت مصدق موجب شد که از یکطرف روحانیون را علیه او تجهیز کند چنانکه آیةالله بروجردی مرجع تقلید شیعیان که در سیاست مداخله نمیکرد و روش محافظه کارانه داشت در این جریانات قیاقه مخالف به خود گرفت.

بدنبال همین جریانات بود که در دهه آخر مرداد ۱۳۳۲ در کشور احساس میشد حوادثی در پیش است. دکتر فاطمی در داخل هیئت دولت و در محافل مختلف صریحا میگفت باید کار یکسره شود. حزب توده هم سعی داشت در همه سازمانها رسوخ و نفوذ یابد. سیاست خارجی هم که دنبال منافع خود بودند و انگلیسها هم آمریکائیها را دعوت کرده بودند که در بهره برداری از منابع نفتی ایران شریك شوند.

دکتر گریدی سفیر سابق آمریکا در ایران گفته بود. اوضاع ایران خیلی درهم و برهم است و این وضع ایران را بسوی نابودی سوق میدهد. مسئول این وضع هم آچسن وزیر خارجه آمریکا میباشد. در نتیجه سیاست غلط آچسن حزب کمونیست در ایران قادر به دردست گرفتن حکومت است و در صورتیکه این امر

به وقوع پیوندد پنجاه درصد از ذخایر کل نفت دنیا در پشت پرده آهنین قرار خواهد گرفت.

روزنامه انگلیس سندی پیکچر در ۳۱ شهریور ۱۳۳۱ چنین نوشت :

دکتر مصدق سوار پلنك کمونیستی شده و به سرعت میراند تا به پیروزی نهائی برسد اما در حقیقت این آمریکائیها هستند که میخواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند.

کرومیت روزولت مینویسد : جان فوستردالس وزیر خارجه آمریکا مرا خواست و گفت اگر شوروی بتواند کنترل ایران را بدست آورد نظارت بر تمام خلیج فارس پیدا خواهد کرد و به رویای جاه طلبانه پطر کبیر جامه عمل خواهد پوشانید.

***

اخیرا کتابی بنام "اسناد سازمان سیا علیه مصدق" توسط دو نویسنده آمریکائی نوشته شده که چنین حاکی است :

یکی از موفقیت ترین مأموریت سیا ماجرای دخالت در امور ایران و سقوط دکتر مصدق و روی کار آمدن ژنرال زاهدی میباشد که توسط کیم روزولت "نوه تئودور روزولت رئیس جمهور اسبق" هدایت گردید. کرومیت روزولت در بوئنوس آیرس متولد شده و از دانشگاه هاروارد فارغ التحصیل شده و در همان دانشگاه تدریس میکرد که به سازمان سیا پیوست و امور خاورمیانه را عهده دار گردید. او را "آقای ایران" نامیده اند. روزولت همراه پنج عضو دیگر سیا که در سفارت آمریکا بودند و هفت نفر از مأمورین ایرانی سیا اطلاعات دولتی با ارزش را بدست میآورد بدون آنکه آن افراد را بشناسد.

کیم روزولت برخلاف شایعات منتشره عملیات خود را در سفارت آمریکا متمرکز نکرده بود بلکه در زیر زمینی در تهران رهبری میکرد. سالها بعد دالس رئیس سابق سیای آمریکا ضمن مصاحبه ای که از او پرسیدند آیا میلیونها دلار در کودتای ایران خرج شده گفت نسبت به رقم مخارج مبالغه شده است.

***

در جریان واقعه ۲۵ تا ۲۸ مرداد که حزب توده وسیله شبکه نظامی خود از

جریانات مطلع بود مراتب را به اطلاع دکتر مصدق رسانید و او رااز فرمان عزل آگاه ساخت و حتی روزنامه بسوی آینده در ۲۳ مرداد ۳۲ نوشت که کودتائی در جریان است و بدولت هشداد داده بود . ولی دکتر مصدق روز ۲۸ مرداد خود را از کمکهای حزب توده بی نیاز دانست زیرا توده ایها در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد با شکستن مجسمه های شاه و نصب شعارهای جمهوری دمکرات میخواستند رژیم را سرنگون و در فرصت مناسب زمام امور را بدست بگیرند . بهمین جهت مصدق دستور داده بود جلوی آنها را بگیرند زیرا کارشناسان آمریکائی گزارش داده بودند که حزب توده بیش از حد در دستگاه دولت مصدق نفوذ کرده است.

دکتر یزدی گفت : در باره ۲۸ مرداد از ۵ تن اعضای هیئت اجرائی حزب توده فقط یکنفر موافق بسیج قوای حزبی و فعالیت در مقابل کودتاچیان بود و بقیه که یکی از آنها خود او بوده است مخالف بودند بهمین جهت هیچگونه اقدامی از طرف حزب توده صورت نگرفت و بهمین علت خود را مستحق عفو شاه میدانست.

***

مهدی خانبابا تهرانی در کتاب "نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران" چنین گفته است :

در کودتای ۲۸ مرداد اگر یك نیروی قاطع و یك سازمان رزمنده وجود داشت و علیه کودتا اقدام میکرد میتوانست آنرا خنثی کند . حزب توده نیروهایش را حبس کرد و هیچ عکس العملی نشان نداد . یکی از افسران توده ای در زندان زرهی میگفت ما ششصد افسر بودیم و همه اسلحه کمری داشتیم و اگر با ما قرار حزبی میگذاشتند همان ساعت ۳ بعد از ظهر با اسلحه مان بیرون میریختیم و شلیك میکردیم، همه متواری میشدند .

مطلب اینجاست که چرا این مقاومت صورت نگرفت؟ چرا مردم مثل ۳۰ تیر به میدان نریختند؟

درست است که کشور در محاصره اقتصادی بود . بعلت تنگناهای اقتصادی نارضایتی بالا گرفته بودو اختلافات درونی نهضت به تحقق کودتا کمك کرد . کاشانی و بقائی و مکی از دکتر مصدق بریدند . دیگر حزب زحمتکشان به رهبری

دکتر بقائی هم از مصدق حمایت نمیکرد و نیروی سوم هم زیر حملات حزب توده بود . همچنین روحانیون و فدائیان اسلام هم در واقع فتوای کودتا را دادند . بهمین دلیل کودتای ۲۸ مرداد به سادگی موفق شد .

تنها حفاظت خانه مصدق بر عهده سرهنگ ممتاز بود . معاونش ستوان زنجانی عضو حزب توده ۳۰ تانك در اختیار داشت ولی چون دستوری از طرف حزب نداشت اقدامی نکرد .

اما افراد حزب بی برنامه اقداماتی میکردند . اصفهان ۲٤ ساعت دیرتر از تهران سقوط کرد . در گیلان مقاومت مسلحانه شد و عده ای به جنگل رفتند . در تهران هم مثلا منوچهر جهانبگلو با عده ای از افراد حزبی کلانتری تجریش را خلع سلاح کرد و پدرش هم را بجای رئیس کلانتری نشانده بود . اینها بی نقشه بود و خطری برای کودتا ایجاد نمیکرد . جنگلیها پس از یکماه و نیم دستگیر شدند و علی استالین و تقی اقدام دوست به قتل رسیدند . بعد حزب بفکر مقابله با کودتا افتاد . سروان کلالی پنهانی در منزلی به ما تمرین تیراندازی را میآموخت که دستگیر و اعدام شد .

در واقع حزب توده در زمان حکومت مصدق علنی زندگی میکرد . تنها سازمان افسری مخفی مانده بود . بعدا درکار مخفی کردن هم بی احتیاطی ها میشد . مثلا مریم فیروز در مسکو نقل کرده بود که برای اجاره منزل جهت کیانوری همراه سرهنگ مبشری به چند بنگاه معاملات ملکی مراجعه کرده که به او گفته شد خیلی بی احتیاطی بود زیرا شما را همه میشناختند و همین بی احتیاطی ها سازمان افسری را به خطر انداخت .

من بعد از کودتای ۲۸ مرداد هنگام نوشتن شعار "مرگ برشاه" دستگیر شدم . سروان بهمنش دادیار فرمانداری نظامی از من پرسید تو توده ای هستی و شعار نوشته ای؟ گفتم والله بالله عضو هیچ حزبی نیستم، گفت "پدر سوخته میفرستمت به زندان" .... در زندان قزل قلعه که بودم دیدم سروان بهمنش را هم جزو افسران توده ای آورده اند . نزدش رفتم گفتم شما برگ توقیف مرا بعنوان توده ای صادر کرده ای. گفت روزگاره دیگه، گهی پشت به زین و گهی زین به پشت.

رفراندم برای انحلال مجلس

مذاکرات نمایندگان در مجلس هفدهم و بخصوص اقدامات تندطرفداران سابق دکتر مصدق از قبیل کاشانی و دکتر بقائی و مکی و حائری زاده وهمچنین همکاری مخالفین با آنها نخست وزیر را بشدت ناراحت کرده بود . انتخابات دوره هفدهم یکی از آزادترین انتخابات کشور بود که خونریزیهای زیادی در جریان آن روی داد . به نحویکه دکتر مصدق ناچار شد انتخابات را متوقف کند و از ۱۳۶ نماینده فقط ۸۰ نفر انتخاب گردیدند که دکتر مصدق هم گفت ۸۰ درصد آنها نمایندگان طبیعی مردم هستند . مدتی وزیر کشور در انتخابات اللهیار صالح بود که بابیطرفی کارها را اداره میکرد و بهیچ توصیه ای ترتیب اثر نمیداد بهمین جهت گفته میشد که بین او و دکتر مصدق هم در باره بعضی از کرسیهای نمایندگی اختلاف نظر وجود داشت .

به محض اینکه مجلس تشکیل گردید و به نخست وزیری او ابراز تمایل شد چون حس میکرد که ممکن است سایر نمایندگان اکثراً از مخالفین انتخاب گردند در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۱ پس از تشکیل جلسه هیئت دولت چنین اعلام داشت " چون عوامل خارجی درصددند از مبارزات انتخاباتی برای بر هم زدن نظم و امنیت در کشور به سود خود بهره برداری نمایند ، منافع عالیه ملی ایجاب میکند که انتخابات مذکور تا بازگشت هیئت نمایندگی ایران از دادگاه لاهه به تعویق افتد ." در حالیکه ۵۰ کرسی در مجلس خالی مانده بود و مجلس شورایملی هم از ۶۵ نفر ۵۲ نفر به او رأی موافق داده بودند . همچنین سخنگوی

دولت گفته بود موضوع تعلیق انتخابات ناشی از قانون فعلی انتخابات بنحوی است که اجرای یك انتخابات درست و واقعی را غیر ممکن میسازد .

طاهر احمد زاده مینویسد :

در تیرماه سال۴۲ دامنه اقدامات علیه دولت دکتر مصدق توسعه یافت. اقلیت مجلس او را استیضاح کرد . برنامه مخالفین این بود که مصدق را به مجلس بیاورند و با رأی همان اکثریتی که قوام را سرکار آورده بود به او رأی کبود بدهند و ساقطش کنند و حتی برنامه قتل مصدق تهیه شده بود که او متوسل به رفراندم شد . ۳۲ نفر از عوامل دربار و مخالفین مصدق پشت قرآن را مهر و امضاء کرده بودند که هرکجا دکتر فاطمی را دیدند او را به قتل برسانند . همچنین دکتر مصدق را به نام استیضاح به مجلس بیاورند و میر اشرافی وکیل مجلس قبول کرده بود که در مجلس او را بکشد . حبیب الله ذوالقدر در منزل سالمی خواهر زاده آیةالله کاشانی و کاظم خلیلی خواهر زاده دیگر آیةالله حضور داشتند که مذاکراتی آنجا صورت گرفت که ۳۲ نفر امضاء کنندگان قرآن بیاری میراشرفی بروند که دکتر مصدق را بکشد و آنها هم فاطمی را ترور کرده و بقیه طرفداران دکتر مصدق را بهر صورتی ترور و مضروب سازند .

***

"مطلعین این مطلب را تأئید نمیکنند . میگویند اگر برنامه قتل مصدق در مجلس توسط میر اشرافی یا افراد دیگری تنظیم شده بود به هر صورت دکتر مصدق از آن مطلع میشد . یا هنگام قدرت یا پس از سقوط دولت و یا در خاطرات و تألمات یادآور میشد . همچنین در دادگاههائی که دکتر مصدق و میر اشرافی محاکمه شدند به این امر اشاره میشد که چنین نشده است. بنا براین اصالت موضوع مورد تردید میباشد ."

***

دکتر مصدق که درمقام نمایندگی مجلس همواره از احترام به نمایندگان و قوه مقننه یاد میکرد و دولتها را از تضعیف مجلس شورایملی برحذر میداشت هنگام تصدی نخست وزیری روش بی اعتنائی را در مقابل نمایندگان مجلس پیش گرفت.

یا در مجلس حاضر نمیشد . یا در میدان بهارستان نطق میکرد . یا اینکه مخالفین را به شدت تهدید کرده نوکر بیگانگان میخواند که میخواهند در کار نفت اخلال کنند .

بعد از اینکه طرفداران دکتر مصدق با یك مانور پارلمانی مجلس سنا را منحل کردند به فکر افتادند مجلس دوره هفدهم را هم که ساخته و پرداخته در زمان دولت مصدق بود برهم زنند . یکبار دکتر مصدق برای دادن گزارش نفت به مجلس آمد . اما آنروز مخالفین از تاکتیکهای پارلمانی خود مصدق استفاده کرده با عدم حضور در جلسه موجب شدند که اکثریت برای مذاکره حاصل نگردد تا مصدق نتواند گزارش خود را به مجلس بدهد . وقتی مصدق با این جریان مواجه شد با عصبانیت از جای خود بلند شد و عصا را بدست گرفت و گفت "بهتر که مجلس تشکیل نشد . به میان مردم میروم . هرجا مردم هستند آنجا مجلس است." وقتی به میدان بهارستان آمد چون درآنجا مثل همیشه جمعیتی درحال اجتماع بود مصدق چهارپایه ای پیدا کرد و روی آن رفت و ضمن نطقی چنین گفت : "ای مردم من بمیان شما آمده ام تا با شما صاحبان حقیقی این مملکت صحبت کنم. زیرا مجلس حقیقی اینجاست. هرجا ملت هست آنجا مجلس است. کمپانی غارتگر نفت ثروت مارا میبرد و ما میخواهیم حق خود را بگیریم تا به مصرف دردها و بدبختیهای ملت ایران برسانیم. در دوره چهاردهم افکار هموطنانم به این اندازه روشن نشده بود که مرا یاری کنند تا جلوی بسته شدن مجلس را بگیرم. خائنین فترت را بوجود آوردند و کاری را که نباید بسر مملکت آوردند . ای مردم - درکجای دنیا سابقه دارد که اقلیت زمامدار شود . این احساسات شما بود که اقلیت مجلس را به زمامداری رسانید . من با رأی فردفرد شما نخست وزیر شدم. مرا یاری کنید تا خدا مرا یاری کند . تا بتوانم پشت استعمار را بخاك بمالم. دکتر مصدق سپس با حالت گریه گفت هر جا ملت هست آنجا مجلس است. من برای انجام وظیفه و دادن گزارش به میان شما آمده ام."

پس از خاتمه نطق، دکتر مصدق به مجلس آمد و در سرسرا روی مبلی نشست. به او اطلاع دادند که به دستور رئیس مجلس تا چند لحظه دیگر جلسه علنی

آماده میگردد و شما میتوانید گزارش خود را بدهید . مصدق با قهقهه و خنده گفت به رئیس مجلس بگوئید مصدق گزارش خود را به عالی ترین مجلس ملی داد . او مستقیما با ملت حرف زد و دیگر باین مجلس احتیاجی نیست. سپس از جا برخاست و عصا زنان راه خروجی را پیش گرفت ولی چون ازدحام در مقابل مجلس خیلی زیاد بود از راه کتابخانه وسیله جیپ یکی از طرفدارانش رفت. یکبار دیگر هم مجلس را "دزدگاه" خواند . به تدریج وضع به صورتی درآمد که شخصیتی چون مصدق که یك عمر از داخل پارلمان علیه دولتها و تعدیات و تجاوزات آنها و قلدریهای مقامات صحبت میکرد خود در وضعی قرار گرفته بود که هم از مجلس اختیارات بر خلاف قانون اساسی گرفت و هم به فکر انحلال مجلس افتاد . تاریخ نشان میدهد وقتی مجلسین در ایران قدرت یافتند صاحبان قدرت بفکر انحلال یا تعطیل آن افتادند و بهمین جهت مجالس پرسرو صدا هیچوقت تا پایان دوره دوام نکرد . ولی وقتی مجلسین تسلیم صاحبان قدرت بودند و ادوار قانونگذاری را با آرامش و سکوت گذرانیدند عمر خود را بآخر رسانیده اند . اقدام مصدق در انحلال مجلس خیلی قاطع بود . آنهم مجلسی که رئیسش از همفکران او بود . سرانجام اکثریت هم حتی به لایحه اختیارات او که به گفته خودش خلاف قانون اساسی هم بود رأی داد . ولی چون شایعات در باره تعطیل مجلس زیاد بود طرحی از طرف وکلای مجلس که چند تن از اعضای نهضت ملی هم آنرا امضا کرده بودند بشرح زیر تقدیم مجلس شد :

"نظر باینکه نمایندگان مجلس شورایملی به قید سوگند به حفظ قانون اساسی و مشروطیت و حفظ حقوق مجلس و مجلسیان موظف میباشند امضاء کنندگان این ورقه تصمیم قانونی جلوگیری از تعطیل مجلس را با قید سه فوریت و طرح فی المجلس تقدیم میداریم :

ماده واحده هیچ طرح و یا لایحه ای نمیتواند به موجب امضاء رئیس دولت باعث تعطیل یا فلج شدن مجلس فعلی گردد .

سید باقر جلالی- هدی- حاج سید جوادی- دکتر بقائی- انگجی- بهادری- ناصر ذوالفقاری - وکیل پور- حائری زاده- افشار صادقی- صفائی- دکتر فاخر-

احمد فرامرزی- کریمی- حمیدیه (بعداً شمس قنات آبادی و عبدالرحمن فرامرزی هم در جلسه خواستند که نام آنها هم اضافه شود.)

دکتر صدیقی وزیر کشور در جلسه علنی مجلس گفت: هیچوقت در ذهن و تصمیم جناب نخست وزیر و هیئت وزیران این نبوده و نیست که دستوری برای تعطیل مجلس صادر شود. بنا براین خاطر آقایان باید از این حیث کاملا آسوده باشد. قصد تعطیل یا فلج کردن مجلس بهیچوجه درمیان نبوده و با سابقه ذهنی که به سیره سیاسی و رفتار و عقاید پنجاه سال سابقه شخص نخست وزیر هست عرض میکنم که بهیچوجه قصد تضعیف و تعطیل مجلس درمیان نیست. همچنین باقر کاظمی نایب نخست وزیر نظر دکتر مصدق را در جلسه علنی چنین اعلام داشت: فکر واهی انحلال مجلس مثل اغلب فکرهای دیگر مخلوق دستگاه دروغسازی دیگران است که به این وسیله میخواهند دولت را تضعیف نمایند. بیگانگان وسیله ایادی خودشان میخواهند اذهان را مشوب کنند و این جریان را دست آویز قرار داده اند.

دکتر مصدق طی نامه ای به مجلس چنین نوشت:

"از اینکه بعضی از نمایندگان محترم تصور تعطیل مجلس را کرده اند موجب تأسف و تعجب میباشد مگر فراموش کرده اند که خود اینجانب سعی کرده ام دوره هفدهم زودتر تشکیل شود و در آینده هم هیچ نظری به تعطیل مجلس نیست."

دکتر شایگان هم در تأئید این طرح گفت دولت قصد تعطیل مجلس را ندارد و بنابراین طرح نمایندگان هم مؤید همین نظر است و قصد دولت هم همین است و بهیچوجه قصد سلب اعتماد یا توهین به دولت نمی باشد و نمایندگان هم با رأی اعتماد کمال حسن نیت خود را نشان داده اند.

دکتر مصدق معهذا از امضاء کنندگان طرح ناراحت شد و آنها را بباد حمله گرفت و حتی گفت بعضی از آنها از پشت به حکومت خنجر میزنند و ضمناً اشاره کردکه دست سه تن از آنان بخون بیگناهان ۳۰ تیر آغشته است و اعلام کرد که قصد تعطیل مجلس را ندارد و اصرار بر تصویب طرح را تضعیف دولت دانست.

در نتیجه نمایندگان اصراری به تصویب طرح ننمودند و دولت هم از مجلس تقاضای رأی اعتماد نمود که ٦٤ نفر از ٦٥ نفر عده حاضر به او رأی اعتماد دادند و عده از مخالفین از جلسه خارج گردیدند . در بین رأی دهندگان ١٥ نفر از امضاء کنندگان طرح و از اعضای فراکسیون نهضت بودند که دقیقا از جریانات پشت پرده اطلاعی نداشتند و از امضای طرح ابراز ناراحتی کردند .

فؤآد روحانی در این باره چنین مینویسد :

این اقدام چون بدون مشورت با فراکسیون نهضت ملی صورت گرفته بود موجب اعتراض سایر اعضاء گردید و بالنتیجه در اواسط بهمن ماه فراکسیون آئین نامه ای تنظیم کرد دایر بر اینکه هیچیك از اعضا نمیتواند طرحی بدون تصویب فراکسیون پیشنهاد کند یا در مجلس بر خلاف تصمیمات فراکسیون رأی دهد . فراکسیون امضای این آئین نامه را به همه اعضای خود تکلیف کرد . با این تذکر که هرکس از امضاء خودداری کند خودبخود مستعفی شناخته خواهد شد . چند نفر از اعضای فراکسیون "دکتر بقائی ، حائریزاده ، قنات آبادی و زهری" چون حاضر به امضای آئین نامه نشدند و از عضویت استعفا کردند . در همین موقع شایعه اختلاف بین دکتر مصدق و کاشانی قوت گرفت . یکماه بعد اعلام شد که فراکسیون جدیدی بنام فراکسیون آزادی به رهبری حائری زاده تأسیس شده که مرام آن از موضوع های عادی سیاسی و اجتماعی تشکیل میشود . ولی گفته میشد که مرام واقعی آن ساقط نمودن دولت است .

***

اصرار دکتر مصدق به تصویب گزارش هیئت ٨ نفری موجب افزایش تشنجات شد . بدواً گزارش در جلسه خصوصی مجلس روز ٢١ اسفند قرائت شد و پس از آن چند جلسه مجلّس تشکیل نشد چون اعضای فراکسیون نهضت ملی ٢٨ نفر بیشتر نبوده و در مجلس اکثریت نداشتند بیم آن میرفت که گزارش تصویب نگردد و حتی احتمال میرفت که مجلس تصمیم بر فسخ اختیارات دکتر مصدق یا رد لایحه حکومت نظامی بگیرد بنابراین در جلسات حاضر نمیشدند . یعنی وکلای طرفدار دولت با رویه "اوبستر کسیون" مانع تشکیل جلسات مجلس شدند . دو

نفر از اعضای هیئت ۸ نفری "حائریزاده- دکتر بقائی" بعلت مخالفت با رویه دکتر مصدق در عدم تکمیل انتخابات و نیم بند نگاه داشتن مجلس امضای خود را پس گرفتند. وقتی مجلس دوفوریت طرح هیئت ۸ نفری را تصویب کرد در فوریت سوم جلسه متشنج گردید و موضوع بی نتیجه ماند و منتفی شد. حائری زاده هم گفت دولت در مجلس اکثریت ندارد و یاغی میباشد.

***

هرچه مخالفت مجلس با دکتر مصدق افزایش مییافت فکر انحلال مجلس در او تقویت میشد. بتدریج کار بجائی رسید که از ۸۰ نفر انتخاب شدگان ۷٤ نفر در تهران حضور داشتند که ۲۷ نفر عضو فراکسیون نهضت ملی موافق دولت و ۲۲ نفر مخالف و ۳۱ نفر مستقل بودند. دکتر مصدق از این بیم داشت که مخالفین میتوانستند در طرح مسائل ضد دولتی وکلای مستقل را با خود همراه سازند. ولی چون وضع آشفته مجلس ادامه یافت طرفداران دکتر مصدق استعفا کردند فقط ۲۲ نفر غیر مستعفی از مخالفین سرسخت مصدق باقی ماندند و حائری زاده و دکتر بقائی و مکی و قنات آبادی کارگردان آن بشمار میرفتند دکتر مصدق سعی داشت که آنها هم استعفا کنند تا مجلس خودبخود منحل گردد ولی آنها زیر بار نمیرفتند و هفته ای سه روز در مجلس برای مشاوره دور هم جمع میشدند و میگفتند دولت بهر صورت انحلال مجلس را اعلام کند آنها مجلس را در حال تعطیل تلقی خواهند کرد نه منحل.

وقتی طرفداران سرسخت سابق دکتر مصدق از قبیل کاشانی و مکی و بقائی در مجلس برای او شاخ و شانه کشیدند و متوسل بهمان بازیهائی میشدند که در حیات پارلمانی خود از مصدق فراگرفته و دولتهای مقتدری مثل رزم آرا را ساقط کرده بلکه او را به هلاکت رسانیده بودنداو بفکر افتاد از راهی تازه پشت حریفان را بخاك بمالد. میخواست با تعطیل مجلس شورایملی افرادی نظیر دکتر بقائی را به اتهام شرکت در قتل افشارطوس به بند بکشد تا دیگران جرئت نکنند در مقابل او بایستند. اما چون هنگام تغییر قانون اساسی با واگذاری حق انحلال به شاه مخالفت کرده بود نمیخواست از شاه درخواست کند که از آن اختیار استفاده کند

از این جهت فکر رفراندم را پیش کشید که اساسا در قانون اساسی ایران وجود ندارد .

***

خلیل ملکی از طرفداران دکتر مصدق بود در خاطراتش مینویسد :

تصمیم در مراجعه به آراء عمومی برای بستن مجلس هفدهم دلائل گوناگونی داشت که مهمترین آن تصمیم اقلیت مجلس به استیضاح دولت به مناسبت انتشار اسکناس بدون مشورت قبلی با مجلس بود . عده ای از نزدیکان و مشاوران مصدق و سران نهضت ملی با این تصمیم مصدق مخالف بودند و حق هم داشتند . زیرا در مجلس اکثریت بود و مصدق میتوانست پاسخ استیضاحی را که علی زهری کارگردان آن شده بود بدهد و از مجلس رأی اعتماد بگیرد . اما مصدق هیچیك از این دلائل را نپذیرفت و اصرار کرد که با مراجعه به آراء عمومی مجلس هفدهم را ببندد . به گمان من دلیل اصلی این اصرار و حتی لجاجت فقط و فقط روانی بود . مصدق از هیاهوی اقلیت مجلس که اکنون عده ای از همکاران سابق خودش آنرا رهبری میکردند بجان آمده بود و تاب و توان روبرو شدن با استیضاح را در خود نمیدید .

***

کاتوزیان تنظیم کننده خاطرات مینویسد :

اکثریت شخصیتهای آنروز از جمله شایگان و سنجابی با این تصمیم مخالف بودند چنانکه سنجابی گفت ماسه تن از نمایندگان احزاب طرفدار نهضت ملی "سنجابی - خلیل ملکی- داریوش فروهر" به دیدار مصدق رفتیم تا با بستن مجلس مخالفت کنیم . قرار شد ملکی دلائل مخالفت با مجلس را مطرح و مصدق را منصرف کند . اما مصدق این نظر را نپذیرفت و دلائل خود را برای بستن مجلس تأکید کرد . بالاخره ملکی از جا برخاست و گفت "آقای مصدق این راهی که شما میروید به جهنم است ولی ما تا بجهنم دنبال شما خواهیم آمد ." هر سه نفر مصدق را ترك کردند و ملکی با وجود مخالفت شخصی معهذا از تصمیم مصدق صد درصد پشتیبانی کرد .

روز چهارم تیرماه ۱۳۳۲ دکتر مصدق نخست وزیر از اعضای فراکسیونهای مجلس دعوت کرد و خطاب به آنها چنین گفت :

"تعطیل مجلس بهیچوجه جایز نیست و هر دولت ملی باید تمام مساعی خود را بکار برد که مجلس وجود داشته باشد و به وظایف خود عمل نماید . وظایف قانونی به عهده اکثریت و اقلیت میباشد که اولی پشتیبان و دومی راهنمای دولت است و منفردینی که عقیده خود را صریحاً نمیگویند نمیتوانند به وظیفه خود عمل کنند . تعطیل مجلس به نفع هیچیك از نمایندگان محترم نیست و امیدوارم قبل از آنکه اوضاع و احوال به چنین امر اضطراری منجر شود نمایندگان وطنپرست، مجلس را به طریقی منطقی سوق داده ، دولت و ملت را از این بن بست نجات دهند ."

***

این در حقیقت اخطاری بود از طرف دکتر مصدق به نمایندگان مخالف که اگر برویه خود ادامه دهند اقدام بتعطیل مجلس خواهد کرد . ولی آندسته از نمایندگانی که با دولت مصدق مخالف بودند در روش خود پافشاری داشتند بهمین جهت نمایندگان طرفدار دولت از شرکت در جلسات مجلس خودداری میکردند ولی روز ۲٤ تیر ماه ۱۳۳۲ بیست و هفت نفر از نمایندگان عضو فراکسیون نهضت ملی دسته جمعی استعفا کرده و در نامه ای به دکتر معظمی رئیس مجلس چنین نوشتند :

ریاست محترم مجلس شورایملی

چون با کمال تأسف چنانچه سابقا هم اعلام شد وضع کنونی مجلس مساعد برای ادامه وظیفه نمایندگی نیست ناگزیر ما امضاء کنندگان ذیل اعضای فراکسیون نهضت ملی بدینوسیله استعفای خود را از نمایندگی دوره هفدهم مجلس شورایملی تقدیم میداریم .

اخگر - اقبال- انگجی- پارسا- جلالی- دادور- ذکائی- مهندس رضوی- ریگی- مهندس زیرك زاده- دکتر سنجابی- شاپوری- دکتر شایگان- شبستری- شهیدی- دکتر فلسفی- خسروقشقائی- مجدزاده- مدرس- دکتر ملکی- میلانی- موسوی- نجفی و ....

نمایندگان فراکسیونهای اتحاد و کشور هم بدنبال آنها استعفا کردند که اسامی آنها چنین است :

منصف-شوکتی-امامی‌اهری-مجتهدی-گنجه‌ای-فتحعلی‌افشار-جواد عامری- ملك مدنی- دکتر طاهری- امیرافشاری- هادی مصدقی

عده ای از منفردین هم استعفا کردند که عبارتند از :

تولیت - کهبد- شهاب خسروانی- محمد ذوالفقاری - ناصر ذوالفقاری- دکتر فقیهی شیرازی- مهندس غروی- نریمان - دکتر مصباح زاده-معتمد دماوندی- دکتر فاخر- ناظرزاده کرمانی- نبوی

وکلای مستعفی حدود پنجاه و دونفر بودند .

روز ۱۱ مرداد ۳۲ دکتر عبدالله معظمی رئیس مجلس شورایملی طی بیانیه ای از ریاست مجلس و نمایندگی مجلس استعفا داد .

دکتر عبده مینویسد : هرچند دکتر معظمی رئیس مجلس با انحلال مجلس موافق نبود و اطمینان میداد که از اخلال عملیات خلاف آئین نامه اقلیت جلوگیری خواهد کرد و با رأی قاطعی که دولت مصدق پس از استیضاح بدست خواهد آورد احتیاجی به رفراندم نیست اما بعلت پافشاری دکتر مصدق و فراکسیون نهضت ملی، عده ای از نمایندگان به استعفا پرداختند و عده ای هم از آنها پیروی کرده و مجلس عملا تعطیل گردید .

***

دکتر سپهر ذبیح با استناد به مدارك و نوشته های گروهی از نویسندگان داخلی و خارجی و اظهار نظر مطلعین مینویسد :

در تیرماه ۳۲در داخل مجلس از تعداد نمایندگان "نهضت ملی" کاشته شد و کسانی که بطور نامشروط از مصدق حمایت میکردند به ۳۰ نفر کاهش یافت. نزدیك به ۲۰ نفر نماینده منفرد از سر اکراه از مصدق جانبداری میکردند ۲۵ نماینده باقیمانده ناامیدانه میکوشیدند تا کابینه مصدق را سرنگون سازند . ربودن و کشتن افشارطوس ضربه سختی بردولت وارد ساخت. برخی منابع خارجی نوشته

اند که افشارطوس اسنادی در باره مقدمات کودتا علیه دکتر مصدق بدست آورده بود . به تدریج نشانه های ضعف و ناکامی دولت از بهبود روابطش با مجلس به چشم میخورد . مخالفین مصدق آشکارا مجلس را از اکثریت میانداختند تا تصمیمی گرفته نشود . گزارش هیئت ۸ نفری اهمیت خود را از دست داده بود که حتی دیگر مورد بحث قرار نگرفت. مصدق بخوبی احساس کرد که دیگر قادر نیست این مجلس سرسخت را که بصورت تحصن گاه مخالفین به رهبری کاشانی و دکتر بقائی و حائری زاده و مکی درآمده تحمل کند و میدید که از همان مجلس وامانده سیاستمداران کهنه کار میتوانند بگونه مؤثری مانع تلاش دولت بشوند . درست همان گونه که شخص مصدق نیز در حیات پارلمانی خود و بعنوان رهبر مخالفین بهمین ترتیب با کابینه های وقت مخالفت میکرد . از این رو بفکر انحلال مجلس افتاد .

همه افسران بازنشسته ارتش و شهربانی و تمامی اعضاء مجلس منحله سنا ، همراه با قشر بزرگی از روحانیون بویژه آنان که در سیاست فعالتر بودند یك جبهه مخالف سرسخت در مقابل مصدق بوجود آورده و جهت سرنگون کردن کابینه اش به اقدام پرداختند . در طرف مقابل ۳۰ تا ۵۰ نماینده مجلس و گروه خلیل ملکی که نیروی کارساز در سیاست بشمار نمیآمد و یك گروه دچار تردید و دودل از افسران ارتش که توسط مصدق به مشاغل بالا گمارده شده بودند . بعدا هم کاشف بعمل آمد که دکتر بقائی و مکی هم به تشویق شاه از جبهه ملی فاصله گرفته اند . زیرا آندو هم خیال نخست وزیر شدن و نشستن بر مسند قدرت و قهرمان سیاسی شدن را در سر میپرورانیدند . چون مصدق میدانست که شاه درخواست او را برای انحلال مجلس نمیپذیرد بیك تدبیر سیاسی دست زد . سرنوشت مجلس هفدهم را به رفراندم گذاشت. حزب توده از رفراندم حمایت میکرد . اکثر کارمندان دولت و افراد ایل بزرگ قشقائی در این رفراندم شرکت کردند . اصل سری بودن رأی سبب گردید که مخالفین مصدق بهانه بدست آورده مبارزه با وی را بصورت یك مبارزه مقدس قانون اساسی با استبداد و حکومت غیر پارلمانی و بسود دمکراسی و آزادی تعبیر کردند . مخالفین احساس کردند که

انحلال مجلس فرصتی بود که بتوانند وسیله آن حکومت مصدق را سرنگون سازند و اگر این آخرین فرصت از دست میرفت مقابله با مصدق در آینده نزدیك بسیار دشوار میشد . مخالفین شاه او را در فشار گذاردند که از امضای فرمان انحلال مجلس خود داری کندو اطمینان دادند که نقشه شان برای سرنگونی مصدق با موفقیت همراه خواهد بود . تیمور بختیار شخصاً به شاه قول داد که چنانچه مصدق فرمان عزل خود را نپذیرد افراد ایل بختیاری را در حمایت از شاه بسیج خواهد کرد . شاه پس از مدتی تفکر با نقشه بختیار موافقت کرد و امیدوار بود که به محض انتشار فرمان برکناری مصدق و نخست وزیری زاهدی ارتش مجددا از وی اطاعت خواهد کرد . سایر عوامل هم در واژگون کردن حکومت مصدق سهمی داشتند .

***

محمد رضا شاه پهلوی چنین مینویسد :

مصدق‌دوهفته‌پس ازآنکه مجلس سنا را افتتاح کردم، مجلس شورایملی را به انحلال سنا وادار ساخت. در دیماه ۳۱ مجلس شورایملی اختیارات مصدق را تمدید نمود . متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت و چون بعضی از نمایندگان مجلس شهامت به خرج داده با وی مخالفت کرده بودند دستور داد طرفدارانش در مجلس شرکت نکنند و وسیله اوباشان طرفدار خود به تهدید نمایندگان مخالف پرداخت. شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول، مردم را برحذر میداشت میلیاردها ریال اسکناس بدون پشتوانه انتشار داد . فرماندهان نظامی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود و به کمونیستها اجازه نفوذ در ارتش را داد . حکومت نظامی را تمدید کرد یك کمیسیون ۸ نفری از اعوان و انصار خود را تشکیل داد تا اختیارات مرا بعنوان فرمانده کل قوا محدود سازد .مصدق تقاضا کرد گزارش کمیسیون در مجلس مطرح شود حتی طرفداران سابق او مثل کاشانی در مجلس روی موافق نشان ندادند . دیوانعالی کشور را منحل ساخت. نمایندگان مجلس را که هنگام افتتاح گفته بود ۸۰ درصدشان نمایندگان حقیقی مردم هستند

تهدید کرد و کار را به رفراندم کشید و بزور اراذل و اوباش رأی به انحلال دادند. طی سالیان درازی که مصدق نماینده مجلس بود طرفدار جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون بود. با حکومت نظامی مخالف و به ستایش از آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد میپرداخت ولی هنگام نخست وزیری مجلس سنا و دیوان کشور را منحل کرد و برای انحلال مجلس شورایملی به رفراندم پرداخت. انتخابات آزاد را از بین برد. به تمدید حکومت نظامی پرداخت. قانون اساسی را زیر پا گذاشت ولی با همه این اقدامات جز با برانداختن شاه مملکت نمیتوانست به آرزوی خود برسد و دیکتاتور مطلق شود.

***

یکی از نشریات وقت در باره مذاکرات ابوالقاسم امینی کفیل وزارت دربار با دکتر مصدق چنین مینویسد:

امینی به مصدق گفت اعلیحضرت همایونی همواره نسبت به اعمال و رفتار دولت نظر مساعد دارند. از روزیکه مسبوق شده اند که دولت قصد دارد با رفراندم مجلس را منحل کند با این نظر موافقتی ندارندو متذکر شدند بهتر است دولت با آراء موافقی که در مجلس دارد به حکومت ادامه دهد. رفراندم بدعت خطرناکی است و در قانون اساسی هم به رفراندم اشاره ای نشده است. مصدق میگوید من ناچار هستم این تصمیم خود را عملی سازم زیرا وضع دولت و مجلس بجائی رسیده که ادامه همکاری میسر نیست. موضوع رفراندم هم نباید وحشت ایجاد کند. ممکن است اعلیحضرت از دو نظر مخالف باشند. یکی اینکه دولت با انحلال مجلس نظر سوئی به اعلیحضرت داشته باشد که من سوگند خورده ام که نسبت به قانون اساسی و مشروطیت و مقام سلطنت وفادارم و خیانت نخواهم کرد. در باره مطلب دوم اینکه پس از انحلال مجلس، انتخابات دوره آینده شروع خواهد شد. امینی گفت اعلیحضرت معتقدند که در قانون اساسی مقرراتی برای انحلال مجلس هست و لازم است رعایت گردد. مصدق گفت اگر منظور این است که انحلال با فرمان اعلیحضرت صورت گیرد بنظر من مانعی ندارد که پس از خاتمه کار رفراندم دولت از اعلیحضرت تقاضای صدور فرمان انحلال را خواهد کرد.

ولی اگـر منظور این است کـه اصـولا عـمل رفـراندم غلط است و باید دولت از اعلیحضرت طبق قانون اساسی تقاضای انحلال مجلس را بکند من با این نظر موافق نیستم. اگر اینکار را بکنم عمل مجلس مؤسسان را تصدیق و گواهی کرده ام و من حاضر به اینکار نیستم و یگانه راهی که برای انحلال وجود دارد رفراندم است و بس.

روز پنجم مرداد ۳۲ دکتر مصدق طی پیامی از رادیو چنین گفت:

در میان مخالفین امروزی دولت عده قلیلی هستند که در شروع نهضت از هم قدمان و همراهان بودند ولی بعلتی اکنون ملت را در آخرین مراحل پیروزی رها ساخته و در تضعیف دولت و جلوگیری از پیشرفت آمال ملی حتی از مخالفین قدیم هم پیش افتاده اند. متأسفانه در مجلس شورایملی گروهی از مخالفین و ایادی سیاست بیگانه با بعضی از منحرف شدگان میکوشند که زمام امور را بدست دولتی بدهند که بتواند مطامع بیگانگان را تأمین کند و برای این منظور تریبون مجلس را وسیله تبلیغات مضره قرار داده اند. با مشکلاتی که در پیش است دولت نمیتواند این کارشکنی ها را تحمل کند و به این عده مجال بدهد که مجلس شورایملی را جولانگاه مقاصد شوم خود قرار داده و عرضه را بر اکثریت نمایندگان دلسوز و علاقمند به مصالح کشور تنگ کنند. دولت ناچار است اعلام کند که با وضع فعلی مجلس امید هیچگونه موفقیتی در مبارزه ملت ایران نیست و ناچار است از شما مردم وطن پرست تقاضا کند عقیده خود را در باره ابقاء یا انحلال مجلس صریحاً اظهار کنید. در کشورهای مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست. از خود مردم سئوال میشود که اگر با این دولت موافقید رأی به انحلال مجلس هفدهم بدهید تا مجلس دیگری تشکیل بشود که بتواند در تأمین آمال ملت با دولت همکاری کند ولی اگـر با ادامـه وضع کنونی تا سپـری شـدن دوره هفدهم موافقت دارید دولت دیگری باید روی کار بیاید تا با این مجلس همکاری کند.

اعلامیه آیةالله کاشانی در باره تحریم رفراندم

بسم الله الرحمن الرحیم - هموطنان و برادران عزیزم

ضمن اعلامیه قبلی از مفاسد و مضار رفراندم شرحی متذکر و همه مستحضر گردیده و توجه دارید که به آنچه ضررهائی برای دیانت و ملت و مشروطیت و مملکت در بردارد با اینحال دوره خود را دوره انقراض دیانت و استقلال مملکت و ملت قرار ندهید و طوق رقیت و اسارت و بندگی را بگردن خود نگذارید. شرکت در رفراندم خانه برانداز که با نقشه اجانب طرح ریزی شده مبغوض حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه و حرام است. البته هیچ مسلمان وطنخواهی شرکت نخواهد کرد. گر چه ممکن است اشخاص غافل و بی اطلاع از حقایق و مضار آن و خائنین وطن فروش برای انجام مقاصد شوم دیگران در رفراندم شرکت و یا اینکه دولت صندوق را از آراء قلابی پر کند علی ای حال عمل به رفراندم برخلاف قانون اساسی و منافی مصلحت مملکت و ملت بوده و هیچگونه اثر قانونی ندارد.

در خاتمه آنچه جدم حسین بن علی صلوات الله علیه فرمود به هموطنان عزیزم گوشزد مینمایم:

مردم اگر دین ندارید و از قیامت نمیترسید آزاد مرد باشید.

سید ابوالقاسم کاشانی

همچنین دکتر بقائی هم به او چنین تلگراف میکند:

جناب آقای مصدق السلطنه

پیرو تصمیم هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران در مورد استعفای آقای علی زهری و این جانب به شرط عدول جنابعالی از عمل غیر قانونی و خطرناك رفراندم به اطلاع آن جناب میرساند:

به شهادت ملت ایران و خود جنابعالی اینجانب در تمام مبارزات خود هدفی جز سعادت ملت ایران براساس قانون نداشته و ندارم و در این هنگام که میبینم رئیس دولت دست بکار یك عمل غیر قانونی زده است که آثار آن برای حال و آتیه مملکت بسیار خطرناك خواهد بود و در حقیقت باعث بدعت سیئه ای میباشد که فقط طرفداران تجزیه مملکت و هواخواهان حکومت زور و قلدری از آن استفاده خواهند کرد کما اینکه امروز هم به شدت از این عمل غیرقانونی رفراندم

پشتیبانی میکنند . لذا برای سعادت ملت ایران و حفظ وحدت مملکت درحال و آینده به شرط اینکه آن جناب دست از این تصمیم خطرناك بردارید بدینوسیله تأئید میکنم که حاضرم به فوریت از نمایندگی مجلس شورایملی استعفا داده و از مجلس مستقیما خودرا تسلیم زندان شما بنمایم.

با سابقه ای که جنابعال بروحیه افراد حزب زحمتکشان ملت ایران دارید و احتیاج بتذکر نیست که همکار عزیز من علی زهری هم مانند خود من در اجرای تصمیم هیئت اجرائیه حزب مهیا میباشد . جان ما فدای وحدت ایران عزیز

دکتر مظفر بقائی یکشنبه ۱۱ مرداد ۳۲۳۲

×××

یکی از بستگان نزدیك محمد سروری دردلند زبه نگارنده گفت یکروزسروری اظهار داشت دیروز دکتر مصدق نخست وزیر مرا خواسته و پس از ذکر مقدمه ای گفت میخواهم شما بر کار رفراندم سرپرستی داشته باشید تا اینکار بخوبی انجام شود . سروری گفت به ایشان پاسخ دادم به سه دلیل با اینکار مخالف هستم. اول بدلیل مربوط بخودم که اینکارراصحیح نمیدانم . دوم اینکه برای شخص شما مصلحت نمیدانم . سوم و از همه مهمتر معتقدم که این کار به صلاح کشور نیست. دکتر مصدق گفت با وضعی که در کشور هست اینکار به صلاح است و باید همکاری کنید . سروری گفت با صراحت اظهار داشتم اگر واقعا چنین میدانید پس بهتر است استعفای مرا از ریاست دیوان کشور بپذیرید . مصدق گفت نه آقا اینکار را صلاح نمیدانم و با اینطرز سروری که به "نه گفتن" در مقابل شاه و مقامات شهرت داشت یکبار دیگر هم جواب منفی به نخست وزیر مقتدر وقت داده است.

***

سرانجام با تمام مخالفتهائی که با رفراندم شد دکتر مصدق با لجاجت و سرسختی مخصوص خود دستور داد که روز ۱۲ خرداد ۱۳۳۲ در تهران و در روز ۱۹ خرداد درشهرستانها رفراندم انجام گردد .باین صورت که برای موافق و مخالف صندوقهای جداگانه و در محلهای مختلف و آراء هم به رنگهای مختلف تهیه شده بود . یعنی محل و صندوق رأی موافقین در منطقه ای و محل رأی مخالفین در جای

دیگر بود که مسله مخفی بودن رأی به کلی منتفی و هرکس که به محل موافقین میرفت روشن و هر که به محل مخالفین میرفت معلوم بود که بخوبی موافق و مخالف شناخته میشد . مخالفین انتخابات رفراندم را تحریم کردند طبیعتاً هیچکس به محل صندوق مخالف نرفت . در همین جریان دکتر مصدق با صراحت گفت " در این مجلس بعضی از اشخاص عنوان نمایندگی برخود بستند که یا معروفیت محلی نداشته و هیچکس به هیچ عنوان نمیتواند آنان را بحوزه ای که مدعی نمایندگی آن هستند ارتباط بدهد و یا دارای چنان سوابقی هستند که مردم نه فقط راضی به نمایندگی آنان نیستند بلکه از شنیدن نام آنان تنفر هم دارند .

سرانجام وزارت کشور روز ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ چنین اعلام داشت :

در اجرای تصویبنامه شماره ۱٤۱٦۰ مورخ ۱۳۳۲/٥/٤ هیئت وزیران مربوط به مراجعه به آراء عمومی در باره انحلال یا ابقاء مجلس هفدهم وزارت کشور به اطلاع عموم هم میهنان محترم میرساند که نتیجه اخذ آراء همه نقاط کشور باین وزارتخانه اعلام گردیده است و وزارت کشور باستناد تصمیمی که هیئت محترم وزیران در جلسه مورخ ۳۲/٥/۲۱ در این باب اتخاذ کرده اند اعلام میدارد که در مراجعه به آراء عمومی در تهران و سایر شهرستانهای کشور ۲۰٤٤۹٥٦ رأی اخذ شده که ۲۰٤۳۳۸۹ رأی موافق با انحلال مجلس هفدهم و ۱۲۰۷ رأی مخالف با انحلال مجلس میباشد . بدین ترتیب مقدمات انحلال مجلس دوره هفدهم از لحاظ مراجعه به آراء عمومی پایان یافت و بر اساس همین اعلامیه گزارشی نیز از طرف وزارت کشور تهیه و تقدیم آقای نخست وزیر گردید .

دکتر مصدق هم چنین اعلام کرد :

"بنا به اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار شده است، بدینوسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورایملی اعلام میگردد و انتخابات دوره هیجدهم مجلس شورایملی که پس از اصلاح قانون انتخابات و قانون تقسیمات کشوری بزودی انجام خواهد گرفت برطبق قانون اعلام خواهد شد .

دکتر محمد مصدق

شاه هیچگونه فرمانی در باره انحلال مجلس براساس رفراندم صادر نکرد . ولی

پس از برکناری حکومت مصدق از نظر انجام انتخابات جدید در تاریخ ۲۸ آذرماه ۱۳۳۲ فرمان انحلال مجلس هفدهم را براساس قانون اساسی صادر نمود که انتخابات دوره هیجدهم انجام شود. با اینطرز رفراندم انجام شده توسط دکتر مصدق با صدور این فرمان نادیده گرفته شد و طبق روش معمول که چند بار از آن استفاده شد، شاه با اختیارات خود مجلس را منحل ساخت.

***

حائری زاده با مقام رهبر فراکسیون آزادی در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ به دبیر کل سازمان ملل تلگراف زیر را مخابره کرد:

جناب دبیر کل سازمان ملل متحد

آقای دکتر مصدق که با رأی مجلس ایران نخست وزیر شده به اتهام ضرب و شکنجه و آزار به زندانیان و پایمال کردن اعلامیه حقوق بشر مورد استیضاح مجلس شورایملی قرار گرفته و چون حس کرده که اکثریت ندارد بر خلاف قانون اساسی ایران از حضور در مجلس خودداری و استنکاف نموده و در مقام انحلال مجلس برآمده است. او هیچگونه آزادی عمل و عقیده برای هیچکس باقی نگذاشته مخالفین خود را زندانی و مطبوعات آزاد را توقیف و در سایه قدرت پلیسی و نظامی با کمك حزب توده کمونیست و با وسایل دولتی به مفتضح ترین صورتی اقدام به رفراندم عجیبی نموده بوسیله مأمورین خود کیسه ها را بنام رأی مردم پر کرده اند. آقای مصدق قصد دارد به اتکای این عمل خلاف یك رژیم خشن دیکتاتوری کمونیستی بر ملت ایران مسلط سازد. جان ما در خطر است. به دنیا اعلام میکنیم مصدق یکنفر یاغی است که با توسل بزور از هر اقدام خلاف انسانی خودداری نمیکند و در آینده هر کاری بکند یا هر رفراندمی بنماید برخلاف میل اکثریت نزدیك به اتفاق است. حکومت او یاغی است و اقداماتش برای ملت ایران الزام آور نمیباشد.

حائری زاده - لیدر اقلیت پارلمانی ایران

***

موضوعی که در جریان رفراندم در داخل و خارج جلب توجه کرد شرکت

چشمگیر هواداران حزب توده در پیشبرد آن بود . مخصوصا حزب توده قبل از اعلام رفراندم مصرا از دولت خواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان برای تغییر قانون اساسی بعمل آورد .

برطبق اسناد محرمانه آرشیو وزارت خارجه انگلیس، سفارت تهران در گزارش شماره ۱۹۹ "۲۲ مرداد ۳۲" چنین مینویسد :

ظاهرا قصد حزب توده محدود کردن یا منتفی کردن اختیاراتی است که به موجب قانون اساسی به شاه داده شده و همچنین هرگونه تغییرات دیگر که مورد نظر حزب باشد .... تا کنون دولت و عده انجام تقاضاهای حزب توده را نداده اما با وجود این یکی از نزدیك ترین مشاوران نخست وزیر "دکتر شایگان" تا این حد نظر حزب را رعایت کرده که گفته است دعوت مجلس مؤسسان لزومی ندارد زیرا آنچه منظور نظر است اینست که به محض تشکیل مجلس جدید گزارش هیئت هشت نفری دایر بر محدود کردن اختیارات شاه در مجلس طرح شود .

***

در تاریخ ۲۳ مرداد دکتر مصدق نطقی در خصوص نتیجه رفراندم وسیله رادیو ایراد کرد و گفت ملت ایران به انحلال مجلس هفدهم رأی داد و دولت را تأئید کرد و اظهارات بعضی سیاستمداران خارجی به این مضمون که این امر بوسیله عواملی غیر از قاطبه ملت ایران انجام گرفته صرفا برای اینست که حقیقت را مکتوم کنند و ممالك بی طرف دیگر متوجه نشوند که ملت ایران با یك صدا و یك دل و یك جهت نفوذ خارجی را محکوم کرده است.

***

در این هنگام با وجود آنچه طرفداران دولت اظهار میکردند وضع دولت در نتیجه جریاناتی که در بالا شرح داده شد و منجر به مخالفت علنی دولت آمریکا گردید صورتی بخود گرفته بود که دیگر قابل التیام نبود و هرآن انتظار میرفت واقعه ای روی دهد

در بار رفراندم نویسنده انگلیسی لئونارد ماسلی چنین نوشته است :

در صندوقهای رأی گیری زدو خوردهائی صورت گرفت. چند نفری که جرئت

داشتند رأی مخالف بدهند کتك حسابی از طرفداران دکتر مصدق خوردند . در واقع پیرمرد احتیاجی به رفراندم نداشت. او در همان لباس خواب و روی تختخواب توده های مردم را داشت که از او هواداری میکردند . ولی مصدق از حمایت ارتش و پلیس و مالکان محروم بود . روش مصدق به شاه فرصت داد که وارد میدان شده و مداخله کند .

***

سرلشگر ارفع هم نوشت شاه نمیتوانست به عنوان یك پادشاه مشروطه در چنین نمایش قدرتی بدون سروصدا عمل کند .اومیدانست که این نمایش "تراژدی-کمدی" رفراندم کشور را مستقیما بسوی بی نظمی و هرج و مرج میبرد که سرانجام حکومت را بدست توده ایها خواهد انداخت.

در روز ۲۸ مرداد وقتی مردم قیام کردند مصدق پیرمرد از لابلای کرکره اطاقش به جمعیت نگاه میکرد که تظاهر میکردند . از یکی ار مشاورانش پرسید پس کجا هستند آن مردمی که در رفراندم به من رأی دادند . او گفت آنها را باد برد .

***

دکتر بقائی در این باره در روزنامه شاهد چنین نوشت :

آقای وزیر کشور روز ۲۳ دیماه ۱۳۳۱ درمجلس گفتند قصد تعطیل و فلج کردن مجلس بهیچوجه در میان نبوده و نیست و جناب آقای دکتر بقائی بدانند که دولت دکتر مصدق در صدد تضعیف مجلس مقدس نیست. حالا پس از ۷ ماه همان دولت تصویبنامه رفراندم غیر قانونی را صادر کرد و رفراندم هم انجام شد با آن وضع مسخره و رسوائی که شما بهتر از هر کس میدانید و جنابعالی باید گزارش رسمی رفراندم غیر قانونی را امضاء بفرمائید و این خیانت تاریخی انجام شود .ما این مطالب را یاد آوری کردیم که در موقع امضای گزارش نتوانید فراموشی را بهانه قرار دهید .اگر وجدانی باشد با به خاطر آوردن بیانات آنروز خودتان از امضای این گزارش خلاف قانون خودداری خواهید فرمود و اگر خیلی فشار بیاورند استعفا بدهید و وجدان و شرافت و حیثیت خود را لکه دار و

مخدوش و نابود نسازید .

دکتر مصدق با رفراندم غیر قانونی مجلس هفدهم را منحل و بوسیله صندوقسازی و جعل و تزویر و ارعاب و تهدید مردم مقداری رأی جمع آوری و مجلس را منحل نمود . پس از مدتی به عنوان اینکه قانون اساسی مطابق شئون امروزی نیست یك رفراندم دیگر میکند و طبق آن آرزوی دیرین خود را که تشکیل مجلس مؤسسان است عملی میسازد و انتقام خانواده مادری خود یعنی قاجار را از خانواده پهلوی میگیرد . همچنین مسئله نفت را مطابق میل دکتر فلاح و بیات و دولت فخیمه انگلستان حل میکند و پایه جمهوری خود را استوار میسازد . ما فقط باین دو بیت شعر که در باره نادرشاه سروده شده اشاره میکنیم :

شبانگه به دل قصد تاراج داشت
سحرگه نه تن سر، نه سر تاج داشت
به یك گردش چرخ نیلوفری
نه نادر به جا ماند و نه نادری

***

روزنامه نیویورك تایمز در این باره چنین نوشت :

«عمل دکتر مصدق در مراجعه به آراء عمومی و نحوه اجرای رفراندم از هر حیث با اقدامات هیتلر در آلمان نازی شبیه میباشد . طرز اجرای آن مسخره آمیز بود . نه تنها رعایت اصل اخذ رأی سری نشد بلکه در خیابانهائی که محل رأی مخالفین بود نوشته بودند آنهائی که در این محل رأی بدهند خائن هستند .»

***

به هر حال نتیجه رأی رفراندم دکتر مصدق چنین بود :

تهران–رأی موافق ١٥٥٥٤٤ رأی مخالف ١١٥

شهرستانها–رأی موافق ١٨٣٠٠٠٠ رأی مخالف ١٠٩٢

***

درگاهنامه شاهنشاهی چنین نوشته شده است:

در جریان مراجعه به آراء عمومی در شهرستانها تظاهرات وسیعی صورت گرفت و عده ای کشته و زخمی شدند روز ٢٤ مرداد ٣٢ بدنبال رفراندم دکتر مصدق طی نامه ای از شاهنشاه تقاضای صدور فرمان انحلال دوره هفدهم مجلس شورایملی را کرد که این تقاضا مورد موافقت قرار نگرفت.

***

ایرج پزشکزاد در روزنامه قیام ایران مورخ ١٣ اسفند ١٣٦٦ به ایراداتی که به دکتر مصدق گرفته شده چنین پاسخ میدهد:

مخالفین میگویند «مصدق با همه سنگی که در تمام عمر برای حکومت قانون بسینه میزد وقتی خود بحکومت رسید قانون را زیر پا گذاشت و دمکراسی را بهیچ گرفت.»

باید به آنها گفت کدام دمکراتی را سراغ دارید که در جنگ و جدال مستمر با چند جبهه استعمار-دربار-حزب توده-آخوند-ملاك-تصفیه شدگان لشگری و کشوری باشد... دمکرات تر از او بود؟

آنها تکرار میکنند دمکرات نبود بدلیل لایحه اختیارات.

درباره لایحه اختیارات-در بحبوحه بحران نفت انتخابات دوره هفدهم مجلس انجام شد. اصلاح قانون انتخابات جزء برنامه دولت بود. بعلت مشکلات موجود دولت مجبور به انجام انتخابات طبق قانون موجود شد و مجلس هفدهم با اکثریتی باطناً مخالف دولت در اردیبهشت ماه ١٣٣١ شروع بکار کرد. وقتی مصدق پس از استعفا طبق سنت پارلمانی مجدداً شروع بکار نمود از مجلس برای تصویب لوایح قانونی به مدت ششماه تقاضای اختیارات کرد مخالفین میگفتند انتقال حق قانونگذاری ولو بطور موقت و آزمایشی به قوه مجریه با اصل تفکیك قوای سه گانه موضوع اصل بیست و هشتم متمم قانون اساسی مغایر است.

پس از قیام ٣٠ تیر لایحه اختیارات در مرداد ٣١ به تصویب مجلسین و توشیح شاه رسید. در پایان مهلت ٦ ماهه در ٢٩ دیماه ٣١ در محیط متشنجی در مجلس تمدید شد.

اتهام ضد دمکراتیك بودن به مصدق بعلت استفاده از لایحه اختیارات چه پایه و اساسی میتواند داشته باشد؟

آنچه مسلم است ما مبتکر دمکراسی نیستیم. ما از کشورهائی که سابقه حکومت پارلمانی آنها چند برابر ملت ماست مدل گرفته ایم. در این کشورها دادن اختیارات قانونگذاری به دولت در مواقع بحرانی به هیچ وجه امری غریب نیست و سوابق متعدد دارد. در صورت واجد بودن سه شرط «مدت معین-محدوده تصریح شود-تصویب نهائی پارلمان» هیچگاه مغایر اصل تفکیك قوا محسوب نشده است.

در فرانسه در جمهوری سوم در بحران سال ۱۹۵۸ هنگامی که دوگل به زمامداری فراخوانده شد مجلس فرانسه در تاریخ ۲ ژوئن ۵۸ با ۳۲۹ رأی موافق برابر ۲۲٤ رأی مخالف بدوگل اختیارات قانونگذاری داد. در حالیکه دوگل اختیاراتش از محدوده قوانین عادی تجاوز میکرد و تجدید نظر در قانون اساسی ۱۹٤٦ را شامل میشد.

عده ای میگویند مصدق دمکرات نبود زیرا بوسیله رفراندم مجلس هفدهم را منحل کرد.

باید گفت آرمانی ترین دمکراسی آنست که ملت، صاحب حق مستقیماً حکومت کند ولی چون عملی نیست از میان خود کسانی را انتخاب میکنند که به نمایندگی آنها تصمیم بگیرند ولی هر گاه ابراز عقیده عام مردم ضروری باشد باید به رفراندم متوسل شد. در انگلستان که ما در پارلمانتاریسم دنیا میباشد دولت برای پیوستن به بازار مشترك اروپا به رفراندم ۵ ژوئن ۱۹۷۵ متوسل شد. در فرانسه و ایتالیا کراراً رفراندم شده است.

باز هم بعضیها میگویند مصدق دمکرات نبود زیرا انحلال مجلس شورای ملی را اعلام کرد.

باید دید وضع مجلس در آستانه انحلال چه بود؟ از ۸۰ نماینده منتخب غالباً مخالف دولت بودند و اگر در ۳۰ تیر به دولت رأی اعتماد دادند ناگزیر از فشار افکار عمومی بودند. فکر ساقط کردن دولت مصدق به خصوص از هنگام قطع رابطه سیاسی با انگلیس قوت گرفته بود. به سرعت به یك توطئه سازمان یافته

منجر شد . کوشش برای ساقط کردن دولت از طریق پارلمان در مرحله اول تقدم قرار داشت. کاشانی-بقائی-حایری زاده و مکی اول طرفدار دولت بودند ولی بتدریج به صف مخالفین پیوستند . کار دولت به بن بست رسید . فقط ۲۲ نفر بودند که باسرسختی بادولت مخالفت میکردند از قبیل کاشانی-بقائی-مکی-حایری زاده-قنات آبادی و مصدق یا باید استعفا میکرد که این خواست استعمار خارجی و ایادی داخلی آنها بود و سپهبد زاهدی پیش نویس قرارداد کنسرسیوم را آماده داشت یا به رفراندم متوسل میشد . مصدق گفت در کشورهای دمکراسی هیچ قانونی بالاتر از اراده خود مردم نیست. با وجود تحریم رفراندم از طرف آیة الله بروجردی و آیة الله کاشانی ۲ میلیون نفر به انحلال مجلس رأی دادند و ۳۰۰ رأی هم مخالف بود . در نتیجه مصدق در ۲۵ مرداد ۳۲ انحلال مجلس را اعلام کرد .

در سیستم دمکراسی ممکن است زمانی برسد که قوه مجریه بر سر موضوع با اکثریت قوه مقننه اختلاف نظر پیدا کند در اینصورت دولت حاکمان اصلی را به داوری میخواند . در این باب نظر یکی از بزرگترین متخصصان علوم سیاسی قرن اخیر « ژروبوردو » را مورد اشاره قرار میدهم که گفت« در مقابل مسئولیتی که بدوش قوه مجریه قرارداد باید دولت وسیله ای در دست داشته باشد که از زیر بار فتنه و انقیاد کامل پارلمان احتراز کند . این حق وسیله انحلال است که اگر وجود نداشته باشد پارلمانتاریسم واقعی وجود نخواهد داشت. تنها این وسیله است که به دولت اجازه میدهد چیزی جز یك مامور بی اراده پارلمان باشد . تنها این حق است که استقلال قوه مجریه و در نتیجه مساوات قوای مجریه و مقننه را حفظ میکند . حق انحلال پارلمان وسیله دولت مهره اساسی پارلمانتاریسم است، معمولاً دولت یا تسلیم پارلمان میشود یا کنار میرود ولی اتفاق میافتد که سیاستی را میخواهد دنبال کند که با منافع ملی انطباق دارد هر چند با مخالفت اکثریت پارلمان روبرو باشد در اینصورت از رئیس مملکت میخواهد که پارلمان را منحل کند . در اینصورت رأی دهندگان هستند که داوری خواهند کرد به این ملاحظه انحلال نهادی است بی نهایت دمکراتیك »

پس نه انحلال مجلس عملی ضد دمکراتیك است و نه شیوه رفراندم برای آگاهی ازرأی‌مردم... مصدق هم در برابر اراده مردم که در اختلاف بین دولت و مجلس داوری کرده و با آرای خود انحلال مجلس هفدهم و تشکیل مجلس دیگری را خواسته بود چه باید میکرد؟

شاه که در جهت خلاف اراده ابراز شده مردم برای براندازی دولت با بیگانگان همدست شده بود و زیر بار اراده رأی دهندگان و انحلال مجلس نمی رفت و با شکست کودتای ۲۵ مرداد هم از کشور خارج شده بود واقعاً مصدق جز آنچه کرد چه باید میکرد؟

وقتی مخالفین مصدق در مجلس (اوبستر کسیون) کردند و نگذاشتند نخست وزیر نطق خود را در مجلس ایراد کند در میدان بهارستان روی چهارپایه رفت وگفت (اینجا مجلس است نه آنجا، هرکجا که مردم حضور داشته باشند آنجا مجلس است.)

نامه ای از ارتشبد جم

دوست گرامی

پس از عرض سلام جلد پنجم ایران در عصر پهلوی را مطالعه کردم از حسن ظن آن دوست معزز کمال تشکر را دارم. آنچه به من نسبت داده شده صحیح است، فقط در اسپانیا من غزلهای توللی را که در (رها) جمع شده ترجمه کردم نه خیام را... این ترجمه را دانشگاه مستقل مادرید در پانزده هزار نسخه چاپ و بین دانشگاهها و کتابخانه های کشورهای اسپانیائی زبان تقسیم نمود.

در بعضی نقل قولها اشتباهاتی هست از جمله در باره شاد روان فرزندم با اندوه جانفرسائی که مصیبت از دست دادن ناگهانی نوردیده مان بر دل من و همسرم وارد آورد انتسابات نادرست بر بار غم دلشکستگی ما می افزاید. فرزند من کامران که در هفتم دسامبر ۱۹۸۹ ناگهان به بیماری مننژیت درگذشت به تصدیق دوستان و آشنایان نمونه مهر و محبت و راستی و درستی و تقوا بود و زندگانی مادرش و من در وجود او و مهر او خلاصه میگردید و میگردد.

فرزند ما به هیچوجه معتاد نبود بلکه در دوران جوانی دوستان مدرسه او را به مصرف بعضی مواد مورد توجه جوانان از قبیل حشیش و (ال. اس. دی) کشانیدند که باعث بروز ناراحتی های عصبی و گاه افسردگی هائی میشد که به شدت موجب نگرانی ما بود که از طرفی گرفتاری مستمری پیدا نکند و بر ناراحتی های عصبی موجود نیفزاید. خوشبختانه کامران خود به قبح مسئله پی برد و از سال ۱۹۸۰ به بعد از کلیه آنها دوری جست. حتی پشیمانی او را تا حد زیادی به معنویات و دین گرایش داد. اوقات خود را بیشتر صرف امور خیریه مینمود. با همه دوستان محبت بی شائبه داشت. بی گناه و پاك این (دره اشك) و جهان پر از ستم و ناسازگاری را ترك کرد.

قرة العین من آن میوه دل یادش باد

که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد

باتجدید مراتب تشکر

ارادتمند- فریدون جم- لندن یکم آوریل ۱۹۹۰

منابع و مآخذ

۱- پاسخ به تاریخ - مأموریت برای وطنم - محمدرضاشاه پهلوی
۲- خاطرات و تألمات مصدق- دکتر محمد مصدق
۳- چهره هائی در آینه- شاهدخت اشرف پهلوی
٤- تاریخ بیست ساله ایران- کتاب سیاه - وقایع ۳۰ تیر- حسین مکی
۵- نفت و سیاست و کودتا در خاورمیانه- نویسنده لئونارد ماسلی- ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی
٦- اسراری پیرامون توطئه ربودن سرلشگر افشارطوس- محمد ترکمان
۷- تاریخ صدساله ایران- اعظام الوزراه قدسی
۸- اسرار املاك شاهنشاهی- لطفعلی بریمانی
۹- تاریخ ملی شدن صنعت نفت- دکتر فؤاد روحانی
۱۰- خاطرات سیاسی دکتر کریم سنجابی- به کوشش احمد انواری
۱۱- الماس و ریك- نویسنده (ا- معاش- از انتشارات آمیغ)
۱۲- خاطرات سیاسی ایرج اسکندری- به اهتمام بابك امیرخسروی و فریدون آذرنور- (علی دهباشی)
۱۳- رستاخیز مدارك ایران- گردآورنده : فتح الله نوری اسفندیاری
۱٤- حاجی واشنگتن- (تاریخ روابط ایران و آمریکا) اسکندر دلدم
۱۵- آئینه عبرت (خاطرات و رویدادهای تاریخ معاصر ایران)- دکتر سیف پور فاطمی

١٦- گوشه ای از تاریخ سیاسی ایران در نیمه اول قرن بیستم (هنوز منتشر نشده)- دکتر علی اکبر مهتدی
١٧- چهل سال در صحنه در دوجلد- دکتر جلال عبده
١٨- طلای سیاه یا بلای ایران- ابوالفضل لسانی
١٩- نگاهی از درون به جنبش چپ در ایران- گفتگو با خانبابا تهرانی- توسط حمید شوکت
٢٠- گشتی بر گذشته- تهمورس آدمیت
٢١- زندگی مصدق السلطنه- بهمن اسمعیلی
٢٢- آخرین عشق شاهزاده خانم- یادمانده های دوشنبه- از جواد جعفری- به کوشش دکتر نرسی جعفری
٢٣- ٢٨ هزار روز تاریخ ایران و جهان- نشریه روزنامه اطلاعات
٢٤- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی- ٥ جلد
٢٥- هفت سال در زندان آریامهر- یادداشتهای احمد آرامش- به کوشش اسمعیل رائین
٢٦- ایران- بحران دمکراسی در ١٩٤١-١٩٥٣- فخرالدین عظیمی (انگلیسی)
٢٧- دولت و حکومت در ایران- دکتر شاپور رواسانی
٢٨- الیگارشی یا خاندان حکومتگر در ایران- ابوالفضل قاسمی
٢٩- دولتهای ایران از سید ضیاء تابختیار- مسعود بهنود
٣٠- هزار فامیل- علی شعبانی
٣١- اسرار کودتای ٢٨ مرداد- نویسنده (سی- ام- وودهاوس)- مترجم نظام الدین دربندی
٣٢- کودتا در کودتا- کرومیت روزولت
٣٣- زندگی سیاسی قوام السلطنه- مهدی نیا
٣٤- ایران و تاریخ- بهرام افراسیابی
٣٥- ایران پل پیروزی جنگ دوم جهانی- عبدالحسین مفتاح
٣٦- جنبش ملی شدن صنعت نفت و کودتای ٢٨ مرداد- سرهنگ غلامرضا نجاتی
٣٧- برای آگاهی نسل جوان- احمد خلیل الله مقدم
٣٨- سالهای بحران- خاطرات ناصر قشقائی

٣٩- خاطرات ثریا- ترجمه موسی مجید
٤٠- قصه پر غصه من (خاطرات اسمعیل پوروالی)- ماهنامه روزگار نو
٤١- خاطرات ارتشبد فردوست
٤٢- یادداشتهای دکتر حسن ارسنجانی
٤٣- چه کسی منحرف شد؟- دکتر مصدق یا دکتر بقائی
٤٤- خاطرات من در یادداشتهای پراکنده- دکتر امیر علائی
٤٥- چهره حقیقی مصدق السلطنه- دکتر سیدحسن آیت
٤٦- ٢٥ سال در خدمت نیروی هوائی- غلامرضا مصور رحمانی
٤٧- من متهم میکنم- دکتر فریدون کشاورز
٤٨- با دکتر مصدق و دکتر فاطمی- ناصر نجمی

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ج	۱۹	راا	را
٦٤	۲۲	مخرب	مجری
۹۹	۱۰	برس	برسانم
۱٤٤	۲۰	داراز	دراز
۱۷۵	۱۸	عبدلقدیر	عبدالقدیر
۱۹۲	۱٤	دیگرد	دیگر
۱۹۳	۱۳	میکوید	میگوید
۱۹۳	۲۵	دید	دیدم
۱۹٤	٦	نتمی	نمی
۱۹٦	٤	موضووع	موضوع
۱۹٦	۷	استیقای	استیفای
۱۹٦	۲۲	آنهجا	آنها
۱۹۸	۵	دورهع	دوره
۱۹۸	۱۱	بتویسم	بنویسم
۱۹۸	۱۲	ضحبت	صحبت
۱۹۸	۱۸	بآانجا	به آنجا
۱۹۸	۲۳	تشستهاید	نشسته اید (چند جا)
۱۹۸	۱۵	خواستهاید	خواسته اند (چند جا)
۲۰۰	۹	حسین ملی	حسین مکی
۲۰۰	۱۱	ناصرقشقائی	خسرو قشقائی
۲۰۳	۱٦	سایل	وسایل
۲۰۸	۳	مترسم	میترسم
۲۰۸	۵	احلال	انحلال
۲۰۹	۸	آیه الله	آیة الله (چند جا)
۲۰۹	۱۰	توام	قوام
۲۱۰	۱۷	کارشناسی	کارشناس
۲۱۱	۲	انلابی	انقلابی
۲۱۱	۵	جدان	وجدان
۲۱۱	۱٦	کردهاند	کرده اند (چند جا)
۲۱٤	۹	نروی اسفندیاری	نوری اسفندیاری

۲۱۷	۱۳	سرتیب	سرتیپ (چند جا)
۲۱۷	۱۸	منصور رحمانی	مصور رحمانی (چند جا)
۲۱۹	۲۲	نرد	نزد
۲۲۰	۱۸	پروده	پرونده
۲۲۷	۱۱	هیئ	هیئت
۲۲۹	۲۶	خفقان آوری	خفقان آور
۲۳۷	۶	رضوی	رضوی را
۲۳۸	۷	شد بود	شده بود
۲۴۱	۹	بد هنر	بدهند
۲۴۱	۷	دیگری	دیگر
۲۴۵	۹	بدهنر	بدهند
۲۴۵	۲۰	بشور	بشود
۱۴۷	۱۰	گاورند	آورند
۲۷۳	۱۸	آذردگی	آزردگی
۲۹۲	۸	متفن	متقن
۳۱۰	۲۰	دسیسه چینی ها	دسیسه چینی های
۳۲۷	۱۱	بهمن ۲۲	بهمن ۵۷
۳۳۵	۶	بودیر	بودید
۳۵۲	۷	ماجرای	در ماجرای
۳۹۰	۲۰	دعوت	عودت
۴۰۸	۳	عضب	غضب
۴۱۴	۱۳	قرارداد	قرار داده
۴۲۵	۹	وتی	ولی
۴۳۶	۷	آنان	آن
۴۴۰	۲۶	طفت	ملاطفت
۴۵۰	۱۵	۸ مرداد	۲۸ مرداد
۴۵۵	۶	دهن	ذهن
۴۵۸	۳	هشداد	هشدار
۴۶۹	۲۰	کاشته	کاسته
۴۷۳	۱۵	عرضه	عرصه
۴۷۵	۵	جنابمال	جنابعالی